

یا حسین
عاشورا



عاشورا

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه : داودی، سعید، ۱۳۴۳ - عنوان و نام پدیدآور : عاشورا: ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها / محققان سعید داودی مهدی رستم نژاد ؛ زیر نظر مکارم شیرازی

مشخصات نشر : قم مدرسه امام علی بن ابیطالب (ع) ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۶۲۴ ص

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۸۱۳۹-۹۰-۳ : ؛ ۳۲۰۰۰ ریال (چاپ اول ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم ؛ ۴۰۰۰۰ ریال چاپ چهارم ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۳۹-۹۰-۷

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

فاپا

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Ashura: roots, motives, events consecuences .

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۸۴.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۸۶.

یادداشت : کتابنامه ص [۶۱۹] - ۶۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس

یادداشت : نمایه.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم ۴ - ۶۱ق

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- فلسفه

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- علل

موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : رستم نژاد، مهدی ۱۳۴۲

شناسه افزوده : مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۰۵ -

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵ ۴۸۳۱ /د۵۲ع ۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۲۵۷۰۱

عاشورا حماسه بزرگ تاریخ

مراسم عزاداری عاشورای حسینی که هر سال باشکوه تر و فراگیرتر از سال قبل، در میان «اشک و آه» عاشقان مکتب سالار شهیدان برگزار می شود، نباید ما را از روح حماسی آن غافل سازد.

اگر یک نگاه اجمالی ولی با دقّت به تاریخ کربلا از روز نخست تا امروز بیفکنیم، شاهد تغییر فاحشی در برداشت های پیرامون این مکتب از این تاریخ خواهیم بود.

در آغاز،

عـاشورا به صورت یـک حمـاسه ظهور کرد; سـپس فقط به صورت یک حادثه غم انگیز توأم با اشک و آه درآمـد، و در قرن اخیر بار دیگر چهره آغازین خود را بازیافت، یعنی در میان سـیل اشک و آه عاشـقان مکتب حسـینی، روح حماسی خود را نیز آشکار ساخت و توده های مسلمین را به حرکت درآورد.

شعارهای انقلابی «هیهات منّا الـذلّه» و «إنّ الحیاه عقیـده و جهاد» که برگرفته از تاریخ کربلا بود، در کنار اشـعار پر اشک و آه محتشم:

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

صفحه ۱۸

چرخشـی را در افکار خطبا و شـعرا و مـدّاحان پدیـد آورد و ضـمن عزاداری با ارزش سـنّتی که هرگز نباید فراموش شود ابعاد حمـاسه کربلاـ نیز تشریح گردیـد. این حمـاسه مخصوصـاً در انقلاـب اسـلامی و برنـامه های حزب الله جنوب لبنان و اخیراً در عاشوراهـا و اربعین هـای عراق نقش بسـیار مؤثّری ایفـا کرد، و نـدای «کـلّ أرض، أرض کربلا» و «کلّ یوم عاشورا» در فضای کشورهای اسلامی طنین انداز شد.

آری! به حق عاشورا یک حماسه بود، زیرا آن روز که امام حسین(علیه السلام) می خواست مکه را به قصد عراق ترک گوید، فرمود:

«مَنْ کَانَ فِینـا باذِلاـ مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّنـاً عَلی لِقـاءِ اللهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَـلْ مَعَنـا; هر کس آماده جانبازی و شـهادت و لقاءالله است، با من حرکت کند».(۱)

در نزدیکی کربلا تأکید دیگری بر آن نهاد و فرمود:

«اَلا وَ إِنَّ الدَّعِیَّ ابْنَ الدَّعِیِّ قَدْ تَرَکَنی بَیْنَ السِّلَّهِ وَ الذِّلَّهِ، هَیْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّه; ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا

در میان شمشیر و ذلّت مخیّر ساخته، به استقبال شمشیرها می روم و هرگز تن به ذلّت نمی دهم».(۲)

و یاران حسین(علیه السلام) در شب عاشورا این سند را امضا کرده و گفتند: اگر یک بار نه، هفتاد بار، بلکه هزار بار کشته شویم و زنده شویم، باز هم دست از یاری تو بر نمی داریم.(۳)

فرزند شجاع آن حضرت(علیه السلام)، علی اکبر(علیه السلام) در مسیر کربلا با جمله «اِذَنْ لا نُبالی بِالْمَوْتِ ; چون برحق هستیم از شهادت باک نداریم»(۴)، بر این حماسه صحّه نهاد.

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷ .

۲ . احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۴ .

۳ . رجوع کنید به: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۸۰ .

۴ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷ .

یاران آن حضرت هر کدام در رجزهایشان در صحنه قتال عاشورا، روح تسلیم ناپذیری خود را در برابر دشمن، در قالب الفاظ ریختند و دشمن را در شگفتی فرو بردند.

خواهرش زینب کبری(علیها السلام) در کنار پیکر خونین برادر زانو زد و پیکر خونین را با دو دست خود از زمین بلند کرد و گفت: «خداوندا این قربانی را از ما، (خاندان پیامبرت) قبول فرما!».(۱)

در خطبه آتشین شیر زنِ میدانِ کربلا در کوفه، با صراحت آمده است : «گریه می کنید و ناله سر می دهید، بخدا بسیار بگریید و کمتر بخندید، لکّه ننگی بر دامان شما نشست که با هیچ آبی پاک نمی شود. شما چگونه اجازه دادید سلاله پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و پناهگاه شما در مشکلات کشته شود و چراغ فروزان جامعه شما را خاموش کنند؟!»(۲)

و در پاسخ ابن زیاد، آن مرد سفّاک بی رحم و

خطرناک، با یک دنیا شجاعت فرمود: «ما رَأَیْتُ إِلاّ جَمیلا ; جز خوبی (و شجاعت و عظمت) در کربلا ندیدم». «هؤُلاءِ قَوْمٌ کَتَبَ اللهُ عَلَیْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرزُوا إلی مَضاجِعِهِمْ... ; آنها گروهی بودند که شهادت در سرنوشت شان رقم زده شده بود و به آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی در دادگاه عدل الهی در برابر آنها ظاهر خواهی شد».(۳)

و در خطبه آتشین دیگرش در شام در برابر یزید گفت: «اگر حوادث سخت روزگار، مرا در شرایطی قرار داد که مجبور شوم با تو صحبت کنم، من تو را موجودی کوچک و بی مقدار می دانم و در خور هر گونه توبیخ و سرزنش... . آنچه در توان داری انجام ده ; ولی هرگز نمی توانی نور ما را خاموش کنی و آثار ما را محو نمایی!».(۴)

پاورقی

۱ . مقتل الحسین مقرم، ص ۳۰۷ .

۲ . رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹ و ۱۶۵ .

۳ . همان مدرک، ص ۱۱۶ .

۴ . رجوع کنید به: همان مدرک، ص ۱۳۳-۱۳۵ .

صفحه ۲۰ و سخنان فراموش نشدنی که در خطبه های امام سجّاد(علیه السلام) در شام و در نزدیکی مدینه آمده است، هر کدام بیانگر روح حماسی این واقعه بزرگ تاریخ است.

در طول تاریخ نیز، بسیاری از شعرای اهل البیت(علیهم السلام) کوشیدند تا روح حماسی عاشورا را در اشعار خود زنده نگه دارند.

دعبل، شاعر شجاع و با صفا، قصیده معروف خود را با این بیت آغاز کرد:

مَدارِسُ آیات خَلَتْ مِنْ تَلاوَه

وَ مَنْزِلُ وَحْی مُقْفِرِ الْعَرَصاتِ

«خانه های شما ای آل محمد(صلی الله علیه وآله) مدارس آیات خدا بود که دشمنان نور تلاوت قرآن را در آن خاموش

کردند و محلّ نزول وحی الهی بود که اکنون از همه چیز تهی گشته است».(۱)

شعرای معاصر ما نیز رنگ و آب تازه ای به آن بخشیدند و با اشعاری از این دست:

إنْ كَانَ دينُ مُحَمَّد لَمْ يَسْتَقِمْ

إلاَّ بِقَتْلی يا سُيُوفُ خُذينی

«اگر دین محمّد جز با شهادت من (و رسوایی دشمن) استوار نمی شود، ای شمشیرها به سراغ من آیید».(۲)

یا به گفته شاعری دیگر، به عنوان زبان حال سالار شهیدان کربلا:

قِفْ دُونَ رَأْيِكَ فی الْحَياهِ مُجاهِداً

إنَّ الْحَياهَ عَقيدَهٌ وَ جِهادٌ

«برای حفظ مکتب و عقیده خود در زندگی بایست و جهاد کن که زندگی حقیقی چیزی جز عقیده و جهاد نیست». (البتّه مخاطب مسلمانان و پیروان مکتب اهل بیت(علیهم السلام) هستند).

* * *

امروز دشمنان اسلام برای محو و نابودی این آیین پاک که مزاحم منافع نامشروع آنهاست، می کوشند مراسم عزای حسینی را از محتوا خالی کنند و روح حماسی آن را

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۷ .

۲ . اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱. این بیت، از یک قصیده طولانی است که شاعر و خطیب کربلا، مرحوم شیخ محسن ابوالحبّ (متوفّای ۱۳۰۵ ق) سروده است (تراث کربلا، سلمان هادی الطعمه، ص ۸۶).

بگیرند و درس هایی که در جای جای این حماسه بزرگ تاریخی نهفته است، به فراموشی بسپارند.

بر خطبای آگاه، مدّاحان با هدف، نویسندگان شجاع و بیدار لازم است که در حفظ محتوای این حماسه بزرگ تاریخ بکوشند و از آن برای نجات ملّت های مظلوم جهان عموماً و مسلمین ستمدیده خصوصاً بهترین درس ها را بگیرند.

بهترین روش برای مطالعه تاریخ

بسیاری از مردم و حتّی دانش آموختگان عادت دارند حوادث تاریخی را جدای از یکدیگر

مطالعه کنند که در این صورت ممکن است بسیاری از پرسش ها برای آنها بدون پاسخ بماند.

در حالی که تاریخ، سلسله حوادثی است که مانند حلقه های زنجیر به هم پیوسته است; هر حادثه بزرگ یا کوچک امروز، ریشه ای در گذشته و آثاری در آینده دارد، و هر قدر حادثه بزرگ تر باشد، ریشه ها پیچیده تر، و آثار فزون تر خواهد بود.

کتابهایی که حوادث خونبار عاشورای حسینی را شرح می دهد، غالباً به صورت یک حادثه غم انگیز و جدا از دیگر حوادث تاریخی از آن یاد کرده اند، هر چند در همان محدوده داد سخن داده باشند.

ولی اگر ریشه این حادثه عظیم را در گذشته تاریخ اسلام و حتّی در عصر جاهلیّت بررسی کنیم و آثار و ثمرات آن را در قرون بعد و حتّی امروز مورد توجّه دقیق قرار دهیم، عاشورا عظمت و مفهوم دیگری پیدا می کند و جزء جزء این حادثه معنی می شود و پاسخ بسیاری از پرسش های مربوط به آن آشکارتر می گردد.

به دنبال پیشنهاد و آمادگی دو تن از فضلای دانشمند، جوان و با ذوق حوزه علمیّه، حجج اسلام آقایان سعید داودی و مهدی رستم نژاد، جهت تدوین کتابی در

ارتباط با قیام امام حسین(علیه السلام)، فکر کردم خوب است این کتاب، بر اساس همین تفکّر درباره قیام سالار شهیدان نوشته شود که از ریشه ها و انگیزه ها شروع شود، سپس به بیان اصل وقایع از منابع معروف و معتبر بپردازد و سرانجام به بیان آثار گسترده و ثمرات مهمّ آن ختم گردد، تا همه قشرها به ویژه نسل جوان فرهیخته با

عمق این حادثه بزرگ تاریخ اسلام آشناتر شده، و عظمت آن را با تمام وجود خود درک کنند.

توفیق الهی شامل حال شد و با آمادگی این عزیزان برای انجام این کار بزرگ، راهکارها به آنها ارائه گردید و در مسیر راه پیوسته بر کار آنها نظارت شد و آنان نیز، بحمدالله به خوبی از عهده این مهم برآمدند و کتاب حاضر که در موضوع خود کم نظیر است، به رشته تحریر درآمد.

کتابی است کاملا مستند و شامل تحلیل های منطقی و کاربردی که مطالعه آن برای همه قشرها إن شاء الله مفید و سودمند است.

و این می تواند سرآغازی باشد برای تلاش بیش تر در این زمینه; چرا که عاشورا تعلّق به همه اعصار و قرون دارد.

امیدوارم خوانندگان عزیز بتوانند با مطالعه آن، بیش از پیش عارف به حق شهیدان کربلا و مخصوصاً سالار شهیدان، شوند و از آن در زندگی خود الگو بگیرند و حماسه های عاشورا در وجودشان نقش بندد و بر عزّت و سربلندی و شهامتشان بیفزاید.

قم حوزه علمیّه

ناصر مکارم شیرازی

خرداد ماه ۱۳۸۴ ربیع الثانی ۱۴۲۶

سخن آغازین

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

تاریخ بشر حوادث تلخ و شیرین بی شماری را به یاد دارد و تاریخ سازان فراوانی را در دل خویش پرورش داده است، ولی کمتر حادثه ای را همانند حادثه عاشورای سال ۶۱ هجری با پی آمدهای گسترده اش به خود دیده و کمتر تاریخ سازانی همچون تاریخ سازان کربلا را به یاد می آورد.

این حادثه همچون سکّه ای دارای دو روی کاملا متفاوت و متمایز از یکدیگر

است; یـک روی آن، خیـانت، بیوفـایی، ناجوانمردی، سـتمگری، پلیـدی، قساوت، بیوفایی، بی رحمی و مهمان کشـی; و روی دیگر آن، وفـاداری، جانبـازی، جوانمردی، شـهامت، سـتم ناپـذیری، صبر، تسـلیم در برابر قضـای الهی و عبودیّت حق در عالی ترین درجه آن است.

هر چنـد تاریـخ، حوادثی دردناک تر از این حادثه را به خود دیـده و کشـته های به مراتب بیش تری را شاهـد بوده و قیام های خونین و حق طلبانه فراوانی را در حافظه خود به یاد دارد ; ولی آنچه که سبب امتیاز نهضت عاشورا شده، نکاتی چند است که در دیگر حوادث مشابه تاریخ یا وجود نداشـته، و یا به این اندازه پر رنگ نبوده و یا همه این امتیازات را یک جا در خود جای نداده است.

مهم ترین نکته های برجسته این قیام از این قرار است :

۱ اهداف و انگیزه های خالص الهی

عنصـر نیّت و انگیزه الهی در قیام امام حسـین(علیه السلام) بسیار ممتاز است. آن حضرت فقط و فقط برای رضای خدا و احیای دین حق دست به قیام زد و هرگز هیـچ عنصـر دنیوی و جاه طلبانه در قیام او دخالت نـداشت; جای جای تاریخ کربلا گواه این مـدّعاست. از این رو، امـام(علیه السـلام) در این نهضت همواره به وظیفه الهی خویش می اندیشـید و نـتیجه را به خـدا واگـذار کرد. این حقیقت بارها در کلمات، سیره و رفتار امام حسین(علیه السلام) جلوه گر شده است (در این کتاب بارها به شواهد این مطلب اشاره شده است).

۲ کشته شدن حجّت خدا توسّط مردمی به ظاهر مسلمان

ویژگی دیگر این حادثه آن است که در این ماجرا، نه

فقط یک انسان مؤمن و حق طلب، بلکه امامی معصوم، پنجمین فرد از اصحاب کساء و فرزند فاطمه زهرا(علیها السلام)دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، به دست مردمی که خود را از امّت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)می دانستند به گونه ای دردناک و بی سابقه به شهادت رسید.

کشتن امام حسین(علیه السلام) با آن همه عظمت معنوی و اصل و نسب خانوادگی، در روز روشن و در آن صحنه، کار ساده ای نبود که تاریخ بتواند آن را فراموش کند.

هر چند کشتن هر انسان مؤمن و هر نفس محترمی جرم بزرگی است، ولی به یقین کشتن مردی که حجّت خدا بر روی زمین و امام عصر خویش است و برای مبارزه با ظلم و ستم به پا خاسته، آن هم به آن شیوه بسیار ناجوانمردانه، گناه سنگینی است که نمی توان از کنار آن به سادگی گذشت.

چه زیبا سروده است محتشم کاشانی; آنجا که می سراید:

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند

یک باره بر جریده رحمت قلم زنند

ترسم کزین گناه، شفیعان روز حشر

دارند شرم، کز گنه خلق دم زنند

اخبار و روایاتی که درباره تحوّلات آسمان و زمین و گریه آسمانیان و فرشتگان پس از شهادت جانسوز آن حضرت در منابع شیعه و سنّی نقل شده است به این حقیقت گواهی می دهد.(۱)

دردآورتر آن است که مردمی که ادّعای مسلمانی داشتند و به ظاهر نماز می خواندند و قرآن تلاوت می کردند، تکبیر گویان به جنگ با جگرگوشه پیغمبرشان برخاستند(۲) و با بی رحمی تمام اسوه تقوا و ایمان را شهید کرده و حریمش را مورد هتک و غارت قرار دادند.

۳ یاران همراه امام(علیه

السلام)

هر چنـد گروهی که همراه امام حسـین(علیه السـلام) در حادثه کربلا به شـهادت رسـیدند، جمعیّت انـدکی بودند; ولی نگاهی گـذرا به زنـدگی آنـان و کلمات و رفتارهایی که از آن گروه به یادگار مانـده است، نشان می دهـد که افرادی مؤمن، وفادار، فداکار و پاکباخته بوده اند. گواه روشن این حقیقت، سخن امام(علیه السلام) در شب عاشورا در وصف یاران خویش است که فرمود:

«فَإِنِّی لا أَعْلَمُ أَصْحاباً أَوْلَی وَ لا خَیْراً مِنْ أَصْحابِی، وَ لاَ أَهْلَ بَیْت أَبَرَّ وَ لاَ أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی ; من یارانی بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و

پاورقی

۱. رجوع شود به : بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱-۲۱۹ و سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۵-۴۲۸.

۲. به گفته شاعر:

وَ یُکَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ، وَ إِنَّما

قَتَلُوا بِکَ التَّکْبِیرَ وَ التَّهْلِیلاَ

«هنگامی که تو را کشـتند، تکبیر گفتند، ولی در حقیقت با کشـتن تو تکبیر و تهلیل (لا إله إلّا الله) را کشـتند». (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۴).

اهل بیتی نیکوکارتر و به وظیفه خویشاوندی پای بندتر از اهل بیتم نمی شناسم».(۱)

۴ ذلّت ناپذیری عاشوراییان

امام حسـین(علیه السـلام) و یاران همراه او، در اوصاف گوناگونی ممتاز بودنـد، ولی یکی از عالی ترین خصـیصه هایی که در آنان وجود داشت، ذلّت ناپذیری و نستوهی آنان بود.

دشـمن هر چه تلاش کرد که آنان را به تسـلیم وادار کنـد و یا حتّی سـخنی از آنان در تأییـد خلافت یزیـد بشنود، موفّق نشـد. حسرت شنیدن یک کلمه حاکی از پشیمانی یا ضعف را بر دل دشمن باقی گذاشتند!

شعار «هَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّهَ»(۲) و همچنین کلام ماندگار «وَاللهِ لاَ أُعْطِیکُمْ بِیَدِی إِعْطاءَ الذَّلِیلِ، وَ لاَ أَفِرُّ فَرارَ الْعَبیدِ ; به

خدا سوگند نه به شما دست ذلّت می دهم و نه همچون بردگان فرار خواهم کرد»(۳) برای همیشه بر تارک تاریخ می درخشد!

ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب خود به مناسبت شرح خطبه ۵۱ نهج البلاغه بحثی را با عنوان «أُباهُ الضَّیْمِ وَ أَخْبارُهُمْ» (سرگذشت ستم ناپذیران) مطرح می کند و جمعی از ستم ناپذیران را در تاریخ اسلام نام می برد. وی در ابتدای این بحث می نویسد:

«سَیِّدُ أَهْلِ الْإِباءِ الَّذی عَلَّمَ النّاسَ الْحَمِیَّهَ وَ الْمَوْتَ تَحْتَ ظِلالِ السُّیُوفِ، إِخْتِیاراً لَهُ عَلَی الدَّنِیَّهِ، أَبُوعَبْدِاللهِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِب عَلَیْهِمَا السَّلامُ; عُرِضَ عَلَیْهِ الاْمانُ وَ أَصْحابُهُ فَأَنِفَ مِنَ الذُّلِّ ; بزرگ و پیشوای

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۹.

۳. ارشاد شیخ مفید، ص ۴۵۰.

صفحه ۲۷

ستم ناپذیران جهان که درس غیرت و برگزیدن مرگ در سایه شمشیرها را بر ذلّت و خواری به مردم جهان داد، حسین بن علی علیهما السلام بود. بر او و یارانش امان عرضه کردند، ولی آنان تن به ذلّت ندادند».(۱)

نه تنها امام حسین(علیه السلام) بلکه تمام یارانی که با او در عاشورای ۶۱ هجری کشته شدند، در اوجی از عزّت نفس و نستوهی شربت شهادت را نوشیدند. ردّ امان نامه «شمر» توسّط حضرت ابوالفضل العباس(علیه السلام)(۲) نمونه ای از این حقیقت است.

دشمن بدن های آنان را مثله و قطعه قطعه کرد، ولی نتوانست از عزّت و سربلندی و عظمت روحی آنان چیزی بکاهد. آن شاعر عرب چه زیبا این حقیقت را ترسیم کرده است:

قَدْ غَیَّرَ الطَّعْنُ مِنْهُمْ کُلَّ جارِحَه

إِلاَّ الْمَکارِمَ فِی أَمْن مِنَ

«ضربه ها (ی نیزه و شمشیر) تمام بدن آنان را دگرگون ساخت; ولی عظمت روحی و بزرگواری آنان را هرگز دستخوش تغییر نکرد».

۵ مظلومیّت، در ابعاد مختلف

مظلومیّت امام حسین(علیه السلام) و یارانش در یک بُعد نبوده است; بلکه ابعاد گوناگونی از مظلومیّت در حادثه کربلا دیده می شود: دعوت کردن امام و بیوفایی نسبت به آن حضرت، کشتن مهمان، بستن آب به روی آن حضرت و یاران و زنان و کودکان اهل بیت او، جنگ نا برابر سی هزار نیروی مجهّز در برابر ۷۲ تن، کشتن کودک شیرخوار، حمله به کودکان و زنان، آتش زدن خیمه ها، تاختن اسب بر پیکر شهدا،

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۴۹.

۲. ارشاد شیخ مفید، ص ۴۴۰.

صفحه ۲۸

سرها را بالای نیزه بردن، جلوگیری از دفن پیکر شهیدان، اسارت زنان و کودکان آل پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و گرداندن آنها در شهرهای مختلف و جهات دیگر مظلومیّت، همه از ویژگی های این حادثه است که آن را از حوادث مشابه دیگر جدا می سازد.

ابعاد مظلومیّت اهل بیت(علیهم السلام) در آن روز چنان بود که گاه دشمن بی رحم نیز می گریست; از جمله در آنجا که زینب کبری(علیها السلام) خطاب به «عمربن سعد» فرمود:

«یا عُمَرَ بْنَ سَعْد! أَیُقْتَلُ اَبُوعَبْدِاللهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَیْهِ ; ای عمر سعد! ابوعبدالله را می کشند و تو نظاره می کنی؟!»

در آن حال، اشک عمر سعد سرازیر شد و بر چهره زشت و ناپاک او فرو غلتید به گونه ای که از شرم، صورت از زینب(علیها السلام) برگرداند.(۱)

به گفته موسیوماربین آلمانی: «مصائبی که حسین(علیه السلام) در راه احیای دین جدّش

برخود وارد ساخت، بر شهیدان پیش از او برتری اش داد و بر هیچ یک از گذشتگان چنین مصائبی وارد نشده است ... در تاریخ دنیا، هجوم این گونه مصائب مخصوص حسین(علیه السلام)است».(۲)

۶ قدرت تأثیرگذاری

از دیگر امتیازات این حماسه بزرگ، قدرت تأثیرگذاری آن در افکار عمومی مسلمانان، بلکه آزادمردان جهان در طول تاریخ است.

به جرأت می توان گفت که این بُعد از قیام عاشورا در طول تاریخ بی نظیر است. یعنی نمی توان قیام و نهضتی را در عالم پیدا کرد که تا این اندازه الگو و اسوه آزادمردان و سبب حرکت و جوشش مبارزان در برابر ظالمان و ستمگران، آن هم از

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۵.

۲. مطابق نقل: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۸۷.

زمان وقوع حادثه تا عصر حاضر باشد.

به تعبیر دیگر: این نهضت یک نهضت فرا زمانی و فرامکانی است. نفوذ نهضت عاشورا در طول و عرض و عمق شگفت آور است. (: طول زمان، عرض و گستره جغرافیایی زمین، عمق و نفوذ ژرف در جان آزادگان جهان).

به یقین، کمتر نهضتی را همانند نهضت حسینی می توان یافت که از همان روز شکست، فاتح و پیروز باشد و از همان روز مغلوب شدن غالب گردد و از همان ساعت که دشمن، کار مخالف خود را تمام شده می دید، کار خودش به پایان رسیده باشد.

توماس کارلایل(۱) می نویسد: «بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم، این است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوّق عدد در جایی که حق با باطل روبه رو می

شود، اهمّیّت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیّتی که داشت، باعث شگفتی من است».(۲)

کشتن این پاک مردان نه تنها کمکی به تثبیت حکومت فرزندان ابوسفیان نکرد، بلکه در سقوط آنان تسریع نمود و سرنگونی آنان را شتاب فزاینده ای بخشید.

اعتراضات فردی و گروهی مردم و قیام های خونین پس از عاشورا، همگی از قدرت تأثیرگذاری این انقلاب خونین و پیروزی واقعی عاشوراییان حکایت دارد (در بخش پنجم این کتاب، بیش تر در این باره سخن خواهیم گفت).

عبّاس محمود عقّاد(۳) نویسنده معاصر مصری می نویسد:

«یزید را در داستان کربلا برنده مطلق و کامیاب و پیروزمند بر حریف خویش می بینیم و حسین را در آن روز بر عکس مغلوب و شکسته خورده می نگریم; ولی

پاورقی

۱. توماس کارلایل، مقاله نویس، مورّخ و خاورشناس انگلیسی (و از دانشمندان قرن نوزدهم میلادی) که عربی را در بغداد آموخت و در کمبریج استاد زبان مزبور گردید (فرهنگ معین).

۲. درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۹۰.

۳. برای آگاهی از شرح حال وی رجوع شود به : الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۶۶.

پس از مدّت کوتاهی علائم و نشانه ها با وضع شگفت آمیزی جابجا می شود و در کفه های سنجش، دگرگونی حیرت آوری پدیدار می گردد; تا آنجا که کفه زیرین، بر فراز آسمان می رود و کفه فرازمند، به زمین فرود می آید و شگفتا که این حقیقت به قدری روشن و آشکار است که جای هیچ سخنی را در تشخیص کفه های سود و زیان، برای هیچ نظاره گری باقی نمی گذارد».(۱)

از جلوه های دیگر نفوذ و تأثیر این حادثه غم انگیز

آن است که پس از قرن ها، میلیون ها علاقمند به آن حضرت، هر سال در ایّام محرّم و به خصوص در تاسوعا و عاشورای حسینی، به عزاداری برای آن حضرت و یارانش، و تجلیل و تکریم از آنان می پردازند و در این راه هزینه های سنگینی می کنند و زحمات و رنج ها را به جان می خرند و کودک و جوان و پیر، زن و مرد مشتاقانه به راه اقامه هر چه باشکوه تر عزای حسینی بر می خیزند.

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نگشت

آری آن جلوه که فانی نشود، نور خداست

کتاب حاضر

هر چند درباره نهضت حسینی و قیام خونین عاشورا، کتاب های فراوانی در طول تاریخ نوشته شد، ولی از آنجا که عمق این حادثه فراتر از آن است که فکر می کنیم و بررسی ابعاد این قیام هر زمان درس های تازه ای به ما می آموزد و نویسندگان معاصر را به تدوین کتاب های تازه ای واداشته که بسیار ارزشمند است; ولی احساس می شود همچنان جای بحث و بررسی و تحلیل پیرامون این انقلاب بزرگ حسینی باقی است و می توان با نگاهی تازه، از آن درس های تازه ای گرفت.

پاورقی

۱. ابوالشهدا، عبّاس محمود عقّاد، ترجمه محمّد کاظم معزّی، ص ۲۱۲. (با اندکی تصرّف)

صفحه ۳۱

به همین منظور، از محضر مرجع عالیقدر و نویسنده بزرگ اسلامی حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی) که اندیشه و قلم وی آثار پربرکتی را برای جهان اسلام به همراه داشته خواسته شد که اگر مصلحت بداند کتابی در این باره تدوین شود. معظّم له ضمن استقبال از این

پیشنهاد، فرمودند: درباره عاشورا و قیام امام حسین(علیه السلام) کتاب های فراوانی نوشته شده است، بنابراین نیاز است کتابی با ابتکارات تازه و مطالبی نوین به رشته تحریر درآید، لذا در این باره باید بیش تر اندیشیده شود.

پس از مدّتی معظّم له ما را دعوت کرد و فرمود: طرح تازه ای برای بررسی قیام امام حسین(علیه السلام) به خاطرم رسیده که چهارچوب های آن تدوین شده و اگر مطابق آن به تدوین مطالب بپردازید، کتاب پرمحتوا و نوینی خواهد شد.

پس از بیان سرفصل های طرح توسّط مرجع عالیقدر، ملاحظه شد همان طور که از معظّم له انتظار می رفت طرحی نو و ابتکاری در این باره اندیشیده شده است که حقیقتاً می تواند خلأی را در این رابطه پر کند.

برابر رهنمود ایشان، شروع به تحقیق و تدوین کتاب با استفاده از منابع مهم و معتبر شیعه و اهل سنّت کردیم و هر قسمتی که آماده می شد، نخست برای یکدیگر بازخوانی کرده و پس از اصلاحات، آن را به محضر معظّم له تحویل می دادیم. ایشان نیز با دقّت آنها را می خواند و اصلاحاتی ارزنده را در نوشته های ما انجام می داد; نکاتی را بر آن می افزود و تذکّراتی برای تکمیل مطالب ارائه می فرمود. بدین سان کتاب حاضر نوشته شده است.

جالب آن که شروع برنامه و ارائه طرح اوّلیه کتاب، در روز اربعین ۱۴۲۳ هجری قمری بود و تدوین کتاب نیز بدون هیچ برنامه ریزی قبلی در اربعین سال ۱۴۲۶ (۱۱/۱/۱۳۸۴) به پایان رسید.

این کتاب از شش بخش تشکیل شده است:

صفحه ۳۲

بخش اوّل: شخصیّت امام حسین و

فلسفه عزاداری

بخش دوّم: ریشه های قیام عاشورا

بخش سوّم: انگیزه های قیام عاشورا

بخش چهارم: رویدادهای قیام عاشورا

بخش پنجم: آثار و پی آمدهای قیام عاشورا

بخش ششم: بخشی از اشعار برگزیده

امیدواریم این «بضاعت مزجاه» مورد قبول حضرت حق و پذیرش مولای ما حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) قرار گرفته و ذخیره ای برای روز قیامت ما گردد.

اَللّهُمَّ ارْزُقْنا شَفاعَهَ الْحُسَیْنِ یَوْمَ الْوُرُودِ، وَثَبِّتْ لَنا قَدَمَ صِدْق عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَیْنِ وَأَصْحابِ الْحُسَیْنِ، اَلَّذینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ.

آمین یا ربّ العالمین

سعید داوودی مهدی رستم نژاد

اربعین سال ۱۴۲۶ برابر با ۱۱/۱/۱۳۸۴

صفحه ۳۳

صفحه ۳۴

صفحه ۳۵

بخش اوّل : شخصیّت امام حسین(علیه السلام)و فلسفه عزاداری

اشاره

در این بخش نکاتی در ارتباط با ولادت امام حسین(علیه السلام)، عظمت و شخصیّت آن حضرت و عزاداری و شیوه های آن را مورد بررسی قرار می دهیم.

اوّل: ولادت امام حسین(علیه السلام)

مطابق نقل برخی از مورّخان آن حضرت در سه شنبه، یا پنج شنبه پنجم شعبان سال چهارم هجری بدنیا آمده است.(۱) ولی مطابق برخی دیگر از نقل ها ولادت امام حسین(علیه السلام) در سال سوّم هجری روز سوّم شعبان بوده است.(۲)

مرحوم علاّمه مجلسی پس از نقل این اختلافات معتقد است که: «مشهورتر آن است که ولادت آن حضرت سوّم شعبان است». (۳)

به دستور رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نام آن حضرت را حسین(علیه السلام) نامیدند، که به گفته برخی از مورّخان: «مردم آن محیط پیش از آن با نام حسن و حسین آشنا نبودند تا فرزندان خود را به این دو اسم نامگذاری کنند و این دو نام از جانب خداوند بر پیامبر(صلی الله علیه وآله)وحی شد،

پاورقی

۱ . ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۸، و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۴.

۲ . اقبال سیّد بن طاووس، ج ۳، ص ۳۰۳. مرحوم کلینی نیز در کافی (ج ۱، ص ۲۰۱) بدون اشاره به ماه تولّد، روز میلاد آن حضرت را سوّم شعبان دانسته است.

۳ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱.

تا آن حضرت بر فرزندان علی(علیه السلام) و فاطمه(علیها السلام)این نام ها را بنهد».(۱)

جلال الدّین سیوطی (از علمای معروف اهل سنّت در قرن دهم) نقل کرده است که: «حسن و حسین دو نام از نام های اهل بهشت است و مردم عرب پیش از این، این دو نام را بر فرزندان خویش نمی نهادند».(۲)

دوّم: شخصیّت ممتاز آن حضرت

امام حسین(علیه السلام) در میان جامعه اسلامی و مسلمانان در همان زمان، دارای شخصیّت خاصّی بود ; چرا که فرزند فاطمه زهرا(علیها السلام) بود و از این رو فرزند رسول خدا نیز

نامیده می شد. این دو بزرگوار (حسن و حسین) به سبب محبّت ویژه رسول خدا و کلمات ارزشمندی که حضرت درباره آنان فرموده بود، مورد توجّه ویژه همه مسلمین قرار داشتند. در اینجا به نمونه هایی از کلمات و برخوردهای محبّت آمیز رسول خدا(صلی الله علیه وآله)با آن حضرت توجّه می کنیم:

۱. رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) درباره امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) این جمله معروف را فرمود:

«اَلْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ; حسن و حسین سرور جوانان بهشتند».(۳)

۲. در حدیث دیگری آمده است که: گروهی با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به مهمانی می رفتند، آن حضرت پیشاپیش آن جمع حرکت می کرد. در اثنای راه، حسین(علیه السلام) را دید. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خواست او را در آغوش بگیرد، ولی حسین(علیه السلام) به این سو و آن سو می دوید; پیامبر(صلی الله علیه وآله) از مشاهده این حالت تبسّم کرد، تا آن که او را در آغوش گرفته، یک دست

پاورقی

۱ . اسد الغابه، ج ۲، ص ۹.

۲ . تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

۳ . این حدیث با تعبیرات مختلف در منابع سنّی و شیعه نقل شده است از جمله: مسند احمد، ج ۳، ص ۳، ۶۲، ۶۴ و ۸۲ ; سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱ ; مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۷ ; بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱، ۲۵، ۱۲۴، ۱۹۱ - ۱۹۲.

خود را به پشت سر او و دست دیگر را به زیر چانه او نهاد و لب های مبارکش را بر لب های حسین قرار داد، بوسه زد و فرمود:

«حُسَینٌ مِنّی وَ أَنَا مِنْ حُسَین أَحَبَّ

اللهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيناً; حسین از من است و من از حسینم. هر کس حسین را دوست دارد، خداوند وی را دوست می دارد».(۱)

۳. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حسن و حسین(علیهما السلام) را بر روی شانه خود سوار می کرد و با خواندن اشعاری به آنان محبّت می نمود.(۲)

و گاه رسول خدا بر منبر خطبه می خواند و با دیدن حسن و حسین(علیهما السلام) از منبر فرود می آمد و در برابر چشم همگان آنها را در آغوش می گرفت و به آنان محبّت می کرد (تا جایگاه آن دو را به همگان بفهمانند);(۳) و گاه در پاسخ این سؤال که کدام یک از افراد خانواده، نزد شما محبوبتر است؟ می فرمود: «حسن و حسین» و همواره آن دو را می بویید و به (سینه) خویش می چسبانید.(۴)

امام حسین(علیه السلام)در زمان خلفای سه گانه

امام حسین(علیه السلام) به سبب شخصیّت ممتاز و نسب برجسته اش، در زمان خلفای سه گانه مورد احترام دستگاه خلافت بود، تا آنجا که انتقادات سخت آن حضرت را با بردباری تحمّل می کردند و سعی در حفظ حرمت وی داشتند.

پاورقی

۱ . مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲; سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۶.

۲ . کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۶۶۴، ۶۶۶ و ۶۶۷ و بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۵ ۲۸۶.

۳ . بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۴.

۴ . سُئِلَ رَسُولُ اللهِ أَیُّ أَهْلِ بَیْتِکَ أَحَبُّ إِلَیْکَ؟ قالَ: اَلْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ. وَ کانَ یَشُمُّهُما وَ یَضُمُّهُما إِلَیْهِ (سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۴، ص ۳۸۲.

در برخی از کتب اهل سنّت

آمده است که: روزی خلیفه دوّم بر منبر، خطابه می خواند که حسین(علیه السلام)خطاب به وی فرمود: «از منبر پدرم فرود آی و بر منبر پدر خویش بنشین!». عمر با خونسردی پاسخ داد: «پدرم که منبری ندارد!». آنگاه حسین(علیه السلام) را در کنار خویش نشاند (و به او اظهار محبت کرد).(۱)

همین ماجرا با تفاوت هایی در کتب شیعه نیز نقل شده است.(۲)

در زمان عثمان نیز، در چند ماجرا حضور امام حسین(علیه السلام) ثبت شده است که هر کدام به گونه ای نشان احترام و عظمت آن حضرت میان عموم مسلمانان و مراعات حریم آن حضرت از سوی دستگاه حاکمیّت بود.

امام حسین(علیه السلام) همراه پدر بزرگوارش امیرمؤمنان(علیه السلام) و برادر ارجمندش امام حسن(علیه السلام)در مسیر هدایت مسلمین و دفاع از مظلومان حضور سازنده ای داشت و گاه خشم خلیفه سوّم را بر می انگیخت، ولی به هرحال، از روی ناچاری حرمتش را مراعات می کردند.

در ماجرای بدرقه ابوذر آن هنگام که عثمان وی را به سرزمین ربذه تبعید کرد و همگان را از بدرقه و همراهی ابوذر ممنوع ساخت امام حسین(علیه السلام) همراه پدر و برادرش در مراسم بدرقه حاضر شدند و سخنانی با این مضمون برای تقویت ابوذر و تسلّای خاطر وی بیان کرد; فرمود: «عموجان! خداوند تواناست که این اوضاع را دگرگون سازد و هر روز در کار تازه ای است. این گروه دنیای خویش را از تو دریغ داشتند و تو دین خود را از (دستبرد) آنان بازداشتی! پس چقدر تو از دنیای آنان بی نیازی; ولی آنان به دین تو سخت نیازمندند، صبر پیشه کن! چرا که خیر در صبر

و شکیبایی است و شکیبایی نشانه شخصیّت است».(۳)

پاورقی

۱ . کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۶۵۴، حدیث شماره ۳۷۶۶۲. شبیه همین اعتراض از امام حسین(علیه السلام) نسبت به ابوبکر و تأثّر ابوبکر از سخنان وی نیز نقل شده است. (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۵، ح ۳).

۲ . احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۹۲ و امالی طوسی، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳ . یا عَمّاهُ إِنَّ اللّه تَبارَکَ وَ تَعالی قادِرٌ أَنْ یُغَیِّرَ ما تَری وَ هُوَ کُلَّ یَوْم فِی شَأْن. إِنَّ الْقَوْمَ مَنَعُوکَ دُنْیاهُمْ وَ مَنَعْتَهُمْ دِینَکَ. فَما أَغْناکَ عَمّا مَنَعُوکَ وَ ما أَحْوَجُهُمْ إِلی ما مَنَعْتَهُمْ. فَعَلَیْکَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْخَیْرَ فِی الصَّبْرِ وَ الصَّبْرُ مِنَ الْکَرَمِ (کافی، ج ۸، ص ۲۰۷ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۳۱).

امام حسین(علیه السلام) به وظیفه خویش بدون توجّه به تهدیدات مخالفان عمل می کرد و در عین حال مورد تعرّض دستگاه خلافت قرار نمی گرفت، آنگونه که ابوذر و عمّار و عبداللّه بن مسعود، مورد تعرّض و ضرب و شتم عثمان و عمّال وی قرار گرفتند، زیرا افکار عمومی سخت با این کار مخالف بود.

امام حسین در زمان خلافت امیر مؤمنان علی(علیه السلام)

امام حسین(علیه السلام) در زمان خلافت پدر بزرگوارش، همراه آن حضرت در جنگ هایش علیه ناکثین و قاسطین و مارقین شرکت مؤثّر داشت(۱)؛ در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه امیرمؤمنان(علیه السلام) به عهده وی بود(۲)، و در جنگ صفّین، چه از راه سخنرانی های پرشور و تشویق یاران علی(علیه السلام) برای شرکت در جنگ و چه در مسیر پیکار با قاسطین حضور فعّال داشت.(۳) در ماجرای حکمیّت نیز

یکی از شاهدان این ماجرا از طرف علی(علیه السلام) بود.(۴)

امام حسین (علیه السلام) در دوران امام حسن(علیه السلام)

امام حسین(علیه السلام) پس از شهادت پدرش امیرمؤمنان(علیه السلام) در کنار برادرش امام

پاورقی

۱ . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲ . تاریخ دمشق ابن عساکر، شرح حال امام حسین(علیه السلام).

۳ . صفّین نصر بن مزاحم، ص ۱۱۴، ۲۴۹ و ۵۳۰.

۴ . همان مدرک، ص ۵۰۷.

حسن(علیه السلام)که امام و پیشوای زمان خود بود، قرار گرفت و به هنگام حرکت نیروهای امام مجتبی(علیه السلام)به سمت شام، همراه آن حضرت بود و هنگامی که امام حسن(علیه السلام) با پیشنهاد صلح از سوی معاویه مواجه شد، در این باره، با امام حسین(علیه السلام)و عبدالله بن جعفر به گفتگو پرداخت(۱) و پس از انعقاد پیمان صلح، همراه برادرش به مدینه بازگشت و در همانجا اقامت گزید.(۲)

تکریم و تعظیم فوق العاده مردم

امام حسین(علیه السلام) به سبب آنچه که از اصالت خانوادگی، عظمت روحی و محبوبیّتش نزد رسول خدا، برخوردار بود، مورد محبّت و احترام خاصّ همه اقشار مسلمین قرار داشت; به عنوان نمونه:

۱ روزی ابن عبّاس (صحابی جلیل القدر) زمام مرکب حسن و حسین(علیهما السلام) را گرفته و با آنان همراه شده بود. شخصی معترضانه به وی گفت: آیا تو با آن که سنّت از این دو جوان بیشتر است(۳) زمام مرکب آنان را می گیری؟

ابن عباس در پاسخ گفت: این دو تن، فرزندان رسول خدا هستند; و این کار مایه افتخار و سعادت من است! «إِنَّ هذَیْنِ إِبْنا رَسُولِ اللهِ، أَوَ لَیْسَ مِنْ سَعادَتِی أَنْ آخُذَ بِرِکابَیْهِما».(۴)

۲ ماجرای دوّم از ابوهریره است که روزی مشاهده کرد،

حسین(علیه السلام) به سبب خستگی در راهی نشسته، نزدیک آمد و با گوشه لباسش خاک از قدم های مبارک آن

پاورقی

۱ . کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۵.

۲ . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۳۳.

۳ . ابن عبّاس سه سال قبل از هجرت متولّد شده است (اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۹۳). ولی امام حسین(علیه السلام)در سال سوّم، یا چهارم هجری متولّد شد.

۴ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۲۸.

حضرت پاک کرد. وقتی که امام(علیه السلام)پرسید: چرا چنین می کنی؟ پاسخ داد:

«دَعْنِی! فَوَاللهِ لَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ مِنْکَ ما أَعْلَمُ لَحَمَلُوکَ عَلی رِقابِهِمْ; با من کاری نداشته باش! به خدا سوگند! اگر آنچه که من از (عظمت و منزلت) تو می دانم، مردم آگاه بودند، تو را بر شانه های خویش سوار می کردند!».(۱)

۳ هنگامی که مسلمانان امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) را در مسیر حج پیاده می دیدند، همگی به احترام، از مرکب های خود پیاده می شدند وپیاده راه می پیمودند، تا آنجا که آن بزرگواران برای این که مسلمانان به زحمت نیفتند، مسیر خویش را از جمعیّت جدا می کردند، تا مسلمین بتوانند سوار بر مرکب های خویش شوند.(۲)

هنگامی که به طواف خانه خدا می رفتند، به سبب ازدحام مردم جهت زیارت و تبرّک جستن به آن دو وجود مقدّس، تحت فشار شدید قرار می گرفتند.(۳)

جمع بندی

امام حسین(علیه السلام) چه در عصر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و چه پس از آن حضرت، تا زمان خلافت معاویه همواره مورد احترام مسلمانان و خلفا قرار داشت، چرا که وی علاوه بر امتیازات انسانی و عظمت روحی و معنوی

و کرامت و بزرگواری، فرزنـد رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله)و مورد محبت فوق العـاده او بود، ولی در زمان معاویه و سـپس یزیـد وضع دگرگون شـد. هرچنـد ما معتقـدیم ریشه های جریان خونین کربلا را بایـد از «سـقیفه» پی جویی کرد (که در جای خود بازگو خواهـد شـد)، امّا تردیـدی نیست که عصـر معاویه و پس از آن، زمان حکومت یزید، با دوران پیش از آنان تفاوت بسیار داشت و اگر تا

پاورقی

۱ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۲۸ .

۲ . بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۶.

۳ . البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۸.

قبـل از زمامـداری معاویه، ماجرای شـهادت مظلومانه امام حسـین(علیه السـلام) و اسارت خانـدانش برای مردم بازگو می شـد، کسی آن را باور نمی کرد.

آری; کسی باور نمی کرد که محبوب قلب رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله) و جگرگوشه صـدّیقه کبرا(علیها السـلام) توسّـط گروهی که خود را مسلمان و از امّت محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواندند، مورد تعرّض و بی حرمتی قرار گیرد، چه رسد به این که غریبانه، مظلومانه و لب تشنه در سرزمین نینوا به شهادت برسد و فرزندان و بانوان حرمش به اسارت روند.

با شـروع حکومت اموی، بی حرمتی ها از سوی معاویه و عمّالش نسـبت به ساحت مقدّس امیرمؤمنان(علیه السـلام)و فرزندانش حسن و حسـین(علیهما السلام) و ترویج سبّ و لعن آنان به صورت علنی آغاز شد و زمینه های فاجعه خونین کربلا به گونه ای شتابان فراهم گردید و آن حسـین عزیزی که این همه مورد محبّت رسول خدا(صـلی الله علیه وآله)و مسـلمین بود، حتّی مأوایی در تمام آن سرزمین پهناور اسلامی نداشت. (در بخش های آینده

به طور مشروح بحث آن خواهد آمد).

سوّم: نقش ائمّه اطهار (علیهم السلام) در احیای یاد و نام امام حسین (علیه السلام)

در آیات متعدّدی از قرآن مجید بر لزوم زنده نگه داشتن یاد پیامبران الهی و شخصیّت های برجسته تاریخ و بازگویی سرگذشت عبرت انگیز و درس آموز آنان تأکید شده است. مطالعه این دسته از آیات که معمولاً ـ با جملاتی نظیر: (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ، وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ) آغاز می شود به خوبی می رساند که غرض از یادآوری و احیای یاد و خاطره برگزیدگان الهی، بیان بیوگرافی و شرح نام و مسائل شخصی آنان نیست، بلکه همواره در این گونه از آیات اشاره شده است که دلیل زنده نگه داشتن یاد آنان وجود صفات نیکو و خصلت های پسندیده و روش های الهی و انسانی در آنان است.

در آیات ذیل می خوانیم:

صفحه ۴۳

(وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِبْراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً)؛ در این کتاب ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو و پیامبر (خدا) بود.(۱)

(وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ مُوسى إِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً وَ كانَ رَسُولاً ـ نَبِيّاً)؛ و در این کتاب از موسی یاد کن، که او مخلص و رسول و پیامبری والا مقام بود.(۲)

(وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ)؛ و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، که او در وعده هایش صادق بود.(۳)

(وَاذْكُرْ عِبادَنا إِبْراهِيمَ وَ إِسْحقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصارِ)؛ و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را، که دارای دستها (یِ نیرومند) و چشم ها (یِ بینا) بودند.(۴)

همان گونه که ملاحظه می شود در این آیات به جنبه های شخصی و خانوادگی و امور معمول زندگی آنان اشاره ای نشده است، بلکه از صلاحیّت ها و فضایل اخلاقی

و برنامه های سازنـده آنان سـخن به میان آمده است، و این به خوبی نشان می دهد لزوم زنده نگهداشـتن یاد و خاطره اینان، به جهت وجود این صـفات و ملکات پسـندیده است و ذکر نام و نشان آنان هیـچ موضوعیّت و خصوصـیّتی نـدارد، بلکه هر کس دارای چنین برجستگی های انسانی و الهی باشد، زنده نگهداشتن یاد و خاطره او از وظایف انسانی ودینی است.

از این رو می بینیم امامان معصوم(علیهم السلام) در زنده نگهداشتن یاد و نام شهیدان کربلا، به

پاورقی

۱ . مریم، آیه ۴۱.

۲ . مریم، آیه ۵۱.

۳ . مریم، آیه ۵۴.

۴ . ص، آیه ۴۵.

عنوان کامل ترین الگوهای فـداکاری و ایثار در راه نجات امّت، به خصوص سالار شـهیدان اباعبدالله الحسـین(علیه السـلام) در مناسبت های مختلف سعی و تلاش فراوانی نمودند و هیچ فرصتی را در زنده نگهداشتن یادشان فروگذار نکردند.

بی تردیـد، احیای نام و یاد این مردان بزرگ، الهام بخش بوده و به زندگی انسان ها جهت می دهد و روح فداکاری و ایثار را زنده کرده و آدمی را در برابر مشکلات و حوادث سخت، مقاوم و استوار می سازد. ذکر این صالحان و طرح فضایل اخلاقی و روح حماسی شان باعث می شود که هر قوم و ملّتی به خصوص مسلمین از آنها الگو گرفته و به آنان تأسّی و اقتدا کنند.

روش های ائمّه (علیهم السلام)در زنده نگهداشتن عاشورا و عاشوراییان

امامان اهل بیت(علیهم السـلام) در تلاش برای زنده نگهداشتن یاد امام حسین(علیه السلام) از شیوه های گوناگونی استفاده می کردند، از جمله:

۱ برپایی مجالس سوگواری

علقمه حضرمی نقل می کند که امام باقر(علیه السلام) در روز

عاشورا برای امام حسین(علیه السلام)در خانه اش اقامه عزا می کرد.

«...ثُمَّ لَيَنْدِبُ الْحُسينَ(علیه السلام) وَ يَبْكِيهِ وَ يَأْمُرُ مَنْ فِي دارِهِ مِمَّنَ لا يَتَّقِيهِ بِالْبُكاءِ عَلَيْهِ ... وَلْيُعَزِّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِمُصابِهِمْ بِالْحُسَيْنِ(علیه السلام)؛ امام باقر(علیه السلام) بر امام حسین می گریست و به افرادی که در خانه بودند و از آنان تقیّه نمی کرد، می فرمود: بر آن حضرت سوگواری کنند... و به آنان

صفحه ۴۵

می فرمود در مصیبت حسین(علیه السلام) به یکدیگر تسلیت بگویند».(۱)

برکاتی که امروز از مجالس سوگواری آن حضرت نصیب امّت اسلام شده و می شود بر کسی پوشیده نیست. آثار فرهنگی و تربیتی وآموزشی این سنّت ماندگارِ ائمّه اطهار(علیهم السلام) آنقدر زیاد است که قسمت اعظم فرهنگ شیعی به طور مستقیم یا غیر مستقیم از آن متأثّر است.

۲ یادآوری مصایب آن حضرت (علیه السلام)در مناسبت های مختلف

در حدیثی می خوانیم امام صادق(علیه السلام) به داود رقّی فرمود:

«إِنِّي ما شَرِبْتُ ماءً بارِداً إِلاَّ وَ ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ(علیه السلام)؛ من هرگز آب سرد ننوشیدم مگر این که به یاد امام حسین(علیه السلام) افتادم».(۲)

در روایتی دیگر می خوانیم وقتی که منصور دوانیقی درِ خانه امام صادق(علیه السلام) را آتش زد، آن حضرت در منزل حضور داشت و آتش را خاموش کرده و دختران و بانوان وحشت زده اش را آرام نمود. فردای آن روز تعدادی از شیعیان برای احوالپرسی خدمت امام(علیه السلام) شرفیاب شدند. امام(علیه السلام) را گریان و اندوهگین یافتند، پرسیدند: این همه اندوه و گریه از چیست؟ آیا به دلیل گستاخی و بی حرمتی آنان نسبت به شما است؟ امام(علیه السلام) پاسخ داد:

«لا، وَ لكِنْ لَمّا أَخَذَتِ النّارُ ما فِي الدِّهْلِيزِ نَظَرْتُ إِلى

نِسائِی وَ بَناتِی یَتَراکَضْنَ فِی صَحْنِ الدّارِ مِنْ حُجْرَه إِلَی حُجْرَه وَ مِنْ مَکان إِلی مَکان هذا وَ أَنَا مَعَهُنَّ فِی الدّارِ فَتَذَکَّرْتُ فِرارَ عِیالِ جَدِّیَ الْحُسَیْنِ(علیه السلام) یَوْمَ عاشُورا مِنْ خَیْمَه إِلی خَیْمَه

پاورقی

۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۸. ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۲۰.

۲ . امالی صدوق، ص ۱۴۲.

وَ مِنْ خَباء إِلی خَباء; امام فرمود: هرگز برای این گریه

نمی کنم، بلکه گریه من برای این است که وقتی آتش زبانه کشید، دیدم بانوان و دختران من از این اطاق به آن اطاق و از این جا به آن جا پناه می برند با این که (تنها نبودند و) من نزدشان حضور داشتم، با دیدن این صحنه به یاد بانوان جدّم حسین(علیه السلام)در روز عاشورا افتادم که از خیمه ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند (و مردان آنها همه شهید شده بودند)».(۱)

۳ گریستن و گریاندن

از مؤثّرترین تدابیر ائمّه اطهار(علیهم السلام) برای احیای نهضت عاشورا گریه بر امام حسین(علیه السلام)است. امام سجّاد(علیه السلام)در طول دوران امامتش پیوسته سوگوار قصّه عاشورا بود و در این مصیبت آن قدر گریست که از «بکّائین عالم» (بسیار گریه کنندگان) لقب داده شد.(۲)

آن حضرت می فرمود: «إِنِّی لَمْ اَذْکُرْ مَصْرَعَ بَنی فاطِمَهَ إِلاّ خَنَقَتْنِی الْعَبْرَهُ ; هر زمان که به یاد قتلگاه فرزندان فاطمه (کربلا) می افتم، اشک گلوگیرم می شود».(۳)

گریه های امام(علیه السلام) که در هر مناسبتی به آن اقدام می کردند باعث بیداری عمومی و مانع از فراموش شدن نام و یاد شهیدان عاشورا شد.

امامان بزرگوار شیعه نه تنها خود در عزای سالار شهیدان می گریستند، بلکه همواره

مردم را به گریستن بر امام حسین(علیه السلام) تشویق و ترغیب می کردند.

در روایتی از امام رضا(علیه السلام) آمده است:

پاورقی

۱ . مأساه الحسین، ص ۱۱۷ و مجمع مصائب اهل البیت، خطیب هندوبی، ج ۱، ص ۲۴ (مطابق نقلِ ره توشه راهیان نور، ویژه محرم ۱۴۲۱، ص ۴).

۲ . وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۲، باب ۸۷، ح ۷.

۳ . بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸ .

«فَعَلی مِثْلِ الْحُسَیْنِ فَلْیَبْکِ الْباکُونَ، فَإِنَّ الْبُکاءَ عَلَیْهِ یَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظامَ؛ پس بر همانند حسین(علیه السلام) باید گریه کنندگان گریه کنند، چرا که گریه بر آن حضرت گناهان بزرگ را می ریزد».(۱)

به موازات ثوابهای عظیمی که برای گریستن در روایات آمده است، برای گریاندن و حتّی «تباکی» (حالت گریه به خود گرفتن) ثوابهای زیادی ذکر شده است.

در روایتی در ارتباط با گریه بر مظلومیّت اهل بیت(علیهم السلام) می خوانیم:

«... مَنْ بَکی وَ أَبْکی واحِداً فَلَهُ الْجَنَّهُ، وَ مَنْ تَباکی فَلَهُ الْجَنَّهُ؛ هر کس بگرید و (حتّی) یک تن را بگریاند، پاداشش بهشت است و هر کس حالت اندوه و گریه به خود بگیرد پاداش او بهشت است».(۲)

۴ تشویق شاعران به مرثیه سرایی

شاعرانی که مصایب امام حسین(علیه السلام) را به شعر درآورده و در مجالس و محافل می خواندند، همواره مورد لطف خاصّ و عنایت ویژه ائمّه معصومین(علیهم السلام) قرار داشتند. شعرای بنامی چون «کُمَیت اسدی»، «دِعبل خُزاعی»، «سیّد حِمْیری» و... به عنوان (شاعران اهل بیت) با تشویق ائمّه اطهار(علیهم السلام) از موقعیّت های اجتماعی بلندی در بین مردم برخوردار بودند.

هارون مکفوف (یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)) می گوید: به محضر آن حضرت شرفیاب شدم، فرمود: «برایم مرثیه بخوان.

برایش خواندم. فرمود: «لا، کَما تَنْشِدُونَ وَ

کَما تَرْثِیهِ عِنْدَ قَبْرِهِ; این گونه نمی خواهم، آن گونه که در کنار قبر آن حضرت(علیه السلام)مرثیه می خوانید، بخوان» و من خواندم:

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴ و وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۴، ح ۸ .

۲ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸، ح ۲۷.

أُمْرُرُ عَلی جَدَثِ الْحُسَیْنِ

فَقُلْ لاَعْظُمِهِ الزَّکِیَّهِ

«از کنار قبر حسین(علیه السلام) گذر کن و به آن استخوان های پاک او بگو...»

دیدم آن حضرت به گریه افتاد، سکوت کردم، ولی فرمود: ادامه بده، ادامه دادم. فرمود: «باز هم بخوان» خواندم تا به این بیت رسیدم:

یا مَرْیَمُ قُومی وَانْدُبِی مَوْلاکِ

وَ عَلَی الْحُسَینِ فَاسْعَدی بِبُکاکِ

ای مریم! برخیز و بر مولای خود ندبه کن و با گریه ات بر حسین(علیه السلام)رستگاری طلب کن.

دیدمامام صادق(علیه السلام) گریه کردو بانوان،شیون سردادند.وقتی آرام شدند،حضرت فرمود:

«یا أَبا هارُونَ مَنْ أَنْشَدَ فِی الْحُسَیْنِ فَأَبْکی عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ; ای ابوهارون! هرکس بر امام حسین(علیه السلام) مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند، پاداش او بهشت است».(۱)

۵ اهمّیّت به تربت امام حسین (علیه السلام)

دشمنان اسلام از بنی امیّه و بنی عبّاس با تمام توان، تلاش می کردند تا قیام امام(علیه السلام)و یاران پاکباخته اش به دست فراموشی سپرده شود و مردم از آن سخنی نگویند و حتّی اثری از قبر آن امام همام به جای نماند.

از این رو، برخی از خلفای عبّاسی بارها به ویران کردن قبر آن حضرت اقدام کردند.(۲) ولی از آن سو ائمّه اطهار(علیهم السلام) درهر فرصتی برای مقابله با این جریان بپا خواستند و تربت آن حضرت را قطعه ای از خاک بهشت، مایه شفای دردها، و موجب

پاورقی

.۱

بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷، ح ۲۵.

۲ . در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۰ بـابی تحت عنوان «جور الخلفاء علی قبره الشـریف» درباره تلاش خلفای جور برای تخریب قبر آن حضرت آمده است.

برکت زندگی دانسته اند.

در روایتی از امام موسی بن جعفر(علیهما السلام) می خوانیم:

«لاـ تَأْخُـذُوا مِنْ تُرْبَتی شَـیْئاً لِتَبَرَّکُوا بِهِ، فَـإِنَّ کُـلَّ تُرْبَه لنـا مُحَرَّمَهٌ إِلاَّ تُرْبَهُ جَدِّیالْحُسَـیْنِ بْنِ عَلِیٍّ(علیهما السـلام) فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَهـا شِـفاءً لِشـیعَتِنا وَ أَوْلِیائِنـا؛ از تربت من چیزی برای تبرّک بر نداریـد، زیرا همه تربت هـا جز تربت جـدّم امام حسـین(علیه السلام) (خوردنش) حرام است. خداوند عزّ و جلّ آن را برای شیعیان و دوستان ما شفا قرار داده است!».(۱)

در حالات امام سجّاد(علیه السلام) آمده است که در پارچه ای تربت امام حسین(علیه السلام) را نگه می داشت.

«فَکـانَ إِذا حَضَـرَتْهُ الصَّلاـهُ صَـبَّهُ عَلی سَـجّادَتِهِ وَ سَـجَدَ عَلَیْهِ؛ هرگـاه وقت نماز می رسـید، آن (تربت) را روی سـجّاده اش می ریخت و بر آن سجده می کرد».(۲)

مجموع روایاتی که در مورد تربت امام حسین(علیه السلام) وارد شده است، می رساند که استفاده از برکت آن تربت پاک، از نخستین روز ولاـدت، بـا بازکردن کام نوزاد با آن آغاز شـده و تا واپسـین لحظات حیات و قراردادن تربت در قبر، به پایان می رسد.(۳) همچنین ساختن مهر و تسبیح با تربت کربلا و همراه داشتن آن و خوردن مقدار بسیار کمی (مثلا به اندازه یک عدس در آب حل کند و بخورد) از آن به قصد شـفا و باز کردن افطار در روز عید فطر با آن مورد ترغیب و توصیه ائمّه اطهار(علیهم السلام) بوده است.(۴)

پاورقی

۱

. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۴، ح ۲ و بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۸.

۲ . بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۳۵، ح ۷۴. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۲۰، باب ۷۵، (باب استحباب اتّخاذ سبحه من تربه الحسین(علیه السلام)).

۳ . از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است: «حَنِّكُوا أَوْلادَكُمْ بِتُرْبَهِ الْحُسَيْنِ(علیه السلام)؛ کام نوزادانتان را با تربت ر

امام حسین(علیه السلام) باز کنید». (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۰، ح ۸).

۴ . مراجعه شود به: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۴، باب ۷۲ و ص ۴۰۸، باب ۷۰.

۶ اهتمام ویژه به زیارت مرقد امام حسین (علیه السلام)

ائمّه اطهار(علیهم السلام) گذشته از آن که خودشان به زیارت قبر امام حسین(علیه السلام) می رفتند، با بیان پاداش های عظیم برای زیارت آن حضرت، شیعیان را برای رفتن به کربلا تشویق و بسیج می کردند و خاطره آن شهیدان پرافتخار را زنده نگه داشته، ضربات سنگینی را برپیکر کفر و عناد و دشمنان اهل بیت(علیهم السلام) وارد می کردند.

از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده است:

«ما مِنْ اَحَد يَوْمَ الْقِيامَهِ إِلاَّ وَ هُوَ يَتَمَنّى أَنَّهُ زارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلىٍّ(علیهما السلام) لِما يَرى لَما يُصْنَعُ بِزُوّارِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ(علیهما السلام)مِنْ كَرامَتِهِمْ عَلَى اللهِ؛ هر کسی در روز قیامت، آرزو می کند که از زائران قبر امام حسین(علیه السلام)باشد، از فزونی آنچه از کرامت آنان (زائران قبر آن حضرت) نزد خداوند مشاهده می کند».(۱)

و نیز از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلى مَوائِدِ نُور يَوْمَ الْقِيامَهِ، فَلْيَكُنْ مِنْ زُوّارِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ(علیهما السلام)؛ هر کس دوست دارد روز قیامت در

کنار سفره های نور الهی بنشیند، باید از زائران امام حسین(علیه السلام) باشد».(۲)

حتّی در برخی از روایات زیارت مکرّر آن حضرت توصیه شده است.

امام ششم(علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَنْظُرَ إِلَی اللهِ یَوْمَ الْقِیمَهِ، وَ تَهَوَّنَ عَلَیْهِ سَکْرَهُ الْمَوْتِ، وَ هَوْلُ

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۲، ح ۱۷. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۰، ح ۳۷.

۲ . بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۲، ح ۱۹; وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۰، ح ۳۸.

الْمُطَّلَعِ، فَلْیَکْثُرْ زِیارَهَ قَبْرِ الْحُسَیْنِ(علیه السلام); هر کس دوست دارد در قیامت نظر به رحمت های الهی کند و سختی جان کندن بر او آسان شود و هول و هراس قیامت از او برطرف گردد، مرقد امام حسین(علیه السلام)را بسیار زیارت کند».(۱)

چهارم: تاریخچه سوگواری بر مظلومیّت امام حسین (علیه السلام)

اشاره

عظمت مصیبت و مظلومیّت خامس آل عبا به گونه ای بود که گریه و سوگواری همواره قرین نام آن حضرت بوده و هست; همان گونه که آزادگی و شجاعت و دفاع از دین و ارزش های اسلامی با نام حسین(علیه السلام) عجین شده است.

سنگینی این حادثه همه اهل اسلام را متأثّر ساخت، و حتّی برعرشیان و ساکنان آسمان و زمین نیز سنگین آمد.(۲)

تاریخچه سوگواری و اشک ریختن بر مظلومیّت سیّد الشهدا(علیه السلام) را در سه قسمت به طور گذرا پی گیری می کنیم.

۱ گریه بر امام حسین (علیه السلام) پیش از تولّد آن حضرت

در روایات می خوانیم، برخی از انبیای الهی هزاران سال قبل از تولّد امام حسین(علیه السلام) هنگامی که از ماجرای کربلا با خبر می شدند، بر مظلومیّت آن حضرت اشک می ریختند.

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۷، ح ۳۴; وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۱، ح ۴۰.

۲ . وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصیبَهُ بِکَ عَلَیْنا وَ عَلی جَمیعِ أَهْلِ الْإِسْلامِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصیبَتُکَ فِی السَّمواتِ عَلی جَمیعِ أَهْلِ السَّمواتِ (زیارت عاشورا)

و همچنین در اوّلین زیارت مطلقه امام حسین(علیه السلام) (در مفاتیح الجنان) چنین آمده است: وَاقْشَعَرَّتْ لَهُ اَظِلَّهُ الْعَرْشِ وَبَکی لَهُ جَمیعُ الْخَلایِقِ وَبَکَتْ لَهُ السَّمواتُ السَّبْعُ وَالْاَرَضُونَ السَّبْعُ.

صفحه ۵۲

در روایتی آمده است: هنگامی که جبرئیل کلماتی را به حضرت آدم(علیه السلام) برای توبه تعلیم می داد، و او خدا را به پنج تن مقدّس می خواند، وقتی که به نام حسین(علیه السلام) رسید قلبش شکست و اشکش جاری شد، به جبرئیل گفت: نمی دانم چرا وقتی که نام پنجمی (حسین(علیه السلام)) را می برم قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟

جبرئیل گفت: «بر

او مصیبتی خواهد گذشت که همه مصایب در برابر آن کوچک خواهد بود. او تشنه کام، غریبانه، تنها و بدون یار و یاور به شهادت خواهد رسید».

جبرئیل برخی دیگر از مصایب آن حضرت و خاندانش را برای آدم(علیه السلام) بیان کرد، تا آنجا که هر دو تن همچون مادرِ فرزند مرده ای بر حسین(علیه السلام) گریستند، (فَبَکی آدَمُ وَ جَبْرَئِیلُ بُکاءَ الثَّکْلی).(۱)

هنگامی که خداوند برای موسی(علیه السلام) از مظلومیّت امام حسین(علیه السلام) سخن گفت و ماجرای شهادت مظلومانه آن حضرت و اسارت بانوان حرمش و گرداندن سرهای شهدا در شهرها را بازگو نمود، موسی(علیه السلام)نیز گریست.(۲)

زکریّای پیامبر(علیه السلام) نیز، وقتی که نام های پنج تن مقدّس را از جبرئیل آموخت، هنگامی که نام حسین(علیه السلام) را بر زبان جاری می ساخت، بغض گلویش را می گرفت و اشکش جاری می شد. به خداوند عرضه داشت:

خدایا! چرا وقتی نام آن چهار تن (محمّد، علی، فاطمه و حسن(علیهم السلام)) را می برم غم و اندوهم زایل می شود، ولی هنگامی که نام حسین(علیه السلام) را بر زبان می آورم، اشکم جاری می گردد و اندوه و غم مرا فرا می گیرد؟

خداوند بخشی از مصایب امام حسین(علیه السلام) را برای زکریا شرح داد، و زکریّا پس از شنیدن آن، به مدّت سه روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را نیز اجازه نداد به

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵.

۲ . معالی السبطین، ج ۱، ص ۱۸۶.

صفحه ۵۳

محضرش برسند و در تمام این مدّت بر مصیبت امام حسین(علیه السلام) گریه می کرد و بر او مرثیه می سرود.(۱)

در روایتی نقل شده است که امیرمؤمنان(علیه السلام) فرمود: «حضرت عیسی

بن مریم(علیه السلام)همراه با حواریّون از کربلا- می گذشتند که آن حضرت شروع به گریستن کرد و حواریّون نیز با او گریستند.وقتی کهحواریّون سبب گریه را پرسیدند،حضرت عیسی(علیه السلام)فرمود: در این مکان فرزند پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و فاطمه زهرا(علیها السلام)کشته خواهد شد».(۲)

۲ گریه بر امام حسین (علیه السلام) پس از ولادت

پس از ولادت امام حسین(علیه السلام) نیز از همان شروع ولادت و پس از آن، رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و علی(علیه السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام)هنگامی که از رنج ها و مظلومیّت آینده حسین(علیه السلام)آگاه می شدند، بر او می گریستند.

گریه رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

در روایتی می خوانیم: پس از ولادت امام حسین(علیه السلام) رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به منزل فاطمه(علیها السلام)آمد و به اسماء فرمود: فرزندم را بیاور! اسماء نیز حسین(علیه السلام) را در پارچه ای سفید قرار داد و به نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آورد. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در گوش راست حسین(علیه السلام) اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و سپس وی را در آغوش گرفت و

پاورقی

۱ . فَلَمّا سَمِعَ بِذلِکَ زَکَرِیّا(علیه السلام) لَمْ یُفارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلاثَهَ أَیّام وَ مَنَعَ فِیهِنَّ النّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَیْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَی الْبُکاءِ وَ النَّحِیبِ وَ کانَ یُرْثِیهِ: «إِلهِی أَتَفْجَعُ خَیْرَ جَمِیعِ خَلْقِکَ بِوَلَدِهِ...» (احتجاج، ج ۲، ص ۵۲۹).

۲ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۳.

گریست.

اسماء می گوید: به حضرت عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، چرا گریه می کنی؟

فرمود: به خاطر این فرزندم گریانم.

عرض کردم: او که هم اکنون متولّد شده است (و جای شادی و خوشحالی است، نه اندوه).

فرمود:

«تَقْتُلُهُ الْفِئَهُ الْباغِیَهُ مِنْ بَعْدِی، لا أَنالَهُمُ اللّهُ شَفاعَتِی; وی را پس

از من گروهی ستمکار به شهادت می رسانند که هرگز خداوند شفاعتم را نصیب آنان نخواهد ساخت».

آنگاه فرمود:

«یا أَسْـماءُ لا تُخْبِری فاطِمَةَ بِهـذا فَإِنَّها قَرِیبَهُ عَهْـد بِوِلادَتِهِ; ای اسـماء! فاطمه را از این ماجرا آگاه مساز; چرا که او تازه صاحب این فرزنده شده است».(۱)

گریه علی (علیه السلام) بر مظلومیّت امام حسین (علیه السلام)

ابن عبّاس می گوید: من با امیرمؤمنان(علیه السـلام) در مسیر رفتن به صفّین همراه بودم; هنگامی که به نینوا رسیدیم، با صدای بلند به من فرمود: ای ابن عبّاس! آیا این مکان را می شناسی؟ عرض کردم: نه، نمی شناسم.

فرمـود: اگر آن گونه که من این سـرزمین را می شـناسم، تو نیز می شـناختی، از آن نمی گـذشتی جز آن که هماننـد من گریه کنی.

پاورقی

۱ . بحارالانـوار، ج ۴۳، ص ۲۳۹. مرحوم طبرسـی نیز این حـدیث را در «اِعلام الوری بأعلام الهـدی»، ج ۱، ص ۴۲۷ و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودّه»، ج ۲، ص ۳۰۰ نقل کرده اند.

آنگاه امام(علیه السـلام) مدّتی طولانی اشک ریخت، تا آنجا که اشک ها از محاسن مبارکش بر سینه اش سرازیر شد و من نیز همراه او گریسـتم. امام(علیه السـلام) در همان حال فرمود: وای! وای! آل ابوسفیان را با من چه کار؟ مرا با آل حرب (از اجداد یزید) چه کار؟ همان ها که حزب شـیطان و اولیای کفرند. ای اباعبدالله! صبر پیشه کن! چرا که به پدرت نیز از این گروه همان (سـتم ها) می رسد که به تو می رسد. (أَوِّهِ أَوِّهِ مالِی وَ لاِلِ أَبِی سُـفْیانَ؟ مالِی وَ لاِلِ حَرْب حِزْبِ الشَّیْطانِ؟ وَ أَوْلِیاءِ الْکُفْرِ؟ صَبْراً یا أَباعَبْدِاللهِ

فَقَدْ لَقِیَ أَبُوکَ مِثْلَ الَّذِی تَلْقی مِنْهُمْ).(۱)

سوگواری فاطمه زهرا (علیها السلام)

هنگامی که رسول خدا(علیه السلام) خبر شهادت امام حسین(علیه السلام) و مصایب آن حضرت را به دخترش حضرت فاطمه(علیها السلام) داد، زهرا(علیها السلام) به شدّت گریست و آنگاه پرسید: این ماجرا چه زمانی اتّفاق خواهد افتاد؟

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: زمانی که نه من باشم، نه تو و نه علی. فاطمه(علیها السلام) با شنیدن این سخن گریه اش شدیدتر شد. آنگاه رسول خدا وی را از برپایی عزا و سوگواری توسّط مردان و زنان امّت، بر شهدای کربلا و رنج های زنان اهل بیت(علیهم السلام)آگاه ساخت و پاداش این گریه ها را بیان فرمود.(۲)

۳ گریه و سوگواری بر امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت

سرانجام، آن حادثه ای که از ابتدای خلقت ماجرایش برای اولیای الهی گفته شده بود، اتّفاق افتاد. به یقین، ماجرایی که پیش از وقوعش دل ها را به درد آورده و اشک ها را جاری ساخته بود، هنگامی که در روز عاشورای سال ۶۱ هجری روی داد، شعله ای بر جان ها زد و سوگ و ماتم را قرین خویش ساخت. همراه با درس های بزرگ

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۲ (با تلخیص).

۲ . همان مدرک، ص ۲۹۲ (با تلخیص).

صفحه ۵۶

آزادگی و آرمان خواهی و دفاع از شرف و اعتقاد تا پای جان، عمق فاجعه به اندازه ای بود که از روز عاشورا مراسم سوگواری و اشک و ماتم بر آن حضرت و یاران پاکبازش آغاز شد و همچنان ادامه دارد و تا واپسین لحظات عمر دنیا ادامه خواهد داشت. چرا که به فرموده رسول خدا(صلی الله علیه وآله):

«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ حَرارَةً فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لا تَبْرَدُ أَبَداً; به

یقین شهادت حسین، حرارتی در دل مؤمنان ایجاد خواهد کرد، که هرگز خاموش نخواهد شد».(۱)

در این قسمت نمونه هایی از گریه و سوگواری بر آن حضرت را پس از شهادت، از نظر خواننده عزیز می گذرانیم:

حتّی دشمن بر او گریست

هنگامی که زنان حرم نبوی(صلی الله علیه وآله) چشم شان بر شهدا افتاد، فریاد و ضجّه سردادند و آنگاه زینب شروع به ندبه و ناله کرد و با صدای محزونی صدا زد:

«وا مُحَمَّداه صَلّی عَلَیْکَ مَلِیکُ السَّماءِ، هذا حُسَیْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّماءِ، مُقَطَّعُالاَْعْضاءِ وَ بَناتُکَ سَبایا; ای محمد! درود خداوند بر تو باد. این حسین (توست که) به خون آغشته است و پیکرش قطعه قطعه شده و (این هم) دخترانت هستند که اسیر شده اند».

زینب کبری(علیها السلام) همچنان در مصیبت برادرش و دیگر شهدا، سخن گفت و ندبه سر داد تا آنجا که نقل شده است:

«فَأَبْکَتْ وَاللهِ کُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِیق; به خدا سوگند! دوست و دشمن را به

پاورقی

۱ . مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، ح ۱۳.

گریه آورد».(۱)

سوگ و ماتم در بارگاه یزید

پس از آن که کاروان اسیران را به کوفه و شام بردند، با خطبه های افشاگرانه امام زین العابدین(علیه السلام) و زینب کبری(علیها السلام)، اوضاع شهر شام برگشت و با جوّ ایجاد شده بر ضدّ دستگاه خلافت اموی، یزید چاره ای جز اظهار ندامت و فرافکنی نداشت. در چنان شرایطی، زنان حرم حسینی در «شام» مراسم عزا و ماتم برپا کردند، تا آنجا که حتّی زنان خاندان اموی نیز در آن شرکت نمودند و این برنامه تا سه روز ادامه داشت.(۲)

برنامه سوگواری همسر امام حسین (علیه السلام)

در روایتی از امام صادق(علیه السلام) نقل

شـده است که فرمود: «هنگـامی که امـام حسـین(علیه السـلام)به شـهادت رسـید، همسـر او (به نام رباب)(۳) برای آن حضـرت مجلس ماتمی برپا کرد، خود گریه می کرد و زنان و خادمانش نیز با او همصدا می شدند».(۴)

مراسم سوگواری در محضر امام باقر و امام صادق (علیهما السلام)

برپـایی مراسم سوگـواری امـام حسـین(علیه السـلام) در حضور امـام بـاقر(علیه السـلام) پیش از این گـذشت،(۵) امّـا در مـورد حضـرت امام صادق(علیه السـلام) گاه برخی از شـعرای اهل بیت که به محضـر امام(علیه السـلام) می رسـیدند، آن حضرت از آنان می خواست در رثای حسین بن

پاورقی

۱ . بحارالا ـنوار، ج ۴۵، ص ۵۸ - ۵۹. (بـا تلخیص). در کامـل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱ نیز همین تعبیرات بـا تفاوت هایی آمـده است.

۲ . ... فَخَرَجْنَ حَتّی دَخَلْنَ دارَ یَزِیـدَ فَلَمْ تَبْقَ مِنْ آلِ مُعـاوِیَه امْرَأَهً إِلاَّ اسْـتَقْبَلَهُنَّ تَبْکِی وَ تَنُوحُ عَلَی الْحُسَـیْنِ(علیه السـلام) فَأَقامُوا عَلَیْهِ الْمَناحَهَ ثَلاثاً. (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳) همین مطلب در بحارالا ـنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۲ نیز به گونه ای مشروحتر آمده است.

۳ . مرحوم شـیخ مفیـد می نویسـد: یکی از همسـران امـام حسـین(علیه السـلام) ربـاب دختـر «امرءالقیس کلبی» است که مـادر حضرت سکینه(علیها السلام) می باشد. (ارشاد، تاریخ زندگانی امام حسین(علیه السلام)، باب ۵، ص ۴۹۱).

۴ . لَمّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ أَقامَتِ امْرَأَتُهُ الْکَلْبِیَّهُ عَلَیْهِ مَأْتَماً و... (الکافی، ج ۱، ص ۴۶۶).

۵ . نمونه دیگر از عزاداری در محضـر امام باقر(علیه السـلام)، سـرودن اشـعاری توسّط کمیت اسدی در محضـر آن حضرت در رثای شهیدان کربلاست که امام با شنیدن آن، اشکش جاری شد و صدای گریه کنیزکی نیز از پشت پرده شنیده شد. امام(علیه السلام)پس

از آن در حقّ کمیت دعا کردند. (بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۹۰-۳۹۱).

علی(علیه السلام)اشعاری بخوانند و گاه خود آن شاعران از امام(علیه السلام) اجازه می گرفتند تا اشعاری در رثای سید الشهداء(علیه السلام) بخوانند. در پاره ای از موارد امام(علیه السلام) به خانواده خویش می فرمود: پشت پرده بنشینند و آن اشعار را بشنوند و در واقع، محفلی از دوستان خالص اهل بیت(علیهم السلام)برای عزای سالار شهیدان بر پا می شد.

داستان ابوهارون مکفوف را پیش از این آورده ایم و اینک نمونه ای دیگر را نقل می کنیم.

عبداللّه بن غالب می گوید: به محضر امام صادق(علیه السلام) شرفیاب شدم و در حضور آن حضرت مرثیه ای در باره امام حسین(علیه السلام) خواندم. هنگامی که به یک بیت حسّاس از آن مرثیه رسیدم، صدای زنی را از پشت پرده شنیدم که با گریه فریاد زد: «یا ابتاه; پدرجان!».(۱)

مراسم سوگواری در محضر امام رضا (علیه السلام)

از دِعبل خُزاعی (شاعر معروف اهل بیت(علیهم السلام)) نقل شده است که من در ایّام شهادت امام حسین(علیه السلام)به محضر امام رضا(علیه السلام) شرفیاب شدم. دیدم آن حضرت محزون واندوهگین نشسته و یارانش نیز گرد آن حضرت نشسته اند. هنگامی که مرا دید فرمود: «خوش آمدی ای دعبل! آفرین بر کسی که با دست و زبانش ما را یاری می کند!».

سپس در کنار خویش برای من جا باز کرد و مرا کنارش نشاند. آنگاه به من فرمود: ای دعبل! دوست دارم امروز برای ما مرثیه بخوانی; چراکه این ایّام روزهای اندوه ما اهل بیت(علیهم السلام) و ایّام شادمانی دشمنان ما به ویژه بنی امیّه است. (سپس امام(علیه السلام)مطالبی را در

پاداش گریه کردن و گریاندن در مصیبت اهل بیت(علیهم السلام)به خصوص

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶; ماجرای مرثیه سرایی ابوعماره در محضر امام صادق(علیه السلام) و گریه آن حضرت و اهل خانه نیز نمونه دیگری است. (همان، ص ۲۸۲).

مصائب امام حسین(علیه السلام) بیان کرد).

آنگاه امام رضا(علیه السلام) برخاست و پرده ای میان ما و حرمسرای خویش زد و خانواده اش را پشت پرده نشاند، تا آنان نیز برای مصیبت جدّشان امام حسین(علیه السلام)گریه کنند.(۱) سپس به دعبل فرمود اشعار خود را بخوان و وی نیز مرثیه ای را در ماتم امام حسین(علیه السلام) و اهل بیتش خواند که قسمتی از آن چنین است:

أَفاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَیْنَ مُجَدَّلا

وَ قَدْ ماتَ عَطْشاناً بِشَطِّ فُراتِ

إِذاً لَلَطَمْتِ الْخَدَّ فاطِمُ عِنْدَهُ

وَ أَجْرَیْتِ دَمْعَ الْعَیْنِ فِی الْوَجَناتِ

أَفاطِمُ قُومِی یَا ابْنَهَ الْخَیْرِ وَ انْدُبِی

نُجُومَ سَماواتٍ بِأَرْضِ فَلاتِ

بَناتُ زِیاد فِی الْقُصُورِ مَصُونَهٌ

وَ آلُ رَسُولِ اللهِ مُنْهَتِکاتِ

وَ آلُ زِیاد فِی الْحُصُونِ مَنِیعهٌ

وَ آلُ رَسُولِ اللهِ فِی الْفَلَواتِ

سَأَبْکِیهِمْ ما ذَرَّ فِی الْأَرْضِ شارِقُ

وَ نادی مُنادِی الْخَیْرِ لِلصَّلَواتِ

وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حانَ غُرُوبُها

وَ بِاللَّيْلِ أَبْكيهِمْ وَ بِالْغَدَواتِ

«ای فاطمه! اگر پیکر به خاک و خون غلطیده حسین را که تشنه کام کنار شطّ فرات به شهادت رسیده به خاطر آوری در آن هنگام ای فاطمه کنار آن پیکر، به چهره ات طپانچه می زنی و اشک چشمانت را بر رخسارت سرازیر می سازی ای فاطمه ای دختر بهترین مردم، برخیز! و بر ستارگان آسمان ها در آن صحرای خشک ناله بزن (چرا گریان نباشم وقتی که به خاطر آورم) دختران زیاد در قصرهای خویش درامانند; ولی حریم خاندان رسول خدا دریده شده است. در

حالی که

پاورقی

۱ . ثُمَّ إِنَّهُ نَهَضَ، وَ ضَرَبَ سِتْرَاً بَیْنَنا وَ بَیْنَ حَرَمِهِ، وَ أَجْلَسَ أَهْلَ بَیْتِهِ مِنْ وَراءِ السَّتْرِ لِیَبْکُوا عَلی مُصابِ جَدِّهِمُ الْحُسَیْنِ(علیه السلام)... (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷).

آل زیاد در دژهای محکمی آسوده اند فرزندان رسول خدا در صحراهای خشک و سوزان سرگردانند. آری! تا آن زمان که خورشید در عالم پرتو افشانی می کند و ندای مؤذّنی برای نماز بلند است و مادامی که خورشید طلوع و غروب می کند و به هنگام شبانگاهان و صبح گاهان بر آنان می گریم».(۱)

سوگواری در کنار مزار شهدای کربلا

از برخی از فرازهای تاریخ بر می آید که شیعیان گاه و بیگاه در مناسبت ها (تا آنجا که شرایط را مساعد می دیدند) کنار مزار آن حضرت در کربلا ـ مراسم سوگ و ماتم برپا می داشتند و ائمّه(علیهم السلام) نیز از این عمل شادمان می شدند و آنان را تشویق می کردند. به عنوان نمونه:

عبداللّه بن حمّاد بصری می گوید: امام صادق(علیه السلام) به من فرمود: «به من خبر رسیده که در نیمه شعبان گروهی از ساکنین اطراف کوفه و دیگر نقاط، بر مزارامام حسین(علیه السلام)در کربلا گردهم می آیند و زنانی نیز برای آن حضرت نوحه گری می کنند، و از این جمعیّت گروهی قرآن می خوانند و گروهی دیگر حوادث کربلا ـ را بازگو می کنند و جمعی نوحی گری کرده و برخی نیز مرثیه می خوانند».

گفتم: فدایت شوم، من نیز بخشی از آنچه را می فرمایید، دیده ام.

امام(علیه السلام) فرمود: سپاس خداوندی راکه در میان مردم گروهی را قرار داد که به سوی ما می آیند و برای شهدای ما مرثیه می

خوانند و دشمنان ما را کسانی قرار داد که گروهی از خویشاوندان (و دوستان ما) و دیگر مردم، آنان را بی اعتبار کرده و کار آنان

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷ (با اختصار).

را زشت و ناپسند می شمرند.(۱)

کوتاه سخن این که: مراسم سوگواری برای امام حسین(علیه السلام) و یاران باوفایش به ویژه در ایّام محرّم و عاشورای حسینی از گذشته، تاکنون ادامه داشته و شیعیان و علاقمندان به سالار شهیدان، در همه جای عالم، به شیوه های گوناگون همه ساله در مصیبت آن حضرت به ماتم می نشینند و ضمن یادآوری فداکاری و جانبازی حسین بن علی(علیه السلام)و یارانش در مظلومیّت آنان نیز اشک می ریزند.

پنجم: فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین (علیه السلام)

توضیح

به یقین، تأکید و توصیه ای که در روایات نسبت به برپا نمودن مجالس عزا و گریه بر مصائب امام حسین(علیه السلام)وارد شده است، نسبت به هیچ یک از امامان معصوم(علیهم السلام)حتّی وجود مقدّس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)وارد نشده است. گویا در این مسئله سرّی نهفته است که ائمّه اطهار(علیهم السلام) این همه آن را مورد تأکید و سفارش قرار داده اند.

بیان روایات در وعده ثواب های عظیم این مجالس به گونه ای است که عدّه ای آن را اغراق آمیز دانسته و منکر آن شده اند و منشأ آن را «غُلات» دانسته و گفته اند: «ثواب باید با عمل تناسب داشته باشد، چگونه ممکن است عمل کوچکی مانند گریه بر امام حسین(علیه السلام)اینقدر پاداش عظیم داشته باشد؟!».

عدّه ای هم در نقطه مقابل آن، جنبه افراط را پیموده و معتقد شده اند، همین که

پاورقی

۱ . بَلَغَنِی أَنَّ قَوماً یَأْتُونَهُ مِنْ نَواحِی الْکُوفَهِ وَ ناساً مِنْ غَیْرِهِمْ

وَ نِساءً یَنْدُبْنَهُ وَ ذلِکَ فِی النِّصْفِ مِنْ شَعْبانَ فَمَنْ بَیْنَ قارِیء یَقْرَأ وَقاصٍّ یَقُصُّ وَ نادِب یَنْدُبُ وَ قائِل یَقُولُ الْمَراثِی؟ فَقُلْتُ لَهُ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِداکَ قَدْ شَهِدْتُ بَعْضَ ما تَصِفُ. فَقالَ: اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی جَعَلَ فِی النّاسِ مَنْ یَفِدُ إِلَیْنا وَ یَمْدَحُنا وَ یَرْثِی لَنا، وَ جَعَلَ عَدُوَّنا مَنْ یُطْعِنُ عَلَیْهِمْ مِنْ قَرابَتِنا أَوْ غَیْرِهِمْ یَهْدِرُونَهُمْ وَ یُقَبِّحُونَ مَا یَصْنَعُونَ (بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۴ به نقل از کامل الزیارات، ص ۳۲۵، باب ۱۰۸، ح ۱).

انسان بر امام حسین(علیه السلام)بگرید، هر چند به قدر بال مگسی باشد اهل نجات است، حتّی اگر در باتلاق گناه و فساد فرو رفته باشد. در نگاه اینان همه دروغ گویی ها، خیانت ها، ظلم ها و حق کشی ها با قطره اشکی شسته می شود!

مطمئنّاً هیچ یک از این دو دیدگاه که در دو طرف افراط و تفریط واقع شده اند، نمی توانند صحیح باشد. این گونه اظهار نظرها از کسانی عنوان می شود که نتوانستند برای این روایات و وعده ثواب های فوق العاده سوگواری، تحلیل صحیح و جامعی ارائه دهند و در واقع از درک فلسفه عزاداری عاجز ماندند.

نخست تحلیل های نادرست و نقد آنها را به صورت گذرا بیان می کنیم، سپس به سراغ تحلیل منطقی مسأله می رویم.

۱ حسن ذاتی گریه

عدّه ای با توجه به آثار مثبت جسمانی و روانی گریه و تأثیر آن در پالایش روح و روان انسان مدّعی شدند سرّ تأکید ائمّه(علیهم السلام) نسبت به برپایی مجالس عزا به خاطر حسن ذاتی گریه است، زیرا «اظهار تأثّر» به وسیله گریه از نشانه های طبیعی و تعادل عاطفی آدمی است. اشخاصی که کمتر

گریه می کننـد و نمی تواننـد بـدین وسـیله غم هـا، و افسـردگی هـای خـویش را تخلیه کننـد و عقـده هـای درونی خـویش را بگشایند، از روان متعادل و سـلامت جسـمی و روحی خوبی برخوردار نیسـتند. به همین جهت روانشـناسان معتقدند: «زن ها از مردهـا عقـده کمتری دارنـد، زیرا آنـان زودتر مشـکلات روحی خویش را به وسـیله «گریه» بیرون می ریزنـد و کمتر آن را در درون خویش پنهان می دارند و این امر یکی از رموز سـلامت آنان می باشد».(۱) و نیز معتقدند گریه فشارهای ناشی از عقده های انباشته در درون انسان را می کاهد و درمان بسیاری از

پاورقی

۱ . صد و پنجاه سال جوان بمانید، ص ۱۳۴.

آلاـم و رنـج هـای درونی انسـان است. در حقیقت اشـک چشم به منزله سوپـاپ اطمینـانی است که در شـرایط بحرانی موجب تعادل روح آدمی می گردد.

به عقیده اینان به خاطر همین حُسن ذاتی گریه بود که یعقوب(علیه السلام) برای دوری فرزندش سالها اشک از دیدگان جاری ساخت و رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله) در مرگ فرزندش ابراهیم(۱) و صـحابی جلیل القدرش عثمان بن مظعون به سـختی گریست.(۲) همچنین

به هنگام مرگ جمعی از صحابه و یارانش و در شهادت عمویش حضرت حمزه گریان شد و بانوان مدینه را جهت گریستن بر حمزه دعوت کرد.(۳) و به همین دلیل

بود که حضرت زهرا(علیها السلام) در رحلت جانگداز رسول خدا(صلی الله علیه وآله)شبانه روز

می گریست(۴) و حضرت علی بن الحسین(علیهما السلام) در شهادت پدر بزرگوارش سالیان دراز گریان بود.(۵)

و لکن هر چند آثار مثبت گریه در پالایش روح انسان و حتّی تکامل آن و دیگر فواید طبّی آن،

قابل انکار نیست، ولی چنین تحلیلی هرگز نمی تواند سرّ این همه تأکید و سفارش ائمّه اطهار(علیهم السلام) برای گریستن بر امام حسین(علیه السلام) و وعده ثواب های فراوان آن باشد. این تحلیل یک اشتباه بزرگ است، هر کس روایات اسلامی را در این زمینه بخواند، می داند هدف مهمّ دیگری در کار بوده است.

۲ درک ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت (علیهم السلام)

پاورقی

۱ . صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ح ۱۲۷۷ و کافی، ج ۳، ص ۲۶۲.

۲ . کافی، ج ۵، ص ۴۹۵ ; بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۹۱ و مسند احمد، ج ۶، ص ۴۳.

۳ . وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۰.

۴ . بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۵ و ۱۷۵.

۵ . همان مدرک، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

در این تحلیل مردم برای استفاده از ثواب و رسیدن به شفاعت ائمّه اطهار(علیهم السلام)مجالس عزا به پا کرده و بر آنان می گریند.

ضعف و سستی این تحلیل نیز به خوبی روشن است ; زیرا فرض ثواب برای عملی، فرع وجود حکمت و مصلحت در نفس آن عمل است. تا عملی دارای مصلحت و حکمتی معقول نباشد ثوابی در بر نخواهد داشت. در این مبحث ما به دنبال فلسفه عزاداری یعنی مصلحت و حکمت این عمل هستیم. طبعاً سخن از ثواب که در ردیف معلولات حکم است نه علل آن، در این مرحله جایی ندارد.

به علاوه، آیا ممکن است در طول تاریخ احساسات میلیون ها انسان را فقط به خاطر تحصیل ثواب تحریک کرد و آنان را گریاند؟ راستی اگر عشقی در کار نباشد و کانون دل، مالامال از محبّت و شور نباشد، آیا این وعده می تواند

عواطف و احساسات را برانگیزد؟!(۱)

۳ تشکّر از امام حسین (علیه السلام)

اشاره

در این تحلیل امام حسین(علیه السلام) خود را فدا کرد تا گناهان امّت بخشوده شود و امام کفّاره گناهان امّت باشد. نظیر اعتقاد باطلی که مسیحیان نسبت به حضرت مسیح(علیه السلام)دارند و می گویند مسیح(علیه السلام) با تن دادن به صلیب باعث پاک شدن گناهان پیروان خود شد و آنان را رستگار کرد.

معتقدان این تحلیل با تمسک به تعابیری چون «یا بابَ نِجاهِ الْاُمَّهِ» چنین برداشت کردند که امام حسین(علیه السلام) نیز با استقبال از شهادت موجب بخشوده شدن گناهان فاسقان و فاجران امّت و در نتیجه سبب نجات آنان شده است. در عوض امّت با

پاورقی

۱ . برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به «حماسه حسینی» استاد شهید مرتضی مطهّری(ره)، ج ۱، فصل دوّم، بحث عوامل تحریف.

برپایی مجالس عزا از امام تشکّر و سپاسگزاری کرده و مستحقّ رستگاری می شود.

این تحلیل نیز با هیچ یک از اصول و مبانی مسلّم دینی سازگار نیست و موجب شده است عدّه ای گمان کنند که امام حسین(علیه السلام) با شهادت خود و فرزندانش، گناهکاران را در برابر عذاب الهی بیمه کرده است. به تعبیر دیگر : امام(علیه السلام) و یارانش کشته شدند تا دیگران در انجام هر گناه و جنایتی آزاد باشند و در واقع تکلیف الهی از آنان ساقط گردد.

همین پندار سبب شده است که عدّه ای گمان کنند هر کس بر امام حسین(علیه السلام)گریه کند، هر قدر در فساد و تباهی غوطهور باشد و حتّی نسبت به ضروریّات دین پایبند نباشد، مورد عفو و بخشش قرار گرفته و اهل نجات خواهد بود.

نفوذ این پندار غلط تا جایی بوده است که حتّی

سلاطین جبّار و ستمگری که حکومتشان بر پایه های ظلم و بی عدالتی استوار بود و دستشان به خون بی گناهان آلوده بوده، در ایّام عزاداری آن حضرت مجالس عزا به پا کنند و یا خود پابرهنه در دستجات عزاداری به سر و سینه بزنند، و آن را مایه نجات خود بدانند!

هیچ کس نمی تواند شفاعت را انکار کند، ولی شفاعت حساب و کتاب و شرایطی دارد.

تحلیل صحیح در فلسفه عزاداری

در این قسمت به تحلیل های صحیح و منطقی در موضوع فلسفه عزاداری در چهار عنوان اشاره می شود:

۱ حفظ مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

به اعتراف دوست و دشمن، مجالس عزای امام حسین(علیه السلام) عامل فوق العاده

نیرومندی برای بیداری مردم است و راه و رسمی است که آن حضرت آن را به پیروان خود آموخته تا ضامن تداوم و بقای اسلام باشد.

اهمّیّت برپایی این مجالس و رمز تأکید ائمّه اطهار(علیهم السلام) بر حفظ آن، آنگاه روشن تر می شود که ملاحظه کنیم شیعیان در عصر صدور این روایات به شدّت در انزوا به سر می بردند و تحت فشارهای گوناگون حکومت امویان و عبّاسیان چنان گرفتار بودند که قدرت بر انجام کوچکترین فعّالیّت و حرکت سیاسی واجتماعی نداشتند و چیزی نمانده بود که به کلّی منقرض شوند ولی مجالس عزای امام حسین(علیه السلام) آنان را نجات داد و در پناه آن، تشکّل و انسجام تازه ای یافتند و به صورت قدرتی چشمگیر در صحنه جامعه اسلامی ظاهر شده و باقی ماندند.

به همین دلیل، برپایی این مجالس در روایات به عنوان «احیای امر اهل بیت(علیهم السلام)» تعبیر شده است. امام صادق(علیه السلام) در مورد این گونه مجالس فرمودند:

«إِنَّ تِلْكَ الْمَجالِسَ

أَحِبُّها فَأَحْيُوا أمْرَنا; این گونه مجالس (شما) را دوست دارم، از این طریق مکتب ما را زنده بدارید!».(۱)

امام خمینی(قدس سره) بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی در تعبیر جامعی می فرماید:

«همه ما باید بدانیم که آنچه موجب وحدت بین مسلمین است، این مراسم سیاسی، مراسم عزاداری ائمّه اطهار(علیهم السلام)به ویژه سیّد مظلومان و سرور شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) است که حافظ ملّیّت مسلمین به ویژه شیعیان ائمّه اثنی عشر علیهم صلوات اللّه و سلّم می باشد».(۲)

حتّی غیر مسلمانان هم به این امر اعتراف دارند

پاورقی

۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۱-۳۹۲، ح ۲.

۲ . وصیّت نامه الهی سیاسی امام خمینی(قدس سره) صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۳.

صفحه ۶۷

«ژوزف فرانسوی» در کتاب «اسلام و مسلمانان» ضمن اشاره به اندک بودن شمار شیعیان در قرون اوّلیّه اسلام، به خاطر عدم دست رسی آنان به حکومت، و ظلم و ستم حاکمان بر آنان و قتل و غارت اموالشان در تحلیل جالبی می نویسد:

«یکی از امامان شیعه، آنان را دستور تقیّه داد تا جانشان از گزند بیگانگان محفوظ باشد و همین امر باعث شد که شیعیان کم کم قدرت پیدا کنند و این بار دشمن بهانه ای نیافت تا به واسطه آن شیعیان را بکشد و اموالشان را غارت نماید. شیعیان مجالس و محافل مخفیانه ای را تشکیل دادند و بر مصائب حسین(علیه السلام)گریه می کردند. این عاطفه و توجّه قلبی در دلهای شیعیان استحکام یافت و کم کم زیاد شد و پیشرفت کردند... بزرگترین عامل این پیشرفت برپا کردن عزاداری حسین(علیه السلام)می باشد که دیگران را به سوی مذهب شیعه دعوت می کند... هر یک

از شیعیان در حقیقت مردم را به سوی مذهب خود می خوانند بی آن که مسلمانان دیگر متوجّه بشوند. بلکه خود شیعیان هم (شاید) به فایده ای که در این کارهایشان وجود دارد متوجّه نیستند و گمان می کنند تنها ثواب اخروی کسب می کنند».(۱)

«ماربین» مورّخ آلمانی نیز در کتاب «سیاست اسلامی» می گوید:

«من معتقدم رمز بقا و پیشرفت اسلام و تکامل مسلمانان به سبب شهید شدن حسین(علیه السلام) و آن رویدادهای غم انگیز می باشد و یقین دارم که سیاست عاقلانه مسلمانان و اجرای برنامه های زندگی ساز آنان به واسطه عزاداری حسین(علیه السلام) بوده است».(۲)

پاورقی

۱ . به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی(علیه السلام)، علاّمه سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی صحت، ص ۹۲.

۲ . فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی(علیه السلام)، ص ۱۰۹.

صفحه ۶۸

۲ بسیج توده ها

ائمّه اطهار(علیهم السلام) با تأکید بر برگزاری مراسم عزاداری حسینی(علیه السلام)، برنامه آن حضرت را «محوری» برای وحدت مردم قرار دادند. به گونه ای که امروزه در ایّام شهادتش میلیونها انسان با اختلاف طبقات و نژاد و مذهب در هر کوی و برزن به عزاداری آن حضرت بپاخاسته و گرد بیرق حسینی اجتماع می کنند.

هر ملّتی برای بقا و موفّقیّت خویش محتاج به عامل وحدت و اجتماع است. بدون شک بهترین عامل وحدت پیروان اهل بیت(علیهم السلام) که با کمترین زحمت و کمترین هزینه می تواند توده های میلیونی را حول یک محور جمع کند، همین مراسم عزاداری حسینی است. به یقین اگر ملّتی از چنین قدرتی برخوردار باشد که بتواند در کوتاهترین فرصت و با کمترین تبلیغات، نیروهای متفرّق خویش را گردآوری کرده

و سازماندهی کند، می تواند هر مانعی را از سر راه پیشرفت خود بردارد.

در واقع ائمّه اطهار(علیهم السلام) با ترغیب مردم به اقامه مجالس حسینی از پراکندگی نیروها جلوگیری به عمل آوردند و توده های متفرّق را بسیج کردند و با ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان آنها قدرت عظیمی را به وجود آوردند.

حرکت خودجوش میلیونی مردم مسلمان ایران در نهضت شکوهمند انقلاب اسلامی در ماه محرّم و صفر به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا که لرزه بر اندام طاغوتیان می انداخت سرّ تأکید ائمّه اطهار(علیهم السلام) بر محور قراردادن امام حسین(علیه السلام) را روشن تر می کند.

چه بسا اگر ما شاهد آزادسازی چنین انرژی های ذخیره شده در این مجالس در انقلاب نبودیم، شاید ما هم راز تأکید ائمّه اطهار(علیهم السلام) بر اقامه این مجالس را کمتر درک می کردیم.

«ماربین آلمانی» در اثر خود می نویسد:

«بی اطّلاعی بعضی از تاریخ نویسان ما موجب شد که عزاداری شیعه را به جنون و

صفحه ۶۹

دیوانگی نسبت دهند ; ولی اینان گزافه گفته و به شیعه تهمت زده اند. ما در میان ملل و اقوام، مردمی مانند شیعه پرشور و زنده ندیده ایم، زیرا شیعیان به واسطه بپا کردن عزاداری حسینی سیاست های عاقلانه ای را انجام داده و نهضت های مذهبی ثمر بخشی را بوجود آورده اند».(۱)

همین نویسنده آلمانی می گوید:

«هیچ چیز مانند عزاداری حسینی نتوانست بیداری سیاسی در مسلمانان ایجاد کند».(۲)

مخالفت دشمنان اسلام با اقامه این مجالس و تلاش آنها در جهت به تعطیلی کشاندن آن، حتّی اقدام آنان بر انهدام قبر امام حسین(علیه السلام) و مانع شدن از زیارت قبر آن حضرت(۳)، خود شاهد دیگری

است که حکومت ها تا چه اندازه از این نیروی عظیم وحشت داشته و دارند.

امروزه وحشتی که در دل دشمنان دین از برپایی این مجالس افتاده است بر کسی پوشیده نیست، تا جایی که گاه با وارد کردن اتّهامات ناروا بر شیعیان از طریق وابستگان داخلی خویش و گاه با برانگیختن دیکتاتورهای دست نشانده خویش، امثال رضاخان، و گاه با بی محتوا ساختن چنین مجالسی، برای ریشه کن کردن شعائر حسینی تلاش کرده و می کنند.

با نگاهی گذرا به تاریخ اسلام بعد از حادثه کربلا می بینیم این مجالس و پیام های عاشورایی تا چه اندازه سرمشق قیام های مجاهدان راه خداوند در مقابل گردنکشان و طاغوتیان بوده است.

پاورقی

۱ . به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی(علیه السلام) سید عبدالحسین شرف الدین، ص ۱۰۹.

۲ . به نقل از سیاسه الحسینیه، ص ۴۴. جالب است بدانیم که اخیراً کتابی در آمریکا با نام «نقشه ای برای جدایی مکاتب الهی» منتشر شده است که در آن گفتگوی مفصّلی با دکتر «مایکل برانت» یکی از معاونان سابق سازمان اطّلاعات مرکزی آمریکا (سیا) انجام شده است; وی در این گفتگو به طرح هایی اشاره می کند که علیه شیعیان و مذهب شیعه تدارک دیده شده است. در این گفتگو با اشاره به جلسات سرّی مقامات سازمان سیا و نماینده سرویس اطّلاعاتی انگلیس آمده است: «ما به این نتیجه رسیدیم که پیروزی انقلاب اسلامی ایران فقط نتیجه سیاست های اشتباه شاه در مقابله با این انقلاب نبوده است، بلکه عوامل دیگری مانند... استفاده از فرهنگ شهادت دخیل بوده; که این فرهنگ از هزار و چهار صد

سال پیش توسّط نوه پیامبر اسلام (امام حسین(علیه السلام)) بوجود آمده و هر ساله با عزاداری در ایّام محرّم این فرهنگ ترویج و گسترش می یابد».

سپس برای مقابله با این فرهنگ می گوید: «ما تصمیم گرفتیم با حمایت های مالی از برخی سخنرانان و مدّاحان و برگزار کنندگان اصلی این گونه مراسم، عقاید و بنیان های شیعه و فرهنگ شهادت را سست و متزلزل کنیم». (روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۷۲۰۳ ۵/۳/۸۳ ص ۱۶، با تلخیص).

۳. رجوع شود به: تتمّه المنتهی، ص ۳۲۴-۲۳۷.

صفحه ۷۰

براستی اگر از این مجالس همه مسلمین به نحو شایسته ای بهره برداری می کردند و با این عامل قوی، پلیدی ها و آلودگی های اجتماعی محیط خویش را پاکسازی می نمودند، آیا ستمگران می توانستند بر سرزمین های اسلامی سلطه پیدا کنند؟ و آیا اگر با احیای این مجالس، پیام و حماسه عاشورا همواره زنده می ماند، دست چپاولگران برای غارت ثروت های کشورهای اسلامی به سوی آنان دراز می شد؟

۳ خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری)

مجالس عزای امام حسین(علیه السلام) مجالس تحوّل روحی و مرکز تربیت و تزکیه نفس است. در این مجالس مردمی که با گریه بر مظلومیّت امام حسین(علیه السلام) آن حضرت را الگو قرار می دهند، در واقع زمینه تطبیق اعمال و کردار خویش و همرنگی و سنخیّت خود را با سیره عملی آن حضرت فراهم می سازند.

تأثیر عمیق این مجالس به قدری است که افراد زیادی در این مجالس، دگرگونی عمیقی یافته و تصمیم بر ترک گناه و معصیت می گیرند، و چه بسا اشخاص گمراهی که با شرکت در این مجالس تنبّه حاصل کرده و راه نجات را

پیدا می کنند.

این مجالس به آدمی درس عزّت، آزادگی، ایثار، فداکاری و درس تقوی و اخلاق می آموزد. این مجالس مهد پرورش انسان های حق طلب و عدالت گستر و شجاع است.

اضافه بر این، در طول تاریخ این جلسات به مثابه کلاس های درس برای توده های مردم بوده است و آنان را با معارف و حقایق دینی، تاریخ، رجال، احکام و موضوعات گوناگون دیگر آشنا می کرده است، و یکی از مؤثّرترین پایگاه های خودسازی و تهذیب نفوس و تربیت اخلاق بوده است.

ماربین آلمانی در این زمینه می گوید:

«مادامی که این روش و خصلت (برپایی مجالس سوگواری) در میان مسلمانان

وجود دارد هرگز تن به خواری نمی دهند و تحت اسارت کسی نمی روند... شیعیان در حقیقت از این راه به همدیگر درس جوانمردی و شجاعت تعلیم می دهند».(۱)

ائمّه اطهار(علیهم السلام) با گشودن این باب، و تشویق مردم به شرکت در این محافل در واقع همه را به تحصیل و تربیت در این دانشگاه حسینی دعوت کردند.

شور و هیجان جوانان بسیجی در جبهه های نبرد در جنگ تحمیلی هشت ساله به ویژه در شبهای عملیّات و لحظه شماری آنان برای فداکاری و ایثار و نیل به شهادت، گواه روشنی بر تأثیرعمیق مجالس حسینی ا ست.

این است که اگر این مجالس را «مجالس تأسّی و الگوپذیری» بنامیم بیراهه نرفته ایم.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب «محجّه البیضاء» در توضیح حدیث پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)«عِنْدَ ذِکْرِ الصّالِحینَ تَنْزِلُ الرَّحْمَهُ; به هنگام یاد صالحان رحمت الهی نازل می شود». با اشاره به مسئله تأثیرپذیری انسان از محیط اجتماعی و الگوهای شایسته، در بیان علّت نزول رحمت به

هنگام یاد صالحان، می نویسد:

«چون ذکر صالحان و طرح صلاحیّت های اخلاقی آنان باعث می شود که انسان از آنها الگو بگیرد و با تحت تأثیر واقع شدن، به آنها تأسّی و اقتدا کند و زمینه صلاحیّت و برخورداری از رحمت پروردگار را برای خود فراهم سازد».(۲)

ثقه الاسلام کلینی(رحمه الله) و شیخ الطایفه شیخ طوسی(رحمه الله) در حدیث معتبر از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده اند:

«قالَ: قالَ لِی أبی: یا جَعْفَرُ أَوْقِفْ مِنْ مالی کَذا وَ کَذا النَّوادِبَ یَنْدُبَنِی عَشْرَ سِنِینَ بِمِنی أَیّامَ مِنی؛ پدرم به من فرمود: ای جعفر! مقداری از مالم را (پس

پاورقی

۱ . به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری، ص ۱۰۹.

۲ . محجّه البیضاء، ج ۴، ص ۱۷.

از وفاتم) برای برپایی مجلس سوگواری برایم در ایّام حج در منی اختصاص بده».(۱)

صاحب جواهر در «کتاب طهارت» در بیان حکمت و فلسفه این وصیّت امام باقر(علیه السلام)بیانی دارد که مفادش چنین است:

«چون برپایی مجالس عزاداری و سوگواری ائمّه(علیهم السلام) باعث شناخت فضایل اخلاقی آنان و در نتیجه «اقتداء و تأسّی» مردم به آن بزرگان است».(۲) لذا احیای نام و بزرگداشت خاطره آنان حرکتی پسندیده و عملی مطلوب است.

۴ تجلیل از مجاهدت امام (علیه السلام) و تعظیم شعائر

اساساً سوگواری در مرگ اشخاص یک نوع تعظیم و احترام به آنان و رعایت موقعیّت و شخصیّت شان محسوب می شود؛ پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«مَیِّتٌ لابَواکِیَ عَلَیْهِ، لا إِعْزازَ لَهُ؛ مرده ای که گریه کننده ای نداشته باشد عزّتی ندارد!».(۳)

مخصوصاً سوگواری در مرگ مردان الهی، از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی بوده و تجلیل از عقیده و راه و رسم و مجاهدت و تلاش آنان محسوب می شود. از این رو، رسول

خدا(صلی الله علیه وآله) هنگام بازگشت از جنگ اُحد وقتی که مشاهده کرد خانواده های شهدای قبیله «بنی اشهل» و «بنی ظفر» برای شهیدان خود گریه می کنند، ولی عموی بزرگوارش حضرت حمزه گریه کننده ای ندارد، فرمود:

پاورقی

۱ . کافی، ج ۵، ص ۱۱۷ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۵۸.

۲ . جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۶۶: «وَ قَدْ یُسْتَفادُ مِنْهُ اسْتِحْبابُ ذلِکَ اِذا کانَ الْمَنْدُوبُ ذا صِفات تَسْتَحِقُّ النَّشْرَ لِیُقْتَدی بِها».

۳ . المأساه الحسین، ص ۱۱۸.

صفحه ۷۳

«لکِنَّ حَمْزَهُ لابَواکِیَ لَهُ الْیَوْمَ; امّا امروز حمزه، گریه کننده ای ندارد!».(۱)

زنان مدینه با شنیدن این سخن در خانه حضرت حمزه اجتماع کرده و به سوگواری پرداختند و بدین وسیله شخصیّت عظیم حضرت حمزه مورد تجلیل و تکریم قرار گرفت.

و نیز آنگاه که خبر شهادت جعفر طیّار در جنگ موته به مدینه می رسد، پیامبر(صلی الله علیه وآله)برای گفتن تسلیت نخست به خانه جعفر رفت، سپس به خانه فاطمه زهرا(علیها السلام) آمد، و آن بانوی بزرگ را در حال گریه و سوگواری دید، فرمود:

«عَلی مِثْلِ جَعْفَر فَلْتَبْکِ الْبَواکِی; به راستی برای شخصیّتی چون جعفر باید گریه کنندگان گریه کنند!».(۲)

قرآن کریم در مورد گروهی از قوم موسی که راه تباهی و فساد را در پیش گرفتند و سرانجام در اثر نفرین آن حضرت به هلاکت رسیدند، آنان را لایق تجلیل و گریه ندانسته و می فرماید:

(فَمَا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا کَانُوا مُنظَرِینَ); نه (اهل) آسمان بر آنان گریستند و نه (اهل) زمین!(۳)

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که لیاقت گریه دیگران را نداشتن نوعی حقارت و بی ارزشی است.

از این رو، در سفارش های ائمّه

اطهار(علیهم السلام) می بینیم که می فرمودند: چنان در میان مردم منشأ آثار خیر و برکت باشید که بر مرگتان بگریند و از شما تجلیل کنند!.

امیرمؤمنان(علیه السلام) فرمود:

پاورقی

۱ . استیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲ . بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۶.

۳ . دخان، آیه ۲۹.

«خالِطُوا النّاسَ مُخالَطَةً إِن مِتُّمْ مَعَها بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَ إِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُم; با مردم آنچنان معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مرگ شما اشک بریزند و اگر زنده بمانید به شما عشق بورزند».(۱)

بنابراین، اقامه عزاداری برای امام حسین(علیه السلام) آن شخصیّت ممتاز و بی نظیری که خود از خاندان عصمت و طهارت بود و از اولیای الهی و امامان معصوم است، علاوه بر تجلیل از مقام شامخ آن امام همام، از مصادیق روشن تعظیم شعائر الهی است که:

(وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ); هر کس شعائرالهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست.(۲)

چگونه چنین نباشد و حال آن که صفا و مروه با این که مکانی بیش نیستند، تنها چون یاد و ذکر الهی در آنجا زنده می شود، از شعائر الهی شمرده است؟

(إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ); صفا و مروه از شعائر (و نشانه های) خداست.(۳)

به یقین، امام حسین(علیه السلام) که تمام هستی خویش را یکجا با خداوند معامله کرد و با تمام اهل بیت(علیهم السلام) و فرزندان در قربانگاه عشق قدم نهاد و مخلصانه از همه چیزش در راه خدا گذشت، از عظیم ترین شعائر الهی است و برپایی مجالس عزا برای آن حضرت، تعظیم یکی از بزرگترین شعائر الهی محسوب می شود.

ششم: شیوه های عزاداری

توضیح

پاورقی

۱ . نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۰.

۲ .

حج، آیه ۳۲.

۳ . بقره، آیه ۱۵۸.

همان گونه که در فصل های گذشته از نظر خوانندگان محترم گذشت، اصل عزاداری و سوگواری بر امام حسین(علیه السلام) و یاران باوفایش مورد سفارش و تأکید اولیای دین بوده است. شیعیان و علاقمندان به سرور آزادگان حسین بن علی(علیه السلام)نیز در طول تاریخ، از سوگواری و عزاداری برای آن حضرت غافل نبوده اند.

امروز نیز در هر نقطه ای از جهان که مسلمانان آگاه به ماجرای کربلا حضور دارند، حدّاقل در دهه نخست محرّم و به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا به خیل عزاداران حسینی می پیوندند و به اندازه توان خود، ابراز ارادت می کنند.

در این قسمت شیوه های مطلوب عزاداری را به طور فشرده یادآور می شویم.

۱ گریه کردن

از شیوه های معمول در عزاداری و سوگواری، اشک ریختن است که به طور طبیعی هر انسانی در غم فراق عزیزی اندوهگین می شود و اشک می ریزد.

در روایات می خوانیم هنگامی که ابراهیم فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، آن حضرت در مرگ او گریست و هنگامی که برخی از اصحاب معترضانه از آن حضرت سبب گریه را پرسیدند، فرمود:

«تَدْمَعُ الْعَیْنُ، وَ یُوجَعُ الْقَلْبُ، وَ لا نَقُولُ ما یُسْخِطُ الرَّبَّ; چشم می گرید و قلب به درد می آید، ولی بر زبان سخنی که موجب خشم خدا شود، جاری نمی سازیم».(۱)

همچنین نقل شده است وقتی که صحابی جلیل القدر «عثمان بن مظعون» از دنیا رفت، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مدّتی طولانی بر او گریه کرد.(۲) و در شهادت جعفر بن ابی

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۹۱.

۲ . همان مدرک.

طالب و زید بن

حارثه نیز بسیار گریست.(۱)

همچنین در تاریخ می خوانیم پس از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) مسلمانان به شدّت گریه و ندبه کردند و نقل شده است: «هنگامی که پیامبر رحلت کرد، کوچک و بزرگ، در مرگ آن حضرت داغدار شدند و بسیار بر او گریستند ; ولی در میان همه مردم و خویشاوندان، هیچ کس حزن و اندوهش از حضرت زهرا(علیها السلام) بیشتر نبود. حزن او پیوسته افزایش و گریه او شدّت می یافت».(۲)

گریه کردن بر مصائب امام حسین(علیه السلام) نیز از شیوه های معمول عزاداری است و مورد سفارش نیز قرار گرفته است.

امام رضا(علیه السلام) فرمود:

«فَعَلى مِثْلِ الْحُسَیْنِ فَلْیَبْكِ الْباكُونَ; بر همانند حسین باید گریه کنندگان، گریه کنند».(۳)

روایاتی که ترغیب به گریه بر ابی عبداللّه(علیه السلام) دارد، فراوان است که برخی از آنها در فصل های گذشته آمده است.

البتّه نباید فراموش کرد که این گریه ها جنبه شخصی ندارد، و در واقع اعلام جنگ و ستیز با ظالمان وستمگران می باشد.

۲ تباکی

پاورقی

۱ . همان مدرك، ص ۱۰۴.

۲ . لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ افْتُجِعَ لَهُ الصَّغِیرُ وَ الْكَبِیرُ وَ كَثُرَ عَلَیْهِ الْبُكاءُ... وَ لَمْ یَكُنْ فِی أَهْلِ الأَرْضِ وَ الأَصْحابِ وَ الأَقْرِباءِ وَ الأَحْبابِ، أَشَدُّ حُزْناً وَ أَعْظَمُ بُكاءً وَ انْتِحاباً مِنْ مَوْلاتِی فاطِمَةَ الزَّهْرا(علیها السلام)وَ كانَ حُزْنُها یَتَجَدَّدُ وَ یَزِیدُ وَ بُكاءُها یَشْتَدُّ (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۵).

۳ . وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۴.

«تباکی» به معنای آن است که انسان به خود حالت گریه بگیرد، چرا که گاه ممکن است برخی از علاقمندان به سبب پاره ای از شرایط، اشك از چشمانشان جاری نشود، ولی این نباید سبب عدم شرکت در

محافل و مجالس حسینی گردد، چرا که در این صورت می توان با «تباکی» و حالت غم و اندوه و گریه به خود گرفتن، به خیل عزاداران پیوست و از پاداش معنوی آن نیز برخوردار شد، در این کار نیز نشانه ظلم ستیزی و مبارزه با ظالمان است، چرا که هدف امام حسین(علیه السلام)چیزی جز این نبود.

روایت فضیلت «تباکی» نیز پیش از این گذشت.

۳ لباس مشکی بر تن کردن

مرسوم و معمول میان مردم آن است که در غم مرگ عزیزان، لباس سیاه بر تن می کنند و این رنگ لباس را، علامت ماتم و عزا می دانند. بنابراین، یکی از راه ها و شیوه های مطلوب عزاداری برای خامس آل عبا، پوشیدن لباس سیاه در سالروز شهادت آن حضرت یا ایّام محرّم است.

در تاریخ می خوانیم: هنگامی که حسین بن علی(علیه السلام) به شهادت رسید، زنان بنی هاشمی لباس های سیاه و خشن پوشیدند.(۱)

در برخی از روایات نیز آمده است: هنگامی که (بر اثر خطابه ها و افشاگری های امام سجّاد(علیه السلام) و حضرت زینب(علیها السلام)) یزید به خاندان هاشمی اجازه داد در دمشق عزاداری کنند، زنان هاشمی و قرشی لباس سیاه بر تن پوشیدند و به مدّت هفت روز برای امام حسین(علیه السلام) و شهدای کربلا عزاداری کردند.(۲)

پاورقی

۱ . لَمّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ لَبِسَ نِساءُ بَنِی هاشِمِ السَّوادَ وَ الْمُسُوحَ (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸).

۲ . فَلَمْ تَبْقَ هاشِمِیَّهٌ وَ لا قُرَشِیَّهٌ إِلاَّ وَ لَبِسَتِ السَّوادُ عَلَی الْحُسَیْنِ(علیه السلام) وَ نَدَبُوهُ عَلی ما نُقِلَ سَبْعَهُ أَیّام (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۷).

لازم به یادآوری است که هر چند فقها بر اساس روایات به کراهت

لباس سیاه به خصوص در نماز فتوا داده اند، ولی پوشیدن آن برای عزای امام حسین(علیه السلام) کراهتی ندارد و شاید رجحان نیز داشته باشد، زیرا جنبه تعظیم شعائر بر آن غلبه دارد.

صفحه ۷۸

۴ تشکیل مجالس سوگواری

تشکیل مجالس سوگواری و محافل عزاداری برای ابی عبداللّه الحسین(علیه السلام) از شیوه های معمول اقامه عزاست; علاقمندان به مکتب حسینی با برپایی چنین مجالسی، از اهداف عالی و ارزشمند قیام امام حسین(علیه السلام) آگاه می شوند و بر مصائب آن حضرت ویارانش اشک می ریزند و این مجالس همواره وسیله مهمّی برای بیداری و آگاهی توده های مردم بوده است.

امام صادق(علیه السلام) به یکی از یارانش به نام «فضیل» فرمود: آیا تشکیل مجلس می دهید و با یکدیگر (پیرامون معارف دینی و فضایل اهل بیت(علیهم السلام)) گفتگو می کنید؟

فضیل پاسخ داد: آری.

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ تِلْکَ الْمجالِسَ أُحِبُّها، فَأَحْیُوا أَمْرَنا، فَرَحِمَ اللهُ مَنْ أَحْیا أَمْرَنا; چنین مجالسی را دوست می دارم. مکتب ما را زنده نگه دارید; خداوند رحمت کند کسی را که مکتب ما را احیا کند».

سپس امام(علیه السلام) ادامه داد: «هر کس که (مصائب) ما را یادآورد و یا نزد او از ما یادی شود و اشک از دیدگانش سرازیر گردد، هر چند اندک باشد، خداوند گناهانش را بیامرزد».(۱)

پاورقی

۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۲. (پیرامون تشکیل عزای حسینی از سوی برخی از امامان، پیش از این سخن گفته شد).

صفحه ۷۹

۵ نوحه سرایی

نوحه سرایی به صورت خواندن اشعار سوزناک و پرمعنی در مصائب امام حسین(علیه السلام)و یارانش می باشد و سبب تحریک احساسات وعواطف مسلمین و تبیین حوادث و خاطرات عاشورا است، شیوه ای معمول و مرسوم در عزاداری است. این شیوه، ریشه در عصر ائمّه(علیهم السلام) دارد.

امامان اهل بیت(علیهم السـلام) با تشویق نوحه سـرایان و مرثیه خوانان، آنان را به سـرودن اشـعار و نوحه سرایی و بیان حوادث کربلا و فجایع بنی

امیّه ترغیب کرده و پاداش فراوانی را برای چنین اعمالی ذکر می کردند.(۱)

امیرمؤمنان(علیه السلام) و حضرت زهرا(علیها السلام) نیز پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)اشعاری را در رثای آن حضرت سرودند.(۲)

برخی از دانشمندان اهل سنّت نیز اشعاری را از زهرای مرضیّه(علیها السلام) در فراق پدر بزرگوارش نقل کرده اند.

«حاکم نیشابوری» می نویسد: هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را به خاک سپردند، فاطمه(علیها السلام) خطاب به «اَنس» فرمود:

«یا أَنَسُ أَطابَتْ أَنْفُسُکُمْ أَنْ تَحْثُوا التُّرابَ عَلی رَسُولِ اللهِ; ای انس آیا قلبتان رضایت داد که بر بدن رسول خدا خاک بریزید؟».

سپس ادامه داد:

یا أَبَتاهُ أَجابَ رَبّاً دَعاهُ

یا أَبَتاهُ مِنْ رَبِّهِ ما أَدْناهُ

یا أَبَتاهُ جَنَّهُ الْفِرْدَوْسِ مَأْواهُ

یا أَبَتاهُ إِلی جِبْرَئِیلَ أَنْعاهُ

پاورقی

۱ . در فصل های گذشته به برخی از احادیث در این زمینه اشاره شده است.

۲ . رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۳ و ۵۴۷ و ج ۷۹، ص ۱۰۶.

صفحه ۸۰

«پدر جان ای آن که دعوت پروردگارش را اجابت کردی; پدر جان ای آن که به پروردگار خویش نزدیک (و ملحق) شدی.

پدرجان! بهشت برین جایت باد; پدرجان! رحلت تو را به جبرئیل خبر می دهم».(۱)

همچنین «امّ سلمه» در محضر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مرگ پسرعمویش، نوحه سرایی کرد و با حزن و اندوه اشعاری را خواند.(۲)

امام باقر(علیه السلام) به فرزندش امام صادق(علیه السلام) سفارش کرد که مقداری از مالم را وقف کن برای آن که به مدّت

ده سال جمعی از نوحه سرایان در «منا» برایم نوحه سرایی کنند.(۳)

۶به سر و سینه زدن

به سر و سینه زدن در عزا و مصیبت بزرگی همچون مصائب امام حسین(علیه السلام) امری عادی و طبیعی است.

همـان گونه که متعارف است مردم در مرگ عزیزترین عزیزان خویش به سـر و سـینه می زننـد. هر چنـد لازم است از کارهای موهن و نادرست پرهیز شود.

متأسّفانه بعضی از عوام دست به کارهای زننده ای می زنند که اثر منفی در شکوه و عظمت مراسم حسینی دارد و باید عقلای قوم آنها را با زبان خوب از این گونه اعمال زننده باز دارند.

نقل شده است هنگامی که زنان و فرزندان خاندان هاشمی را از شام به سمت

پاورقی

۱ . مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۸۲. همین ماجرا، جملات و اشعار، با اندکی تفاوت در صحیح ر

بخاری، کتاب المغازی، باب مرض النبی و وفاته، حدیث ۳۰ آمده است.

۲ . وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۸۹، ح ۲.

۳ . همان مدرک، ص ۸۸.

مـدینه حرکت دادنـد; در میـان راه از راهنمای قافله خواسـتند آنها را به کربلا ببرد، تا تجدیـد دیـداری با شـهیدان کربلا شود. هنگـامی کـه بـه آن سـرزمین رسـیدند، مشاهـده کردنـد که جـابربن عبـداللّه انصـاری و جمعی از بنی هـاشم برای زیـارت قـبر حسـین(علیه السـلام)به کربلا آمده اند. این دو قافله وقتی با یکدیگر ملاقات کردند، دیدارشان همراه با اندوه، گریه و بر سـر و صورت زدن بود و به این ترتیب ماتمی جانسوز در آن سرزمین برپا کردند.(۱)

هر چند در روایات تا آنجا که ما جستجو کردیم درباره سینه زدن بر مصائب اهل بیت(علیهم السلام) مطلبی یافت نشده است ; ولی تعبیر به «لطم» ظاهراً شامل سینه زنی نیز می شود.

۷ تعطیلی کسب و کار

از نمودهای روشن ماتم زدگی و عزادار بودن، دست کشیدن از کسب و کار وتعطیل کردن بازارهاست. در ارتباط با ترک

تلاش و کوشش دنیوی در روز عاشورا روایتی نیز وارد شده است.

امام رضا(علیه السلام) فرمود:

«مَنْ تَرَکَ السَّعْیَ فِی حَوائِجِهِ یَوْمَ عاشُورا قَضَی اللّهُ لَهُ حَوائِجَ الدُّنْیا وَ الاْخِرَهِ وَ مَنْ کانَ یَوْمُ عاشُورا یَوْمَ مُصیبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُکائِهِ، جَعَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَوْمَ فَرَحِهِ وَ سُرُورِهِ; هر کس در روز عاشورا تلاش و کوشش دنیوی را رها سازد، خداوند حوایج دنیا و آخرت او را

پاورقی

۱ . ... فَوَجَدُوا جابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ الْاَنصارِی وَ جَماعَهً مِنْ بَنِی هاشِمَ وَ رَجُلا مِنْ آلِ رَسُولُ اللهِ ; قَدْ وَرَدُوا لِزِیارَهِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ(علیه السلام)، فَوافَوْا فِی وَقْت واحِد، وَ تَلاقَوْا بِالْبُکاءِ وَ الْحُزْنِ وَ اللَّطْمِ، وَ أَقامُوا الْمَأْتَمَ الْمُقْرِحَهَ لِلْاَکْبادِ (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶).

صفحه ۸۲

برآورده کند و هر کس که روز عاشورا را روز مصیبت و اندوه و گریه قرار دهد، خداوند روز قیامت را برای وی روز شادی و سرور قرار خواهد داد».(۱)

تذکّرات لازم

هر چند عزاداری خامس آل عبا(علیه السلام) از افضل قُربات است و سبب احیای مکتب حسینی و بقای شریعت می شود، ولی بر مؤمنین لازم است این عمل ارزشمند را با امور موهن و زننده و ناپسند آلوده نسازند.

از سرودن اشعار نامناسب و سبک و دور از شأن اهل بیت(علیهم السلام) یا کفرآمیز و غلوگونه اجتناب ورزند و از اختلاط زن و مرد در تشکیل محافل و مجالس و دسته ها پرهیز نمایند و از قمه زدن و حرکاتی که موجب وهن شیعه در جهان است و بهانه به دست دشمن می دهد و ضرر و زیان بر بدن وارد می کند، دوری کنند و سخنرانان محترم آداب عزاداری صحیح

را به مؤمنین و مدّاحان گوشزد نمایند و خود نیز در جهت تبیین اهداف قیام ابی عبداللّه الحسین(علیه السلام)و ترویج عقاید ناب محمّدی و تقویت اعتقادات اصیل اسلامی و اخلاق حسنه و ایثار و فداکاری تلاش کنند و در ذکر مصائب اهل بیت(علیهم السلام) فقط از منابع معتبر استفاده کنند و از بیان اموری که با عزّت و سربلندی امام حسین(علیه السلام) سازگار نیست، خودداری ورزند و صحنه گردانی مجالس آن حضرت را به دست افراد بدنام، یا نادان نسپارند و صالحان و آگاهان زمام مجالس را به دست گیرند.

بانوان محترم نیز ضمن شرکت در مجالس امام حسین(علیه السلام) شأن و وقار و متانت خویش را حفظ نمایند و با شیوه ای که مناسب یک زن مسلمان و علاقمند به مکتب حسینی است، در مجالس و محافل عزاداری شرکت کنند وخدای ناکرده این امر مهمّ

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

صفحه ۸۳

دینی را با پوشش نادرست و حرکات ناپسند، به گناه آلوده نسازند که مسئولیّت بسیار سنگینی دارد.

جوانان عزیز که سرمایه های اصلی چنین مجالسی هستند مجالس امام حسین(علیه السلام)مخصوصاً ایّام محرّم و تاسوعا و عاشورای حسینی را غنیمت بشمارند و با حضور گسترده تر و آگاهانه، بر آگاهی های معنوی و دینی خویش بیفزایند و در جهت ترویج مکتب حسینی و آشناساختن دیگران با این حماسه جاویدان الهی کوشش نمایند.

توصیه های چهارده گانه آیه الله العظمی مکارم شیرازی مدّ ظلّه به هیئت های مذهبی و مدّاحان محترم

در آستانه حلول ماه محرّم الحرام ۱۴۲۶ قمری و برپایی ایّام سوگواری سیّد و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام)، همایشی تحت عنوان «همایش

عظیم عاشوراییان» در شهر مقدّس قم برگزار شد که در این همایش حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی(مدّ ظلّه) ضمن روشن ساختن ابعاد عظیم حادثه عاشورا، برنامه چهارده مادّه ای را برای مدّاحان عزیز و هیئت های مذهبی ارائه کردند که در محافل مذهبی و رسانه ها انعکاس گسترده ای داشت و مورد توجّه عالمان و اندیشمندان، مدّاحان مخلص و هیئت های مذهبی قرار گرفت. به سبب اهمیّت این تذکّرات، همه آن موارد را به طور فشرده نقل می کنیم:

۱ سخنان این عزیزان باید برگرفته از مدارک معتبر (کتاب و سنّت) باشد و شأن و مقام امام حسین(علیه السلام) و شهدای والا مقام کربلا در محتوای اشعار به طور کامل حفظ شده و اهداف این قیام عظیم برای عموم مردم تبیین گردد.

۲ از مطرح ساختن مسائلی که بوی غلوّ درباره ائمّه دین(علیهم السلام) و سایر بزرگان

صفحه ۸۴

می دهد، اجتناب گردد.

۳ از آنجا که مدّاحی ترکیبی از علم و هنر است، باید آموزش های لازم به مدّاحان محترم از سوی پیش کسوتان آگاه، ارائه شود.

۴ از چراغ سبز نشان دادن نسبت به گناه به سبب عزاداری، در مجالس وعظ و مدّاحی اجتناب شود و به تقوا و دینداری توصیه گردد.

۵ به عزاداران محترم توصیه شودکه ازدرآوردن پیراهنولخت شدن خودداری نمایند.

۶ سینه زنی و زنجیرزنی از شعائر حسینی است، ولی از آسیب رساندن و مجروح ساختن بدن خودداری شود.

۷ وعّاظ و مدّاحان محترم مراعات وقت نماز را نموده و در وقت نماز برنامه ای جز اقامه نماز نداشته باشند.

۸ آهنگ مدّاحان محترم نباید به آهنگ های مجالس لهو و فساد شباهت داشته باشد.

۹ هیأت های محترم عزاداری

توجّه کنند که بازیچه دست سیاست های مرموز قرار نگیرند.

۱۰ از بیان مصائب سخت اهل البیت(علیهم السلام)، حتّی الامکان پرهیز شود و به اشاره و اجمال از آن بگذرند.

۱۱ مجالس به گونه ای طولانی نشود که موجب خستگی و دلزدگی مردم به ویژه جوانان گردد.

۱۲ احترام به پیشکسوتان در این مجالس حفظ شود.

۱۳ تقویت نظام جمهوری اسلامی، رهبری و مراجع باید مدّ نظر قرار گیرد و عشق به امام زمان (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) در همه مجالس به عنوان اساسی ترین مطلب، زنده نگه داشته شود.

۱۴ وعّاظ و مدّاحان محترم باید متخلّق به اخلاق حضرت امام حسین(علیه السلام) و

یارانش باشند، تا سخنان آنها بر دل نشیند و به مصداق «کُونُوا دُعاةً لِلنّاسِ بِغَیْرِ اَلْسِنَتِکُمْ» همه شنوندگان از آنها الگو بگیرند.

به یقین، این مراسم عظیم (با شرایط فوق) خاری در چشم دشمنان اسلام و سبب تقویت اسلام و مسلمین است.

پناهگاه ستمدیدگان

جالب این که مجالس حسینی در طول تاریخ پناهگاه خوبی برای جوامعی که تحت ستم قرار گرفته بودند، محسوب می شد; نه تنها در انقلاب اسلامی ایران، مردم حدّاکثر بهره برداری را از مجالس حسینی کرده و با شور و هیجان این مجالس، پاسخ دندان شکنی به نیروهای اهریمنی دادند، بلکه در استقلال عراق و پاکستان و... نیز همین مسأله مطرح بود.

در کلام معروفی از گاندی، رهبر استقلال هندوستان، می خوانیم: من زندگی امام حسین(علیه السلام) آن شهید بزرگ اسلام را به دقّت خوانده ام و توجّه کافی به صفحات کربلا نموده ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین(علیه

السلام) پیروی کند.(۱)

ولی این در صورتی است که نیّت ها خالص باشد و رقابت های مخرّب جای خود را به همکاری سازنده دهد و این مجالس کانون وحدت گردد و نشانه های ایثار و فداکاری در آن ظاهر شود.

از آنجا که مسأله اجرای عدالت و ظلم ستیزی منحصر به جهان اسلام نیست، تعلیماتی را که امام حسین(علیه السلام) در کربلا به نسل بشر داد، می تواند راهگشای تمام امّت ها گردد.

پاورقی

۱ . به نقل از: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۸۹.

برای حفظ جاذبه و اصالت این مراسم باید آن را از هر گونه خرافه پیراست و اجازه نداد افراد ناآگاه با افکار کوچک خود، چهره نادرستی از این مراسم ترسیم کنند و از عظمت آن بکاهند و اهداف مقدّس آن را زیر سؤال برند.

بخش دوّم : ریشه های قیام عاشورا

اشاره

حوادث تاریخی را نمی توان جدای از یکدیگر مورد مطالعه قرار داد; چرا که در این صورت نمی توان برای همه پرسش های آن حوادث، پاسخی در خور یافت.

در حقیقت، یک حادثه تاریخی از پیوند سلسله حوادثی همچون حلقه های به هم پیوسته زنجیر پدید می آید. هر حادثه، چه کوچک و چه بزرگ، ریشه ای در گذشته دارد، همان گونه که آثار و پی آمدهایی در آینده خواهد داشت.

طبیعی است که حادثه هر چه پیچیده تر و بزرگ تر باشد، ریشه یابی آن نیاز به دقّت و پی جویی بیشتری دارد.

حادثه بزرگی همچون حادثه عاشورا نیز از این قاعده مستثنا نیست; نمی توان آن را فقط در ظرف تحقّقش، یعنی سال ۶۱ هجری، مورد تحلیل و بررسی قرار داد; چرا که

در این صورت پرسش های بی پاسخ فراوانی برای یک تحلیل گر باقی می ماند. پرسشی از این دست که چگونه می توان باور کرد، امّت اسلامی، فرزند پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، تنها بازمانده خمسه طیّبه و جگرگوشه فاطمه زهرا(علیها السلام) را به آن صورت فجیع به شهادت برساند; به کودک و پیر و جوان و زن و مرد این خانواده رحم نکند; جمعی را از دمِ تیغ بگذراند و جمعی دیگر را به اسارت برد و از هیچ ستمی در حقّ آنان دریغ نورزد.

صفحه ۹۰

از این رو لازم است، برای شناسایی ریشه های حادثه محرّم سال ۶۱ هجری و علل و عوامل اصلی تشکیل دهنده آن، سال ها به عقب برگردیم. بلکه حوادث سال ها پیش از ظهور اسلام و تولّد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را هر چند به صورت فشرده مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

چرا که در سال های نسبتاً طولانی، حوادثی دست به دست هم داده است که هر یک در پیدایش آن حادثه بزرگ سهمی بسزا داشته اند.

حادثه هایی که چون حلقه های زنجیر به یکدیگر متّصل شده و نمی توان آنها را نادیده گرفت، یا از هم جدا کرد.

ریشه های این حادثه عظیم را در هشت فصل مورد بررسی قرار می دهیم.

صفحه ۹۱

۱-دشمنی دیرینه بنی امیّه با بنی هاشم

توضیح

با این که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خود از قبیله قریش بود ولی واقعیّت های تاریخی نشان می دهد که سر سخت ترین دشمنان اسلام نیز از همین قبیله برخاسته اند و از هیچ کوشش و تلاشی در کارشکنی و عداوت علیه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و فرزندانش فروگذار نکردند. خصوصاً

پس از رحلت پیامبر عظیم الشأن اسلام(صلی الله علیه وآله) چنان حوادث تلخ و دردناکی به بار آوردند که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد.

دو تیره بنی هاشم و بنی امیّه که خونین ترین برخوردها بین آنان رخ داده است، از همین قبیله بودند. مطالعه و بررسی جنگ های صدر اسلام گویای این واقعیّت است که بنی هاشم هیچ گاه مورد تعرّض قرار نگرفتند، مگر آن که سردمدار متعرّضین از طایفه بنی امیّه بوده است و در هیچ جنگی دست به قبضه شمشیر نبردند جز آن که دودمان بنی امیّه در طرف مقابل آن قرار داشتند.

مهمترین اختلافات این دو طایفه به چند امر بر می گردد:

الف) ریشه های تاریخی

«عبد مناف» جدّ سوّم پیامبر اسلام، با این که به خاطر خصلت های نیکو و اخلاق پسندیده از موقعیّت خاصّی در دلها برخوردار بود، ولی هرگز در صدد رقابت با برادر

خود «عبدالدّار» در به چنگ آوردن مناصب عالی کعبه نبود. حکومت و ریاست طبق وصیّت پدرش «قُصیّ» با برادر وی «عبدالدّار» بود. ولی پس از فوت این دو برادر فرزندان آنان در تصدّی مناصب با یکدیگر به نزاع پرداختند.

دو تن از فرزندان عبد مناف به نام های هاشم و عبدشمس دو برادر دو قلوی به هم چسبیده بودند که هنگام تولّد، انگشت هاشم به پیشانی برادرش عبدشمس چسبیده بود. موقع جدا کردن خون زیادی جاری شد و مردم آن را به فال بد گرفتند.(۱)

در تاریخ فرزندان هاشم به «بنی هاشم» و فرزندان عبد شمس به «بنی امیّه» شناخته می شوند.

جوانمردی و کرم هاشم و بذل و بخشش های وی در بهبود وضع زندگی مردم و گام

های برجسته او در بالا بردن بازرگانی مکّیان و پیمانی که در این رابطه با امیر غسّان بست، و همچنین پی ریزی مسافرت قریش در تابستان به سوی شام و در زمستان به سوی یمن، محبوبیّت فوق العاده ای را برایش به ارمغان آورده بود.

«اُمیّه» فرزنـد عبدشـمس برادرزاده هـاشم از این همه موقعیّت و عظمت و نفوذ کلمه عمویش در میـان قبایل مختلف رشک می برد و از این که نمی توانست خود را در دل مردم جـای کنـد، به بـد گویی از عمویش رو آورد ; ولی این بـد گویی ها بیشتر بر عظمت و بزرگی هاشم افزود.

سرانجـام «امیّه» که در آتش حسـادت می سوخت، عموی خود را وادار کرد تـا به اتّفاق یکـدیگر نزد کاهنی (از دانایان عرب) بروند تا هر کدام مورد تمجید او قرار گرفت، زمام امور را به دست گیرد. اصـرار «امیّه» موجب شد تا هاشم با دو شرط پیشنهاد برادرزاده اش را بپذیرد.

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۶.

صفحه ۹۳

اوّل آن که: هر کدام که محکوم شدند صد شتر در ایّام حج قربانی کند.

دوّم: شخص محکوم تا ده سال مکّه را ترک گفته و جلای وطن نماید.

پس از این توافق به نزد کاهن «عُسـفان» (محلّی در نزدیکی مکّه) رفتنـد، ولی برخلاف انتظار امیّه، تا چشم کاهن به هاشم افتاد زبـان به مـدح و ثنـای وی گشود. این بود که «امیّه» طبق قرار قبلی مجبور شـد تـا ده سـال مکّه را ترک کنـد و در شـام اقـامت گزیند.(۱)

این قضیّه علاوه بر آن که ریشه دشمنی های این دو طایفه را به

خوبی روشن می کند، علل نفوذ امویان را در منطقه شام نیز مشخّص می سازد که چگونه روابط دیرینه امویان با شام مقدّمات حکومت آنها را در دوره های بعد فراهم ساخت.

«ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه داستان دیگری را نقل می کند که از فاصله و اختلاف این دو تیره در زمان جاهلیّت بیشتر پرده بر می دارد.

اختلافاتی که ناشی از بزرگی و عظمت چشم گیر بنی هاشم از یک سو، و تحمّل حقارت و بدنامی بنی امیّه از طرف دیگر است.

مطابق این نقل، یزید فرزند معاویه در حضور پدرش، از آباء و اجداد خویش به نیکی یاد کرد و بر عبدالله بنجعفر فخر می فروخت. (لازم به ذکر است، معاویه فرزند ابوسفیان فرزند حرب فرزند امیّه فرزند عبد شمس فرزند عبد مناف است).

عبدالله در پاسخ یزید گفت: «به کدامیک از نیاکانت بر من مباهات می کنی، آیا به حرب، همو که بر ما پناه آورد و در پناه خاندان ما زیست، یا به امیّه، آن کسی که غلام خانگی ما بود و یا به عبد شمس آن که تحت تکفّل و حمایت ما زندگی می کرد؟»

معاویه که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، با زیرکی خاصّی این منازعه لفظی را

پاورقی

۱ . برگرفته از کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷.

پایان داد ولی چون با پسرش یزید تنها شد سخنان عبدالله بن جعفر را مورد تأیید قرار داد و در توضیح آن سخنان گفت: «امیّه به مدّت ده سال به خاطر قراردادی که با عبدالمطلب بسته بود در خانه وی به بندگی و غلامی پرداخت و عبد شمس نیز به علّت فقر

و تهی دستی، همواره چشم به دست برادرش هاشم دوخته بود».(۱)

ابن ابی الحدید در جای دیگر از استادش «ابوعثمان» نقل می کند که در دوران جاهلیّت سران بنی امیّه با وجود همه حرص و ولعی که برای به چنگ آوردن مناصب عالی و جایگاه ممتاز اجتماعی از خود نشان می دادند همواره از این مناصب دور بودند و مناصبی چون پرده داری کعبه، ریاست دارالندوه و سقایت و پذیرایی حجّاج عمدتاً در اختیار بنی هاشم و دیگر تیره های قریش بود.(۲)

به یقین این وضع در روحیّه آنها اثر می گذاشت، و آتش حسد را در دل های آنها شعلهور می ساخت.

ب) امتیازات ویژه بنی هاشم

۱ آراستگی به علم و فضیلت

فاصله و اختلاف بنی امیّه با بنی هاشم تنها ریشه در این مسائل ظاهری و بیرونی نداشت، بلکه برخورداری خاندان بنی هاشم از معنویّت آشکار، آنان را در چنان سطحی قرار داد که همواره مورد حسادت و بغض رقیبان خود از بنی امیّه قرار داشتند; سرانجام آنان به جایگاهی رسیدند که درخت «نبوّت» و «امامت» در خاندان آنان غرس شد و خانه هایشان محلّ آمد و شد فرشتگان الهی گردید و علوم و معارف از

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۲۹-۲۳۰، ذیل نامه ۲۸ (با تلخیص).

۲ . همان مدرک، ص ۱۹۸. (با اختصار) و رجوع شود به کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲-۲۳.

آنان سرچشمه گرفت.

حضرت علی(علیه السلام) در سخنان جامعی می فرماید:

«أَیْنَ الَّذِینَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ دُونَنا کَذِباً وَ بَغْیاً عَلَیْنا، أَنْ رَفَعَنَا اللهُ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطانا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلَنا وَ أَخْرَجَهُمْ، بِنا یُسْتَعْطَی الْهُدی

وَ یُسْتَجْلَی الْعَمی، إِنَّ الأَئِمَّهَ مِنْ قُرَیْش غُرِسُوا فِی هـذَا الْبَطْنِ مِنْ هـاشِم، لا تَصْلُحُ عَلی سِواهُمْ وَ لا تَصْلُحُ الْوُلاهُ مِنْ غَیْرِهِمْ؛ کجاینـد کسانی که ادّعا می کردنـد آن ها راسـخان در علمند نه ما، و این ادّعا را از طریق دروغ و سـتم نسـبت به ما مطرح می نمودند. (آنها کجا هسـتند تا ببیند که) خداوند ما را برتری داد و آنها را پایین آورد؛ به ما عطاکرد و آنها را محروم ساخت؛ ما را (در کانون نعمت خویش) داخل نمود و آنها را خارج ساخت. مردم به وسیله ما هدایت می یابند و از نور ما نابینایان روشنی می جوینـد. به یقین امامـان از قریش هسـتند و درخت وجودشـان در سـرزمین این نسل از هاشم غرس شـده است، این مقام در خور دیگران نیست و زمامداران غیر از آنها شایستگی ولایت وامامت را ندارند».(۱)

۲ پاکی و تقوا و اصالت خانوادگی

اصالت خانوادگی و طهارت حَسَب و نَسَب طایفه ای که آیه تطهیر در شأن سـران و بزرگان آنان نازل می شود، نیازی به شرح و بیان نـدارد ؛ ولی در مقابل آن، زنـدگی ننگین زنان و مردان بنی امیّه به قـدری زبانزد خاصّ و عام شده بود که با وجود این که آنان بعدها ده ها سال با اختناق و سـرکوب زمام امور مسـلمین را در دست داشتند، نتوانستند آن رسوایی ها را از خاطره ها محو سازنـد. زنانی که رسـماً دارای پرچم خاص! بوده، و درِ خانه هایشان به روی هر مرد بیگانه ای باز بوده است. انسان هایی که

پاورقی

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.

چند نفر در تعیین نسبشان با

هم درگیر می شدند و هر کدام خود را پدر آنها می دانستند.(۱)

امیرمؤمنان(علیه السلام) در اشاره ای پر معنی در یک جمله کوتاه به همین نکته اشاره کرده، در جواب نامه معاویه می فرماید:

«وَ أَمّا قُولُکَ: «إنّا بَنُو عَبْدِ مَناف» فَکَذلِکَ نَحْنُ وَ لکِنْ لَیْسَ أُمَیَّهُ کَهاشِم وَ لا حَرْبٌ کَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لا أَبُوسُفْیانَ کَأَبی طالِب وَ لا الْمُهاجِرُ کَالطَّلِیقِ وَ لاَ الصَّرِیحُ کَاللَّصِیقِ; و امّا سخن تو به این که ما همه فرزندان عبدمناف هستیم. آری (به حسب ظاهر) چنین است ; ولی هرگز اُمیّه مانند هاشم، و حرب چون عبدالمطلب و ابوسفیان مانند ابوطالب نیست و هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده و فرزندان صحیح النسب چون منسوب شده به پدر نیستند!».(۲)

ابن ابی الحدید در توضیح جمله «وَ لاَ الصَّرِیحُ کَاللَّصِیقِ» برای پرده پوشی می نویسد: «منظور امام این است که آن کسی که از روی اعتقاد و اخلاص اسلام آورده است مانند کسی که از روی ترس یا برای به دست آوردن دنیا و غنایم، اسلام آورده است، نیست».(۳)

ولی علاّمه مجلسی ضمن مردود دانستن این سخن می نویسد: کلمه «لصیق» به حسب ظاهر اشاره به نسب بنی امیّه دارد و ابن ابی الحدید برای حفظ آبروی معاویه خود را به نادانی زده است، حتّی برخی از دانشمندان تصریح کرده اند که «امیّه» از نسل عبد شمس نبوده، بلکه وی غلام رومی بوده است که عبد شمس او را فرزندخوانده خود قرار داد، و در زمان جاهلیّت هرگاه کسی می خواست غلامی را به خود نسبت دهد وی را آزاد کرده و دختری از عرب را به همسری وی درآورده و بدین

ترتیب آن

پاورقی

۱ . برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به ربیع الابرار زمخشری، ج ۳، باب القرابات و الانساب و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۳۶ و ج ۲، ص ۱۲۵ .

۲ . نهج البلاغه، نامه ۱۷.

۳ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

غلام به نسب وی ملحق می گشت.

آنگاه علاّمه مجلسی نتیجه می گیرد و می گوید:

بنابراین، بنی امیّه اساساً از قریش نیستند، بلکه منسوب به قریش می باشند.(۱)

۳ شایستگی های فردی

بنی هاشم علاوه بر فضایل معنوی و اخلاقی که در رفتار و کردارشان آشکار بود، همچون جوانمردی، سخاوت، ایثار، از خودگذشتگی و زهد و وارستگی ; از زیبایی های ظاهری چون حسن صورت و فصاحت و بلاغت فوق العاده نیز برخوردار بودند و این جمال وکمال در مقابل زندگی آلوده بنی امیّه به سختی آرامش درونی آنان را بر هم می زد، و آتش حسد را در درونشان شعلهور می ساخت.

حضرت علی(علیه السلام) در پاسخ به سؤالی پیرامون ویژگی های هر یک از طوایف قریش، در بیان فرق بین فرزندان عبد شمس که بنی امیّه از آنها هستند و بنی هاشم چنین می فرماید:

«وَ أَمّا نَحْنُ فَأَبْذَلُ لِما فِی أَیْدِینا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمُوتِ بِنُفُوسِنا، وَ هُمْ أَکْثَرُ وَ أَمْکَرُ وَ أَنْکَرُ وَ نَحْنُ أَفْصَحُ وَ أَنْصَحُ وَ أَصْبَحُ ; امّا ما «طایفه بنی هاشم» از همه طوایف قریش نسبت به آنچه در دست داریم بخشنده تریم و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتریم، آن ها (بنی امیّه) پر جمعیّت و مکّار و زشت اند و ما فصیح تر و دلسوزتر و

زیباتریم!».(۲)

شعله ور شدن آتش اختلافات با ظهور اسلام

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۰۷.

۲ . نهج البلاغه، کلمه قصار، ۱۱۶.

هنگامی که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) دعوت خود را در مکّه آغاز کرد اتّفاقاً قدرت سیاسی واقتصادی شهر بیشتر در اختیار دودمان بنی امیّه بود.

سران این تیره از راه تجارت و رباخواری، مال های فراوانی اندوخته بودند و علاوه بر آن با نگاهبانی خانه کعبه و پذیرایی زائران، برای خویش نوعی سلطه دینی نیز به دست آورده بودند. به همین جهت هنگام حج وقتی که حاجیان از عرفات حرکت می کردند قریش از مزدلفه بار می بست. چرا که اعتقاد داشتند باید کعبه را با جامه پاک طواف کرد و جامه وقتی پاک است که آن را از یکی از طوایف قریش بگیرند! و اگر آنان به کسی جامه نمی دادند طواف کننده ناچار بود، برهنه طواف کند!(۱)

در واقع قریش در سایه همین ریاست و سلطه دینی، قوانینی را از سوی خود وضع می کردند و دیگر قبایل عرب نیز به آن تن می دادند.

ولی با ظهور اسلام حشمت ظاهری قریش در هر دو جبهه اشرافیّت مادّی و ریاست دینی مورد تهدید جدّی قرار گرفت.

نخستین دعوت پیامبر اسلام در یکتاپرستی و ادای شهادتین خلاصه می شد. ولی آرام آرام در کنار این دعوت به ظاهر ساده، درخواست های دیگری در زمینه عدالت اجتماعی و مساوات مردم در پیشگاه خدا و سپردن ولایت کعبه به پرهیزگاران عنوان شد. درخواستی که با منافع و موقعیّت اجتماعی سران قریش به ویژه رؤسای بنی امیّه چون ابوسفیان و ابوجهل سخت ناسازگار بود.

دقّت در نخستین

آیات سوره «همزه» که در اوایل بعثت نازل شده است، می رساند اسلام تا چه میزان برای مال اندوزان و زورمندان ظالم، تهدید جدّی به شمار می آید.

(وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَه لُّمَزَه * الَّذِی جَمَعَ مَالا وَعَدَّدَهُ * یَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * کَلاَّ لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَهِ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْحُطَمَهُ ...) ; وای بر هر عیب

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۵ به بعد.

جوی هرزه زبان! همان کسی که مال فراوان جمع کرده و شماره کرده است. می پندارد که مال دنیا عمر ابدیش خواهد بخشید. چنین نیست! بلکه به یقین،به آتشی پرتاب می شود و چه می دانی چیست آتش سوزان!

این زنگ های خطر چیزی نبود که در گوش سران استثمارگر قریش خوشایند باشد.

از سوی دیگر نفوذ روزافزون پیامبر(صلی الله علیه وآله) در میان قشر ضعیف یا متوسّط جامعه که تا پای جان در راه ایمان خود ایستادگی می کردند، قریش را متوجّه این خطر ساخت که سلطه دینی آنان نیز به موازات سلطه اقتصادی آنها در برابر قوانین اسلام مورد تهدید قرار گرفته است.

این بود که به یک باره بغض و کینه های دیرینه آنان ترکید، به خصوص این که منافع نامشروع و موقعیّت اجتماعی خویش را در معرض نابودی می دیدند. لذا با تمام قدرت به مبارزه با این آیین تازه برخاستند. آنان بی آن که بدانند چه می کنند به تلاش وسیع و گسترده ای دست زدند: تحریک قبایل مختلف بر ضدّ پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، پیمان با قبیله های یهودی ساکن مدینه و برانگیختن آنان بر ضدّ پیامبر و بالاخره راه اندازی

جنگ های خونین و توطئه های گوناگون دیگر، ولی هیچ یک از این تلاش ها نتیجه ای نبخشید.

آنان با امضای پیمان صلح حدیبیّه در سال ششم می پنداشتند با جلوگیری پیامبر(صلی الله علیه وآله) از ورود به مکّه وی را خوار کردند و سلطه خودشان را بر مکّه بیمه کردند; غافل از این که در واقع با امضای این پیمان به حکومت رسمی خویش بر حجاز پایان دادند و به صورت ضمنی به حکومت رسمی پیامبر(صلی الله علیه وآله) در یثرب اعتراف کردند، و طبیعی بود با این اعتراف، پیمان هایی که با قبایل دیگر بسته بودند، متزلزل شود.

از آن سال، تا سال هشتم هجری، سران قبایل دیگر حجاز در انتظار پایان این نزاع و کشمکش به سود اسلام و پیامبر(صلی الله علیه وآله) بودند که سرانجام با تسلیم شدن مکّه، حشمت قریش به یکباره فرو ریخت.

صفحه ۱۰۰

در واقع قریش، با پذیرش این شکست، هم ریاست و سلطه دینی خویش را از دست دادند و هم موقعیّت اجتماعی و قدرت اقتصادی خود را.

ولی فراموش نکنیم در تمام طول این مبارزه سخت و دامنه دار، سرپرستی جنگ ها و دیگر توطئه ها بر ضدّ پیامبر و مسلمین با ابوسفیان رئیس طایفه بنی امیّه بود.

وی و دودمانش که بیش از هر گروهی اشرافیّت مادّی و معنوی خویش را از کف داده بودند، هنگامی به اسلام گرویدند که جز آن چاره ای دیگر نداشتند.

به علاوه تصوّر کردند درِ تازه ای برای برخورداری از مطامع دنیا به روی آنان گشوده شده است که اگر بتوانند بر این موج سوار شوند به مقصود خود نایل می

شوند، لذا سودجویانه ومنفعت طلبانه به اسلام تن دادند.(۱) ولی از آنجا که تمام امتیازات دوره جاهلی خود را از دست داده بودند و با قبول عنوان «طُلَقا» (آزادشدگان از بند اسارت در روز فتح مکّه) شکست و خواری سختی را متحمّل شده بودند به شدّت کینه پیامبر(صلی الله علیه وآله)و بنی هاشم را علاوه بر کینه های موروثی سابق در دل گرفتند. این بود که پس از تسلیم شدن نیز، لحظه ای از توطئه های پنهان و آشکار خود دست برنداشتند.

بنابراین، تعجّب نمی کنیم اگر ببینیم حادثه خونین کربلا به دست همین طایفه رقم خورده است و یزید پس از داستان کربلا با صراحت از انتقام گرفتن از بنی هاشم سخن گفت (که در فصل بعد می آید).

پاورقی

۱ . حضرت علی(علیه السلام) در ارتباط با اسلام آوردن این طایفه فرمود: «وَ ما أَسْلَمُوا وَ لکِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْکُفْرَ فَلَمّا وَجَدُوا أَعْواناً عَلَیْهِ أَظْهَرُوهُ; اینان اسلام را نپذیرفته بودند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در سینه پنهان داشتند; امّا هنگامی که یاورانی بر ضدّ اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند، آشکار ساختند». (نهج البلاغه، نامه ۱۶).

۲–انتقام دشمنان اسلام از شکست های زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

اشاره

یکی دیگر از ریشه های ماجرای خونین کربلا، انتقامی بود که بنی امیّه از شکست های خود در زمان رسول خدا(علیه السلام)می گرفتند.

با ظهور اسلام، مشرکان قریش به مخالفت برخاستند و انواع کارشکنی ها، فشارها و آزارها را نسبت به رسول خدا(علیه السلام) روا داشتند. در این میان بنی امیّه به ویژه بزرگ آنان ابوسفیان نیز از هیچ گونه مخالفتی با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دریغ نورزیدند.

پس از هجرت رسول اکرم(صلی

الله علیه وآله) نیز آزار آنان بر ضدّ رسول خدا ادامه داشت، تا آن که در سال دوّم هجری، شکست سختی را از مسلمانان در جنگ معروف بدر متحمّل شدند. در این نبرد، هفتاد تن از قریش به هلاکت رسیدند.(۱) در میان کشته شدگان چند تن از خویشان معاویه نیز دیده می شدند که از جمله آنان «عتبه» جدّ مادری معاویه (پدر هند) و «ولید بن عتبه»، دایی معاویه و «حنظله» برادر معاویه بودند.(۲)

هر چند در سال سوّم هجری در جریان جنگ «اُحد» حمزه و جمعی دیگر از

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۷۲ و تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲ . امیرمؤمنان در نامه ۲۸ و ۶۴ نهج البلاغه که به معاویه نوشته است، اشاره ای به این ماجرا دارد، از جمله در بخشی از نامه ۶۴ فرمود: «وَ عِنْدِیَ السَّیْفُ الَّذِی أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّکَ وَ خالِکَ وَ أَخِیکَ فِی مَقام واحِد; نزد من همان شمشیری است که بر پیکر جد و دایی و برادرت کوبیدم».

در جنگ بدر سه تن از فرزندان ابوسفیان شرکت داشتند، حنظله که کشته شد. عمرو که اسیر گشت و معاویه که از مهلکه گریخت. وی چنان فرار کرد که وقتی به مکه رسید، پاهایش ورم کرده بود و تا دو ماه خود را معالجه می کرد. (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۴).

مسلمانان به شهادت رسیدند و رهبری مشرکان در این نبرد به عهده ابوسفیان بود، ولی بنی امیّه همچنان کینه «بدر» را در دل داشته و در پی انتقام از اسلام بودند.

ابوسفیان که پس از آن، جنگ های دیگری را بر ضدّ رسول

خـدا(صـلی الله علیه وآله) رهبری می کرد و تا زمان فتح مکّه ایمان نیاورده بود، در برابر لشـکر عظیم اسـلام که برای فتح مکّه (سال هشـتم هجری) اطراف مکّه را گرفته بودند، تاب مقاومت نیاورد و تسلیم شد و به ظاهر اسلام آورد و به همراه او، پسرش معاویه نیز به ظاهر مسلمان شد. امّا به شهادت قراین واضح، هرگز اسلام آنان واقعی و از روی رغبت نبود.

امام علی(علیه السـلام) در چنـد جای نهـج البلاغه به این نکته اشاره دارد که ابوسـفیان و معاویه و فرزنـدان آنان هرگز از روی رغبت اسلام را نپذیرفتند. از جمله در نامه ۱۷ خطاب به معاویه می فرماید:

«وَ كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمّا رَغْبَةً وَ إِمّا رَهْبَةً؛ شـما از کسانی بودید که داخل این دین شدید; امّا این کار، یا برای دنیا بود و یا از ترس».

همچنین در نامه ۱۶ می فرماید:

«فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لكِنِ اسْتَسْلَمُوا، وَ أَسَرُّواالْكُفْرَ، فَلَمّا وَجَدُوا أَعْوانَاً عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ سوگند به آن کسی که دانه را شـکافت و انسان را آفریـد، آنان (معاویه و عمرو عاص و هم دسـتان آنان) اسـلام را نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسـلیم شـده بودنـد و کفر را در سـینه پنهان داشـتند; امّا هنگامی که یاورانی بر ضدّ اسـلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند، آشـکار ساختند».

نقش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در شکست مشرکان قریش

صفحه ۱۰۳

بی تردیـد نقش علی(علیه السـلام) در شـکست مشـرکان قریش، نقشـی اساسـی و انکارناپذیر بود و در جنگ های دیگر سـهم بسزایی در شکست جبهه کفر داشت و همین سبب شد که مشرکان قریش کینه ای عظیم از آن حضرت در دل بگیرند.

در این میان

بنی امیّه که تلاش های گسترده آنان بر ضدّ اسلام، با پایمردی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و شجاعت علی(علیه السلام) و سایر مسلمانان نافرجام ماند و جمعی از خویشان آنان در جنگ های گوناگون به دست آن حضرت به هلاکت رسیدند، منتظر فرصتی جهت انتقام گیری از بنی هاشم بودند.

با پیروزی اسلام و در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) جرأت درگیری و انتقام گرفتن را نداشتند، امّا هنگامی که بر امور مسلّط شدند، کینه های خویش را آشکار ساختند.

نگرانی رسول خدا (علیه السلام)

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) با توجّه به همه شرایط و با آن که بارها مقام و موقعیّت علی(علیه السلام)را برای مسلمانان بیان فرمود و در روز غدیر خم در میان هزاران نفر آن حضرت را به امامت منصوب کرد و بارها نیکی به اهل بیت خود را به مسلمانان توصیه فرمود; ولی همواره نگران کینه های قریش در حقّ علی(علیه السلام) و خاندان او بود.

عالم بزرگ اهل سنّت «طبرانی» در «معجم الکبیر» نقل می کند که: روزی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) نظر افکند و اشک ریخت. وقتی از او پرسیده شد چرا گریه می کنی؟ آن حضرت خطاب به علی(علیه السلام) فرمود:

«ضَغائِنُ فِی صُدُورِ قَوْم لاَ یُبْدُونَها لَکَ حَتّی یَفْقِدُونِی; (گریه من) برای کینه هایی است که در درون گروهی (نسبت به تو) وجود دارد، که آن را پس از من آشکار خواهند ساخت».(۱)

پاورقی

۱ . معجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۶۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷. همین معنا با تعبیر دیگری نیز آمده است که آن حضرت فرمود: «اِحَنٌ فِی صُدُورِ قَوْم

لاَ يَبْدُونَها لَکَ إِلاَّ مِنْ بَعْدِی» (میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۳۵۵).

علی (علیه السلام) نیز نگران حسن و حسین (علیهما السلام) بود

امیرمؤمنان(علیه السلام) نیز به خوبی می دانست، قریش که جمعی از آنان به ظاهر اسلام آورده بودند، همواره منتظر فرصتی برای انتقام بودند; امّا با وجود شخص علی(علیه السلام)زمینه کافی برای اجرای همه مقاصد خویش نمی یافتند; ولی در کمین نشسته بودند که با تسلّط کامل بر اوضاع، انتقام شکست های زمان اسلام را از آنان بگیرند.

در سخنی که «ابن ابی الحدید» از آن حضرت نقل می کند، این نگرانی به خوبی نمایان است. او می نویسد: امیرمؤمنان(علیه السلام)به خداوند عرضه می دارد:

«اَللّهُمَّ إِنِّی اَسْتَعْدِیکَ عَلی قُرَیْش; فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ضُرُوباً مِنَ الشَّرِّ وَالْغَدْرِ، فَعَجَزُوا عَنْها; وَ حُلْتَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَها; فَکانَتِ الْوَجْبَهُ بِی، وَ الدّائِرَهُ عَلَیَّ. اَللّهُمَّ احْفَظْ حَسَناً وَ حُسَیْناً، وَ لا تُمَکِّنْ فَجَرَهَ قُرَیْش مِنْهُما ما دُمْتُ حَیّاً، فَإِذا تَوَفَّیْتَنِی فَأَنْتَ الرَّقِیبُ عَلَیْهِمْ، وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْء شَهِیدٌ; خداوندا! من از تو برای پیروزی بر قریش کمک می جویم; چرا که آنان کسانی بودند که انواع توطئه ها و نیرنگ ها را درباره پیامبرت در نظر داشتند، ولی از اجرای آن ناتوان ماندند و تو مانع اجرای مقاصد آنها شدی; سپس همه هیاهوها متوجّه من شد و توطئه ها بر ضدّ من بسیج گردید. پروردگارا! حسن و حسین را حفظ فرما و تا زمانی که من زنده ام امکان دستیابی و توطئه فاجران قریش را نسبت به آنان فراهم مساز و هنگامی که مرا از میان آنان برگرفتی، تو خود مراقب آنانی و تو بر هر چیز گواهی».(۱)

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه

ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۸، نکته ۴۱۳. در خود نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲ نیز بخشی از این جملات آمده است.

صفحه ۱۰۵

از سخنان معاویه آثار کینه وانتقام آشکار است

هر چند از اعمال و رفتار معاویه در زمان سلطه بر کشور اسلامی می توان به خوبی دشمنی او را با اسلام، قرآن و رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) استنباط کرد؛(۱) ولی تاریخ گاه سخنانی از وی را ثبت کرده است، که به صراحت از دشمنی او با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و تلاش او برای محو نام آن حضرت حکایت دارد.

مورّخ معروف «مسعودی» می نویسد: از «مطرف بن مغیره» فرزند «مغیره بن شعبه» (یار مورد اعتماد معاویه) نقل شده است که من با پدرم «مغیره» به شام آمدیم و پدرم هر روز نزد معاویه می رفت و با او سخن می گفت و بر می گشت و از عقل و هوش او تعریف می کرد. شبی از نزد معاویه برگشت، ولی بسیار اندوهگین بود، به گونه ای که از خوردن شام خودداری کرد. من تصوّر کردم مشکلی درباره خانواده ما پیدا شده است. پرسیدم: چرا امشب این همه ناراحتی؟ گفت: من امشب از نزد خبیث ترین مردم بر می گردم. گفتم: چرا؟ گفت: برای این که با معاویه خلوت کرده بودم، به او گفتم: مقام تو بالاـ گرفته، اگر عدالت را پیشه سازی و دست به کار خیر بزنی بسیار بجاست. مخصوصاً به خویشاوندانت از بنی هاشم نیکی کن و صله رحم بجا آور، آنان امروز خطری برای تو ندارند.

ناگهان (او منقلب و عصبانی شد و) گفت: ابوبکر به خلافت رسید و آنچه باید انجام بدهد، انجام داد؛ امّا

هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم فراموش شد; فقط گاهی می گویند: ابوبکر! سپس عمر به خلافت رسید و ده سال زحمت کشید! او نیز هنگامی که از دنیا رفت، نامش هم از میان رفت; فقط گاهی می گویند: عمر! بعد از آنها برادرمان عثمان به خلافت رسید و کارهای زیادی انجام داد! ولی هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم از میان رفت; ولی اخوهاشم (اشاره به رسول اکرم است) هر روز پنج

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) (شرح نهج البلاغه)، ج ۳، ص ۲۵۰ - ۲۵۳ و ج ۴، ص ۲۳۸ - ۲۴۰.

مرتبه، نام او را (بر مأذنه ها) فریاد می زنند و می گویند: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ» با این حال، چه عمل و نامی از ما باقی می ماند، ای بی مادر! سپس گفت: «وَاللهِ إِلاَّ دَفْناً دَفْناً; به خدا سوگند! چاره ای نیست جز این که این نام را برای همیشه دفن کنم!!».(۱)

این ماجرا به خوبی از برنامه های معاویه و کینه او از اسلام و رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)حکایت دارد. از این رو، وی هرگز از دشمنی با خاندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و یاران اهل بیت(علیهم السلام) دست نکشید و جنایات بی شماری را در حقّ آنان مرتکب شده که نمونه های روشن آن رواج سبّ و لعن علی و فرزندانش، به شهادت رساندن امام حسن(علیه السلام) و حجر بن عدی و یاران حجر و بسیاری دیگر است.

یزید و انتقام کشته های بدر

یزید بن معاویه که در فساد و بی دینی شهره آفاق بود و جنایت عظیم کربلا به دستور او صورت

گرفت و ننگ کشتن فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و پاره تن فاطمه زهرا(علیها السلام)را برای خود خرید و صفحه جنایت بار حکومت اموی را با این ماجرا سیاهتر و تاریک تر ساخت، بارها از انتقام از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و کشته های بدر سخن به میان آورده است، که چند نمونه از آن را ذیلا ملاحظه می کنید:

۱ مورد نخست، مربوط به آنجایی است که یزید در قصر خود در محلّی مُشرف بر «جیرون»(۲) نشسته بود و از آنجا ورود سرهای مقدّس و کاروان اسیران اهل بیت(علیهم السلام)را مشاهده می کرد. در همان حال شنیدند که این اشعار را زمزمه می کند:

«لَمّا بَدَتْ تِلْکَ الْحُمُولُ وَ أَشْرَقَتْ

تِلْکَ الشُّمُوسُ عَلی رُبی جِیرُوْنِ

نَعِبَ الْغُرابُ فَقُلْتُ صِحْ اَوْ لاَ تَصِحْ

فَلَقَدْ قَضَیْتُ مِنَ الْغَرِیمِ دُیُونِی»

پاورقی

۱ . مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

۲ . جیرون در دمشق واقع شده است. این مکان نخست مصلّای صابئین بوده است و سپس یونانی ها در آن مکان به تعظیم دین خود می پرداختند; بعد از آن مدّتی به دست یهود افتاد و زمانی در اختیار بت پرستان بود. درب این بنا را که از بناهای بسیار زیبا بود «باب جیرون» می گفتند. سر بریده حضرت یحیی را بر سر درِ همین باب جیرون آویختند و پس از آن سر مقدّس امام حسین(علیه السلام) نیز در همین مکان آویخته شد. (مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۴۸)

«هنگامی که آن قافله پدیدار شد، و آن خورشیدها (سرهای شهدا) بر بلندیهای جیرون تابید، در آن زمان کلاغی فریاد کشید. من گفتم:

فریاد بزنی یا نزنی، من که طلب خود را از بدهکارانم گرفتم!».(۱)

در این اشعار به صورت کنایه روشن تر از تصریح از انتقام خونهای اجداد و اقوام خود در جنگ های اسلامی سخن می گوید ; مقصودش این است که طلبِ خود یعنی خون های جاهلیّت را از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گرفتم!

۲ مورد دیگر آنجاست که سرهای مقدّس شهیدان کربلا را وارد مجلس یزید ساختند، یزید در حالی که باچوبدستی خود بر لب و دندان امام حسین(علیه السلام) می زد، این اشعار را می خواند:

لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلاَ

خَبَرٌ جاءَ وَ لاَ وَحْیٌ نَزَلْ

لَیْتَ أَشْیاخِی بِبَدْر شَهِدُوا

جَزَعَ الْخَزْرَجُ مِنْ وَقْعِ الاَْسَلْ

لاََهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً

وَ لَقالُوا یا یَزِیدُ لاَ تَشَلْ

فَجَزَیْناهُ بِبَدْر مَثَلا

وَ أَقَمْنا مِثْلَ بَدْر فَاعْتَدَلْ

لَسْتُ مِنْ خِنْدِف إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ

مِنْ بَنِی أَحْمَدَ ما کانَ فَعَلْ(۲)

«فرزندان هاشم (رسول خدا) با سلطنت بازی کردند، و در واقع نه خبری (از سوی خدا) آمده بود و نه وحیی نازل شده!

کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شده بودند، امروز می دیدند که قبیله خزرج چگونه از ضربات نیزه به زاری آمده است!

در آن حال، از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید دستت درد نکند!

پاورقی

۱ . نفس المهموم، ص ۴۳۵.

۲ . بیت دوّم این ابیات از «عبدالله بن زبعری» از دشـمنان سرسـخت رسول خداست. وی اشـعاری را پس از جنگ احد و کشـته شـدن یاران رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله) سـرود و در آن آرزو کرد که کاش کشـتگان ما در جنگ بدر امروز بودند و می دیدند که قبیله خزرج (از قبایل مسلمان مدینه) چگونه زاری می کنند. یزید از این بیت استفاده

کرد و بقیّه را خود سروده است. (قصّه کربلا، ص ۴۹۵)

صفحه ۱۰۸

امروز کیفر ماجرای بدر را به آنان دادیم و همانند بدر با آنان معامله کردیم و در نتیجه برابر شدیم!

من از فرزندانِ «خِنْدِفْ»(۱) نیستم اگر از فرزندان احمد (رسول اکرم) انتقام نگیرم».(۲)

همچنین نقل شده است که یزید در همان جلسه در حالی که بر لب و دندان ابی عبداللّه الحسین(علیه السلام)می نواخت، می گفت: «یَوْمٌ بِیَوْمِ بَدْر; امروز روزی است در برابر روز بدر».(۳)

از این عبارات به خوبی کفر یزید و عدم ایمان او به مبانی اسلام آشکار می شود. وی در پی انتقام از خاندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود و می خواست انتقام کشته شدگان از طایفه خویش را که در برابر اسلام و قرآن قد علم کردند و شمشیر کشیدند و با دفاع مسلمانان به هلاکت رسیدند، از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بگیرد. او و پدر و جدّش هیچگاه به قرآن و رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) ایمان نیاورده بودند. بلکه در برابر انقلاب عظیم اسلامی و لشکر اسلام و پیروزی های پی در پی مسلمانان تاب مقاومت نداشتند. از این رو، به ظاهر مسلمان شدند و منافقانه به تلاش خویش ادامه دادند وآن روز که بر اریکه قدرت تکیه زدند و رقیبی برای خویش نمی دیدند، در پی احیای سنّت جاهلی برآمدند و به خونخواهی خویشان خویش برخاستند.

سخنانی از دیگر امویان

ماجرای انتقام از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امیرمؤمنان(علیه السلام) به عنوان اهداف نبرد خونین

پاورقی

۱ . «خِنْدِف» لقب همسر الیاس بن مُضَر بن نِزار است که نامش لیلا بنت حلوان است. فرزندان الیاس را به نام همسرش فرزندانِ

خنـدف نامیدنـد (لسان العرب) بنابراین، خنـدف از جدّه های اعلای قریش و از جمله یزید محسوب می شود. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴ – ۲۵).

۲ . احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۲۲. این اشعار با تعبیرات مختلف، در کتاب های متعدّد شیعه و سنّی از یزید نقل شده است. از جمله: امالی شیخ صدوق، ص ۲۳۱; مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳; بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳; تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۸; البـدایه و النهـایه ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۸; مقاتـل الطالبیین ابوالفرج اصـفهانی، ص ۸۰; اخبـار الطوال دینوری، ص ۲۶۷; تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲۳ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۲.

۳ . مناقب شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳.

عاشورا علاوه بر آن که توسّط یزید بیان شد، از سوی افراد دیگر از بنی امیّه نیز بر زبان جاری شد.

۱ وقتی که امام حسـین(علیه السـلام)، روز عاشورا در برابر سـپاه یزید قرار گرفت و فرمود: برای چه مرا می کشید؟ آیا حقّی را ترک کرده ام؟ یـا سـنّتی را تغییر داده ام؟ جمعی پاسـخ دادنـد: جنگ ما با تو به علّت بغض و کینه ای است که از پـدرت علی داریم; چرا که او در جنگ بدر و حنین اجداد ما را کشته است.(۱)

۲ همچنین پس از شـهادت امام حسـین(علیه السـلام) سعید بن عاص اموی که آن روز حاکم مدینه بود، بر منبر رفت و با اشاره به قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفت: «یَوْمٌ بِیَوْمِ بَدْر; امروز در برابر روز بدر!». انصار از این سخن ناراحت

شدند و به وی اعتراض کردند.(۲)

در یک جمع بندی به روشنی می توان دریافت که یکی از ریشه های ماجرای خونین کربلا، کینه های متراکم شده در دل امویان و انتقام آنان از شکست های خویش در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بود. در واقع، آنان می خواستند از اسلام و رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)انتقام بگیرند و آن شکست ها را جبران کنند.

این قسمت را با سخنی از یکی از نویسندگان معاصر اهل سنّت به پایان می بریم.

عبدالکریم خطیب در کتاب خود به نام «علی بن ابی طالب» پس از نقل شجاعت و رشادت های علی(علیه السلام) در جنگ های زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نقش انکارناپذیر آن حضرت در نابودی سران شرک و کفر می نویسد:

«علی(علیه السلام) در میان همه مسلمانان نسبت به مشرکان شدیدتر و سخت گیرتر بود و جمعی از فرزندان، پدران و خویشاوندان آنان را به هلاکت رساند و همین سبب کینه آنان نسبت به وی شد. این کینه در جان مشرکان قریش، پس از آن که مسلمان شدند

پاورقی

۱ . فَقالُوا: بَلْ نُقاتِلُکَ بُغْضاً مِنّا لِاَبِیکَ وَ ما فَعَلَ بِأَشْیاخِنا یَوْمَ بَدْر وَ حُنَیْن... (موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۹۲; معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۱).

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۲.

صفحه ۱۱۰

نیز وجود داشت... تا آن که پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، قریش، پیر و جوان و کودکان بنی هاشم را از دم شمشیر خود گذراندند و زنان آنان را به اسارت برده و آواره ساختند».

سپس می افزاید:

«وَ کَأَنَّما تَثْأَرُ بِهذا لِقَتْلاها فِی بَدْر وَ اُحُد، وَ حَسْبُنا أَنْ نَذْکُرَ

مَصْرَعَ الْحُسَیْنِ وَ آلِ بَیْتِهِ فِی کَرْبَلاءَ، وَ ما تَلا ذلِکَ مِنْ وَقائِعَ; گویا آنان با این کار خویش می خواستند انتقام کشته های خود را در بـدر و احـد بگیرنـد و برای نمونه کافی است که به خاک و خون افتادن حسین و خاندانش در کربلا و حوادث (اسارت زنان اهل بیت) پس از آن را ذکر کنیم».(۱)

پاورقی

۱ . مطابق نقل فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، ج ۳، ص ۱۵۴ - ۱۵۵ (با تلخیص).

صفحه ۱۱۱

صفحه ۱۱۲

۳-توطئه در سقیفه (نقش سقیفه در پایه ریزی حکومت امویان)

اشاره

«بنی امیّه» که سالها، بزرگترین جنگ ها و توطئه ها را در عصر پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله)بر ضـدّ اسـلام به راه انـداخته بودند، سرانجام با پذیرش شکستی تلخ به عنوان «طُلَقا» (آزادشدگان پیامبر) در میان مسلمانان با خواری و بدنامی روزگار می گذراندنـد. آنان هنگام رحلت پیامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) از هیـچ اعتبار و وجهه ای برخوردار نبودنـد تا بتواننـد چون دو دهه گذشته در مقابل موج جدید اسلام بپا خیزند.

ولی با حادثه ای که پس از رحلت پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) در جریان سقیفه اتّفاق افتاد و در نتیجه دست «بنی هاشم» از حکومت اسـلامی و مدیریّت جامعه نوبنیاد و پرتلاطم آن روز کوتاه شد، شـرایطی فراهم گشت که در نهایت به سلطه قطعی بنی امیّه بر جامعه اسلامی انجامید.

بگذارید این سخن را از معتبرترین منابع اهل سنّت یعنی «صحیح بخاری» بشنویم:

آن روز گروهی از انصار در سـقیفه گردهم آمـده بودنـد تا برای مسـلمانان امیری انتخاب کننـد. آنان درصـدد بودند سـعد بن عباده انصاری رئیس قبیله خزرج را به عنوان امیر برگزینند; ولی «ابوبکر» با برافراشتن پرچم فضیلت قریش گروه

انصار را

صفحه ۱۱۳

شکست داد. وی با این سخن که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «پیشوای مسلمانان باید از قریش باشد»(۱) با تکیه بر اصل امتیاز قریش بر سایر اقوام عرب بر آنان غلبه کرد. اصلی که اسلام با آن مبارزه کرد ; و پیامبر تنها زعامت و پیشوایی امّت را در اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام)قرار داده بود.

اخبار و روایاتی که پیرامون گفتوگوهای آن روز در سقیفه، امروز در دست ما است گویای این واقعیّت است که معیار انتخاب خلیفه در آن جمع عمدتاً حول محور «قرشی» بودن می چرخید.

ابن ابی الحدید در ذیل خطبه ۲۶ نهج البلاغه می گوید:

«عمر به انصار گفت: «به خدا سوگند! عرب هرگز به امارت و حکومت شما راضی نمی شود، زیرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) از قبیله شما نیست. ولی عرب قطعاً از این که مردی از طایفه پیغمبر حکومت کند امتناع نخواهد کرد. کیست که بتواند با ما در حکومت و میراث محمّدی معارضه کند، حال آن که ما نزدیکان و خویشاوند او هستیم؟».(۲)

در روایت ابن اسحاق چنین آمده است:

«شما به خوبی می دانید که این جماعت از قریش دارای چنین منزلت و مقامی است که دیگر اقوام عرب آن را ندارند و اقوام عرب جز بر مردی از قریش متّفق القول نخواهند شد».

و در بیان ابوبکر نیز آمده است: «قوم عرب جز قریش را به خلافت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نخواهد شناخت».(۳)

پاورقی

۱ . صحیح بخاری، کتاب المحاربین، ج ۸، ص ۲۰۸ (با تصرّف و تلخیص). و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۴ .

۲ . «قالَ عُمَرُ: وَالله لا تَرْضَى الْعَرَبُ أَنْ تُؤَمِّرَكُمْ

وَ نَبِیُّها مِنْ غَیْرِکُمْ وَ لاَ تَمْتَنِعُ الْعَرَبُ أَنْ تُوَلِّیَ أَمْرَها مَنْ کانَتِ النُّبُوَّهُ مِنْهُمْ مَنْ یُنازِعُنا سُلْطانَ مُحَمَّد وَ نَحْنُ أَوْلِیائُهُ وَ عَشِیرَتُهُ؟»
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۸.

۳ . «... وَ إِنَّ الْعَرَبَ لاَ تَعْرِفُ هذَا الاَْمْرَ إِلاَّ لِقُرَیْش» همان مدرک، ص ۲۴.

مفهوم این سخن آن است که آنچه شرط لازم برای زمامداری مسلمانان است، شایستگی و تقوی و فضیلت نیست، بلکه آنچه که باید جانب آن را رعایت کرد و محترم شمرد «شرافت قبیله ای» است که آن هم تنها در قریش خلاصه می شود; چون این قریش بود که در زمان جاهلیّت از اشرافیّت دینی و مالی برخوردار بوده است، به گونه ای که سایر اقوام تنها زیربار فرمانی می رفتند که قریش آن را وضع کند، و این قریش بود که سرنوشت حجاز را در آن زمان در دست داشت. بنابراین، پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز این قریش است که حق دارد زمام امور مسلمانان را به دست گیرد و بر همگان حکمرانی کند.

این مهمترین برگ برنده ای بود که ابوبکر و دستیارانش در آن روز توانستند با طرح آن بر جمع کثیر انصار غلبه کنند.

جمع بندی حوادث نیم قرن اوّل اسلام نشان می دهد آنچه در «سقیفه» اتّفاق افتاد تنها شکست انصار در مقابل امتیازطلبی قریش نبود، بلکه اصلی در آنجا بنا نهاده شد که زنجیروار باب مسائل و مشکلات دیگر را بر جهان اسلام گشود.

مهمترین پیامدهای سقیفه را می توان در سه مطلب خلاصه کرد:

الف) شکسته شدن حرمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت(علیهم السلام)

یکی از مهمترین پیامدهای سقیفه، شکسته شدن حرمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود. در سقیفه سخنان

صریح پیامبر(صلی الله علیه وآله)در نصب علی(علیه السلام) برای خلافت و رهبری امّت به فراموشی سپرده شد و ابّهت حضرت در میان امّت شکسته شد.

طبیعی بود که اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان راستین زیر بار این خواسته ناروا نروند و در نتیجه با مقاومت دستگاه خلافت مواجه شوند که این خود به شکسته شدن بیشتر حرمت خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)دامن می زد و آن را در میان امّت رسمیّت می بخشید.

دستگاه خلافت که جایگاه خویش را با برافروختن آتش تعصّب قبیله ای به چنگ آورده بود، برای حفظ آن جایگاه تا بدانجا پیش رفت که به خانه وحی و رسالت یورش برد. چیزی که تا چند صباح قبل از آن، حتّی به مخیّله هیچ مسلمانی خطور نمی کرد.

می دانیم که پس از داستان سقیفه تعدادی از بزرگان اسلام از بیعت با ابوبکر امتناع کرده بودند. آنان که افرادی چون زبیر، عبّاس بن عبدالمطّلب، عتبه بن ابولهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمّار بن یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب و ابیّ بن کعب در جمع آنان دیده می شدند همگی در منزل حضرت فاطمه(علیها السلام) جمع شده بودند.

«ابن عبد ربّه» دانشمند معروف اهل سنّت نقل می کند:

«ابوبکر، عمر را فرستاد و به او گفت: اگر آنان از بیعت امتناع کردند با آنان بجنگ! وی با مشعلی از آتش به خانه حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) آمد تا آن را بسوزاند. فاطمه(علیها السلام)جلو آمد و گفت: ای زاده خطّاب! آیا آمدی تا خانه ما را بسوزانی؟ گفت: آری. مگر آن که چون بقیّه امّت با ابوبکر بیعت کنید!».(۱)

همچنین در تاریخ طبری آمده

است:

«عمر بن خطاب به منزل علی(علیه السلام) آمد، در حالی که طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین در آنجا گردآمده بودند. آنگاه به آنان گفت: به خدا سوگند! خانه را بر سرتان بسوزانم یا این که برای بیعت کردن از آن خارج شوید».(۲)

پاورقی

۱ . إنَّ أَبابَکْر بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ لِیَخْرُجَهُمْ مِنْ بَیْتِ فاطِمَهَ(علیها السلام) وَ قالَ لَهُ: إنْ أَبَوْا فَقاتِلْهُمْ! فَأَقْبَلَ بِقَبَس مِنْ نار عَلی أَنْ یَضْرِمَ عَلَیْهِمْ فَلَقِیَتْهُ فاطِمَهُ(علیها السلام) فَقالَتْ: یَابْنَ الْخَطّابِ أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دارَنا؟ قالَ: نَعَمْ أَوْ تَدْخُلُوا فِیما دَخَلَتْ فِیهِ الاُمَّهُ (عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹ - ۲۶۰) همچنین رجوع کنید به: الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۳۰; انساب الاشراف، باب امر السقیفه، با تحقیق دکتر زکّار و دکتر زرکلی، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲ . «أَتی عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ مَنْزِلَ عَلِیٍّ وَ فِیهِ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ وَ رِجالٌ مِنَ الْمُهاجِرِینَ. فَقالَ: وَاللهِ ر

لاَُحْرِّقَنَّ عَلَیْکُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ اِلَی الْبَیْعَهِ». (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳). ذهبی در میزان الاعتدال (ج ۳، ص ۱۰۸) و ابن حجر در لسان المیزان (ج ۴، ص ۱۸۹) در شرح حال علوان بن داود روایت کردند که ابوبکر در آن بیماری که به مرگش منتهی شد، گفت: دوست داشتم که خانه فاطمه را به زور باز نمی کردم، گرچه برای جنگ بر ضدّ ما بسته شده بود: «وَدِدْتُ أَنِّی لَمْ أَکْشِفْ بَیْتَ فاطِمَهَ وَ تَرَکْتُهُ وَ إنْ أَغْلَقَ عَلَی الْحَرْبِ».

طبری در تاریخش (ج ۲، ص ۶۱۹) نیز آن را روایت کرده است و نیز در الامامه و السیاسه، ج۱، ص ۳۶ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱ آمده است.

«بلاذری» نیز در

«انساب الاشراف» نقل می کند: حضرت زهرا(علیها السلام) رو به عمر بن خطّاب کرد و فرمود:

«یَابْنَ الْخَطّابِ! أَتُراکَ مُحْرِقاً عَلَیَّ بابِی؟ قالَ: نَعَمْ وَ ذلِکَ أَقْوی فِیما جاءَ بِهِ أَبُوکِ; ای فرزنـد خطّاب! آیا می خواهی در خانه مرا آتش بزنی؟ پاسخ داد: آری. (مصلحت) این کار برای آنچه پدرت آورده مهم تر است».(۱)

دامنه این هتک حرمت ها که ریشه در سقیفه داشت تا بدانجا کشیده شد، که وقتی امیرمؤمنان(علیه السلام) را برای بیعت نزد ابوبکر آورده بودند، آن حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم شما چه می کنید؟ گفتند: به آن خدایی که جز او معبودی نیست، سرت را از بدنت جدا خواهیم کرد!(۲)

پرواضح بود که این حرمت شکنی ها، آن هم از سوی کسانی که سال ها محضر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را مستقیماً درک کرده، و از این جهت برای خویش وجهه و اعتباری کسب نموده بودند، می توانست تا چه میزان مورد سوء استفاده فرصت طلبانی چون «بنی امیّه» قرار گیرد، و آینده اسلام را در کابوس حوادث دردناکی فرو برد و نتایج شومی را برای آیندگان به بار آورد.

ب) تبدیل شدن خلافت (عهد) الهی به امری بشری

دوّمین نتیجه روشنی که از سقیفه به دست آمد تبدیل شدن خلافت الهی، که

پاورقی

۱ . انساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۶۸، باب امر السقیفه.

۲ . «فَاَخْرَجُوا عَلِیّاً وَ مَضَوْا بِهِ إِلی أَبِی بَکْر فَقالَ: إِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ قالُوا: اِذاً وَاللهِ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَکَ» الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۳۰-۳۱، باب کیف کانت بیعه علی ابن ابی طالب(علیه السلام).

اعتبارش از نصّ و تعیین مستقیم خداوند و رسولش نشأت می گرفت، به یک امر عادی بشری

بود، آن هم به گونه ای که می توان سرنوشت مسئله ای با این اهمّیّت را در یک مشاجره کوتاه میان انصار و تنی چند از قریش، بدون حضور بزرگان اسلام، با تکیه بر عصبیّت قومی و قبیله ای تعیین کرد.

در نظام اجتماعی، اگر اصلی شکسته شود، یا قانونی به نفع طایفه خاصّی رقم خورد، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که اصل های دیگر شکسته نشود.

درست به همین دلیل، پس از سقیفه، انتخاب زمامدار و خلیفه از هیچ قانون معیّنی پیروی نکرد. تکلیف مسأله ای با این اهمّیّت روزی در میان مشاجره بین انصار و تعداد انگشت شماری از قریش رقم خورد، و روز دیگر به وصیّت خلیفه اوّل و انتخاب شخصی او و دیگر بار به شورای شش نفره سپرده شد.

جالب است بدانیم همین هرج و مرج و بی ثباتی در انتخاب خلیفه، بهانه ای شد که آن را معاویه برای نامزدی یزید برای خلافت مطرح سازد.

وی خطاب به مردم چنین گفت:

«ای مردم! شما می دانید که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت و کسی را جانشین خود قرار نداد، مسلمانان خود به سراغ ابوبکر رفته و وی را انتخاب کردند. ولی ابوبکر در وقت وفاتش طبق وصیّتی خلافت را به عمر واگذار نمود. عمر هم در زمان مرگش آن را به شورای شش نفری محوّل کرد.

پس چنان که می بینید ابوبکر در تعیین خلیفه کاری کرد که پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن کار را انجام نداده بود. عمر هم کاری کرد که ابوبکر نکرده بود. هر یک مصلحت مسلمانان را دیدند و عمل کردند. امروز هم من مصلحت می بینم که برای

یزید بیعت بگیرم و از اختلافات در میان امّت جلوگیری نمایم!».(۱)

آری، این محصولِ نهال شومی بود که در سقیفه غرس شده بود. به نظر عجیب و

پاورقی

۱ . الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲.

طنزآلود می رسد که ردای خلافت بر اندام فردی چون یزید قرار گیرد!!

ج) به قدرت رسیدن بنی امیّه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی)

شاید حاضران در سقیفه از ابتدا فکر نمی کردند چیزی که آنها تصویب می کنند، پس از یکی دو دهه دیگر، تبدیل به یک حکومت سلطنتی موروثی خواهد شد.

حکومت بنی امیّه پدیده ای نبود که یک روزه در دنیای اسلام سر برآورده باشد، بلکه این حکومت طیّ سالیانی با حمایت های پیدا و پنهان خلفا پا به عرصه وجود گذاشت.

خلافت که عهدی الهی بود، در سقیفه به زمامداری فردی از قریش تنزّل یافت و در ادامه راه، به حکومت سلطنتی بنی امیّه در شام انجامید. حکومتی که عشرت طلبی و زراندوزی، برترین آمال او بود و حاکمیّت اسلامی را به امپراطوری و پادشاهی موروثی تبدیل کرده بود.

آن روز که بذر برتری جویی قبیله ای در سقیفه پاشیده می شد، ابوسفیان و دودمانش با این که به حسب ظاهر از مسلمانان محسوب می شدند، ولی به علّت سابقه بسیار ننگینشان در به راه انداختن جنگ ها و دشمنی ها علیه اسلام و مسلمین در وضعیّتی نبودند که بتوانند از فرصت استفاده کنند و چون دوران گذشته، دیگر قبایل را به زیر فرمان آورده و آنان را علیه دین نوبنیاد بسیج کنند.

ولی از این که می دیدند تیره های بی نام و نشان قریش چون «تَیْم» و «عدی» توانسته بودند با تکیه بر اصل امتیازطلبی قریش، در قدم نخست انصار

را کنار زده و در مرتبه بعد سخنان صریح پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)را در ارتباط با خلافت و وصایت امیرمؤمنان علی(علیه السلام)نادیده گرفته و راه دیگری بپیمایند; در دل شادمان بودند. چه این که این امتیاز می توانست مقدّمه امتیازهای دیگری باشد و همین هم شد که بالاخره

دیگ طمع سران بنی امیّه نیز برای به چنگ آوردن حکومت به جوش آمد!

ابوسفیان خود به این نکته اعتراف کرده، می گوید:

«إِنَّ الْخِلافَهَ صارَتْ فِی تَیْم وَ عَدِیٍّ حَتَّی طَمِعْتُ فِیها; خلافت از آن هنگام که به دست دو طایفه تیم و عدی (قبیله ابوبکر و عمر) افتاد من نیز در آن طمع کردم!».(۱)

پر واضح بود که شخصی چون ابوسفیان که تا آخرین نفس در مقابل پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) کوتاه نیامده بود، در برابر انسانهایی چون ابوبکر و عمر که آنان را از رده های پایین قوم قریش می دانست(۲)، هرگز کوتاه نخواهد آمد.

ولی هنگامی که ماجرای سقیفه اتّفاق افتاد ابوسفیان در مدینه حضور نداشت. پس از مراجعت، چون از قضایا باخبر شد، ابتدا به منظور فتنه جویی به نزد امیرمؤمنان(علیه السلام)رفت ولی چون جوابی نشنید به سوی ابوبکر و عمر شتافت.

عمر به ابوبکر گفت: ابوسفیان نزد ما می آید، وی مرد خطرناکی است بهتر است زکات اموالی را که جمع آوری کرده است، به خود او ببخشی تا سکوت کند!(۳)

با این نقشه عمر، دوره همزیستی مسالمت آمیز ابوسفیان با دستگاه خلافت اسلامی فرا رسید ولی اسناد تاریخی نشان می دهد که واقعیّت بسیار فراتر از یک حق سکوت معمولی و بی ارزش بوده است.(۴) هر چه بود در سال سیزدهم هجری بنی امیّه

پاورقی

۱

. الاستیعاب، ص ۶۹۰ و الاغانی، ج ۶، ص ۳۵۶.

۲ . «جاءَ أَبُوسُـفْیانَ إِلی عَلِیٍّ(علیه السـلام) فَقالَ: وُلِّیتُمْ عَلی هذَا الْأَمْرِ أَذَلَّ بَیْت فِی قُرَیْش» شـرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۵.

۳ . همان مدرک، ص ۴۴.

۴ . حضرت علی(علیه السلام) در پیوند منافقان با مدّعیان خلافت پس از رحلت پیامبر می فرماید:

«وَ قَدْ أَخْبَرَکَ اللّهُ عَنِ الْمُنافِقِینَ بِما أَخْبَرَکَ، وَ وَصَفَهُمْ بِما وَصَفَهُمْ بِهِ لَکَ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلی اَئِمَّهِ الضَّلالَهِ، وَ الدُّعاهِ إِلَی النّـارِ بِـالزُّورِ وَ الْبُهْتانِ، فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمالَ وَ جَعَلُوهُمْ حُکّاماً عَلی رِقابِ النّاسِ، فَأَکَلُوا بِهِمُ الـدُّنْیا; خداونـد شـما را از وضع منافقان آنچنان که باید آگاه ساخته و چنان که لازم بوده اوصاف آنان را برای شـما بر شـمرده است. (این منافقان) پس از پیامبر نیز به زنـدگی خود ادامه دادنـد و خود را بـا دروغ و بهتـان (و نیرنگ) به پیشوایان گمراه و دعوت کننـدگان به آتش دوزخ نزدیک ساختنـد. آنـان نیز کارها را به دست اینها سپردنـد و آنها را برگرده مردم سوار کردنـد و به وسـیله اینان به خوردن دنیا مشـغول شدند». (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰).

صفحه ۱۲۰

پاداش این سکوت و تسلیم را این گونه از خلیفه وقت دریافت می کنند.

در آن سال، ابوبکر لشکری را به سرکردگی یزید فرزند ابوسفیان و برادر معاویه برای جنگ با رومیان به سوی شام گسیل می دارد. پرچمـدار این سـپاه کسـی جز معاویه فرزند دیگر ابوسـفیان نیست. وی که پس از مرگ برادرش به عنوان فرمانده لشـکر برگزیده می شود در دوره خلافت عمر به ولایت آن دیار نیز منصوب می گردد.

جالب آن که

معاویه برای تصدّی این جایگاه حتّی منتظر حکم خلیفه نمی مانـد بلکه خود رأساً ا قدام می کند و پس از مدّتی حکم رسـمی خلیفه هم به وی ابلاغ می گردد.

ظـاهر شـدن دودمـان بنی امیّه و فرزنـدان ابوسـفیان در دسـتگاه خلافـت و ولایـت، آن هم بـا آن سـرعت پس از رحلت پیـامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در منطقه ای بسیار دورتر از مرکز خلافت اسلامی، از اتّفاقات پررمز و راز تاریخ اسلام است.

اتّفاقی که به وسیله آن شالوده حکومت استبدادی و موروثی بنی امیّه در شام و سپس در سراسر دنیای اسلام آن روز، ریخته شد.

رمز و راز مماشات عمر با معاویه!

شگفت آورتر آن که بررسـی هـای تـاریخی نشـان می دهـد خلیفه دوّم با وجود همه سـخت گیری هایی که نسـبت به عمّال و فرمانـداران خود داشت، از فـاحش ترین اشـتباهات معـاویه چشم پوشـی می کرد و با این که می دیـد معاویه بساط پادشاهی و سلطنت پهن کرده و بر ضدّ حکومت اسلامی در منطقه پهناور شام آشیانه فساد بنا نموده است، هرگز درصدد اصلاح آن، حتّی به صورت یک تذکّر خشک و خالی هم

برنیامد! و این راستی عجیب است.

«عمر» در حساب رسی و سخت گیری از عمّال و فرماندارانش تا بدانجا جدّی بود که «خالد بن ولید» را که «شمشیر خدا» لقب گرفته بود، به جرم دست اندازی به بیت المال مسلمین از فرماندهی عزل کرد.(۱)

«محمّـد بن مسـلمه انصـاری» را به جـانب «عمرو بن عاص» که فرمانـداری مصـر را به عهـده داشت روانه ساخت تا به حساب و کتاب وی رسیدگی کند و در صورت تخلّف، اموالش را مصادره نماید. نماینده خلیفه

در مصر بدون آن که به طعام آماده «عمرو» دست بزند نصف دارایی او را مصادره کرد و با خود به مدینه آورد.(۲)

و آنگاه که «ابوهریره» از طریق نامشروع به بیت المال مسلمین خیانت کرد، اندوخته اش را به بیت المال بازگرداند و با شلّاق بر پشت و بدن وی نواخت و با خشونت به وی خطاب کرد و گفت: «مادرت «امیمه» تو را جز برای خرچرانی نزاییده است!». (۳)

سیره و رفتار عمر چنان بود که همه ساله دارایی و اموال فرماندارن و عمّالش را با دقّت تمام رسیدگی می کرد و در صورت عزل هر یک، دارایی های آنان را مصادره می کرد.(۴)

ولی با این همه سخت گیری ها چه رازی در طرز رفتار وی با معاویه نهفته بود که در مقابل خیانت ها و بدعت های زشت او هرگز واکنش جدّی از خود نشان نداد؟

در حالی که عزل معاویه و قراردادن فرد شایسته ای به جای وی، برای عمر در آن

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲ . همان مدرک، ص ۱۷۵. عمروعاص چنان از این برخورد برآشفت که گفت: «لَعَنَ اللّهُ زَماناً صِرْتُ فِيهِ عَامِلا لِعُمَرَ; نفرین بر این زمانه که من کارگزار عمر هستم».

۳ . «قالَ: ما رَجَعَتْكَ أُمَيْمَةُ إِلاَّ لِرَعْيِهِ الْحُمُرِ» عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۴.

۴ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴ به بعد.

زمان بسیار آسان بود، امّا چنان با وی مماشات می کرد که سبب حیرت و اعجاب همه محقّقان بی طرف امّت است.

کارهای ضدّ دینی پیدا و پنهان معاویه هیچگاه از دیدگاه عمر پنهان نبود. او خود

به هنگام دیدن معاویه می گفت: «وی کسرای عرب است!»(۱) ولی در عمل وی را برای طرد حاکمیّت اسلامی و استقرار نظام پادشاهی، آزاد و مطلق العنان گذاشته بود، و قلمرو وسیعی از سرزمین کشورهای سوریّه، فلسطین، اردن و لبنان امروزی را به وی ارزانی داشت و او را بر مال و جان و ناموس مسلمانان مسلّط کرد.

روزی که عمر به دمشق پا نهاد، موکب عظیم و پرطمطراق معاویه را در میان صدها محافظ و نگهبان مشاهده کرد، ولی تنها به یک پرسش ساده و اجمالی بسنده کرد و دیگر هیچ مخالفت جدّی از خلیفه دیده نشد.(۲)

حتّی آن وقت که شنید معاویه خود را نخستین پادشاه عرب نامیده است، چندان حسّاسیّتی از خود بروز نداد، و آنگاه که خورجین پر از پول را از ابوسفیان گرفت، با آن که می دانست آن پول ها را فرزندش معاویه از بیت المال مسلمین به پدرش داده است، از این خیانت آشکار بر نیاشفت!.(۳)

حیرت انگیزتر آن که به نقل «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه، عمر هنگام مرگ که از شدّت درد به خود می پیچید به اهل شوری چنین گفت:

«پس از من اختلاف نکنید و از تفرقه بپرهیزید، چه این که اگر با یکدیگر اختلاف کنید معاویه وارد عمل می شود و حکومت را از چنگ شما خواهد ربود!».(۴)

راستی چرا خلیفه تا آنجا دست معاویه را در تثبیت موقعیّت دودمان بنی امیّه در

پاورقی

۱ . تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵، و اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۸۶ .

۲ . مراجعه شود به: الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۵۳ و الاصابه، ج ۳، ص ۴۱۳.

۳

. مراجعه شود به: الغدیر، ج ۶، ص ۱۶۴.

۴ . «... وَ إِنْ تَحاسَدْتُمْ وَ تَقاعَدْتُمْ وَ تَدابَرْتُمْ وَ تَباغَضْتُمْ غَلَبَکُمْ عَلی هذَا الْأَمْرِ مُعاوِیَهُ بْنُ أَبِی سُفْیانَ وَ کانَ مُعاوِیَهُ حِینَئِذ أَمِیرَ الشّامِ» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۷.

شام بازگذاشت که حال قدرت وی را به رخ اهل شوری می کشد؟!

آیا منظور خلیفه از تقویت بنی امیّه در شام این بود که قدرت بنی هاشم را مهار کند؟ و در صورت بروز هر گونه تحرّك و قیامی از سوی بنی هاشم، آنان را با قدرتِ دشمنان دیرینه اسلام، یعنی بنی امیّه سرکوب نماید؟!

آری! ممکن است راز اصلی این همه مدارا و مماشات در همین نکته نهفته باشد!

در واقع، خلیفه با به حکومت رساندن بنی امیّه در شام، ضریب امنیّت خویش را بالا برده و خود را در مقابل قیام های احتمالی فرزندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) از بنی هاشم بیمه کرده بود و از دودمان بنی امیّه به عنوان سپر حفاظتی خویش در مقابل طوفان خشم بنی هاشم استفاده کرده بود و به همین جهت، به آنان مجال می داد تا با خاطری آسوده پایه های حکومت استبدادی خویش را در آن منطقه پهناور و ثروتمند، محکم و استوار سازند. حکومتی که خون فرزندان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و سالار شهیدان اباعبداللّه الحسین(علیه السلام)را به ناحق به زمین ریخت و فجایعی را در اسلام مرتکب شد که هرگز از خاطره ها محو نخواهد شد.

این جریان در زمان عثمان که خود نیز از بنی امیّه بوده است، شتاب بیشتری یافت (که در فصل بعد به آن پرداخته می شود).

این

جاست که عمق این کلام که «قُتِلَ الْحُسَیْنُ یَوْمَ السَّقِیفَهِ; امام حسین(علیه السلام) در همان روز سقیفه به شهادت رسید» بیشتر آشکار می شود.

مرحوم محقّق اصفهانی در دو بیت بسیار جامع و پر معنی به همین نکته اشاره کرده، می گوید:

وَ ما رَماهُ إِذْ رَماهُ حَرْمَلَهُ

وَ إِنَّما رَماهُ مَنْ مَهَّدَ لَهُ

سَهْمٌ أَتی مِنْ جانِبِ السَّقِیفَهِ

وَ قَوْسُهُ عَلی یَدَیْ خَلِیفهِ

«آن هنگام که حرمله تیر می انداخت (و حلقوم علی اصغر را نشانه می گرفت) این حرمله نبود که تیر می انداخت، بلکه این تیر را کسی رها

کرده است که چنین بستری را برای حرمله آماده ساخته بود! این تیری است که از سوی سقیفه رها شده و کمانش در دستان خلیفه بود!».(۱)

پاورقی

۱ . دیوان اشعار مرحوم محقّق اصفهانی (رضوان الله علیه).

۴-شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان

شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان

چهارمین نکته ای را که می توان از ریشه های ماجرای کربلا شمرد، ماجرای تشکیل شورای انتصابی از سوی عمر بود که زمینه ساز به قدرت رسیدن عثمان و در نتیجه تقویت جبهه اموی شد.

فشرده ماجرای تشکیل این شورا و به قدرت رسیدن عثمان چنین است:

زمانی که عمر به وسیله مردی به نام «فیروز» که کنیه اش «ابولؤلؤ» بود، به سختی مجروح شد و خود را در آستانه مرگ دید،

چنین گفت: پیامبر(صلی الله علیه وآله) تا هنگام مرگ از این شش نفر راضی بود: علی، عثمان، طلحه، زبیر، سعدبن ابی وقاص و عبـد الرّحمان بن عوف. لـذا امر خلافت بایـد به مشورت این شـش نفر انجام شود، تا یکی را از میان خود انتخاب کننـد. آن گاه دستور داد تا هر شش نفر را حاضر سازند، سپس نگاهی به آنها کرد

و گفت: همه شـما مایل هستید بعد از من به خلافت برسـید; آنها سکوت کردند. دوباره جمله را تکرار کرد. زبیر پاسخ داد: ما کمتر از تو نیستیم، چرا به خلافت نرسیم!

عمر در ادامه برای هر یـک از شـش تن عیبی شـمرد. از جمله به طلحه گفت: پیامبر(صـلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، در حالی که به خاطر جمله ای که بعـد از نزول «آیه حجاب» گفته ای از تو ناراضـی بود(۱) و به علی(علیه السـلام) گفت: تو مردم را به راه روشن و طریق صحیح

پاورقی

۱ . منظور از آیه حجاب آیه (فَاسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ الْحِجابِ) است که درباره زنان پیامبر آمده ر

است. طلحه گفت: پیامبر می خواهـد امروز آنها را از ما بپوشانـد، ولی فردا که از دنیا رفت، ما با آنان ازدواج می کنیم. پس از این سـخن آیه ۵۳ سوره احزاب نـازل شـد و ازدواج با همسـر رسول خـدا را پس از رحلت آن حضـرت ممنوع کرد. نکته قابل توجّه آن است که این سخن عمر، درباره طلحه در تناقض آشکاری است با آنچه در آغاز گفت که پیامبر از دنیا رفت و از این شش نفر راضی بود.

به خوبی هدایت می کنی; تنها عیب تو این است که بسیار مزاح می کنی!

عمر در بر شمردن عیب عثمان چنین گفت:

«کَأَنّی بِـکَ قَـدْ قَلَّدَتْـکَ قُرَیْشُ هـذَا الأَمْرَ لِحُبِّهـا إِیّاکَ، فَحَمَلْتَ بَنِی اُمَیَّهَ وَ بَنِی أَبِی مُعِیط عَلی رِقابِ النّاسِ، وَ آثَرْتَهُمْ بِالْفَیْءِ، فَسارَتْ اِلَیْکَ عِصابَهٌ مِنْ ذُؤبانِ الْعَرَبِ، فَذَبَحُوکَ عَلی فِراشِکَ ذَبْحاً; گویا می بینم که خلافت را قریش به دست تو داده اند و بنی امیّه و بنی ابی معیط

را بر گردن مردم سوار می کنی و بیت المال را در اختیار آنان می گـذاری و (بر اثر شورش مسـلمین) گروهی از گرگان عرب تو را در بسترت سر می برند!».(۱)

سرانجـام ابوطلحه انصـاری را خواست و فرمـان داد که پس از دفن او بـا پنجـاه تن از انصار، این شـش نفر را در خانه ای جمع کننـد، تا برای تعیین جانشـین او به مشورت بپردازنـد; هرگاه پنج نفر به کسـی رأی دهند و یک نفر در مخالفت پافشاری کند، گردن او را بزننـد و همچنین در صورت توافق چهـار نفر، دو نفر مخـالف را به قتل برساننـد، و اگر سه نفر یک طرف و سه نفر طرف دیگر بودنـد، آن گروهی را که عبـدالرّحمان بن عوف در میان آنهاست، مقـدّم دارند و بقیّه را اگر در مخالفت پافشاری کننـد، گردن بزننـد و اگر سه روز از شورا گـذشت و توافقی حاصـل نشـد، همه را گردن بزننـد، تا مسـلمانان خود شخصـی را انتخاب کنند!

سرانجام طلحه که می دانست با وجود علی(علیه السلام) و عثمان خلافت به او نخواهد رسید، و از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) دل خوشی نداشت، جانب عثمان را گرفت، در حالی که زبیر حقّ خود را به علی(علیه السلام)واگذار کرد. سعد بن ابی وقّاص حقّ خویش را به پسر عمویش عبدالرّحمان بن عوف داد. بنابراین، شش نفر در سه نفر خلاصه شدند:

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۶.

صفحه ۱۲۸

علی(علیه السلام)، عبدالرّحمان و عثمان.

عبدالرحمان نخست رو به علی کرد و گفت: با تو بیعت می کنم که طبق کتاب خدا و سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و روش ابوبکر و

عمر رفتاری کنی. علی(علیه السلام) در پاسخ گفت: می پذیرم، ولی طبق کتاب خدا و سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نظر خودم عمل می کنم. عبدالرحمان رو به عثمان کرد و همان جمله را تکرار نمود. عثمان آن را پذیرفت. عبدالرحمان سه بار این جمله را تکرار کرد و همان جواب را شنید. لذا دست عثمان را به خلافت فشرد. این جا بود که علی(علیه السلام) به عبدالرّحمان فرمود: «به خدا سوگند! تو این کار را نکردی، مگر این که از او انتظار داری; همان انتظاری که خلیفه اوّل و دوّم از یکدیگر داشتند; ولی هرگز به مقصود خود نخواهی رسید!».(۱)

در اینجا چند نکته قابل توجّه است:

اوّل: نحوه تشکیل شورای شش نفره به گونه ای بود که پیش بینی شده بود، خلافت به علی(علیه السلام)نرسد; چرا که طلحه از قبیله «تَیْم» و پسر عموی عایشه بود. یعنی از همان قبیله ای که ابوبکر به آن تعلّق داشت و آنان تمایلی به علی(علیه السلام)نداشتند.

سعد بن ابی وقّاص نیز مادرش از بنی امیّه بود و دایی ها و نزدیکانش در جنگ های اسلام در برابر کفر و شرک، به دست علی(علیه السلام) کشته شده بودند و به همین سبب، او حتّی در زمان خلافت علی(علیه السلام) نیز با آن حضرت بیعت نکرد و عمر بن سعد، جنایتکار بزرگ حادثه کربلا و عاشورا فرزند اوست. بنابراین، کینه توزی او نسبت به علی(علیه السلام)مسلّم بود و به همین دلیل، وی نیز به علی(علیه السلام) متمایل نبود. شخص دیگر عبدالرّحمان بن عو `است که وی نیز داماد عثمان بود; چرا که شوهر «امّ کلثوم» خواهر عثمان بود.

در نتیجه، فقط زبیر

که به علی(علیه السلام) علاقه داشت، جانب آن حضرت را می گرفت و بقیّه آراء به نفع عثمان ریخته می شد.

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۵ - ۱۸۸; تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۷; الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۴۲ (باتفاوت در تعبیرات) و پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۷۰.

علی(علیه السلام) در خطبه شقشقیّه (خطبه سوّم نهج البلاغه) همین ماجرا را به گونه ای فشرده بیان کرده است. فرمود:

«فَصَغا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ وَ مالَ الاْخَرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَن وَ هَن; سرانجام یکی از آنها (اعضای شورا) به خاطر کینه اش از من روی برتافت و دیگری خویشاوندی را بر حقیقت مقدّم داشت و به خاطر دامادیش به دیگری (عثمان) تمایل پیدا کرد، علاوه بر جهات دیگر که ذکر آن خوشایند نیست».(۱)

علاوه بر آن، عمر به صراحت معایبی برای طلحه و سعد بن ابی وقاص و عبدالرّحمان بن عوف برشمرد،که در واقع عدم شایستگی آنان را به خلافت می رساند.

درباره طلحه گفت: رسول خدا در ماجرای آیه حجاب به خاطر سخنی که گفته بودی از تو ناراضی بود.(۲)

به سعد بن ابی وقاص گفت: تو مرد جنگ هستی که به درد خلافت و رسیدگی به امور مردم نمی خوری.(۳)

به عبدالرّحمان بن عوف نیز گفت: تو مردی ضعیف هستی و مرد ضعیفی همانند تو، شایسته این جایگاه نیست.(۴)

او با این سخنان گویا به این افراد فقط حقّ رأی می داد، که از میان علی(علیه السلام) و عثمان یکی را برگزینند; امّا با یک چینش حساب شده، کفه ترازو را به نفع عثمان سنگین تر کرد.

پاورقی

۱

. برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۵۸.

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳ . همان مدرک.

۴ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۶ .

شاید بر همین اساس بود که صاحب نظران سیاسی از قبل پیش بینی می کردند که حکومت به علی(علیه السلام)نخواهد رسید وآن حضرت را از شرکت در جلسه شورا منع می کردند.

بنابر نقل طبری، ابن عبّاس به علی(علیه السلام) گفت: وارد این شورا مشو! امیرمؤمنان(علیه السلام)پاسخ داد: نمی خواهم از جانب من مخالفتی صورت پذیرد.

ابن عبّاس گفت: «إِذاً تَرى ما تَكْرَهُ; دراین صورت آنچه را که خوشایند تو نیست، خواهی دید».(۱)

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) برای آن که خود را شایسته خلافت و امامت می دانست، لازم دید در آن جلسه شرکت کند و با استدلال، حقّانیّت خویش را به اثبات رساند و همین اقدام را نیز کرد; امّا بار دیگر آن نقشه مرموزانه کار خود را کرد و مردم از رهبری علی(علیه السلام)بی بهره شدند.

علاوه بر آن، علی(علیه السلام) نمی خواست به ایجاد شکاف و مخالفت متّهم شود، و تا نگویند اگر حضرت در آن مجلس شرکت می کرد، حقّش را به وی می دادند، از این رو مولا(علیه السلام) مصلحت را به حضور در آن شورا دید.

دوّم: جای تعجّب نیست که عمر شورایی آن چنانی تنظیم کند که محصول آن به هر حال خلافت عثمان باشد; چرا که عثمان نیز برای رسیدن عمر به خلافت پس از ابوبکر خدمتی بزرگ به وی کرد.

«ابن اثیر» مورّخ معروف می گوید: ابوبکر در حال احتضار،

عثمـان را احضـار کرد تـا وصـیّتی در امر خلافت بنویسـد. به او گفت: بنویس : «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم این وصـیتی است که ابوبکر به مسلمانان نموده است امّا بعد...».

ابوبکر در همین حال بیهوش شد، ولی عثمان خودش این جمله ها را نوشت:

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۳. در تاریخ ابن اثیر آمده است: عبّاس نیز علی(علیه السلام) را از شرکت در آن شورا نهی کرده بود. (کامل، ج ۳، ص ۶۸).

صفحه ۱۳۱

«اَمّا بَعْدُ فَإنِّی قَدِ اسْتَخْلَفْتُ عَلَیْکُمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ وَ لَمْ آلُکُمْ خَیْراً; من عمر بن خطّاب را خلیفه بر شما قرار دادم و از هیچ خیر و خوبی برای شما فروگذار نکردم!».

هنگامی که عثمان این جمله را نوشت، ابوبکر به هوش آمد و گفت: بخوان و او خواند. ابوبکر تکبیر گفت! و سپس افزود: من تصوّر می کنم (این که عجله کردی و خلافـت را به نـام عمر نوشتی برای این بود که) ترسـیدی اگر من به هوش نیایم و بمیرم مردم اختلاف کنند. عثمان گفت: آری! چنین بود. ابوبکر در حقّ او دعا کرد!(۱)

راستی چه خدمتی از این بالاتر؟!

پیامدهای خلافت عثمان و نقش آن در تحکیم قدرت بنی امیّه

با انتخاب عثمان(۲) به خلافت، بنی امیّه که دشـمنی آنان با اسـلام و رسول خدا(صلی الله علیه وآله)از همان آغاز آشکار بود، قدرت یافتند و زمینه های انتقام از آل رسول الله(صلی الله علیه وآله) فراهم شد.

قـدرت در خانـدانی قرار گرفت که در تمامی جنگ ها بر ضـدّ رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) به طور مسـتقیم یا غیر مسـتقیم مشارکت داشتند و قدرت و نفوذ رسول خدا را امری دنیوی و چیزی همانند سلطنت و حکومت می دانستند، نه ناشی

از رسالت و نبوّت. به همین خاطر، پس از قدرت یافتن عثمان، ابوسفیان روزی خطاب به عثمان گفت:

«صارَتْ إِلَيْكَ بَعْدَ تَيْم وَ عَدِيٍّ فَأَدِرْها كَالْكُرَهِ، وَاجْعَلْ أَوْتادَها بَنِى أُمَيَّهَ، فَإِنَّما هُوَ الْمُلْكُ وَ لاَ أَدْرِى ما جَنَّهٌ وَ لا نارٌ؛ این خلافت پس از قبیله تیم (ابوبکر) و عدی (عمر) به تو رسیده است. اکنون آن را همچون توپ (میان قبیله

پاورقی

۱ . کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵ و کنز العمّال، ج ۵، ص ۶۷۶ و ۶۷۸.

۲ . عثمان بن عفان بن ابی العاص بن اُمیّه بن عبد شمس.

صفحه ۱۳۲

خودت) بگردان و پایه های آن را بنی امیّه قرار ده! (این نکته را بدان که) فقط مسأله، فرمانروایی است (نه خلافت اسلامی) من که بهشت و دوزخی را نمی شناسم!».

این سخن به اندازه ای زشت و ناپسند بود که عثمان نیز از آن بر آشفت و به ابوسفیان تندی کرد.(۱)

همچنین در تاریخ آمده است در همان ایّام، ابوسفیان به قبر جناب حمزه(علیه السلام) لگد زد و گفت: ای ابوعماره! مسأله ای که دیروز بر سر آن شمشیر کشیده بودیم، امروز به دست کودکان ما رسیده و با آن بازی می کنند: (یا أَبا عُمارَهِ! إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِى اجْتَلَدْنا عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ، أَمْسى فِى يَدِ غِلْمانِنَا الْيَوْمَ يَتَعَلَّبُونَ بِهِ).(۲)

ولی متأسّفانه عثمان بنی امیّه را از مناصب حکومتی دور نکرد و با دادن پست های مختلف و اموال فراوان به آنان، عملا در مسیر تقویت جبهه بنی امیّه کوشید!

کارهایی که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق و تضعیف اسلام و

مؤمنان گردید فراوان است و ما در اینجا بخش هایی از آن را بازگو می کنیم:

۱

مناصب کلیدی در اختیار امویان

سرزمین شام که از قبل در اختیار معاویه قرار داشت، در زمان خلافت عثمان نیز، همچنان در اختیار او بود و معاویه بیش از گذشته در جهت تقویت پایه های امارت خویش می کوشید. این سخن برای محقّقان غیر متعصّب آشکار است که معاویه کسی بود که هرگز اسلام را باور نکرد. به تعبیر دانشمند معروف معاصر، ویل دورانت: «معاویه در کار دنیا ورزیده بود و به دین پایبند نبود. دین را پلیسی کم خرج

پاورقی

۱ . استیعاب، ج ۲، ص ۴۱۶ (شماره ۳۰۱۷). این سخن، با تعبیرات دیگری نیز در دیگر منابع اهل سنّت آمده است. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۵; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۵۳ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، ص ۶۸).

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

صفحه ۱۳۳

می دانست که نمی باید میان او و تمتّع از لذّات دنیا حایل شود!».(۱)

عثمان، ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری خویش(۲) را والی کوفه ساخت. ولید کسی است که آیه (إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا); «هرگاه شخص فاسقی خبری برای شما نقل کند، تفحّص و بررسی کنید»(۳); درباره او نازل شده است. علاّمه امینی ادّعای اجماع آگاهان به تأویل و تفسیر قرآن را بر این شأن نزول نقل می کند.(۴)

ولید کسی است که به گفته مسعودی، پیامبر(صلی الله علیه وآله) وی را اهل دوزخ دانسته است.(۵)

وی به هنگام فرمانداری کوفه خلاف کاریهای زیادی انجام می داد که یکی از آنها نوشیدن خمر بود. روزی با همان حال برای نماز صبح حاضر شد و نماز صبح

را چهار رکعت خواند.(۶)

پس از عزل ولید به سبب اعتراض همگانی و ایجاد جوّ بدبینی میان مسلمین عثمان «سعیدبن عاص» (یکی دیگر از امویان) را فرماندار کوفه ساخت. از وی نیز اموری زشت در آنجا سرزد.(۷)

سعید بن عاص از سرِ غرور و استبداد و بهره گیری همه جانبه از امارت کوفه، آن شهر را «بستان قریش!» نامید که مورد اعتراض «مالک اشتر» قرار گرفت.(۸)

فرماندار دیگر عثمان «عبداللّه بن عامر بن کریز» است که پسر دایی عثمان بود. وی پس از عزل «ابو موسی اشعری» توسّط خلیفه، والی بصره شد. عبدالله فقط ۲۵

پاورقی

۱ . تاریخ تمدّن ویل دورانت، عصر ایمان، فصل دهم.

۲ . مسعودی تصریح می کند که ولید برادر عثمان از جانب مادر بود (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۷).

۳ . حجرات، آیه ۶.

۴ . الغدیر، ج ۸، ص ۲۷۶.

۵ . مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۴.

۶ . ماجرای شراب نوشیدن ولید به قدری مشهور است که حتّی در کتاب صحیح مسلم (کتاب الحدود، باب حدّ الخمر، حدیث ۳۸) نیز آمده است. (برای اطّلاع بیشتر مراجعه کنید به: الغدیر، ج ۸، ص ۱۲۰ به بعد).

۷ . الغدیر، ج ۸، ص ۱۲۰ به بعد و مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۳۷.

۸ . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۶۵.

صفحه ۱۳۴

سال داشت! که فرماندار این شهر بزرگ شد.

وی فردی رفاه طلب، خوشگذران و اهل ریخت و پاش بود. شیوه حکومتی وی مورد اعتراض مسلمانان قرار گرفت; ولی عثمان به اعتراضات ترتیب اثری نداد.(۱)

یکی دیگر از فرمانداران عثمان از قبیله بنی امیّه، «عبداللّه بن ابی سرح» برادر رضاعی عثمان بود. وی از سوی عثمان والی مصر

شد.

درباره وی نوشته اند: او از دشمنان سرسخت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود که آن حضرت را مورد استهزا قرار می داد و از این رو، رسول خدا فرمود: خون او هدر است، هر چند به پرده خانه کعبه چسبیده باشد.

به همین دلیل، وی مدّتی فراری بود، تا آن که پس از مدّتی به مکّه آمد و به عثمان پناهنده شد و عثمان نیز او را پنهان نمود. آنگاه وی را در فرصتی مناسب نزد رسول خدا آورد و برای او شفاعت کرد. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) پس از سکوتی او را عفو کرد. پس از آن که عثمان به اتّفاق عبدالله خارج شد، رسول خدا فرمود: این سکوت من برای آن بود که کسی برخیزد و او را گردن بزند... .

او پس از آن که به ظاهر اسلام آورد، مرتدّ شد.

عبدالله بن ابی سرح به هنگام فرمانداری مصر، با ستم و بیدادگری با مردم رفتار می کرد و همین سبب شکایت مصریان از وی نزد عثمان شد.(۲)

مروان بن حکم مشاور عالی عثمان

از دیگر امویان که نقش بسزایی در تصمیم گیری های عثمان داشت، مروان بن حکم بود.

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۹ و حیاه الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، شیخ باقر شریف القرشی، ج ۱، ص ۳۴۴ - ۳۴۵.

۲ . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴۱; اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۳، ص ۱۷۳; مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۲۲۴ - ۲۲۶ و حیاه الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۵۱ - ۳۵۲.

عثمان در سال های نخستین حکومت خویش،

عموی خود «حَکَم بن ابی العاص» و پسرش «مروان بن حکم» را که طرید (تبعیدی) رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بودند، به مدینه بازگرداند.

«ابن قتیبه» و «ابن عبد ربّه» و «ذهبی» که همگی از معاریف اهل سنّت هستند، می گویند: از جمله اموری که مردم بر عثمان انتقاد داشتند، این بود که «حکم بن ابی العاص» را نزد خود جای داد، در حالی که ابوبکر و عمر حاضر به این کار نشدند!(۱)

عثمان «حَکَم» را مقرّب خویش ساخت و جبّه خز (لباس گرانقیمت) بر او پوشانید و جمع آوری زکات طایفه «قضاعه» را بر عهده او گذاشت و آنگاه همه آن مبلغ را که سیصد هزار درهم بود به وی بخشید.

مهمتر از آن، بزرگداشت «مروان بن حکم» است.(۲) مروان که پسر عموی خلیفه بود، مورد توجّه ویژه عثمان قرار داشت. وی را به دامادی خویش انتخاب کرد و آنگاه او رابه عنوان معاون و مشاور عالی خود برگزید.

محقّقان می گویند: هر چند خلافت به ظاهر در دست عثمان قرار داشت، ولی نفوذ مروان به گونه ای بود که چنین به نظر می رسید، عثمان فقط به اسم خلیفه است! و خلیفه واقعی مروان است!(۳)

علی(علیه السلام) نیز با اشاره به این واقعیّت و نفوذ و سلطه مروان در دستگاه خلافت و تأثیرپذیری عثمان از وی، خطاب به عثمان فرمود:

«اَما رَضِیتَ مِنْ مَرْوانَ وَ لا رَضِیَ مِنْکَ إلاَّ بِتَحَرُّفِکَ عَنْ دِینِکَ، وَ عَنْ عَقْلِکَ مِثْلُ جَمَلَ الظَّعِینَهِ یُقادُ حَیْثُ یُسارُ بِهِ; تو از مروان راضی نمی شوی و او

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: الغدیر، ج ۸، ص ۲۴۱ به بعد.

۲ . درباره خباثت و مذمّت از

مروان و خلاف کاریهای او رجوع کنید به: الغدیر، ج ۸، ص ۲۶۰ به بعد.

۳ . حیاه الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۳۷.

از تو خشنود نمی شود؛ جز آن که دین و عقلت را به انحراف بکشاند و (تو در برابر او) همانند شتری هستی که او را به هر سو بخواهند می کشند!».(۱)

در ماجرای شکایت و تظلّم مردم از فرمانداران عثمان و مراجعه آنان به مدینه و وعده های عثمان به رسیدگی به دادخواهی آنان، و سپس پیمان شکنی خلیفه، نقش مروان بسیار آشکار است که در منابع معتبر تاریخی به آن پرداخته شده است.

او چنان نفوذی در دستگاه خلافت عثمان داشت که اجازه نمی داد مردم به حدّاقل خواسته های مشروع خویش دست یابند و پیوسته عثمان را به مجازات دادخواهان تشویق می کرد. تا آنجا که همسر عثمان (نائله) از شوهرش می خواهد به سخنان مروان توجّهی نکند؛ چرا که نائله معتقد بود مروان و دیگر افراد بنی امیّه عاقبت عثمان را به کشتن خواهند داد!(۲)

آری؛ عثمان بسیار قبیله و خویشاوندان خود را دوست می داشت و از این رو، آنان را بر جان و مال مردم مسلّط ساخت و ریاست و امارت بسیاری از شهرهای اسلامی را به آنان سپرد. دلبستگی عثمان به بنی امیّه به قدری است که گفته است:

«لَوْ أَنَّ بِيَدِی مَفاتِيحَ الْجَنَّهِ لَاَعْطَيْتُها بَنِی أُمَيَّهَ حَتّی يَدْخُلُوها مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ؛ اگر کلیدهای بهشت در اختیارم باشد تمام آن را به بنی امیّه می بخشم تا همگی وارد بهشت شوند».(۳)

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۷ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج

۲، ص ۱۴۷. در خطبه ۱۶۴ نهج البلاغه نیز آمده است: «فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوانَ سَيِّقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شاءَ بَعْدَ جَلَالِ السِّنِّ وَ تَقَضِّى الْعُمُرِ؛ در این پیری و پایان عمر، خود را ابزار دست مروان مساز که تو را به هر سو بخواهد، براند».

۲ . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳ . کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۵۲۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶۲؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۰ و الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱. در امالی مفید از قول عثمان آمده است که گفت: «وَ لَوْ كُنْتُ جالِساً بِبَابِ الْجَنَّهِ ثُمَّ اسْتَطَعْتُ أَنْ أُدْخِلَ بَنِى أُمَيَّهَ جَمِيعاً الْجَنَّهَ لَفَعَلْتُ؛ اگر بتوانم کنار در بهشت بنشینم و توان آن را داشته باشم که همه بنی امیّه را وارد بهشت سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد». (امالی مفید، ص ۷۱، و بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۸۱).

صفحه ۱۳۷

۲ روان شدن سیل اموال به سوی بنی امیّه

کار دیگری که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق، به ویژه بنی امیّه شد، بخشش های عجیب و بی حساب عثمان نسبت به این گروه بود که سبب تقویت مالی آنان گردید که ذیلا به بخشی از آن اشاره می شود:

۱ به مروان بن حکم خمس غنایم آفریقا را بخشید که مبلغ آن ۵۰۰ هزار دینار (مثقال طلا) بوده است و مبلغ یکصد هزار درهم (نقره) دیگر از بیت المال به او بخشید که مورد اعتراض زید بن ارقم کلیددار بیت المال قرار گرفت.

۲ مبلغ دویست هزار نیز به ابوسفیان بخشید.

۳ از

غنایم جنگ دیگری در آفریقا مبلغ یکصد هزار دینار به عبداللّه بن ابی سرح (برادر رضاعی خود) بخشید.

۴ مبلغ سیصد هزار درهم به حارث بن حکم (برادر مروان بن حکم) بخشید.

۵ به سعید بن عاص اموی مبلغ یکصد هزار درهم بخشید.

۶ به عبدالله بن خالد اموی مبلغ سیصد هزار درهم بخشید و به گفته یعقوبی: عثمان دختر خویش را به تزویج عبدالله درآورد و آنگاه مبلغ ۶۰۰ هزار درهم به وی عنایت کرد!

۷ ابوموسی اشعری (والی بصره(۱)) مقدار فراوانی از اموال عراق را برای عثمان فرستاد که وی نیز همه را میان بنی امیّه تقسیم کرد.

این بخشش ها غیر از اموال فراوانی بود که عثمان برای خود اندوخته بود. در تاریخ آمده است که وقتی عثمان کشته شد، میلیون ها درهم و بیش از ۵۰۰ هزار دینار برای خود ذخیره کرده بود و یک هزار شتر و یک هزار برده و تعداد زیادی اسب و

پاورقی

۱ . طبری می نویسد: ابوموسی اشعری به مدّت شش سال والی بصره بوده است، تا آن که عثمان پس از آن، وی را عزل و عبدالله بن عامر (پسر دایی خود) را والی آنجا کرد (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۹).

اموال دیگری نیز برای خود اندوخته بود!(۱)

آری; این بخشش های بی حساب و کتاب بود که مورد اعتراض مردم قرار گرفت و در نهایت به شورش عمومی انجامید.

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) درباره دوران حکومت عثمان و سوء استفاده خاندان وی از بیت المال می فرماید:

«وَ قامَ مَعَهُ بَنُو أَبِیهِ یَخْضِمُونَ مالَ اللهِ خِضْمَةَ الاِْبِلِ نِبْتَهَ الرَّبیعِ; بستگان پدری اش (بنی امیّه) به همکاری او برخاستند و

همچون شتر گرسنه ای که در بهار به علفزار بیفتد و با ولع عجیبی گیاهان را ببلعد، به خوردن اموال خدا مشغول شدند».(۲)

در واقع، عثمان با چنین امتیازاتی، طبقه جدید اشرافی و ممتاز را پدید آورد که ره آورد آن شورش های مردمی و آثار و پیامدهایی بود که سالها دامان اسلام را گرفت.

به هرحال، بنی امیّه در زمان عثمان هم دارای قدرت و فرمانروایی شدند و هم از ثروت سرشاری بهره مند گردیدند و بی تردید این امتیازات سبب قدرت حزب نفاق، در مقابله با اسلام راستین و مکتب نبوی(صلی الله علیه وآله) گردید.

این فصل را با سخنی از «جرج جرداق» نویسنده معروف معاصر، به پایان می بریم.

وی درباره تقویت بنی امیّه توسّط عثمان می نویسد:

«وَ جَعَل عثمانصفحه فی ایدیهم مفتاحَ بیتِ الْمال، و سیفَ السّلطان; عثمان، هم کلید بیت المال و هم شمشیر سلطان را در دستان بنی امیّه قرار داده بود!».(۳)

پاورقی

۱ . مرحوم علاّمه امینی فهرستی از این بخشش های عثمان را با استفاده از کتابها و منابع معتبر تاریخی نقل کرده است. (الغدیر، ج ۸، ص ۲۵۷ - ۲۸۶). همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۱۹۹; مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۳۲ به بعد و حیاه الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۵۴ - ۳۶۳.

۲ . نهج البلاغه، خطبه سوّم.

۳ . الامام علی صوت العداله الانسانیه، ج ۱، ص ۱۲۴.

صفحه ۱۳۹

صفحه ۱۴۰

۵-توطئه ها در عصر امیرمؤمنان (علیه السلام)

توضیح

از جمله عواملی که در تحقّق حادثه کربلا تأثیر بسزایی داشت، توطئه هایی بود که توسّط معاویه در زمان حکومت علی(علیه السلام) صورت پذیرفت.

معاویه که از مدّت

ها پیش برای رسیدن به کرسی خلافت کمین کرده بود، برای نیل به این هدف از هر وسیله ای سود می جست.

با بررسی شواهد تاریخی می توان به وضوح دستان آلوده وی را در پشت صحنه همه حوادث آن دوران که از قتل عثمان شروع شده بود، مشاهده کرد.

حوادثی که هر یک به تقویت جبهه اموی و تسلّط آنان بر دنیای اسلام از یک سو، و تضعیف و غربت اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) از سوی دیگر انجامید.

اینک تصویر فشرده ای از نقش ویرانگر معاویه در آن حوادث مهم:

۱ ترک حمایت از عثمان

به کارگمارده شدن عناصر اصلی بنی امیّه در دوره عثمان بر همه مناصب کلیدی در بلاد و ولایات و سازماندهی آنان در رده های بالای حکومتی در سراسر قلمرو اسلامی آن روز و تلقّی خلیفه نسبت به بیت المال که می تواند چون ملک شخصی خویش آن را مصرف کند یا به نزدیکان و بستگان خود ببخشد، بستر مناسبی برای شکل گیری حکومت سلطنتی خودکامه و موروثی معاویه شد.

عثمان در پاسخ به کسانی که به بذل و بخشش های بی حساب و کتاب وی از بیت المال اعتراض داشتند، می گفت:

«فَإِنَّ الْأَمْرَ إِلَیَّ، أَحْکُمُ فِی هـذَا الْمالِ بِما أَراهُ صَلاحاً لِلْأُمَّهِ، وَ إِلاَّ فَلِماذا کُنْتُ خَلِیفَهً ; اختیار بیت المال در دست من است و هر چه را که برای امّت صلاح بدانم انجام می دهم و گرنه من چه خلیفه ای هستم؟».(۱)

روشن است که به عقیده وی صلاح امّت عبارت است از:

اهدای فدک به مروان، بازگردندان حکم بن ابی العاص و مروان تبعیدی پیامبر(صلی الله علیه وآله) به مدینه، و سپردن

مسندی از حکومت به وی، اعطای دویست هزار درهم به ابوسفیان، اعطای صد هزار درهم به مروان، تقسیم خراج عراق بین بنی امیّه و بذل و بخشش های بی حساب و کتاب دیگر به ارقاب و نزدیکان خویش.(۲) (این بحث در قسمت قبل مشروحاً گذشت).

بدیهی است این وضعیّت نمی توانست چندان دوام داشته باشد. ثروت اندوزی و جنایات خویشاوندان عثمان بالاخره مسلمانان ناراضی را برآشفت و شورش و انقلاب بلاد مختلف اسلامی را فرا گرفت. به ویژه مدینه مرکز خلافت اسلامی مدّتها در تب و تاب این شورش می سوخت.

عثمان که تصوّر می کرد در آن شرایط بحرانی، معاویه در یاری وی کمترین تردیدی به خود راه نمی دهد، و از هیچ فرصتی در کمک رسانی به وی دریغ نخواهد کرد، با ارسال نامه ای از او یاری طلبید و تأکید کرد تا با شتاب جنگجویان شام را با هر وسیله ای که ممکن است به سوی مدینه گسیل دارد.

ولی معاویه که به خوبی اوضاع را تحت نظر داشت و از عمق تنفّر و بیزاری مردم

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۳۰ و ج ۱، ص ۳۳۹، ذیل خطبه ۲۵.

۲ . همان مدرک، ج ۵، ص ۱۹۸. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۱، ذیل خطبه ۱۵.

نسبت به خلیفه باخبر بود، در این اندیشه بود که با از میان رفتن خلیفه، قدمی به کرسی خلافت نزدیک تر خواهد شد. این بود که روزها و هفته ها در فرستادن نیروی کمکی به سوی مدینه تعلّل ورزید و این عمل خویش را چنین توجیه می کرد که صحابه با

عثمان مخالفند و من از مخالفت با صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) اجتناب می کنم!

ابن ابی الحدید به نقل از بلاذری مورّخ معروف قرن سوّم می نویسد: «هنگامی که عثمان از معاویه کمک خواست معاویه «یزید بن اسد قسری» را با گروهی سرباز به سوی مدینه روانه ساخت، ولی به وی فرمان داد وارد مدینه نشود، بلکه در سرزمین «ذاخشب» که سرزمینی است به فاصله یک شب از مدینه، توقّف کند و منتظر دستور بعدی بماند.

این بود که سپاه مذکور طبق مأموریّت در بیرون مدینه رحل اقامت افکند و آنقدر درنگ کرد تا عثمان کشته شد و چون آب از آسیاب افتاد، به دستور معاویه بدون آن که هیچ کاری انجام داده باشند، به شام بازگشتند».(۱)

بلاذری بر این باور است که در واقع معاویه می خواست عثمان در این انقلاب و شورش کشته شود تا وی بتواند به نام عموزادگی و خونخواهی وی، مدّعی خلافت گردد.(۲)

استاد شهید مرتضی مطهّری در این مورد می نویسد:

« معاویهصفحه آن روزی که تشخیص داد از مرده عثمان بهتر می تواند بهره برداری کند تا از زنده او و خون زمین ریخته عثمان بیشتر به او نیرو می دهد تا خونی که در رگ های عثمان حرکت می کند، برای قتل او زمینه چینی کرد و در لحظاتی که کاملا قادر بود کمک های مؤثّری به او بدهد و جلو قتل او را بگیرد، او را در چنگال حوادث

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵۴. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوّم کتاب. «سیوطی» در «تاریخ الخلفا» نقل می کند که فردی از

صحابه به نزد معاویه رفت، معاویه به وی گفت: آیا تو از قاتلان عثمان نیستی؟ پاسخ داد: خیر; امّا از کسانی هستم که در مدینه حاضر بودم ولی او را یاری نکردم. معاویه گفت: چرا وی را یاری نکردی؟ پاسخ داد: چون مهاجران و انصار (از او بیزار شده و) به یاری اش نشتافتند. معاویه گفت: ولی لازم بود همگان او را یاری کنند. آن مرد پاسخ داد: اگر چنین است چرا تو با آن که سپاه شام در اختیارت بود به کمکش نشتافتی!؟ (تاریخ الخلفا، ص ۲۲۳).

۲ . شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵۴. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوّم کتاب.

تنها گذاشت!».(۱)

حضرت علی(علیه السلام) خود در دو مورد از نهج البلاغه به این نکته تصریح می کند. یکی در نامه ۲۸ نهج البلاغه آنجا که در نامه ای به معاویه خطاب می کند که: «کدامیک از من و تو بیشتر با وی (عثمان) دشمنی کردیم و راه هایی را که به کشته شدن او منتهی می شد، هموار نمودیم؟ آن کسی که بی دریغ درصدد یاری او برآمد... یا آن کسی که عثمان از او یاری خواست ولی او با دفع الوقت کردن،موجبات مرگش را فراهم ساخت؟».

و دیگر در نامه ۳۷ آنجا که خطاب به معاویه می فرماید:

«فَإِنَّکَ إِنَّما نَصَرْتَ عُثْمانَ حَیْثُ کانَ النَّصْرُ لَکَ وَ خَذَلْتَهُ حَیْثُ کانَ النَّصْرُ لَهُ; تو آنجا که یاری عثمان به سودت بود او را یاری کردی و آنجا که نیاز به یاری تو داشت وی را تنها گذاشتی!».

جستجو در شواهد و قراین تاریخی آن دوران نشان می دهد معاویه برای رسیدن

به خلافت چشم به حادثه مدینه و قتل عثمان دوخته بود، تا رقیب نیرومندی چون عثمان از میان برداشته شود و زمینه برای خلافت وی هموار گردد.

ولی پس از قتل عثمان، آنچه که وی در سر می پروراند اتّفاق نیفتاد. بلکه مردم با تمام وجود و یک صدا به بیعت با امیرمؤمنان(علیه السلام) روی آوردند و این بود که به فکر نقشه های شیطانی دیگر افتاد.

۲ جنگ جمل یا رویارویی غیر مستقیم معاویه با امام (علیه السلام)

مراسم بیعت مردم و انقلابیون با امیرمؤمنان(علیه السلام) با شور و هیجان خاصّی انجام شد.

پاورقی

۱ . سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۸.

آن حضرت پس از آن که ابتدائاً بنا به مصالحی(۱) از پذیرش این مسئولیت استنکاف ورزید، در مقابل اصرار بیش از حدّ مردم، با یک شرط حاضر شد در آن اوضاع بحرانی، زمام امور را به دست گیرد:

لغو کلّیه امتیازات طبقاتی که از زمان خلیفه دوّم شروع شده بود و تساوی حقوق همه افراد در برابر قانون اسلام و بیت المال.

«مغیره بن شعبه» پس از بیعت با علی(علیه السلام) به آن حضرت رو کرد و گفت:

«امروز را دریاب! بگذار معاویه بر سر کار و حکومتش بماند. بگذار عبداللّه بن عامر پسردایی عثمان و فرماندار بصره به حکومتش ادامه دهد. کارگزاران بنی امیّه را رها کن بر سر کارشان بمانند تا همگی با تو بیعت کنند. پس از آن هر کس را خواستی برکنار کن». علی(علیه السلام) لحظه ای درنگ کرد و فرمود: «من در دینم از راه حیله وارد نمی شوم و در کارم پستی راه نمی دهم».(۲)

در تاریخ طبری آمده است: مغیره به علی(علیه السلام) عرض کرد: «معاویه آدم گستاخی است، مردم

شـام از وی اطـاعت می کننـد. به علاـوه تو برای بقای وی بر سـر قـدرت، دلیل داری و آن این که عمر پیش از تو، این ولایت (شام) را به وی داده بود».

علی(علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«وَاللهِ لا أَسْتَعْمِلُ مُعاوِيَهَ يَوْمَيْنِ أَبَداً؛ به خدا سوگند! حتّی دو روز هم او را در این پست (به ناحق) باقی نمی گذارم».(۳)

عـدالت جویی شـگفت انگیز علی(علیه السـلام) ایجـاب می کرد که ثروت هـای کلاـنی که عمّال بنی امیّه در دوران حکومت عثمان به ناحق به چنگ آورده بودند، مصادره کرده و به بیت المال برگرداند.

پاورقی

۱ . مراجعه شود به: پیام امام(علیه السلام)، ج ۴، ص ۲۰۸، ذیل خطبه ۹۲ نهج البلاغه.

۲ . صوت العداله الانسانیه، ج ۱، ص ۷۹. و مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۲.

۳ . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۱.

این بود که آن حضرت در روز دوّم حکومت خویش به طور رسمی اعلام کرد:

«وَاللهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّساءُ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِماءُ لَرَدَدْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر اموال بیت المال را بیابم که مهر زنان شده و یا کنیزانی خریده باشند، آن را به بیت المال بر می گردانم».(۱)

هنگامی که این خبر به عمرو بن عاص رسید، بلافاصله به معاویه پیغام داد: «هر کاری از دستت ساخته است، انجام ده. زیرا در غیر این صورت فرزند ابوطالب اموالت را از تو جدا می کند، همان گونه که پوست از عصا جدا می شود!».(۲)

روح تسـاوی طلبی علی(علیه السـلام) و عـدم وجود کمترین اثری از انعطـاف و نرمش در مقابـل توقّع نابجـای افراد سرشناسـی چون طلحه و

زبیر، آنان را پس از گذشت چند ماه از بیعت با علی(علیه السلام) به این نتیجه رساند که به نقل طبری می گفتند:

«ما لَنا مِنْ هَـذَا الْاَمْرِ إِلَّا كَلَحْسَهِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ; بهره ما از این کار (حکومت علوی) به اندازه بهره ای است که سگ از لیسیدن بینی اش می برد!».(۳)

درست در همین زمان که امثال طلحه و زبیر از رسیدن به هر مقام و امتیازی در حکومت علی(علیه السلام) به کلّی مأیوس می گشتند، معاویه در شام زیرکانه اوضاع «مدینه» را زیر نظر داشت. او که به خوبی روحیّه دنیاپرستی طلحه و زبیر را می شناخت و از اشتیاق شدید آنان برای رسیدن به حکومت با خبر بود، دست به توطئه ای دیگر زد. او پنهانی برای آنان نامه ای نوشت و سعی کرد با پاشیدن بذر طمع خلافت در دلهایشان، آنها را به جنگ با امام وادار نماید.(۴)

پاورقی

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۵. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲ . «ما كُنتَ صانِعاً فَاصْنَع إِذ قَشَركَ ابْنُ أبی طالِب مِنْ كُلِّ مال تَمْلِكُهُ كَما تُقْشَرُ عَنِ الْعَصا لِحاها» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۲. ذیل خطبه ۱۵.

۳ . تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۳.

۴ . معاویه در آن نامه به زبیر نوشته است: «قَدْ بايَعْتُ لَكَ أَهْلَ الشّام فَأَجابُوا وَاسْتَوْثَقُوا الْحَلْفَ فَدُونَكَ الْكُوفَهَ وَ الْبَصْرَهَ لا يَسْبِقَنَّكَ لَها ابنُ أَبِی طالِب... و قَد بايَعْتُ لِطَلْحَهِ ابْنِ عُبَيْدِاللّهِ مِنْ بَعْدِكَ فَأَظْهِرَا الطَّلَبَ بِدَمِ عُثْمانَ وَادْعُ النّاسَ إِلَى ذَلِكَ; من از شامیان برای تو بیعت گرفتم، آنان نیز پذیرفتند و پیمان محکمی در وفاداری به تو بستند. پس

کوفه و بصره را دریاب! تا فرزند ابوطالب بر تو پیش دستی نکند. برای طلحه نیز پس از تو بیعت گرفتم. پس به خونخواهی عثمان برخیزید و مردم را نیز به این امر دعوت کنید!...».

هنگامی که این نامه به زبیر رسید، خوشحال شد و طلحه را بدان آگاه ساخت. آن دو در خیرخواهی معاویه در حقّ خویش تردیدی نداشتند. از این رو تصمیم گرفتند به مخالفت با علی(علیه السلام) برخیزند. (بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۱).

طرح معاویه به زودی اثر کرد و آنان مغلوب حیله های وی شدند. این بود که به بهانه زیارت خانه خدا جهت خداحافظی به نزد علی(علیه السلام) آمدند. حضرت پس از اخذ مجدّد بیعت، به آنان اجازه مسافرت داد و سپس به یاران خود فرمود: «به خدا سوگند هدف آنان از این مسافرت، زیارت خانه خدا نیست بلکه زیارت را بهانه ساخته اند و هدفی جز پیمان شکنی و بیوفایی ندارند».(۱)

بالاخره آنان به مکّه شتافتند تا زیر پرچم مخالفت با علی(علیه السلام) که عایشه برافراشته بود با دیگر سران بنی امیّه گردهم آیند.

بدون شک، معاویه به خوبی می دانست که با امیرمؤمنان(علیه السلام) نه در سابقه و نه در فضایل، نمی تواند رقابت کند. او می اندیشید نتیجه این جنگ هر چه باشد به نفع او است، چرا که اگر امام شکست بخورد او به نتیجه دلخواه رسیده، و اگر طلحه و زبیر از میان بروند، باز دو تن از نیرومندترین رقبای او در خلافت از میدان خارج می شوند. در هر دو حالت او می تواند گامی بلند

به سوی کرسی خلافت بردارد!

فایده دیگر جنگ جمل برای معاویه آن بود که وی به تنهایی جرأت و جسارت شوریدن علیه خلیفه وقت، علی(علیه السلام) را نداشت. لذا می بایست افراد معروف دیگری چون عایشه و طلحه و زبیر این راه را برای او هموار کنند تا وی بتواند به راحتی در آن گام نهد.

در واقع او می اندیشید برای اغفال مردم سطحی نگر لازم است افرادی چون طلحه و زبیر که روزی طبق وصیّت خلیفه دوّم، همردیف علی(علیه السلام) از اعضای شورای شش نفره تعیین خلیفه وقت بودند، در این راه سدّشکنی نمایند، تا راه شوریدن بر ضدّ

پاورقی

۱ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷ و تاریخ ابن اعثم، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.

خلیفه مسلمین برای امثال معاویه بازگردد.

از سوی دیگر، بنی امیّه که با علی(علیه السلام) عداوتی دیرینه داشتند و منتظر فرصتی بودند تا بر ضدّ حکومت آن حضرت بپاخیزند، با ترغیب و تحریک معاویه، از هر کوی و برزن، در مکّه گرد عایشه اجتماع کردند. فرمانداران و والیان دوران عثمان که یکی پس از دیگری، توسّط امیرمؤمنان معزول می شدند با ثروت های هنگفت به سوی عایشه شتافتند. مروان بن حکم داماد و مشاور خاصّ عثمان نیز در این جمع حضوری فعّال داشت.

مورّخ معروف «طبری» از «زُهَری» نقل می کند که «عبداللّه بن عامر» پسر دایی عثمان و فرماندار بصره از طرف عثمان پس از آن که حضرت علی(علیه السلام) وی را عزل نمود با یک دنیا ثروت به مکّه گریخت تا در زیر پرچم عایشه بر ضدّ حکومت علی(علیه السلام) وارد عمل شود.

«یعلی بن امیّه» فرماندار

عثمان در یمن نیز پس از عزل شدن از طرف علی(علیه السلام)با ثروتی کلان به سوی عایشه شتافت.(۱)

بـدین ترتیب، سـاز و برگ نظـامی و هزینه سـنگین جنـگ جمـل از ثروت های بادآورده عمّال بنی امیه که در دوران عثمان از بیت المال غارت کرده بودند، تأمین شد.

این است که اگر جنـگ جمـل را رویـارویی غیر مسـتقیم معـاویه با حکومت امیرمؤمنان(علیه السـلام) بـدانیم سـخنی به گزاف نگفته ایم.

۳ جنگ صفّین، یا رویارویی مستقیم معاویه با امام (علیه السلام)

تحقیق پیرامون اتّفاقات و حوادث زنجیره ای آن دوران نشان می دهد که معاویه

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۹ به بعد.

صفحه ۱۴۸

پس از هر حادثه مهم، گامی بلنـد به سوی خلافت و حکومت بر تمام قلمرو اسـلامی بر می داشت. وی روزی با تعلّل در یاری رسانـدن به عثمـان، زمینه قتـل او را فراهم ساخت، و این مانع بزرگ را از سـر راه خلافت خود برداشت; روز دیگر با تحریک طلحه و زبیر و دیگر عمّ‍ال بنی امیّه نقش پشت صـحنه جمل را بازی کرد و باعث قتل آن دو رقیب اصـلی خود شـد. این بار به فکر اجرای نقشه ای بسیار خطرناک و ویرانگر افتاد.

او که از یک سو، عنوان مظلومیّت عثمان(۱) و ادّعای خونخواهی وی را دسـتاویز خود قرار داده و از دیگر سو، راه شوریدن بر ضدّ خلیفه مسـلمین پس از جنگ جمل باز شده بود، به جنگ مسـتقیم با امام(علیه السـلام)برخاست. و انبوهی از شامیان را که حدود بیست سال تحت تربیت او در یک جهالت و بی خبری وحشتناکی به سر می بردند بر ضدّ امام(علیه السلام)بسیج کرد.

دشت پهناور صفّین میدان رویارویی سپاهیان امام(علیه السلام) و معاویه بود و نبرد

ماه ها طول کشـید، و چنان که می دانیم در واپسین ساعات نبرد، آن هنگامی که ستون های لشکر امام(علیه السلام) با دلاوری های مردانی چون «مالک اشتر» در اعماق جبهه شام نفوذ کرده بود و می رفت تا نماینده تمام عیار دوران جاهلیّت برای همیشه از بین برود و حکومت عدل علوی سراسـر قلمرو اسـلام را در برگیرد، ناگهان با طرح شـیطانی «عمرو بن عاص» قرآن ها بر سر نیزه ها قرار گرفت و به یک باره سرنوشت جنگ به نحو دیگری رقم خورد.

مردانی که ماه ها دلیرانه در کنار علی(علیه السـلام) ایسـتادگی کرده و خود را تا آسـتانه پیروزی رسانـده بودنـد، در مقابل این نیرنگ شوم، عرصه را بر امام تنگ کردنـد. در نتیجه، کار به داسـتان داوری و حکمیّت کشـیده شد و چون داور شام عمرو بن عاص آن فریبکار

پاورقی

۱ . معاویه با آویختن پیراهن عثمان در کنار منبر و برپا کردن مجالس عزاداری برای وی، احساسات مردم شام را تحریک نمود و سپاه عظیمی را بر ضدّ علی(علیه السلام) به راه انداخت. مراجعه شود به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۴.

صفحه ۱۴۹

کهنه کار، داور عراق ابوموسی اشعری را فریب داد، این شکست زشت را ننگی بزرگ برای خویش دانستند; ولی برای جبران آن، به ننگ بزرگتری تن دادند و با بهانه تراشی های ابلهانه، از سپاه امام کناره گیری کردند و بدین ترتیب دسته بزرگی به نام «خوارج» در اسلام ظهور کرد.

گروهی که جهالت و نادانی آنان از سویی و نیرنگ و خدعه های معاویه از سوی دیگر، شکاف بین مسلمانان را عمیق تر کرد و آتش فتنه جنگ دیگری را

به نام «جنگ نهروان» شعلهور ساخت.

۴ ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی

معاویه پس از بازگشت از جنگ صفّین برای تضعیف موقعیّت امام(علیه السلام) نقشه جدیدی طرّاحی کرد. وی با اعزام سپاهیان غارتگر و خونخوار خود به گوشه و کنار سرزمین های تحت حکومت امام(علیه السلام)، ناامنی وسیعی را برای مسلمانانِ بی دفاع از عراق و یمن و حجاز به وجود آورد.

سپاهیان اعزامی معاویه که به سرزمین های بدون سرباز و نگهبان حمله می کردند و هرگاه در مقابل سپاهیان مسلّح امام قرار می گرفتند، می گریختند، دستور داشتند تا در قلمرو حکومت امام(علیه السلام) بکشند، بسوزانند، غارت کنند و هر چه آبادی و آبادانی می دیدند آن را به ویرانه تبدیل نمایند!

افراد خونخوار مزدوری چون «بسر بن ارطاه»، «نعمان بن بشیر»، «سفیان بن عوف» و «عبداللّه بن مسعده» مأموریت داشتند تا به فرمان معاویه، امنیّت و آرامش را از سرزمین های اسلامی بگیرند و با این ترفند مردم را از حکومت آن حضرت مأیوس سازند.

در تمام این مدّت امیرمؤمنان(علیه السلام) هر قدر مردم عراق و مخصوصاً کوفه را به دفاع

صفحه ۱۵۰

از کیان اسلام و مسلمین دعوت می کرد، کمتر گوش شنوایی وجود داشت.

هنگامی که «سفیان بن عوف» به شهر انبار حمله کرد و تعدادی از مردان و زنان بی گناه را بیرحمانه به قتل رساند، امام(علیه السلام) در واکنشی شدید نسبت به این اعمال وحشیانه به سربازان بی اراده خویش خطاب کرد و فرمود:

«أَلا وَ إِنِّی قَدْ دَعَوْتُکُمْ إِلی قِتالِ هؤُلاءِ الْقَوْمِ لَیْلا وَ نَهاراً وَ سِرّاً وَ إِعْلاناً وَ قُلْتُ لَکُمْ: أُغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ یَغْزُوکُمْ... فَتَواکَلْتُمْ وَ تَخاذَلْتُمْ حَتّی شُنَّتْ عَلَیْکُمُ الْغاراتُ وَ مُلِکَتْ عَلَیْکُمُ الْأَوْطانُ ; آگاه باشید!

من شب و روز، پنهان و

آشکار، شما را به مبارزه با این گروه (معاویه و حاکمان شام) فراخواندم و گفتم پیش از آن که آنها با شما نبرد کنند; با آنها بجنگید... امّا شما هر کدام، مسئولیّت را به گردن دیگری افکندید، و دست از یاری هم برداشتید، تا آن که مورد هجوم پی در پی دشمن واقع شدید و سرزمین هایتان از دست رفت».(۱)

«بُسر بن ارطاه» یکی از خونخوارترین فرستادگان معاویه بود. وی حتّی به زنان و کودکان خردسال هم رحم نمی کرد.

ابوالفرج اصفهانی مورّخ مشهور در کتاب اغانی می نویسد:

«معاویه، بُسر را بعد از داستان حکمیّت به قلمرو حکومت امام(علیه السلام) فرستاد و به وی فرمان داد تا در شهرهای مختلف گردش کند و هر کس از شیعیان و یاران امام را یافت، بکشد و اموالشان را غارت کند و حتّی به زنان و کودکانشان رحم نکند».(۲)

وقتی که امیرمؤمنان(علیه السلام) قساوت ها و بی رحمی های این مرد را شنید با این عبارت وی را نفرین کرد:

پاورقی

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲ . اغانی، ج ۱۵، ص ۴۵. و نیز مراجعه شود به: اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۴۰.

«بارالها! از او دینش را بازستان و عقلش را قبل از مرگش زایل کن!».

دعای امام به اجابت رسید و او قبل از مرگش عقل خود را از دست داد و با نکبت و خواری طعم مرگ را چشید.(۱)

با دقّت در آن بخشی از کلمات امام در نهج البلاغه، که به سختی از بی انضباطی و سستی مردم کوفه می نالد و دردناک تر از آن، این که برای خویش طلب مرگ می

کنـد; می یـابیم که این کلمـات بیشتر مربوط به همین دوره است که بـا توطئه های معاویه و عمّالش، ناامنی و غارتگری بخش های وسیعی از قلمرو حکومت امام(علیه السلام) را فراگرفته بود.

در واقع، لشکر امام(علیه السلام) به این نتیجه رسیده بود که در صورت اجابت خواسته امام(علیه السلام)، طبق نظر آن حضرت، می بایست به تمام قید و بندهای اخلاقی و انسانی پایبند باشد. اگر پیروز شوند حق ندارند اموال کسی از افراد ظاهراً مسلمان را به غنیمت بگیرنـد و یا زن و فرزنـدانشان را به اسارت گیرند و یا آزادانه همه چیز را ویران کنند و غارت نمایند. تنها چیزی که جنگ برای آنها به ارمغان می آورد همان خطر مرگ بود، بـدون آن که (به ظاهر) هیچ منفعت مادّی برایشان داشـته باشد. این بود که جز تعداد اندکی از یاران امام(علیه السلام)که دارای انگیزه الهی بودند کسی به فریادهای آن حضرت پاسخ نگفت.

در مقابل، مردم شام به طور کامل از معاویه اطاعت می کردند، زیرا آنان آزاد بودند هر کس را بکشند. دختران و زنان را اسیر کننـد و هر مالی که به چنگشان می آمد، برای خویش بگیرند. این آزادی مطلق، غرایز و امیال حیوانیشان را ارضا می کرد، لذا با دل و جان، گوش به فرمان معاویه بودند.

وقوع سه جنـگ ویرانگر در کمتر از چهـار سـال، به علاـوه ایجـاد نـاامنی و آشوب در اقصـی نقاط سـرزمین اسـلامی آن روز، اَشراف ناراضی را که می دیدند سفره آنان از

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۲، ص ۸۷ به بعد (ذیل خطبه ۲۵).

همراهی با علی(علیه السلام) چرب

و شیرین نمی شود، و با تیزبینی دریافته بودند که آینده از آن معاویه خواهد بود، برآن داشت تا پنهانی با معاویه وارد معامله شوند. این بود که با نامه های ذلّت بار از حاتم بخشی های وی برخوردار شدند و معاویه نیز با استناد به آن نامه ها وانمود می کرد، مردم عراق از وی می خواهند تا برای سامان دادن به کارهایشان به آنجا رود.

دوران غربت قرآن و به حاشیه رانده شدن خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرا رسیده بود; همه عوامل برای حاکمیّت بلامنازع معاویه بر قلمرو اسلامی فراهم شده بود. تنها مانع بسیار مهم، شخص امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود که او نیز در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری به دست یکی از دست پرورده شدگان سیاهکاری های معاویه ضربت شهادت نوشید و در شب بیست و یکم شبانه و پنهان، دفن شد.

دفن غریبانه و مخفیانه این حاکم بزرگ اسلامی و الهی و پنهان ماندن قبر آن حضرت در سالهای طولانی حکایت از عمق جنایات معاویه و بنی امیّه و غربت اسلام راستین و اهل بیت پیامبر(علیهم السلام)داشت.

صفحه ۱۵۳

صفحه ۱۵۴

۶-شکل گیری توطئه ها در عصر امام مجتبی (علیه السلام)

ششمین نکته ای که می تواند از ریشه های ماجرای کربلا شمرده شود، و بر زمینه سازی چنان حادثه ای تأثیرگذار باشد، توطئه هایی است که در عصر امام حسن(علیه السلام) اتّفاق افتاد و سبب تقویت «جبهه اموی» شد.

به عبارت دیگر: مجموعه ای از توطئه ها و حوادث که پی آمد بسیار شومی را به دنبال داشت و آن سلطه کامل معاویه بر همه بلاد اسلامی بود.

فشرده این توطئه ها و حوادث از این قرار است:

۱ فریب خوردن

برخی از فرماندهان لشکر امام حسن(علیه السلام) توسّط معاویه

امام حسن(علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارش خطبه ای خواند و مردم را برای جنگ بر ضدّ یاغیان شامی بسیج کرد. آن حضرت «عبیداللّه بن عبّاس» را به فرماندهی بخشی از لشکر خود منصوب ساخت و او را روانه جبهه نبرد کرد.

عبیدالله بن عبّاس کسی بود که دو فرزند خردسالش در زمان علی(علیه السلام) توسّط «بسر بن ارطاه» فرمانده خونریز معاویه به شهادت رسیدند.(۱)

معاویه که از ماجرا مطّلع شد، نامه ای خطاب به عبیداللّه بن عبّاس نوشت و از او

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴; کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۸۳ و پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۸۹.

خواست تا دست از امام(علیه السلام) بردارد و به او ملحق شود و در مقابل این کار، یک میلیون درهم بگیرد و نصف آن را هم نقداً پرداخت کرد; عبیداللّه نیز فریب خورد و با جمعی از لشکریانش شبانه به معاویه پیوست وصبح گاهان لشکریان دیدند، بی فرمانده شده اند.(۱)

۲ تضعیف موقعیّت امام(علیه السلام) توسّط منافقان و عوامل معاویه

در همان حال که امام(علیه السلام) برای نبرد با معاویه آماده می شد و لشکر خود را به سمت جبهه نبرد روانه می ساخت، توسّط گروهی از لشکریان خود مورد تعرّض قرار گرفت; این حرکات موذیانه و مانند آن که بدون تردید بی ارتباط با عوامل نفوذی معاویه و دسیسه های او نبود، سبب تضعیف روحیّه لشکر و پراکندگی آنان، و چنان که خواهد آمد در نهایت نیز منجر به صلح تحمیلی معاویه شد.

نفوذ عوامل معاویه در میان

لشکر آن حضرت به قدری شدید شد که مورّخان می نویسند: یک بار امام حسن(علیه السلام) توسّط یکی از نیروهای خودی در حال نماز با خنجر مورد تعرض قرار گرفت(۲) و بار دیگر برخی از سپاهیانش سجّاده از زیرپای حضرت کشیدند.(۳)

و گاه برخی از بزرگان لشکر امام(علیه السلام) به معاویه نامه نوشتند که حاضرند امام مجتبی(علیه السلام) را دست بسته تحویل دهند و یا او را به قتل برسانند.(۴)

۳ صلح تحمیلی

در حالی که معاویه برای نبرد بر ضدّ امام حسن(علیه السلام) آماده می شد و نیروهای گسترده ای را فراهم می ساخت; جمعی از یاران بی وفای امام(علیه السلام) به صراحت از ترک

پاورقی

۱ . ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۳; مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸; تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴ و مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی، ص ۴۲.

۲ . ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۲; مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۱.

۳ . ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۲; مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۱; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۱.

۴ . ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۳.

صفحه ۱۵۶

جنگ سخن می گفتند.

مورّخ معروف اهل سنّت، ابن اثیر در کتاب «اسد الغابه» نقل می کند که امام مجتبی(علیه السلام) برای مردم خطبه خواند و آنان را به جهاد و نبرد با معاویه و غارتگران شام دعوت کرد; و در عین حال از آنها سؤال فرمود: شما چه می خواهید؟ اگر آماده جهاد و شهادتید، دست به شمشیر برید و اگر زندگی و زنده ماندن را دوست دارید، با صراحت

بگویید!

گروه زیادی در پاسخ امام(علیه السلام) فریاد زدند: «أَلْبَقِیَّهَ أَلْبَقِیَّهَ; ما زندگی و ماندن را می خواهیم!».(۱)

در همین خطبه امام(علیه السلام) تفاوت روحیّه مردم را در زمان شرکت آنها در جنگ صفّین و روحیّه آنان را در زمان خویش بیان کرده، می فرماید:

«وَ کُنْتُمْ فِی مُنْتَدَبِکُمْ إِلی صِفّینَ وَ دِینُکُمْ أَمامَ دُنْیاکُمْ فَأَصْبَحْتُمُ الْیَوْمَ وَ دُنْیاکُمْ أَمامَ دِینِکُمْ; آن روز که به سوی صفّین رهسپار بودید، دین شما پیشوای دنیای شما بود; ولی امروز دنیای شما پیشوای دین شماست. (بر اساس منافع دنیوی حرکت می کنید و انگیزه دینی ندارید)».(۲)

به هر حال، در چنین شرایطی که امام احساس تنهایی می کرد و جز عدّه ای اندک از اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و یاران خاصّ، حاضر به همراهی نبودند، آن حضرت با معاویه صلح کرد.(۳)

شیخ مفید در ارشاد می نویسد: «امام(علیه السلام) چاره ای جز صلح نداشت، چرا که یاران او

پاورقی

۱ . اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۴. همین خطبه در بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱ - ۲۲ نیز با اندک تفاوتی آمده است و نقل شده است که مردم در پاسخ گفتند: «أَلْبَقِیَّهُ وَ الْحَیاهَ; یعنی ما بقا و زندگی را می خواهیم (نه جنگ و شهادت)».

۲ . اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳.

۳ . در تاریخ آمده است: «فَلَمّا أَفْرَدُوهُ أَمْضَی الصُّلْحَ; هنگامی که آن حضرت را تنها گذاشتند، صلح را پذیرفت». (اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴).

در تاریخ یعقوبی نیز آمده است: «فَلَمّا رَأَی الْحَسَنُ أَنْ لا قُوَّهَ بِهِ وَ أَنّ أَصْحابَهُ قَدِ افْتَرَقُوا عَنْهُ فَلَمْ یَقُومُوا لَهُ، صالَحَ مُعاوِیَهَ; هنگامی که امام حسن(علیه السلام) مشاهده کرد نیرویی برای

او نمانده و یارانش از او فاصله گرفتند و همراهی نکردند، با معاویه صلح کرد». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵).

نسبت به جایگاه امام بصیرت کافی نداشتند و سیاست های او را به فساد و تباهی می کشاندند و به وعده های خویش وفا نمی کردند و بسیاری از آنان، ریختن خون آن حضرت را مباح میشمردند و آماده تسلیم امام(علیه السلام) به دشمنانش بودند واز سویی دیگر، پسرعمویش نیز وی را تنها گذاشت و به دشمن پیوست (و در یک جمله) بسیاری از آنان به زندگی زودگذر دنیا علاقمند بودند و نسبت به آخرت و پاداش اخروی بی رغبت: (وَ مَیْلُ الْجُمْهُورِ مِنْهُمْ إِلَی الْعاجِلَهِ، وَ زُهْدُهُمْ فِی الْآجِلَهِ).(۱)

در واقع، امام(علیه السلام) یا باید به جنگی روی می آورد که امیدی به پیروزی در آن نبود، اهل بیت و اصحاب خاصّ خویش را در حالی به کشتن می داد، که نتیجه ای برای اسلام نداشت; زیرا معاویه با فریبکاریهایش مسئولیّت جنگ را به عهده امام می انداخت و مردم نیز تحت تأثیر ظواهر فریبنده معاویه قرار داشتند.

و یا آن که برای حفظ مصالح اسلام، صلح کند تا پرده های فریب را از چهره معاویه کنار بزند; باطن حکومت اموی را برای مردم آشکار سازد و عدم پایبندی آنها را به تعهّدات دینی و سنّت نبوی(صلی الله علیه وآله) به اثبات رساند.

امام مجتبی(علیه السلام) پس از هفت ماه خلافت(۲)، بر اثر توطئه های معاویه و بی وفایی و ضعف یاران، زمامداری را طبق صلح نامه ای به معاویه واگذار کرد، تا هدف دوّم محقّق شود.

سرانجام توطئه های دشمنان و ضعف یاران امام(علیه السلام) و

نفوذ منافقین در سپاه اسلام موجب صلح آن حضرت و واگذاری امور به معاویه شد و با قدرت یافتن معاویه وخلافت رسمی وی، جبهه اموی به قدرتی همه جانبه تبدیل شد و از آن پس، بازگشت به عصر جاهلیّت و برانداختن ارزش های الهی و سنّت نبوی(صلی الله علیه وآله) به طور

پاورقی

۱ . ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۴.

۲ . اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳; تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۶۱.

بنیانی سرعت گرفت و گسترش یافت.

در فصل بعد خلافکاری های معاویه و مبارزه او را با تعلیمات اسلام پی گیری خواهیم کرد.

۷-وران خلافت معاویه

اشاره

دوران بیست ساله خلافت معاویه(۱) را می توان از مهمترین عوامل زمینه ساز ماجرای کربلا دانست. در این دوران حوادثی اتّفاق افتاد که مقدّمات پدید آمدن ماجرای کربلا را فراهم ساخت.

در واقع، این دوران از دو زاویه به فرایند حادثه کربلا کمک کرد: از یک سو، ستم ها، قتل ها و غارت ها، بدعت ها و دین ستیزی های معاویه، شکل گیری ماجرای عاشورای سال ۶۱ هجری را برای امویان و انتقام آنان از اسلام آسان می کرد و از سوی دیگر حوادث دوران او، به ویژه زمینه سازی برای خلافت فرزند فاسدش یزید، عکس العمل شدیدی را از سوی مسلمانان به ویژه اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به رهبری امام حسین(علیه السلام) به همراه داشت.

این عکس العمل ها با شروع خلافت یزید و اصرار او برای بیعت گرفتن از همه مسلمین و رسمیّت بخشیدن به همه خلاف کاری هایش شدیدتر شد; تا آن جا که در پی یک سلسله حوادث به عاشورای

سال ۶۱ منتهی گردید.

خلاف کاری ها، بدعت ها و حوادث سخت و دردناک دوران معاویه فراوان است که عمده آن ها به طور فشرده به شرح زیر است:

پاورقی

۱ . معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیّه بن عبد شمس.

صفحه ۱۶۱

۱ نقض صلحنامه امام مجتبی(علیه السلام)

همان گونه که در بخش گذشته آمد، امام حسن(علیه السلام) به سبب شرایط دشوار، به صلح با معاویه تن داد، و از وی برای امور زیر پیمان گرفت:

«در قنوت نمازها امیرمؤمنان(علیه السلام) را سبّ ننماید! و متعرّض شیعیان نشود، امنیّت آنها را تأمین کند و حقوق هر صاحب حقّی را به وی بدهد».

معاویه نیز همه این موارد را پذیرفت و بر انجام آن تعهّد بست و سوگند یاد کرد; ولی پس از امضای صلح نامه وقتی روز جمعه وارد «نُخَیله» (منزلگاهی نزدیک کوفه) شد، پس از نماز، خطبه ای برای مردم خواند و چنین گفت:

«إِنِّی وَاللّهِ مَا قَاتَلْتُکُمْ لِتُصَلُّوا وَ لاَ لِتَصُومُوا، وَ لاَ لِتَحِجُّوا وَ لاَ لِتُزَکُّوا، إِنَّکُمْ لَتَفْعَلُونَ ذلِکَ، وَ لکِنِّی قَاتَلْتُکُمْ لِاَتَأَمَّرَ عَلَیْکُمْ!... أَلا وَ إِنِّی کُنْتُ مُنِّیتُ الْحَسَنَ أَشْیَاءَ، وَ أَعْطَیْتُهُ أَشْیَاءَ، وَ جَمِیعُهَا تَحْتَ قَدَمَیَّ لا أَفی بِشَیْء مِنْهَا لَهُ; به خدا سوگند! من برای این با شما نجنگیدم که نماز بگزارید و روزه بگیرید و حج به جا آورید و زکات دهید! این امور را خودتان انجام می دهید! هدف من از پیکار با شما این بود که بر شما فرمانروایی کنم (و به قدرت دست یابم). آگاه باشید! من در (صلح نامه) اموری را به حسن(علیه السلام) وعده دادم و تعهّداتی کردم، امّا (بدانید) همه آن پیمان ها و تعهّدات را زیر پا انداخته و به هیچکدام

از آنها وفا نخواهم کرد!».

پس از آن داخل کوفه شد واز مردم بیعت گرفت، و آنگاه خطبه ای برای مردم خواند و نسبت به امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و همچنین امام حسن(علیه السلام) بدگویی کرد.(۱)

بـدین صورت، معـاویه در قـدم اوّل حاکمیّت خویش، نخست هـدف خود را از آن همه تلاش ها و کشـتارها به صـراحت بیان کرد. او هرگز مانند یک فرمانده مسلمان

پاورقی

۱ . ارشاد شیخ مفیـد، ص ۳۵۵. همچنین رجوع کنیـد به: منـاقب ابن شـهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸; و شـرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶. بخشـی از این خطبه در مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۴۳ و سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۳۰۴ نیز آمده است.

برای خـدا (فی سبیـل الله) نجنگیـد و رسـیدن به فرمـانروایی را انگیزه خویش قرار داد و همچنین با صـراحت از پیمان شـکنی و نادیده انگاشـتن پیمان نامه صـلح سخن گفت; در حالی که وفای به عهد و پیمان حدّاقل چیزی است که از یک مسلمان انتظار می رود.

او بـا ناسـزاگویی بـه امیرمؤمنـان(علیه السـلام) پرچمـدار توحیـد وعـدالت و به امـام حسن(علیه السـلام)که از اهـل بیت رسـول خـداست و پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) وی و برادرش را «سـرور جوانـان اهـل بهشت» نامیـد، همه اصول اوّلیه پیمان های اخلاقی، دینی و انسانی را زیر پا گذاشت و باطن خویش را برای مردم آشکار ساخت.

۲ نصب منافقان در پست های حسّاس

توضیح

طبیعت حکومت معاویه اقتضا می کند که برای پیشبرد مقاصد نامشروع خود از افراد فاسد استفاده کند. این امر موجب می شد تا هر چه سریع تر مردم از تعالیم عادلانه و حیات بخش اسلام فاصله

گرفته و حکومت جبّار وی نیز به اهداف خویش نزدیک تر گردد و صدای مخالفان را در گلو خفه سازد.

حضرت امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در یک پیش بینی شگفت آور از این واقعه خبر داد:

«وَ لکِنَّنِی اسی أَنْ یَلِیَ أَمْرَ هـذِهِ الْأُمَّهَ سُفَهَاؤُها وَ فُجّارُها فَیَتَّخِذُوا مالَ اللّهِ دُوَلا وَ عِبادَهُ خَوَلا وَالصّالِحِینَ حَرْباً وَالْفاسِقِینَ حِزْباً؛ من از این اندوهناکم که سرپرستی حکومت این امّت به دست این بی خردان و نابکاران (بنی امیّه) افتد. بیت المال را به غارت ببرند، آزادی بندگان خدا را سلب کنند وآنها را برده خویش سازند، با صالحان نبرد کنند و فاسقان را

همدستان خود قرار دهند».(۱)

این عبارت کوتاه و پر معنای امیرمؤمنان(علیه السلام) می رساند که حضور افراد فاسد وتبهکار در پایگاه های اصلی یک حکومت، بیانگر فساد وانحراف آن نظام و حکومت است، چنانچه حضور مردان صالح و درست کار در دستگاه حکومت، نشانه سلامت و درستی آن است.

به تصریح مورّخان، تقریباً در هیچ یک از سرزمین های تحت امر اموی حتی یک فرد صالح و امین در رأس امور قرار نداشت. در واقع کارگزاران اصلی حکومت معاویه، انسان های طمّاع و هوس رانی بودند که به طمع رسیدن به آمال شیطانی و اغراض مادّی، تن به این کار داده بودند.

ناگفته پیداست به کارگیری افراد منحرف و مفسد که علناً تظاهر به فسق و فجور می کردند تا چه میزان می توانست به عادی سازی منکرات در جامعه منجر شده و ارزش های معنوی جامعه را به خطر اندازد.

دستگاه عریض و طویل حکومتی معاویه توسّط افرادی اداره می شد که تمام هوش و ذکاوت خویش را جهت آباد

کردن دنیای نامشروع خود به کار گرفته بودند. دنیاپرستان وهوس بازانی چون «عمرو بن عاص»، «مغیره بن شعبه» و «زیاد بن ابیه» که از مشهورترین حیله گران عرب محسوب می شدند(۲)، به طمع ریاست و مقام در دام های فریب و نیرنگ معاویه گرفتار آمده بودند، دینشان را دادند و در مقابل، حکومت بخشی از سرزمین اسلامی را به تناسب ظرفیّت و حساسیّت،از آنِ خود کردند.

در واقع معاویه با توجّه به شناختی که از روحیّات مردم هر منطقه داشت با زیرکی و شیطنت خاص، یکی از این کارگزاران توطئه پرداز خویش را بر آن سامان

پاورقی

۱ . نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۲ . از شعبی نقل شده است: «إِنَّ دُهاةَ الْعَرَبِ أَرْبَعَةٌ: مُعاوِيَةُ وَ ابْنُ الْعاصِ وَالْمُغَيْرَةُ وَ زِيادٌ; زیرکان جهان عرب چهارتن بودند، معاویه، عمر و عاص، مغیره و زیاد». الذریعه، ج ۱، ص ۳۵۰ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۰.

صفحه ۱۶۴

می گماشت و بدین ترتیب چهره جامعه دینی را به طور کلّی تغییر داد و بذر فساد و تباهی و بی دینی را در اطراف و اکناف جهان اسلام پاشید.

مصر را مادام العمر در اختیار «عمروعاص» یعنی عقل منفصلِ خود قرار داد; عراق را به ستمگری خون آشام چون «زیاد» و مدینه وحجاز را به کینه توزی چون «مروان» سپرد،(۱) و جز این ها از چهره های سفّاك و خونریزی چون ضحّاك بن قیس، سعید بن عاص، بسر بن ارطاه و دیگران برای سرکوب و اختناق استفاده کرد و هرگاه خطری را احساس می کرد با سرعت به تعویضی حساب شده دست می زد.

هنگامی که «عبداللّه» فرزند عمروبن عاص از طرف

معاویه به حکومت کوفه منصوب شد، مغیره بن شعبه به معاویه گفت: «کوفه را به عبداللّه و مصر را به پدرش «عمروعاص» داده ای و خود را در میان دو آرواره شیر قرار داده ای!!».

معاویه با شنیدن این سخن بلافاصله «عبداللّه» را عزل و «مغیره بن شعبه» را به جای وی منصوب کرد.(۲)

در این قسمت به طور اجمال ضمن معرّفی برخی از کارگزاران اصلی حکومت معاویه، گوشه هایی از زندگانی ننگین و جنایت بارشان را بازگو می کنیم.

عمرو بن عاص (والی مصر)

«عمرو عاص» تقریباً سی و چهار سال، قبل از بعثت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) متولّد شد. پدرش «عاص بن وائل» از دشمنان سرسخت اسلام بود که قرآن مجید در نکوهش او می فرماید: «(إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ); دشمن تو بریده نسل و بی عقب است».(۳)

مادرش طبق نقل مورّخان بدنام ترین زن در «مکّه» بود. به گونه ای که وقتی که

پاورقی

۱ . در ارتباط با معرّفی مروان و فساد و گمراهی اش سابقاً بحث شد.

۲ . تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۵.

۳ . کوثر، آیه ۳. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۳ ; تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۱۸ و الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۰ به بعد.

صفحه ۱۶۵

«عمرو» متولّد شد، پنج نفر مدّعی پدری او بودند، ولی مادرش ترجیح داد که او را فرزند «عاص» بشمرد. چرا که هم شباهتش به او بیشتر بود و هم «عاص» بیشتر از دیگران به او کمک مالی می کرد.

ولی ابوسفیان، همواره می گفت: من تردید ندارم که «عمرو» فرزند من است و از نطفه من منعقد شده است.(۱)

«عمروبن عاص» در مکّه از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام

بود.

هنگامی که جمعی از مسلمانان مکّه بر اثر فشار شدید مشرکان قریش به «حبشه» مهاجرت کردند، وی از طرف بت پرستان با شخص دیگری به نام «عماره» مأموریّت یافت به حبشه برود و اگر بتواند «جعفر بن ابی طالب» رئیس مهاجران را به قتل برساند و یا حکومت حبشه را بر ضدّ آنها بشوراند.

ولی به اعتقاد بعضی از مورّخان، هنگامی که پیشنهاد قتل «جعفر» را به نجاشی دادند «نجاشی» سخت برآشفت و به آن ها هشدار داد. «عمرو» که چنین انتظاری نداشت، اظهار کرد: «من نمی دانستم محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین مقامی دارد، هم اکنون مسلمان می شوم»، و با این گفته به ظاهر مسلمان شد.(۲)

مرحوم «علاّمه امینی» در شرح حال «عمروبن عاص» می گوید:

«ما هیچ تردیدی نداریم که او هرگز اسلام و ایمان را نپذیرفته بود، بلکه هنگامی که در حبشه خبرهای تازه ای از پیشرفت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حجاز به گوش او رسید و از سوی دیگر حمایت صریح «نجاشی» را نسبت به مسلمانان حبشه مشاهده کرد، به ظاهر اسلام آورد و هنگامی که به حجاز بازگشت منافقانه در میان مسلمانان می زیست».(۳)

سال ها بدین گونه سپری شد تا هنگامی که در عهد «عمربن خطّاب» تمام شامات

پاورقی

۱ . ربیع الابرار، زمخشری، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۸۳ و الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲ . مراجعه شود به: الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳ . الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۶.

در اختیار معاویه قرار گرفت. «عمروعاص» مأمور فتح مصر شد و پس از فتح آن منطقه، تا چهارسال از دوران عثمان والی مصر بود، ولی پس

از آن بین «عمرو» و «عثمان» اختلافاتی پیش آمد و از حکومت مصر معزول شد و با خانواده اش به «فلسطین» منتقل گشت.

هنگامی که «معاویه» در شام بر ضدّ امیرمؤمنان(علیه السلام) شورش کرد، از «عمروعاص» دعوت به همکاری نمود، او پس از تأمّل و مشورت با نزدیکانش، سرانجام دعوت معاویه را به شرط واگذاری حکومت مصر پذیرفت(۱) و گفت:

مُعاوِىَ لاَ أُعْطِيكَ دِينى وَ لَمْ أَنَل

بِهِ مِنْكَ دُنْيا فَانْظُرَنْ كَيْفَ تَصْنَعُ

«ای معاویه! دینم را به تو نمی دهم که در مقابل آن به دنیا هم نرسم، بنگر که چه باید بکنی؟!».(۲)

حضرت علی(علیه السلام) طیّ سخنانی به همین نکته اشاره کرده، می فرماید:

«إِنَّهُ لَمْ يُبايِعْ مُعاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤتِيَهُ أَتِيَّةً وَ يَرْضَخَ لَهُ عَلى تَرْكَ الدِّينِ رَضِيخَةً؛ او حاضر نشد با معاویه بیعت کند، مگر این که عطیه و پاداشی از او بگیرد (و حکومت مصر را برای او تضمین نماید) و در مقابل از دست دادن دینش، رشوه اندکی دریافت نماید!».(۳)

و نیز در نامه ای به عمرو عاص فرمود:

«إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبعاً لِدُنْيا امْرِئ ظاهِر غَيُّهُ... فَاَذْهَبْتَ دُنْياكَ وَ آخِرَتَكَ؛ تو دین خود را برای دنیای کسی (معاویه) فروختی که گمراهی وی

پاورقی

۱ . مراجعه شود به: الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۸۲ و الغدیر، ج ۲، ص ۱۴۰-۱۴۲.

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۶۵ و الغدیر، ج ۲، ص ۱۴۳ به نقل از عیون الاخبار ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳ . نهج البلاغه، خطبه ۸۴. رجوع شود به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۶۱ به بعد.

آشکار است ... هم دنیا را از دست دادی و

هم آخرت را».(۱)

آری «عمرو» در دام فریبنده دنیاطلبی گرفتار شد، و پس از آن تمام قدرت فکری خویش را در شیطنت به کار گرفت. یکی از معروفترین نقشه های شیطانی او، داستان سرِ نیزه کردن قرآن هاست که در جنگ «صفّین» هنگامی که لشکر «معاویه» در آستانه شکست قرار گرفت، او با یک نیرنگ عجیب، لشکر او را از شکست حتمی نجات داد; دستور داد قرآن ها را بر سر نیزه کنند و بگویند ما همه پیرو قرآنیم و باید به حکمیّت قرآن، تن در دهیم و دست از جنگ بکشیم.

این نیرنگ چنان در گروهی از ساده لوحان از لشکر امیرمؤمنان علی(علیه السلام) مؤثّر افتاد که به طور کلّی سرنوشت جنگ را تغییر داد.

«معاویه» به پاس جنایات بی شمار و طرّاری های این وزیر حیله گرش، مصر را مادام العمر به وی بخشید.

ولی عجبا! که حکومت سراسر نیرنگ و فریب این جرثومه فساد دوام چندانی نداشت. چند صباحی نگذشته بود که با پیدا شدن آثار و نشانی های مرگ، لرزه بر اندامش افتاد و با حسرت و پشیمانی فراوان در کام مرگ فرو رفت.

به گفته «یعقوبی» مورّخ معروف، هنگامی که مرگ او فرا رسید، به فرزندش گفت: ای کاش پدرت در غزوه «ذات السلاسل» (در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله)) مرده بود! من کارهایی انجام دادم که نمی دانم در نزد خداوند چه پاسخی برای آنها دارم. آن گاه نگاهی به اموال بی شمار خود کرد و گفت: ای کاش به جای اینها، مدفوع شتری بود، ای کاش سی سال قبل مرده بودم! دنیای معاویه را اصلاح کردم و دین خودم را بر باد دادم!

دنیا را مقدّم داشتم و آخرت را رها نمودم، از دیدن راه راست و سعادت نابینا شدم، تا مرگم فرا رسید. گویا می بینم که معاویه اموال مرا می برد و با شما بدرفتاری خواهد

پاورقی

۱ . نهج البلاغه، نامه ۳۹.

کرد.

یعقوبی می افزاید: هنگامی که «عمروعاص» مرد، معاویه اموالش را مصادره کرد، و این اوّلین مصادره اموالی بود که توسّط معاویه نسبت به اطرافیانش انجام پذیرفت.(۱)

زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه)

وی در آغاز از خطرسازترین و ناسازگارترین دشمنان برای معاویه به حساب می آمد. مادرش سمیّه از جمله زنانی بود که معروف است بالای خانه اش در جاهلیّت پرچم سرخی که خاصّ زنان بدکار بود برافراشته بود و از آنجا که کنیز حرث بود، وی را به ازدواج غلام رومی اش عبید در آورده بود. هنگامی که «زیاد» متولّد شد به درستی مشخّص نبود پدر واقعی او کیست، به همین جهت با این که به حسب ظاهر، پدرش عبید غلامی رومی بود، وی را «زیاد ابن ابیه» (زیاد فرزند پدرش!) می نامیدند.

ولی تیزهوشی و سخنوری و بی باکی «زیاد» وی را زبانزد خاص و عام کرده بود و رفته رفته به فرد سرشناسی تبدیل شده بود تا جایی که بعدها در دوران حکومت امام امیرمؤمنان(علیه السلام) از طرف آن حضرت به حکومت سرزمین پهناور فارس منصوب شد، شاید به این منظور که جذب دستگاه معاویه نشود.

ولی بارها از طرف معاویه مورد تهدید یا تطمیع قرار گرفت، امّا زیاد در مقابل وی مقاومت کرد، حتّی پس از صلح امام حسن(علیه السلام) با این که تمام سرزمین های اسلامی به زیر فرمان معاویه قرار گرفت،

تنها قسمت باقیمانده، فارس بود که همچنان زیر نفوذ حکومت اموی نرفت. پاورقی

۱ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۳، ص ۴۶۱-۴۷۶.

معاویه با طرح نقشه ای عجیب «مغیره بن شعبه» دوست دیرین زیاد را نزد وی فرستاد تا از طریق پیشنهاد «برادر خلیفه بودن!» وی را به گردن نهادن در برابر حکومت اموی وادار نماید.

نقشه معاویه کارگر افتاد. زیاد با خود اندیشید دراین صورت (برادر معاویه شدن) به یکی از قدرتمندترین مردان عرب تبدیل شده و از این پس، پدرش نه یک غلام رومیِ گمنام، که ابوسفیان رئیس قبیله قریش خواهد بود و دیگر از رنج بردگی و حقارت و غیرعرب بودن نژادش رهایی خواهد یافت(۱)، این بود که مغلوب این توطئه شد و به سوی دمشق رهسپار گردید.

بدین ترتیب، وی در دام هزار رنگ معاویه گرفتار آمد و یکی از کارگزاران حکومت اموی گردید و سالیان دراز تمام قدرت خود را صرف تحکیم پایه های سلطنت ننگین معاویه نمود.

ابن اثیر مورّخ مشهور می نویسد:

«قضیّه ملحق ساختن زیاد به ابوسفیان، اوّلین حکمی بود که به صورت علنی بر خلاف شریعت مقدّس اسلام اعلام گردید. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرموده بود:

«اَلْوَلَدُ لِلْفَرَاشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرُ; فرزند به همسر ملحق می شود و سهم زناکار سنگ سار شدن است».(۲)

در واقع «زیاد» با این کار، ننگ زنازادگی خویش را می خرید. شیخ محمّد عبده از «احمد عبّاس صالح» نقل می کند که وی پس از اظهار شگفتی از ماجرای الحاق زیاد به ابوسفیان می گوید:

«شگفت آورتر آن که شهادت به رابطه نامشروع «ابوسفیان» با «سمیّه»،

که زنی

پاورقی

۱ . چنانچه گذشت زیاد فرزند «عبید» غلام رومی «حرث» شمرده می شد. مراجعه شود به کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴ حوادث سال ۴۴.

۲ . کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴۴، حوادث سال ۴۴ و مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوّم، ص ۱۵۰ به بعد.

شوهردار بود، در یک مجلس علنی و رسمی صورت گرفت و زیاد هم از آن احساس شرمندگی نکرد، چرا که وی میان امتیاز برادری با خلیفه! و رسوایی و ننگ زنازادگی برادری را پذیرفت تا از منافع آن بهره مند شود!».(۱)

این اتّفاق در دنیای اسلام به شدّت بازتاب منفی پیدا کرد، و شاعران زبردست عرب با سرودن اشعاری تند و هجوآمیز، از آن به عنوان ننگی بزرگ بر دامن بنی امیّه یاد کردند.(۲)

پس از این حادثه، برگ دیگری از زندگی «زیاد» ورق خورد و وی که تا دیروز دشمن سرسخت معاویه بود برای تحکیم حکومت معاویه به خونخوارترین چهره تاریخ مبدّل شده بود. فردی که شنیدن نام وی، وحشت و مصیبت را برای مردم به ارمغان می آورد.

ابن ابی الحدید دانشمند مشهور معتزلی در شرح نهج البلاغه اش می نویسد:

«معاویه، حکومت کوفه و بصره را به «زیاد بن ابیه» سپرد و او شیعیان علی(علیه السلام) را از زیر هر سنگ و کلوخ بیرون می کشید و به قتل می رسانید».(۳)

به جرأت می توان ادّعا کرد، یکی از عواملی که موجب شد تا کوفیان با ورود «عبیداللّه بن زیاد» به کوفه، با سرعتی شگفت آور از حمایت «مسلم بن عقیل» دست بکشند، همین ترس و وحشتی بود که پدر

سنگ دل و بی رحمش زیاد در دل کوفیان ایجاد کرده بود.

این بود چهره واقعی یکی دیگر از زمینه سازان حادثه دلخراش کربلا.

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه عبده، ذیل نامه ۴۴.

۲ . برای آگاهی بیشتر از شرح حال زیاد مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۷۵ به بعد; تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۸; کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴۱ به بعد، (حوادث سال ۴۴ و ۴۵ هجری); تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۳ به بعد; تاریخ ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۲۱۶-۲۲۷ ; مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵-۲۶ و الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۱۶-۲۲۷.

۳ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴; مراجعه شود به: الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۸.

صفحه ۱۷۱

مغیره بن شعبه (والی کوفه)

«مغیره» بنا به تصریح مورّخان، یکی از مشهورترین حیله گران جهان عرب بود(۱) و بیشتر عمر خویش را در فسق و فجور سپری کرده است.(۲)

ابن ابی الحدید از استادش مداینی نقل می کند که «مغیره» در دوران جاهلیّت از زناکارترین مردم بوده است و این عمل زشت را در عهد عمر، زمانی که والی بصره بود، نیز مرتکب شد.(۳)

وی با این که تقریباً هفت سال قبل از بعثت متولّد شده بود ولی تا اندکی پیش از صلح حدیبیّه (سال ششم هجری) مشرک باقی مانده بود. پس از آن نیز، بعد از آن که به قتل و کشتار بی رحمانه ای دست زده بود، به مدینه پناه آورد و جان خود را به حسب ظاهر با اسلام آوردن حفظ کرد، ولی مورد استقبال پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان قرار نگرفت.(۴)

«ابن ابی

الحدید» در این باره می نویسد:

«وَ کَانَ إِسْلَامُ الْمُغَیْرَهِ مِنْ غَیْرِ اِعْتِقادِ صَحِیح وَ لاَ إِنَابَه وَ نِیَّه جَمِیلَه; اسلام آوردن مغیره از روی اعتقاد صحیح و با نیّت صادق نبوده است».(۵)

بررسی زندگی سراسر نکبت بار مغیره خود بهترین گواه است که وی هرگز طعم ایمان را نچشیده بود.

در حافظه تاریخ هیچ نقطه روشنی از زندگی وی در محضر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ثبت نشده

پاورقی

۱ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۷۴.

۲ . مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰، ذیل حکمت ۴۱۳.

۳ . همان مدرک، ج ۱۲، ص ۲۳۹.

۴ . مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۵۷-۱۵۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ر

ج ۲۰، ص ۸، ذیل حکمت ۴۱۳.

۵ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۸، ذیل حکمت ۴۱۳.

است، ولی پس از ارتحال پیامبر عظیم الشأن(صلی الله علیه وآله) به سختی در تحکیم حکومت خلفا کوشید، تا جایی که در حادثه یورش به خانه حضرت زهرا(علیها السلام) و به آتش کشیدن آن، حضوری چشمگیر داشت.

امام حسن مجتبی(علیه السلام) در حضور معاویه و سران نابکار بنی امیّه در خطابی به مغیره فرمود:

«أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَهَ بِنْتَ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) حَتَّی أَدْمَیْتَهَا وَ أَلْقَتْ ما فِی بَطْنِها; تو همان کسی هستی که حضرت فاطمه(علیها السلام) دختر پیامبر خدا را چنان زدی که بدنش خونین شد و فرزندی را که در رحم داشت، سقط کرد».(۱)

وی در زمان خلافت «عمر» به عنوان والی بصره برگزیده شد، ولی پس از مدّتی به جرم زنای محصنه از حکومت آنجا معزول گشت، ولی

خلیفه، اجرای حدّ الهی یا حدّاقل تعزیر را نسبت به وی مصلحت ندانست،(۲) بلکه به عکس پس از مدّتی او را به حکومت کوفه منصوب کرد; ولی این لکّه ننگ از دامنش پاک نشد.

«ابن ابی الحدید» در این باره می نویسد:

«وَ کَانَ عَلِیٌّ بِعْدَ ذلِکَ یَقُولُ: إِنْ ظَفَرْتُ بِالْمُغَیْرَهِ لاَُتْبَعْتُهُ الْحِجَارَهَ; حضرت علی(علیه السلام)می فرمود: اگر من بر مغیره دست یابم او را سنگ سار می کنم».(۳)

امام حسن مجتبی(علیه السلام) در خطابش به «مغیره» در حضور معاویه و جمعی دیگر فرمود:

«أَنْتَ الزّانِی قَدْ وَجَبَ عَلَیْکَ الرَّجْمُ; تو همان زناکاری هستی که مستحقّ سنگ سار شدن می باشی».(۴)

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۸۳ و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۰.

۲ . مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۶۵-۱۶۹; مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۴۸; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۳۸; و ج ۲۰، ص ۸ به بعد.

۳ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

۴ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۸۳ و احتجاج، ج ۲، ص ۴۰.

در دوران معاویه، «مغیره» از جایگاه ویژه ای برخوردار شد و مدّت ها ولایت کوفه و اطراف آن را به عهده داشت و هرگز از سبّ و لعن علی(علیه السلام) در خطبه های نماز جمعه و در حضور جمع، چشم پوشی نمی کرد.

یکی از مصیبت بارترین جنایات مغیره به جوش آوردن دیک طمع معاویه نسبت به طرح ولایت عهدی یزید بوده است که اوّل بار توسّط وی به معاویه پیشنهاد داده شد و بنا به گفته خودش: «پای معاویه را در رکابی قرار داده ام که جولانگاهش بر

امّت محمّد(صلی الله علیه وآله)بسیار طولانی است و رشته کار این امّت را چنان از هم گسستم که دیگر قابل جمع کردن نیست».(۱)

«مغیره» در طول حکومت خویش در کوفه جنایات بی شماری را مرتکب شد و مطابق میل و تأکید معاویه از شکنجه و آزار شیعیان و هواداران امیرمؤمنان(علیه السلام)لحظه ای کوتاه نیامد و در مقابل اعتراض «حُجر بن عدی» مجاهد نستوهی که در راه دفاع از حریم ولایت به شهادت رسید گفته بود:

«ای حُجر! در سرزمینی که من والی آن هستم آشوب به پا می کنی؟! إِتَّقِ السُّلْطانَ، إِتَّقِ غَضَبَهُ وَ سَطْوَتَهُ; از سلطان بترس، از خشم و قدرت او بپرهیز».(۲)

ولی «حُجر» علی رغم این تهدیدها در دفاع از مکتب اهل بیت(علیهم السلام) از پای ننشست و سرانجام در همین راه شربت شهادت نوشید.

سمره بن جندب (جانشین زیاد در بصره)

پاورقی

۱ . «لَقَدْ وَضَعْتُ رِجْلَ مُعاوِیَهَ فِی غَرْز بَعِیدِ الْغایَهِ عَلَی اُمَّهِ مُحَمَّد وَ فَتَقْتُ عَلَیْهِمْ فَتْقاً لاَ یُرْتَقُ اَبَداً» کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۴، حوادث سال ۵۶.

۲ . تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۲۰۸ به بعد.

با این که معاویه، نسبت به فرزندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) و نیز نسبت به صدها صحابی با سابقه، کمترین توجّهی نداشت، بلکه موجبات آزار و قتل آنان را فراهم می ساخت، در عین حال برای آن که گفتار و کردارش به نوعی مورد قبول عامّه و پذیرش مردم قرار گیرد; مجبور بود برای توجیه کارهای خود به استخدام افراد دنیاپرستی تن دهد که عنوان صحابی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با خود یدک می کشیدند، تا بتواند با دامن

زدن به این تفکّر که صحابی پیامبر بودن مساوی با حق گفتن و حق بودن است، خلاف کاری های خویش را توجیه نماید.

در همین راستا معاویه، افرادی چون «ابوهریره» و یا حتّی کسانی مثل «سمره بن جندب» که هیچ سابقه روشنی در اسلام نداشتند تنها به بهانه درک زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله)جذب می کند و آنان را در خدمت جعل احادیث به نفع خود به کار می گیرد.

روحیّه اسلام ستیزی و حق ناپذیری «سمره» را می توان در داستان «حدیث لاضرار» بدست آورد.

خلاصه داستان چنین است: «سمره» برای سرکشی به یک درخت خرما که متعلّق به او بود، بدون اجازه وارد «بُستان» یکی از انصار می شد. مرد انصاری که با خانواده اش آنجا زندگی می کرد از وی تقاضا کرد تا پیش از ورود به منزل اجازه بگیرد، ولی سمره نپذیرفت. نزاع آنان بالا گرفت و مرد انصاری شکایت خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) برد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) «سمره» را احضار فرمود و به او پیشنهاد کرد آن درخت را به چند برابر قیمتش بفروشد ولی سمره امتناع ورزید. پیامبر(صلی الله علیه وآله) درختی را در بهشت به جای آن به او وعده داد، ولی سمره همچنان سماجت کرد و زیربار نرفت.

اینجا بود که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به مرد انصاری دستور داد تا درخت را از ریشه درآورد وپیش روی سمره بیفکند و فرمود: «لاَ ضَرَرَ وَ لاَ ضِرارَ فِی الاِْسْلامِ».(۱)

پاورقی

۱ . کافی، ج ۵، ص ۲۹۲، باب الضرار، حدیث ۲ و تهذیب، ج ۷، ص ۱۴۶، باب بیع الماء، حدیث ۶۵۱.

برای آگاهی بیشتر از مدارک و محتوای این قاعده

مراجعه شود به: القواعد الفقهيّه تأليف آيه الله العظمى ناصر مكارم شيرازى، ج ۱، ص ۲۹ به بعد.

صفحه ۱۷۵

«ابن ابى الحديد» به نقل از استادش «ابوجعفر» مى نويسد:

«سمره» با گرفتن چهارصد هزار درهم از معاويه حاضر شد اين حديث را جعل كند كه آيه (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرى نَفْسَهُ...) (بقره، ۲۰۷)، كه در مورد حضرت على(عليه السلام)نازل شده است; در شأن ابن ملجم است.(۱) (مشروح اين روايت به زودى خواهد آمد).

كوتاه سخن اين كه «معاويه» از وجود «سمره» در دستگاه خويش سود بسيار برد و او نيز از معاويه پاداش خوش خدمتى هايش را مى گرفت و سرانجام به عنوان جانشين زياد در بصره برگزيده شد، و اين مرد تاريك دل، در بصره هزاران نفر را به جرم دين دارى و عشق و ارادت به اهل بيت پيامبر(صلى الله عليه وآله) به قتل رساند.

طبرى مورّخ معروف نقل مى كند كه «محمّد بن سليم» از «ابن سيرين» پرسيد: آيا «سمره» كسى را به قتل رسانده است؟

پاسخ داد:

«هَلْ يُحْصى مَنْ قَتَلَ سَمُرَهُ ابْنُ جُنْدَب؟ إِسْتَخْلَفَهُ زِيادُ عَلَى الْبَصْرَهِ وَ أَتَيالْكُوفَهَ فَجاءَ وَ قَدْ قَتَلَ ثَمانِيَهَ آلاف مِنَ النّاسِ; آيا مى شود تعداد كشته شدگان به دست سمره را به شماره درآورد؟! «زياد» او را به جانشينى خويش در بصره قرار داد و وى هشت هزار تن را به قتل رساند».

طبرى مى افزايد: «زياد» از سمره پرسيد: آيا نترسيدى در اين ميان، بى گناهى را كشته باشى؟! پاسخ داد: اگر دوبرابر اين تعداد را نيز مى كشتم، باكى نداشتم.(۲)

مردى به نام «ابوسوار عدوى» مى گويد: «سمره» فقط از قوم من در يك سپيده دم

پاورقى

۱ . شرح

نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ذیل خطبه ۵۶ و الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۰.

۲ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۶، حوادث سال ۵۳، مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶۲-۴۶۳، حوادث سال ۵۰.

چهل و هفت تن از جمع آوری کنندگان قرآن را به قتل رساند.(۱)

با این که «سمره» برای رسیدن به منافع مادّی حاضر به هر جنایتی بود و سالیان درازی در دستگاه حکومت معاویه به توجیه جنایات وی و سران بنی امیّه اشتغال داشت، ولی حکومتش بر بصره بیش از شش ماه دوام نیافت، هنگامی که حکم عزلش از جانب معاویه صادر شد، از روی خشم گفت:

«لَعَنَ اللّهُ مُعاوِیَهَ! وَ اللّهِ لَوْ اَطَعْتُ اللّهَ کَما اَطَعْتُ مُعاوِیَهَ ما عَذَّبَنِی اَبَداً؛ خدا لعنت کند معاویه را! به خدا سوگند! اگر آن گونه که از معاویه اطاعت کردم، از خداوند اطاعت می نمودم هرگز مرا گرفتار عذاب نمی کرد».(۲)

۳ بستر سازی های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شوم خویش

اشاره

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تثبیت حکومت اموی و محو تدریجی آثار اسلام، نیاز به انجام مقدّمات وایجاد بسترهای مناسب فرهنگی داشت. او می بایست فرهنگ جدیدی را از اسلام به جامعه اسلامی عرضه کند، تا در پرتو آن، امور سیاسی خود را پیش ببرد. از این رو، دست به حرکات مختلف و شگردهای گوناگونی زد که بخشی از آنها به شرح زیر است:

الف) جلوگیری از تفسیر قرآن

محو ظاهری الفاظ قرآن در جامعه اسلامی برای معاویه ممکن نبود، ولی از آن جا

پاورقی

۱ . همان مدرک.

۲ . همان مدرک.

که وجود قرآن با تفسیر صحیح و فهم درست آیات آن، مانع خودکامگی های او بود، از دانشمندان امّت اسلامی می خواهد از تفسیر و تأویل صحیح آن بپرهیزند. ماجرای گفتگوی معاویه با ابن عبّاس در این زمینه شنیدنی است:

در سفری که معاویه درایّام خلافت خویش به مدینه داشت، به ابن عبّاس برخورد کرد، وقتی که او را دید، گفت: ای ابن عبّاس! ما به همه سرزمین اسلامی نامه نوشتیم که کسی حق ندارد از مناقب علی و خاندانش چیزی را نقل کند پس تو نیز زبانت را نگه دار و چیزی مگو!

ابن عبّاس گفت: آیا ما را از خواندن قرآن نهی می کنی؟

معاویه گفت: هرگز!

ابن عبّاس گفت: پس ما را از تفسیر و تأویل آن باز می داری؟

معاویه گفت: آری!

ابن عبّاس: بنابراین ما فقط باید قرآن بخوانیم، ولی از مقصود آن چیزی نپرسیم!

آنگاه ادامه داد: کدام یک بر ما واجب تر است، خواندن قرآن، یا عمل کردن به آن؟

معاویه: عمل به قرآن!

ابن عبّاس: چگونه به قرآن عمل کنیم در حالی که نمی دانیم خدا چه امری را قصد

کرده است (بنابراین، بدون فهم آیات نمی شود به آن عمل کرد).

معاویه: اشکالی نـدارد، شـما تأویل و تفسیر آیات را از کسانی بپرسـید که مطابق تفسیر و تأویل تو و اهل بیت تو تفسیر نمی کنند!

ابن عبّاس: قرآن بر اهـل بیت مـا (رسول خـدا و خانـدان پـاکش(علیهم السـلام)) نـازل شـده است، آنگـاه تفسیر آن را از آل ابوسفیان بپرسیم؟!...

معاویه که پاسخی نداشت با نهایت گستاخی به ابن عبّاس گفت:

قرآن بخوانیـد و تفسیرش کنیـد; ولی آنچه را که از آیات قرآن درباره شـما (اهل بیت رسول خـدا(علیهم السلام)) نازل شده است را روایت نکنید; و غیر آن را برای مردم نقل کنید...

آنگاه افزود: اگر ناچار از نقل چنین آیاتی می باشی، آن را پنهانی نقل کن که کسی آن را آشکارا از شما نشنود.(۱)

معاویه نمی خواهد مردم از حقایق قرآن مخصوصاً آنچه مربوط به اهل بیت(علیهم السـلام)بود، آگاه شوند; وی به دنبال تفسیر قرآن و بیان مصادیق و شأن نزول آیات مطابق «تفسیر اموی» است! و حتّی بیان آن را از مردی همانند ابن عبّاس که آشـنای به تفسیر و تأویل آیات است، بر نمی تابـد; چرا که آگاهی از حقایق قرآن، بزرگترین مانع خودکامگی های او و حکومت اموی است و بهترین راه برای چنین هـدفی، در جهـل نگه داشـتن مردم است; همـان گونه که سـال هـا مردم شـام را در بی خبری از حقیقت قرآن و اسلام نگه داشت و حدّاکثر استفاده را از ناآگاهی آنان در پیشبرد مقاصد خویش برد.

ب) ترویج مذهب جبر

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش عقیده جبر را میان مسلمانان ترویج می کرد. نقل شده است که معاویه می گفت: «عمل و

کوشش هیچ نفعی ندارد، چون همه کارها به دست خداوند است».(۲)

این سخن معاویه نه از روی اعتقاد، بلکه برای تحمیل خلافت خود بر مردم بود; چنان که از او نقل شده است که می گفت:

«هـذِهِ الْخِلافَهُ أَمْرٌ مِنَ اللّهِ وَ قَضاءٌ مِنْ قَضاءِ اللّهِ; خلافت من یکی از فرمان های خـداست و از قضا و قدر پروردگار می باشد!». (۳)

پاورقی

۱ . احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۴.

۲ . حیاه الصحابه، ج ۳، ص ۵۲۹ (به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۴۱۰).

۳ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۹. وی همچنین در برابر مخالفت عایشه با زمامداری یزید در سال ۵۶ هجری در مدینه، به وی گفت: «إِنَّ أَمْرَ یَزِیـدَ قَضـاءٌ مِنَ الْقَضـاءِ، وَ لَیْسَ لِلْعِبـادِ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ; مـاجرای زمامـداری یزیـد قضـای حتمی است که بندگان در این ارتباط از خود اختیاری (در مخالفت) ندارند». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰).

صفحه ۱۷۹

در واقع ترویـج این عقیـده برای جلـوگیری از اعـتراض و قیـام مردم بود. بـدین معنـا که آنچه امروز اتّفـاق می افتـد، خواسـت خداست و مقاومت در برابر قضا و قَدَر الهی بی فایده است.

معاویه با این ترفنـد، بذر سـستی و بی اثر بودن تلاش های معترضانه را در جامعه منتشـر می ساخت و آن ها را وادار به پذیرش کارهای خلاف خویش می کرد.

ج) تحریم ذکر فضایل علی (علیه السلام) و جعل حدیث درباره دیگران

معاویه برای جلوگیری از نفوذ معنوی اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و به ویژه امیرمؤمنان علی(علیه السلام) به مقابله با نشر فضایل آن حضرت(علیه السلام) پرداخت; از یک سو چنان بر شیعیان و علاقمندان آن حضرت سخت

می گرفت که کسی جرأت بیان فضایل مولا(علیه السلام) را پیدا نکند، و از سوی دیگر دستور داد، برای خلفای گذشته، به ویژه عثمان به نقل (و جعل) فضایل بپردازند و برای ناقلان این فضایل جوایز فراوانی در نظر گرفت.

ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می نویسد:

«معاویه به والیان شهرها نامه نوشت و طیّ بخش نامه ای به همه آنان ابلاغ کرد که: علاقمندان عثمان و آنان که فضایل و مناقبش را نقل می کنند، از مقرّبان دستگاه حکومتی قرار داده و مورد اکرام و احترام ویژه قرار دهند و اگر کسی روایتی را در فضیلت وی نقل کرد، علاوه بر نام او، نام پدر و خویشاوندانش را بنویسید، تا به همه آنان جایزه و پاداش دهم!

این بخش نامه اجرا شد و در نتیجه جوایز و پاداش های فراوانی میان مردم سرازیر گردید و چند سالی به همین منوال گذشت، تا آن که بار دیگر نوشت: «احادیث در

فضایل و مناقب عثمان فراوان شد! از این پس از مردم بخواهید تا در فضایل دیگر صحابه به ویژه آن دو خلیفه به نقل حدیث بپردازند و در برابر هر حدیثی که در فضیلت علی(علیه السلام) نقل شده است، بانقل همان فضایل برای دیگر صحابه به مقابله با فضایل علی(علیه السلام) بپردازند!».

ابن ابی الحدید می افزاید:

«معاویه چنان بر شیعیان علی(علیه السلام) سخت گرفت که اگر مردی از شیعیان امیرمؤمنان(علیه السلام)می خواست حدیثی را درباره آن حضرت و یا از آن حضرت برای افراد مورد اعتماد نقل کند، از او پیمان های مؤکّد می گرفت و او را سوگند می داد که این ماجرا را

پنهان نگه دارد، سپس حدیث را برای وی می گفت.

این سخت گیری ها و آن بذل و بخشش های معاویه جهت نشر فضایل خُلفا به ویژه عثمان سبب شد که احادیث دروغین فراوان شود و هر کس برای کسب متاع دنیا حدیثی در فضیلت افراد مورد نظر معاویه نقل کند».(۱)

این دانشمند بزرگ اهل سنّت در جای دیگر از کتابش می نویسد:

«بنی امیّه از آشکار شدن فضایل علی(علیه السلام) جلوگیری کردند، و هر کس روایتی را دراین باره نقل می کرد، مجازات می کردند; تا آنجا که اگر کسی می خواست روایتی را از آن حضرت حتّی روایتی که مربوط به فضیلت وی نبود، بلکه درباره احکام دینی بود نقل کند، جرأت نداشت، نام آن حضرت را ببرد، بلکه می گفت: «عن ابی زینب» یعنی ابوزینب چنین گفته است!».(۲)

داستان جعل فضایل برای خلفای گذشته و حتّی برای خود معاویه و بیان آن در

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴-۴۶ (با اختصار).

۲ . همان مدرک، ج ۴، ص ۷۳. توجّه دارید که کنیه معروف آن حضرت ابوالحسن است، ولی جوّ اختناق حکومت اموی چنان بر شیعیان سخت گرفته بود که نه تنها از بردن نام و القاب آن حضرت می ترسیدند، بلکه از کنیه معروف آن حضرت نیز استفاده نمی کردند و از کنیه غیر معروف (ابوزینب) بهره می گرفتند.

منبرها و مکتب خانه ها را مرحوم طبرسی نیز در احتجاج نقل می کند.(۱)

ابن ابی الحدید از یکی از بزرگان علم حدیث نقل می کند که: «بیشترین احادیث جعلی و دروغین در فضایل صحابه، در عصر حاکمیّت بنی

امیّه ساخته و ترویج شد؛ هدف حدیث سازان این بود که با کوبیدن بنی هاشم به حاکمان بنی امیّه نزدیک شوند (و به مال و مقام دست یابند)».(۲)

دستگاه خلافت معاویه به این مقدار نیز اکتفا نکرد، بلکه به یکی از حدیث سازان، مقدار فراوانی پول داد، تا شأن نزول برخی از آیات را به نفع دشمنان امیرمؤمنان(علیه السلام) و به ضرر آن حضرت تحریف کند!

معروف است معاویه مبلغ چهارصد هزار درهم به «سمره بن جندب» (یکی از حدیث سازان) داد، تا اعلام کند که این دو آیه درباره علی(علیه السلام) نازل شده است:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ* وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللهُ لاَ يُحِبُّ الْفَسَادَ)؛(۳)و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود، و خدا را بر آنچه در دل دارند، گواه می گیرند، در حالی که آنان سرسخت ترین دشمنانند. آنان هنگامی که روی بر می گردانند (و از نزد تو خارج می شوند) در راه فساد در زمین می کوشند و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازند؛ (با این که می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد.(۴)

پاورقی

۱ . احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۴-۸۵. مرحوم علّامه امینی در کتاب ارزشمند الغدیر احادیث ساختگی در فضایل خلفا و همچنین معاویه را به طور مشروح مورد بحث و بررسی قرار داده است. (رجوع کنید به: الغدیر، ج ۷، ۸،۹ و ۱۰).

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۶.

۳ . بقره، آیات ۲۰۴-۲۰۵.

۴ .

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳.

در حالی که این آیه مطابق سخن مفسّران درباره «اخنس بن شریق» منافق نازل شده است، که در عصر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دست به جنایاتی زد.(۱)

وی همچنین اعلام کرد آیه ۲۰۷ سوره بقره که می فرماید:

(وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ)؛ «برخی از مردم جان خویش را به خاطر خشنودی خدا می فروشند». در وصف ابن ملجم (قاتل امیرمؤمنان(علیه السلام)) نازل شده است، (در حالی که این آیه درباره علی(علیه السلام) در ماجرای لیله المبیت نازل شده بود).(۲)

تمام این تلاش ها برای آن بود که خطّ فضیلت علوی مورد تردید مسلمانان قرار گیرد، و بغض و کینه جانشین آن شود تا در پناه آن، معاویه خطّ سیاه اموی را که از سرچشمه جاهلی سیراب می شد، ترویج کند و به اهداف دنیاطلبانه خویش برسد.

د) ترویج ناسزاگویی به علی (علیه السلام)

معاویه به پرده پوشی فضایل علی(علیه السلام) و ترویج فضایل ساختگی سایر خلفا و بعضی از صحابه اکتفا نکرد، بلکه به سبّ و ناسزا گویی آن حضرت روی آورد و آنچه را که پیش از آن، میان مردم شام سنّت ساخته بود، به سایر بلاد اسلامی نیز گسترش داد و به سبّ و لعن امیرمؤمنان(علیه السلام) در محافل و مجالس و برفراز منبرها و در خطبه های نماز جمعه فرمان داد.

مرحوم علّامه امینی با استناد به منابع معتبر اهل سنّت می نویسد:

«معاویه پیوسته اصرار داشت که روایاتی در نکوهش مقام امیرمؤمنان علی(علیه السلام)

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: تفسیر فخر رازی، روح المعانی، الدرّ المنثور، مجمع البیان و تفسیر نمونه (ذیل تفسیر آیات فوق).

۲ . آری ;

این آیه در عظمت فداکاری امیرمؤمنان(علیه السلام) نازل شده است. مطابق نقل مفسّران و مورّخان شیعه و سنّی این آیه مربوط به لیله المبیت یعنی آن شب است که مشرکان مکّه قصد داشتند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را در منزلش به قتل برسانند; و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به فرمان الهی بستر خود را ترک کرد و علی(علیه السلام)آن شب به جای پیامبر(صلی الله علیه وآله) خوابید. صبحگاهان که مشرکان با شمشیرهای آخته بر آن خانه هجوم آوردند، علی(علیه السلام)را در آن جا یافتند و با این فداکاری، رسول خدا از دست مشرکان نجات یافت و از همان جا هجرت رسول خدا به سوی مدینه آغاز شد. بنابراین، آیه فوق درباره عظمت کار امیرمؤمنان(علیه السلام)که با وجود خطر فراوان، شجاعانه و فداکارانه آن شب را در بستر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به سر برد، نازل شده است. (برای آگاهی از مصادر این شأن نزول، رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۷، تفسیر آیه ۲۰۷ سوره بقره).

جعل کند و این کار را آن قدر ادامه داد که کودکان شام با آن خو گرفتند و بزرگ شدند و بزرگسالان به پیری رسیدند. هنگامی که پایه های بغض و عداوت نسبت به اهل بیت(علیهم السلام)در قلوب ناپاکان محکم شد، سنّت زشت لعن و سبّ مولا علی(علیه السلام) را به دنبال نمازهای جمعه و جماعت و بر منابر، در همه جا، حتّی در محل نزول وحی یعنی مدینه رواج داد.(۱)

«جاحظ» نقل می کند که معاویه در پایان خطبه نماز، با کلماتی زشت(۲)، علی(علیه السلام)را مورد سبّ و لعن قرار می داد و آنگاه

همین جملات را طیّ بخش نامه ای به همه بلاد اسلامی فرستاد، تا خطبای جمعه! نیز هماهنگ با او این گونه آن حضرت را لعن نمایند.(۳)

همچنین نقل شده است که معاویه در قنوت نماز خویش علی، حسن و حسین(علیهم السلام) را لعن می کرد.(۴)

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «به دستور معاویه خطبا در هر آبادی و بر فراز منبرها، علی(علیه السلام) را لعن می کردند و به او و خاندان پاکش ناسزا می گفتند».(۵)

طبری (مورّخ معروف) می نویسد: «وقتی که معاویه، مغیره بن شعبه را والی کوفه ساخت، به وی گفت:

«لا تَتَحَمَّ عَنْ شَتْمِ عَلیٍّ وَ ذَمِّهِ; از ناسزاگویی و مذمّت نسبت به علی پرهیز نکن!».(۶)

پاورقی

۱ . الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۲ . این کلمات را ابن ابی الحدید در شرح خود (ج ۴، ص ۵۶) به نقل از جاحظ آورده است که به علّت زشتی این کلمات، از نقل آن خودداری می کنیم.

۳ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶-۵۷.

۴ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲ و بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۶۹.

۵ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

۶ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۸ (حوادث سال ۵۱ هجری) و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲.

اصرار معاویه بر این کار تا آنجا بود که وقتی در مراسم حج شرکت کرد و وارد مدینه شد، تصمیم داشت، بر منبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، علی(علیه السلام) را لعن کند. به او گفتند: «سعد بن ابی وقّاص» در اینجا حضور دارد و از این کار ناخشنود خواهد شد; بنابراین، خوب است پیش از

آن، با وی مشورت کنی.

معاویه قصد خویش را با وی در میان گذاشت. سعد گفت: اگر چنین کنی، من دیگر به مسجد پیامبر نخواهم آمد. معاویه که چنین دید تا زمانی که سعد زنده بود در آنجا اقدام به لعن نکرد.(۱)

در کتاب «صحیح مسلم» (از کتاب های معروف و معتبر اهل سنّت) آمده است: معاویه به سعد بن ابی وقّاص گفت: چرا ابوتراب (علی(علیه السلام)) را ناسزا نمی گویی؟ سعد در پاسخ گفت: به خاطر سه جمله ای که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در عظمت علی(علیه السلام)شنیده ام که اگر یکی از آنها در حقّ من بود، از داشتن شتران سرخ مو (کنایه از اموال فراوان است) برایم بهتر بود.

آنگاه سعد بن ابی وقّاص آنها را نقل کرد.(۲)

معاویه کینه توز عجیبی بود و شاید کمتر کسی در کینه توزی به پای او می رسید تا آنجا که درخواست بزرگان اسلام و حتّی برخی از بنی امیّه را جهت ترک این عمل زشت و نفرت انگیز رد می کرد و همچنان به کار خویش ادامه می داد.

علاّمه مجلسی نقل می کند: در ملاقاتی که ابن عبّاس با معاویه داشت، به وی گفت: ای معاویه! تو علی را می شناسی و سابقه او را در اسلام می دانی و به فضل و مقام وی

پاورقی

۱ . عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶۶.

۲ . آن سه فضیلت عبارتند از:

الف در جریان تبوک که علی(علیه السلام) را در مدینه به جای خود گذاشت، خطاب به وی فرمود: «أَما تَرْضی أَنْ تَكُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسی إِلاَّ أَنَّهُ لاَ نُبُوَّهَ بَعْدِی; آیا خشنود نیستی که جایگاه تو

در نزد من همانند هارون نسبت به موسی باشد (با این تفاوت) جز آن که بعد از من نبوّتی نیست».

ب در جنگ خیبر بعد از آن که دیگران نتوانستند قلعه خیبر را بگشایند فرمود: «لَأُعْطِيَنَّ الرّايَةَ رَجُلا يُحِبُّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ; پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند». آنگاه پرچم را به دست علی(علیه السلام) داد وفتح و پیروزی حاصل شد.

ج وقتی که (در ماجرای مباهله) آیه ۶۱ سوره آل عمران (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...) نازل شد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) را فرا خواند و فرمود: «اَللّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلِي; خداوندا! اینان خاندان من هستند (که مشمول این آیاتند)». (صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضایل علی بن ابی طالب، حدیث سوّم، با تلخیص).

صفحه ۱۸۵

آگاهی; اکنون که وی از دنیا رفته است، دستور بده بر منبرهایتان به وی ناسزا نگویند. معاویه با وقاحت تمام درخواست وی را رد کرد.(۱)

ابوعثمان جاحظ می گوید: گروهی از بنی امیّه با توجّه به آثار منفی این کار به معاویه گفتند: تو به آنچه خواستی رسیدی، دیگر از لعن علی دست بردار! پاسخ داد: نه به خدا سوگند! باید آن قدر این کار ادامه یابد، تا کودکان با آن بزرگ شوند و بزرگسالان با آن پیر گردند و هیچ کس فضیلتی برای علی نگوید!(۲)

به هر حال، با این برنامه، لعن علی(علیه السلام) و خاندان وی به صورت یک سنّت درآمد و هفتاد هزار منبر در عصر

امويين در سراسر كشور اسلامى نصب شد و بر فراز آن ها، على(عليه السلام) را لعن مى كردند.(۳)

اين برنامه تا زمان عمربن عبدالعزيز ادامه داشت و آثار منفى آن هر روز آشكارتر مى شد; تا آن كه وى در زمان خلافت خويش (سال ۹۹ هجرى) طىّ بخش نامه اى به همه بلاد اسلامى دستور لغو اين سنّت زشت را صادر كرد.(۴)

آرى; بنى اميّه براى كتمان سابقه زشت خود و جلوگيرى از نشر فضايل على(عليه السلام)و در نتيجه گرايش مردم به «خطّ علوى» به سبّ و لعن آن حضرت روى آوردند. در واقع، آنان ادامه حكومت جنايت بار خويش را بر پايه چنين سنّتى استوار مى ديدند. اين نكته اى است كه «مروان بن حكم» بدان تصريح كرده است.

در تاريخ مى خوانيم كه وقتى از «مروان حكم» سؤال شد كه چرا شما على را سبّ و لعن مى كنيد؟ و اين كار چه نفعى براى شما دارد؟ پاسخ داد:

پاورقى

۱ . بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۶.

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۴، ص ۵۷ و الغدير، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳ . ربيع الابرار زمخشرى، ج ۲، ص ۱۸۶ (مطابق نقل الغدير، ج ۱۰، ص ۲۶۶).

۴ . كامل ابن اثير، ج ۵، ص ۴۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۴، ص ۵۸. (براى آگاهى بيشتر از ماجراى سنّت معاويه و پيروانش در سبّ و لعن مولا(عليه السلام) رجوع كنيد به: الغدير، ج ۲، ص ۱۰۱ به بعد و جلد ۱۰، ص ۲۵۷ به بعد; شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۴، ص ۵۶ به بعد ; پيام امام اميرالمؤمنين(عليه السلام)، ج

۲، ص ۶۵۲ و دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج ۱، ص ۵۹).

«لَا یَسْتَقِیمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِکَ; حکومت ما جز با این کار سامان نمی یابد».(۱)

آنان با طرح و گسترش چنین حرکت زشت و ناجوانمردانه ای، آزار، کشتن و اسارت خاندان هاشمی را برای مزدوران خویش امری ساده و حتّی مورد رغبت و پسندیده می ساختند و در پناه آن به اهداف شوم دنیاطلبانه خویش دست می یافتند.

۴ به شهادت رساندن امام حسن مجتبی(علیه السلام)

معاویه می دانست که با وجود امام حسن(علیه السلام) نمی تواند به سادگی به اهداف شوم دراز مدّت خویش و تثبیت خلافت در خانـدان اموی دست یابـد; مخصوصـاً که در پیمـان نـامه صـلح او بـا امـام مجتبی(علیه السـلام) آمـده بود که معاویه پس از خویش، کسی را برای خلافت معرّفی نکند و کار آن را به مسلمین بسپارد.(۲)

از این رو، معاویه برای برداشـتن موانع از سـر راه خویش و هموارساختن سـلطنت یزید فاسد، دست به جنایت دیگری زد و امام مجتبی(علیه السلام) را به شهادت رساند. ولی برای در امان ماندن از پی آمد چنین جنایت بزرگی، مخفیانه و با مسموم ساختن آن حضرت، به چنین عملی اقدام کرد.

مطابق نقل جمعی از مورّخان شـیعه و سـنّی، معاویه به همسـر امام حسن(علیه السلام) که دختر اشعث بن قیس(۳) بود، پیام داد که اگر وی حسن بن علی(علیه السلام) را مسموم سازد، او را به همسری پسرش یزید درخواهد آورد. معاویه برای جلب اعتماد «جعده دختر اشعث» مبلغ یکصد هزار درهم نیز برای وی فرستاد. دختر اشعث نیز پذیرفت که

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۴۰۷; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج

۱۳، ص ۲۲۰ و الغدیر، ج ۷، ص ۱۴۷، ج ۸، ص ۲۶۴ و ج ۹، ص ۳۹۲.

۲ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۶۵. (البتّه مطابق نقل ابن قتیبه در «الامامه و السیاسه» جلد ۱، صفحه ۱۸۴، معاویه تعهّد کرده بود که پس از مرگش، خلافت به امام حسن(علیه السلام)منتقل شود. در این صورت انگیزه معاویه برای به شهادت رساندن آن حضرت، روشن تر است. همین انگیزه را علاّمه امینی در الغدیر، ج ۱۱، ص ۹، از ابوالفرج اصفهانی نویسنده کتاب «مقاتل الطالبیین» نقل می کند; ابن عبدالبرّ نیز در استیعاب، ج ۱، ص ۴۳۸ و ۴۳۹ می نویسد: امام حسن(علیه السلام) با وی شرط کرده بود که خلافت پس از معاویه، در اختیار او قرار گیرد).

۳ . برای آگاهی از زندگی و سابقه اشعث، رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۱، ص ۶۴۴ به بعد (ذیل خطبه نوزدهم).

همسر خود حضرت امام مجتبی(علیه السلام) را مسموم سازد و به شهادت برساند (هر چند معاویه، وی را هرگز به همسری یزید در نیاورد!).(۱)

مورّخ معروف «ابوالفرج اصفهانی» می نویسد: معاویه می خواست برای فرزندش یزید از مردم بیعت بگیرد; ولی وجود امام حسن(علیه السلام) و سعد بن ابی وقّاص کار را برای او مشکل می ساخت، از این رو، هر دوتن را مسموم ساخت.(۲)

تأسّف بارتر آن که، وقتی خبر شهادت امام حسن(علیه السلام) به شام رسید، معاویه و دیگر درباریان جنایتکارش خوشحال شدند و به سجده افتادند.(۳)

به هر حال، تردیدی نیست که معاویه برای رسیدن به اهداف شوم خود، سعی می کرد همه موانع را

از سر راه خود بر دارد و مسیر را برای «خلافت موروثی آل امیه» هموار سازد که یکی از موانع مهم، حضور امام حسن مجتبی(علیه السلام) با آن همه شایستگی ها و عظمت فردی و خانوادگی بود. از این رو، دست خود را به این جنایت عظیم آلوده ساخت و به واسطه زنی دنیاپرست به خیال خویش به هدفش نائل شد.

۵ کشتن شیعیان به بهانه های گوناگون

توضیح

معاویه بعد از تثبیت قدرت خویش و پس از مسموم ساختن امام مجتبی(علیه السلام)برخلاف مفاد صلح نامه(۴) و بر خلاف تمام اصول انسانی و دینی به کشتار وسیع

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: کتاب های معتبر تاریخی از شیعه و سنّی; مانند: ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۶ و ۳۵۷; مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۷-۴۹; بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷; تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۱۴; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۹; مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۳۹; تذکره الخواص سبط بن جوزی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲. ابن عبدالبر نیز در استیعاب، ج ۱، ص ۴۴۰ در شرح حال امام حسن(علیه السلام)می نویسد: گروهی گفته اند که آن زن به دسیسه معاویه و پولی که برای وی فرستاد، آن حضرت را مسموم ساخت (وَ قَالَتْ طائِفَهٌ: کَانَ ذَلِکَ مِنْهَا بِتَدْسِیسِ مُعاوِیَهَ إِلَیْهَا وَ مَا بَذَلَ لَهَا فِی ذلِکَ).

۲ . مقاتل الطالبیین، ص ۴۸.

۳ . الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۹۶; عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶۱ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۹.

۴ . در یکی از بندهای صلح نامه آمده بود: «وَ أَنْ یُؤَمَنَّ شِیعَتَهُ، وَلاَ یَتَعَرَّضَ لاَِحَد مِنْهُمْ; امنیّت شیعیان علی(علیه السلام)

را تضمین کند و متعرّض احدی از آنان نشود». (مناقب شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸ و ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۵).

شیعیان امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) دست زد; تا با از میان برداشتن مخالفان، راه را برای خودکامگی هایش هموارتر سازد.

ابن ابی الحدید با اشاره به این دوران می نویسد: «فشارها بر شیعیان ادامه داشت، تا آنگاه که امام حسن(علیه السلام) به شهادت رسید; پس از آن، سختی ها و فشارها بر شیعیان افزایش یافت،به گونه ای که هر شیعه،از کشته شدن و یا تبعید و آواره شدن بیمناک بود».(۱)

امام باقر(علیه السلام) با اشاره به فضای تاریک و وحشت بار عصر معاویه می فرماید:

«وَ کَانَ عِظَمُ ذلِکَ وَ کِبَرُهُ زَمَنَ مُعاوِیَهَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ(علیه السلام) فَقُتِلَتْ شِیعَتُنابِکُلِّ بَلْدَه وَ قُطِّعَتِ الْاَیْدِی وَ الْاَرْجُلُ عَلَی الظِّنَّهِ وَ کَانَ مَنْ یُذْکَرُ بِحُبِّنَا وَ الْاِنْقِطاعِ إِلَیْنَا سُجِنَ أَوْ نُهِبَ مَالُهُ أَوْ هُدِّمَتْ دارُهُ; بیشترین وبزرگترین

فشارها بر شیعیان در عصر معاویه، پس از شهادت امام حسن(علیه السلام)بود. در آن زمان در هر شهری شیعیان ما کشته می شدند و دست ها و پاهایشان با اندک گمان و بهانه ای قطع می شد. شدّت سخت گیری به حدّی بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد، زندانی می شد و اموالش مصادره می گردید و یا خانه اش ویران می گشت».(۲)

در این هنگام، معاویه فرمانداری کوفه را به «زیاد بن ابیه»(۳) سپرد; وی که شیعیان علی(علیه السلام) را به خوبی می شناخت، به تعقیب آنان پرداخت و بسیاری از افرادسرشناس و مؤثّر از دوستان علی(علیه السلام) را به قتل رساند. شدت سخت گیری و جنایت «زیاد» را ابن

ابی الحدید معتزلی این گونه ترسیم می کند:

«زیاد، شیعیان علی(علیه السلام) را زیر هر سنگ و کلوخی (در هرمکانی) یافت به قتل

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳.

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۶۸.

۳ . شرح حال «زیاد» پیش از این گذشت.

صفحه ۱۸۹

رساند; آنها را دچار ترس و وحشت ساخت و دست و پای آنان را قطع کرد و چشم های آنها را از حدقه بیرون آورد، آنان را به دار آویخت و گروهی از آنان را از سرزمین عراق آواره ساخت، تا جایی که هیچ فرد سرشناسی از شیعیان در عراق نماند». (۱)

جنایات «زیاد» در نامه امام حسین(علیه السلام) به معاویه نیز آمده است; در بخشی از نامه آن حضرت می خوانیم:

«ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلى اَهْلِ الْاِسْلامِ، يَقْتُلُهُمْ وَ يَقْطَعُ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلاف، وَ يُصَلِّبُهُمْ عَلى جُذُوعِ النَّخْلِ; آنگاه زیاد را بر مسلمانان مسلّط ساختی و او نیز آنان را به قتل می رساند و دست و پای آنان را به عکس یکدیگر (به طرز وحشتناک) قطع می کند و آنان را بر دار اعدام می آویزد».(۲)

شهادت حُجر بن عدی(۳)

از جنایات عظیمی که دراین مدّت توسّط عمّال معاویه انجام گرفت و بسیاری از مورّخان شیعه و سنّی آن را نقل کرده اند، شهادت «حُجر بن عدی» و یاران گرانقدرش بود. اینان از مردان شایسته و به زهد و تقوا و ایمان شناخته شده بوده اند و فقط به جرم پیروی از علی(علیه السلام) و ایستادگی در برابر ناسزاگویی های «زیاد» نسبت به آن حضرت به

پاورقی

۱ . فَقَتَلَهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَر

وَ مَدَر، وَ أَخَافَهُمْ، وَ قَطَعَ الْاَیْدِی وَ الْاَرْجُلَ، وَ سَمَلَ الْعُیُونَ وَ صَلَبَهُمْ عَلَی جُذُوعِ النَّخْلِ، وَ طَرَدَهُمْ وَ شَرَّدَهُمْ عَنِ الْعِراقِ; فَلَمْ یَبْقِ بِهَا مَعْرُوفٌ مِنْهُمْ (همان مدرک، ص ۴۴). محقّق ارجمند جناب شیخ باقر قرشی می نویسد: زیاد قصد کرد کوفه را از شیعیان خالی کند و شوکت آنان را در هم بشکند; از این رو، پنجاه هزار تن از شیعیان کوفه (و عراق) را آواره منطقه خراسان کرد، و البتّه همین جمعیّت موجب نشر تشیّع در آن منطقه و تشکیل گروه های مقاومت و مبارزه علیه امویان شد. (حیاه الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۸).

۲ . الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.

۳ . حُجر بن عدی از بزرگان صحابی رسول خدا بود. دانشمندان شیعه و سنّی تعبیرات بلندی در عظمت او نقل کرده اند. درباره او نوشته اند: وی هر چند از نظر سنّ و سال از دیگر صحابه رسول خدا(صلی الله علیه وآله)کوچک تر بود، ولی از نظر عظمت از بزرگان صحابه بود. حاکم نیشابوری در مستدرک از او با عنوان «راهب أصحاب محمّد» یاد کرده است و ابن اثیر در اسدالغابه و ابن حجر عسقلانی در الاصابه از او به عنوان «حُجر الخیر» یاد کرده اند. درباره او آمده است که وی مردی عابد بود، همیشه با وضو بود و هر گاه وضو می گرفت، نماز می خواند. ابن عبدالبر در استیعاب و ابن اثیر در اسدالغابه وی را مستجاب الدعوه دانسته اند. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۸۵-۳۸۶; الاصابه فی

تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۱۴; مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۳۶ به بعد; اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۶۹ به بعد و الغدیر، ج ۱۱، ص ۵۳ به بعد.

طرز فجیعی به شهادت رسیدند، که فشرده آن چنین است:

زمانی که «مغیره بن شعبه» از سوی معاویه حاکم کوفه شد، به دستور معاویه در خطبه ها و سخنرانی ها نسبت به علی(علیه السلام) دشنام و ناسزا می گفت. در این میان «حُجر بن عدی» در برابر او ایستادگی می کرد واز فضایل علی(علیه السلام) می گفت، و معاویه را رسوا می ساخت. «حُجر» که مردی با نفوذ و از شخصیّت های معروف کوفه بود، با بیانش توطئه های مغیره را خنثی می ساخت.

جمع زیادی از مردم کوفه نیز با وی همراهی می کردند و به مخالفت با سخنان «مغیره» می پرداختند. مغیره که ترس داشت دست خویش را به خون آنان آلوده سازد، تحمّل می کرد; ولی همیشه «حُجر» را از پی آمد سخنانش می ترساند و می گفت همه حاکمان مانند من تحمّل نخواهند کرد و در برابر تو شدّت عمل به خرج خواهند داد.

مغیره در سال ۵۱ هجری به هلاکت رسید و آنگاه معاویه «زیاد» را که والی بصره بود، با حفظ سِمَت، به ولایت کوفه منصوب کرد. «زیاد» نیز همانند دیگر والیان جور و به دستور معاویه بر فراز منابر و در سخنرانی ها به سبّ و بدگویی علی(علیه السلام)می پرداخت که با مخالفت «حُجر» مواجه می شد.

«حُجر بن عدی» و یارانش که تحمّل این ناسزاگویی ها را نداشتند، در برابر دستگاه ستمگر معاویه و «زیاد» ایستادگی کردند و از افشای

حاکم شام و آل ابوسفیان خودداری نمی کردند و به تهدیدات «زیاد» ستمگر اعتنایی نداشتند.

سرانجام زیاد، آنها را دستگیر کرد و همراه با نامه ای در مذمّت و بدگویی از آنان به شام روانه ساخت.

حجر و یارانش را در «مرج عذرا» (منطقه ای در نزدیکی دمشق) نگه داشتند، تا حکم آنان از سوی معاویه صادر شود.

از میان این گروه که چهارده تن بودند، هفت تن با وساطت بعضی به نزد معاویه نجات یافتند; ولی حُجر به همراه شش تن از یارانش که مقاومت می کردند به جرم

صفحه ۱۹۱

دینداری و محبّت به علی(علیه السلام) به طرز فجیعی به شهادت رسیدند.(۱)

در کتاب کنز العمّال (از کتاب های معروف اهل سنّت) آمده است که حُجر به هنگام شهادت چنین وصیّت کرد:

«لَا تُطْلِقُوا عَنِّی حَدِیداً وَ لاَ تَغْسِلُوا عَنِّی دَمَاً وَ ادْفِنُونِی فِی ثِیابِی، فَإِنِّی لاق مُعاوِیَهَ بِالْجادَّهِ وَ إِنِّی مُخاصِمٌ; غل و زنجیر را از دست و پایم باز نکنید و خونم را نشویید و مرا در پیراهنم دفن کنید! چرا که می خواهم به این صورت معاویه را در قیامت برای دادخواهی در پیشگاه خدا دیدار کنم».(۲)

قبر جناب حجر و یارانش امروزه در منطقه «مرج عذرا»، در نزدیکی دمشق معروف و مشهور است و زیارتگاه گروه زیادی از مسلمانان می باشد.

شهادت حُجر بن عدی و یارانش چه در همان زمان و چه پس از آن، مورد اعتراض شدید مردم قرار گرفت و از آن به عنوان لکّه ننگی در زندگی معاویه یاد می شد.

امام حسین(علیه السلام) در نامه ای به معاویه به شهادت حُجر و یارانش اشاره می کند و می فرماید:

«أَلَسْتَ قَاتِلَ حُجْر، وَ

أَصْحابَهُ الْعابِدِينَ الْمخْبِتِينَ، اَلَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفْظِعُونَالْبِدَعَ، وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَقَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدْواناً، مِنْ بَعْدِ ما أَعْطَيْتَهُمُ الْمَواثِيقَ الْغَلِيظَةَ، وَ الْعُهُودِ الْمُؤَكَّدَةَ، جُرْأَةً عَلَى اللّهِ وَاسْتِخْفَافاً بِعَهْدِهِ؛ (ای معاویه!) آیا تو همان نیستی که حجر و یارانش را

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۷-۲۰۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲-۴۸۶؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۳۵-۲۴۲؛ مروج الذهب مسعودی، ج ۳، ص ۳-۴؛ الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۷ به بعد و اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۶۹-۵۸۶.

۲ . کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۳۵۳، حدیث شماره ۳۱۷۲۴؛ همچنین رجوع کنید به: اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۸۶ و الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۱۵.

صفحه ۱۹۲

که عابد و در برابر خدا متواضع بودند، به قتل رساندی؟ آنان که از بدعت ها بیزار بودند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کردند؛ ولی تو آنان را از روی ستم و عداوت پس از پیمان های محکم (در عدم تعرّض به آنان) کشتی و این عمل را از روی نافرمانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان او انجام دادی».(۱)

عایشه نیز در ملاقاتی با معاویه به وی گفت: چرا حُجر و یارانش را کشتی؟ معاویه پاسخ داد: مصلحت امّت را در آن دیدم!!! عایشه گفت: از رسول خدا شنیدم که درباره آنان می فرمود:

«سَيُقْتَلُ بِعَذْراءَ نَاسٌ، يَغْضِبُ اللّهُ لَهُمْ وَ أَهْلُ السَّماءِ؛ به زودی در منطقه «عذراء»، مردمانی کشته می شوند که خداوند و آسمانیان به خاطر آنان خشمگین می شوند».(۲)

از «حسن بصری» نقل شده است که می گفت: معاویه چهار

عمل زشت انجام داد که هر یک از آنها به تنهایی جرم و جنایت بزرگی محسوب می شود و برای تبهکاری معاویه کافی است... یکی از آن چهار مورد، کشتن حُجر بن عدی بود. سپس دو بار گفت:

«وَیْلا لَهُ مِنْ حُجْر وَ أَصْحابِ حُجْر; وای بر وی (معاویه) از ماجرای حُجر و یاران حُجر!».(۳)

ماجرای شهادت حجر به قدری مظلومانه بود که خود معاویه نیز به ظاهر از پی آمد اُخروی آن وحشت داشت!

پاورقی

۱ . الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۰۳; همچنین رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.

۲ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۴۱ و الاصابه، ج ۱، ص ۳۱۵.

۳ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۸ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷.

صفحه ۱۹۳

در کامل ابن اثیر به نقل از ابن سیرین آمده است که معاویه به هنگام مرگ می گفت:

«یَوْمِی مِنْکَ یا حُجْرُ طَوِیلٌ; ای حُجر! روزی طولانی (برای محاکمه نزد خدا) با تو خواهم داشت».(۱)

شهادت عمرو بن حَمِق

از دیگر شخصیّت های بزرگ اسلامی که توسّط معاویه به شهادت رسید، جناب «عمرو بن حَمِق خُزاعی» است.

وی از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود و مطابق نقل محدّثان و مورّخان روزی با مقداری شیر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را سیراب کرد، آن حضرت در حقّ وی چنین دعا کرد: «اَللّهُمَّ مَتِّعْهُ بِشَبابِهِ; خدایا او را از جوانی اش بهره مند ساز!» عمرو نیز به برکت این دعا، هشتاد سال بر او گذشت، ولی موی سپیدی در سر و رویش دیده نشد».(۲)

وی از شیعیان خاصّ امیرمؤمنان(علیه السلام) بود. امام کاظم(علیه السلام) هنگامی که حواریّون و یاران ویژه امیرمؤمنان(علیه السلام)

را بر می شمارد، از عمرو بن حمق نیز نام می برد.(۳)

امیرمؤمنان(علیه السلام) در جنگ صفّین پس از اعلام آمادگی و وفاداری خالصانه عمرو، به وی فرمود:

«لَیتَ أَنَّ فِی جُنْدِی مِائَةٌ مِثْلُکَ; کاش در میان لشکریانم یکصد نفر همانند تو بودند».(۴)

عمرو بن حمق به سبب عشق و ارادت به علی(علیه السلام) مورد بُغض معاویه قرار داشت،

پاورقی

۱ . کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷.

۲ . کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۴۹۵; تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۸، ص ۲۱; اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۰۰ و بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۲.

۳ . بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

۴ . بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۸۲.

صفحه ۱۹۴

تا آن که معاویه در زمان خلافت خویش، وی را مورد تعقیب قرار داد. عمرو از شهر خویش گریخت; ولی معاویه با وقاحت تمام همسرش «آمنه» را به مدّت دو سال در زندان دمشق حبس کرد، تا آن که عمّال معاویه عمرو را در منطقه «موصل» دستگیر کردند;(۱) و او را به طرز فجیعی به شهادت رساندند و سرش را برای زیاد و او نیز برای معاویه فرستاد!

مورّخان نوشته اند: نخستین سری که در اسلام شهر به شهر گردانده شد، سرِ «عمروبن حمق خُزاعی» بود!

ابن سعد در طبقات به نقل از شعبی (از بزرگان تابعین) می نویسد: «أَوَّلُ رَأْس حُمِلَ فِی الاِْسْلامِ رَأْسُ عَمْرِو بْنِ الحَمِقِ».(۲)

به دستور معاویه سر بریده «عمرو» برای همسرش در زندان فرستاده شد. مأموران سنگدل حاکم شام، سر آن شهید را به دامن آمنه انداختند و آمنه نیز کلماتی آتشین و با حزن و اندوه در فراق شوهرش بیان

کرد.(۳)

امام حسین(علیه السلام) در نامه اش به معاویه به شهادت عمروبن حمق اشاره کرده و از آن بزرگمرد به عظمت یاد می کند و می فرماید:

«أَوَ لَسْتَ بِقاتِلِ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ، اَلَّذِی أَخْلَقَتْ وَ أَبْلَتْ وَجْهَهُ الْعِبادَهُ; آیا تو قاتل عمروبن حمق نیستی; همان مردی که کثرت عبادت چهره اش را فرسوده کرده بود».(۴)

آری; معاویه با کشتن شیعیان علی(علیه السلام) به ویژه افراد بانفوذ و ایجاد ترس و وحشت

پاورقی

۱ . طبری می نویسد: او را در موصل دستگیر کردند و به شهادت رساندند (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۷). ولی مطابق نقل ابن سعد در طبقات (ج ۶، ص ۲۵) او را در منطقه جزیره دستگیر کردند و به شهادت رساندند.

۲ . طبقات، ج ۶، ص ۲۵. ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد: «أَوَّلُ رَأْس اُهْدِیَ فِی الْاِسْلامِ، رَأْسُ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ، بُعِثَ بِهِ زِیادُ إِلی مُعاوِیَهَ». (الاصابه، ج ۲، ص ۵۲۳).

۳ . رجوع کنید به: الغدیر، ج ۱۱، ص ۴۱-۴۴; تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۷; طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۵; الاصابه، ج ۲، ص ۵۳۳; کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۴۹۷; مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۳۵۷; مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۲۰۲ و اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۷۶.

۴ . الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰۳. (در بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳ نیز، این جملات با تفاوتی نقل شده است).

صفحه ۱۹۵

میان آنان، در پی انتقام از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و در واقع انتقام از اسلام راستین برآمد، تا بتواند به «خطّ اموی» استحکام بیشتری ببخشد و راه را برای خودکامگی هایش هموارتر سازد.

۶ تنگنای اقتصادی مخالفان

یعقوبی مورّخ

مشهور از حضرت رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) روایت کرده است، که فرمود:

«اِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِی الْعَاصِ ثَلثِینَ رَجُلا جَعَلُوا مَالَ اللهِ دُوَلا وَ عِبَادَهُ خَوَلا وَ دِینَهُ دَخَلا; آنگاه که فرزندان ابوالعاص (پسر امیّه) به سی تن برسند، بیت المال را در انحصار خود قرار می دهند و بندگان خدا را برده خویش، و دین خداوند را مایه فریب می سازند». (۱)

این سه اصل پایه های حکومت های استبدادی است که حکومت بنی امیّه بر اساس آن شکل گرفته است.

معاویه که در سال های اوّل حکومتش با سیاستی مزوّرانه پا به میدان نهاد و با بذل و بخشش های فراوان و تظاهر به بردباری و چشم پوشی از دشمنانش، سعی در به سازش کشاندن آنان داشت و به هر شکل می خواست همگان در برابر حکومت او سر تسلیم فرود آورند و یا حدّاقل سکوت کنند; پس از استحکام پایه های حکومتش سیمای واقعی خویش را نمایان ساخت و شدیدترین فشارهای اقتصادی را بر مردم بی نوا روا داشت.

وی با این که ثروت های عمومی و دارایی های کشور اسلام را به رایگان تقدیم موالیان و نزدیکان خویش می کرد، با وضع مقرّرات سنگین اقتصادی نسبت به

پاورقی

۱ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۵۶.

صفحه ۱۹۶

مخالفان خویش، چنان عرصه را بر آنان تنگ کرده بود که بسیاری از مردم با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم می کردند.

او این کار را برای این انجام می داد تا احدی به فکر قیام بر ضدّ او نیفتد.(۱)

این سیاست در دوران یزید نیز ادامه یافت

تا جایی که نسبت به افرادی چون «عبداللّه بن عبّاس» نیز اعمال می شد. عبدالله در نامه ای به یزید به همین نکته اعتراض کرده، می نویسد:

«فَلَعَمْرِی مَا تُؤْتِینَا مِمَّا فِی یَدَیْکَ مِنْ حَقِّنَا إلاَّ الْقَلِیلَ وَ إنَّکَ لَتَحْبِسُ عَنَّا مِنْهُ الْعَرِیضَ الطَّوِیلَ; به جانم سوگند! تو از حقوق ما جز مقدار ناچیزی به ما ندادی و تمام آن را خود برداشتی!».(۲)

معاویه که برای تصاحب اموال مردم مسلمان خیز برداشته بود هر روز دستوری صادر می کرد.

یک روز فرمان داد تمام اراضی مربوط به پادشاهان ساسانی که در اطراف کوفه قرار داشت، تصرّف شود. در پی این فرمان، تمام آن سرزمین های وسیع و آباد جزء اموال خصوصی او قرار گرفت.درآمد این زمین ها در هر سال تا ۵ میلیون درهم می رسید.

روز دیگر فرمان داد، بصره و املاک آباد اطراف آن را به این سرزمین ها اضافه کنند.

در مرحله سوّم دستور داد: هدایایی که رعایای ایرانی در ایّام نوروز و مهرگان به پادشاهان ساسانی می پرداختند، از این به بعد به دستگاه خلافت بپردازند.(۳)

منطق معاویه بر این اساس بود که می گفت: زمین از آن خداست و وی خلیفه خدا! لذا هر طوری که میلش باشد عمل می کند. او می گفت:

«اَلْأَرْضُ لِلّهِ وَ أَنَا خَلِیفَةُ اللهِ فَمَا آخُذُ مِنْ مَالِ اللهِ فَهُوَ لِی وَ مَا تَرَکْتُهُ کَانَ جائِزاً

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹.

۲ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۲۴. همچنین رجوع کنید به : عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۸ .

۳ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۸. مراجعه شود به

نقش عایشه درتاریخ اسلام، قسمت سوّم، ص ۱۵۷.

صفحه ۱۹۷

لِی; زمین از آن خدا است و من هم خلیفه او، پس اگر در مالی تصرّف کنم،متعلّق به من است واگر تصرّف نکنم باز مجاز به تصرّف آنم».(۱)

بر اساس منطق معاویه ولایات و شهرها به صورت تبعیض آمیزی اداره می شد. در حالی که مردم شام بهترین مدافعان حکومت معاویه در امنیّت و رفاه به سر برده و ارزاق عمومی به وفور و با قیمتی مناسب در اختیارشان قرار می گرفت و هر گاه و بی گاه از بذل و بخشش های بی دریغ معاویه بهره مند بودند; مردم شهرهای دیگر تحت فشار سخت ترین تنبیهات اقتصادی قرار داشتند.

خصوصاً شهر کوفه که پایگاه اصلی شیعیان و دوست داران امیرمؤمنان(علیه السلام) بود، با وضع بسیار دردناکی روبرو بود. مغیره بن شعبه والی کوفه ارزاق عمومی را از مردم کوفه دریغ می داشت. این سیاست تبعیض آمیز معاویه تا دهها سال پس از وی نیز ادامه یافت ; تا آن جا که عمر بن عبدالعزیز به اصطلاح عادل ترین آنان! در حالی که بر حقوق شامیان ده دینار افزوده بود بر اهل عراق هیچ نیافزود!(۲)

غصب زمین های آباد بلاد اسلامی، تنها به کوفه و بصره خلاصه نشد. بلکه پس از آن معاویه بر زمین های یمن و شام و بین النهرین نیز دست انداخت و سرزمین هایی که در گذشته عنوان خالصه و تیول داشت، از چنگ صاحبان آنها درآورد و در تصرّف خویش قرار داد.

وی حتّی از دو شهر مقدس مکّه و مدینه نیز صرف نظر نکرد ; هر سال مقدار زیادی

خرما و گنـدم از این دو شـهر به عنوان مالیات و خراج می گرفت و «فـدک» را که متعلّق به فرزندان رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) بود جزء تیول مروان بن حکم قرار داد!(۳)

«ابن عبد ربّه» می نویسد:

پاورقی

۱ . الغدیر، ج ۸، ص ۳۴۹. به نقل از مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۹.

۲ . عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوّم.

۳ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵.

صفحه ۱۹۸

در دوران حکومت معاویه هیـچ بودجه ای از بیت المال برای شـهر مقـدّس مـدینه اختصاص نمی یافت(۱)، چـه این که در این شهر بزرگانی زندگی می کردند که همه از سران مخالفان حکومت اموی بودند.

والیان منصوب معاویه، مردم این سامان را مجبور کردند تا با بهای ناچیزی املاک خویش را بفروشـند و بسیاری از زمین های اطراف مدینه را به اجبار به تصرّف دستگاه حکومت درآوردند.

به حکم معاویه، گاه مروان بن حکم و گاه نیز سـعید بن عاص بر مـدینه حکومت می کرد و هر دو در تضـعیف اقتصادی مردم مدینه خصوصاً بزرگان قوم از هیچ کوششی دریغ نمی کردند.(۲)

معـاویه که مبارزه با علویان و هواخواهان مکتب علوی را وجهه نظر خویش قرارداده بود، در بخشـنامه ای به همه عمّال خویش اعلام کرد:

«اُنْظُرُوا إِلَی مَنْ قـامَتْ عَلَیْهِ الْبَیِّنَهُ أَنَّهُ یُحِبُّ عَلِیّاً وَ أَهْـلَ بَیْتِهِ فَـامْحُوهُ مِنَ الـدِّیوَانِ وَ أَسْـقِطُوا عَطَاءَهُ وَ رِزْقَهُ; مواظب باشـید هر که ثابت شـد که از شـیعیان علی(علیه السـلام) و اهل بیت او است اسم او را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مزایای او را قطع نمایید».(۳)

این

همه سخت گیری از جانب معاویه برای آن بود که وی همواره از شیعیان احساس خطر عظیمی می کرد و لذا با قساوت تمام به این گونه اعمال ننگین و شرارت بار دست می زد.

ابن ابی الحدید، از امام باقر(علیه السلام) نقل می کند که شرایط چنان سخت شده بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد زندانی می شد و اموالش مصادره می گردید و یا خانه اش

پاورقی

۱ . مراجعه شود به عقدالفرید، ج ۴، ص ۳۵۸.

۲ . مراجعه شود به عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹.

۳ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۵ و الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۹.

ویران می گشت.(۱)

فشارها چنان زیاد و فراگیر شده بود که «شعبی» می گوید:

«مَا نَدْری مَا نَصْنَعُ بِعَلِیِّ بْنِ أبی طَالِب، إنْ أَحْبَبْنَاهُ إفْتَقَرْنَا وَ إنْ اَبْغَضْنَاهُ كَفَرْنَا; نمی دانیم با علی(علیه السلام) چه کنیم؟ اگر او را دوست بداریم، (چنان بر ما سخت می گیرند که) فقیر و نیازمند می شویم و اگر او را دشمن بداریم، کافر می شویم».(۲)

۷ بدعت ها

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تحکیم پایه های مقام و موقعیّت خود، که سخت به آن علاقه داشت، به احکام اسلامی نیز دست اندازی کرد و بدعت هایی را در دین پدید آورد که از مهم ترین آن ها انحراف خلافت اسلامی از مسیر صحیح خود و تبدیل آن به سلطنت استبدادی و موروثی، مخصوصاً انتخاب فرزند آلوده و ناصالحش برای ولایت عهدی بود.

این خطر به قدری جدّی و مهم بود که امام حسین(علیه السلام) در جمع عدّه زیادی از صحابه و انصار و فرزندان آنها در

منی، با آن که جاسوسان معاویه همه جا مراقب اوضاع بودند، در این باره فرمود:

«فَإِنِّی أَخَافُ أَنْ یَنْدَرِسَ هَذَا الْحَقُّ وَ یَذْهَبَ؛ من بیم آن دارم که (در اثر اعمال معاویه) دین اسلام فرسوده گشته و به طور کامل ریشه کن گردد».(۳)

معاویه خود تصریح می کرد که خلافت را نه با محبّت و دوستی مردم و نه رضایت

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳.

۲ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۸.

۳ . احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۷؛ الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۸.

آن ها از حکومت او، بلکه با شمشیر به دست آورده است.(۱)

بنابراین، دلیلی ندارد که خواسته های ملّت مسلمان را رعایت کند.

«جاحظ» می گوید:

«معاویه آن سال را که به قدرت رسید «عام الجماعه» نامید، در حالی که آن سال «عام الفرقه و القهر و الغلبه» بود، سالی که امام به سلطنت و نظام کسرایی تبدیل شد و خلافت پیامبر(صلی الله علیه وآله) غصب شد و قیصری گردید».(۲)

معاویه خود را اوّلین «ملک» (شاه) می خواند.(۳)

«سعید بن مسیّب» می گفت: معاویه اولین کسی بود که خلافت را به سلطنت تبدیل کرد.(۴)

«ابوالاعلی مودودی» در کتاب «خلافت و ملوکیت» چند ویژگی برای تفاوت نظام سلطنتی معاویه با خلافت پیش از وی برشمرده است.

نخست: دگرگونی روش تعیین خلیفه. خلفای پیشین، خود برای کسب خلافت قیام نمی کردند، ولی معاویه در پی آن بود با هر وسیله ای که شده بر مسند خلافت تکیه زند.

دوّم: دگرگونی در روش زندگی خلفا و استفاده از روش پادشاهی روم و ایران.

سوّم: چگونگی مصرف بیت المال. زیرا در دوران معاویه بیت المال به صورت

ثروت شخصی او و دودمان او درآمد و کسی نمی توانست درباره حساب و کتاب بیت المال از حکومت وی بازخواست کند.

چهارم: پایان آزادی ابراز عقیده و امر به معروف و نهی از منکر. این روش از عهد

پاورقی

۱ . عقد الفرید، ج ۴، ص ۸۱-۸۲.

۲ . رساله الجاحظ فی بنی امیّـه، ص ۱۲۴، به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳۹۶.مراجعه شود به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۳، ص ۲۵۰ و الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۲۷.

۳ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲. مراجعه شود به: تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳.

۴ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲.

صفحه ۲۰۱

معاویه با کشتن «حجر بن عدی» آغاز شد.

پنجم: پایان آزادی دستگاه قضایی اسلام.

ششم: خاتمه یافتن حکومت شورایی.

هفتم: ظهور تعصّبات نژادی و قومی.

هشتم: نابودی برتری قانون، بر خواسته های شخصی.(۱)

«ابن ابی الحدید» پس از نقل سخنانی در مورد خلاف کاری ها و بدعت های معاویه، می گوید:

«اعمال خلاف و آشکارای «معاویه» از قبیل: پوشیدن حریر، استعمال ظروف طلا و نقره، جمع آوری غنایم برای خود، اجرا نکردن حدود الهی و مقرّرات اسلام درباره اطرافیان و کسانی که مورد علاقه اش بودند، ملحق کردن «زیاد» به خود و او را برادر خود خواندن، با این که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرموده بود: «أَلْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ; فرزند به همسر ملحق می شود و سهم زناکار سنگسار شدن است». کشتن «حُجربن عدی» و یاران پاک او، توهین به ابوذر و او را سوار بر شتر برهنه کردن و فرستادنش به مدینه، ناسزا گفتن به «امیرمؤمنان علی(علیه السلام)» و «امام حسن(علیه السلام)» و «ابن عبّاس» بر روی

منابر، ولیعهد قراردادن «یزید» شراب خوار و قمارباز و... همه و همه دلیل بر کفر و الحاد او است».(۲)

معاویه در بدعت گزاری هیچ حدّ و مرزی قائل نبود و به اعتراض دیگران نیز وقعی نمی نهاد.

«ابودرداء» می گوید:

«به معاویه گفتم از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) شنیدم هر کسی از ظروف طلا و نقره بیاشامد آتش

پاورقی

۱ . خلافت و ملوکیت، ص ۱۸۸-۲۰۷ ; به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۴۰۷-۴۰۸. (رجوع شود به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۳، ص ۲۵۰-۲۵۱).

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۳۲.

صفحه ۲۰۲

جهنّم درونش را فرا خواهد گرفت». معاویه گفت:

«أَمَّا أَنَا فَلاَ أَرَى بِذَلِکَ بَأْساً; امّا من برای آن ایرادی نمی بینم!!».

«ابودرداء» پاسخ داد: عجبا! من از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل می کنم تو رأی شخصی خود را اظهار می کنی! من دیگر در سرزمینی که تو هستی نخواهم ماند!».(۱)

مرحوم علاّمه امینی در کتاب نفیس «الغدیر» با ذکر اسناد و مدارک روشن بدعت ها و فجایعی را که شخص معاویه انجام داده جمع آوری کرده است; در این جا فهرست آن از نظر خوانندگان عزیز می گذرد و شرح و تفصیل منابع آن را می توانند در «الغدیر» جلد یازدهم مطالعه کنند.

این مرد محقّق می نویسد:

«نخستین کسی که آشکارا به شرب خمر و خریدن آن اقدام کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که در محیط اسلام فحشا را اشاعه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که ربا را حلال شمرد، معاویه بود.

نخستین کسی که ازدواج با دو خواهر را در یک زمان اجازه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در باب

دیات تغییر داد، معاویه بود.

نخستین کسی که لبّیک را (در مراسم زیارت خانه خدا) ترک کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که از اجرای حدود الهی سرباز زد، معاویه بود.

نخستین کسی که اموالی را برای جعل حدیث اختصاص داد، معاویه بود.

نخستین کسی که به هنگام بیعت با مردم بیزاری از علی(علیه السلام) را شرط می کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که سرِ یکی از اصحاب پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) (عمرو بن حَمِق) را جدا کرده و در شهرها گردش داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خلافت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به سلطنت مبدّل ساخت، معاویه بود.

پاورقی

۱ . همان مدرک، ج ۲۰، ص ۲۷۸. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۳، ص ۲۰ و ۲۱.

نخستین کسی که به دین خدا اهانت کرد و فرزند فاجرش را به خلافت برگزید، معاویه بود.

نخستین کسی که دستور داد مدینه پیامبر(صلی الله علیه وآله) را غارت کنند، معاویه بود.

نخستین کسی که سبّ و ناسزاگویی به علی(علیه السلام) را رواج داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خطبه نماز عید را (بر خلاف دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله)) بر نماز عید مقدّم داشت، تا بتواند قبل از متفرّق شدن مردم، ضمن خطبه خود، علی(علیه السلام) را سبّ کند، معاویه بود».(۱)

این تنها بخشی از فجایع معاویه در زمینه تغییر احکام الهی و نقض سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله)و زیر پا نهادن دستورات خدا بود و اگر کسی تمام تاریخ زندگانی او و سایر بنی امیّه را بررسی کند، باز هم به نمونه های بیشتری دست می یابد و به راستی اگر حکومت این ظالمان بیگانه از اسلام ادامه می یافت، به یقین چیزی از اسلام

باقی نمی ماند و این سخن با مدارک گسترده ای که در دست است، جای انکار ندارد! و ما تعجّب می کنیم چرا بعضی اصرار دارند چشم بر هم نهند و با این همه فجایع، باز معاویه و بنی امیّه را بستایند; براستی شگفت آور است! انصاف کجاست؟!(۲)

۸ تحمیل بیعت یزید بر مردم

طبق نوشته «ابن عبد ربّه» معاویه هفت سال تمام به منظور آماده سازی افکار عمومی برای بیعت با یزید تلاش کرد(۳) و برای رسیدن به این مقصود از همه وسایل فریب و نیرنگ سود جست و از هیچ فرصتی چشم پوشی نکرد.

معاویه، از هر کسی بهتر می دانست که مردم بعد از وی هرگز با فرد فرومایه ای

پاورقی

۱ . برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس الغدیر، ج ۱۱، ص ۷۱ به بعد مراجعه شود که تمام مدارک مطالب فوق را از کتب برادران اهل سنّت با ذکر جلد و صفحه آورده است.

۲ . رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۴، ص ۳۲۹-۳۳۰.

۳ . عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶۸ و مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶.

چون یزید بیعت نخواهند کرد. از این رو لازم دید هر چه از دستش بر می آید پیشاپیش انجام دهد. این بود که با حیله و تزویر مدّعیان آینده خلافت، چون امام حسن مجتبی(علیه السلام)، سعد بن ابی وقاص و دیگران را یکی پس از دیگری از میان برداشت.(۱)

وی حتّی از عبدالرّحمان فرزند خالد بن ولید، از همسنگران جاهلی خویش نیز نگذشت و چون از شامیان شنید که او را برای خلافت آینده مناسب می دانند، وی را توسّط طبیب مخصوص خویش به

قتل رساند.(۲)

جمعی از مورّخان چون یعقوبی و ابن اثیر(۳)، بر این باورند که اوّلین بار طرح ولایت عهدی یزید به صورت رسمی توسط «مغیره بن شعبه» کلید زده شد. معاویه بنا داشت مغیره را از حکومت کوفه عزل کند و سعید بن عاص را به جایش منصوب نماید، ولی مغیره پس از اطّلاع از این تصمیم، به سرعت خود را به شام رساند و برای تحکیم موقعیّت خویش، ولایت عهدی یزید را به معاویه پیشنهاد داد و افزود که راضی کردن مردم کوفه با من.

معاویه که مقصود اصلی مغیره را دریافت، گفت، به کوفه بازگرد و به این کار بپرداز!

پس از آن معاویه در نامه ای به «زیاد» حاکم بصره نوشت:

«مغیره مردم کوفه را به بیعت یزید فراخوانده است، تو شایسته تری که نسبت به پسر برادرت! این کار را انجام دهی! هنگامی که نامه ام به دست تو رسید مردم بصره را جمع کن و از آن ها برای یزید بیعت بگیر!».

وقتی که نامه معاویه به زیاد رسید، در شگفتی فرو رفت و به معاویه چنین پیام داد:

پاورقی

۱ . مقاتل الطالبیین، ص ۷.

۲ . مراجعه شود به: الغدیر، ج ۱۰،ص ۲۳۳;استیعاب، شرح حال عبدالرّحمن و تاریخ طبری،ج ۴، ص ۱۷۱.

۳ . کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۳، حوادث سال ۵۶.

«یزید مردی است که با سگ ها و میمون ها بازی می کند و جامه های رنگارنگ می پوشد و پیوسته شراب می نوشد و شب را با ساز و آواز می گذراند، اگر مردم را به بیعت وی بخوانم به ما چه خواهند گفت؟ در حالی که هنوز مردانی چون حسین بن

علی(علیه السلام)، عبداللّه بن عبّاس، عبداللّه بن عمر و عبداللّه بن زبیر در میانشان هستند. یزید را وادار که یکی دو سال به اخلاق اینان درآید! شاید بتوان در آن صورت مردم را به این بیعت راضی کرد».

معاویه از شنیدن این پیام خشمگین شد و گفت:

وای بر پسر عبید! شنیده ام در گوشش خوانده اند که وی پس از من امیر است ; به خدا سوگند! او را به مادرش سمیّه و پدرش عبید باز می گردانم.(۱)

طبیعی بود که «زیاد» در مقابل ابطال هویّت و شناسنامه جعلی اش! چاره ای جز تسلیم نداشت.

بدین ترتیب، معاویه و کارگزاران وی وارد کار سخت و دشواری شده بودند، معاویه با هر زحمتی که بود از گوشه و کنار مملکت، سران و بزرگان قبایل را به دمشق فرا می خواند و با تهدید، یا بخشیدن پول های هنگفت و گاه با دادن امتیازات دیگر چون فرمانروایی و حکمرانی، آنان را به بیعت با یزید وادار می کرد.

سال ها طول کشید تا همه بلاد اسلامی جز مکّه و مدینه به بیعت تحمیلی یزید تن دادند. تنها این دو شهر مخصوصاً مدینه همچنان دست نخورده باقی مانده بود. حضور افراد ذی نفوذی چون امام حسین(علیه السلام) مانع تحقّق این مقصود بود.

معاویه در ابتدا به مروان بن حکم والی وقت مدینه دستور داد تا از مردم آن شهر بیعت بگیرد ; ولی مردم مدینه اعتنایی به این امر نکردند، عبدالرحمان فرزند خلیفه اوّل در جمع مردم با صراحت گفت: مروان و معاویه دروغ می گویند، آن ها

پاورقی

۱ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰

و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷۰. ابن اثیر در کامل (ج ۳، ص ۵۰۳-۵۰۵) این داستان را به نحو دیگری نقل کرده است.

می خواهند حکومت را تبدیل به پادشاهی کنند که هر شاهی مُرد، شاه دیگر (پسرش) جانشین وی گردد.(۱)

سرانجام اعتراض شدید امامحسین(علیه السلام) مروان را در انجام این مأموریت ناکام ساخت.

معاویه چاره ای ندید جز این که شخصاً به این دو شهر مقدّس سفر کند و مردم آن سامان را به بیعت تحمیلی با یزید مجبور نماید. این بود که با تعداد زیادی از نظامیان و گارد مخصوص خویش به حجاز سفر نمود.

«ابن قتیبه» در کتاب «الامامه و السیاسه» داستان این سفر و سخنان عتاب آمیز معاویه را در مدینه با حسین بن علی(علیه السلام) و دیگر سرشناسان به تفصیل نقل کرده است.

وی می نویسد:

«معاویه فرمان داد مردم را به مسجد فراخوانند و چون مردم جمع شدند برخاست و در مورد شایستگی و لیاقت یزید برای خلافت سخن راند و گفت: تمام مسلمانان در کلّیه بلاد اسلامی جز شما مردم مدینه با یزید بیعت کردند، من برای اهمّیّت این شهر آن را به تأخیر انداخته ام و اگر در امّت اسلامی کسی را بهتر از یزید می شناختم به خدا سوگند برای او بیعت می گرفتم!».

دراین لحظه امام حسین(علیه السلام) برخاست و سخن وی را قطع کرد و فرمود:

«به خدا سوگند! کسی را که پدرش از پدر یزید و مادرش از مادر وی و خودش از خود او بهتر و شایسته تر است کنار نهادی و یزید را مطرح ساختی!».

معاویه گفت: «گویا خودت را می گویی؟»

امام(علیه السلام) فرمود: آری.

گفت: امّا سخن تو

که مادرت از مادر یزید بهتر است سخن به حقّی است. چه این که فاطمه(علیها السلام)دخcaptrسول خدا(صلی الله علیه وآله) است و کسی در دین و سابقه به پای وی

پاورقی

۱ . کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۶.

صفحه ۲۰۷

نخواهد بود، و امّا این که می گویی پدرت از پدر یزید بهتر است، خدا پدر یزید را بر پدر تو پیروز کرد!!

امام فرمود: «این جهالت و نادانی برای تو بس است که دنیای زودگذر را بر آخرت جاویدان برگزیده ای».

معاویه ادامه داد: امّا این که می گویی خودت از یزید بهتر هستی به خدا سوگند! یزید برای امّت محمد(صلی الله علیه وآله)از تو بهتر و شایسته تر است!!

امام(علیه السلام) فرمود: این دروغ و بهتانی بیش نیست، آیا یزید شراب خوار و عشرت پیشه از من بهتر است؟!(۱)

بنابر نقل «ابن اثیر» معاویه مدّتی در مدینه ماند تا سرانجام با تهدید صریح در حالی که نظامیان با شمشیرهای آخته و آماده اطراف مردم را در مسجد گرفته بودند، از آنان غیر از آن چهار تن بیعت گرفت و سپس به سوی شام رهسپار گردید.(۲)

با این که معاویه به حسب ظاهر از مردم شهرهای مختلف برای یزید بیعت گرفت و یزید را به عنوان جانشین انتخاب کرد، ولی این عمل به عنوان یکی از کارهای بسیار زشت معاویه در خاطره تاریخ باقی ماند.

زشتی این انتخاب تا آنجا بود که همچنان که گذشت حتّی در باور فردی چون «زیاد» نمی گنجید و به همین جهت به معاویه گفت، چگونه مردم را به بیعت فرد شراب خوار و میمون باز دعوت کنیم؟

«ابن اثیر» از «حسن بصری» نقل

می کند که گفت: معاویه چهار عمل انجام داد که هر یک از آن ها برای تباهی او کافی بود، و آن گاه یکی از آن ها را چنین می شمارد:

«وَاسْتِخْلاَفُهُ بَعْدَهُ إِبْنَهُ سِکِّیراً خِمِّیراً یَلْبِسُ الْحَرِیرَ وَ یَضْرِبُ بِالطَّنَابِیرِ; جانشین کردن فرزند بسیار مست و شراب خوار خود را که لباس

پاورقی

۱ . الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴۹–۱۵۵ ; الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۵۰ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۰.

۲ . مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۱۱ و عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۱–۳۷۲.

حریر می پوشید و به ساز و آواز مشغول بود».(۱)

به گفته یعقوبی مورّخ مشهور هنگامی که به عبداللّه بن عمر پیشنهاد شد با یزید بیعت کند، گفت:

«با کسی که میمون باز و سگ باز و شراب خوار و دارای فسق آشکار است، بیعت کنم، در این صورت به خداوند چه پاسخی بدهم؟».(۲)

به هرحال، علاقه فردی معاویه به فرزندش یزید و بقای خلافت در خاندان اموی سبب چنین بیعت تحمیلی گردید. در نتیجه ضربت کاری دیگری به جامعه اسلامی و شریعت نبوی(صلی الله علیه وآله) از این طریق وارد شد.

سیّد قطب، نویسنده و دانشمند معروف مصری می نویسد:

«تعیین یزید برای خلافت یک ضربه کاری به قلب اسلام و به نظام اسلامی و هدف ها و مقاصد آن بود».(۳)

پاورقی

۱ . کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷ و الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۲۵. معاویه خود بهتر از هر کس می دانست که یزید شایسته این جایگاه نیست; ولی عشق به فرزند و بقای خلافت در این خاندان، او را از پیروی حقّ بازداشت. از

معاویه نقل شده که می گفت: «لَوْ لا هَوَایَ فی یَزِیدَ لَاَبْصَرْتُ رُشْدی; اگر عشق و علاقه به یزید نبود، می توانستم راه صحیح را تشخیص دهم!» (تذکره الخواص، ص ۲۵۷ و رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۸).

۲ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳ . العداله الاجتماعیه، ص ۱۸۱.

۸- حکومت جنایت بار یزید

اشاره

آخرین حلقه حوادثی که به ماجرای خونین کربلا ختم شد، بدست گرفتن خلافت توسّط یزید بن معاویه بود.

حوادثی که از سقیفه شروع شد و هر دوره ای بیش از گذشته سبب تقویت «جبهه اموی» و منافقان گردید، در نهایت کار را به آن جا رساند که با نهایت تأسّف خلافت مسلمین به دست یزید فاسد، شراب خوار و هوس باز افتاد.

او با غرور و خودخواهی در پی بیعت گرفتن و به رسمیّت بخشیدن حکومت فاسد خویش برآمد و در مسیر اجرای اهداف خود، دست به هر جنایتی می زد. به گفته «مسعودی» مورّخ معروف: «سیره یزید، همان روش فرعون بود; بلکه باید گفت فرعون در میان مردم، بیش از یزید به عدالت رفتار می کرد».(۱)

در این قسمت، برای آشنایی با افکار و عقاید و اعمال یزید، کارنامه سیاه او را کمی بررسی می کنیم.

ولادت و تربیت یزید

یزید در سال ۲۵ یا ۲۶ هجری زاده شد و مادر وی «میسون» نام داشت; معاویه «میسون» را در حالی که یزید را در شکم داشت، طلاق داد و «میسون» وی را در

پاورقی

۱ . وَ سِیَرُهُ سِیرَهُ فِرْعَوْنَ، بَلْ کَانَ فِرْعَوْنُ أَعْدَلَ مِنْهُ فِی رَعِیَّتِهِ (مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸).

زمانی که همسر معاویه نبود، به دنیا آورد.(۱)

برخی از نویسندگان معتقدند: یزید نزد دایی های خود در بادیه پرورش یافت و قبیله مادرش پیش از اسلام مسیحی بودند و

هنوز حال و هوای دوران مسیحیّت در سر آنان بود و از این رو، یزید بیش از آن که تربیت او اسلامی باشد، تربیت مسیحی داشت; بنابراین، پرده دری وی نسبت به ارزش های اسلامی امر غریبی نبود.(۲)

شاید از این روست

که یزید در اشعار خویش به هنگامی که می خواهد شراب بنوشد چنین می سراید:

وَ إِنْ حَرُمَتْ یَوْماً عَلَی دِینِ أَحْمَدَ

فَخُذْهَا عَلَی دِینِ الْمَسِیحِ بْنِ مَرْیَمَ

«اگر نوشیدن شراب در دین اسلام حرام است; آن را مطابق دین مسیح بنوش!».(۳)

دولت روم در دربـار بنی امیّه نفـوذ داشت و برخی از مسـیحیان روم در دربـار شـام به عنوان مسـتشار حضور داشـتند. مورّخـان تصریح می کنند که به هنگام حرکت امام حسین(علیه السلام) به سوی کوفه، یزید به توصیه «سَرْجون» رومی «عبیداللّه زیاد» را که والی بصره بود (با حفظ سِمَت) به حکومت کوفه نیز منصوب کرد. سرجون این توصیه را به نقل از معاویه به یزید نمود.(۴)

«ابوالفرج اصـفهانی» درباره هم نشـینان یزید می گوید: «در طلیعه ندیمان یزید، شاعری مسـیحی به نام «اخطل» قرار داشت. این دو تن با هم شـراب می نوشـیدند و ساز و آواز می شنیدند و یزید وی را در سفرها به همراه خود می برد. پس از مرگ یزید و انتقال خلافت به مروانیان، اخطل در دوران خلافت عبدالملک مروان، از نزدیکان او

پاورقی

۱ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹.

۲ . حیاه الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۸۰. این سخن از استاد عبداللّه علائلی نقل شده است.

۳ . تتمّه المنتهی در تاریخ خلفا، ص ۶۶. البتّه ما معتقدیم شراب در همه ادیان الهی حرام بوده است و از جمله در دین حضرت مسیح(علیه السلام) هر چند به این دین نسبت داده شده که آن را جایز می شمارند.

۴ . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۸. سرجون هم پیاله

یزید در باده نوشی نیز بود (انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۰۱).

صفحه ۲۱۱

قرار گرفت و هر زمـان می خواست، نزد او می رفت، در حـالی کـه گردنبنـد طلا ـ در گردن داشـت و قطرات خمر از مـوی صورتش می چکید».(۱)

افکار، اندیشه ها و رفتارهای ضدّ دینی یزید

آنچه را که تاریـخ از افکار و انـدیشه های این عامل فساد و تباهی و رفتارهای او نقل می کنـد، همه حکایت از فسق و فجور و رفتارهای الحادی دارد.

قاضی نعمان مصری می نویسد:

روزی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به معاویه نظر افکند و فرمود:

«أَیُّ یَوْم لاُِمَّتِی مِنْکَ، وَ أَیُّ یَوْم سُوء لِذُرِّیَّتِی مِنْکَ مِنْ جَرْو یَخْرُجُ مِنْ صُلْبِکَ، یَتَّخِذُ آیَاتِ اللّهِ هُزُواً وَ یَسْتَحِلُّ مِنْ حُرْمَتِی مَا حَرَّمَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ; امّت من چه روز (سختی) از تو خواهنـد داشت؟ و خانـدان من از فرزندی که از صـلب تو خارج می شود، روز بدی را در پیش دارد! همان فرزندی که آیات خدا را به استهزا می گیرد و آن چه را که خداوند از حریم من حرام کرده، وی حلال می شمارد».(۲)

اشعار کفرآمیز یزیـد و سـخن گفتن از انتقـام از پیامبر و یادآوری کشـتگان مشـرک در جنگ بـدر و کشـتن امام حسـین(علیه السلام) در برابر آنان، همگی از عدم اعتقاد او به دین اسلام حکایت دارد.(۳)

وی در زمان خلافت پدرش به می گساری و هوسرانی مشغول بود، معاویه

پاورقی

۱ . الاغانی، ج ۷، ص ۱۷۰ (مطابق نقل حیاه الامام الحسین(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۸۴).

۲ . المناقب و المثالب، ص ۷۱ (مطابق نقل حیاه الامام الحسین(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۸۰).

۳ . اشعار و سخنان وی را پیش از این در دوّمین ریشه از

ریشه های قیام عاشورا آورده ایم.

صفحه ۲۱۲

تصمیم گرفت برای ساختن سابقه ای دینی، وی را به جهاد بر ضدّ «رومیان» بفرستد; از این رو، او را به فرماندهی لشکری برای جنگ با رومیان اعزام کرد و «سفیان بن عوف غامدی» را نیز در این مسیر با وی همراه ساخت. یزید در این سفر جهادی! معشوقه خود «امّ کلثوم» را نیز به همراه داشت. در این سفر لشکریان یزید که گروهی از لشکرش وارد روم شده بودند، به تب و آبله گرفتار شدند; ولی یزید در همان حال در منزلی به نام «دیر مُرّان» (محلی در نزدیک دمشق) در کنار «امّ کلثوم» به استراحت و هوسرانی می پرداخت. وقتی از این حادثه با خبر شد (با بی اعتنایی به آنچه بر لشکریانش اتّفاق افتاد)، چنین سرود:

مَا إنْ أُبَالِی بِمَا لاَقَتْ جُمُوعُهُمْ

بِالْغَذْقَذَوُنَهِ مِنْ حُمَّی وَ مِنْ مُوم

إِذَا اتَّکَأْتُ عَلَی الاْنمَاطِ فِی غُرَف

بِدیر مُرَّانَ عِنْدِی أُمٍّ کُلْثُوم!

«من باکی ندارم از این که آن جمعیّت در منطقه غذقذونه (ناحیه ای در نزدیک سرزمین روم) دچار تب و آبله شدند; آنگاه که من در «دیر مرّان» در میان غرفه ها بر بالش ها تکیه زده ام و امّ کلثوم را در کنار خود دارم!».(۱)

در زمان خلافت کوتاهش دربار یزید، مرکز فساد و فحشا و گناه بود و آثار آن در جامعه نیز گسترش یافته بود; به گونه ای که به گفته «مسعودی» در دوران حکومت کوتاه وی، حتّی در محیط مقدّسی همچون مکّه و مدینه جمعی به نوازندگی و استعمال آلات لهو و لعب می پرداختند.(۲)

هنگامی که گروهی از مردم مدینه به سرپرستی «عبداللّه بن حنظله غسیل الملائکه» برای آگاهی

از افکار و عقاید و اعمال یزید به شام سفر کردند و برگشتند،

پاورقی

۱ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۹ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۳-۲۴.

۲ . مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

عباراتی در معرّفی یزید گفته اند که از عمق فاجعه ای که مسلمین گرفتار آن شده بودند، حکایت می کند.

«ابن اثیر» در کتاب خویش نقل می کند، آنان گفتند:

«ما از نزد مردی آمدیم که دین ندارد، شراب می نوشد، طنبور می نوازد، نوازندگان به نزد وی به لهو و لعب مشغولند، با سگ ها بازی می کند، با جمعی از دزدان شب نشینی دارد».(۱)

دیگری گفت: «به خدا سوگند! وی شراب می نوشد و به گونه ای مست می شود که نماز را نیز ترک می کند!».(۲)

«ابن جوزی»، دانشمند معروف اهل سنّت از قول «عبداللّه بن حنظله» نقل می کند، که گفت:

«وَاللّهِ مَا خَرَجْنَا عَلَی یَزِیدَ حَتَّی خِفْنَا أَنْ نُرْمَی بِالْحِجَارَهِ مِنَ السَّمَاءِ! إِنَّهُ رَجُلٌ یَنْکِحُ الْاُمَّهَاتِ، وَ الْبَنَاتِ وَالْاَخَوَاتِ وَ یَشْرِبُ الْخَمْرَ وَ یَدَعُ الصَّلاَهَ; ما در حالی از نزد یزید بیرون آمدیم که خوف آن داشتیم که (بر اثر گناهان فراوان وی) از آسمان سنگ بر سر ما ببارد، او مردی است با مادران و دختران و خواهران نیز زنا می کند; وی شراب می نوشد و نماز نمی خواند».(۳)

می گساری وی به طور علنی و سرودن اشعاری در حال مستی و دهن کجی به ارزش های اسلامی در آن حالت، از صفحات تاریک زندگی یزید است.

«سبط بن جوزی» در «تذکره الخواص» می نویسد، وی در حال مستی چنین می سرود:

پاورقی

۱ . قَدِمْنَا مِنْ عِنْدِ رَجُل لَیْسَ لَهُ دِینٌ،

يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَ يَضْرِبُ بِالطَّنَابِيرِ وَ يُعْزَفُ عِنْدَهُ الْقِيَانُ وَ يَلْعَبُ بِالْكِلَابِ وَ يَسْمُرُ عِنْدَهُ الْحَرَّابُ وَ هُمُ اللُّصُوصُ (كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۱۰۳).

۲ . همان مدرک.

۳ . المنتظم، ج ۴، ص ۱۷۹ (حوادث سال ۶۳). شبيه همين جملات را سيوطى در تاريخ الخلفاء، ص ۲۳۳ آورده است.

«ياران هم پياله من! برخيزيد و به نغمه هاى خوانندگان گوش فرا دهيد. پياله هاى شراب را پى در پى سر بكشيد و بحث هاى علمى را كنار بگذاريد. نغمه هاى ساز و آواز (به گونه اى مستم مى كند كه) مرا از شنيدن صداى اذان باز مى دارد و من خمره هاى شراب را با حوران بهشتى معاوضه كردم. (و لذّات مستى را بر وعده هاى الهى ترجيح مى دهم!)».(۱)

در تاريخ آمده است كه پس از شهادت امام حسين(عليه السلام) يزيد براى تشكّر از «ابن زياد» وى را به شام دعوت كرد و بساط باده نوشى را پهن كرد و در حالى كه «ابن زياد» در كنار وى نشسته بود، خطاب به باده به دستان و ساقيان سرود:

إِسْقِنِى شَرْبَةً تَروِّى مُشَاشِى

ثُمَّ مِلْ فَاسْقِ مِثْلَهَا اِبْنَ زِيَادِ

صَاحِبِ السِّرِّ وَالْأَمَانَهِ عِنْدِى

وَ لِتَشدِيدِ مَغْنَمِى وَ جِهَادِى

«اى ساقى! به من شرابى بنوشان كه جان مرا سيراب كند; سپس جامى از شراب پر كن و به ابن زياد بنوشان. همو كه راز دار و امانت دار من است. آن كس كه كار جهاد و غنيمت من به دست او استحكام يافت!».

آنگاه به نوازندگان دستور داد كه بنوازند.(۲)

يزيد به قدرى دلبسته شراب بود كه حتّى در زمان پدرش در سفر حج هنگامى كه وارد مدينه شد، در آنجا نيز بساط

شراب را گستراند!(۳)

امام حسین(علیه السلام) در نامه معروف خود به معاویه، به شراب خواری یزید اشاره

پاورقی

۱ . مَعْشَرَ النِّدْمَانِ قُومُوا

وَاسْمَعُوا صَوْتَ الْأَغَانِی

وَاشْرَبُوا کَأْسَ مُدَام

وَاتْرُکُوا ذِکْرَ الْمَعَانِی

شَغَلَتْنِی نَغْمَةُ الْعِیدَانِ

عَنْ صَوْتِ الْأَذَانِ

وَ تَعَوَّضْتُ عَنِ الْحُورِ

خُمُوراً فِی الدِّنَانِ

(تذکره الخواص، ص ۲۶۱).

۲ . مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۳ . رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۴.

می کند; آن حضرت در شمردن خلاف کاری های وی فرمود:

«وَ أَخْذُکَ النَّاسَ بِبَیْعَهِ إِبْنِکَ، غُلاَمٌ مِنَ الْغِلْمَانِ، یَشْرِبُ الشَّرَابَ، وَ یَلْعَبُ بِالْکِعَابِ; (از خلاف کاری های دیگرت) بیعت گرفتن از مردم برای پسرک جوانت می باشد، همان که شراب می نوشد و قمار بازی می کند».(۱)

مجموعه فسادهای اخلاقی و انجام کارهای سبک و جلف توسّط به اصطلاح خلیفه مسلمین! (یزید بن معاویه) در عبارت کوتاهی از ابن کثیر مورّخ و دانشمند متعصّب و معروف اهل سنّت چنین آمده است:

«وَ قَدْ رُوِیَ أَنَّ یَزِیدَ کَانَ قَدِ اشْتَهَرَ بِالْمَعَازِفِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ الْغِنَا وَ الصَّیْدِ وَ اتِّخَاذِ الْغِلْمَانَ وَ الْقِیَانَ وَ الْکِلاَبَ وَ النِّطَاحَ بَیْنَ

الْكِبَاشِ وَ الدِّبَابِ وَ الْقُرُودِ؛ وَ مَا مِنْ يَوْم إلاَّ يُصْبِحُ فِيهِ مَخْمُوراً وَ كَانَ يَشُدُّ الْقِرْدَ عَلَى الْفَرَسِ مُسْرِجَةً بِحِبَال وَ يَسُوقُ بِهِ وَ يَلْبِسُ الْقِرْدَ قَلاَنِسَ الذَّهَبِ وَ كَذَلِكَ الْغِلْمَانَ وَ كَانَ إذَا مَاتَ الْقِرْدُ حَزَنَ عَلَيْهِ؛ يزيد به نوازندگی، شراب نوشی، خوانندگی، شکار، به خدمت گرفتن غلامان و کنیزان خنیاگر، سگ بازی و به جان هم انداختن قوچ ها، چهارپایان و بوزینه ها شهرت داشت. هر بامدادان مست و می زده بر می خاست. او بوزینه ای را بر پشت اسب زین شده ای سوار می کرد

و می گرداند و بر بوزینه و غلامان، کلاه های زرّین می پوشانید و هنگامی که بوزینه اش مرد، بر او اندوهگین شد».(۲)

او را میمونی بود که «ابوقیس» نـام داشت و همـدم او بود! هنگامی که آن میمون بر اثر حادثه ای مرد، یزیـد در مرگ او بسـیار اندوهگین شد و دستور کفن و دفن وی را

پاورقی

۱ . احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۲. این جملات با اندکی تفاوت در الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰۴ نیز آمده است.

۲ . البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۳۹ .

صـادر کرد! و به شامیـان فرمـان داد که به وی در این مصـیبت بزرگ! تغریب بگوینـد و خود نیز اشـعاری در سوگ «ابوقیس» سرود!(۱)

جنایات یزید

یزیـد در مدّت کوتاه خلافت خویش که سه سال و چند ماه بیشتر طول نکشـید، جنایات بزرگی مرتکب شد که هر یک از آن ها به تنهایی برای رسوایی و ننگ وی و خاندانش کافی است. از میان آن ها به سه جنایت مهم اشاره می شود:

۱ فاجعه خونین کربلا

مهمترین جنایتی که به دسـتور یزیـد در ابتـدای حکومت وی انجام شد، ماجرای خونین کربلای سال ۶۱ هجری و شهادت امام حسـین(علیه السـلام) و یاران پاکباخته و با ایمان او و به اسارت بردن زنان و کودکان حریم نبوی(صـلی الله علیه وآله) به دست عمّال وی می باشد.

یزیـد در ابتـدای حکومت خویش نـامه ای به «ولیـد بن عتبه» والی مـدینه نوشت و از وی خواست به هر قیمتی که شـده از امام حسین(علیه السلام)، عبداللّه بن عمر و عبداللّه بن زبیر برای او بیعت بگیرد.(۲)

مطابق نقل «ابن عثم» هنگامی که

یزیـد از خودداری امام حسـین(علیه السـلام) و عبداللّه بن زبیر آگاه شد، نامه دیگری به ولید نوشت و در آن تأکید کرد که در صورت امتناع

پاورقی

۱ . حیاه الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲ . ... أَمَّا بَعْدُ! فَخُذْ حُسَیْناً وَعَبْدَاللهِ بْنَ عُمَرَ وَ عَبْدَاللهِ بْنَ الزُّبَیْرِ بِالْبَیْعَهِ أَخْذاً شَدِیداً، لَیْسَتْ فِیهِ

رُخْصَهٌ، حُتَّی یُبَایِعُوا (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۴).

حسین(علیه السلام)از بیعت، سرش را برای من بفرست، تا جوایز فراوانی نصیب تو شود.(۱)

با امتناع امام(علیه السلام) از بیعت و حرکت به سمت مکّه و کوفه، در نهایت کار به حادثه کربلا ختم شد.

ماجرای خونین کربلا و جنایات لشکریان یزید و سرداران سپاه او در این واقعه در کتاب های شیعه و سنّی به طور مشروح آمده است و حتّی میان غیر مسـلمانان نیز مورد بحث و بررسـی قرار گرفته است و کتاب های فراوانی در این زمینه نوشـته شده است. مشروح این ماجرا در بخش چهارم (بخش رویدادها) خواهد آمد.

۲ کشتار وسیع مردم مدینه

این فاجعه در ذی حجّه سال ۶۳ هجری واقع شد(۲) و به واقعه «حرّه» نیز معروف است.(۳)

پس از حـادثه خونین کربلاـ و آگـاهی مردم از مـاهیّت یزیـد و پلیـدی و خباثت وی، و اعلام قیام و جهاد از سوی «عبـداللّه بن حنظله غسیل الملائکه» و برخی دیگر از صاحب نفوذان، انقلاب خونینی در مدینه آغاز شد.

مردم مـدینه نخست با عبـداللّه بن حنظله تا پای جان بیعت کردند و آنگاه «عثمان بن محمد بن ابوسـفیان»، والی مدینه را بیرون کردند. بنی امیّه در منزل مروان بن حکم اجتماع کردند و

همگی در آن جا محبوس شدند.

مردم مدینه یزید را از خلافت خلع کرده و به بدگویی و سبّ و لعن وی پرداختند.

پاورقی

۱ . ... وَلْیَکُنْ مَعَ جَوَابِکَ إِلَیَّ رَأْسُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ، فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِکَ فَقَدْ جَعَلْتُ لَکَ أَعِنَّهَ الْخَیْلِ، وَ لَکَ عِنْدِی الْجَائِزَهُ وَ الْحَظُّ الْأَوْفَرُ (فتوح ابن اعثم کوفی، ج ۵، ص ۲۶).

۲ . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۴.

۳ . «حرّه» به معنای زمین سنگلاخی و سنگستان است و چون بخشی از مدینه از سنگلاخ و سنگ های آتش فشانی پوشیده شده است، آن منطقه «حرّه» نامیده شد و به علّت پیدایش این فاجعه در آن منطقه و نفوذ سپاه شام به مدینه از طریق «حرّه و اقم» به «واقعه حرّه» نیز معروف شده است. (لسان العرب، واژه «حرّه»).

یزید که از ماجرا مطّلع شد، لشکر عظیمی فراهم ساخت و فرماندهی آن را به عهده مردی خونریز به نام «مسلم بن عقبه» گذاشت.(۱)

این فرمانده سفّاک، پس از محاصره مدینه، مقاومت آنان را درهم شکست و به قتل و غارت مدینه پرداخت و کشتار وسیعی را در این شهر به راه انداخت.

ابن اثیر می نویسد: مسلم بن عقبه، مدینه را سه روز بر لشکریانش مباح ساخت که هرگونه بخواهند در آن عمل کنند. آنان به کشتار وسیع مردم پرداخته و اموال آنان را نیز غارت کردند.(۲)

ابن قتیبه می نویسد: یکی از سربازان شامی به منزل زنی وارد شد که کودکی شیرخوار داشت، سرباز از او اموالی را طلب کرد، زن اظهار داشت: هر چه مال در خانه داشتم، همه را به غارت بردند.

سرباز سنگدل یزیدی

طفل شیرخوار را از دامن مادر جدا کرد و در برابر چشم او چنان سرش را به دیوار کوبید که مغزش متلاشی شد.(۳)

مسلم بن عقبه وقتی بر مردم مسلّط شد، از آنان به عنوان بردگان یزید بیعت می گرفت که اختیار اموال و خانواده آن ها به دست یزید می باشد که هرگونه بخواهد در آن ها تصرّف کند. هر کس امتناع میورزید، کشته می شد.(۴)

در این فاجعه از بزرگان مهاجر و انصار هزار و هفتصد تن و از سایر مسلمین ده هزار تن به قتل رسیدند.(۵)

پاورقی

۱ . معاویه به یزید سفارش کرده بود که در صورت نقض بیعت توسّط مردم مدینه، آن ها را با مسلم بن عقبه درهم بشکن! (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲ و الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۳۱).

۲ . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۷.

۳ . الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۳۸.

۴ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱; کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۸ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰.

لازم به یادآوری است که به سبب نفوذ فاجعه عظیم کربلا در افکار عمومی، یزید دستور داده بود، در این ماجرا متعرّض امام علی بن الحسین(علیه السلام) و خاندانش نشوند و آن ها را از این نحوه بیعت مستثنا دانست.

۵ . الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۳۹.

صفحه ۲۱۹

ابن ابی الحدید می نویسد: لشکریان شام، مردم مدینه را سر بریدند، آن گونه که قصّاب، گوسفند را سر می برد. چنان خون ها ریخته شد، که قدم ها در میان آن ها فرو می رفت; فرزندان مهاجر و انصار و مجاهدان بدر را به

قتل رساند و از آن ها که باقی ماندند، به عنوان بردگان برای یزید بیعت گرفت.(۱)

مورّخان نوشته اند که از بس مسلم بن عقبه خون بی گناهان را ریخت به «مُسرف» (خونریز بی حدّ و حصر) معروف شد.(۲)

دراین فاجعه به زنان مسلمان نیز بی حرمتی شد و جمعی از آنان مورد تجاوز قرار گرفتند.(۳)

یاقوت حموی در «معجم البلدان» می نویسد: در این فاجعه مسلم بن عقبه، زنان را نیز بر سربازان خویش مباح ساخت.(۴)

سیوطی (دانشمند معروف اهل سنّت) نقل می کند که حسن بصری از این فاجعه یاد کرد و گفت: به خدا سوگند! هیچ کس از آن حادثه نجات نیافت (یا کشته و یا زخمی شد و یا مورد آزار و توهین قرار گرفت)؛ گروه زیادی از صحابه و دیگر مسلمانان در آن ماجرا به قتل رسیدند؛ مدینه غارت شد و هزار دختر مورد تجاوز قرار گرفت!!

سپس از روی تأسّف و اندوه گفت: «إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

آنگاه ادامه داد: این در حالی است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَهِ أَخَافَهُ اللهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنَهُ اللهِ وَ الْمَلاَئِكَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ هر کس اهل مدینه را بترساند؛ خداوند او را مورد خوف و خشم خود

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹.

۲ . مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰.

۳ . الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۱۵.

۴ . معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۴۹ (واژه حرّه و اقم).

قرار خواهد داد و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد!».(۱)

۳ آتش زدن کعبه

لشکر یزید

پس از غارت مدینه برای نبرد با عبداللّه بن زبیر به سوی مکّه حرکت کرد. مسرف بن عقبه در بین راه به هلاکت رسید.(۲)

وی به هنگام مرگ، به سفارش یزید، «حصین بن نمیر» را به فرماندهی لشکر انتخاب کرد. لشکریان شام مکّه را محاصره کردند و ابن زبیر را که به مسجد الحرام پناهنده شده بود، مورد حمله قرار دادند. آنان با منجنیق، حرم الهی را آتش باران کردند که در نتیجه پرده ها و سقف کعبه آتش گرفت و سوخت.

مورّخان نوشته اند که این آتش سوزی در سوّم ربیع الاوّل سال ۶۴ هجری واقع شده است.

محاصره و درگیری شامیان با عبداللّه بن زبیر و طرفدارانش ادامه داشت، تا

آن که خبر مرگ یزید به شامیان رسید و پس از آن، آن ها متفرّق شدند و به شام بازگشتند.(۳)

آری; یزید در مدّت کوتاه خلافتش، هر سالی را با جنایتی بزرگ سپری کرد و به جان و مال و ناموس مسلمین دست تعرّض دراز کرد و از همه عظیم تر، جنایت بزرگ عاشورای سال ۶۱ هجری را پدید آورد.

پاورقی

۱ . تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳. این روایت از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در کتاب های معتبر اهل سنّت با تعبیرات مختلفی آمده است; رجوع کنید به: صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فضل المدینه، حدیث ۱۰ و ۱۶; مسند احمد، ج ۴، ص ۵۵ و کنزالعمّال، ج ۱۲، ص ۲۴۶-۲۴۷.

برای آگاهی بیشتر از واقعه حرّه و کشتار عظیم مردم رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۰-۳۸۱ ; کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱-۱۲۱ و انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۳۳۷-۳۵۵.

۲ . پس از دفن

مسرف در آن مکان و حرکت لشکر شام، زنی قبر وی را شکافت و جنازه اش را به دار آویخت، مردم پس از اطّلاع از این ماجرا، به آن مکان آمدند و جنازه اش را سنگباران کردند. (الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۴۲).

۳ . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱-۳۸۴; کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۳-۱۲۴; الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۴۱ و ج ۲، ص ۱۹ و تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳.

صفحه ۲۲۱

این بحث را با جمله ای از «ذهبی» دانشمند معروف اهل سنّت به پایان می بریم; وی در معرّفی یزید می نویسد:

«کَانَ نَاصِبِیًّا، فَظّاً، غَلِیظاً، جِلْفاً، یَتَنَاوَلُ الْمُسْکِرَ، وَ یَفْعَلُ الْمُنْکَرَ، إِفْتَتَحَ دَوْلَتَهُ بِمَقْتَلِ الشَّهِیدِ الْحُسَیْنِ، وَ اخْتَتَمَهَا بِوَاقِعَهِ الْحَرَّهِ; یزید ناصبی (دشمن علی و خاندانش)، خشن، تندخو و بی ادب بود. مسکرات می نوشید و مرتکب منکرات می شد. دولت وی با کشتن حسینِ شهید آغاز و با واقعه حرّه (مدینه) پایان یافت».(۱)

نفرین تمام نفرین کنندگان جهان بر او باد!

پاورقی

۱ . سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۸۳ .

صفحه ۲۲۲

صفحه ۲۲۳

صفحه ۲۲۴

صفحه ۲۲۵

بخش سوّم : انگیزه های قیام عاشورا

اشاره

آنچه که همه اعمال و رفتار و گفتار انسان را روح می بخشد، نیّت و انگیزه اوست. نیّت و انگیزه به همه کارها رنگ و جهت می دهد و بر تمامی تلاش ها سایه می افکند.

انگیزه های مادّی و نیّت های الهی، تأثیرهای متمایزی در تلاش های انسان می گذارند، نتایج متفاوتی به بار می آورند و نمودهای مختلفی را از خود بروز می دهند.

کسانی که در تلاش خویش، غیر خدا را می جویند، از همه ابزارهای مشروع و نامشروع و مقدّمات

روا و ناروا، برای رسیدن به اهدافشان بهره می گیرند، ولی جامع همه این تلاش ها، رسیدن به مقصد دنیوی و نیل به اهداف مادّی به هر قیمتی است.

ولی هنگامی که انگیزه تلاش انجام وظیفه الهی، خشنودی حقّ و جلب رضایت خداوند باشد، آن زمان همه مقدّمات، ابزارها و افراد همراه، رنگ و بوی دیگری دارند; سود و زیان، نفع و ضرر، کامیابی و ناکامی نیز معنای دیگری پیدا می کند.

سرباز جبهه حق و عامل به وظیفه الهی، زمانی خود را کامیاب و خوشبخت می بیند که توانسته باشد وظیفه عبودیّت و بندگی خویش را به نحو احسن انجام دهد و هیچ کس و هیچ انگیزه ای جز نگاه به حضرت دوست و تکاپو برای جلب محبّت پروردگار، توجّه او را جلب نکرده باشد و اگر غیر از این بیاندیشد و یا عمل کند، خود

را ناکام و زیان دیده می داند.

با این مقدّمه به سراغ انگیزه های قیام عاشورا می رویم.

در ارتباط با اهداف و انگیزه های قیام امام حسین(علیه السلام) تحلیل گران، تفسیر و تحلیل های مختلفی ارائه داده اند و برخی از این تحلیل ها که عمدتاً از سوی مستشرقان و یا ناآگاهان از حقیقت دین و جوهره اسلام ارائه شده است، دور از واقعیّت می باشد و با مبانی اعتقادی امام حسین(علیه السلام) ناسازگار است.

برخی از تحلیل ها نیز، یک جانبه و با نگاه به پاره ای از کلمات آن حضرت است و همه جانبه نیست.

امّا بهترین راه این است که به سراغ سخنان و خطبه های خود آن حضرت به طور جامع برویم و با استفاده از کلمات

سالار شهیدان، انگیزه های آن حضرت را جستجو کنیم.

صفحه ۲۲۷

۱–احیای آیین خدا و نجات اسلام از چنگال بدعت ها

به یقین نهضت خونینی همچون نهضت کربلا و استقبال امام حسین(علیه السلام) از همه حوادث شکننده آن و پذیرش شهادت خود، یاران و فرزندان و اسارت زنان و کودکانش، نمی تواند مسأله ساده ای باشد.

بایـد مطمئن بود که آن امـام بزرگوار و یاران گرانقـدرش به دنبال هـدفی مهم بودنـد که تقـدیم جان و مال و پـذیرش هر نوع سختی و آزار را برای آنان سهل و آسان می کرد. هدفی که والاتر از سرمایه های زندگی مردانی همچون حماسه سازان کربلا بود.

قبلا گذری به آیات قرآن می افکنیم تا در یابیم خداوند در چه زمانی چنین اجازه ای را به مسلمانان می دهد و برای رسیدن به چه هدفی، بذل جان و مال را لازم میشمرد.

در جـای جـای قرآن کریم از قتـال «فی سبیـل الله» سـخن به میان آمـده است و به مجاهـدان راه خـدا بشارت ها داده و از آنان تجلیل شـده است.(۱) یـاد مردان خـداپرستی را کـه همراه جمعی از پیـامبران در راه خـدا کشـته شدنـد، گرامی داشـته(۲) و از شهیدان راه خدا به عظمت یاد کرده است.(۳)

پاورقی

۱ . آل عمران، آیه ۱۹۵ ; نساء، آیات ۷۴، ۹۵–۹۶; توبه، آیات ۲۰–۲۲، ۱۱۱ و آیات فراوان دیگر.

۲ . آل عمران، آیه ۱۴۶.

۳ . آل عمران، آیات ۱۶۹–۱۷۱.

صفحه ۲۲۸

در واقع قدر مشترک این آیات، تجلیل از جهادی است که هدف آن، تقویت دین خدا و اعلای کلمه حق باشد (وَکَلِمَهُ اللهِ هِیَ الْعُلْیا).(۱)

آری; آنجا که آیین خدا به خطر افتد و خطر سلطه شرک و کفر و ظلم و الحاد بر جامعه اسلامی احساس شود،

تقدیم جان و مال و مقام، کاری است والا و پر ارزش.

در واقع، آیین خدا که راهگشای همه انسان ها به سوی سعادت جاویدان است به قدری مهم است که مردانی همچون امام حسین(علیه السلام) و یاران با ایمانش برای نجات آن از سلطه منافقان و دشمنان حق، هستی خویش را مخلصانه تقدیم می کنند.

به تعبیر امام خمینی(قدس سره): «اسلام آن قدر عزیز است که فرزندان پیغمبر، جان خودشان را فدای اسلام کردند. حضرت سید الشهداء(علیه السلام) با آن جوان ها، با آن اصحاب، برای اسلام جنگیدند و جان دادند و اسلام را احیا کردند».(۲)

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در روایتی می فرماید:

«فَإذا نَزَلَتْ نازِلَهٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَکُمْ دُونَ دِینِکُمْ; هنگامی که حادثه ای پیش آمد (که دین یا جان شما را تهدید می کند) جان خویش را فدا کنید، نه دینتان را».(۳)

تاریخ به خوبی گویای این حقیقت است که از عصر استیلای بنی امیّه بر بلاد اسلامی، زحمات رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و تلاش مجاهدان صدر اسلام در نشر آیین خدا به تاراج رفت; ارزش های اسلامی زیر پا گذاشته شد; بدعت و فسق و فجور رایج گشت. سخن از محو نام رسول الله(صلی الله علیه وآله) به میان آمد و تبعیض و بی عدالتی، ستم و بیدادگری، شکنجه و آزار مؤمنان، شاخصه این حاکمیّت بود که در بخش گذشته شرح آن، با مدارک متقن گذشت.

پاورقی

۱ . توبه، آیه ۴۰.

۲ . صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۵۱ (سخنرانی ۲۴/۳/۵۸).

۳ . کافی، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۲.

خطّ انحراف از اسلام ناب که از ماجرای سقیفه آغاز شد، در عصر استیلای معاویه شدّت گرفت، ولی تلاش

معاویه بر آن بود که با حفظ ظواهر دینی و در پس پرده نفاق، به مقاصد خویش برسد. هر چند، هر قدر سلطه او قوی تر می شد، جسارت و عقده گشایی های وی نیز، آشکارتر می گشت; ولی با این حال، همچنان عناوینی همچون «خال المؤمنین»، «صحابی رسول الله» و «کاتب وحی» را یدک می کشید، تا آنجا که در نظر بسیاری از مردم عامی، امام حسین(علیه السلام) و معاویه هر دو صحابی پیامبر بودند و اختلاف این دو با یکدیگر به اصطلاح مربوط به اختلاف در قرائت از دین و درگیری دو صحابی در نحوه برداشت از قرآن و سنّت بود!

از این رو، امام حسین(علیه السلام) در اواخر عمر معاویه، مبارزه خود را به گونه ای علنی آغاز می کند و با سخنرانی معروفش در سرزمین منا، در جمع گروهی از صحابه و تابعین و فرزندان آنان به افشاگری عملکرد معاویه می پردازد و زمینه یک قیام را فراهم می کند (شرح این سخنرانی در بخش آینده خواهد آمد).

همچنین نامه هایی که آن حضرت به معاویه می نویسد و با شجاعت تمام به نکوهش او می پردازد،(۱) همگی از این حقیقت حکایت دارد که امام(علیه السلام) مبارزه خود را آغاز کرده است; هر چند بر اساس پایبندی به صلح برادرش امام حسن(علیه السلام)دست به قیام مسلّحانه نمی زند، ولی روشن است که امام(علیه السلام) قیام بزرگی را در نظر دارد و منتظر است پس از معاویه بدان اقدام کند.

امام حسین(علیه السلام) در پاسخ نامه جمعی از مردم کوفه که برای همراهی و قیام، اعلام آمادگی کرده اند، نوشت:

«... فَالْصِقُوا بِالْأَرْضِ، وَ

أخْفُوا الشَّخْصَ، وَ اكْتُمُوا الْهَوی، وَ احْتَرِسُوا مِنَ الْاَظِنّاءِ مادامَ ابْنُ هِنْدَ حَیّاً، فَاِنْ یَحْدُثْ بِهِ حَدَثٌ وَ اَنَا حَیٌّ یَأْتِکَمْ رَأْیِی ;

پاورقی

۱ . این نامه را نیز در بخش چهارم (بخش رویدادها) بخوانید.

صفحه ۲۳۰

اکنون حرکتی انجام ندهید، و از آشکار شدن، دوری نمایید و خواسته خویش پنهان کنید و از حرکات شک برانگیز تا زمانی که فرزند هند (معاویه) زنده است پرهیز نمایید. اگر او مرد و من زنده بودم، تصمیم خود را به شما اعلام خواهم کرد».(۱)

معاویه با آن که از این ماجراها مطّلع بود و گاه امام(علیه السلام) را تهدید می کرد، ولی از اقدام عملی و درگیر شدن با آن حضرت پرهیز داشت، امّا روشن بود که این وضع پس از مرگ معاویه ادامه نخواهد یافت.

پس از مرگ معاویه شرایط تغییر کرد ; چرا که از سویی، یزید به فسق و فجور و بی دینی شهره بود و از انجام هیچ گناهی حتّی به صورت علنی پروا نمی کرد، و از سوی دیگر، یزید هیچ سابقه ای (هر چند به صورت ظاهر) در اسلام نداشت; جوانی خام، ناپخته و هوسران بود; به همین دلیل، میان صحابه و فرزندان آنان نیز دارای هیچ گونه امتیاز و مقبولیّتی نبود و از سوی سوّم، گروه زیادی از مردم کوفه برای همراهی با امام(علیه السلام)اعلام آمادگی کرده بودند.

امام(علیه السلام) می دید اگر از این فرصت برای افشای چهره واقعی بنی امیّه و یاری دین خدا استفاده نکند، دیگر نامی از اسلام و قرآن و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) باقی نخواهد ماند.

امام حسین(علیه السلام) با هدف احیای دین خدا قیام و حرکت خویش را

آغاز کرد; در مرحله نخست اگر ممکن است با تشکیل حکومت اسلامی و در غیر این صورت، با شهادت خود و یارانش به مقصود بزرگ خود برسد.

به هر حال، می بایست دین از دست رفته و سنّت فراموش شده رسول خدا(صلی الله علیه وآله)را زنده کرد و چه کسی سزاوارتر از فرزند رسول خداست که پیش گام چنین حرکتی شود.

پاورقی

۱ . انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۳۶۶.

امام حسین(علیه السلام) نخست با این جمله:

«وَ عَلَى الْاِسْلامِ اَلسَّلامُ اِذْ قَدْ بُلِيَتِ الْاُمَّةُ بِراعٍ مِثْلَ يَزِيدَ; زمانی که امّت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید شود، باید فاتحه اسلام را خواند».(۱)

تصریح کرد که با وجود خلیفه ای همچو یزید، فاتحه اسلام خوانده است و دیگر امیدی به بقای دین خدا در حکومت یزید نمی رود.

همچنین در نامه ای به جمعی از بزرگان بصره به بدعت های موجود در جامعه اشاره کرده، و هدفش را از قیام بر ضدّ حکومت یزید، احیای سنّت و مبارزه با بدعت ها معرّفی می کند. می فرماید:

«وَ اَنَا اَدْعُوكُمْ اِلى كِتابِ اللّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ(صلی الله علیه وآله)فَاِنَّ السُّنَّةَ قَدْ اُمِيتَتْ وَ اِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ اُحْيِيَتْ، وَ اِنِ اسْتَمِعُوا قَوْلى وَ تُطِيعُوا اَمْرِى، اَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشادِ; من شما را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش فرا می خوانم ; چرا که (این گروه) سنّت پیامبر را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند. اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می کنم».(۲)

آن گاه که در مسیر کربلا با «فرزدق» ملاقات می کند، به روشنی از بدعت ها و خلاف

کاری های حاکمان شام و قیام برای نصرت دین خدا سخن می گوید:

«یا فَرَزْدَقُ اِنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّيْطانِ، وَ تَرَكُوا طاعَةَ الرَّحْمانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ، وَ اَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ شَرِبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْثَرُوا فِی اَمْوالِ الْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينَ، وَ اَنَا اَوْلی مَنْ قامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللهِ وَ اِعْزازِ شَرْعِهِ، وَ الْجِهادِ فِی سَبِيلِهِ، لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِیَ الْعُلْيا ; ای فرزدق! اینان گروهی اند

پاورقی

۱ . لهوف، ص ۹۹; بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۴.

۲ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰.

که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند، باده ها نوشیدند و دارایی های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری دین خدا و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم. تا آیین خدا پیروز و برتر باشد».(۱)

تعبیراتی با این مضمون، در کلمات و خطابه های امام حسین(علیه السلام) بسیار دیده می شود، که در بخش آینده قسمت مهمّی از آنها خواهد آمد; این مطلب را با جمله دیگری از آن حضرت پایان می دهیم:

امام(علیه السلام) در خطبه ای که در مسیر کربلا در جمع لشکریان حرّ ایراد کرد، فرمود:

«اَلا تَرَوْنَ اِلَی الْحَقِّ لا يُعْمَلُ بِهِ، وَ اِلَی الْباطِلِ لا يُتَناهی عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِی لِقاءِ رَبِّهِ حَقّاً حَقّاً ; آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است راغب

دیدار پروردگارش (شهادت) باشد».(۲)

امـام حسـین(علیه السـلام) بـا این کلمـات هم هـدف خویش را از قیـام و حرکتش بیان می کنـد و هم آمادگی خویش را برای شهادت در طریق مبارزه با باطل و احیای دین خدا اعلام می دارد.

بنـابراین، روشن است که یکی از اهـداف مهمّ قیـام امـام حسـین(علیه السـلام) احیـای دین خـدا، مبارزه با بـدعت ها و مفاسـد دسـتگاه بنی امیّه و رهایی اسـلام از چنگال منافقان و دشمنان خدا بود و در این راه موفّقیّت بزرگی نصیب آن حضرت شد، هر چند آن

پاورقی

۱ . تذکره الخواص، ص ۲۱۷-۲۱۸.

۲ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

حضـرت و یـاران باوفـایش به شـهادت رسـیدند، ولی تکـانی به افکـار خفته مسـلمین دادنـد و لرزه بر انـدام حکـومت جبّـاران افکندنـد، در نتیجه اسـلام را زنـده ساختند و از اضـمحلال دسـتاوردهای نهضت نبوی(صـلی الله علیه وآله) جلوگیری کردند و مسلمانان را از حیرت و گمراهی نجات دادند.

در زیارت معروف اربعین می خوانیم:

«وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَهِ وَحَیْرَهِ الضَّلالَهِ; او (حسین) خون پاکش را در راه تو نثار کرد، تا بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد».

همچنین در روایتی از امام صادق(علیه السـلام) آمده است: پس از شـهادت امام حسـین(علیه السـلام)وقتی که ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله، خطاب به امام سجاد(علیه السلام) گفت:

«یا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ مَنْ غَلَبَ؟ ; ای علی بن الحسین! چه کسی (در این مبارزه) پیروز شد؟!»

امام(علیه السلام)فرمود:

«اِذا اَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَـلَ وَقْتُ الصَّلاهِ فَاَذِّنْ ثُمَّ اَقِمْ ; اگر می خـواهی بـدانی چه کسـی (یزیـد یـا امـام حسـین(علیه السلام)) پیروز شده است، هنگامی

که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو (آن گاه ببین چه کسانی ماندند و چه کسانی رفتند)».(۱)

امام چهارم(علیه السلام) می خواهد بگوید، هدف حکومت یزید محو نام رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بود، ولی امام حسین(علیه السلام) با شهادتش از این کار جلوگیری کرد، به هنگام اذان و اقامه همچنان نام محمد(صلی الله علیه وآله) که نشانه بقای مکتب اوست برده می شود (و هر قدر زمان می گذرد این حقیقت آشکارتر می شود).

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷.

صفحه ۲۳۴

به گفته شاعری با اخلاص:

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان ها

هر جا ز فراق تو چاک است گریبان ها

ای گلشن دین سیراب با اشک محبّانت

از خون تو شد رنگین هر لاله به بستان ها

بسیار حکایت ها گردیده کهن امّا

جانسوز حدیث تو، تازه است به دوران ها

در دفتر آزادی، نام تو به خون ثبت است

شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوان ها

این سان که تو جان دادی، در راه رضای حق

آدم به تو می نازد، ای اشرف انسان ها

قربانی اسلامی با همّت مردانه

ای مفتخر از عزمت همواره مسلمان ها

صفحه ۲۳۵

۲–اصلاح امّت، امر به معروف و نهی از منکر

قسمت اول

با آن که به حسب ظاهر عواملی چون امتناع امام حسین(علیه السلام) از بیعت با یزید و یا پاسخ به دعوت کوفیان، در تحقّق این قیام خونین بی تأثیر نبود، ولی در عین حال در کلمات امام(علیه السلام)، به طور مکرّر از اصلاح امّت و دو فریضه مهمّ امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از انگیزه های اساسی این نهضت بزرگ یاد شده است.

دو فریضه ای که قرآن هلاکت و انقراض اقوام پیشین را به سبب

فراموش کردن آن معرّفی کرده، می فرماید:

(فَلَوْلاَ كَانَ مِنْ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُوْلُوا بَقِيَّه يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ)؛ چرا در قرون (و اقوام) پیش از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند.(۱)

همچنین درباره آن گروه از بنی اسرائیل که مورد لعن پیامبرانی چون حضرت داود و عیسی(علیهما السلام) قرار گرفتند، می فرماید:

(كَانُوا لاَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُّنكَر فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ)؛ (چون) آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند، چه

پاورقی

۱ . هود، آیه ۱۱۶.

بدکاری انجام می دادند.(۱)

در حقیقت این بی تفاوتی و سازشکاری آنان بود که موجب تشویق افراد گناهکار می شد، و در نهایت به هلاکت همگان انجامید.

در آیه ای دیگر خداوند اجرای این اصل را به صورت گسترده از ویژگی های امّت اسلامی به عنوان «امّت برتر» دانسته، می فرماید:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّه أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللهِ)؛ شما بهترین امّتی بودید که به سود انسان ها آفریده شدید (چه این که) امر به معروف می کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید.(۲)

نکته جالب توجّه در این آیه آن است که دلیل بهترین امّت بودن را «امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا» میشمرد. و جالب تر این که «امر به معروف و نهی از منکر» را بر «ایمان به خدا» مقدّم می دارد تا بیانگر این معنی باشد که بدون این دو فریضه، ریشه های ایمان به خدا نیز در دلها سُست می شود و پایه های آن فرو می ریزد و به تعبیر دیگر ایمان به خدا بر آن دو

فریضه استوار می گردد.(۳) همان گونه که اصلاح همه امور جامعه بر آن دو استوار است.

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ فَرِیضَهٌ عَظِیمَهٌ بِها تُقامُ الْفَرائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَکاسِبُ وَ تَرُدُّ الْمَظالِمُ وَ تُعْمَرُ الْاَرْضُ وَ یَنْتَصِفُ مِنَ الْاَعْداءِ وَ یَسْتَقِیمُ الْاَمْرُ; امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ

پاورقی

۱ . مائده، آیه ۷۹.

۲ . آل عمران، آیه ۱۱۰.

۳ . رجوع شود به تفسیر نمونه، ذیل آیه.

صفحه ۲۳۷

الهی است که بقیّه فرایض با آن ها بر پا می شوند و به وسیله این دو، راه ها امن می گردد و کسب و کار مردم حلال می شود و حقوق افراد تأمین می گردد و در سایه آن زمین آباد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و در پرتو آن همه کارها روبه راه می گردد».(۱)

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نیز در بیانی نورانی فرمودند:

«قِوامُ الشَّرِیعَهِ الْاَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ إِقامَهِ الْحُدُودِ; قوام شریعت بر پایه امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود الهی استوار است».(۲)

از این روایات پر معنی به خوبی استفاده می شود که اگر در جامعه ای این دو فریضه، یعنی مسئولیّت همگانی در برابر فساد به فراموشی سپرده شود، پایه های شریعت در هم شکسته و رفته رفته اصل دین از بین می رود. و امور جامعه به فساد و تباهی کشیده می شود.

این است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) احیاء کنندگان امر به معروف و نهی از منکر را نماینده خدا در زمین و جانشین پیامبر و کتاب معرّفی می کنند. (مَنْ اَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

نَهی عَنِ الْمُنْکَرِ فَهُوَ خَلِیفَهُ اللهِ فِی أَرْضِهِ وَ خَلِیفَهُ رَسُولِ اللهِ وَ خَلِیفَهُ کِتابِهِ).(۳)

علی(علیه السلام) در تبیین جایگاه بسیار مهمّ این دو فریضه در مقایسه آن با سایر فرایض می فرماید:

«وَ ما أَعْمالُ الْبِرِّ کُلُّها وَ الْجِهادُ فِی سَبِیلِ اللهِ عِنْدَ الاْمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ إِلاَّ کَنَفْثَه فِی بَحْر لُجِّیٍّ; تمام کارهای نیک، حتّی جهاد در راه خدا، در

پاورقی

۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۱۵، ح ۶. مراجعه شود به تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۸.

۲ . غرر الحکم، حکمت ۶۸۱۷.

۳ . مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه ۷۹ سوره مائده. رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷.

برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر یک دریای پهناور».(۱)

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که تا چه اندازه این موضوع در اسلام از اهمّیّت و ارزش بی نظیری برخوردار است.

حضرت علی(علیه السلام) در سخن دیگری به مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرده، می فرماید:

«أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأی عُدْواناً یُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْکَراً یُدْعی اِلَیْهِ فَأَنْکَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِئَ، وَ مَنْ أَنْکَرَهُ بِلِسانِهِ فَقَدْ اُجِرَ، وَ هُوَ اَفْضَلُ مِنْ صاحِبِهِ، وَ مَنْ أَنْکَرَهُ بِالسَّیْفِ لِتَکُونَ کَلِمَهُ اللّهِ هِیَ الْعُلْیا، وَ کَلِمَهُ الظّالِمِینَ هِیَ السُّفْلی، فَذلِکَ الَّذِی اَصابَ سَبِیلَ الْهُدی، وَ قامَ عَلَی الطَّرِیقِ، وَ نَوَّرَ فِی قَلْبِهِ الْیَقِینُ; ای مؤمنان! هر کس ببیند ستمی صورت می گیرد و مردم را به سوی کار زشتی دعوت می کنند، اگر تنها در دلش آن را انکار کند سالم مانده و گناهی بر وی نیست (به شرط

آن که بیشتر از آن نتواند) و کسی که آن را با زبانش انکار کند، پاداش الهی نصیب او شده و مقامش از اوّلی برتر است و آن کس که برای اعتلای نام خدا و سرنگونی ظالمان با شمشیر به مبارزه برخیزد، او کسی است که به راه راست هدایت یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در دلش تابیده است!».(۲)

به راستی امام حسین(علیه السلام) را باید قهرمان این میدان دانست. آن حضرت علاوه بر

پاورقی

۱ . نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۴.

۲ . نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۳.

صفحه ۲۳۹

امر به معروف قلبی و زبانی، عمل به آن را نیز به منتهای اوج خود رساند و بالاترین مرحله عملی آن را انجام داد، و با شجاعتی وصف ناپذیر به همگان اعلام کرد:

«أَیُّهَا النّاسُ! فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ یَصِبرُ عَلی حَدِّ السَّیْفِ، وَ طَعْنِ الْاَسِنَّةِ، فَلْیَقُمْ مَعَنا وَ إِلاَّ فَلْیَنْصَرِفْ عَنّا ; ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه ها شکیبا است، با ما بماند و الاّ از ما جدا شود!!».(۱)

مطابق روایات قیام با شمشیر (در جای خود) عالی ترین و پرفضیلت ترین مرحله از مراحل امر به معروف و نهی از منکر است که امام حسین(علیه السلام) به آن اقدام کرد.

امیرمؤنان پس از بیان مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر (قلبی، زبانی و عملی)، فرمود:

«وَ اَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ کُلِّهِ کَلِمَةُ عَدْل عِنْدَ إِمام جائِر ; امّا از همه مهم تر سخن به حقّی است که در برابر پیشوای ستمگری گفته شود».(۲)

امام حسین(علیه السلام) نه تنها با سخنانش به افشای جنایات بنی امیّه پرداخت

که بـا شمشـیر بر ضـدّ آنـان به مبارزه برخاست و تا پای جان ایسـتادگی کرد و این حرکت خویش را «امر به معروف و نهی از منکر و اصـلاح امور جامعه» نامید و در بیان و سـخنان خویش، به طور مکرّر از این فریضه بزرگ یاد کرد، و با صراحت، یکی از انگیزه های حرکتش را احیای همین امر مهم شمرد.

قسمت دوم

اکنون به مهمترین بخش از سخنان آن حضرت و یارانش، در این مورد گوش جان می سپاریم.

۱ آن حضرت دو سال قبل از هلاکت معاویه، در میان جمع زیادی از مهاجرین و

پاورقی

۱ . ینابیع الموده، ص ۴۰۶.

۲ . نهـج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۴. برای آگـاهی بیشتر از مراحـل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر رجوع شود به: جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۴ به بعد.

صفحه ۲۴۰

انصـار در سـرزمین مقـدّس «منـا»، طیّ یک خطابه بسـیار مهم، سرشـناسان جامعه اسـلامی آن روز را به سـبب مسامحه و سـهل انگاری نسـبت به فریضه امر به معروف و نهی از منکر در اصلاح امور جامعه، مورد ملامت و سرزنش قرار داد و فرمود: چرا از نکوهشی که خداوند نسبت به علمای یهود فرموده است پند نمی گیرید؟ آنجا که فرمود:

(لَوْلاَ يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ) ; چرا علمـای یهود، مردم را از سـخنان گناه آلود و خوردن حرام نهی نمی کردند.(۱) (از فساد و تباهی جامعه جلوگیری نمی کردند).

آنگاه امام(علیه السلام) در ادامه چنین فرمود:

«وَ إِنَّمـا عابَ اللّهُ ذلِکَ عَلَیْهِمْ، لاَِنَّهُمْ کانُوا یَرَوْنَ مِنَ الظَّلَمَهِ الَّذِینَ بَیْنَ اَظْهُرِهِمُ الْمُنْکَرَ وَ الْفَسادَ، فَلا یَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذلِکَ; خـداوند تنها از این جهت بر آنها

عیب می گیرد که آنها با چشم خود شاهـد زشتکاری و فساد ستمکاران بودنـد ولی (هیـچ عکس العملی نشان نمی دادنـد و) آنان را نهی نمی کردند».

سپس در مورد اهمّیّت و عظمت این دو فریضه فرمود:

«اِذا اُدِّیَتْ وَ اُقِیمَتْ، إسْتَقامَتِ الْفَرائِضُ کُلُّها هَیِّنُها وَ صَعِبُها; هرگاه فریضه امر به معروف و نهی از منکر به درستی انجام شود و اقامه گردد، فرایض دیگر اعمّ از آسان و دشوار انجام خواهد شد».(۲)

این خطابه بسیار مهمّ امام(علیه السلام) در آن شرایط خفقان بار و در آن جمع کثیر، نشان می دهد که امام منتظر فرصتی بود تا این فریضه الهی را در حدّ اعلا جامه عمل

پاورقی

۱ . مائده، آیه ۶۳.

۲ . تحف العقول، ص ۱۶۸-۱۷۰ و بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹، ح ۳۷.

بپوشاند.

همان گونه که در نامه ای به معاویه می نویسد:

«ای معاویه! به خدا سوگند از این که الان با تو نبرد نمی کنم، می ترسم در پیشگاه الهی مقصّر باشم».(۱)

یعنی من دنبال فرصت مناسبی هستم تا با تو بستیزم.

۲ بعـد از هلاکت معاویه، زمانی که امام(علیه السـلام) از سوی والی مـدینه به بیعت با یزید فراخوانده شد، امام(علیه السـلام) به شـدّت بر آشـفت و آن را مردود شـمرد و شـبانگاه بـه سـوی روضـه شـریف نبـوی رفته به راز و نیـاز پرداخت و در آن نیـایش خالصانه به درگاه الهی چنین عرضه داشت:

«اَللّهُمَّ هـذا قَبْرُ نَبِیِّکَ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله) وَ أَنَـا ابْنُ بِنْتِ نَبِیِّکَ وَ قَدْ حَضَـرَنِی مِنَ الاَْمْرِ مـا قَـدْ عَلِمْتَ، اَللّهُمَّ إنِّی اُحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ اُنْکِرُ الْمُنْکِرَ... ; خداوندا! این قبر پیامبر تو محمّد(صلی الله علیه وآله) و من هم فرزند دختر

او هستم، از آنچه برای من پیش آمده تو آگاهی، خداوندا! من معروف را دوست داشته و از منکر بیزارم!».(۲)

در واقع امام(علیه السلام) انگیزه های اصلی قیام خویش را در این جمله کوتاه، آن هم در کنار مرقد پاک جدّ بزرگوارش(صلی الله علیه وآله) در مقدّس ترین مکان ها بیان داشت و آن را به سینه تاریخ سپرد.

۳ شاید بتوان صریح ترین و رساترین تعبیر امام(علیه السلام) در تبیین انگیزه اصلی قیامش را جمله ای دانست که در وصیّت نامه آن حضرت به برادرش محمّد حنفیّه آمده است.

پاورقی

۱ . در مختصر تاریخ دمشق (ج ۷، ص ۱۳۷) در شرح حال امام حسین(علیه السلام) می خوانیم که آن حضرت در پاسخ به نامه معاویه نوشت: «...وَ ما اَظُنُّ أَنَّ لِی عِنْدَ اللهِ عُذْراً فِی تَرْکِ جِهادِکَ».

در احتجاج طبرسی (ج ۲، ص ۸۹، ح ۱۶۴) آمده است: «ما اُرِیدُ لَکَ حَرْباً وَ لاَ عَلَیْکَ خِلافاً، وَایْمُ اللهِ إِنِّی لَخائِفٌ لِلّهِ فِی تَرکِ ذلِکَ...» همچنین رجوع کنید به : بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲.

۲ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۷ ; مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

صفحه ۲۴۲

آن حضرت پس از آن که انگیزه هایی چون هوی و هوس و کسب مقام را از قیام خود دور دانست، چنین نوشت:

«وَ إِنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الاِْصْلاحِ فِی أُمَّهِ جَدِّی، اُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ اَسِیرَ بِسِیرَهِ جَدِّی وَ أَبِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب; من تنها به انگیزه اصلاح در امّت جدّم بپا خاستم، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم

و پدرم علی بن ابی طالب(علیه السلام) رفتار نمایم!».(۱)

امام(علیه السلام) در این عبارات کوتاه و گویا در همان آغاز راه، هدف حرکت الهی خویش را بیان می کند که قصدش کشورگشایی و به چنگ آوردن مال و مقام دنیا نیست، بلکه هدفش فقط اصلاح جامعه اسلامی و احیای امر به معروف و نهی از منکر است.

۴ بعد از آن که مسلم بن عقیل(علیه السلام) سفیر آن حضرت در کوفه توسّط نیروهای ابن زیاد با مکر و حیله دستگیر شد و به مجلس او وارد گشت و او، مسلم را متّهم به فتنه انگیزی ساخت، آن حضرت در پاسخ گفت:

«ما لِهذا آتَیْتُ، وَ لکِنَّکُمْ أَظْهَرْتُمُ الْمُنْکَرَ، وَ دَفَنْتُمُ الْمَعْرُوفَ... فَأَتَیْناهُمْ لِنَأْمُرَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ; من برای این چیزها که تو می گویی به کوفه نیامدم، بلکه شما منکرات و زشتی ها را ظاهر و معروف و خوبی ها را دفن کرده اید... پس ما به پا خواستیم تا مردم را به معروف دعوت کنیم و از منکرات دور سازیم».(۲)

۵ هنگامی که امام(علیه السلام) با سپاهِ «حرّ» رو به رو گشت و بیوفایی کوفیان آشکار شد و امام(علیه السلام) خود را با شهادت مواجه دید در میان اصحاب خویش برخواست و طیّ سخنانی چنین فرمود:

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۰۱ ; لهوف، ص ۷۱. مراجعه شود به : انساب الاشراف بلاذری، ص ۸۲.

«أَلا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لا یُعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْباطِلَ لا یُتَناهی عَنْهُ، لِیَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِی لِقاءِ اللهِ مُحِقّاً; آیا نمی بینید به

حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است (قیام کند و) شیفته ملاقات پروردگار (و شهادت) باشد».(۱)

از این سخن امام(علیه السلام) استفاده می شود که در چنین شرایطی از جان باید گذشت یعنی در مرحله ای که خطر، کیان دین و مذهب را تهدید می کند، وجود ضررهای مالی و جانی نمی تواند مانع امر به معروف و نهی از منکر، گردد.

۶ طبق نقل مورّخان آنگاه که حرّ مانع حرکت امام شد، امام(علیه السلام) در نامه ای به بزرگان کوفه نوشت:

«... فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ(صلی الله علیه وآله) قَدْ قالَ فِی حَیاتِهِ: مَنْ رَأی سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلّا لِحُرُمِ اللهِ، ناکِثاً لِعَهْدِ اللهِ، مُخالِفاً لِسُنَّهِ رَسُولِ اللهِ، یَعْمَلُ فِی عِبادِ اللهِ بِالاْثْمِ وَ الْعُدْوانِ، ثُمَّ لَمْ یُغَیِّرْ بِفِعْل وَ لا قَوْل، کانَ حَقِیقاً عَلَی اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ ; شما می دانید پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) در زمان حیاتش فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته، با سنّت پیامبر مخالفت میورزد و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار می کند ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنّم) وارد کند».(۲)

امام(علیه السلام) با این سخنان ضمن گوشزد کردن وظایف همه قشرهای مردم، خصوصاً بزرگان کوفه، عزم جزم خویش را برای اصلاح امور و مبارزه کامل با خودکامگان و

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱ ; تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷.

. فتوحابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۳; مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

ستمگران بنی امیّه اعلام می دارد، و این مبارزه را مشروط به حمایت آنها هم نمی کند و آماده است جان گرامی خویش را در این راه نیز فدا کند و لذا ما امروز در برابر مرقد آن حضرت ایستاده، و می گوییم:

«أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاهَ وَ اَتَیْتَ الزَّکاهَ وَ أمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ ; من شهادت می دهم که تو نماز را بپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف کرده و نهی از منکر را بجا آوردی».(۱)

نکته قابل توجّه آن است که این گواهی، گواهی در محکمه قضا و در حضور قاضی و داور نیست بلکه به این معنی است که من به این حقیقت اذعان دارم که نهضت تو، نهضت امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح جامعه اسلامی بود.

۱ . زیارت وارث.

۳-تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران

تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران

انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ برای پیشبرد اهداف مقدّس خویش، درصدد تشکیل حکومت برآمدند; چرا که بدون شک با تشکیل حکومت، بهتر می توان مردم را به سوی ارزش های معنوی و انسانی سوق داد و در راه بسط عدالت اجتماعی کوشید و فرامین الهی را به صورت ضابطه مند اجرا کرد و به برقراری عدل و دفع ظلم و شرك و بیدادگری كمك نمود.

همچنین بسیاری از احکام الهی است که بدون تشکیل حکومت نمی توان آنها را اجرا کرد و یا لا اقل به طور مطلوب تحقّق نمی یابد.

از این رو، پیامبران پیشین تا آنجا

که شرایط اجازه می داد، درصدد تشکیل حکومت دینی بودند و پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز در نخستین فرصت، اقدام به تشکیل حکومت اسلامی در مدینه کرد و خود شخصاً رهبری این حکومت را به عهده گرفت.

آن حضرت برای ادامه خطّ حاکمیّت صالحان به فرمان الهی در روز عید غدیر خم، علی(علیه السلام) را به جانشینی خود و امامت مردم پس از خویش منصوب کرد. از این رو، در روایات ما، از ولایت و رهبری، به عظمت یاد شده است، از جمله در روایت معروف امام باقر(علیه السلام) می خوانیم:

«بُنِیَ الْاِسْلامُ عَلی خَمْسَهِ أَشْیاءَ: عَلَی الصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ وَ الحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ

الْوِلایَهِ; اسلام بر پنج اصل اساسی بنیان نهاده شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت».

آنگاه در پاسخ به این سؤال که از این پنج اصل کدام یک برتر است، می فرماید:

«أَلْوِلایَهُ أَفْضَلُ، لِاَنَّها مِفْتاحُهُنَّ، وَ الْوالِی هُوَ الدَّلیلُ عَلَیْهِنَّ; ولایت از همه چیز برتر است; چرا که ولایت (و تشکیل حکومت اسلامی) کلید بقیّه است و والی (امام) راهنمای مردم نسبت به آن چهار امر مهم می باشد».(۱)

آری; با تشکیل حکومت دینی و پذیرش حاکمان صالح به خوبی می توان به اجرای احکام الهی کمک کرد و اصول، اخلاق و احکام شریعت را تحقّق عینی بخشید.

متأسّفانه پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رهبری امّت اسلامی در جایگاه اصلی خویش قرار نگرفت و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را از خلافت دور نگه داشتند; ولی آن حضرت هر زمان که فرصتی دست می داد، بر حقّ حاکمیّت خویش پای می فشرد، و خود را سزاوارتر از همه به

خلافت اسلامی میشمرد.

سرانجام آن حضرت در سال ۳۵ هجری در یک بیعت عمومی به خلافت ظاهری رسید و در مسیر اقامه قسط و عدل و احیای ارزش های دینی تلاش کرد، ولی زخم های بر جای مانده از دوران گذشته و حوادث سخت و شکننده دوران خلافت و در نهایت شهادت مولا(علیه السلام)، سبب شد که علی(علیه السلام) به تمام اهداف والای خویش دست نیابد.

توطئه های معاویه چه در عصر امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و چه در عصر خلافت کوتاه امام حسن(علیه السلام) و تلاش های جبهه نفاق برای «تضعیف خطّ علوی» و ناآگاهی جمعی از مردم و دنیازدگی گروه دیگر، بار دیگر سنگ آسیای خلافت را از محورش خارج ساخت و این بار دشمنان قسم خورده حاکمیّت اسلام راستین، بر اریکه قدرت قرار گرفتند!

پاورقی

۱ . کافی، ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الاسلام (به این مضمون، روایات متعدّدی در همین باب وجود دارد).

امام حسین(علیه السلام) که شایسته و وارث حاکمیّت نبوی و علوی و رهبر معنوی امّت اسلامی بود، برای احیای ارزش های اسلامی و بسط قسط و عدل و مبارزه با ستمگران به هدف تشکیل حکومت اسلامی به پا خاست، به این قصد که اگر ممکن شود با تشکیل حکومت اسلامی و گرنه با شهادت خویش و یارانش، چهره واقعی بنی امیّه را آشکار سازد و به ریشه کن ساختن درخت ظلم و کفر و نفاقشان بپردازد و اسلام و امّت مظلوم اسلامی را یاری کند.

امام حسین(علیه السلام) در خطبه ای با صراحت هدف از تلاش و تکاپوی خویش را چنین بیان می کند:

«اَللّهُمَّ اِنَّکَ تَعْلَمُ اِنَّهُ لَمْ یَکُنْ مَا کَانَ مِنّا تَنافُساً

فِی سُـلْطان، وَ لا الْتِماساً مِنْ فُضُولِ الْحُطام، وَ لکِنْ لِنَرَیَ الْمَعالِمَ مِنْ دِینِکَ، وَ نُظْهِرَ الْاِصْلاحَ فِی بِلادِکَ، وَ یَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِکَ، وَ یُعْمَلُ بِفَرَائِضِکَ وَ سُنَّتِکَ وَ اَحْکامِکَ ; خداوندا! تو می دانی که آنچه از ما (در طریق تلاش برای بسیج مردم)

صورت گرفت، به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود، بلکه هدف ما آن است که نشانه های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همه بلاد بر ملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرایض و سنّت ها و احکامت مورد عمل قرار گیرد».(۱)

امام خمینی(قدس سره) در سخنی در تبیین همین مطلب می گوید: «... آنهایی که خیال می کنند حضرت سیّد الشهدا برای حکومت نیامده، خیر این سخن صحیح نیست بلکهصفحه اینها برای حکومت آمدند، برای این که باید حکومت دست مثل سیّد الشهدا

پاورقی

۱ . تحف العقول، ص ۱۷۰ و بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹.

صفحه ۲۴۸

باشد، مثل کسانی که شیعه سیّد الشهدا هستند، باشد».(۱) هر چند امام(علیه السلام)می دانست سرانجام در این راه شهید می شود.

در جای دیگر می گوید: «زندگی سیّد الشهدا، زندگی حضرت صاحب الزمان(علیه السلام)، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا از اوّل، از آدم تا حالا همه این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل درست کنند».(۲)

با این مقدّمه اکنون برای اثبات این مطلب (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران) به سراغ سخنان و سیره آن حضرت می رویم.

نگاهی به گذشته

اگر به زندگی اباعبدالله الحسین(علیه السلام) نگاه کنیم به خوبی در می یابیم که آن حضرت از نوجوانی

فقط اهل بیت(علیهم السلام) را شایسته خلافت اسلامی می دانست.

در تاریخ می خوانیم: «روزی عمر بر منبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خطبه می خواند و در خطبه خویش گفت: من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم!

امام حسین(علیه السلام) که در گوشه مسجد نشسته بود خطاب به عمر فریاد زد:

از منبر پدرم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پایین بیا! این منبر پدر تو نیست (که بر فراز آن قرار گرفته ای و این گونه ادّعاها می کنی!).

عمر گفت: ای حسین! به جانم سوگند قبول دارم که این منبر پدر توست، نه پدر من، ولی بگو چه کسی اینها را به تو یاد داده است؟ پدرت علی بن ابی طالب؟!

حسین(علیه السلام) فرمود: اگر من مطیع فرمان پدرم باشم به جانم سوگند او هدایت کننده است و من هدایت شده او خواهم بود. او بیعتی بر گردن مردم از زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

پاورقی

۱ . صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳.

۲ . همان مدرک، ص ۴.

دارد که آن را جبرئیل از ناحیه خداوند نازل کرد و جز منکر کتاب خدا، این مطلب را انکار نمی کند. مردم آن را با قلب خویش شناختند (و دانستند حق با پدرم است) ولی با زبان آن را انکار کردند ; وای بر منکران حقوق ما اهل بیت!...

عمر گفت: ای حسین! هر کس حقّ پدرت را انکار کند، لعنت خدا بر او باد! (ولی من بی تقصیرم چرا که) مردم ما را امیر ساختند و ما نیز پذیرفتیم و اگر پدرت را امیر می کردند، ما اطاعت می کردیم!

امام حسین(علیه السلام) پاسخ داد: ای پسر خطّاب! کدام مردم

تـو را بر خـویش امیر ساختنـد، پیش از آن کـه تـو ابـوبکر را بر خـود (و مردم) امیر قرار دهی. وی نیز بـدون حجّت و دلیلی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و بدون رضایت آل محمّد(علیهم السـلام) تو را بر مردم امیر ساخت. آیا رضایت شـما دو نفر، همان رضایت (خدا و) پیامبر است؟!...

عمر که پاسـخی نـداشت، خشـمگین از منبر فرود آمد و به همراه جمعی نزد علی(علیه السـلام) رفت و از حسـین(علیه السـلام) شکایت کرد...».(۱)

امـام حسـین(علیه السـلام) در تمام دوران خلافت پـدر بزرگوارش امیرمؤمنان(علیه السـلام) و برادرش امام حسن(علیه السـلام) برای تقویت حکومت اسلامی در کنار آن بزرگواران حضور داشت و با دشمنان حکومت اسلامی مبارزه می کرد.

سخن امام حسین (علیه السلام) در برابر معاویه

هنگامی که معاویه برای گرفتن بیعت جهت یزید برآمد و به شـهرها سفر کرد; در مدینه نیز اجتماعی برای معرّفی و بیعت برای یزید تشکیل داد و گفت:

به خدا سوگند! اگر من در میان مسلمین کسی بهتر از یزید را سراغ داشتم، برای او بیعت می گرفتم!!

پاورقی

۱ . احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۷۷-۷۸.

صفحه ۲۵۰

امام حسین(علیه السلام) برخاست و فرمود:

«وَاللهِ لَقَـدْ تَرَكْتَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَباً وَ أُمّاً وَ نَفْساً; به خدا سوگند! تو کسـی را که از یزید از جهت پدر، مادر و شایسـتگی ها و ارزش های فردی و صفات انسانی بهتر است، کنار گذاشتی!».

معاویه گفت: گویا خودت را می گویی؟

فرمود: آری!

معاویه خاموش شد.(۱)

مطابق روایت دیگری امام(علیه السلام) فرمود:

«أَنَا وَاللهِ أَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِی خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ، وَ جَـدِّی خَيْرٌ مِّنْ جَـدِّهِ، وَ أُمِّی خَيْرٌ مِّنْ أُمِّهِ وَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ; به خـدا سوگند! من از او (یزید) به خلافت سزاوارترم;

چرا که پدرم از پدرش و جدّم از جدّش و مادرم از مادرش بهتر است و خودم نیز از او بهترم!».(۲)

از این کلمات صریح، به خوبی روشن می شود که امام حسین(علیه السلام) در آن زمان فقط خود را شایسته خلافت می دانست و معتقد بود شخصی همانند او با آن عظمت خانوادگی و معنوی باید زمام امور مسلمین را به دست گیرد.

تلاش امام حسین (علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی در زمان یزید

پس از مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید، شرایط برای مبارزه با ستمگران و تشکیل حکومت اسلامی بیش از زمان گذشته فراهم شده بود و آن حضرت در این

پاورقی

۱ . الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲ . موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۲۶۵.

مسیر اقداماتی را در پیش گرفت:

الف) ترک بیعت با یزید (و اعلام عدم شایستگی او برای خلافت)

با توجّه به این که امام حسین(علیه السلام) یزید را هرگز شایسته این جایگاه رفیع نمی دانست و خود را به حق شایسته ترین فرد برای امر خلافت می دید، با یزید بیعت نکرد و حکومت او را به رسمیّت نشناخت.

از این رو، هنگامی که خبر مرگ معاویه به مدینه رسید و آن حضرت توسّط والی مدینه احضار شد، امام(علیه السلام) در پاسخ به عبدالله بن زبیر که پرسید چه خواهی کرد؟ فرمود: «هیچ گاه با یزید بیعت نخواهم کرد، چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن(علیه السلام) تنها شایسته من است». (إِنّی لاَ أُبایِعُ لَهُ أَبَداً، لِاَنَّ الْأَمْرَ إِنَّما کانَ لِی مِنْ بَعْدِ أَخِی الْحَسَنِ).(۱)

همچنین به والی مدینه نیز فرمود:

«إِنَّا أَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّهِ، وَ مَعْدِنُ الرِّسالَهِ، وَ مُخْتَلِفُ الْمَلائِکَهِ... وَ یَزیدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ

الْخَمْرِ، قاتِلُ النَّفْسِ الْمحَرَّمَهِ، مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِی لا یُبایِعُ لِمِثْلِهِ ; ما از خانـدان نبوّت و معـدن رسالت و جایگاه رفیع رفت و آمد فرشتگانیم... در حالی که یزید مردی است، فاسق، می گسار، قاتل بی گناهان; او کسی است که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود. بنابراین، هرگز شخصی همانند من،با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد».(۲)

همچنین امام(علیه السلام) در پی اصرار «مروان بن حکم» برای بیعت با یزید، با قاطعیّت فرمود:

«وَ عَلَی الْإِسْلامِ اَلسَّلامُ إِذْ قَدْ بُلِیَتِ الْأُمَّهُ بِراعٍ مِثْلَ یَزِیدَ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّی

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

رَسُولَ اللهِ(صلی الله علیه وآله) یَقُولُ: اَلْخِلافَهُ مُحَرَّمَهٌ عَلی آلِ أَبِی سُفْیانَ ; هنگامی که امّت اسلامی به زمامداری مثل یزید گرفتار آید، باید فاتحه اسلام را خواند! من از جدّم رسول خدا شنیدم که می فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است!».(۱)

در واقع امام(علیه السلام) با این جمله، عمق فاجعه زمامداری یزید را بیان می کند و با استشهاد به کلام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تصدّی خلافت توسّط فرزندان ابوسفیان را حرام می شمارد.

در سخن دیگری که آن حضرت خطاب به برادرش محمّد حنفیّه می فرماید، بار دیگر بر عدم بیعت با یزید به هر قیمتی تأکید میورزد و می فرماید:

«یا أَخِی! وَاللهِ لَوْ لَمْ یَکُنْ فِی الدُّنْیا مَلْجَأٌ وَ لا مَأْوَی، لَما بایَعْتُ یَزِیدَ بْنَ مُعاوِیَهَ ; ای برادر! به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم هرگز با یزید

بن معاویه بیعت نخواهم کرد».(۲)

ب) تصریح به شایستگی خود برای خلافت

امام حسین(علیه السلام) علاوه بر آن که یزید را شایسته این جایگاه والا نمی دانست، به شایستگی خود نسبت به امر ولایت و حاکمیّت اسلامی تصریح می کند. در واقع امام(علیه السلام) با این جملات در مسیر تشکیل حکومت اسلامی و به عهده گرفتن خلافت مسلمین حرکت می کند.

امام حسین(علیه السلام) در خطبه ای که پس از نماز عصر در جمع لشکریان «حرّ» خواند، فرمود:

پاورقی

۱ . لهوف، ص ۹۹ و بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۱ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

صفحه ۲۵۳

«أَيُّهَا النّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله) وَ نَحْنُ أَوْلی بِوِلایَهِ هـذِهِ الْاُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هؤُلاءِ الْمُـدَّعِينَ ما لَيْسَ لَهُمْ؛ ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، ما به ولایت این امور بر شما (و امامت مسلمین) از این مدّعیان دروغین سزاوارتریم». (۱)

همه اینها علاوه بر مواردی است که امام حسین(علیه السلام) در حیات معاویه آنگاه که مسأله ولایتعهدی یزید مطرح شد به شایستگی خویش بر امر خلافت تأکید ورزید (که پیش از این گذشت).

ج) پاسخ به دعوت کوفیان

از نمودهای تلاش امام حسین(علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی، پاسخ به دعوت کوفیان جهت پذیرش رهبری قیام بر ضدّ حکومت نامشروع یزید است.

همچنین فرستادن امام(علیه السلام) سفیر و نماینده خود، جناب مسلم بن عقیل(رحمه الله) را به کوفه برای ارزیابی دعوت آنان و بسیج نیروها و گرفتن بیعت از مردم، حکایت از عزم امام(علیه السلام) جهت تشکیل حکومت اسلامی و الهی دارد.

با توجّه به این که کوفه مرکز علاقمندان و شیعیان علی بن

ابی طالب(علیه السلام) بود، تصمیم امام حسین(علیه السلام) بر آن بود که این شهر را پایگاه اصلی قیام و نهضت اسلامی خود قرار داده و از آن مکان انقلاب را رهبری کرده و به دیگر شهرها گسترش دهد.

نامه سران کوفه به محضر امام (علیه السلام)

پس از مرگ معاویه و به دنبال یک گردهمایی در منزل «سلیمان بن صرد خزاعی» جمعی از بزرگان کوفه نامه ای به محضر امام(علیه السلام) نوشته و برای پذیرش رهبری آن

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۷ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳ (با اندکی تفاوت).

صفحه ۲۵۴

حضرت جهت برپایی نهضتی همگانی اعلام آمادگی کردند.

مضمون نامه را که نام چهارتن از بزرگان شیعه، یعنی سلیمان بن صرد، مسیّب بن نجبه، رفاعه بن شدّاد و حبیب بن مظاهر و گروهی دیگر از شیعیان در آن آمده، چنین است:

«خدای را سپاس می گوییم که (معاویه) آن دشمن ستمکار و کینه توز را نابود ساخت، همو که بدون رضایت امّت بر گرده آنان سوار شد و اموال آنها را غصب کرد و خوبان آنان را کشته و به نابکاران میدان داد...

اینک ما، امام و پیشوایی نداریم; به سوی ما بیا! بدان امید که خداوند به برکت وجود تو همه ما را بر محور حق گردآورد.

نعمان بن بشیر (والی کوفه) در دارالاماره است و ما با او در نماز جمعه و اجتماعات عمومی حاضر نمی شویم (و به او اعتنایی نداریم) و اگر با خبر شویم که به سوی ما می آیی، او را از کوفه بیرون کرده و به شام ملحقش می سازیم».(۱)

پاسخ امام (علیه السلام) و اعزام مسلم به کوفه

به دنبال نامه های متعدّد مردم کوفه و اعلام آمادگی برای پذیرش رهبری امام(علیه السلام)، آن حضرت نامه ای در پاسخ به آنان نوشت، سپس پسرعمویش مسلم بن عقیل را به آن شهر فرستاد. نامه امام(علیه السلام) چنین است:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ، إِلَی الْمَلَاَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ

پاورقی

۱ . ...

فَإنّا نَحمَدُ إلَيْکَ اللهَ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ ; أَمَّا بَعْدُ فَالْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی قَصَمَ عَدُوَّکَ الْجَبّارَ الْعَنِیدَ، الَّذِی اِنْتَزی عَلَی هذِهِ الاُْمَّهِ فَابْتَزَّها أَمْرَهـا، وَ غَصَبَها فَیْئَهـا، وَ تَأَمَّرَ عَلَیْها بِغَیْرِ رِضـیً مِنْها، ثُمَّ قَتَلَ خِیارَها، وَ اسْتَبْقی شِرارَها،... إنَّهُ لَیْسَ عَلَیْنا إمامٌ فَأَقْبِلْ! لَعَلَّ اللهُ أَنْ یَجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْحَقِّ وَ النُّعْمانُ بْنُ بَشِیر فِی قَصْرِ الاِْمارَهِ، لَسْنا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِی جُمْعَه، وَ لا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَی عید، وَ لَوْ قَدْ بَلَغَنا أَنَّکَ قَدْ أَقْبَلْتَ إِلَیْنا أَخْرَجْناهُ حَتّی نَلْحَقَهُ بِالشّامِ. (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۳)

صفحه ۲۵۵

الْمُسْلِمِینَ. أَمّا بَعْدُ: فَإِنَّ هانِئاً وَ سَعِیداً قَدِما عَلَیَّ بِکُتُبِکُمْ وَ کانا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَیَّ مِنْ رُسُلِکُمْ وَ قَدْ فَهِمْتُ کُلَّ الَّذِی اقْتَصَصْتُمْ وَ ذَکَرْتُمْ، وَ مَقـالَهَ جُلِّکُمْ : «أَنَّهُ لَیسَ عَلَیْنـا إِمـامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللهُ أَنْ یَجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْهُـدی وَ الْحَقِّ». وَ قَـدْ بَعَثْتُ إِلَیْکُمْ أَخِی وَ ابْنَ عَمِّی وَ ثِقَتِی مِنْ أَهْلِ بَیْتِی مُسْلِمَ بْنِ عَقِیل وَ أَمَرْتُهُ أَنْ یَکْتُبَ إِلَیَّ بِحالِکُمْ وَ أَمْرِکُمْ وَ رَأْیِکُمْ.

فَإِنْ کَتَبَ إِلَیَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْیُ مَلَئِکُمْ، وَ ذَوِی الْفَضْلِ وَ الْحِجی مِنْکُمْ، عَلَی مِثْلِ ما قَدِمَتْ عَلَیَّ بِهِ رُسُلُکُمْ وَ قَرَأْتُ فِی کُتُبِکُمْ، أَقْدِمُ عَلَیْکُمْ وَشیکاً إِنْ شاءَاللهُ. فَلَعَمْرِی مَا الاِْمامُ إِلاَّ الْعامِلُ بِالْکِتابِ، وَ الاْخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحابِسُ نَفْسَهُ عَلی ذاتِ اللهِ وَ السَّلامُ».

«به نـام خداونـد بخشـنده مهربـان; از حسـین بن علی(علیه السـلام) به بزرگـان از مؤمنان و مسـلمانان! هانی و سـعید همراه نامه هایتان به سوی من آمدند و این دو تن آخرین کسانی بودند که نامه هایتان را آوردند محتوای همه نامه هایتان (به طور فشرده) این

بود که : «امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حقّ و هدایت گردآورد».
اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم مسلم بن عقیل را به سوی شما می فرستم; به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه ها و افکارتان را برای من بنویسد.

هر گاه به من اطّلاع دهد که بزرگان و خردمندان شما; با آنچه که در نامه هایتان ذکر شده، همراه و هماهنگند; به زودی به سوی شما خواهم آمد. ان شاءالله

(در پایان نامه اضافه فرمود:) به جانم سوگند! امام و پیشوا تنها کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را بر پا دارد، دین حق را

پذیرفته و خود را وقف راه خدا کند».(۱)

این نامه به خوبی گویای این حقیقت است که امام(علیه السلام) در مسیر قیام برای سرنگونی حکومت پلید اموی و تشکیل حکومت اسلامی گام بر می داشت. از این رو، برای ارزیابی اوضاع، نخست نماینده ای آگاه و مورد اعتماد را به آن شهر اعزام می کند، تا از حقیقت امر آگاه شود و با بسیج نیروها و آمادگی شیعیان در این راه قدم بردارد.

جمله پایانی سخن امام(علیه السلام) نیز تأکیدی است بر شایستگی خود جهت امامت و رهبری و عدم لیاقت حاکم شام که نه به کتاب خدا عمل می کند و نه عدل و داد را بر پا می دارد و نه خود را وقف راه خدا می کند که این خود قرینه ای است بر عزم امام جهت پذیرش امامت

و خلافت مسلمین و برپایی عدل و داد.

امـام(علیه السـلام) همچنین در نـامه ای که همراه بـا اعزام مسـلم(علیه السـلام) خطـاب به او مرقوم می دارد، بار دیگر بر بسـیج نیروها و آماده سازی مردم تأکید میورزد. در این نامه می خوانیم:

«... وَادْعُ النّـاسَ إِلَی طـاعَتِی، وَ اخْـذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبِی سُـفْیانَ، فَإِنْ رَأَیْتَ النّاسَ مُجْتَمِعِینَ عَلَی بَیْعَتِی فَعَجِّلْ لی بِالْخَیْرِ، حَتّی أَعْمَلَ عَلَی حَسَبِ ذلِکَ إِنْ شاءَاللّهُ تَعالی ;... (چون به کوفه رسیدی) مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از حمایت آل ابی سفیان بازدار. اگر مردم متّفقاً بیعت کردند، مرا با خبر ساز تا برابر آن عمل کنم».(۲)

پراکنده ساختن مردم از حمایت خاندان ابوسفیان و فراخوانی مردم به اطاعت امام(علیه السلام) و یکپارچگی آنان برای بیعت و همراهی، همه و همه نشان از تهیّه ساز و

پاورقی

۱ . ارشاد شیخ مفید، ص ۳۸۰-۳۸۱.

۲ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۳ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

صفحه ۲۵۷

کارهای مناسب جهت تشکیل حکومت دارد.

پس از ورود مسـلم(علیه السـلام) به کوفه و بیعت گروه زیادی از مردم با وی و اعلام آمادگی آنان برای جانبازی و همراهی با امام(علیه السـلام) و انعکاس آن به محضـر امام(علیه السـلام) توسّط فرسـتادگان جناب مسـلم، امام حسـین(علیه السلام) از مکه عازم کوفه می شود.(۱)

امام(علیه السلام) در گفتگویی با ابن عبّاس می فرماید:

«وَ هـذِهِ کُتُبُ أَهْلِ الْکُوفَهِ وَ رُسُـلُهُمْ، وَ قَـدْ وَجَبَ عَلَیَّ إِجابَتُهُمْ وَ قامَ لَهُمُ الْعُذْرُ عَلَیَّ عِنْدَاللهِ سُـبْحانَهُ ; اینها نامه ها و فرسـتادگان کوفیان است. بر من لازم است دعوت آنان را پاسخ دهم، چرا که حجّت الهی بر من تمام شده

است».(۲)

همچنین به عبدالله بن زبیر فرمود:

«أَتَتْنِی بَیْعَهُ أَرْبَعِینَ أَلْفاً یَحْلِفُونَ لِی بِالطَّلاقِ وَ الْعِتاقِ مِنْ أَهْلِ الْکُوفَهِ; بیعت چهل هزار تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق و عتاق(۳) سوگند خورده اند، به دستم رسیده است».(۴)

امام(علیه السلام) در ملاقات با عبدالله بن مطیع هنگامی که از علّت خروج حضرت از مکّه سؤال می کند به صراحت می فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ الْکُوفَهِ کَتَبُوا إِلَیَّ یَسْأَلُونَنِی أَنْ أَقْدِمَ عَلَیْهِمْ لِما رَجَوْا مِنْ اِحْیاءِ مَعالِمِ الْحَقِّ وَ اِماتَهِ الْبِدَعِ; مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم، بدان امید که (با تشکیل حکومت اسلامی) نشانه های

پاورقی

۱ . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷ و ارشاد شیخ مفید، ص ۴۱۸.

۲ . معالی السبطین، ج ۱، ص ۲۴۶ و ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳ . منظور از سوگند به طلاق و عتاق این بوده است که اگر سوگند خود را شکستند، همسران آنها خود به خود مطلّقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند. جمعی از فقهای عامّه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح است.

۴ . تاریخ ابن عساکر (در شرح حال امام حسین(علیه السلام))، ص ۱۹۴، حدیث ۲۴۹.

حق زنده و بدعت ها نابود شود».(۱)

به هر حال، با توجّه به شواهد تاریخی که بخشی از آن گذشت و قسمتی از آن در بخش رویدادها خواهد آمد یکی از اهداف قیام امام حسین(علیه السلام) تشکیل حکومت اسلامی و در واقع بازگرداندن خلافت اسلامی به جایگاه اصلی خویش بود، تا در پناه آن عدل و داد گسترش یابد، حق احیا شود و باطل و پلیدی و

بدعت ها نابود گردد.

پشتیبانی و اعلام آمادگی مردم کوفه و تأکید و اصرار آنان بر این امر، حجّت را بر امام(علیه السلام) تمام کرد که باید با نیروی چند ده هزار نفری بر ضدّ حاکم غاصب و فرمانروای ستمگری مانند یزید قیام کند و از این رو به سمت کوفه آمد و قبل از آن نیز توسّط سفیر خویش جناب مسلم از همراهی کوفیان با خبر شد.

قیام برای تشکیل حکومت اسلامی با آگاهی از شهادت

اکنون جای طرح این سئوال است که آیا امام حسین(علیه السلام) از شهادت خویش و یارانش در مسیر حرکت به سوی کوفه و قیام بر ضدّ یزید، آگاه بود، یا خیر؟ و اگر از این امر مطّلع بود، آگاهی به شهادت با قیام و برنامه ریزی برای تشکیل حکومت اسلامی چگونه سازگار است؟

بر اساس شواهد تاریخی جای هیچ تردیدی نیست که امام حسین(علیه السلام) از فرجام قیام خویش آگاه بود و با یقین به شهادت، نهضت خویش را آغاز کرد و شواهد روشن آن در همین کتاب آمده است ولی در این قسمت نخست به بخشی از شواهد مزبور که علم و آگاهی امام(علیه السلام) به شهادت خویش را تأیید می کند، اشاره کرده سپس به پاسخ پرسش فوق می پردازیم.

لازم به ذکر است روایات و اخباری که از طریق شیعه و اهل سنّت از پیامبر

پاورقی

۱ . اخبار الطوال دینوری، ص ۲۴۵.

اکرم(صلی الله علیه وآله) در موضوع شهادت امام حسین(علیه السلام) نقل شده است به اندازه ای مشهور بود که ابن عبّاس می گوید:

«ما کُنّا نَشُکُّ أهْلَ الْبَیْتِ وَ هُمْ مُتَوافِرُونْ أنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ(علیه السلام) یُقْتَلُ بِالطَّفِّ; مااهل بیت همگی تردیدی نداشتیم که امام حسین(علیه السلام)

در سرزمین طف (کربلا) به شهادت خواهد رسید».(۱)

چنـان که از مفـاد این روایت اسـتفاده می شود، نه تنهـا امـام، بلکه عموم اهل بیت حتّی از محلّ شـهادت آن حضـرت با اطّلاع بودند.

علاّمه مجلسی در بحارالانوار هفتاد و یک روایت در این باره نقل کرده است!(۲)

نمونه هایی که به دنبال می آید تنها بخش کوچکی از آن است که از زبان خود آن حضرت نقل شده است.

۱ امام(علیه السلام) در آغاز حرکتش در مدینه در خطاب به بنی هاشم چنین نوشت:

«اِنَّ مَنْ لَحِقَ بی مِنْکُمُ اسْتُشْـهِدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ یَبْلُغِ الْفَتْحَ; هر کس از شما به من بپیوندد به شهادت می رسد و هر کس بماند به پیروزی نخواهد رسید».(۳)

۲ هنگـامی که یکی از برادرانش خبر شـهادت امـام را از زبـان امام حسن(علیه السـلام) نقل کرد، امام حسـین(علیه السـلام) در پاسخ وی فرمود:

«حَـدَّثَنی أَبی أَنَّ رَسُولَ اللّهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلی، وَ أَنَّ تُرْبَتی تَکوُنُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ فَتَظُنُّ أَنَّکَ عَلِمْتَ مـا لَمْ أَعْلَمْهُ; پـدرم نقـل کرده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) او

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲ . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳-۲۶۶.

۳ . موسوعه کلمات الحسـین، ص ۲۹۶; مناقب ابن شـهر آشوب، ج ۴، ص ۷۶. جـالب آن که شبیه همین مضـمون را در حال عزیمت از مکه در جمع مردم بیـان فرمود: «مَنْ کـانَ باذِلا ـ فینـا مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلی لِقـاءِ اللّهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَـلْ مَعَنا; هر یک از شـما حاضر است در راه ما خون قلبش را نثار کند و از جانش بگذرد با ما همراه باشد» (اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۳).

را از کشته

شـدن پـدرم و من با خبر ساخته است و فرمود که تربت من نزدیک تربت پدرم خواهد بود، تو فکر می کنی چیزی را می دانی که من نمی دانم؟».(۱)

۳ شبیه همین مطلب در گفتگوی آن حضـرت با برادرش محمّـد حنفیّه در مکّه عنوان می شود. آنگاه که محمّد حنفیّه پیشـنهاد کرد امام(علیه السلام) از رفتن به عراق خودداری کند، فرمود:

«آتانی رَسُولُ اللّهِ(صـلی الله علیه وآله) بَعْدَ ما فارَقْتُکَ فَقالَ: یا حُسَیْنُ! اُخْرُجْ فَإِنَّ اللّهَ قَدْشاءَ أَنْ یَراکَ قَتیلاً; بعد از آن که از تو جدا شدم رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) را در خواب دیدم که فرمود: ای حسـین! حرکت کن، زیرا خداوند خواسـته است تو را کشته ببیند».(۲)

۴ نمونه دیگر، سـخنی است که امـام هنگـام اعزام مسـلم به وی فرمود: من تو را به سوی اهـل کوفه روانه سـاختم، خداونـد آن گونه که خود دوست دارد و می پسندد کارت را سامان دهد.

آنگاه امام افزود:

«أرْجو أنْ اَکُونَ اَنَا وَ اَنْتَ فی دَرَجَهِ الشُّهَداءِ; امیدوارم که من و تو در جایگاه شهدا قرار گیریم».(۳)

این سخن گویای این حقیقت است که امام(علیه السلام) برای خود و یارانش راه شهادت را برگزیده است و همین را آرزو می کند.

۵ عجیب آن که آن حضرت در پاسخ مردی از اهل کوفه، با اشاره به نامه های

پاورقی

۱ . لهوف، ص ۹۹-۱۰۰.

۲ . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۳.

۳ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

مردم کوفه، آنان را قاتل خویش معرّفی کرده، می فرماید:

«هذِهِ کُتُبُ أَهْلِ الْکُوفَهِ إِلَیَّ، وَ لا أَراهُمْ إِلاَّ قاتِلی; این نامه های

مردم کوفه است ولی من آنان را جز قاتل خود نمی دانم».(۱)

۶ صریح تر از همه این ها سخنانی است که امام(علیه السلام) در جمع مردم مکّه قبل از حرکت به سوی عراق ایراد کرد و چنین فرمود:

«... وَ خَيِّرَلِي مِصْرَعَ أَنَا لاقِيهِ، كَأَنّي بِأَوْصالى تَتَقَطَّعُها عَسَلانُ الْفَلَواتِ بَيْنَ النَّواوِيسِ وَ كَرْبَلا، فَيَمْلَأَنَّ مِنّى أَكْراشاً جَوْفاً وَ الْجِرْبَةَ سَغَباً، لا مَحيصَ عَنْ يَوْم خُطَّ بِالْقَلَمِ; خداوند برای من «شهادت گاهی» اختیار کرده است که من به آن خواهم رسید. گویا می بینم که گرگ های بیابان های عراق میان نواویس (قبرستان یهود در نزدیکی کربلا) و کربلا بند بند مرا جدا کرده و شکم ها و جیب های خالی خود را (با کشتن من و دریافت جوایز) پر می کنند. از روزی که با دست قضا و قدر الهی نوشته شده، چاره ای نیست».(۲)

با ملاحظه این سخن و نمونه های فراوان دیگر از این دست، شکّی باقی نمی ماند که امام نه تنها از اصل کشته شدن خویش آگاهی داشت، بلکه دقیقاً از محلّ شهادت و نیز قاتلان خود با اطّلاع بوده است.

اینک با توجّه به این که امام(علیه السلام) از سرانجام این حرکت آگاه بود، این سؤال مطرح می شود که چگونه اطمینان امام به شهادت با حرکت آن حضرت برای دستیابی به حکومت اسلامی قابل جمع است؟ یعنی چگونه می شود امام(علیه السلام) هم سرانجام کار را

پاورقی

۱ . تاریخ ابن عساکر، ج ۳۳، ص ۲۱۱ (بخش امام حسین(علیه السلام)).

۲ . لهوف، ص ۳۵.

بداند و به شهادت خویش و یارانش یقین داشته باشد و در عین حال به قصد تشکیل حکومت اسلامی

قیام کند؟

پاسخ به این سؤال به اندازه ای اهمّیّت دارد که برخی از نویسندگان را که نتوانستند بین «ادای وظیفه» و «آگاهی از نتیجه» وفق دهند، بر آن داشت تا به طور کلّی آگاهی امام از فرجام کار را انکار کنند! و تمام ادلّه تاریخی و روایی را که در این موضوع وارد شده است، زیر سؤال برند!

غافل از آن که نتیجه کار نمی تواند تعیین کننده وظیفه مردان الهی باشد. در فرهنگ دین، آنچه مهم است تشخیص وظیفه و عمل به آن است و امّا رسیدن به نتیجه دلخواه، در مرحله دوّم قرار دارد.

تعالیم قرآن و اسلام و سیره معصومین(علیهم السلام) گویای این واقعیّت است که جمع بین «وظیفه» و «نتیجه» هر چند اولویّت دارد، ولی «عمل به وظیفه» مقدّم بر «رسیدن به نتیجه» می باشد.

به عبارت دیگر: بر هر فرد با ایمانی لازم است در مسیر انجام وظیفه گام نهد، هر گاه به نتیجه مطلوب برسد چه بهتر; و اگر نرسد نفس این کار که وارد مسیر انجام وظیفه شده، خود مطلوب مهمّی است که می تواند افراد بهانه جو را به کار وادارد. زیرا بسیار می شود که بهانه جویان به بهانه این که حصول نتیجه مشکوک است، از انجام وظیفه و رسیدن به نتیجه باز می مانند.

این است که امام(علیه السلام) در کنار سخنانی که با صراحت از شهادت خویش و یارانش یاد می کند، در عین حال از انگیزه های الهی حرکت خویش نیز به عنوان وظیفه الهی و تکلیف دینی، سخن به میان می آورد و حتّی می فرماید: «بیوفایی یاران و کمی نفرات مرا از تکلیفم باز نمی

دارد».

آن حضرت در روز عاشورا پیش از آغاز جنگ به همین نکته اشاره کرده، می فرماید:

صفحه ۲۶۳

«أَلا قَدْ أَعْـذَرْتُ وَ أَنْـذَرْتُ، اَلا إِنِّی زاحِفٌ بِهذِهِ الْأُسْـرَهِ عَلی قِلَّهِ الْعِتادِ وَ خَذَلَهِ الْأَصْـحابِ ; آگاه باشـید! که من حجّت را تمام کردم و از عـاقبت شوم مخالفـانِ حق، خبر دادم. آگـاه باشـید! که من با همین خانواده، با وجود نداشـتن سـپاه و بیوفایی یاران، جهاد خواهم کرد».(۱)

آری، امام(علیه السـلام) درصدد ادای وظیفه است و نداشـتن سـپاه و کمی یاران، خللی در عزم او وارد نمی کند. این است که امام با وجود این که کاملا از عاقبت امر آگاه بود، با انگیزه تشـکیل حکومت اسـلامی قیام کرد و این درست به حکم «عمل به وظیفه» بوده است.

سیره امامـان معصـوم(علیهم السـلام) همـواره طبـق «تکلیـف دینی» و «عمـل به وظیفه» بوده است. آنـان از این منظر در هرحـال احساس پیروزی می کردند. و به تعبیر قرآن به «إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ ; یکی از دو نیکی»(۲) شهادت یا پیروزی می رسیدند.

چه پیروز می شدند و چه شهید می شدند، هر دو صورت برای آنان پیروزی بود.

بر همین مبنا است که امام حسین(علیه السلام) می فرماید:

«إِنْ نَزَلَ الْقَضـاءُ بِمـا نُحِبُّ فَنَحْمَـدُ اللهَ عَلی نَعْمائِهِ، وَ هُوَ الْمُسْـتَعانُ عَلی أَداءِ الشُّکْرِ، وَ إِنْ حالَ الْقَضاءُ دُونَ الرَّجاءِ، فَلَمْ یَعْتَـدُّ مَنْ کانَ الْحَقُّ نِیَّتَهُ وَ التَّقْوی سَـریرَتَهُ ; اگر قضای الهی بر آنچه می پسـندیم نازل شود، خداوند را بر آن نعمت سپاسگزاریم و برای شکرگزاری از او یاری می طلبیم و اگر تقدیر الهی میان ما و آنچه به آن امید داریم مانع شود، (و به شهادت برسیم) پس کسی

که نیّتش حق و درونش تقوا باشد از حق نگذشته (و

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲ . توبه، آیه ۵۲.

صفحه ۲۶۴

به وظیفه خود عمل کرده است)».(۱)

حرکت امام(علیه السلام)یکی از جلوه های باشکوه «عمل به وظیفه» بود، نتیجه هر چه بود فرقی نمی کرد، لذا می فرماید :

«أَرْجُو أَنْ یَکُونَ خَیْراً ما أَرادَ اللّهُ بِنا، قُتِلْنا أَمْ ظَفِرْنا ; امیدواریم آنچه خداوند برای ما مقرّر فرموده خیر باشد، چه کشته شویم، چه پیروز گردیم!».(۲)

با این بیان روشن است که هیچ منافاتی بین آگاهی از سرانجام کار (شهادت) و عمل به وظیفه (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی) نیست.

در پایان، یادآوری این نکته نیز ضروری است که وجود انگیزه تشکیل حکومت در این قیام مقدّس، به معنی دستیابی عملی و بالفعل به آن حکومت در همان برهه از زمان نیست، بلکه شهادت آن حضرت زمینه ساز کوتاه شدن دست بازماندگان دوران جاهلیّت از حکومت اسلامی در آینده بود و این واقعیّتی است که امام به دنبال آن بود.

به علاوه انگیزه های حرکت امام(علیه السلام) منحصر به این یک هدف نبود، اهداف دیگری نیز در تحقّق این حرکت مقدّس دخیل بوده که در مباحث گذشته به آنها اشاره شد.

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۰.

۲ . اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۷.

صفحه ۲۶۵

صفحه ۲۶۶

صفحه ۲۶۷

بخش چهارم : رویدادهای قیام عاشورا

اشاره

در این بخش، به حوادث مربوط به امام حسین(علیه السلام) از عصر معاویه تا شهادت آن حضرت در کربلا می پردازیم. در این سیر تاریخی، از یک سو، رویدادها و حوادثی مورد توجّه است که از روح مبارزه و نستوهی آن حضرت حکایت دارد و از سوی دیگر، به سلسله ماجراهایی پرداخته

می شود که از پی یکدیگر به عاشورای سال ۶۱ هجری و شهادت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) و یارانش منجر گردیده است.

در این بخش، رویدادهایی که مربوط به اصحاب آن حضرت است، مورد بحث قرار نگرفته است، مگر آنچه را که در ضمن کلمات امام(علیه السلام) آمده است.

لازم به یادآوری است که در ذیلِ نقل این رویدادها، عمدتاً نکاتی در تحلیل و یا تجلیل از آن رویداد آمده است.

صفحه ۲۶۸

۱ خواستگاری امّ کلثوم

مرحوم بحرانی در کتاب «عوالم» چنین نقل می کند: معاویه به مروان که استاندار حجاز بود نامه ای نوشت و از وی خواست «امّ کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را برای فرزندش یزید خواستگاری کند. مروان به سراغ عبدالله بن جعفر رفت و جریان خواستگاری را با او در میان گذاشت.

عبدالله گفت: اختیار «امّ کلثوم» به دست من نیست; بلکه به دست آقای ما حسین(علیه السلام)است که دایی این دختر است.

موضوع را به اطلاع امام حسین(علیه السلام) رساندند; فرمود: «از خداوند طلب خیر می کنم; خدایا این دختر را به آنچه مایه خشنودیت از آل محمّد است موفّق بدار!»

(روز موعود فرا رسید) و مردم در مسجد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) اجتماع کردند; مروان نیز آمد و کنار امام حسین(علیه السلام) نشست و گفت: امیر مؤمنان! (اشاره به معاویه است!) به من فرمان داده است که «امّ کلثوم» را برای «یزید» خواستگاری کنم و مهریه او را مطابق خواسته پدرش قرار دهم، به هر مقدار که باشد! همراه با آشتی میان دو قبیله (بنی هاشم و بنی امیّه) و نیز ادای دیون پدرش.

سپس خطاب به امام حسین(علیه السلام) گفت:صفحه بدان! کسانی که به خاطر

وصلت شما با یزید به حال شما غبطه می خورند، بیشترند از کسانی که به یزید به سبب وصلتش با شما غبطه بخورند. (آنگاه گفت:) مایه شگفتی است که چگونه یزید برای کسی مهریه قرار می دهد و حال آن که وی در شأن و منزلت همتایی ندارد و مردم با توسّل به روی او طلب باران می کنند. ای اباعبدالله! سخنم را با نظر مثبت پاسخ بگو!

امام حسین(علیه السلام) فرمود:

«اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی اِخْتارَنا لِنَفْسِهِ، وَارْتَضانا لِدینِهِ وَاصْطَفانا عَلی خَلْقِهِ، وَ اَنْزَلَ عَلَیْنا کِتابَهُ وَ وَحْیَهُ، وَ ایْمُ اللّهِ لا یَنْقُصُنا اَحَدٌ مِنْ حَقِّنا شَیْئاً اِلاَّ انْتَقَصَهُ مِنْ حَقِّهِ، فی عاجِلِ دُنْیاهُ وَ

صفحه ۲۶۹

آخِرَتِهِ، وَ لا یَکُونُ عَلَیْنا دَوْلَهٌ اِلاّ کانَتْ لَنَا الْعاقِبَهُ وَ لَنَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِین.

یا مَرْوانُ قَدْ قُلْتَ فَسَمِعْنا.

اَمّا قَوْلُکَ: مَهْرُها حُکْمُ أَبیها بالِغاً مابَلَغَ، فَلَعَمْری لَوْ اَرَدْنا ذلِکَ ما عَدَوْنا سُنَّهَ رَسُولِ اللّهِ فی بَناتِهِ وَ نِسائِهِ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ وَ هُوَ ثِنْتا عَشَرَهَ أُوقِیَهً، یَکُونُ اَرْبَعَمِأَه وَ ثَمانِینَ دِرْهَماً.

وَ أَمّا قَوْلُکَ: مَعَ قَضاءِ دَیْنِ اَبیها، فَمَتی کُنَّ نِسائُنا یَقْضینَ عَنّا دُیُونَنا؟ وَ اَمّا صُلْحُ ما بَیْنَ هذَیْنِ الْحَیَّیْنِ، فَإِنّا قَوْمٌ عادَیْنا کُمْ فِی اللّهِ، وَ لَمْ نَکُنْ نُصالِحُکُمْ لِلدُّنْیا، فَلَعَمْرِی فَلَقَدْ اَعْیَیَ النَّسَبُ فَکَیْفَ السَّبَبُ.

وَ أَمّا قَوْلُکَ: اَلْعَجَبُ لِیَزیدَ کَیْفَ یَسْتَمْهِرُ؟ فَقَدِ اسْتَمْهَرَ مَنْ هُوَ خَیْرٌ مِنْ یَزیدَ، وَ مِنْ أَبِ یَزیدَ وَ مِنْ جَدِّ یَزیدَ.

وَ أَمّا قَوْلُکَ: اِنَّ یَزیدَ کُفْوُ مَنْ لا کُفْوَ لَهُ، فَمَنْ کانَ کُفْوُهُ قَبْلَ الْیَوْمِ فَهُوَ کُفْوُهُ الْیَوْمَ ما زادَتْهُ اِمارَتُهُ فی الْکَفاءَهِ شَیْئاً.

وَ أَمّا قَوْلُکَ: بِوَجْهِهِ یُسْتَسْقَی الْغَمامُ، فَاِنَّما کانَ ذلِکَ بِوَجْهِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله).

وَ أَمّا قَوْلُکَ: مَنْ یَغْبِطُنا بِهِ أَکْثَرُ مِمَّنْ یَغْبِطُهُ

بِنا، فَاِنَّما، يَغْبِطُنا بِهِ أَهْلُ الْجَهْلِ، وَ يَغْبِطُهُ بِنا أَهْلُ الْعَقْلِ.

فَأشْهِدُوا جَميعاً اِنّی قَدْ زَوَّجْتُ اُمَّ کُلْثُومَ بِنْتَ عَبْدِاللّهِ بْنِ جَعْفَر مِنْ اِبْنِ عَمِّهَا الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَر; عَلی اَرْبَعَمِائَه وَ ثَمانِينَ دِرْهَماً، وَ قَدْ نَحَلْتُها ضَيْعَتی بِالْمَدِينَهِ» أو قال «أرْضی بِالْعَقِيقِ، وَ إنَّ غَلَّتَها فِی السَّنَهِ ثَمانِيَهُ آلافِ دينار، فَفيها لَهُما غِنًى اِنْ شاءَ اللّهُ».

«ستایش مخصوص خداوندی است که ما را برای خویش اختیار نمود و برای دینش انتخاب کرد و ما را بر خلقش برگزید و کتاب و وحی خود را بر (خاندان) ما نازل فرمود. به خدا سوگند! هر کس حقّی از ما را کم بگذارد، خداوند در دنیا و آخرت حقّش را کم خواهد گذاشت و هر کس بر ما برای مدّتی سلطه یابد، باید بداند که

عاقبت کار، از آنِ ما خواهد بود و این مطلب را به زودی خواهید دانست.

سپس فرمود: ای مروان! تو سخن گفتی و ما شنیدیم (و اکنون ما می گوییم و تو بشنو:).

امّا این که گفتی مهریّه این دختر، مطابق خواسته پدرش هر چند زیاد باشد خواهد بود; به جانم سوگند! ما هرگز از سنّت رسول خدا در مهریّه دختران، همسران و اهل بیتش تجاوز نخواهیم کرد. که (مهر السنّه است) همان دوازده «اوقیه» (واحدی است در وزن) که برابر با ۴۸۰ درهم است.

و امّا این که گفتی: دیون پدرش را نیز ادا خواهیم نمود; (ای مروان!) از چه زمانی زنان ما دیون ما را ادا می کردند (که امروز چنین شود؟!).

و امّا در مورد مسأله صلح میان این دو قبیله، باید بگویم که ما با شما در راه خدا

و برای خدا دشمنی کرده ایم و لذا حاضر نیستیم به خاطر دنیا با شما مصالحه کنیم!

به جانم سوگند! (برای سازش با شما) از قرابت نسبی (بنی هاشم با بنی امیّه) کاری ساخته نیست; تا چه برسد به قرابت سببی (پیوند زناشویی).

و امّا آن سخنت که گفته ای: تعجّب می کنم چگونه یزید مهریّه قرار می دهد; پاسخ آن این است که کسی که از یزید و پدر و جدّش بهتر است، مهریّه قرار می داد (چه برسد به یزید!).

و امّا پاسخ این سخنت که گفتی: یزید کفو و همتایی ندارد این است که آن کس که قبل از امروز کفوّ او بوده، همین امروز نیز کفو اوست بدون آن که فرمانروایی وی چیزی بر شأن او بیفزاید.

و امّا آن سخنت که درباره یزید گفته ای با توسّل به روی وی طلب باران می شود، این تنها به برکت چهره رسول خدا بوده است (نه یزید).

و امّا این که گفته ای: کسانی که به خاطر وصلت با یزید، به حال ما غبطه می خورند، بیشتر از کسانی هستند که به حال یزید به جهت وصلتش با ما غبطه

خواهند خورد; پاسخش آن است که فقط نادانان به خاطر وصلت ما با یزید، به حال ما غبطه می خورند، ولی عاقلان و خردمندان، به حال یزید به سبب وصلتش با ما غبطه خواهند خورد.

(سرانجام امام(علیه السلام) پس از سخنانی فرمود:) «همگی شاهد باشید که من «امّ کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را به ازدواج پسر عمویش «قاسم بن محمّد بن جعفر» درآوردم! و مهریّه اش را ۴۸۰ درهم قرار دادم و زمین حاصلخیزم را در مدینه

نیز به این دختر بخشیدم». یا این که فرمود: «مزرعه ام را در سرزمین عقیق به وی بخشیدم که درآمد آن سالانه ۸ هزار دینار است و همین مزرعه برای زندگی این دو کافی است، ان شاء الله!».(۱)

این سخنان تیری بود که بر قلب ناپاک یزید خصوصاً، و بنی امیّه عموماً، نشست و نقشه ای را که برای فریب مردم، از طریق نزدیکی به بنی هاشم، کشیده بودند نقش بر آب کرد.

بنی امیّه افراد منفور و آلوده ای بودند که می خواستند از طریق انتساب به بنی هاشم در میان مردم کسب آبرویی کنند وپایه های قدرت شیطانی خود را از این طریق تقویت نمایند; یک نمونه آن جریان خواستگاری امّ کلثوم دختر عبدالله بن جعفر بود.

ولی امام حسین(علیه السلام) به موقع اقدام فرمود و تیر آنها به سنگ خورد، و ساحت مقدّس بنی هاشم با انتساب به بنی امیّه آلوده نشد.

۲ وحشت از نام علی(علیه السلام)

پاورقی

۱ . العوالم، ج ۱۷، ص ۸۷، ح ۲ ; مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴-۴۵ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۷-۲۰۸، ح ۴.

معاویه، مروان بن حکم را والی مدینه قرار داد و به او فرمان داد که برای جوانان قریش سهمیّه ای از بیت المال قرار دهد; او نیز چنین کرد.

امام سجّاد، علی بن الحسین(علیه السلام) می گوید: من به نزد او رفتم (تا حقّ خود را از بیت المال بگیرم) مروان به من گفت: نامت چیست؟

گفتم: علی بن الحسین.

پرسید: نام برادرت چیست؟

گفتم: علی!

گفت: علی و علی؟! پدرت چه منظوری دارد که نام همه فرزندانش را علی می گذارد؟ سپس سهمیّه مرا

مشخص کرد. وقتی که به نزد پدرم بازگشتم و ماجرا را بازگو نمودم; پدرم فرمود:

«وَيْلى عَلَى ابْنَ الزَّرْقاءِ دَبّاغَهِ الْاُدُمِ، لَوْ وُلِدَ لى مِائَهٌ لَاَحْبَبْتُ أَنْ لا اُسَمِّىَ أَحَداً مِنْهُمْ إلّا عَلِيّاً ; واى بر پسر زن زاغ چشمى كه پوست ها را دبّاغى مى كرد، من اگر يكصد فرزند داشته باشم، دوست دارم جز «على» نامى ديگر براى آنان انتخاب نكنم».(۱)

آرى دشمنان اسلام و اهل بيت(عليهم السلام) مى خواستند نام «على» از اذهان مردم فراموش شود، ولى فرزندان على(عليه السلام) سعى داشتند اين نام هر چه پررنگ تر در سينه ها نقش بندد، به همين دليل امام حسين(عليه السلام) نام «على» را براى همه فرزندانش برگزيده بود، تا خارى در چشم دشمنان باشد.

۳ افتخار شما فقط فاطمه است!

مرحوم طبرسى در احتجاج نقل كرده است كه روزى مروان بن حكم به امام

پاورقى

۱ . كافى، ج ۶، ص ۱۹، ح ۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۱، ح ۸.

حسين(عليه السلام) گفت: اگر افتخارتان به فاطمه(عليها السلام)نبود، ديگر چه چيزى داشتيد كه با آن بر ما افتخار كنيد؟!

امام حسين(عليه السلام) كه پنجه قدرتمندى داشت، گلوى مروان را گرفت و آن را به شدّت فشار داد و آنگاه عمامه اش را بر گردنش پيچيد تا آنجا كه مروان سست شد و بر زمين افتاد; آنگاه وى را رها كرد. سپس به جماعتى از قريش رو كرد و فرمود:

«اُنْشِدُكُمْ بِاللّهِ إلّا صَدَّقْتُمُونى إنْ صَدَقْتُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ فِى الْاَرْضِ حَبِيبَيْنِ كانا أَحَبَّ إلى رَسُولِ اللّهِ(صلى الله عليه وآله)مِنّى وَ مِنْ أَخى؟ أَوْ عَلى ظَهْرِ الْاَرْضِ اِبْنُ بِنْتِ نَبِىٍّ غَيْرى وَ غَيْرُ أَخى؟ قالُوا: اَللّهُمَّ لا.

قالَ: وَ إنّى لا اَعْلَمُ أَنَّ فِى الْاَرْضِ مَلْعُونُ

ابْنُ مَلْعُون غَيْرُ هـذا وَ أَبِيهِ طَرِيـدَىْ رَسُولِ اللّهِ، وَاللّهِ ما بَيْنَ جابَرْس وَ جابَلْق أَحَدِهِما بِبابِ الْمَشْـرِقِ وَ الْاخَرِ بِبابِ الْمَغْرِبِ رَجُلانِ مِمَّنْ يَنْتَحِـلُ الْاِسْـلامَ أَعْـدى لِلّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لاَهْـلِ بَيْتِهِ مِنْـکَ وَ مِنْ أَبِيـکَ إِذْ کانَ. وَ عَلامَهُ قَوْلی فيکَ أَنَّکَ: إِذا غَضِـبْتَ سَـقَطَ رِداؤُکَ عَنْ مَنْکَبِکَ».

«شما را به خدا سوگند می دهم که اگر راست می گویم، سخنم را تصدیق کنید. آیا در زمین کسی را می شناسید که از من و برادرم (امام حسن(علیه السـلام)) نزد رسول خدا محبوبتر باشند؟ و آیا بر روی زمین، کسی جز من و برادرم، فرزند دختر پیامبر وجود دارد؟ همگی پاسخ دادند: نه، هرگز!».

سپس فرمـود: «به یقین در روی زمین ملعـون پسـر ملعـونی را غیر از این مرد (مروان) و پـدرش (حَکَم) نمی شـناسم که رسـول خدا(صلی الله علیه وآله) این دو تن را (به خاطر نفاقشان) طرد کرد. (آنگاه رو به مروان کرد و فرمود:) به خدا سوگند! در میان مشـرق و مغرب از میان کسانی که ادّعای اسلام می کنند، پر عداوت تر از تو و از پدرت نسبت به خدا و رسولش و اهل بیتش نمی شناسم و نشانه این سخنم آن است که تو هر گاه

صفحه ۲۷۴

خشمگین می شوی، ردایت از شانه هایت فرو می افتد!».

راوی می گوید: وقتی که مروان خشمگین شد و از آن مجلس برخاست، تکانی خورد و ردایش از شانه اش فرو افتاد!(۱)

بنی امیّه اصـرار داشتند افتخارات اهل بیت(علیهم السلام) به فراموشی سپرده شود، و اگر نتوانند، لا اقل آن را محدود سازند که نمونه آن را در حدیث بالا مشاهده کردیم. ولی امام حسین(علیه السلام)

با بیان منطقی خود، این مرد لجوج اموی یعنی «مروان» را که از دشـمنان سرسـخت اهل بیت بود بر سر جای خود نشاند و نشان داد گرچه وجود فـاطمه زهرا(علیهـا السـلام)از بزرگترین افتخـارات اهـل بیت(علیهم السـلام) است ولی افتخـارات آنهـا فراتر و گسترده تر از آن است.

۴ مصادره اموال معاویه

در حـدیثی آمـده است که امام حسـین(علیه السـلام) اموالی را که از یمن برای معاویه می بردنـد، مصادره کرد و در پی آن به معاویه نوشت:

«مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ إِلی مُعـاوِیَهِ بْنِ أَبِی سُـفْیانَ، اَمّـا بَعْـدُ: فَـاِنَّ عیراً مَرَّتْ بِنـا مِنَ الْیَمَنِ تَحْمِلُ مالا وَ حُلَلا وَ عَنْبَراً وَ طیباً إِلَیْکَ، لِتُوَدِّعَها خَزائِنَ دِمَشْقَ، وَ تَعُلَّ بِها بَعْدَ النَّهَلِ بِبَنِی أَبِیکَ، وَ اِنِّی اِحْتَجْتُ إِلَیْها فَاَخَذْتُها وَ السَّلامُ ; از حسـین بن علی(علیه السـلام)، به معاویه بن ابی

سفیان; امّا بعد! گذر کاروانی به ما افتاد که از یمن همراه با اموال، پوشاک، عنبر و عطریّات، به سوی تو می آمد، تا آنها را در خزانه دمشق جای دهی و فرزندان پدرت را با آن سیر کنی. من بدانها نیاز داشتم، از این رو آنها را تصرّف کردم. والسلام».(۲)

پاورقی

۱ . احتجاج، ج ۲، ص ۹۶-۹۷، ح ۱۶۶ ; مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۸ (با اختصار) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۶، ح ۲.

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۴۰۹ و ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۵.

معاویه با شـنیدن این خبر سـخت برآشفت ; به خصوص این که فزونی اموال بنی هاشم را خطری برای خود می دید ولی چاره ای جز سکوت نداشت.

۵ ملاقات با حسین ممنوع!

بلاذری دانشـمند معروف اهل سـنّت نقل می کنـد: ولیـد بن عتبه (فرمانـدار مدینه) مانع ملاقات مردم عراق با امام حسـین(علیه السلام) شده بود. امام(علیه السلام) به ولید فرمود:

«یا ظالِماً لِنَفْسِهِ، عاصِیاً لِرَبِّهِ، عَلامَ تَحُولُ بَیْنی وَ بَیْنَ قَوْم عَرَفُوا مِنْ حَقّی ما جَهِلْتَهُ أَنْتَ وَ عَمُّکَ؟! ; ای کسی که به خویشتن ستم نموده،

و پروردگارت را نافرمانی کرده ای! چرا مانع ملاقات من با مردمی می شوی که قدر و منزلت مرا می شناسند، در حالی که تو و عمویت (معاویه) نسبت به آن جایگاه جاهلید؟».

ولید در پاسخ گفت: ای کاش حلم و بردباری ما در برابر تو، سبب نشود کسانی غیر از ما نسبت به تو دست به کار جاهلانه ای بزنند. تندی های زبانت را می بخشم تا زمانی که دست به اقدامی نزنی; که در آن صورت کاری مخاطره آمیز انجام داده ای و اگر می دانستی که پس از ما چه بر تو خواهد گذشت (چرا که همه مثل من بردبار نیستند) همین گونه که امروز ما را دشمن می داری، دوست خواهی داشت!!(۱)

آری ; بنی امیه می دانستند که اهل بیت(علیهم السلام) عموماً و امام حسین(علیه السلام) خصوصاً، در درون دلهای مردم جای دارند و ارتباط آنها با مردم پایه های حکومت متزلزل آنها را متزلزل تر می سازد، لذا با هر وسیله ای این رابطه را قطع می کردند.

آری ; آنها از ملاقات مردم با امام حسین(علیه السلام) وحشت داشتند، و انواع مزاحمت ها را برای مسلمانان پاکباز که عاشقان اهل بیت(علیهم السلام) بودند، روا می داشتند; ولی امام

پاورقی

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۶-۱۵۷، ح ۱۵.

حسین(علیه السلام)با شمشیر زبان بر آنها می تاخت و رابطه را برقرار می ساخت.

۶ برخورد شدید امام حسین(علیه السلام) با معاویه

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج چنین نقل می کند: «هنگامی که معاویه «حُجر بن عدی» و یارانش، آن مردان شجاع و پاکباز از شیعیان علی(علیه السلام) را به شهادت رساند، در همان سال برای مراسم حج رهسپار حجاز شد. وقتی

که امام حسین(علیه السلام) را ملاقات کرد به آن حضرت گفت:

ای اباعبدالله! آیا به تو خبر رسیده که ما با «حُجر» و یاران و پیروانش و شیعیان پدرت چه کردیم؟!

امام فرمود: «وَ ما صَنَعْتَ بِهِمْ؟ ; با آنها چگونه رفتار کردید؟».

گفت: آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر آنان نماز گذاردیم!!

امام(علیه السلام) تبسّم تلخی کرد و فرمود:

«خَصِمُکَ الْقَوْمُ یا مُعاوِیَهُ، لکِنَّنا لَوْ قَتَلْنا شیعَتَکَ ما کَفَّنّاهُمْ وَ لا صَلَّینا عَلَیْهِمْ وَ لا قَبَّرْناهُمْ، وَ لَقَدْ بَلَغَنی وَقیعَتُکَ فی عَلیٍّ وَ قِیامُکَ بِبُغْضِنا، وَ اعْتِراضُکَ بَنی هاشِمَ بِالْعُیُوبِ، فَإِذا فَعَلْتَ ذلِکَ فَارْجِعْ إِلی نَفْسِکَ، ثُمَّ سَلْهَا الْحَقَّ عَلَیْها وَ لَها... فَإِنَّکَ وَاللّهُ لَقَدْ أَطَعْتَ فِینا رَجُلا ما قَدِمَ إِسْلامُهُ، وَ لا حَدَثَ نِفاقُهُ، وَ لا نَظَرَ لَکَ فَانْظُرْ لِنَفْسِکَ اَوْ دَعْ ;

ای معاویه آنان با تو دشمن بودند، (ولی مسلمان خالص بودند) امّا اگر ما پیروان تو را به قتل برسانیم نه آنان را کفن می کنیم و نه بر آنان نماز می خوانیم و نه آنان را به خاک می سپاریم (چرا که آنان را مسلمان نمی دانیم!).

به من خبر رسیده که تو نسبت به پدرم علی(علیه السلام) دشمنی میورزی (و ناسزا می گویی) و به دشمنی با ما برخاسته ای و نسبت به بنی هاشم عیب جویی می کنی. هر زمان که چنین اعمالی انجام می دهی، به خویشتن مراجعه کن، سپس از وجدان خود حق را بپرس (و عیوب خود را بنگر) خواه به ضرر تو باشد یا به نفع تو...

صفحه ۲۷۷

به خدا سوگند! تو در دشمنی با ما، از مردی (عمرو عاص) اطاعت کردی که سابقه ای در اسلام ندارد، نفاق او

تازگی نداشته و قصد خیری برای تو ندارد. به هر حال، یا خودت برای خویش چاره ای بیندیش و یا این کارها را رها کن!(۱)

معاویه می خواست با این سخن قدرت نمایی کند، و امام را تهدید نماید و شیعیان علی(علیه السلام) را تحقیر کند ; ولی امام(علیه السلام) چنان پاسخی به او داد که دهانش بسته شد. در ضمن به یکی از ریشه های مهمّ بدبختی او، یعنی اطاعت از عمر و عاص، اشاره فرمود.

۷ نامه شدید اللحن امام حسین(علیه السلام) به معاویه

امام حسین(علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه(۲) نوشت:

«أَمّا بَعْدُ، فَقَدْ جاءَنِی کِتابُکَ تَذْکُرُ فِیهِ أَنَّهُ انْتَهَتْ إِلَیْکَ عَنّی اُمُورٌ لَمْ تَکُنْ تَظُنُّنِی بِها... وَ اِنَّ الْحَسَناتِ لا یَهْدی لَها وَ لا یُسَدِّدُ إِلَیْها إِلاَّ اللّهُ تَعالی، وَ أَمّا ما ذَکَرْتَ أَنَّهُ رُقِیَ إِلَیْکَ عَنِّی، فَإِنَّما رَقّاهُ الْمُلاقُّونَ الْمَشّاءُونَ بِالَّنمِیمَهِ، اَلْمُفَرِّقُونَ بَیْنَ الْجَمْعِ، وَ کَذِبَ الْغاوُونَ الْمارِقُونَ، ما أَرَدْتُ حَرْباً وَ لا خِلافاً، وَ إِنّی لَأَخْشَی اللّهَ فِی تَرْکِ ذلِکَ مِنْکَ وَ مِنْ حِزْبِکَ الْقاسِطِینَ الْمُحِلِّینَ، حِزْبِ الظّالِمِ، وَ أَعْوانِ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ.

أَلَسْتَ قاتِلَ حُجْر وَ أَصْحابِهِ الْعابِدِینَ الْمُخْبِتِینَ الَّذِینَ کانُوا یَسْتَفْظِعُونَ الْبِدَعَ، وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ؟! فَقَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدْواناً مِنْ بَعْدِ ما أَعْطَیْتَهُمُ الْمَواثِیقَ الْغَلِیظَهَ، وَ الْعُهُودَ الْمُؤَکَّدَهَ جُرْأَهً عَلَی اللّهِ وَ اسْتِخْفافاً بِعَهْدِهِ.

پاورقی

۱ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۸۸۸۹، ح ۱۶۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۹۱۳۰، ح ۱۹.

۲ . این نامه در پاسخ نامه ای است که معاویه به امام حسین(علیه السلام) نوشته و به پندار خود در آن هم نصیحت کرده بود و هم تهدید. نامه معاویه، در الغدیر ج ۱۰، ص ۲۴ آمده است.

أَوَ لَسْتَ بِقاتِلِ عَمْرِو بْنِ

الْحمِقِ الَّذِی أَخْلَقَتْ وَ أَبْلَتْ وَجْهَهُ الْعِبادَهُ؟ فَقَتَلْتَهُ مِنْ بَعْدِ ما أَعْطَیْتَهُ مِنَ الْعُهُودِ ما لَوْ فَهِمَتْهُ الْعُصْمُ نَزَلَتْ مِنْ شَعَفِ الْجِبالِ.

أَوَ لَسْتَ الْمُدَّعی زیاداً فِی الْإِسْلامِ، فَزَعَمْتَ اَنَّهُ ابْنُ اَبی سُفْیانَ، وَ قَدْ قَضی رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) : «أَنَّ الْوَلَدَ لِلْفِراشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرَ». ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلی أَهْلِ الْإِسْلامِ یَقْتُلُهُمْ وَ یُقَطِّعُ أَیْدِیَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلاف، وَ یُصَلِّبُهُمْ عَلی جُذُوعِ النَّخْلِ؟

سُبْحانَ اللّهِ یا مُعاوِیَهُ! لَکَأَنَّکَ لَسْتُ مِنْ هذِهِ الْاُمَّهِ، وَ لَیْسُوا مِنْکَ أَوْ لَسْتَ قاتِلَ الْحَضْرَمِیَّ الَّذِی کَتَبَ إِلَیْکَ فیهِ زِیادُ أَنَّهُ عَلی دینِ عَلِیٍّ کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ، وَ دینُ عَلِیٍّ هُوَ دینُ ابْنُ عَمِّهِ(صلی الله علیه وآله) اَلَّذِی أَجْلَسَکَ مَجْلِسَکَ الَّذی أَنْتَ فیهِ، وَ لَوْ لا ذلِکَ کانَ أَفْضَلُ شَرَفِکَ وَ شَرَفِ آبائِکَ تَجَشُّمَ الرِّحْلَتَیْنِ : رِحْلَهَ الشِّتاءِ وَالصَّیْفِ، فَوَضَعَهَا اللّهُ عَنْکُمْ بِنا مِنَّهً عَلَیْکُمْ، وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ: لا تَرُدَّنَّ هذِهِ الْاُمَّهَ فی فِتْنَه. وَ إِنّی لا أَعْلَمُ لَها فِتْنَهً أَعْظَمَ مِنْ إِمارَتِکَ عَلَیْها.

وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ: اُنْظُرْ لِنَفْسِکَ وَ لِدینِکَ وَ لِاُمَّهِ مُحَمَّد. وَ إِنّی وَاللّهِ ما أَعْرِفُ اَفْضَلَ مِنْ جِهادِکَ، فَإِنْ أَفْعَلْ فَإِنَّهُ قُرْبَهٌ إِلی رَبّی، وَ إِنْ لَمْ أَفْعَلْهُ فَأَسْتَغْفِرُ اللّهَ لِدینی، وَ أَسْأَلُهُ التَّوْفیقَ لِما یُحِبُّ وَ یَرْضی.

وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ: مَتی تَکِدْنِی أَکِدْکَ، فَکِدْنی یا مُعاوِیَهُ فیما بَدالَکَ، فَلَعَمْری لَقَدیماً یُکادُ الصّالِحُونَ، وَ إِنّی لَأَرْجُوا أَنْ لا تَضِرَّ، إِلاّ نَفْسَکَ وَ لا تَمْحَقُ إِلاّ عَمَلَکَ، فَکِدْنی ما بَدالَکَ، وَ اتَّقِ اللّهَ یا مُعاوِیَهُ! وَاعْلَمْ أَنَّ لِلّهِ کِتاباً لا یُغادِرُ صَغیرَهً وَ لا کَبیرَهً إِلاّ أَحْصاها، وَاعْلَمْ أَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِناس لَکَ قَتْلَکَ بِالظِّنَّه، وَ أَخْذَکَ بِالتُّهَمِهِ، وَ إِمارَتِکَ صَبِیّاً یَشْرَبُ الشَّرابَ، وَ یَلْعَبُ بِالْکِلابِ،

ما أَراکَ إِلاّ قَدْ أَوْبَقْتَ نَفْسَکَ، وَ أَهْلَکْتَ دِینَکَ، وَ أَضَعْتَ الرَّعِیَّهَ وَ السَّلامُ».

امّا بعد! نامه تو به دستم رسید که در آن یادآور شده ای: از جانب من به تو اخباری رسیده است که گمان نمی کردی من دست به چنین کارهایی بزنم، البتّه فقط خداست که انسان ها را به سمت خوبی ها هدایت کرده و موفّق می گرداند، و امّا این که

صفحه ۲۷۹

گفته ای چنین اخباری از جانب من به تو رسیده، باید بگویم: گزارش این گونه خبرها کار چاپلوسان سخن چین و تفرقه انداز است ; گزارش گران گمراه بی دین دروغ گفته اند.

من در حال حاضر، قصد جنگ و درگیری با تو را ندارم (به خاطر پیمان صلحی که میان تو و برادرم امام حسن(علیه السلام) امضا شده است) و برای ترک مبارزه با تو و با حزب ستمکارت که حرام خدا را حلال شمرده اند، همان گروه ستم پیشه و یاران شیطانِ رانده شده از خدای خود بیمناکم!

آیا تو قاتل حُجر بن عدی و یارانش نیستی؟ همان ها که عابدان خداترس بودند; بدعت ها بر آنان گران بود، امر به معروف و نهی از منکر می کردند. تو آنها را پس آن که امان دادی و عهد و پیمان های محکم بستی (که آزاری به آنها نرسانی) از روی بیدادگری و د شمنی کشتی! و این جز به خاطر نافرمانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان الهی نبود.

آیا تو قاتل «عمرو بن حَمِق» نیستی؟ همان مردی که عبادت فراوان چهره اش را فرسوده کرده بود. او را نیز پس از پیمان های عدم تعرّض

به قتل رساندی، پیمان هایی که اگر آهوان بیابان آن را در می یافتند از بلندای کوه ها به زیر می آمدند!

آیا تو همان کس نیستی که در اسلام (برای نخستین بار) «زیاد» را (به پدرت) نسبت داده ای و او را فرزند ابوسفیان خواندی(۱) در حالی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چنین حکم کرد که: «فرزند از آن شوهر است و برای زناکار جز سنگسار شدن، نصیبی نیست!».

پس از آن که زیاد را به ابوسفیان ملحق کردی، این مرد آلوده را بر مسلمانان مسلّط ساختی که آنها را به قتل برساند و دست و پایشان را قطع کرده و آنها را بر

پاورقی

۱ . «زیاد» چون پدرش معلوم نبود او را به مادرش نسبت می دادند و به «زیاد بن سمیّه» یا «زیاد بن ابیه» معروف بود (یعنی زیاد، پسر پدرش!)؛ یکی از کسانی که با مادر زیاد ارتباط داشت، ابوسفیان بود. از این رو، معاویه برای جذب زیاد، در یک جلسه رسمی، او را فرزند ابوسفیان و برادر خویش اعلام کرد! واین بدعت و جنایت خطرناکی بود.

شاخه های نخل به دار بیاویزد!

سبحان الله! ای معاویه گویا تو از امّت اسلامی نیستی و این مردم نیز از تو نیستند!

(ای معاویه!) آیا تو قاتل «حضرمی» نیستی؟ همان کسی که زیاد (والی کوفه) در باره او به تو نوشت که وی بر دین علی(علیه السلام) است. (بدان که) دین علی(علیه السلام)، همان دین پسر عمّش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است؛ همان پیامبری که تو را به جایگاه امروزی رسانده است! و اگر این جایگاه را بدست نمی آوردی، چه افتخاری داشتی؟ برترین قدر و

منزلت تو و پـدرانت، همان تحمّل رنج کوچ های زمسـتانه و تابسـتانه بود،(۱) خداونـد بر شـما منّت نهاد و آن زحمت ها را از دوش شما به برکت ما (خاندان نبوّت) برداشت.

(سپس افزود:) در گفته هـایت خطـاب به من چنین آمـده بـود که: «این امّت را در فتنه و آشوب میانـداز!» (پس بـدان که) من برای امّت اسلامی فتنه ای بزرگتر از فرمانروایی تو سراغ ندارم!

از جمله سخنانت خطـاب به من این بود که: «ملاحظه خودت و دینت و امّت محمّـد را بنما (و از مخالفت و قیام بر ضـدّ من بر حذر باش)!».

به خـدا سوگند! من کاری را برتر از جهاد با تو سـراغ ندارم; پس اگر چنین کاری کنم، مایه تقرّب و نزدیکی من به پروردگار خواهـد بود و اگر دست به کاری نزنم، از خداونـد (برای ترک جهاد) اسـتغفار می کنم و از او در آنچه را دوست دارد و بدان خشنود است طلب توفیق می نمایم.

همچنین به من گفته ای: «هر گاه تو نقشه ای بر ضدّ من طرح کنی، من نیز چنین می کنم».

ای معاویه! هر چه می توانی بر ضدّ من توطئه کن; به جانم سوگند! همیشه تاریخ، صالحان مورد توطئه و آزار قرار می گرفتند. من امیدوارم دسیسه هایت جز به خودت

پاورقی

۱ . اشاره است به سفرهای تجارتی قریش که در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که هوای نسبتاً گرمی داشت و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت، سفر می کردند.

آسیب نرساند، و جز کار و تلاشت را تباه نسازد، پس هر چه

به خاطرت می رسد، درباره من فروگذار نکن!

ای معاویه! تقوای الهی پیشه کن و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است که) هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نمی کند و همه آنها را شماره خواهد کرد.

و بدان که خداوند فراموش نمی کند که تو چه افرادی را با یک پندار و بهانه به قتل رسانده ای و با اتّهامات واهی دستگیر کرده ای؟

همچنین جوانکی شرابخوار و سگ باز را (اشاره به یزید است) به ولایت عهدی خود رسانده ای. با این کار، خودت را خوار کرده و دینت را نابود ساخته و مردم را تباه کرده ای! و السلام.(۱)

این نامه شجاعانه و متین و حساب شده امام(علیه السلام) آن هم در زمانی که ظاهراً قدرتی در دست ندارد، در برابر سلطان ستمگر و جبّاری همچون معاویه که همه چیز را در دست داشت، نامه ای که گوشه هایی از تاریخ ننگین بنی امیّه را افشا می کند و به نقد آن می پردازد، نشان می دهد که امام(علیه السلام) حتّی در زمان قدرت معاویه نیز دست از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بر نمی داشت و با صراحت حکومت معاویه را غیر اسلامی بلکه غیر انسانی، معرّفی می کرد.

امام(علیه السلام) در این نامه به سه بخش از کارنامه سیاه معاویه اشاره می کند که هر کدام از دیگری شرم آورتر است:

نخست، ریختن خون افراد پاکباز و با تقوا و با ایمانی که از بهترین الگوهای جهاد و ظلم ستیزی بودند، مانند «حجر بن عدی» و «عمرو بن حمق»، و دیگر زنده کردن

پاورقی

۱ . الامامه و السیاسه، ج

۱، ص ۲۰۲-۲۰۴ و الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۶۰-۱۶۱.

یک سنّت زشت جاهلی و مخالفت با قانون مسلم اسلامی «الولد للفراش و للعاهر الحجر»; و دیگر، سپردن پست های کلیدی کشور اسلامی به افراد بدنام و بی آبرو و بی شخصیّت.

امام(علیه السلام) در این نامه جهاد با دستگاه فرعونی معاویه را از آرزوهای مهمّ خویش می شمرد، و از تهدیدهای او کمترین هراسی به خود راه نمی دهد.

۸ همان نامه به روایت دیگر

مطابق روایتی دیگر، سالار شهیدان امام حسین(علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه چنین نوشت:

«أَمّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنی کِتابُکَ، تَذْکُرُ اَنَّهُ قَدْ بَلَغَکَ عَنّی اُمُورٌ أَنْتَ لِی عَنْها راغِبٌ، وَ أَنَا بِغَیْرِها عِنْدَکَ جَدِیرٌ، فَإِنَّ الْحَسَناتِ لا یَهْدی لَها، وَ لا یُسَدِّدُ إِلَیْها إِلاَّ اللّهُ.

وَ اَمّا ما ذَکَرْتَ أَنَّهُ اِنْتَهی إِلَیْکَ عَنّی، فَإِنَّهُ اِنَّما رَقاهُ إِلَیْکَ الْمُلاّقُونَ الْمَشّاؤُنَ بِالَّنمیمِ، وَ ما أُریدُ لَکَ حَرْباً وَ لا عَلَیْکَ خِلافاً، وَ ایْمُ اللّهِ إِنّی لَخائِفٌ لِلّهِ فِی تَرْکِ ذلِکَ...

أَلَسْتَ الْقاتِلَ حُجْراً أَخا کِنْدَه وَ الْمُصَلِّینَ الْعابِدینَ الَّذینَ کانُوا یُنْکِرُونَ الظُّلْمَ وَ یَسْتَعْظِمُونَ الْبِدَعَ، وَ لا یَخافُونَ فِی اللّهِ لَوْمَهَ لائِم، ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدْواناً مِنْ بَعْدِ ما کُنْتَ أَعْطَیْتَهُمُ الأَیْمانَ الْمُغَلَّظَهَ، وَ الْمَواثیقَ الْمُؤَکَّدَهَ، وَ لا تَأْخُذَهُمْ بِحَدَث کانَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُمْ، وَ لا بِاَحِنَّه تَجِدُها فی نَفْسِکَ.

أَوَ لَسْتَ قاتِلَعَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ صاحِبِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) اَلْعَبْدِ الصّالِحِ الَّذی أَبْلَتْهُ الْعِبادَهُ، فَنَحَلَ جِسْمُهُ، وَ صَفَرَتْ لَوْنُهُ، بَعْدَ ما أَمَّنْتَهُ وَ أَعْطَیْتَهُ مِنْ عُهُودِ اللّهِ وَ مَواثیقِهِ ما لَوْ أَعْطَیْتَهُ طائِراً لَنَزَلَ إِلَیْکَ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَهً عَلی رَبِّکَ وَ اسْتِخْفافاً بِذلِکَ الْعَهْدِ.

أَوَ لَسْتَ الْمُدَّعِی زِیادَ بْنَ سُمَیَّهَ الْمُولُودِ عَلی فِراشِ عُبَیْدِ ثَقیف، فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ

أَبیکَ، وَ

صفحه ۲۸۳

قَدْ قالَ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)«أَلْوَلَدُ لِلْفِراشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرُ»، فَتَرَکْتَ سُنَّهَ رَسُولِ اللّهِ تَعَمُّداً وَ تَبِعْتَ هَواکَ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللّهِ، ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلَی الْعِراقَیْنِ، یَقْطَعُ أَیْدِی الْمُسْلِمینَ وَ أَرْجُلَهُمْ، وَ یَسْمَلُ أَعْیُنَهُمْ وَ یُصَلِّبُهُمْ عَلی جُذوُعِ النَّخْلِ، کَأَنَّکَ لَسْتَ مِنْ هذِهِ الْاُمَّهِ، وَ لَیْسُوا مِنْکَ.

أَوَ لَسْتَ صاحِبَ الْحَضْرَمِیّینَ الَّذینَ کَتَبَ فیهِمُ ابْنُ سُمَیَّهَ أَنَّهُمْ کانُوا عَلی دِینِ عَلیٍّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ فَکَتَبْتَ إلَیْهِ: أَنِ اقْتُلْ کُلَّ مَنْ کانَ عَلی دینِ عَلیٍّ، فَقَتَلَهُمْ وَ مَثَّلَ بِهِمْ بِأَمْرِکَ، وَ دینُ عَلِیٍّ(علیه السلام)وَاللّهِ الَّذی کانَ یَضْرِبُ عَلَیْهِ أَباکَ وَ یَضْرِبُکَ، وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَکَ الَّذی جَلَسْتَ، وَ لَوْ لا ذلِکَ لَکَانَ شَرَفُکَ وَ شَرَفُ أَبیکَ الرِّحْلَتَیْنِ.

وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ: «اُنْظُرْ لِنَفْسِکَ وَ لِدینِکَ وَ لاُمَّهِ مُحَمَّد، و اتَّقِ شَقَّ عَصا هذِهِ الاُْمَّهِ وَ أَنْ تَرِدَهُمْ إلَی فِتْنَه». وَ إنّی لا أَعْلَمُ فِتْنَهً أَعْظَمَ عَلی هذِهِ الاُْمَّهِ مِنْ وِلایَتِکَ عَلَیْها، وَ لا أَعْلَمُ نَظَراً لِنَفْسی وَ لِدینی وَ لاُِمَّهِ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)عَلَیْنا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أُجاهِدَکَ فَإنْ فَعَلْتُ فَإنَّهُ قُرْبَهٌ إلَی اللّهِ، وَ إنْ تَرَکْتُهُ فَإنّی أَسْتَغْفِرُاللّهَ لِذَنْبی، وَ أَسْأَلُهُ تَوْفیقَهُ لاِرْشادِ أَمْری.

وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ: «إنّی إنْ أنْکَرْتُکَ تُنْکِرْنی، وَ اِنْ أکِدْکَ تَکِدْنی». فَکِدْنی ما بَدالَکَ، فَإنِّی أَرْجُوا أَنْ لا یَضُرَّنی کَیْدُکَ فیَّ، وَ أَنْ لا یَکُونَ عَلی أَحَد أَضَرَّ مِنْهُ عَلی نَفْسِکَ، لاَنَّکَ قَدْ رَکِبْتَ جَهْلَکَ، وَ تَحَرَّصْتَ عَلی نَقْضِ عَهْدِکَ، وَ لَعَمْری ما وَفَیْتَ بِشَرْط، وَ لَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَکَ بِقَتْلِکَ هؤُلاءِ النَّفَرِ الَّذینَ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَ الاْیمانِ وَالْعُهُودِ وَ الْمَواثیقِ، فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونُوا قاتَلُوا وَ قَتَلُوا وَ لَمْ تَفْعَلْ ذلِکَ بِهِمْ إلاّ لِذِکْرِهِمْ فَضْلَنا، وَ تَعْظیمِهِمْ حَقَّنا،

فَقَتَلْتَهُمْ مَخافَهَ أَمْر. لَعَلَّکَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْهُمْ مِتَّ قَبْلَ أَنْ يَفْعَلُوا أَوْ ماتُوا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكُوا.

فَأَبْشِرْ يا مُعاوِيَهُ بِالْقِصاصِ، وَ اسْتَيْقِنْ بِالْحِسابِ، وَ اعْلَمْ أَنَّ لِلّهِ تَعالى كِتاباً (لاَ يُغَادِرُ صَغِيرَهً وَلاَ كَبِيرَهً إِلاَّ أَحْصَاهَا)،(۱) وَ لَيْسَ اللّهُ بِناسٍ لِأَخْذِكَ بِالظِّنَّهِ، وَ قَتْلِكَ أَوْلِياءَهُ عَلَى

پاورقی

۱ . کهف، آیه ۴۹.

صفحه ۲۸۴

التُّهَمِ، وَ نَفْيِكَ أَوْلِياءَهُ مِنْ دُورِهِمْ إِلى دارِ الْغُرْبَهِ، وَ أَخْذِكَ النّاسَ بِبَيْعَهِ ابْنِكَ غُلامٍ حَدَث، يَشْرَبُ الْخَمْرَ، وَ يَلْعَبُ بِالْكِلابِ، لا أَعْلَمُكَ إِلاّ وَ قَدْ خَسِرْتَ نَفْسَكَ، وَ بَتَرْتَ دينَكَ، وَ غَشَشْتَ رَعِيَّتَكَ، وَ أَخْزَيْتَ أَمانَتَكَ، وَ سَمِعْتَ مَقالَهَ السَّفيهِ الْجاهِلِ، وَ أَخَفْتَ الْوَرِعَ التَّقِيَّ لِأَجْلِهِمْ وَ السَّلامُ».

نامه تو به دستم رسید; یادآور شده ای که درباره من خبرهایی به تو رسیده است که از من انتظار آن را نداشتی (و برای تو ناخوشایند بود)».

البتّه تنها خداوند است که انسان را به سمت کارهای نیک هدایت کرده و به انجام آن موفق می کند.

امّا این که گفته ای : گزارش هایی درباره من به تو رسیده. این نوع گزارش ها کار چاپلوسان سخن چین است.

و من اکنون آهنگ جنگ و درگیری با تو را ندارم; ولی به خدا سوگند که در ترک این عمل از خداوند بیمناکم!...

آیا تو قاتل «حُجر کندی» و جمعی از نمازگزاران عبادت پیشه نیستی؟ همان ها که ظلم را ناخوش داشتند و بدعت ها را بزرگ شمردند، و در مسیر رضای خدا از هیچ ملامت و سرزنشی نترسیدند؟

تو آنها را پس از سوگندهای غلیظی که یاد کرده ای و پیمان های محکمی که بر عدم تعرّض به آنان بسته ای، و این که آنها را به خاطر اختلافی که میان تو

و آنان وجود داشت، و کینه ای که در دل نسبت به آنان داشتی آزار ندهی، با ستم و عداوت هر چه تمامتر به قتل رسانده ای!

مگر تو نبودی که عمرو بن حمق، صحابی رسول خدا را آن عبد صالحی که عبادت فراوان، وی را فرسوده و بدنش را نحیف و رنگ رخسارش را دگرگون کرده بود به قتل رساندی؟ آن هم پس از آن که به وی امان داده بودی. چنان پیمان و

صفحه ۲۸۵

میثاقی که اگر به پرندگان آسمان می دادی، از بالای کوه ها نزد تو فرود می آمدند! ولی تو با نافرمانی پروردگارت و سبک شمردن آن پیمان ها، او را به قتل رسانده ای.

مگر تو نبودی که زیاد بن سمیّه را همان کس که در حباله نکاح غلام ثقیف بود فرزند پدرت (ابوسفیان) خوانده ای؟ در حالی که رسول خدا فرمود: «فرزند متعلّق به مردی است که زن در حباله نکاح اوست؛ و برای زناکار جز سنگسار شدن نصیبی نیست». ولی تو سنّت رسول خدا را عمداً ترک کرده ای و از هوای نفس خود بدون توجّه به دستورات الهی پیروی نموده ای.

سپس او را بر کوفه و بصره مسلّط ساختی؛ و او نیز برای خوش خدمتی به تو دست و پای مسلمانان را بریده، چشم های آنان را کور می کند و آنان را به دار می کشد. گویا تو از این امت نیستی و آنها نیز از تو نیستند!

مگر تو نبودی که دستور دادی حضرمی ها را همان ها که پسر سمیّه درباره آنان نوشت که از دوستان و پیروان

علی(علیه السلام) هستند به قتل برساند و به او نوشتی که هر کس که پیرو علی است را به قتل برسان!

او نیز به فرمان تو آنها را کشت و بدن آنان را قطعه قطعه کرد!

(ای معاویه) به خدا سوگند! دین علی همان (دینی) است که آن حضرت به خاطر آن، بر ضدّ پدرت (ابوسفیان) و تو شمشیر می زد و به برکت همان دین است که تو در این جایگاه نشسته ای و اگر این آیین نبود، منزلت تو و پدرت همان سفرهای (پر مشقّت) تابستانه و زمستانه (برای تحصیل مقداری از مال دنیا) بود.

همچنین به من گفته ای که: «مراقب خودت و دینت و امّت محمّد باش و از ایجاد تفرقه و فتنه میان امّت اسلامی بپرهیز!» ولی به یقین! من بزرگترین فتنه را برای این امّت فرمانروایی تو می دانم! و کاری برای خویش و برای دین خود و امّت محمّد برتر از جهاد با تو سراغ ندارم!

پس اگر دست به جهاد بزنم مایه تقرّب به خداوند است و اگر (به خاطر شرایط

صفحه ۲۸۶

خاص) آن را ترک کنم، از خداوند طلب مغفرت می کنم و از او می خواهم که مرا برای درستی کارم توفیق دهد.

از جمله به من نوشته ای که: «اگر مرا انکار کنی، تو را انکار خواهم کرد و اگر با من از درِ دسیسه درآیی، من نیز چنین خواهم نمود»!

(با صراحت می گویم) هر چه می توانی درباره من مکر و حیله بکار ببر؛ من امیدوارم که حیله تو آسیبی به من نرساند و فریب و توطئه ات، بیش از هر کسی به خودت زیان رساند؛ چرا که

تو بر مرکب جهل خویش سوار شده ای و بر نقض عهد و پیمان تلاش می کنی. به جانم سوگند! تو هرگز به پیمان های خود وفادار نبوده ای و با کشتن آن مؤمنان پاکباز پس از آن همه سوگندها و پیمان های مؤکّد بی اعتبار بودن پیمان هایت را روشن ساختی.

آنان را بدون آن که دست به جنگ و پیکاری بر ضدّ تو بزنند و کسی را کشته باشند به قتل رساندی. و این کار را با آنان فقط به این خاطر کردی که فضایل ما را بازگو می کردند و حقّ ما را بزرگ میشمردند.

تو آنان را برای ترس از کاری (یعنی قیام و مبارزه بر ضدّ تو) کشته ای; ولی اگر آنان را نمی کشتی، شاید پیش از آن که کاری بکنند، عمرت به پایان می رسید (و دستت به کشتن آنها آلوده نمی شد) و یا آنان عمرشان به پایان می رسید (و ضرری به تو نمی رساندند).

ای معاویه! خودت را به قصاص وانتقام (الهی) بشارت ده و به حساب رسی الهی یقین داشته باش! و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است که) «هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و همه آنها را احصا می کند»، و خداوند هرگز فراموش نمی کند که تو چگونه مسلمانان را با گمان و پندار دستگیر کرده ای و با اتّهامات واهی آنان را به قتل رسانده ای و جمعی دیگر از اولیای خدا را از خانه هایشان به مکان های دور دست تبعید کرده ای و برای پسرک خود که خمر

می نوشد و

سگ باز است، از مردم بیعت گرفته ای.

من تو را جز این نمی بینم که به خودت زیان رسانده ای و دینت را نابود ساخته ای و نسبت به رعیت خود، خیانت ورزیده ای، و امانت خود را تباه ساخته ای و به سخنان سفیه نادان، گوش فرا داده ای، و به خاطر آن گروه نادان، انسان های پرهیزکار متّقی را ترسانده ای. والسلام.

وقتی که معاویه نامه امام حسین(علیه السلام) را خواند گفت: این نامه نشان می دهد که او نسبت به ما کینه و دشمنی خاصّی دارد!

یزید که آنجا حاضر بود، به پدرش گفت: به وی پاسخی بده که وی را کوچک کند و در آن نامه، پدرش را به بدی یاد کن!

همزمان عبدالله بن عمرو بن عاص وارد شد. معاویه به وی گفت: نامه حسین را دیده ای؟

عبدالله پرسید: چه نامه ای؟ معاویه نامه را برای وی خواند. عبدالله برای خوشایند معاویه گفت: چرا به وی جواب تحقیرآمیزی نمی دهی؟

یزید نیز به پدرش گفت: نظرت درباره پیشنهاد من چیست؟

معاویه رو به عبدالله کرد و گفت: یزید هم همین پیشنهاد را داده است.

عبدالله گفت: یزید حرف درستی زده است!

معاویه (با سیاست شیطانی مخصوص خود) به آنان گفت: شما دو تن اشتباه می کنید; آیا می پندارید اگر از علی(علیه السلام) عیب گویی کنم، گفته های من حقیقت دارد؟ من چه عیبی برای علی(علیه السلام) بگویم؟ برای شخصی چون من صحیح نیست که به باطل و به چیزی که نمی دانم عیبجویی کنم و اگر چنین کنم مردم بدان اهمّیّت نمی دهند و آن را نمی پذیرند.

نمی توانم از حسین(علیه السلام) هم عیبی بگویم، چرا

که من در وی عیبی نمی بینم. من ابتدا در نظر داشتم، نامه ای در جواب وی بنویسم و وی را تهدید کنم و بترسانم، ولی بعداً

تصمیم گرفتم چنین کاری نکنم و با وی به تندی برخورد ننمایم!(۱)

همان گونه که گفتیم امام(علیه السلام) در این نامه معاویه را بر سکوی اتّهام نشانیده، و او را محاکمه و محکوم کرده است.

در ادامه نامه، او را به شدیدترین وجهی زیر رگبار سرزنش و ملامت گرفته و چیزی برای او باقی نگذاشته است.

افزون بر این عملا به او اعلان جنگ داده و او را مستحقّ هر گونه تحقیر و مجازات دانسته است.

و این نشان می دهد مبارزه با بنی امیّه از زمان یزید شروع نشد; بلکه از زمان پدرش آغاز گردیده بود.

۹ حکومت معاویه بزرگترین فتنه!

مروان بن حکم در نامه ای به معاویه نوشت: من از ایجاد شورش و فتنه توسّط حسین آسوده نیستم و گمان می کنم که تو روزهای طولانی و سختی را با حسین در پیش داری!

معاویه نیز به امام حسین(علیه السلام) نامه ای به این مضمون نوشت:

«خبردار شدم که جمعی از مردم کوفه تو را به اختلاف و درگیری فرا خوانده اند. در حالی که تو عراقیان را آزموده ای و می دانی چگونه کار پدر و برادرت را تباه ساختند (و با آنها بی وفایی کردند) از خدا بترس و به یاد پیمان صلح باش; چرا که اگر تو با من کید و مکر نمایی، من نیز چنین خواهم کرد!».

امام حسین(علیه السلام) در پاسخ نوشت:

پاورقی

۱ . رجال کشی، ص ۴۹-۵۱ ; احتجاج، ج ۲، ص ۸۹-۹۳، ح ۱۶۴ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴،

ص ۲۱۲-۲۱۴.

صفحه ۲۸۹

«أَتانی کِتابُکَ، وَ أَنَا بِغَیْرِ الَّذِی بَلَغَکَ عَنّی جَدیرٌ، وَ الْحَسَناتُ لا یَهْدی لَها إِلاَّ اللّهُ، وَ ما أَرَدْتُ لَکَ مُحارِبَهً وَ لا عَلَیْکَ خِلافاً، وَ ما أَظُنُّ أَنَّ لی عِنْدَاللّهِ عُذْراً فی تَرْکِ جِهادِکَ!! وَ ما أَعْلَمُ فِتْنَهً أَعْظَمَ مِنْ وِلایَتِکَ أَمْرَ هذِهِ الاُْمَّهِ!!! ; نامه ات به دستم رسید; من

سزاوار نسبت هایی که به من داده شده است، نیستم و جز خداوند کسی نمی تواند انسان را به نیکی ها هدایت کند. من اکنون بنای مبارزه و مخالفت با تو را نЉЊ......والبتّه گمان نمی کنم که برای ترک جهاد با تو، نزد خداوند عذری داشته باشم و من هیچ فتنه ای را، بزرگتر از فرمانروایی تو بر این امّت نمی شناسم!!».

معاویه با خواندن نامه گفت: «إِنْ أَثَرْنا بِأَبی عَبْدِاللهِ إِلاَّ أَسَداً ; ما اباعبدالله (حسین بن علی) را جز یک شیر نمی یابیم! (و مبارزه با شیر خطرناک است!)».(۱)

آری شجاعت امام حسین(علیه السلام) از همان آغاز کار چنان آشکار بود که حتّی دشمن خطرناک و قلدری همچون معاویه او را «شیر» خطاب می کرد، او به حق پسر شیر خدا بود، (اَسَدُالله و اَسَدُ رَسُولِهِ)، و جز این انتظاری از او نمی رفت.

این نامه های آتشین، آتش کینه و عداوت را در دل بنی امیّه روز به روز شعلهورتر می ساخت و در انتظار انتقام به سر می بردند، ولی تردیدی نیست که این نامه ها در مهار کردن خود کامگی های این دودمان آلوده و شجره خبیثه تأثیر عمیقی داشت.

۱۰ نکوهش معاویه بر انتخاب یزید

قاضی نعمان مصری(۲) نقل می کند که امام حسین(علیه السلام) نامه ای به معاویه نوشت و در

پاورقی

۱ . مختصر تاریخ

دمشق، ابن عساکر، ج ۷، ص ۱۳۷ (شرح حال امام حسین(علیه السلام)).

۲ . قاضی نعمان بن محمّد مصری از علمای امامیّه (متوفّای ۳۶۳ ق) نویسنده کتاب دعائم الاسلام است.

آن نامه او را به خاطر کارهای زشتی که انجام می داد، سرزنش و محکوم کرد.

از جمله در آن نامه آمده است:

«ثُمَّ وَلَّیْتَ اِبْنَکَ وَ هُوَ غُلامٌ یَشْرَبُ الشَّرابَ وَ یَلْهُو بِالْکِلابِ، فَخُنْتَ أَمانَتَکَ وَ أَخْرَبْتَ رَعِیَّتَکَ، وَ لَمْ تُؤَدِّ نَصیحَهَ رَبِّکَ، فَکَیْفَ تُوَلِّی عَلی أُمَّهِ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله) مَنْ یَشْرَبُ الْمُسْکِرَ؟ وَ شارِبُ الْمُسْکِرِ مِنَ الْفاسِقینَ، وَ شارِبُ الْمُسْکِرِ مِنَ الْأَشْرارِ. وَ لَیْسَ شارِبُ الْمُسْکِرِ بِأَمین عَلی دِرْهَم فَکَیْفَ عَلَی الْاُمَّهِ؟! فَعَنْ قَلیل تَرِدُ عَلی عَمَلِکَ حینَ تُطوَی صَحائِفُ الْإِسْتِغْفارِ».

«تو پسر جوانت را که خمر می نوشد و با سگ ها بازی می کند، بر تخت حکومت نشانده ای. بنابراین، در امانت، خیانت و مسلمین را بدبخت کرده ای و حقّ فرمان پروردگارت را ادا نکرده ای.

تو چگونه مردی باده نوش را بر امّت محمّد فرمانروایی داده ای؟ در حالی که نوشنده مسکرات از فاسقان است و از اشرار به شمار می آید. باده نوش، حتّی بر درهمی امین نیست، چه رسد بر یک امّت؟!!

به زودی به کیفر عملت خواهی رسید، در آن زمان که پرونده عذر خواهی (و طومار زندگی) بسته شود!».(۱)

امام(علیه السلام) آینده بسیار تاریک جامعه اسلامی را بعد از روی کار آمدن یزید پیش بینی کرد و به پدر گمراهش معاویه گوشزد نمود، ولی او گوش شنوایی نداشت که پیام حق را درک کند، غرق آرزوها و گرفتار خیالات خام خویش بود.

۱۱ پاسخ کوبنده امام(علیه السلام) به معاویه

معاویه که برای زمینه سازی خلافت یزید و گرفتن

بیعت به حجاز آمده بود، در مدینه جلساتی را تشکیل داد. از جمله در روز دوّم ورودش، سراغ حسین بن علی(علیه السلام)و ابن عبّاس فرستاد. ابن عبّاس زودتر آمد، معاویه با وی به صورت آهسته مشغول

پاورقی

۱ . دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۳، ح ۴۶۸.

گفتگو شد، تا آن که حسین(علیه السلام) وارد شد. معاویه وقتی که حسین(علیه السلام) را دید در سمت راست خویش بالشتی را برای وی آماده کرد. امام حسین(علیه السلام) وارد شد (و برای رعایت ادب اسلامی) سلام کرد. معاویه وی را در سمت راست خویش نشاند و از او جویای احوال فرزندان امام حسن(علیه السلام) شد. (و احترام نمود).

پس از آن معاویه خطبه ای را درباره خلافت و بیعت برای فرزندش یزید خواند و از فضایل او یاد کرد و خواستار بیعت برای او شد.

ابن عبّاس دستش را برای سخن گفتن بالا برد و آماده شد که پاسخ معاویه را بدهد، ولی امام حسین(علیه السلام) به وی اشاره کرد و فرمود: «دست نگهدار! مقصود او (معاویه) از سخنانش من هستم و به من بیش از همه تهمت زده است». ابن عبّاس سکوت کرد و حسین(علیه السلام) ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)فرمود:

«أَمّا بَعْدُ: یا مُعاوِیَهُ! فَلَنْ یُؤَدِّی الْقائِلُ وَ إِنْ أَطْنَبَ فِی صِفَهِ الرَّسُولِ(صلی الله علیه وآله) مِنْ جَمیع جُزْءاً، وَ قَدْ فَهِمْتُ ما لَبِسْتَ بِهِ الْخَلَفَ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ مِنْ ایجازِ الصِّفَهِ وَ التَّنَکُّبِ عَنِ اسْتِبْلاغِ الْبَیْعَهِ، وَ هَیْهاتَ هَیْهاتَ یا مُعاوِیَهُ! فَضَحَ الصُّبْحُ فَحْمَهَ الدُّجی، وَ بَهَرَتِ الشَّمْسُ أَنْوارَ السُّرُجِ، وَ لَقَدْ فَضَّلْتَ حَتّی أَفْرَطْتَ، وَ أسْتَأْثَرْتَ

حَتّی أَجْحَفْتَ، وَ مَنَعْتَ حَتّی بَخِلْتَ، وَ جَرْتَ حَتّی جاوَزْتَ. ما بَذَلْتَ لِذی حَقٍّ مِنْ أَتَمِّ حَقِّهِ بِنَصیب حَتّی أَخَذَ الشَّیْطانُ حَظَّهُ الْأَوْفَرَ، وَ نَصیبَهُ الْأَکْمَلَ، وَ فَهِمْتُ ما ذَکَرْتَهُ عَنْ یَزیدَ مِن اکْتِمالِهِ وَ سِیاسَتِهِ لِاُمَّهِ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)، تُریدُ أَنْ تُوَهِّمَ النّاسَ فی یَزیدَ، کَأَنَّکَ تَصِفُ مَحْجُوباً، أَوْ تَنْعِتُ غائِباً، أَوْ تَخْبِرُ عَمّا کانَ مِمّا احْتَوَیْتَهُ بِعِلْم خاصٍّ، وَ قَدْ دَلَّ یَزیدُ مِنْ نَفْسِهِ عَلی مَوْقِعِ رَأْیِهِ، فَخُذْ لِیَزیدَ فیما أَخَذَ بِهِ مِن اسْتِقْرائِهِ الْکِلابَ الْمُهارَشَهَ عِنْدَ التَّحارُشِ، وَ الْحَمامِ السَّبَقِ لِاَتْرابِهِنَّ، وَ الْقَیناتِ ذَواتِ الْمَعازِفِ، وَ ضُرُوبِ الْمَلاهی، تَجِدُهُ ناصِراً، وَ دَعْ عَنْکَ ما تُحاوِلُ.

فَما أَغْناکَ أَنْ تَلْقَی اللّهَ جَورَ هذَا الْخَلْقِ بِأَکْثَرَ مِمّا أَنْتَ لاقیهِ، فَوَاللّهِ ما بَرِحْتَ تُقَدِّرُ باطِلا فی

جَوْر، وَ حَنَقاً فی ظُلْم، حَتّی مَلَأْتَ الْأَسْقِیَهَ، وَ ما بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الْمَوْتِ إِلاّ غَمْضَهٌ، فَتَقْدِمَ عَلی عَمَل مَحْفُوظ فی یَوْم مَشْهُود، وَ لاتَ حینَ مَناص، وَ رَأَیْتُکَ عَرَضْتَ بِنا بَعْدَ هذَا الْأَمْرِ، وَ مَنَعْتَنا عَنْ آبائِنا، وَ لَقَدْ لَعَمْرُ اللّهِ أَوْرَثَنَا الرَّسُولُ(صلی الله علیه وآله)وِلادَهً، وَ جِئْتَ لَنا بِها ما حَجَجْتُمْ بِهِ الْقائِمَ عِنْدَ مَوْتِ الرَّسُولِ، فَأَذْعَنَ لِلْحُجَّهِ بِذلِکَ، وَ رَدَّهُ الْإِیمانُ إِلَی النَّصْفِ، فَرَکِبْتُمُ الْأَعالِیلَ، وَ فَعَلْتُمُ الْأَفاعیلَ، وَ قُلْتُمْ: کانَ وَ یَکُونُ، حَتّی أَتاکَ الْأَمْرُ یا مُعاوِیَهُ مِنْ طَریق کانَ قَصْدُها لِغَیْرِکَ، فَهُناکَ فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ، وَ ذَکَرْتَ قِیادَهَ الرَّجُلِ الْقَوْمَ بِعَهْدِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)وَ تَأْمیرَهُ لَهُ، وَ قَدْ کانَ ذلِکَ وَ لِعَمْرِو بْنِ الْعاصِ یَوْمَئِذ فَضیلَهٌ بِصُحْبَهِ الرَّسُولِ، وَ بَیْعَتِهِ لَهُ، وَ ما صارَ لِعَمْرو یَوْمَئِذ حَتّی أَنِفَ الْقَوْمُ إِمْرَتَهُ، وَ کَرِهُوا تَقْدیمَهُ وَ عَدُّوا عَلَیْهِ اَفْعالَهُ فَقالَ(صلی الله علیه وآله):

«لَا جَرَمَ مَعْشَرَ الْمُهاجِرينَ لاَ يَعْمَلُ عَلَيْكَمْ بَعْدَ الْيَوْمِ غَيْرِى» فَكَيْفَ يُحْتَجُّ بِالْمَنْسُوخِ مِنْ فِعْلِ الرَّسُولِ فِى أَوْكَدِ الْاَحْوالِ وَ أَوْلاها بِالْمُجْتَمَعِ عَلَيْهِ مِنَ الصَّوابِ؟ أَمْ كَيْفَ صاحَبْتَ بِصاحِبِ تابع وَ حَوْلُكَ مَنْ لا يُؤْمَنُ فى صُحْبَتِهِ، وَ لا يَعْتَمَدُ فى دِينِهِ وَ قَرابَتِهِ، وَ تَتَخَطّاهُمْ إِلى مُسْرِف مَفْتُون، تُرِيدُ أَنْ تَلْبِسَ النّاسَ شُبْهَةً يَسْعَدُ بِهَا الْباقى فِى دُنْياهُ، وَ تَشقى بِها فِى آخِرَتِكَ، إِنَّ هذا لَهُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ، وَ أَسْتَغْفِرُاللّهَ لى وَ لَكُمْ».

«امّا بعد (از حمد و ثنای الهی) ای معاویه! هر گوینده ای هر چند بسیار طولانی در وصف رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سخن بگوید، هرگز نمی تواند از همه اوصاف آن حضرت، بخشی را ادا کند.

بی گمان دانستم که تو درباره جانشین واقعی بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کمتر سخن گفته ای و از بیان جریان واقعی آن طفره رفته ای.

هیهات ای معاویه! سپیدی صبح، تاریکی و ظلمت شدید شب را رسوا کرد، و روشنایی خورشید، نور چراغ ها را بی فروغ ساخت. تو به حدّ افراط برتری جویی کردی و به اندازه ای بیت المال را به خود اختصاص دادی که به حدّ اجحاف رساندی و به گونه ای (حقّ خدا و خلق) را منع کردی تا آنجا که به وصف بخل گرفتار شدی.

صفحه ۲۹۳

ستمگری را از حد گذراندی. سهم حق دار را به او نپرداختی، تا این که شیطان، بهره فراوان و نصیب کامل خود را، به دست آورد.

من می دانم تو برای چه هدفی از کمالات یزید و سیاست و مدیریّتش درباره امّت محمّد(صلی الله علیه وآله) گفته ای! تو با این توصیفات می خواهی مردم

را درباره یزید گمراه سازی و دچار اشتباه کنی. گویا تو کسی را که در پرده است و مردم او را نمی شناسند معرّفی می کنی؟ یا فردی را که اعمالش از دید مردم پنهان است وصف می نمایی؟ یا از کسی خبر می دهی که با دانش ویژه ای او را کشف کرده ای؟!

در حالی که یزید با اندیشه و اعمال خویش، خود را معرّفی کرده است. پس تو برای یزید سرنوشتی را رقم بزن که خود به آن علاقمند است که همان جنگ و ستیز با سگان ستیزه جو و بازی کبوتران نر و ماده و تماشای زنان نوازنده و خواننده و هرزه و نواختن آلات لهو و لعب است، که او را در این زمینه پیشرو خواهی یافت، و رها کن آنچه را اکنون درصدد آن هستی. (ای معاویه!) چه فایده که افزون بر گناهانت، با وزر وبال گناهان خلق (که بر عهده گرفته ای) خدا را ملاقات کنی؟!

به خدا سوگند! تو راه باطل را در بیدادگری، و خشم و غضب را در ستمگری پیموده ای، تا آنجا که پیمانه آن را پر نمودی; در حالی که میان تو و مرگ جز به اندازه یک چشم بر هم زدن فاصله نیست! پس از آن، با اعمالی مشخص، در روزی آشکار، بر خدا وارد می شوی و چاره ای جز این نخواهی داشت.

تو را در حالی می بینم که به ما بدی کردی و حقّ پدران ما را از ما منع نموده ای، و حال آن که به خدا سوگند! پیامبر(صلی الله علیه وآله) از زمان ولادت، ما را وارث آن کرده بود،

و همان استدلالی که پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) (در جریان سقیفه) آوردند، تو نیز علیه ما آوردی!

وی (خلیفه اوّل) آن دلایل را باور کرد، ولی بعداً انصاف داد (و به خطای خود اعتراف کرد) در نتیجه دست به توجیهات زد و هر چه خواستید، انجام دادید و چنین و چنان گفتید تا این که ا مر حکومت به دست تو (ای معاویه) افتاد، البتّه از راهی که

صفحه ۲۹۴

هدف آن غیر از تو بود; صاحبان خرد باید عبرت بگیرند.

و یادآوری کردی که آن مرد (عمرو بن عاص) در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به عنوان امیر از طرف حضرت انتخاب شده بود، آری چنین بود. آن روز عمرو بن عاص به خاطر همراهی و بیعت با پیامبر(صلی الله علیه وآله)، دارای فضیلتی بود، ولی با این حال به گونه ای عمل کرد که مردم امارت وی را نپذیرفتند و کارهای ناپسند او را برشمردند، تا جایی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «ای مهاجران! ازامروز به بعد جز من کسی بر شما امارت نخواهد داشت». چگونه به عمل منسوخ پیامبر(صلی الله علیه وآله) که در شرایط خاصّی صورت گرفت (سپس آن را نسخ فرمود) می توان تمسّک جست؟

یا چگونه با کسی همدمی که نمی توان به او اعتماد کرد؟ و اطراف تو کسی است که دین و خویشاوندی اش مورد اطمینان نیست، تو می خواهی مردم را به سوی مردی اسرافگر و فریب خورده سوق دهی و آنان را در مسیری بیندازی که وی در دنیایش لذّت ببرد و تو آخرت خویش را بر باد دهی، به یقین این همان زیان آشکار

است. از خداوند برای خود و شما طلب آمرزش می کنم!(۱)

این خطبه حساب شده و منطقی، و در عین حال صریح و شجاعانه بیانگر این حقیقت است که اوّلا : امام حسین(علیه السلام) سعی داشت با منطق و استدلال روشن، جلو خودکامگی های معاویه را مخصوصاً در نصب یزید به خلافت بگیرد و عواقب شوم دنیوی و اخروی آن را نمایان کند. صفات زشت واقعی یزید را بر شمرد، امواج خروشان افکار عمومی مسلمین را بر ضدّ او نشان دهد.

ثانیاً: به معاویه گوشزد کرد که افکار عمومی مسلمین بر ضدّ تو و مخصوصاً بر ضدّ یزید است، همه از سوابق زشت او آگاه شده اند و پرده پوشی بر آن ممکن نیست.

اضافه بر همه اینها نزدیک بودن پایان عمر او و بازخواست در دادگاه عدل الهی را

پاورقی

۱ . الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰۷-۲۰۹ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۳-۵۸۴.

به او یادآور شد و او را به شدّت انذار کرد.

همه اینها نشان می دهد که بر خلاف پندار بعضی از گویندگان، امام حسین(علیه السلام) در عصر خلافت معاویه هرگز دست از مبارزه با او و یارانش برنداشت.

۱۲ من کسی را صالح تر از یزید نمی دانم!!

معاویه پس از ایراد آن خطبه (خطبه پیشین) و شنیدن پاسخ کوبنده امام حسین(علیه السلام)به مدّت سه روز از مردم فاصله گرفت و بیرون نیامد (تا غوغای مردم فرو نشیند) پس از سه روز از منزل خارج شد و دستور داد که مردم را در مسجد جمع کنند.

مردم در مسجد اجتماع کردند و آنها که از بیعت با یزید امتناع کرده بودند، کنار منبر نشستند.

معاویه حمد و ثنای الهی را به جای آورد،

آنگاه در فضل یزید و قرائت قرآنش سخن گفت! سپس گفت: ای مردم مدینه! من مصمّم هستم که برای یزید بیعت بگیرم و از این رو، شهر و روستایی نبود جز آن که برای بیعتش افرادی را اعزام کردم، و مردم همه تسلیم شدند و بیعت کردند. من بیعت مردم مدینه را تأخیر انداختم چرا که با خود گفتم: بزرگ این قوم و اصل و ریشه آن اینجاست واینان کسانی اند که من در امر بیعت با آنها مشکلی ندارم و کسانی که از بیعت با یزید امتناع کردند، به مهربانی با او سزاوارترند! به خدا سوگند! اگر کسی را می یافتم که از یزید جهت تصدّی امر خلافت بهتر وشایسته تر بود، برای همان شخص بیعت می گرفتم!!

امام حسین(علیه السلام) برخاست و گفت: «وَاللهِ لَقَدْ تَرَکْتَ مَنْ هُوَ خَیْرٌ مِنْهُ أباً وَ أمّاً وَ نَفْساً; به خدا سوگند! تو کسی را که از یزید از جهت پدر، مادر و ارزش های فردی (دینی و صفات انسانی) بهتر است، کنار گذاشتی».

معاویه گفت: گویا خودت را می گویی؟!

فرمود: آری!

معاویه گفت: پاسخش آن است که آری از نظر مادر، به جانم سوگند! مادر تو از مادر وی (یزید) بهتر است. اگر مادرت هیچ فضیلتی نداشت، جز آن که زنی از زنان قریش بود، کافی است، چرا که زنان قریش افضل همه زنانند! چه برسد به این که وی دختر رسول خداست. علاوه بر آن که دین و سابقه وی در اسلام، فضیلت دیگری است. بنابراین، به خدا سوگند! مادرت از مادرش بهتر است.

و امّا پدرت; بدان که پدر تو کار پدرش را (معاویه) به خدا واگذار

کرد و (در آن منازعه) خداوند پدرش را بر پدر تو پیروز ساخت.

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «حَسْبُکَ جَهْلُکَ! آثَرْتَ الْعاجِلَ، عَلَی الاْجِلِ ; چه قدر نادانی; تو دنیای زودگذر را بر آخرت برگزیدی! (و با نیرنگ و حیله بر تخت قدرت نشستی)».

معاویه گفت: و امّا این که خودت را برتر از یزید می دانی، به خدا سوگند! یزید برای سرپرستی امّت محمّد از تو بهتر است!

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «هذا هُوَ الاِْفْکُ وَ الزُّورُ، یَزیدُ شارِبُ الْخَمْرِ وَ مُشْتَری اللَّهْوِ خَیْرٌ مِنّی; این سخن تو بسیار نادرست و باطل است، آیا یزیدِ شارب الخمر و آن کس که خریدار لهو و گناه است، از من بهتر است؟!».

معاویه که پاسخی نداشت، گفت: پسر عمویت را ناسزا مگو; چرا که اگر نزد وی از او بدگویی کنی (آنقدر بردبار است که) هرگز به تو ناسزا نخواهد گفت!!!

معاویه که در برابر سخنان محکم امام حسین(علیه السلام) درمانده شده بود، رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! شما می دانید رسول خدا از دنیا رفت ولی کسی را خلیفه قرار نداد! مسلمانان ابوبکر را خلیفه کردند! و بیعت و خلافت او، بیعتی صحیح بود. ابوبکر به کتاب خدا و سنّت رسولش عمل کرد و هنگامی که وقت مرگش فرا رسید، رأیش بر این قرار گرفت که عمر را به جانشینی خود برگزیند. عمر نیز به کتاب خدا و سنّت رسولش عمل کرد، تا هنگام مرگش چنین به خاطرش رسید که خلافت را به شورای

شش نفره واگذار نماید. در نتیجه ابوبکر برای بعد از خودش راهی را پیش گرفت که رسول خدا انجام نداده بود و عمر نیز

به شیوه ای عمل کرد که ابوبکر آن گونه عمل نکرده بود. همه اینها کارهایی را که به تشخیصشان به نفع مسلمین بوده، انجام دادند; من هم تشخیص داده ام، برای جلوگیری از اختلاف و پراکندگی! و با یک نظر منصفانه! جهت مسلمانان، برای یزید بیعت بگیرم.(۱)

معاویه از یک سو می دانست اگر مدینه یعنی کانون هدایت های پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و مرکز بزرگان اسلام اعمّ از مهاجران و انصار و فرزندان آنها با فرزند او بیعت نکند کار او سامان نمی گیرد و مناطق دیگری که بیعت کرده اند تدریجاً باز می گردند، لذا سعی داشت به هر حیله ای شده برای یزید بیعت بگیرد: از طریق تطمیع، تهدید، فریب و نیرنگ و هر وسیله ممکن دیگر. ولی کسی که نقشه های او را نقش بر آب کرد و او را در رسیدن به مقصود ناکام گذاشت، امام حسین(علیه السلام) بود که در جلسات تبلیغی معاویه حضور می یافت و با فصاحت و بلاغت و شجاعتی که از پدر بزرگوارش علی(علیه السلام) به ارث برده بود، دهان معاویه را می بست و نیرنگ او را برای همه مردم فاش می ساخت.

۱۳ خطبه ای بسیار مهمّ و سرنوشت ساز

سُلیم بن قیس روایت کرده است که: «یک سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین(علیه السلام)به اتّفاق عبدالله بن عبّاس و عبدالله بن جعفر به حج رفت. در این سفر امام(علیه السلام) مردان و زنان بنی هاشم و خادمان آنها را و از انصار هر کس را که با امام(علیه السلام) و اهل بیتش آشنا بود جمع کرد. سپس به سراغ اصحاب رسول خدا آنها که به درستی

و تقوا معروف بودند، و در موسم حج حضور داشتند فرستاد و همه آنها را در منا جمع فرمود. در

پاورقی

۱ . الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲.

نتیجه جمعیّتی بیش از هفتصد نفر در آن مکان اجتماع کردند که اکثر آنها از تابعین و حدود دویست نفر نیز از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بودند. امام حسین(علیه السلام) برخاست و میان آنان خطبه ای ایراد کرد. پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«اَمّا بَعْدُ فَاِنَّ هذَا الطّاغِیَهَ قَدْ فَعَلَ بِنا وَ بِشیعَتِنا ما قَدْ رَأَیْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ وَ إِنّی أُریدُ أَنْ أَسْأَلَکُمْ عَنْ شَیْء، فَاِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِی وَ إِنْ کَذِبْتُ فَکَذِّبُونِی، وَ أَسْأَلُکُمْ بِحَقِّ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ حَقِّ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ قِرابَتی مِنْ نَبِیِّکُمْ لَمّا سَیَّرْتُمْ مَقامی هذا وَ وَصَفْتُمْ مَقالَتِی وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعینَ فِی أَمْصارِکُمْ مِنْ قَبائِلِکُمْ مَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النّاسِ».

«امّا بعد! همه شما دیدید، دانستید و شاهد بودید که این مرد طغیانگر (معاویه) با ما و شیعیان ما چه کرده است؟! من اکنون می خواهم از شما اموری راپپرسم که اگر راست گفتم، مرا تصدیق کنید و اگر (خدای ناکرده) خلاف گفتم، تکذیبم نمایید! و شما را به حقّ خداوند و پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و نسبتی که با پیامبرتان دارم، سوگند می دهم که حادثه امروز را به مردم برسانید و سخنانم را برای آنان بازگو کنید و در شهرهایتان افراد مطمئنّ از مردم را دعوت کنید!».

در روایت دیگری آمده است که پس از جمله «اگر سخنم نادرست باشد، آن را تکذیب نمایید» فرمود:

«اِسْمَعُوا مَقالَتِی وَاکْتُبُوا قَوْلی ثُمَّ ارْجِعُوا اِلی اَمْصارِکُمْ وَ قَبائِلِکُمْ

فَمَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النّاسِ وَ وَثِقْتُمْ بِهِ فَادْعُوهُمْ اِلی ما تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنا فَإِنّی أَتَخَوَّفُ اَنْ یَدْرُسَ هذَا الاْمْرُ وَ یَذْهَبَ الْحَقُّ وَ یغْلِبَ، وَاللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ...».

«سخن مرا بشنوید و یادداشت كنید، و هنگامی كه به شهرها و قبیله هایتان بازگشتید، افراد مورد اعتماد از مردم را، به سوی (اهداف) ما فرا خوانید; چرا كه من می ترسم امر دین كهنه و نابود شود و حق از بین برود، و مغلوب شود، هر چند كه خداوند نورش را كامل می كند، اگر چه كافران آن را ناخوشایند دارند!».

آنگاه امام(علیه السلام) هر چه از آیات قرآن كه درباره اهل بیت نازل شده بود را تلاوت و

صفحه ۲۹۹

تفسیر فرمود و تمام سخنانی كه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره پدرش (علی(علیه السلام)) و مادرش (حضرت زهرا(علیها السلام)) و برادرش و درباره خودش و اهل بیتش فرموده بود، نقل كرد و اصحاب نیز گفتارش را تصدیق كرده، می گفتند: همه ما این سخنان را شنیده ایم و تابعین نیز می گفتند: ما نیز این اخبار را از افراد موثّق و مورد اعتماد صحابه شنیده ایم.

آنگاه امام فرمود:

«أُنْشِدُكُمُ اللّهَ إلاّ حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثِقُونَ بِهِ وَ بِدینِهِ... ; شما را به خدا سوگند می دهم! این سخنان را برای كسانی كه به آنان و دینشان اعتماد دارید، نقل كنید».

سلیم بن قیس می گوید: از جمله اموری كه امام حسین(علیه السلام) آنان را به اقرارش سوگند داد، این بود كه فرمود:

«أُنْشِدُكُمُ اللّهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلِیَ بْنَ اَبی طالِب كانَ أَخا رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) حینَ آخی بَیْنَ اَصْحابِهِ فَآخی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ نَفْسِهِ، وَ قالَ

أَنْتَ أخی وَ أَنَا أخُوکَ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ»؟ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

قالَ: أُنْشِدُکُمُ اللّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) اِشْتَری مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَ مَنازِلِهِ فَابْتَناهُ ثُمَّ ابْتَنی فیهِ عَشْرَهَ مَنازِلَ تِسعَهٌ لَهُ وَ جَعَلَ عاشِرَها فِی وَسَطِها لاَبِی، ثُمَّ سَدَّ کُلَّ باب شارِع اِلَی الْمَسْجِدِ غَیْرَ بابِهِ فَتَکَلَّمَ فِی ذلِکَ مَنْ تَکَلَّمَ. فَقالَ: ما أَنَا سَدَدْتُ أَبْوابَکُمْ وَ فَتَحْتُ بابَهُ وَ لکِنَّ اللهِ أَمَرَنی بِسَدِّ أَبْوابِکُمْ وَ فَتْحِ بابِهِ، ثُمَّ نَهَی النّاسَ أَنْ یَنامُوا فی الْمَسْجِدِ غَیْرَهُ ...! قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم».

قالَ: «أَفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ حَرَصَ عَلی کُوَّه قَدْرِ عَیْنِهِ یَدَعُها فِی مَنْزِلِهِ اِلَی الْمَسْجِدِ فَأَبی عَلَیْهِ، ثُمَّ خَطَبَ فَقالَ إِنَّ اللّهَ أَمَرَنی اَنْ اَبْنِیَ مَسْجِداً طاهِراً لا یَسْکُنُهُ غَیْری وَ غَیْرَ اَخی وَ بَنیهِ»؟ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

قال: «أُنْشِدُکُمُ اللّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) نَصَبَهُ یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ فَنادی لَهُ بِالْوِلایَهِ،

وَ قالَ لِیَبْلُغَ الشّاهِدُ الْغائِبَ»، قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

قال: «أُنْشِدُکُمَ اللّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قالَ لَهُ فِی غَزْوَهِ تَبُوک: أَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی، وَ أَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِن بَعْدی؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

قال: «أُنْشِدُکُمُ اللّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) حِینَ دَعَا النَّصاری مِنْ أَهْلِ نَجرانَ اِلَی الْمُباهَلَهِ لَمْ یَأْتِ إِلاّ بِهِ وَ بِصاحِبَتِهِ وَ ابْنَیْهِ». قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

قال: «أُنْشِدُکُمُ اللّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ اِلَیْهِ الْلِواءَ یَوْمَ خَیْبَر ثُمَّ قالَ : لاَدْفَعُهُ إِلی رَجُل یُحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ یُحِبُّ اللهَ وَ رَسُولَهُ، کَرّارٌ غَیْرُ فَرّار یَفْتَحُهَا اللهُ عَلی یَدَیْهِ»؟ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) بَعَثَهُ بِبَراءَه وَ قالَ: لاَ یُبَلِّغُ عَنّی إِلاَّ أَنَا أَوْ رَجُلٌ

مِنّی»؟ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) لَمْ تُنْزَلْ بِهِ شِدَّهٌ قَطُّ إِلاّ قَدَّمَهُ لَها ثِقَهً بِهِ، وَ أَنَّهُ لَمْ یَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ اِلاّ یَقُولُ: یا اَخی وَ ادْعُوا لِی اَخی؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قَضی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ جَعْفَر وَ زَیْد فَقالَ: یا عَلِیُّ أَنْتَ مِنّی وَ أَنَا مِنْکَ وَ أَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِن بَعْدی؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ کانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) کُلَّ یَوْم خَلْوَهٌ، وَ کُلَّ لَیْلَه دَخْلَهٌ، إِذا سَأَلَهُ أَعْطاهُ، وَ إِذا سَکَتَ أَبْدَأَهُ؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) فَضَّلَهُ عَلی جَعْفَر وَ حَمْزَهَ حِینَ قالَ لِفاطِمَهَ(علیها السلام): زَوَّجْتُکَ خَیْرُ أَهْلِ بَیْتی، أَقْدَمُهُمْ سِلْماً، وَ أَعْظَمُهُمْ حِلْماً وَ أَکْثَرُهُمْ عِلْماً؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قالَ: أَنَا سَیِّدُ وُلْدِ بَنی آدَم، وَ أخی عَلِیٌّ سَیِّدُ الْعَرَبِ، وَ فاطِمَهُ سَیِّدَهُ نِساءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ اِبْنایَ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

صفحه ۳۰۱

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) أَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَ أَخْبَرَهُ اَنَّ جَبْرَئِیلَ یُعینُهُ عَلَیْهِ؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قالَ فی آخِرِ خُطْبَه خَطَبَها: إِنّی تَرَکْتُ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَ أَهْلَ بَیْتی، فَتَمَسَّکُوا بِهِما لَنْ تَضِلُّوا»؟ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.

«شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید علی بن ابی طالب(علیه السلام) برادر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود، در آن زمان که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) یارانش را با یکدیگر برادر قرار داد، میان علی و خودش، عقد برادری و اخوّت

خواند و به وی فرمود: «در دنیا و آخرت تو برادر من و من برادر تو خواهم بود»؟ همگی گفتند: آری به خدا سوگند!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که رسول خدا زمین مسجد (مسجد النبی) را و زمین منزل های خود را خرید، سپس در آنجا ده حجره ساخت که نه تای آن را برای خود و دهمی آن را در وسط آن مکان برای پدرم علی(علیه السلام) قرار داد. سپس (به فرمان خدا) همه درهایی را که به مسجد باز می شد، بست به جز در خانه پدرم را. در این باره برخی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) اعتراض کردند! رسول خدا فرمود: «من از پیش خود درهای خانه های شما را نبستم و در خانه او را باز نگذاشتم، بلکه خداوند به من چنین فرمان داد». سپس رسول خدا به جز پدرم مردم را از خوابیدن در مسجد نهی کرد... همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده ایم!

سپس امام در ادامه این سخن افزود: «آیا می دانید که عمر بن خطّاب سعی داشت سوراخی به اندازه چشم خود از منزلش به مسجد باقی بگذارد، ولی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)جلو این مقدار را نیز گرفت; سپس خطبه ای خواند و فرمود: خداوند به من فرمان داد که بنای مسجد را پاک قرار دهم و لذا جز من و برادرم (علی(علیه السلام)) و فرزندانش کسی حقّ سکونت در آن ندارد؟» همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده ایم!

امام(علیه السلام) فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید رسول خدا(صلی الله علیه

وآله)

علی(علیه السلام)را در روز غدیر خم به ولایت منصوب کرد و فرمود: حاضران به غایبان این جریان را اطّلاع دهند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در جریان جنگ تبوک (هنگامی که علی(علیه السلام) را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت; در پی سخنان کنایه آلود منافقان و گلایه علی(علیه السلام) پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خطاب به وی) فرمود: موقعیّت و جایگاه تو در نزد من، همانند جایگاه هارون است، نسبت به موسی (هارون، جانشین حضرت موسی بود) و تو بعد ازمن، سرپرست تمامی مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!

امام(علیه السلام) فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)هنگامی که نصارای نجران را برای مباهله فرا خواند، جز علی(علیه السلام) و همسرش و دو فرزندش را همراه خود نبرد؟» گفتند: آری به خدا سوگند! (پس علی(علیه السلام) به منزله نفس پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود).

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که در جنگ خیبر، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پرچم رابه دست علی(علیه السلام) سپرد و فرمود: پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، پیوسته به صف دشمن حمله می کند و هرگز فرار نمی کند; خداوند فتح و پیروزی را به دستان او تحقّق می بخشد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای جریان

برائت (و خوانـدن آیـات نخستین سوره توبه میـان مشـرکان هنگـام حـج) علی(علیه السـلام) را فرسـتاد، و (برای پیش گیری از اعتراض بعضـی) فرمود: (جبرئیل از جانب خداوند به من فرمان داد که این آیات را) جز خودم و یا مردی از (بستگان) من (که به جای من است) نباید ابلاغ کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!

فرمود: «آیا می دانید که هیچ گاه سختی و مشکلی به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روی

صفحه ۳۰۳

نمی آورد مگر آن که علی(علیه السـلام) را به سـبب اعتمـادی که به وی داشت برای رفع آن می فرسـتاد و دیگر آن که هرگز وی را به نام، فرا نمی خوانـد مگر آن که در پی آن می فرمود: ای برادرم! و می فرمود: برادرم را فراخوانید؟» همه گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

فرمـود: «آیـا می دانیـد که رسـول خـدا(صـلی الله علیه وآله) بین علی و جعفر و زیـد (بن حـارثه) داوری کرد (و هر یـک را به وصفی ستود) و درباره علی(علیه السلام) فرمود: ای علی تو از منی و من از تو; و تو پس از من ولی و سرپرست همه مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!

امام فرمود: «آیا می دانید که علی(علیه السـلام) هر روز با رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) خلوتی داشت و هر شب بر وی وارد می شد (و در مجلس خصوصـی از محضـر رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) اسـتفاده می کرد و) هرگاه از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سؤالی می کرد، به وی پاسخ می داد و هرگاه سکوت می کرد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خود شروع به

سخن گفتن با او می نمود؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

امام(علیه السلام) ادامه داد: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وی را بر جعفر و حمزه برتری داد آنگاه به فاطمه(علیها السلام) فرمود: تو را به تزویج بهترین فرد از اهل بیتم درآوردم؛ همان کس که قبل از همه اسلام آورد و از همه حلیم تر است و دانش وی از همه بیشتر است؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

امام(علیه السلام) فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: من سرور فرزندان آدم می باشم و برادرم علی(علیه السلام)، سرور عرب است و فاطمه(علیها السلام) سرور زنان اهل بهشت است و فرزندانم حسن و حسین(علیهما السلام) سرور جوانان اهل بهشتند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمان داد که غسلش دهد و به وی خبر داد که جبرئیل در این کار کمکش می کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

صفحه ۳۰۴

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در آخرین خطبه اش فرمود: من می روم و میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم؛ پس به این دو تمسّک جویید که هرگز گمراه نخواهید شد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

خلاصه این که : امام(علیه السلام) هر چه را که در قرآن وهمچنین به زبان پیامبر(صلی الله علیه وآله) به طور ویژه درباره علی(علیه السلام) و درباره اهل بیتش آمده بود بیان کرد و صحابه و تابعین را سوگند داد (و از

آنان اقرار گرفت) صحابه می گفتند: آری ما شنیدیم و تابعی می گفت: آری برای ما نیز افراد موثّق فلانی و فلانی نقل کرده اند.

سپس در پایان آنان را سوگند داد و فرمود: «آیا شنیده اید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)می فرمود: هر کس گمان کند مرا دوست دارد در حالی که علی(علیه السلام) را دشمن می دارد، دروغ گفته است، نمی شود مرا دوست بدارد و علی را دشمن».

کسی سؤال کرد: ای رسول خدا! چرا نمی شود؟ فرمود: «زیرا که او از من است و من از اویم. هر کس او را دوست دارد، مرا دوست می دارد و هر کس مرا دوست می دارد، به یقین خدا را دوست دارد و هر کس علی را دشمن بدارد، به یقین با من دشمنی کرده است و هر کس با من دشمنی کند، خدا را دشمن داشته است؟» همگی گفتند: آری، این را نیز شنیده ایم.

پس از آن همگی متفرّق شدند (و این خبر در تمام شهرها پیچید).(۱)

امام(علیه السلام) با این خطابه حساب شده و پر معنی در آن مجمع بزرگ، که در آن زمان مهمترین مجمع در نوع خود محسوب می شد، با حضور دویست نفر از صحابه و صدها نفر از تابعین و شخصیّت های سرشناس و معروف علمی و دینی جهان اسلام

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۸۱-۱۸۵.

صفحه ۳۰۵

چند هدف مهم را دنبال می فرمود:

۱ امام نشان داد که حاکمان ظالم بنی امیّه که دستور داده اند علی(علیه السلام) را بر فراز منابر سبّ و ناسزا گویند به چه کسی بدگویی می کنند؟ آن کس که همچون جان پیامبر(صلی الله علیه

وآله) و برادر و جانشین و وصیّ او بود، و همین امر سبب شد که مردم از یک سو به ماهیّت ضدّ اسلامی بنی امیّه پی ببرند و از سوی دیگر با این برنامه ننگین یعنی ناسزاگویی بر منابر به مبارزه برخیزند.

۲ هدف دیگر این بود که قدرت بنی امیّه دلیلی بر حقّانیّت آنها شمرده نمی شود و مردم جنایات آنها را به دست فراموشی نسپارند.

۳ امام(علیه السلام) بذرهای انقلابها و قیام های آینده را بر ضدّ این شجره خبیثه ملعونه در افکار پاشید و چیزی نگذشت که به ثمر نشست.

۴ اگر امام(علیه السلام) در کربلا با قیام و مبارزه نظامی خود و نوشیدن شربت شهادت، بنی امیّه را رسوا ساخت، در اینجا با این قیام فرهنگی افکار را بیدار ساخت و راه و رسم مبارزه با این گروه از منافقان را که متأسّفانه بر جایگاه پیامبر(صلی الله علیه وآله) تکیه زده بودند، نشان داد.

۱۴ من فقط برای اقامه حق قیام کردم

از خطبه های امام حسین(علیه السلام) است که درباره امر به معروف و نهی از منکر ایراد فرموده است (این کلام از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نیز نقل شده است):«اِعْتَبِرُوا أَیُّهَا النّاسُ بِما وَعَظَ اللّهُ بِهِ أَوْلِیاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنائِهِ عَلَی الْاَحْبارِ إِذْ یَقُولُ: (لَوْلاَ یَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ وَالْاَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ)(۱) وَ قالَ:(لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ) إِلی قَوْلِهِ: (لَبِئْسَ

پاورقی

۱ . مائده، آیه ۶۳.

مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ)(۱) وَ إِنَّما عابَ اللّهُ ذلِکَ عَلَیْهِمْ لِاَنَّهُمْ کانُوا یَرَوْنَ مِنَ الظَّلَمَهِ الَّذینَ بَیْنَ أَظْهُرِهِم الْمُنْکَرَ وَ الْفَسادَ فَلا یَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذلِکَ رَغْبَهً فیما کانُوا یَنالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَهً مِمّا یَحْذَرُونَ، وَاللّهُ یَقُولُ:(فَلاَ تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ)(۲) وَ قالَ: (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْض یَأْمُرُونَ

بِـالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنْ الْمُنكَرِ)(۳) فَبَـدَأَ اللّهُ بِالأَمْرِ بِـالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَـنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَـهً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهـا إِذا أُدِّيَتْ وَ أُقِيمَتْ اِسْـتِقامَتِ الْفَرائِضُ كُلُّهـا هَيِّنُهـا وَ صَـعْبُها، وَ ذلِـكَ أَنَّ الأَمْرَ بِـالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْىَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعـاءٌ إِلَى الْإِسْـلامِ مَعَ رَدِّ الْمَظالِمِ وَ مُخالَفَهِ الظّالِمِ، وَ قِسْمَهِ الْفَيىءِ وَ الْغَنائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقاتِ مِنْ مَواضِعِها، وَ وَضْعِها فی حَقِّها.

ثُمَّ أَنْتُمْ أَيَّتُهَا الْعِصـابَهُ عِصـابَهٌ بِـالْعِلْمِ مَشْـهُورَهٌ، وَ بِـالْخَيْرِ مَـذْكُورَهٌ، وَ بِالنَّصـيحَهِ مَعْرُوفَهٌ، وَ بِـاللّهِ فی أَنْفُسِ النّـاسِ مَهـابَهٌ يَهـابُكُمُ الشَّرِيفُ، وَ يُكْرِمُكُمُ الضَّعيفُ، وَ يُؤْثِرُكُمْ مَنْ لا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ لا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِى الْحَوائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طُلاّبِها، وَ تَمْشُونَ فِى الطَّرِيقِ بِهَيْبَهِ الْمُلُوكِ وَ كَرامَهِ الأَكـابِرِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذلِكَ إِنَّما نِلْتُمُوهُ بِما يُرْجى عِنْـدَكُمْ مِنَ الْقِيامِ بِحَقِّ اللّهِ، وَ إِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُـرُونَ، فَاسْـتَخْفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأَئِمَّهِ، فَأَمّا حَقُّ الضُّعَفاءِ فَضَـيَّعْتُمْ، وَ أَمّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ، فَلا مالَ بَـذَلْتُمُوهُ، وَ لا نَفْساً خاطَرْتُمْ بِها لِلَّذى خَلَقَها، وَ لا عَشيرَهً عادَيْتُموُها فی ذاتِ اللّهِ، أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللّهِ جَنَّتَهُ وَ مُجاوَرَهَ رُسُلِهِ وَ أَمانَهُ مِنْ عَذابِهِ.

لَقَدْ خَشيتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَنُّونَ عَلَى اللّهِ أَنْ تُحِلَّ بِكُمْ نِقْمَهً مِنْ نَقِماتِهِ، لِأَنَّكُمْ بَلَغْتُمْ مِنْ كِرامَهِ اللّهِ مَنْزِلَهً فُضِّلْتُمْ بِها وَ مَنْ يُعْرَفُ بِـاللّهِ لاـ تُكْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللّهِ فِى عِبادِهِ تُكْرَمُونَ، وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللّهِ مَنْقُوضَهً فَلا تَفْزَعُونَ، وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمَمِ آبائِكُمْ تَفْزَعُونَ وَ ذِمَّهُ رَسُولُ اللّهِ مَحْقُورَهٌ، وَ الْعُمىُ وَ الْبُكْمُ وَ الزَّمِنُ فِى الْمَـدايِنِ مُهْمَلَهٌ لاـ تُرْحَمُونَ، وَ لاـ فی مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ، وَ لاـ مَنْ عَمِـلَ فيها تَعْنُونَ، وَ بِالْإِدْهانِ وَ الْمُصانَعَهِ عِنْدَ الظَّلَمَهِ تَأْمَنُونَ، كُلُّ ذلِكَ مِمّا

پاورقی

۱ . مائده، آيات

.۷۸-۷۹

۲ . مائده، آیه ۴۴.

۳ . توبه، آیه ۷۱.

أَمَرَکُمُ اللّهُ بِهِ مِنَ النَّهْی وَ التَّناهِی وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ، وَ أَنْتُمْ أَعْظَمُ النّاسِ مُصیبَهً لِما غُلِبْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ مَنازِلِ الْعُلَماءِ لَوْ کُنْتُمْ تَسعُونَ.

ذلِکَ بِأَنَّ مَجارِی الْاُمُورِ وَ الْاَحْکامِ عَلی أَیْدِی الْعُلَماءِ بِاللّهِ، اَلْاُمَناءِ عَلی حَلالِهِ وَ حَرامِهِ، فَأَنْتُمُ الْمَسْلُوبُونَ تِلْکَ الْمَنْزِلَه، وَ ما سُلِبْتُمْ ذلِکَ إلاّ بِتَفَرُّقِکُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلافِکُمْ فِی السُّنَّهِ بَعْدَ الْبَیِّنَهِ الْواضِحَهِ، وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَی الْأَذی وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمَؤُونَهَ فِی ذاتِ اللّهِ کانَتْ اُمُورُ اللّهِ عَلَیْکُمْ تَرِدُ، وَ عَنْکُمْ تَصْدُرُ، وَ اِلَیْکُمْ تَرْجِعُ، وَ لکِنَّکُمْ مَکَّنْتُمُ الظَّلَمَهَ مِنْ مَنْزِلَتِکُمْ، وَ أَسْلَمْتُمْ اُمُورَ اللّهِ فِی أَیْدیهِمْ یَعْمَلُونَ بِالشُّبَهاتِ، وَ یَسیرُونَ فِی الشَّهَواتِ، سَلَّطَهُمْ عَلی ذلِکَ فِرارُکُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إعْجابُکُمْ بِالْحَیاهِ الَّتِی هِیَ مُفارِقَتُکُمْ، فَأَسْلَمْتُمُ الضُّعَفاءَ فی أَیْدیهِمْ، فَمِنْ بَیْنِ مُسْتَعْبَد مَقْهُور وَ بَیْنِ مُسْتَضْعَف عَلی مَعیشَتِهِ مَغْلُوبٌ، یَتَقَلَّبُونَ فِی الْمُلْکِ بِآرائِهِمْ وَ یَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْیَ بِأَهْوائِهِمْ، إقْتِداءً بِالْأَشْرارِ، وَ جُرْأَهً عَلَی الْجَبّارِ، فِی کُلِّ بَلَد مِنْهُمْ عَلی مِنْبَرِهِ خَطیبٌ یَصْقَعُ، فَالْأَرْضُ لَهُمْ شاغِرَهٌ وَ أَیْدیهِمْ فیها مَبْسُوطَهٌ، وَ النّاسُ لَهُمْ خَوَلٌ لا یَدْفَعُونَ یَدَ لامِس، فَمِنْ بَیْنِ جَبّار عَنید، وَ ذی سَطْوَه عَلَی الضَّعَفَهِ شَدیدٌ، مُطاع لا یَعْرِفُ الْمُبْدِیءَ وَ الْمُعیدَ، فَیا عَجَباً وَ مالی لا أَعْجَبُ وَ الْأَرْضُ مِنْ غاشٍّ غَشُوم وَ مُتَصَدِّق ظَلُوم، وَ عامِل عَلَی الْمُؤْمِنینَ بِهِمْ غَیْرِ رَحیم، فَاللّهُ الْحاکِمُ فیما فیهِ تَنازَعْنا، وَ الْقاضی بِحُکْمِهِ فیما شَجَرَ بَیْنَنا.

اَللّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ اِنَّهُ لَمْ یَکُنْ ما کانَ مِنّا تَنافُساً فی سُلْطان، وَ لاَ الْتِماساً مِنْ فُضُولِ الْحُطامِ، وَ لکِنْ لِنُرِیَ الْمَعالِمَ مِنْ دینِکَ، وَ نُظْهِرَ الْإصْلاحَ فِی بِلادِکَ، وَ یَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِکَ، وَ یُعْمَلَ بِفَرائِضِکَ وَ

سُنَّتِکَ وَ أَحْکامِکَ، فَإِنَّکَمْ إِلاّ تَنْصُروُنا وَ تَنْصِفُونا قَوِیَ الظَّلَمَهُ عَلَیْکَمْ، وَ عَمِلُوا فِی إِطْفاءِ نُورِ نَبِیِّکَمْ، وَ حَسْبُنَا اللّهُ وَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْهِ أَنَبْنا وَ إِلَیْهِ الْمَصیرِ».

«ای مردم! از آنچه که خداوند دوستان خود را به آن موعظه کرده است، پند گیرید؛ مانند نکوهشی که از علمای یهود فرموده است. آنجا که می گوید: (لَوْلاَ یَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ) ; چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کردند» و نیز فرمود: (لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا

صفحه ۳۰۸

مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ عَلَی لِسَانِ دَاوُودَ وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذَلِکَ بِمَا عَصَوْا وَّکَانُوا یَعْتَدُونَ * کَانُوا لاَ یَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُّنکَر فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ).

«کافران بنی اسرائیل، بر زبان داود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند. این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می نمودند. آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند؛ چه بدکاری انجام می دادند!».

این سرزنش و نکوهش برای این بود که آنها از گروه ستمکاران، منکرات و مفاسدی روشن می دیدند، ولی آنان را نهی نمی کردند، و این به خاطر آن بود که به آنچه (از دنیا و زرق و برق دنیوی) نزد آنان بود طمع داشتند و از آنها می ترسیدند؛ با آن که خداوند می فرماید: «(فَلاَ تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ) ; از مردم نترسید، فقط از من بترسید».

همچنین فرمود: «(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْض یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنْ الْمُنکَرِ) ; مردان و زنان با ایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می

کننـد». خداوند در اینجا از میان همه فریضه ها از امر به معروف و نهی از منکر آغاز کرده، چرا که می دانست اگر این فریضـه به درستی انجام شود و اقامه گردد فرایض دیگر، اعمّ از آسان و دشوار، اقامه می گردد چون که امر به معروف و نهی از منکر، در حقیقت دعوت به اسلام همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ستمگر و تقسیم صحیح بیت المال و غنایم، و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در مورد صحیح می باشد.

شمـا ای گروه سرشـناس و قدرتمنـد! افرادی هستیـد کـه بـه علـم و دانش معروف هستیـد و به خیر و نیکی یـاد می شویـد و به خیرخواهی مشـهورید و به خاطر خدا در دل مردم ابّهتی دارید که شـرافتمندان از شـما حساب می برند و افراد ضـعیف به شـما احترام می گذارنـد و کسانی که بر آنان برتری نداشـته و حقّ نعمتی بر آنان نداریـد، شـما را بر خود ترجیـح می دهند. شـما از کسانی که خواسته هایشان (نزد حاکمان) ردّ

می شود، شـفاعت می کنیـد. بـا هیبت ملوکـانه و کرامت بزرگان گام بر می داریـد (به هر حال، شـما افراد با نفوذی در جامعه اسـلامی هستیـد). آیا همه این جایگاه های اجتماعی برای این نیست که مردم به شـما امیدوارنـد که به حقّ خـدا قیام کنید، هر چنـد نمی توانیـد تمام حقوق الهی را ادا کنیـد. در حقیقت حقوق پیشوایان (واقعی) را سـبک شـمرده اید (و در اطاعت از آنها کوتاهی ورزیده اید) و حقّ ناتوانان را پایمال کرده اید ولی حقّ خویش را به زعم خود گرفته

اید. (آری! حقوق خود را گرفته اید، ولی از گرفتن حقوق مردم غافلید!) شما نه مالی را (برای احیای حقوق خدا و خلق) بذل کرده اید، نه جانی را برای خدایی که آن را آفریده، به مخاطره انداخته اید، و نه با خاندان خود در راه خدا (با دشمنان خدا) دشمنی ورزیده اید. (با این حال) شما از خداوند آرزوی بهشت او، همجواری پیامبرانش و ایمنی از عذابش را دارید؟!

ای امیدواران به خدا! من می ترسم که خداوند شما را به کیفری از کیفرهای خود گرفتار سازد; چرا که شما به سبب کرامت الهی (و انتساب به قبیله رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و صحابه پیامبر) به مقامی رسیده اید که مورد احترام و برتری هستید. مردان الهی را که به شما معرّفی می شوند گرامی نمی دارید با این که خود به خاطر خدا مورد احترام مردم هستید.

شما می بینید که پیمان های الهی شکسته می شود، ولی نگران نمی شوید! با این که برای نقض پیمانی از پدران خود به هراس می افتید، اکنون پیمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کم ارزش شده، و افراد نابینا، گنگ و زمین گیر و ناتوان و ضعیف در شهرها رها شده اند و مورد ترحّم و حمایت قرار نمی گیرند (آری، عدالت اجتماعی پایمال شده است; ولی شما سکوت اختیار کرده اید.)

شما نه در حدّ منزلت و جایگاه خود عمل می کنید و نه کسانی را که در آن حد عمل

صفحه ۳۱۰

می کنند، مورد حمایت قرار می دهید و با سهل انگاری و سازش با ستمکاران، خود را آسوده خاطر نگه می دارید.

همه این موارد، از

اموری است که خداوند به شما دستور داده از آنها نهی کنید و جلوگیری به عمل آورید، ولی شما از انجام آن غافلید.

مصیبت شما از همه مردم بیشتر است چرا که شما در حفظ منزلت و جایگاه دانشمندان و علمای دین، مغلوب و ناتوان شدید. ای کاش تلاش خود را می کردید!

این همه (فریاد من برای شکستن سکوت توسّط شما و قیام برای خدا) از این روست که سررشته کارها و اجرای احکام الهی، به دست علمای الهی است; همان ها که امین بر حلال و حرام خداوند می باشند; امّا این جایگاه از شما گرفته شده، و این نیست مگر آن که از اطراف حق پراکنده شده اید و در سنّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پس از برهان روشن اختلاف نموده اید.

اگر در مقابل آزارها صبر پیشه می کردید، و در راه خدا مشکلات را تحمّل می نمودید، امور الهی به شما عرضه می شد و از ناحیه شما صادر شده و به شما باز می گشت; ولی شما برای ستمکاران امکان تعرّض به جایگاه خویش را فراهم کردید و اجرای احکام الهی را به دست آنان سپردید، آنها نیز به شبهات عمل کرده و در شهوات سیر می نمایند.

اگر سرنوشت مسلمین به دست آنان افتاد، برای آن است که شما از مرگ فرار کرده و به زندگی دنیا که روزی از آن جدا خواهید شد دل بسته اید. در نتیجه مردم مستضعف را در چنگالشان گرفتار ساختید، به گونه ای که برخی ها به بردگی کشیده شده و بعضی نیز دشواری های زندگی مغلوبشان کرده است.

ستم گران به

دلخواه خود در امور کشور اسلام عمل می کننـد. با هوس رانی، بدنامی و رسوایی به بار می آورند و همه این ها به خاطر آن است که به اشرار اقتدا

صفحه ۳۱۱

نموده و بر خداونـد جبّار جرأت کردنـد. در هر شـهری خطیبی بر منبر دارنـد که به سودشان سـخن می گوید، کشور در قبضـه آنان است و دسـتشان در همه جا باز است. مردم در برابر آنان بردگانی هسـتند که نیروی دفاع از خود ندارنـد. برخی از این ها جبّار سـرکش اند و بعضـی با تمام نیرو بر مردم ناتوان سـخت می گیرند، آنها فرمانروایی هستند که نه مبدء را می شناسند و نه معاد را!

شگفتا! و چگونه در شـگفت نباشم در حالی که سرزمین اسلام در دست ظالمی دغل و باجگیری ستمگر و فرمانروایی بی رحم است.

در آنچه که ما با شما درگیریم خداوند داور و حاکم است. قاضی اختلافات ما اوست.

خداونـدا! تو می دانی که آنچه از ما (در طریق و تلاش برای بسـیج مردم) صورت می گیرد به خاطر رقابت در امر زمامداری و یـا به چنـگ آوردن ثروت و مـال نیست. هـدف مـا آن است که نشـانه های دینت را بنمایانیم و اصـلاح و درستی را در آبادی هایت آشکار سازیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و به فرایض، سنت ها و احکامت عمل شود.

(ای مردم!) اگر شـما ما را یاری نکنیـد و به دادخواهی ما بر نخیزیـد، سـتمگران (بیش از پیش) بر شـما مسلّط می شوند، و در خاموش کردن نور پیامبرتان می کوشند.

خداوند ما را کفایت می کند و بر او توکّل می کنیم و به سوی

او باز می گردیم و بازگشت همه به سوی اوست.(۱)

خطبه بالا به خوبی نشان می دهـد که امام(علیه السـلام) در طول دوران حکومت معاویه، و قبل از یزید نیز هرگز خاموش نبود. سکوت را در برابر آن ظالم بیدادگر مجاز

پاورقی

۱ . تحف العقول، ص ۱۷۱-۱۷۲ و بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹.

نمیشمرد و خطرات سنگین این کار را به جان می خرید!

او پیوسته در بیـدار ساختن مردم به خصوص نخبگان امّت تلاش می کرد و همه را برای قیام بر ضـدّ آن حکومت غیر اسـلامی که در رأس آن بقایای عصر جاهلیت یعنی فرزند ابوسفیان بود فرا می خواند.

لحن امـام(علیه السـلام) در این خطبه و اسـتدلالات متین و محکم و پرمـایه آن حضـرت و فصاحت و بلاغتی که در آن به کار رفته، حکـایت از این دارد که این فرزنـد به حقّ علی بن ابی طـالب(علیه السـلام) بـا همـان منطق کوبنـده پـدر در برابر ظالمـان ایستاده بود و از هر فرصتی بهره می گرفت.

مبادا مردم تدریجاً به آن وضع ناهنجار خو بگیرند و تعلیمات اسلام را فراموش کنند وبه حکومت های فرعونی تن در دهند.

۱۵ توطئه شبانه برای گرفتن بیعت

(ولید فرماندار مدینه شبانه کسی را خدمت امام(علیه السلام)، و «عبدالله بن زبیر» فرستاد و آنها را به خانه خود دعوت کرد)

«عبدالله بن زبیر» رو به امام(علیه السـلام) کرد و عرضه داشت: ای اباعبدالله! این ساعت که ولید ما را خواسته، ساعتی نیست که «ولید» نشـست عمومی برای مردم داشته باشد، از این که در این ساعت ما را فراخوانده من از آن احساس خطر می کنم. به نظر شما برای چه منظوری ممکن است ما

را خواسته باشد؟

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِذاً أُخْبِرُکَ أَبابَکْرٍ، إِنّی أَظُنُّ بِأَنَّ مُعاویهَ قَدْ ماتَ، وَ ذلِکَ أَنّی رَأَیْتُ الْبارِحَهَ فِی مَنامی کَأَنَّ مِنْبَرَ مُعاوِیهَ مَنْکُوسٌ، وَ رَأَیْتُ دارَهُ تَشْتَعِلُ ناراً،فَاَوَّلْتُ ذلِکَ فی نَفْسِی أَنَّهُ ماتَ».

«ای ابابکر! (کنیه عبدالله بن زبیر) اکنون به تو می گویم: گمان می کنم معاویه از دنیا رفته است; چرا که من شب گذشته در خواب دیدم که منبر معاویه سرنگون شده

صفحه ۳۱۳

واز خانه اش آتش زبانه می کشد. من پیش خود چنین تعبیر کردم که وی مرده است».(۱)

مطابق روایت ابومخنف امام(علیه السلام) فرمود: «قَدْ ظَنَنْتُ أَنَّ طاغِیَتَهُمْ قَدْ هَلَکَ، فَبَعَثَ إِلَیْنا لِیَأْخُذَنا بِالْبَیْعَهِ قَبْلَ أَنْ یَفْشُوا فِی النّاسِ الْخَبَرُ; من گمان می کنم طغیانگراین قوم هلاک شده است; از این رو ولید قصد دارد پیش از آن که مردم با خبر شوند، از ما بیعت بگیرد».(۲)

عبدالله بن زبیر گفت: «ای فرزند علی! به یقین همین گونه است که می گویی، اکنون اگر برای بیعت با یزید دعوت شوی، چه خواهی کرد؟!».

امام(علیه السلام) فرمود: «أَصْنَعُ أَنّی لا أُبایعُ لَهُ أَبَداً، لِاَنَّ الْاَمْرَ إِنَّما کانَ لِی مِنْ بَعْدِ أَخِی الْحَسَنِ(علیه السلام)، فَصَنَعَ مُعاوِیَهُ ما صَنَعَ وَ حَلَفَ لاَِخِی الْحَسَنِ(علیه السلام) أَنَّهُ لا یَجْعَلُ الْخِلافَهَ لاَِحَد مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وُلْدِهِ أَنْ یَرُدَّها إِلَیَّ إِنْ کُنْتُ حَیّاً، فَإِنْ کانَ مُعاوِیَهُ قَدْ خَرَجَ مِنْ دُنْیاهُ وَ لَمْ یَفِ لی وَ لا لاَِخی الْحَسَنِ(علیه السلام) بِما کانَ ضَمِنَ فَقَدْ وَاللّهِ أَتانا ما لا قِوامَ لَنا بِهِ، اُنْظُرْ أَبابَکْر أَنّی أُبایِعُ لِیَزیدَ، وَ یَزیدُ رَجُلٌ فاسِقٌ مُعْلِنُ الْفِسْقِ یَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ یَلْعَبُ بِالْکِلابِ وَ الْفُهُودِ، وَ یُبْغِضُ بَقِیَّهَ آلِ الرَّسُولِ! لا وَاللّهِ لا یَکُونُ ذلِکَ أَبَداً».

«من هرگز با

وی بیعت نخواهم کرد. چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن(علیه السلام)شایسته من است. ولی معاویه آن گونه که دلش خواست عمل کرد، در حالی که معاویه با برادرم امام حسن(علیه السلام) پیمان مؤکّد بسته بود که پس از خودش، امر خلافت را به هیچ یک از فرزندانش نسپارد; بلکه اگر من زنده بودم آن را به من واگذار کند، اکنون او از دنیا رفته، در حالی که به پیمانش درباره من و برادرم وفا نکرده، به خدا سوگند! حادثه ای رخ داد که آینده روشنی ندارد!

علاوه بر آن، آیا می شود من با یزید بیعت کنم (و زمام امور مسلمین را به دست او بسپارم) با این که او مردی فاسق است که بر همگان آشکار است. شراب می نوشد و با سگان و یوزپلنگان بازی می کند (مردی سبکسر و آلوده است) و با خاندان

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۲.

۲ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸.

پیامبر(صلی الله علیه وآله)دشمنی میورزد! نه به خدا سوگند! هرگز چنین چیزی (بیعت من با یزید) اتّفاق نخواهد افتاد».(۱)

این نخستین گام شرارت از سوی یزید بعد از مرگ پدرش معاویه بود که می خواست پیشدستی کند و به پندار خود از امام(علیه السلام) بیعت بگیرد و آن را وسیله ای برای گرفتن بیعت از سایر مردم قرار دهد، امّا چنان که در بحث آینده خواهیم دید تیرش به خطا رفت و اساساً امام(علیه السلام) را نشناخته بود، چرا که او از فرهنگ خاندان نبوّت بیگانه بود.

او نمی دانست امام حسین(علیه السلام) شهادتِ آمیخته با

قداست و سربلندی را بر بیعت با ظالمان فاسق و آلوده، به یقین ترجیح می دهد و محال است دست بیعت در دست مردی بیگانه از اسلام وفاسد بگذارد که اگر بگذارد چیزی از آیین جدّش پیامبر(صلی الله علیه وآله)باقی نمی ماند!

۱۶ چگونه توطئه خنثی شد؟

امام حسین(علیه السلام) و عبدالله بن زبیر در حال گفتگو بودند که فرستاده ولید نزد آنان بازگشت و گفت: «ای اباعبدالله! امیر برای شما دو تن جلسه خاصّی ترتیب داده، مناسب است نزد او بروید!».

امام حسین(علیه السلام) به وی تندی کرد و فرمود:

«اِنْطَلِقْ إِلی أَمیرِکَ لا أُمَّ لَکَ! فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ یَصیرَ إِلَیْهِ مِنّا فَإِنَّهُ صائِرٌ إِلَیْهِ، وَ أَمّا أَنَا فَإِنِّی أَصیرُ إِلَیْهِ السّاعَهَ إِنْ شاءَ اللّهُ تَعالی».

«ای بی مادر! به سوی امیرت برگرد! هر یک از ما اگر بخواهیم نزد وی می رویم

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۶.

صفحه ۳۱۵

ولی من هم اکنون نزد او می روم إن شاء الله».

سپس امام(علیه السلام) رو به حاضران کرد و فرمود:

«قُومُوا إِلی مَنازِلِکُمْ فَإِنّی صائِرٌ إِلی هذَا الرَّجُلِ فَأَنْظُرُ ما عِنْدَهُ وَ ما یُریدُ».

«به خانه های خود بروید من اکنون به نزد ولید می روم تا ببینم چه خبری نزد اوست و چه می خواهد».

عبدالله بن زبیر به امام(علیه السلام) عرض کرد: «ای پسر دختر رسول خدا فدایت شوم! من می ترسم تو را رها نکنند، مگر آن که بیعت کنی، یا کشته شوی».

امام پاسخ داد:

«إِنّی لَسْتُ أَدْخُلُ عَلَیْهِ وَحْدی، وَ لکِنْ أَجْمَعُ أَصْحابی إِلَیَّ وَ خَدَمی وَ أَنْصاری وَ أَهْلَ الْحَقِّ مِنْ شیعَتی، ثُمَّ آمُرُهُمْ أَنْ یَأْخُذَ کُلُّ واحِد سَیْفَهُ مَسْلُولا تَحْتَ ثِیابِهِ،

ثُمَّ يَصيرُوا بِإِزائی، فَإِذا أَنَا أَوْ مَأْتُ إِلَيْهِمْ وَ قُلْتُ: يا آلَ الرَّسُولِ اُدْخُلوا! دَخَلُوا وَ فَعَلُوا ما أَمَرْتَهُمْ بِهِ، فَأَكُونَ عَلَى الْاِمْتِناعِ، وَ لا أُعْطی الْمَقادَةَ وَ الْمَذَلَّةَ مِنْ نَفْسی، فَقَدْعَلِمْتُ وَاللّهِ أَنَّهُ جاءَ مِنَ الْأَمْرِ مالا قِوامَ بِهِ، وَ لكِنْ قَضاءُ اللّهِ ماض فیَّ، وَ هُوَ الَّذی يَفْعَلُ فی بَيْتِ رَسُولِهِ ما يَشاءُ وَ يَرْضی».

«من به تنهایی نزد او نمی روم، بلکه گروهی از اصحاب و یاران و مردان حق از شیعیانم را با خود می برم و به آنان دستور می دهم که هر یک شمشیری را زیر لباسش پنهان کند و پشت سر من بیایند، اگر (احساس خطر کردم و) به آنان اشاره نمودم و گفتم «ای آل پیامبر وارد شوید!» آنان داخل شوند و به آنچه فرمان دهم عمل خواهند کرد. بنابراین، من از بیعت امتناع خواهم کرد و زمامم را هرگز به دست او نمی سپارم و خود را ذلیل نخواهم کرد.

به خدا سوگند! می دانم حادثه ای رخ داده است که آینده اش روشن نیست، ولی قضای الهی درباره من به انجام خواهد رسید و اوست که در خاندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

صفحه ۳۱۶

آنچه را که بخواهد و بپسندد انجام می دهد».(۱)

آری تصمیم فرماندار مدینه، ولید بر این بود که به هر قیمت شده از امام(علیه السلام) بیعت بگیرد، غافل از این که امام(علیه السلام) پیش بینی های لازم را نموده، و با رعایت تمام جوانب کار به سوی او می رود و او را ناکام می سازد.

ولی چرا امام(علیه السلام) ترجیح داد، دعوت ولید را بپذیرد و شبانه نزد او برود؟ دلیلش این بود که می

خواست برحسب ظاهر از جریان های پشت پرده آگاه گردد، تا در عمل انجام شده قرار نگیرد، و در برابر مرگ معاویه و بیعت با یزید که امام(علیه السلام) پیش بینی فرموده بود از موضع قدرت سخن بگوید.

۱۷ همان مطلب به روایت دیگر

امام حسین(علیه السلام) به منزلش رفت، لباس پوشید و آبی خواست و وضو ساخت. آنگاه دو رکعت نماز گزارد و در نمازش به گونه ای که می خواست دعا کرد. هنگامی که از نماز فارغ شد، کسی را به سراغ جوانان، خویشان، بنی هاشم و دوستان واهل بیتش فرستاد و آنان را از تصمیم خود آگاه ساخت، سپس فرمود:

«کُونُوا بِبابِ هـذَا الرَّجُلِ فَإِنّی ماض إِلَیْهِ وَ مُکَلِّمُهُ، فَإِنْ سَمِعْتُمْ أَنَّ صَوْتِی قَدْ عَلا وَ سَمِعْتُمْ کَلامی وَ صِحْتُ بِکُمْ فَادْخُلُوا یا آلَ الرَّسُولِ وَ اقْتَحَمُوا مِنْ غَیْرِ إِذْن، ثُمَّ اشْهَرُوا السُّیُوفَ وَ لا تَعْجَلُوا، فَإِنْ رَأَیْتُمْ ما تَکْرَهُونَ فَضَعُوا سُیُوفَکُمْ ثُمَّ اقْتُلُوا مَنْ یُریدُ قَتْلی ; بر درِ خانه این مرد (ولید) بایستید. من به نزد او می روم و با او سخن می گویم اگر شنیدید که صدایم بلند شد و شما را فرا خواندم: «ای خاندان پیامبر وارد شوید»، بدون اجازه به منزل

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲ و رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸.

صفحه ۳۱۷

هجوم آورید، و شمشیرها را از نیام خارج سازید، ولی شتاب نکنید; اگر چیز ناخوشایندی (از دشمنان درباره من) دیدید، فوراً شمشیر بکشید و هر کس که قصد کشتن مرا داشت به قتل برسانید».

مطابق نقل دیگری : امام حسین(علیه السلام) از منزل خارج شد،

در حالی که چوب دستی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در دستش بود، و همراه او سی تن از مردان بنی هاشم و یاران و شیعیانش بودند. امام(علیه السلام) آنها را بیرون در خانه ولید نگه داشت، و فرمود:

«اُنْظُرُوا ماذا اَوْصَیْتُکُمْ، فَلا تَعْتَدُوهُ، وَ أَنَا اَرْجُوا اَنْ اَخْرُجَ إِلَیْکُمْ سالِماً اِنْ شاءَ اللّهِ ; مراقب باشید، و از سفارشی که به شما کردم، تخطّی نکنید; امیدوارم که سالم به سوی شما بازگردم إن شاء الله».(۱)

شجاعت حسینی ایجاب می کرد از دعوت حاکم مدینه به خاطر وحشت از توطئه سرباز نزند، ولی درایت آن امام بزرگوار نیز ایجاب می کرد که جانب احتیاط را از دست ندهد، از این رو جمعی از جوانان شجاع و نیرومند بنی هاشم و شیعیان را با خود به سوی خانه حاکم مدینه، (ولید) برد که در صورت لزوم آنها را به درون خانه بخواند و توطئه دشمن را درهم بشکنند!

جالب این که امام(علیه السلام) همراهان را با خود به درون خانه نبرد بلکه شخصاً وارد شد، و آنها بر در خانه ماندند.

ادامه این ماجرا نشان می دهد که امام(علیه السلام) با چه صلابت و شهامتی با ولید سخن گفت و او را برای همیشه در برابر پیشنهاد بیعت با یزید مأیوس و ناکام کرد و موضع خود را در برابر او آشکار ساخت.

۱۸ پاسخ کوبنده امام(علیه السلام)

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳ و الفتوح، ج ۵، ص ۱۶-۱۷.

امام حسین(علیه السلام) بر ولید وارد شد و (طبق آداب اسلامی) سلام کرد; ولید با خوشرویی پاسخ داد و او را نزد خویش نشاند. مروان بن حکم

با این که پیش از این، بین وی و ولید کینه و نفرت حاکم بود در مجلس حضور داشت... .

امام(علیه السلام) فرمود:

«هَلْ أَتاکُمْ مِنْ مُعاوِیَهَ کائِنَهُ خَبَر فَإِنَّهُ کانَ عَلیلا وَ قَدْ طالَتْ عِلَّتُهُ، فَکَیْفَ حالُهُ الآنَ؟ ; آیا از حال معاویه به شما خبری رسیده است؟ چرا که وی مدّتی طولانی بیمار بود، اکنون حالش چگونه است؟».

ولید آهی کشید، آنگاه گفت: ای اباعبدالله! خداوند تو را در مرگ معاویه پاداش دهد! وی عموی صادقی! برای تو بود، که اکنون طعم مرگ را چشیده است و این نیز نامه امیرالمؤمنین یزید است!

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ، اکنون برای چه منظوری مرا خواسته ای؟!»

ولید پاسخ داد: تو را برای بیعت دعوت کردم، و همه مردم با یزید بیعت کرده اند!

امام(علیه السلام) (برای این که آن مجلس بدون درگیری پایان یابد) فرمود:

«إِنَّ مِثْلی لا یُعْطی بَیْعَتَهُ سِرّاً، وَ إِنَّما أُحِبُّ أَنْ تَکُونَ الْبَیْعَهُ عَلانِیَهً بِحَضْرَهِ الْجَماعَهِ، وَ لکِنْ إِذا کانَ مِنَ الْغَدِ وَ دَعَوْتَ النّاسَ إِلَیَ الْبَیْعَهِ دَعَوْتَنا مَعَهُمْ فَیَکُونُ أَمْرُنا واحِداً ;

شخصی مانند من مخفیانه بیعت نمی کند، دوست دارم بیعت من (اگر بخواهم بیعت کنم) علنی و در محضر مردم باشد! چون صبح شد، و تو مردم و ما را برای بیعت فراخواندی، تصمیم ما و مردم یکسان خواهد بود!».(۱)

مطابق نقل شیخ مفید امام(علیه السلام) فرمود:

«إِنّی لا أَراکَ تَقْنَعُ بِبَیْعَتی لِیَزیدَ سِرّاً حَتّی أُبایِعَهُ جَهْراً فَیَعْرِفَ النّاسُ ; من گمان نمی کنم

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۷ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳ (با مختصر تفاوت).

تو به بیعت پنهانی من با یزید،

قانع باشی، مگر آن که من آشکارا بیعت کنم تا مردم همگی با خبر شوند».

ولید گفت: آری!

امام(علیه السلام) فرمود:

«فَتُصْبِحُ وَ تَری رَأْیَکَ فِی ذلِکَ ; پس بگذار صبح شود، تا نظرت در این باره مشخّص گردد».(۱)

مطابق نقل ابومحنف، امام(علیه السلام) پس از شنیدن خبر مرگ معاویه فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» سپس ادامه داد:

«أَمّا ما سَأَلْتَنِی مِنَ الْبَیْعَهِ، فَاِنَّ مِثْلی لا یُعْطی بَیْعَتَهُ سِرّاً، وَ لا أَراکَ أَنْ تَجْتَزِئَ بِها مِنّی سِرّاً دُونَ أَنْ تُظْهِرَها عَلی رُؤُوسِ النّاسِ عَلانِیَهً ; امّا پاسخم به تقاضای بیعت تو

آن است که، کسی مانند من به طور پنهانی بیعت نمی کند و تو نیز این نوع بیعت را کافی نمی دانی، جز آن که بیعتم آشکارا میان مردم باشد (تا از این طریق از مردم بیعت بگیری)».

ولید گفت: آری!

امام فرمود:

«فَإِذا خَرَجْتَ إِلَی النّاسِ فَدَعَوْتَهُمْ اِلَی الْبَیْعَهِ دَعَوْتَنا مَعَ النّاسِ، فَکانَ اَمْراً واحِداً ; بنابراین، وقتی که (فردا) میان مردم آمدی و همه مردم و ما را به بیعت فراخواندی، تصمیم ما و مردم به گونه واحدی خواهد بود!».(۲)

ولید گفت: «ای اباعبدالله! سخن درستی گفتی و من این گونه پاسخت را پسندیدم و من باورم درباره تو همین بود. اکنون برو در پناه خدا، تا فردا با مردم بیایی».

پاورقی

۱ . ارشاد مفید، ص ۳۷۴.

۲ . کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸.

مروان که در جلسه حاضر بود، به ولید گفت: به خدا سوگند! اگر حسین هم اکنون از تو جدا شود و بیعت نکند، هرگز چنین فرصتی، به چنگ نخواهی آورد، مگر آن که کشتار فراوانی میان شما اتّفاق افتد. جلوی او را بگیر و مگذار از

نزد تو بیرون رود، تا بیعت کند و گرنه گردنش را بزن!

امام(علیه السلام) ناگهان از جایش برخاست و فرمود:

«یَابْنَ الزَّرْقاءَ أَنْتَ تَقْتُلُنی اَمْ هُو؟ کَذِبْتَ وَاللّهِ وَ اَثِمْتَ ; ای پسر زرقاء (زن چشم کبودِ بد سیرت)، تو مرا می کشی، یا او؟ به خدا سوگند! دروغ گفتی و گناه کرده ای!».(۱)

به روایت ابن اعثم امام(علیه السلام) به وی فرمود:

«وَیْلی عَلَیْکَ یَابْنَ الزَّرْقاءَ أَتَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقی؟! کَذِبْتَ وَاللّهِ، وَاللّهِ لَوْ رامَ ذلِکَ اَحَدٌ مِنَ النّاسِ لَسَقَیْتُ الْاَرْضَ مِنْ دَمِهِ قَبْلَ ذلِکَ، وَ إِنْ شِئْتَ ذلِکَ فَرُمْ ضَرْبَ عُنُقی إِنْ کُنْتَ

صادِقاً ; وای بر تو ای پسر زرقاء! تو فرمان کشتن مرا می دهی؟ به خدا سوگند دروغ می گویی! به خدا سوگند! اگر کسی از مردم چنین اراده ای کند، قبل از آن که بتواند کاری کند، زمین را از خونش سیراب می کنم; اکنون اگر راست می گویی، بیا تهدید خود را عملی کن و گردنم را بزن!».(۲)

۱۹ ادامه همان سخن

آنگاه امام(علیه السلام) با صراحت وارد بحث شد و رو به ولید بن عتبه کرد و فرمود:

«أَیُّهَا الْأَمیرُ! إِنّا أَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّهِ وَ مَعْدِنُ الرِّسالَهِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِکَهِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَهِ وَ بِنا فَتَحَ اللّهُ وَ بِنا خَتَمَ، وَ یَزیدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ خَمْر قاتِلُ النَّفْسِ الْمحَرَّمَهِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلی

پاورقی

۱ . ارشاد مفید، ص ۳۷۴ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱.

۲ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

لا یُبایعُ لِمِثْلِهِ، وَ لکِنْ نُصْبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَیُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلافَهِ وَ الْبَیْعَهِ».

«ای امیر! ما از خاندان نبوّت و معدن رسالت و جایگاه

رفت و آمد فرشتگان و محلّ نزول رحمت الهی می باشیم. خداوند (اسلام را) با ما آغاز کرد و با ما پایان برد. در حالی که یزید مردی است فاسق، می گسار، قاتل بی گناهان و آن کسی که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود. بنابراین، هرگز شخصی مانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد! ولی به هر حال بگذار صبح شود و به انتظار بمانیم و ببینیم کدام یک از ما، به خلافت و بیعت شایسته تریم!».(۱)

مرحوم صدوق(قدّس سرّه) می گوید: امام(علیه السلام) به ولید فرمود:

«یا عُتْبَهُ(۲) قَدْ عَلِمْتَ أَنَا أَهْلُ بَیْتِ الْکَرامَهِ وَ مَعْدِنُ الرِّسالَهِ، وَ أَعْلامُ الْحَقِّ الَّذینَ اَوْدَعَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلُوبَنا، وَ اَنْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتَنا، فَنَطَقَتْ بِإِذْنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدّی رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) یَقُولُ: «اِنَّ الْخِلاَفَهُ مُحَرَّمَهٌ عَلی وُلْدِ أَبی سُفْیانَ» وَ کَیْفَ أُبایِعُ أَهْلَ بَیْت قَدْ قالَ فیهِمْ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)هذا».

«ای پسر عُتبه! تو می دانی که ما اهل بیت کرامت و بزرگواری و معدن رسالتیم، و ماییم آن نشانه های حق که خدا به دل هایمان سپرده و زبان ما را بدان گویا ساخته که به اذن خداوند گویا است. سپس فرمود: از جدّم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است!» اکنون من چگونه با خاندانی که رسول خدا درباره آنان چنین فرمود، بیعت نمایم؟!».(۳)

این سخن صریح از یک سو با دلیل عقلی، یزید را محکوم می کرد، چرا که یک فرد

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸-۱۹ ; مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص

۱۸۴ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

۲ . با توجّه به این که والی مدینه در آن زمان ولید بن عتبه بود، عبارت «یابن عتبه» صحیح می باشد.

۳ . امالی صدوق، ص ۱۳۰ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۲.

آلوده به فسق و فجور و قتل بیگناهان هرگز سزاوار خلافت و حکومت بر مردم نیست، و از سوی دیگر با دلیل نقل ; زیرا پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) با صراحت فرمود خلافت بر دودمان ابوسفیان حرام است.

این سخنان همچون پتکی بر سر ولید فرود آمد، و فهمید با کسی روبرو است که آشیانه اش بسیار بلند است و در این دامها هرگز نمی افتد.

۲۰ پاسخ نهایی: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است!

فردای آن روز، امام(علیه السلام) برای شنیدن خبرها، از منزل بیرون آمد; در بین راه با مروان بن حکم برخورد کرد. مروان گفت: ای اباعبدالله! نصیحتی به تو می کنم; از من بشنو که خیر و صلاح تو در آن است!

امام(علیه السلام) فرمود:

«وَ ما ذلِکَ؟ قُلْ حَتّی أَسْمَعَ ; نصیحت تو چیست؟ بگو تا بشنوم!».

مروان گفت: پیشنهاد می کنم با امیرالمؤمنین! یزید بیعت کنی که برای دین و دنیای تو سودمندتر است!!!

امام(علیه السلام) کلمه استرجاع (انا للّه و انّا الیه راجعون) را بر زبان جاری ساخت و فرمود:

«إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ وَ عَلَی الْاِسْلامِ اَلسَّلامُ إِذْ قَدْ بُلِیَتِ الْاُمَّهُ بِراع مِثْلَ یَزیدَ ; زمانی که امّت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید بشود باید فاتحه اسلام را خواند!».

سپس امام(علیه السلام) رو به مروان کرد و فرمود:

«وَیْحَکَ! أَتَأْمُرُنی بِبَیْعَهِ یَزیدَ وَ هُوَ رَجُلٌ فاسِقٌ! لَقَدْ قُلْتَ شَطَطاً مِنَ الْقَوْلِ یا عَظیمَ الزَّلَلِ! لا أَلُومُکَ عَلی قَوْلِکَ لِأَنَّکَ

اللَّعینُ الَّذی لَعَنَکَ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَأَنْتَ فی صُلْبِ أَبیکَ الْحَکَمِ بْنِ أَبی الْعاصِ، فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)لا یُمْکِنُ لَهُ وَ لا مِنْهُ إِلاّ أَنْ یَدْعُوَ اِلی بَیْعَهِ یَزیدَ».

«وای بر تو! مرا به بیعت با یزید فرا می خوانی، در حالی که وی مردی فاسق

است؟! تو کسی هستی که دارای لغزش های بزرگی می باشی، به یقین سخن ناروایی گفتی. البتّه من تو را برای این گفتار سرزنش نمی کنم; زیرا تو همان کسی هستی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)، تو را هنگامی که هنوز در صلب پدرت حکم بن عاص بودی لعنت کرد. به یقین آن کس را که پیامبر خدا لعنت کند، از او جز این انتظار نمی رود که مرا به بیعت با یزید فرا خواند!».

سپس فرمود:

«إِلَیْکَ عَنِّی یا عَدُوَّ اللّهِ! فَإِنّا أَهْلُ بَیْتِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ الْحَقُّ فینا وَ بِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلْسِنَتُنا، وَ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) یَقُولُ: «اَلْخِلاَفَهُ مُحَرَّمَهٌ عَلی آلِ أبی سُفْیانَ، وَ عَلی الطُّلَقاءِ أَبْناءِ الطُّلَقاءِ...» ; از من دور شو ای دشمن خدا! ما اهل بیت رسول خداییم و حقّ

همیشه در میان ماست، و زبان ما جز به حقّ سخن نمی گوید. من خود از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «خلافت بر دودمان ابوسفیان و بر آزادشدگان (به دست پیامبر پس از فتح مکّه) و فرزندان آنها، حرام است».(۱)

مروان با شنیدن سخن امام حسین(علیه السلام) به خشم آمد و گفت: من هرگز تو را رها نخواهم کرد، مگر آن که با یزید بن معاویه بیعت کنی!

شما خاندان ابوتراب کینه فرزندان

ابوسفیان را در دل دارید، و البتّه جا دارد که با آنها دشمن باشید و آنان نیز با شما دشمنی ورزند.

امام فرمود:

«وَیْلَکَ یا مَرْوانُ! إلَیْکَ عَنّی فَإنَّکَ رِجْسٌ، وَ إنّا أَهْلُ بَیْتِ الطَّهارَهِ الَّذینَ أَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلی نَبِیِّهِ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله) فقال: (إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) ; وای بر تو ای مروان! از من دور شو که تو پلیدی و ما از اهل بیت

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۳-۲۴; مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶ (با تفاوت).

طهارتیم که خداوند درباره آنان به پیامبر(صلی الله علیه وآله) وحی کرده است و فرمود: «خداوند می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد».(۱)

پس از این سخن امام(علیه السلام)، مروان سرش را (با خواری) به زیر افکند و ساکت شد. امام(علیه السلام)ادامه داد:

«أَبْشِرْ یَابْنَ الزَّرْقاءِ بِکُلِّ ما تَکْرَهُ مِنَ الرَّسُولِ(صلی الله علیه وآله) یَوْمَ تَقْدِمُ عَلی رَبِّکَ فَیَسْأَلُکَ جَدّی عَنْ حَقّی وَ حَقِّ یَزیدَ ; ای پسر زرقاء، به خاطر همه آنچه را که از رسول خدا ناخشنودی، تو را به عذاب الهی بشارت می دهم; در آن روز که در محضر پروردگارت و جدّم رسول خدا درباره حقّ من و حقّ یزید از تو سؤال خواهد کرد».

مروان با خشم و غضب از امام(علیه السلام) جدا شد و به نزد ولید رفت و آنچه را که از امام شنیده بود، برای وی بازگو کرد.(۲)

مطابق نقل ابن شهر آشوب، وقتی این ماجرا (سهل انگاری ولید، در بیعت گرفتن از

امام حسین(علیه السلام)) به یزید رسید، بلافاصله ولید را از فرمانروایی مدینه برکنار و مروان را به جای وی منصوب کرد!(۳)

۲۱ امام حسین(علیه السلام) کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله)

از ابوسعید مقبری نقل شده است که: «در مسجد مدینه امام حسین(علیه السلام) را دیدم در حالی که خرامان خرامان می رفت و این اشعار «یزید بن مفرغ» را می خواند که مضمونش چنین است:

لَاَذْعَرْتُ السَّوامَ فی فَلَقِ الصُّبْحِ

مُغیراً، وَ لا دُعیتُ یَزیدا

یَوْمَ أُعْطی مِنَ الْمَهابَهِ ضَیْماً

وَ الْمَنایا یَرْصُدْنَنی أَنْ احیدا

پاورقی

۱ . احزاب، آیه ۳۳.

۲ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۴-۲۵; مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۶.

صفحه ۳۲۵

«من آن نیستم که گلّه های آرام شتر را در سپیده دم آسوده بگذارم و اگر از بیم، تن به بیدادگری دهم و ترس از مرگ، مرا از راه به در برد، نامم یزید (نام شاعر) نباشد».

با خود گفتم: به خدا سوگند! به یقین امام(علیه السلام) از خواندن این شعر مقصودی دارد (و می خواهد چنین بگوید که اگر تسلیم خواسته های یزید شوم من حسین فرزند پیامبر نخواهم بود).(۱)

امام حسین(علیه السلام) شبانگاه کنار قبر جدّش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رفت و عرض کرد:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللّهِ! أَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ فاطِمَهَ، أَنَا فَرْخُکَ وَابْنُ فَرْخَتِکَ، وَ سِبْطُکَ فی الْخَلَفِ الَّذی خَلَّفْتَ عَلی أُمَّتِکَ، فَاشْهَدْ عَلَیْهِمْ یا نَبِیَّ اللّهِ. أَنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونی وَ ضَیَّعُونی وَ أَنَّهُمْ لَمْ یَحْفِظُونی، وَ هذا شَکْوایَ إِلَیْکَ حَتّی أَلْقاکَ ; سلام بر تو ای رسول خدا!

من حسین پسر فاطمه ام; منم فرزند دلبند تو و فرزند دختر تو و من سبط تو هستم که مرا میان امّت به یادگار

گذاشتی.

ای پیامبر خدا! گواه باش که آنان دست از یاری من برداشتند و مقام مرا پاس نداشتند; این شِکوه من است نزد تو، تا آنگاه که تو را ملاقات کنم».

سپس امام برخاست و به نماز ایستاد و پیوسته در رکوع و سجود بود.(۲)

امام(علیه السلام) تصمیم نهایی خود را در برابر خواسته های یزید گرفت و به خاطر نجات اسلام و مسلمین در راه پرخطری که در پیش داشت آگاهانه گام نهاد، و پیمانی را که با خدا بسته بود که هرگز با ظالمان و ستمگران همکاری نکند بلکه مبارزه با آنان را وظیفه اصلی خود بداند فراروی خود قرار داد، و آماده حرکت از مدینه شد.

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶ ; تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۳.

۲ . مقتل الحسین خوارزمی، همان و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۶.

صفحه ۳۲۶

۲ خدایا! من نیکی ها را دوست دارم

چون شب دوّم شد امام(علیه السلام) بار دیگر کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد و دو رکعت نماز گزارد و پس از آن عرضه داشت:

«اَللّهُمَّ! إنَّ هـذا قَبْرُ نَبِيِّکَ مُحَمَّد وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّد وَ قَدْ حَضَرَنِی مِنَ الْأَمْرِ ما قَدْ عَلِمْتَ، اَللّهُمَّ! وَ إنِّی اُحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أَکْرَهُ الْمُنْکَرَ، وَ اَنَا أَسْأَلُکَ یا ذَاالْجَلالِ وَ الْإکْرامِ بِحَقِّ هـذَا الْقَبْرِ وَ مَنْ فیهِ مَا(۱) اخْتَرْتَ مِنْ أَمْری هذا ما هُوَ لَکَ رِضیً ; بار الها! این قبر

پیامبر تو محمّد(صلی الله علیه وآله) است و من فرزند دخت محمّدم. از آنچه برای من پیش آمده است آگاهی. خدایا! من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم. من از تو

ای خداوند صاحب جلال و بزرگواری می خواهم به حقّ این قبر و کسی که در آن است راهی را که خشنودی تو در آن است برایم مقرّر داری».(۲)

امام(علیه السلام) انگیزه اصلی قیام خود یعنی امر به نیکی ها و مبارزه با زشتی ها و پلیدی ها را در این عبارت کوتاه در پیشگاه خداوند و در یکی از مقدّس ترین مکان ها در کنار قبر جدش پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیان می دارد و آن را به سینه تاریخ برای قضاوت آیندگان می سپارد.

۲۳ وداع امام حسین(علیه السلام) با قبر جدّش پیامبر(صلی الله علیه وآله)

برای مدّتی کوتاه خواب چشمان امام(علیه السلام) را فرا گرفت ; پس از بیداری برخاست با قبر جدّش وداع کرد و عرضه داشت:

«بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یا رَسُولَ اللّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ مِنْ جَوارِکَ کُرْهاً، وَ فُرِّقَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ حَیْثُ

پاورقی

۱ . در مقتل الحسین خوارزمی تعبیر به «اِلاّ اخترتَ» شده است.

۲ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۷ ; مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

أَنِّی لَمْ أُبایِعْ لِیَزیدَ بْنِ مُعاوِیَه، شارِبِ الْخُمُوِر، وَ راکِبِ الْفُجُورِ، وَ ها أَنَا خارِجٌ مِنْ جَوارِکَ عَلَی الْکَراهَهِ، فَعَلَیْکَ مِنِّی اَلسَّلامُ ;
پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا! من

به ناچار از جوار قبر تو خارج می شوم. میان من و تو جدایی افتاد ; زیرا من دست بیعت به یزید بن معاویه، آن مرد شراب خوار و فاجر، ندادم. اکنون با ناراحتی تمام از نزد تو بیرون می روم. خدا حافظ (ای پیامبر خدا)».

هنگامی که مردم از قصد امام حسین(علیه السلام)

برای حرکت به کوفه با خبر شدند، گروهی از آنان امام(علیه السلام) را از این سفر برحذر داشتند.(۱)

امام(علیه السـلام) بعـد از خودداری و اسـتنکاف از بیعت با یزیـد و در واقع اعلان جنگ به حکومت بنی امیّه، همان تفاله های دوران جاهلیّت عرب، ناگزیر از سـفر به سوی کوفه بود، زیرا نفوذ بنی امیه در مدینه که در دوران حکومت عثمان به اوج خود رسـیده بود، هنوز در میان افراد سرشـناس و متنفّـذ مـدینه زیاد بود، و مکّه نیز به عنوان حرم امن خـدا بایـد از هرگونه درگیری برکنار باشد.

در حالی که کوفه مرکز شـیعیان و علاقه منـدان اهل بیت(علیهم السـلام) بود و اگر اختلاف و پراکندگی و ترس و بزدلی را از خود دور می کردند ساقط کردن حکومت یزید و یزیدیان منفور برای آنان کار مشکلی نبود.

به هر حال امام(علیه السلام) بعد از مخالفت علنی با بیعت و به طور کل با حکومت یزید و آل ابی سفیان ناچار از این سفر بود.

۲۴. اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد!

امام(علیه السـلام) هنگام صـبح به خانه بازگشت. برادرش محمّـد حنفیّه به نزد وی آمـد و عرض کرد: «برادرم! تو محبوبترین و عزیزترین مردم نزد من هستی. به خدا سوگند! من از خیرخواهی در حقّ کسی دریغ نمی کنم، تو از همه به خیرخواهی من

پاورقی

۱ . منتخب طریحی، ص ۴۱۰ ; ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۴ و ینابیع المودّه، ص ۴۰۱ (به اختصار).

سزاوارتری. زیرا من و تـو از یـک ریشه ایم و تـو جـان و روح و چشم و بزرگ اهـل بیت من هسـتی، و پیروی تو بر من واجب است. چرا که خداوند تو را بر من شرافت

بخشید. و تو را از بزرگان اهل بهشت قرار داده است».

محمّد حنفیّه در ادامه افزود:

«به مکّه برو، اگر آنجا برای تو امن بود پس در آنجا بمان; و اگر چنین نبود به سوی یمن رهسپار شو. که آنان یاران جدّ و پدر تواند. آنان مهربانترین و با محبّت ترین و مهمان نوازترین مردم اند. اگر آنجا برای تو امن بود که می مانی و گرنه به شن زارها و شکاف کوهها رفته! و از شهری به شهر دیگر کوچ کن! تا ببینی کار این مردم به کجا منتهی می شود و خداوند بین ما و این گروه فاسق داوری خواهد کرد».

امام(علیه السلام) فرمود:

«یا أَخی وَاللّهِ لَوْ لَمْ یَکُنْ فی الدُّنْیا مَلْجَاً وَ لا مَأْویً، لَما بایَعْتُ یَزیدَ بَنْ مُعاوِیَةَ; ای برادر! به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

محمّد حنفیّه از سخن گفتن باز ایستاد و گریست. امام(علیه السلام) نیز مدّتی با وی گریست، سپس فرمود:

«یا أَخی جَزاکَ اللّهُ خَیْراً، لَقَدْ نَصِحْتَ وَ أَشَرْتَ بِالصَّوابِ وَ أَنَا عازِمٌ عَلَی الْخُروُجِ اِلی مَکَّةَ، وَ قَدْ تَهَیَّأْتُ لِذلِکَ أَنَا وَ إِخْوَتی وَ بَنُو أَخی وَ شیعَتی، وَ أَمرُهُمْ أَمْری وَ رَأْیُهُمْ رَأْیی، وَ أَمّا أَنْتَ یا أَخی فَلا عَلَیْکَ أَنْ تُقیمَ بِالْمَدینَهِ، فَتَکُونَ لی عَیْناً عَلَیْهِمْ وَ لا تُخْفِ عَنّی شَیْئاً مِنْ أُموُرِهِمْ ; برادرم! خداوند به تو پاداش نیکو دهد. خیرخواهی کردی و به

راه درست اشاره کرده ای. من اکنون عازم مکّه هستم و خود و برادرانم و برادرزادگان و پیروانم را برای این سفر آماده کرده ام. برنامه

و رأيشان همان برنامه و رأى من است. امّا تو اى برادرم! ماندن تو در مدينه ايرادى ندارد تا در ميان آنان

چشم (خبررسان) من باشى و از تمام امورشان مرا با خبر سازى!».(۱)

تعبيرات امام(عليه السلام) به خوبى نشان مى دهد كه بنى اميّه عرصه را بر آن حضرت تنگ كرده بودند، ولى او تصميم نهايى خود را گرفته بود كه هرگز تن به ذلّت و ننگ، ذلّت و ننگى كه مايه سرافكندگى مسلمين و تزلزل مبانى اسلام است ندهد. آرى، هرگز با يزيد بيعت نكند و حكومت او را به رسميّت نشناسد.

اين عهدى بود كه با خدا و جدّش پيامبر(صلى الله عليه وآله) بسته بود و بر اين عهد وفادار ماند و شربت شهادت را با افتخار نوشيد.

۲۵ وصيّت نامه تاريخى امام حسين(عليه السلام)

سپس امام(عليه السلام) دوات و كاغذى خواست و اين وصيّت نامه را براى برادرش محمّد حنفيّه نوشت:

«بِسْم اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم هذا ما أَوْصى بِهِ الْحُسَيْنُ بنُ عَلِيِّ بْنِ أَبى طالِب إِلى أَخيهِ مُحمَّد الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفِيَّهِ: أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، جاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ، وَ أَنَّ الْجَنَّهَ وَ النّارَ حَقٌّ، وَ أَنَّ السّاعَهَ آتِيَهٌ لا رَيْبَ فيها، وَ أَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ، وَ أَنّى لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً، وَ لا بَطِراً، وَ لا مُفْسِداً، وَ لا ظالِماً، وَ إِنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فِى أُمَّهِ جَدِّى، أُريدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعرُوفِ وَ أَنْهى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَسيرُ بِسيرَهِ جَدِّى وَ أَبى عَلِيِّ بْنِ أِبى طالِب(عليه السلام)، فَمَنْ قَبِلَنِى بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللّهُ أَوْلى بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هذا أَصْبِرُ حَتّى يَقْضِيَ اللّهُ

بَیْنی وَ بَیْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ، وَ هذِهِ وَصِیَّتِی یا أَخی اِلَیْکَ وَ ما تَوْفیقی إِلاّ بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أَنیبُ».

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۰-۳۲ ; مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

«بسم اللّه الرحمن الرحیم ; این وصیّتی است از حسین بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) به برادرش محمّد، معروف به ابن حنفیّه: حسین شهادت می دهد که معبودی جز خدای یگانه ای که شریکی ندارد نیست، و محمّد بنده و فرستاده اوست که ازجانب حق به حق مبعوث شده است و این که بهشت و دوزخ حق است و روز رستاخیز بدون شک خواهد آمد، و خداوند خفتگان در قبرها را بر می انگیزد. و من از سرِ مستی و طغیان و فسادانگیزی و ستمکاری قیام نکردم، تنها برای اصلاح در امّت جدّم به پا خواستم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب(علیه السلام) رفتار نمایم. هر کس سخن حقّ مرا پذیرفت، پس خداوند به پذیرش (و پاداش) آن سزاوارتر است، و هر کس دعوت مرا نپذیرفت، صبر می کنم تا خداوند میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است.

این وصیّت من است به تو ای برادر! توفیق من جز از ناحیه خداوند نیست. بر او توکّل می کنم و بازگشتم به سوی اوست».

نامه را به پایان برد و آن را مهر کرد و به برادرش محمّد سپرد و با وی خداحافظی کرد.(۱)

این وصیّت نامه تاریخی

به خوبی اهـداف امام(علیه السـلام) را از قیام آینـده اش نشان می دهـد، و می گویـد : قیام آن حضـرت، نه برای کشورگشایی بود، نه از سـر هوس حکومت و سـلطه بر مردم، یا به چنگ آوردن مال و مقام دنیا; بلکه هدف، اصـلاح امّت اسـلام و برطرف سـاختن کژیهایی بود که بر اثر حکومت نااهلان به وجود آمـده بود، و نیز احیای امر به معروف و نهی از منکر و سنّت و سـیره پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود.

پاورقی

۱ . مقتل الحسـین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹; فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۳-۳۴ (با مختصـر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹-۳۳۰.

به یقین گـام نهـادن در چنین وادی خطرنـاکی که سـتمگران بنی امیّه به وجود آورده بودنـد، جز این هـدف الهی، هـدفی نمی توانست داشته باشد، هر چند عافیت طلبان و مصلحت اندیشانِ نزدیک بین، آن را نمی پسندیدند.

۲۶ من هرگز تن به ذلّت نخواهم داد!

محمّد بن عمر از پدرش عمر بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) (یکی از برادران امام حسین(علیه السلام)) چنین نقل می کند: «هنگـامی که برادرم امـام حسـین(علیه السـلام) از بیعت بـا یزیـد امتناع کرد، در وقت مناسبی به نزدش رفتم و عرض کردم: ای اباعبـدالله! فـدایت شوم. برادرت امـام حسن(علیه السـلام) از پـدرش (امیرمؤمنـان(علیه السـلام)) برایم نقل فرمود: در این هنگام گریه مهلتم نداد و صدای گریه ام بلند شد امام(علیه السلام) مرا به سینه چسباند و فرمود:

«حَدَّثَکَ أَنّی مَقْتُولٌ ; به تو خبر داد که من کشته می شوم؟!».

عرض کردم: خدا نکند ای فرزند رسول خدا!

فرمود: «سَأَلْتُکَ بِحَقِّ أَبیکَ بِقَتْلی خَبَّرَکَ؟ ; تو را به حقّ

پدرت سوگند! آیا تو را به کشته شدنم با خبر ساخت؟» عرض کردم: آری، پس چرا اقدام نکرده و بیعت ننمودی؟

فرمود:

«حَدَّثَنی أَبی أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) اَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلی، وَ أَنَّ تُرْبَتی تَکُونُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ، فَتَظُنُّ أَنَّکَ عَلِمْتَ ما لَمْ اَعْلَمْهُ، وَ أَنَّهُ لا أُعْطی الدَّنِیَّهَ مِنْ نَفْسی أَبَداً وَ لَتَلْقِیَنَّ فاطِمَهُ اَباها شاکِیَهً ما لَقِیَتْ ذُرِّیَّتُها مِنْ أُمَّتِهِ، وَ لا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ أَحَدٌ اذاها فِی ذُرِّیَّتِها ; پدرم نقل

کرد که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) وی را از شهادتش و شهادت من با خبر ساخت، و این که تربت من نزدیک تربت او خواهد بود. تو گمان کردی به چیزی آگاهی داری که من ندارم؟!

(و همچنین خبر داد که) من هرگز تن به ذلّت و خواری نخواهم داد، و این که

فاطمه(علیها السلام) به دیدار پدرش خواهد شتافت در حالی که از ظلم امّتش بر فرزندانش شکایت خواهد کرد و هرکس که او را نسبت به فرزندانش بیازارد هرگز وارد بهشت نخواهد شد».(۱)

۲۷ مادرم! می دانم که شهید می شوم!

هنگامی که امام حسین(علیه السلام) می خواست از مدینه بیرون رود، امّ سلمه (همسر باوفای رسول خدا(صلی الله علیه وآله)) نزد وی آمد و عرض کرد: پسرم! با رفتنت به سوی عراق مرا اندوهگین مساز، چرا که از جدّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: «فرزندم حسین(علیه السلام) در سرزمین عراق در دشت کربلا کشته خواهد شد».

امام فرمود:

«یا اُمّاهُ وَ أَنَا وَاللّهِ أَعْلَمُ ذلِکَ، وَ أَنِّی مَقْتُولٌ لا مَحالَهَ، وَ لَیْسَ لی مِنْ هذا بُدٌّ، وَ إِنّی وَاللّهِ لَاَعْرِفُ الْیَوْمَ الَّذی اُقْتَلُ فیهِ، وَ أَعْرِفُ مَنْ یَقْتُلُنی، وَ أَعْرِفُ الْبُقْعَهَ الَّتی اُدْفَنُ فیها، وَ إِنّی أَعْرِفُ

مَنْ یُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ بَیْتی وَ قَرابَتی وَ شیعَتی، وَ إِنْ أَرَدْتِ یا أَمّاهُ أَریکَ حُفْرَتی وَ مَضْجَعی ; ای مادر! به خدا سوگند! من نیز این را می دانم، و یقیناً من کشته خواهم شد

و راه گریزی برایم نیست.

به خدا سوگند! من روزی را که در آن کشته می شوم و کسی را که مرا می کشد و مکانی را که در آن دفن می شوم، می دانم! و آنان که از اهل بیت و نزدیکان و شیعیانم کشته می شوند. همه را می شناسم!

ای مادر: اگر بخواهی قبر و مرقدم را به تو نشان دهم؟!».

سپس به سوی کربلا اشاره کرد، زمین هموار شد تا آنجا که مرقد و مدفن و جایگاه سپاهیان خود و نیز محلّ توقّف و شهادت خود را به وی نشان داد. در این هنگام

پاورقی

۱ . لهوف (الملهوف)، ص ۹۹-۱۰۰.

امّ سلمه سخت گریست و کار او را به خدا واگذار کرد.

امام(علیه السلام) فرمود: «یا أُمّاهُ قَدْ شاءَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَرانی مَقْتُولا مَذْبُوحاً ظُلْماً وَ عُدْواناً، وَ قَدْ شاءَ أَنْ یَری حَرَمی وَ رَهْطی وَ نِسائِی مُشَرَّدینَ، وَ أَطْفالی مَذْبُوحینَ مَظْلُومینَ مَأْسُورینَ مُقَیَّدینَ، وَ هُمْ یَسْتَغیثُونَ فَلا یَجِدُونَ ناصِراً وَ لا مُعیناً ; ای مادر!

خداوند چنین خواست که مرا در طریق (مبارزه با) ظلم و عداوت ستمگران کشته (و شهید) ببیند و نیز خواست که خاندان و خویشان و زنان مرا پراکنده و رانده از دیار خویش و کودکانم را مذبوح، ستمدیده و گرفتار زنجیر اسارت، ببیند در حالی که آنان فریادرسی را می طلبند، ولی یار و یاوری نمی یابند».

در روایت دیگری آمده است امّ سلمه

عرض کرد: «نزد من تربتی است که جدّت (رسول خدا(صلی الله علیه وآله)) آن را در شیشه ای به من سپرده است».

امام(علیه السلام) فرمود:

«وَاللّهِ إِنِّی مَقْتُولٌ کَذلِکَ، وَ ......ĬŇلَمْ أَخْرُجْ إِلَی الْعِراقِ یَقْتُلُونی أَیْضاً ; به خدا سوگند! من به یقین می دانم شهید خواهم شد و اگر به سوی عراق هم نروم نیز مرا خواهند کشت».

سپس تربت دیگری را گرفت و آن را در شیشه ای قرار داد و به امّ سلمه سپرد و فرمود: «اِجْعَلیها مَعَ قارُورَهِ جَدّی فَإِذا فاضَتا دَماً فَاعْلَمی أَنّی قَدْ قُتِلْتُ; آن را نزد شیشه جدّم بگذار، پس هر گاه خون در آن دو شیشه جوشید، بدان که من کشته شده ام!».

امّ سلمه می گوید: چون روز عاشورا رسید، عصر آن روز بدان دو شیشه نگاه کردم ناگهان دیدم خون در آن می جوشد پس فریادی کشیدم.(۱)

۲۸ پایان این راه شهادت است!

حمزه بن حمران یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) می گوید: درباره رفتن امام حسین(علیه السلام) و مانـدن محمّـد بن حنفیّه (در مدینه) گفتگو می کردیم ; امام صادق(علیه السلام)

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱-۳۳۲ و ج ۴۵، ص ۸۹، ح ۲۷ و الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۵۳.

صفحه ۳۳۴

فرمود: «ای حمزه، من خبری به تو می دهم ولی پس از این دربـاره آن چیزی مپرس. هنگـامی که امـام حسـین(علیه السـلام) از (برادرش محمّد بن حنفیّه) جدا شد و آهنگ حرکت کرد، کاغذی خواست و در آن نوشت:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم. مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبی طـالِب إِلی بَنی هـاشِم، أَمّـا بَعْـدُ، فَـإِنَّ مَنْ لَحِـقَ بی مِنْکُمْ اِسْتَشْـهَدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ یَبْلُغْ مَبْلَغَ الْفَتْحِ وَ السَّلامُ; بسم الله الرحمن

الرحیم، از حسین بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) به همه بنی هاشم: امّا بعد، هر کس از شما به من بپیوندد،شهید خواهد شد، و هر کس چنین نکند، به پیروزی نخواهد رسید. والسلام».(۱)

این خبر کوتاه و پرمعنی نشان می دهد که امام(علیه السلام) از همان آغاز، پایان راه را می دید، و علی رغم پندارهای نا درست کسانی که از وسعت بینش و آگاهی امامان(علیهم السلام)اطّلاعی ندارند، به ما می گوید امام(علیه السلام) با علم به این که فرشته شهادت در انتظار او است از مدینه حرکت کرد.

آری ; او به خوبی می دانست که برای ترک بیعت با یزید به خاطر حفظ و پاسداری از اسلام چه بهای گرانی را باید بپردازد و این، عظمت مقام آن حضرت را شفّاف تر نشان می دهد.

در ضمن اشاره فرمود که: بازماندگان و به تعبیر دیگر عقب افتادگان از قافله شهادت نیز به جایی نخواهند رسید و در زیر سلطه دژخیمان یزیدی روزگار بدی خواهند داشت.

۲۹ امام حسین(علیه السلام) از مدینه خارج می شود

امام حسین(علیه السلام) در شب یکشنبه، دو روز مانده به پایان ماه رجب سال ۶۰ هجری،

پاورقی

۱ . الملهوف، ص ۱۲۸-۱۲۹ ; بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰ و ج ۴۵، ص ۸۴-۸۵ و کامل الزیارات، ص ۷۶ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۳۳۵

به اتّفاق فرزندان، برادران، برادرزادگان و همه خاندان خود جز محمّد بن حنفیّه از مدینه خارج شد در حالی که این آیه را تلاوت می کرد: «(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِى مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) ; موسی از شهر خارج شد در حالی که نگران بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای، عرض کرد: پروردگارا! مرا از

این گروه ستمگر رهایی بخش».(۱)

امام(علیه السلام) شاهراه (مدینه مکّه) را در پیش گرفت. پسر عمویش مسلم بن عقیل عرض کرد: «ای فرزند دختر رسول خدا! به عقیده من اگر همانند عبدالله بن زبیر از راه فرعی می رفتیم بهتر بود، زیرا نگرانیم دشمنان ما را تعقیب کنند!».

امام(علیه السلام) به وی فرمود: «لا وَاللّهِ یَابْنَ عَمّی! لا فارَقْتُ هذَا الطَّریقَ أَبَداً أَوْ أَنْظُرَ إِلی أَبْیاتِ مَکَّهَ أَوْ یَقْضِیَ اللّهُ فِی ذلِکَ ما یُحِبُّ وَ یَرْضی ; نه به خدا سوگند ای پسر عمو! من هرگز از این راه جدا نمی شوم تا خانه های مکّه را ببینم یا خداوند آنچه را که دوست دارد و می پسندد پیش آورد».(۲)

امام(علیه السلام) در همان گام های نخستین نشان می دهد که شجاعانه قدم بر می دارد، و چنان نیست که از یک گروه گشتی دشمن که بخواهد در اثنای راه بر او یورش برد، وحشتی به خود راه دهد، بلکه آماده است ضربات خود را یکی پس از دیگری بر آنها وارد سازد.

برای امام حسین(علیه السلام) زیبنده نیست که از ترس چنین حملاتی راه اصلی را رها کرده از بیراهه برود.

در ضمن این حقیقت آشکار می شود که دشمن غدّار و سفّاک، همچون سایه، پسر

پاورقی

۱ . قصص، آیه ۲۱.

۲ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۴-۳۵ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹ (با اندکی تفاوت).

صفحه ۳۳۶

پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) را دنبال می کرد، زیرا در برابر مطامع آنها تسلیم نشده بود.

۳۰ ورود امام حسین(علیه السلام) به مکّه

امام حسین(علیه السلام) در شب جمعه سوّم شعبان (سال ۶۰ هجری) در حالی که این آیه را تلاوت می کرد وارد سرزمین

مکّه شد: «(وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّى أَنْ يَهْدِيَنِى سَوَاءَ السَّبِيلِ ; و هنگامی (موسی) به جانب مدین روانه شد گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند (و به مقصود برساند)».(۱) و با ورود به مکّه خاندانش بسیار خوشحال شدند، ولی حضور امام(علیه السلام) در مکّه برای عبدالله بن زبیر که در اندیشه بیعت مردم مکّه با خود بود، سخت و نگران کننده بود، زیرا می دانست با وجود امام حسین(علیه السلام)در مکّه کسی با وی بیعت نخواهد کرد.(۲)

به یقین مکّه مقصد نهایی امام حسین(علیه السلام) نبود زیرا می دانست درگیری میان او و یزیدیان حتمی است و او نمی خواست حرم امن خدا مورد هتک یزیدیان قرار گیرد، و قداست آن با هجوم این گروه خدانشناس که حرمتی برای ارزشهای والای اسلام قائل نبودند زیر سؤال برود.

همان گونه که در مورد عبدالله بن زبیر چنین اتّفاق افتاد، او مدّتی بعد مکّیان را با خود همراه کرد و به هنگام هجوم لشکر یزید به خانه خدا پناه برد ولی آنها احترام کعبه را نگاه نداشتند و با سنگ هایی که از منجنیق پرتاب شد آن را درهم کوبیدند.

۳۱ تلاش ابن عبّاس و عبدالله بن عمر برای منصرف ساختن امام(علیه السلام)

پاورقی

۱ . قصص، آیه ۲۲.

۲ . ارشاد مفید، ص ۳۷۷ ; فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۲ (با مقداری تفاوت).

امام حسین(علیه السلام) باقیمانده ماه شعبان و ماه رمضان و شوّال و ذی القعده را در مکّه ماند. در آن ایّام «عبدالله بن عبّاس» و «عبدالله بن عمر» نیز در مکّه بودند. آن دو

که قصـد مراجعت به مـدينه را داشـتند با هم نزد امام(عليه السـلام) آمدنـد. عبـدالله بن عمر عرض كرد: اى اباعبدالله! خدا تو را رحمت كند. از خدايى كه بازگشت تو به سوى اوست، پروا كن! تو از دشـمنى و سـتم مردم اين ديار نسـبت به خاندان خويش آگاهى، اين مردم، يزيـد بن معاويه را به زمامدارى پذيرفته اند، من مى ترسم كه مردم به جهت زر و سـيم به او (يزيد) گرايش پيـدا كننـد و تو را به قتل برسانند و به خاطر تو افراد زيادى كشـته شوند. من از رسول خدا(صـلى الله عليه وآله) شـنيدم كه مى فرمود: «حسين كشته خواهد شد و اگر او را به قتل رسانند و تنهايش گذارده، يارى اش نكنند، خداوند تا روز رستاخيز آنان را خوار مى كند!» و من مصـلحت مى بينم تو نيز همانند ساير مردم با يزيد سازش كنى! و همچنان كه پيش از اين در برابر معاويه شكيبايى ورزيده اى اكنون نيز صبر پيشه ساز، تا خداوند بين تو و اين گروه ستمگر داورى كند!

امام حسـين(عليه السـلام) در پاسـخ او فرمود: «أَباعَبْدِالرَّحْمنِ! أَنَا أُبايِعُ يَزيـدَ وَ اَدْخُلُ فى صُـلْحِهِ، وَ قَدْ قالَ النَّبِىُّ(صـلى الله عليه وآله)فيهِ وَ فى أَبيهِ ما قالَ؟! ; اى اباعبدالرحمن! آيا من با يزيد بيعت كنم و با وى از در سازش درآيم با آن كه پيامبر(صـلى الله عليه وآله) درباره وى و پدرش آن سخنان را فرمود؟!!» (عبدالله بن عمر هيچ پاسخى در برابر اين سخن نداشت).

ابن عبّاس كه تا آن لحظه ساكت نشسته بود، عرض كرد: اى اباعبدالله! راست گفتى. پيامبر(صلى الله عليه وآله) در حيات خود فرمود:

«مرا با یزید چه کار؟! خداوند کار یزید را مبارک نگرداند! او فرزندم و دخترزاده ام حسین(علیه السلام) را خواهد کشت. سوگند به آن کس که جانم در دست اوست فرزندم در میان گروهی که از کشته شدنش جلوگیری نکرده اند، کشته نخواهد شد مگر آن که خداوند میان قلب و زبانشان جدایی افکند (و آنان را به نفاق گرفتار کند).

سپس ابن عبّاس گریست و امام حسین(علیه السلام) نیز همراه او گریه کرد و فرمود: «یَابْنَ

عَبّاس! تَعْلَمُ أَنّی ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) ; ای ابن عبّاس! آیا می دانی که من فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هستم!».

ابن عباس پاسخ داد: «آری! می دانیم و مطمئنّیم که کسی جز تو در این دنیا فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیست و یاری تو بر این امّت همانند فریضه نماز و زکات که هیچ یک از این دو بدون دیگری پذیرفته نیست واجب است».

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «یَابْنَ عَبّاس! فَما تَقُولُ فی قَوْم أَخْرَجُوا اِبْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)مِنْ دارِهِ وَ قَرارِهِ وَ مَوْلِدِهِ، وَ حَرَم رَسُولِهِ وَ مُجاوَرَهِ قَبْرِهِ وَ مَوْلِدِهِ وَ مَسْجِدِهِ، وَ مَوْضِعِ مَهاجِرِهِ، فَتَرَکُوهُ خائِفاً مَرْعُوباً لا یَسْتَقِرُّ فی قَرار، وَ لا یَأْوی فی مَوْطِن، یُریدوُنَ فی ذلِکَ قَتْلَهُ وَ سَفْکَ دَمِهِ، وَ هُوَ لَمْ یُشْرِکْ بِاللّهِ شَیْئاً، وَ لاَ اتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ وَلیّاً، وَ لَمْ یَتَغَیَّرْ عَمّا کانَ عَلَیْهِ رَسُولُ اللّهِ ; ای ابن عبّاس! چه می گویی درباره گروهی که دخترزاده پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) را از خانه و کاشانه و زادگاهش و از حرم رسول خدا و از

مجاورت قبرش و مسجد و محلّ هجرتش بیرون کرده اند؟ و او را نگران و هراسان تنها گذاشته اند که نه در جایی آسایش دارد و نه در دیاری پناه. می خواهند خونش را بریزند با آن که هرگز چیزی را برای خداوند شریک قرار نداده و جز او را ولیّ خود برنگزیده و از سنّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چیزی را تغییر نداده است».

ابن عبّاس عرض کرد: «من درباره آنها جز این نمی گویم که: «(أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ يَأْتُونَ الصَّلاَةَ إِلاَّ وَهُمْ كُسَالَى) ; آنان به خدا و رسولش کافر شده اند و نماز را جز به حالت کسالت (و از روی نفاق) به جا نمی آورند».(۱) «(يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلاَ يَذْكُرُونَ اللهَ إِلاَّ قَلِيلا * مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لاَ إِلَى هَؤُلاَءِ وَلاَ إِلَى هَؤُلاَءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلا) ; در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند آنها افراد بی هدفی هستند که نه به سوی اینها و نه سوی آنهایند و هر کس را که خداوند گمراه

پاورقی

۱ . توبه، آیه ۵۴.

صفحه ۳۳۹

کند راهی برای او نخواهی یافت!».(۱)

سپس ابن عبّاس افزود: «بر امثال این گروه عذاب هولناکی فرود خواهد آمد، ولی ای فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تو بزرگ همه افتخار کنندگان به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و فرزند سرور زنان عالم حضرت بتول(علیها السلام) هستی. ای فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)گمان مکن که خداوند از آنچه را که ستمگران انجام می دهند غافل است. من گواهی می دهم که هر کس از همراهی با تو دوری

کند و در اندیشه جنگ با تو و پیامبر خدا محمّد(صلی الله علیه وآله)باشد، بهره ای (از ایمان) ندارد!».

امام فرمود: «اَللّهُمَّ اشْهَدْ ; خدایا گواه باش!».

ابن عبّاس ادامه داد: «فدایت شوم ای فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)! گویا می خواهی من به تو بپیوندم و تو را یاری کنم! به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند! اگر من با این شمشیرم در پیش روی تو آنقدر بجنگم که شمشیر از کفم رها شود، باز یک صدم از حقّ تو را ادا نکردم! اکنون من در خدمتت هستم فرمان ده!».

عبدالله بن عمر که تا آن لحظه شاهد گفتگوهای امام و ابن عبّاس بود و مراتب اخلاص و ارادت ابن عبّاس را شنید به سخن آمد و رو به ابن عبّاس کرد و گفت:

«ای ابن عبّاس! بس است، از این گونه سخنان بگذریم!» آنگاه عبدالله بن عمر رو به امام کرد و عرض کرد:

«ای اباعبدالله! از تصمیمی که گرفته ای، دست بردار و از همین جا به مدینه بازگرد و با این گروه از درِ سازش درآی و از زادگاه و حرم جدّت رسول خدا دور مشو! و به دست این گروهی که بهره ای از ایمان ندارند بهانه مده! و اگر بنای بیعت نداری، تا وقتی که مخالفت علنی نکردی، با تو کاری ندارند. امید است یزید بن معاویه که خدا لعنتش کند مدّت زیادی عمر نکند وخداوند تو را از شرّ وی کفایت کند».

پاورقی

۱ . نساء، آیات ۱۴۲ – ۱۴۳.

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «أُفٍّ لِهذَا الْكَلامِ أَبَداً ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ! أَسْأَلُكَ بِاللّهِ يا عَبْدَاللّهِ أَنَا عِنْدَكَ عَلى

خَطَأً مِنْ أَمْری هـذا؟ فَإِنْ كُنْتُ عِنْـدَكَ عَلی خَطَأً فَرُدَّنی فَإِنّی أَخْضَعُ وَ أَسْـمَعُ وَ أُطيعُ ; برای هميشه تا آنگاه كه آسـمان و زمين پابرجاست، نفرين

بر اين سخن باد!. ای عبدالله (ابن عمر)! تو را به خدا سوگند می دهم! آيا به نظر تو من در تصميم خود اشتباه می كنم؟ اگر من در اشتباهم، بگو كه من می شنوم و می پذيرم».

عبـدالله بن عمر گفت: «نه به خـدا سوگنـد! خداونـد هرگز فرزنـد دختر رسول خـدا را در اشـتباه نمی گذارد، و هرگز يزيد بن معاويه كه خـدا لعنتش كنـد با تويی كه پاک و برگزيـده خاندان پيامبری، در امر خلافت هم پايه نيست، ولی می ترسم كه اين چهره زيبـای تو را آماج شمشـيرهای خود قرار داده و از اين امّت برخوردی را كه انتظارش را نـداری ببينی. پس با ما به مـدينه برگرد و اگر دوست نداشتی كه بيعت كنی، هرگز بيعت مكن ولی در خانه ات بنشين (و پرچم مخالفت بلند نكن!).

امـام(عليه السـلام) فرمود: «هَيْهـاتَ يَـابْنَ عُمَرَ! إِنَّ الْقَوْمَ لا يَتْرُكُونی وَ إِنْ أَصابُونی، وَ إِنْ لَمْ يُصـيبُونی فَلا يَزالُونَ حَتّی أُبايعَ وَ أَنَا كارِهٌ، أَوْ يَقْتُلُونی، أَما تَعْلَمُ يا عَبْدَاللّهِ! أَنَّ مِنْ هَوانِ هذِهِ الدُّنْيا عَلَی اللّهِ تَعالی أَنَّهُ أُتِیَ بِرَأْسِ يَحْيیَ بْنِ زَكَرِيّا(عليه السلام)إِلی بَغِيَّه مِنْ بَغايـا بَنی إِسْـرائيلَ وَ الرَّأْسُ يَنْطِقُ بِـالْحُجَّهِ عَلَيْهِمْ؟! أَما تَعْلَمُ أَبَا عَبْـدِالرَّحْمنِ! أَنَّ بَنی إِسْـرائيلَ كانُوا يَقْتُلُونَ ما بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلی طُلُوعِ الشَّمْسِ سَـبْعينَ نَبِيّاً ثُمَّ يَجْلِسُونَ فی أَسْواقِهِمْ يَبيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كُلُّهُمْ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَصْـنَعُوا شَـيْئاً، فَلَمْ يُعَجِّلِ اللّهُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذلِکَ أَخْذَ عَزيز مُقْتَدِر ; اِتَّقِ اللّهَ

أَبا عَبْدِالرَّحْمنِ، وَ لا تَدَعَنَّ نُصْرَتی وَ اذْکُرْنی فی صَلاتِکَ... یَا ابْنَ عُمَرَ! فَإِنْ کانَ الْخُرُوجُ مَعی مِمّا یَصْعَبُ عَلَیْکَ وَ یَثْقُلُ فَأَنْتَ فِی أَوْسَعِ الْعُذْرِ، وَ لکِنْ ... اجْلِسْ عَنِ الْقَوْمِ، وَ لا تَعْجَلْ بِالْبَیْعَهِ لَهُمْ حَتّی تَعْلَمَ إِلی ما تَؤُولُ الْأُمُورُ».

«هیهات! ای فرزند عمر! این گروه مرا رها نخواهند کرد هر چند مرا بر حق دانند، و

اگر هم مرا بر حق ندانند باز رهایم نخواهند کرد تا به اکراه هم شده بیعت نمایم یا مرا به قتل رسانند. ای عبدالله بن عمر! آیا نمی دانی از نشانه های پستی دنیا نزد خدا این است که سر «یحیی بن زکریا» را برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند با این که سر بریده علیه آنان به روشنی سخن می گفت؟! ای اباعبدالرحمن آیا نمی دانی که قوم بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را می کشتند آنگاه (با خیالی آسوده) در بازارها نشسته و به خرید و فروش می پرداختند آن چنان که گویی هیچ کار خلافی مرتکب نشده اند؟! خداوند نیز در کیفرشان شتاب نفرمود تا آن که پس از فرصتی، آنان را با صلابت و قدرت به کیفر رساند (و در هم کوبید).

ای اباعبدالرحمن! از خدا بترس! و دست از یاری من بر مدار و در نماز خود مرا یاد کن... .

ای فرزند عمر! اگر برای تو همراهی با من دشوار و سنگین است، پس معذور و مرخصی! ولی... از این گروه کناره بگیر و در بیعت شتاب مکن تا ببینی کار به کجا می انجامد!».

سپس امام(علیه السلام) رو به عبدالله بن عبّاس کرد و

فرمود: «يابْنَ عَبّاس! إنَّکَ ابْنُ عَمِّ والِدى، وَ لَمْ تَزَلْ تَأْمُرُ بِالْخَيْرِ مُنْذُ عَرَفْتُکَ، وَ کُنْتَ مَعَ والِدى تُشيرُ عَلَيْهِ بِما فيهِ الرَّشادُ، وَ قَدْ کانَ يَسْتَنْصِحُکَ وَ يَسْتَشيرُکَ فَتُشيرُ عَلَيْهِ بِالصَّوابِ، فَامْضِ إلى الْمَدينَهِ فى حِفْظِ اللّهِ وَ کَلائِهِ، وَ لا يَخْفى عَلَىَّ شَىءٌ مِنْ أَخْبارِکَ، فَإِنِّى مُسْتَوْطِنٌ هذَا الْحَرَمَ، وَ مُقيمٌ فيهِ أَبَداً ما رَأَيْتُ أَهْلَهُ يُحِبُّونى، وَ يَنْصُرونى فَإِذا هُمْ خَذَلُونى اسْتَبْدَلْتُ بِهِمْ غَيْرَهُمْ، وَ اسْتَعْصَمْتُ بِالْکَلِمَهِ الّتى قالَها اِبْراهيمُ الْخَليلُ(عليه السلام)يَوْمَ أُلْقىَ فى النّارِ : (حَسْبِى اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَکيلُ) فَکانَتِ النّارُ عَلَيْهِ بَرْداً وَسَلاماً».

«اى ابن عبّاس! تو پسر عموى پدر منى، و از آن زمان که تو را شناختم همواره، به خير و نيکى فرمان مى دادى; تو با پدرم (اميرمؤمنان(عليه السلام)) همراه بوده اى و از بيان

صفحه ۳۴۲

گفتار درست، نزد او نيز به هنگام مشورت دريغ نميورزيدى. آن حضرت با تو مشورت مى کرد و تو نيز سخن صحيح و درست را بيان مى کردى. پس در پناه و حمايت خداوند به مدينه برو; و خبرها و گزارش ها را از من پنهان مکن. من در اين حرم امن الهى مى مانم و تا آنگاه که مردمش مرا دوست داشته و ياريم کنند، خواهم ماند و هر گاه مرا رها کنند (و احساس کنم امنيّت حرم در خطر مى افتد) به جاى ديگر خواهم رفت، و به سخن ابراهيم(عليه السلام) آنگاه که در آتش افکنده شد پناه مى برم که گفت: «حَسْبِىَ اللهُ وَ نِعْمَ الْوَکِيلُ; خدا مرا کافى است و او بهترين حامى من است». در نتيجه، آتش بر او سرد و سالم گرديد».

در

این هنگام ابن عبّاس و ابن عمر هر دو به شدّت گریستند و امام(علیه السلام) نیز برای مدّتی با آنها گریست; سپس با آن دو خداحافظی کرد و عبدالله بن عمر و ابن عبّاس رهسپار مدینه شدند.(۱)

این گفتگوها به خوبی نشان می دهد که امام(علیه السلام) برخلاف پندار کج اندیشان از همان آغاز تصمیم نهایی خود را گرفته بود، و تسلیم در برابر یزید و حکومت خودکامه بنی امیّه را که بر محو آثار اسلام می کوشیدند، خطری عظیم برای اسلام می دانست. آری تصمیم گرفته بود تا پای جان بایستد و تسلیم نشود، حتّی طبق صلاحدید افرادی همچون ابن عبّاس یا عبدالله بن عمر حاضر نبود در خانه بنشیند و سکوت اختیار کند، و شاهد و ناظر خشکیدن درخت تنومند اسلام به وسیله آفت عظیمی همچون حاکمان بنی امیّه باشد.

او می خواست سایه این درخت بارور همچنان بر سر مسلمانان جهان باشد، هر چند آبیاری آن با خون پاکش صورت پذیرد!

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۸-۴۴ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۰-۱۹۳.

صفحه ۳۴۳

۳۲ . نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم کوفه به هنگام اعزام حضرت مسلم(علیه السلام)

امام حسین(علیه السلام) زمانی که در مکّه بود، پیوسته از جانب مردم کوفه، نامه دریافت می کرد. مردم کوفه در نامه های خود، حضرت را به جانب کوفه و پذیرفتن رهبری خویش دعوت می کردند.

امام(علیه السلام) نامه ای در پاسخ مردم کوفه نوشت و به همراه هانی بن هانی و سعید بن عبدالله که آخرین فرستادگان کوفیان بودند ارسال کرد.

نامه چنین بود:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ، إلَی

الْمَلاَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُسْلِمينَ، اَمّا بَعْدُ: فَإنَّ هانِئاً وَ سَعيداً قَدِما عَلَيَّ بِكَتُبِكَمْ وَ كانا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكَمْ وَ قَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذى اقْتَصَصْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ، وَ مَقالَهَ جُلِّكُمْ: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنا إِمامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللّهُ أَنْ يَجْمَعَنا بِكَ عَلَى الْهُدى وَ الْحَقِّ.

وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخى وَ ابْنَ عَمّى وَ ثِقَتى مِنْ أَهْلِ بَيْتى مُسْلِمَ بْنَ عَقيل وَ أَمَرْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحالِكُمْ وَ أَمْرِكُمْ وَ رَأْيِكُمْ.

فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْىُ مَلَئِكُمْ، وَ ذَوِى الْفَضْلِ وَ الْحِجى مِنْكُمْ، عَلى مِثْلَ ما قَدِمَتْ عَلَيَّ بِهِ رُسُلُكُمْ، وَ قَرَأْتُ فِى كُتُبِكُمْ، اَقْدِمُ عَلَيْكُمْ وَشيكاً إِنْ شاءَ اللّهُ، فَلَعَمْرى مَاالْإِمامُ إِلاَّ الْعامِلُ بِالْكِتابِ، وَ الْاخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحابِسُ نَفْسَهُ عَلى ذاتِ اللّهِ، وَ السَّلامُ».

«به نام خداوند بخشاینده مهربان; از حسین بن علی(علیه السلام)، به بزرگان مؤمنان و مسلمانان!

هانی و سعید همراه نامه هایتان به سوی من آمدند و این دوتن آخرین کسانی بودند که نامه هایتان را آوردند محتوای همه نامه هایتان (به طور فشرده) این بود

صفحه ۳۴۴

که:

«امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حقّ و هدایت گردآورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم مسلم بن عقیل را به سوی شما می فرستم; به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه ها و افکارتان را برای من بنویسد. اگر نوشت که بزرگان، اندیشمندان و خردمندان شما، با آنچه که در نامه هایتان بود همراه و هماهنگند; به زودی به سوی شما خواهم آمد إن شاء

الله».

در پایان نامه نوشت : «به جانم سوگند! امام و پیشوا فقط کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را برپا دارد، دین حق را پذیرفته، و خود را وقف در راه خدا کند و السلام».(۱)

مردم کوفه با نامه های متعدّدی که برای امام(علیه السلام) نوشتند و برای پذیرش رهبری آن حضرت و مبارزه با دشمنان اسلام اعلام آمادگی کامل کردند، خود را در بوته آزمایش جدیدی قرار دادند.

و امام(علیه السلام) با این که سابقه سوء آنها را در دوران حکومت پدر و برادر بزرگوارش به خوبی می دانست، امّا به این امید که حوادث دردناک گذشته و بلاهایی را که حکّام ظالم و بی رحم و بی ایمان بنی امیّه بر سر آنها آورده اند، آنها را بیدار کرده باشد، به نامه های آنها پاسخ مثبت داد، و برای آزمون آنان نماینده خاصّ خود مسلم بن عقیل، آن مرد شجاع و پاکباخته را به سوی آنها روانه نمود.

حضرت مسلم نیز با این که خطرات بزرگ این سفر را پیش بینی می کرد رهسپار کوفه گشت، ولی تجربه نشان داد که کوفیان جز گروه محدودی همان بی وفایان سست عنصری هستند که در گذشته بودند.

پاورقی

۱ . ارشاد مفید، ص ۳۸۰-۳۸۱ ; تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲ ; کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴ (با مختصر تفاوت).

۳۳ برنامه ریزی برای بیعت و قیام

امام(علیه السلام) پس از نوشتن نامه، مسلم بن عقیل را فرا خواند و نامه را به وی تسلیم کرد و فرمود: «إِنّی مُوَجِّهُکَ إِلی أَهْلَ الْکُوفَهِ وَ هذِهِ کُتُبُهُمْ إِلَیَّ، وَ

سَیَقْضِی اللّهُ مِنْ أَمْرِکَ ما یُحِبُّ وَ یَرْضی، وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ أَکُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فی دَرَجِهِ الشُّهَداءِ، فَامْضِ عَلی بَرَکَهِ اللّهِ حَتّی تَدْخُلَ الْکُوفَهَ، فَإِذا دَخَلْتَها فَانْزِلْ عِنْدَ أَوْثَقِ أَهْلِها، وَادْعُ النّاسَ إِلی طاعَتی وَ اخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبی سُفْیانَ، فَإِنْ رَأَیْتَ النّاسَ مُجْتَمِعینَ عَلی بَیْعَتی فَعَجِّلْ لی بِالْخَبَرِ حَتّی أَعْمَلَ عَلی حَسَبِ ذلِکَ إِنْ شاءَ اللّهُ تَعالی».

«من تو را به سوی مردم کوفه می فرستم و این نامه هایشان به من است و خداوند به زودی کار تو را آن گونه که دوست دارد و می پسندد به انجام برساند و امیدوارم من و تو هم رتبه شهیدان باشیم! پس در پناه خداوند به سمت کوفه حرکت کن! چون به کوفه رسیدی، نزد مطمئن ترین مردم آنجا منزل گزین و مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از حمایت آل ابی سفیان بازدار. اگر مردم را در بیعت با من متّحد دیدی، مرا به زودی باخبر ساز تا برابر با آن عمل کنم إن شاء الله تعالی».

سپس امام دست در گردن مسلم انداخت و با وی خداحافظی کرد و هر دو گریستند.(۱)

مسلم(علیه السلام) برای آن که کسی از بنی امیّه از مأموریّت وی با خبر نگردد مخفیانه از مکّه به سوی مدینه حرکت کرد. چون به مدینه رسید ابتدا به مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) رفت و دو رکعت نماز گزارد. سپس در تاریکی شب با خانواده خود خداحافظی کرد و به همراه دو تن راهنما از قبیله قیس که آنان را برای این کار اجیر کرده بود از مدینه خارج شد. در بین راه آن

دو تن راه گم کرده و از همراهی با وی بازماندند و همگی به

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۳ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

شدّت تشنه شدند. آن دو رو به مسلم کرده گفتند: این راه را بگیر و برو تا به آب برسی و خود از تشنگی جان سپردند! (ولی مسلم راه را ادامه داد و نجات یافت و نامه ای به امام(علیه السلام) نوشت و ماجرا را خبر داد و امام(علیه السلام) تأکید فرمودند راه خود را همچنان ادامه دهد، او اطاعت کرد وادامه داد و به کوفه رسید).(۱)

۳۴ نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم بصره و برنامه ریزی برای قیام

امام حسین(علیه السلام) نامه ای در یک نسخه به پنج تن از اشراف بصره مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم و عمرو بن عبیدالله بن معمر به این مضمون نوشت و توسّط فرستاده ای برای آنان فرستاد.

«أَمّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللّهَ اصْطَفى مُحَمَّداً(صلی الله علیه وآله) عَلى خَلْقِهِ، وَ أَکْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ، وَ اخْتارَهُ لِرِسالَتِهِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللّهُ إِلَیْهِ وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبادِهِ وَ بَلَّغَ ما أُرْسِلَ بِهِ(صلی الله علیه وآله) وَ کُنّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِیاءَهُ وَ أَوْصِیاءَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقَّ النّاسَ بِمَقامِهِ فِی النّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَیْنا قَوْمُنا بِذلِکَ، فَرَضینا وَ کَرِهْنَا الْفُرْقَهَ وَ أَحْبَبْنَا الْعافِیَهَ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنّا أَحَقُّ بِذلِکَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَیْنا مِمَّنْ تَوَلاّهُ...

وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولی إِلَیْکُمْ بِهذَا الْکِتابِ، وَ أَنَا أَدْعُوکُمْ إِلی کِتابِ اللّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ(صلی الله علیه وآله)، فَاِنَّ السُنَّهَ قَدْ أُمیتَتْ، وَ إِنَّ الْبِدْعَهَ قَدْ أُحْیِیَتْ، وَ اِنْ تَسْمَعُوا قَوْلی وَ تُطیعُوا أَمْری اَهْدِکُمْ سَبیلَ الرَّشادِ، وَ السَّلامُ عَلَیْکُمْ

وَ رَحْمَةُ اللّهِ».

«امّا بعـد: خداوند محمّد(صـلی الله علیه وآله) را بر خلقش برگزید و او را به پیامبری خود گرامی داشت، و برای انجام رسالتش وی را انتخاب کرد، سپس او را بـه نزد خـویش برد، در حـالی که حـقّ خیرخـواهی بنـدگان را ادا کرده بـود و رسـالتش را به درستی ابلاغ نمود. (سپس افزود):

پاورقی

۱ . ارشاد مفید، ص ۳۸۱.

مـا خانـدان پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) و اوصـیا و وارثان او و شایسـته ترین مردم به جانشـینی وی بودیم، ولی قوم ما، ما را (به ناحق) کنار زدند و ما نیز (به ناچار) پذیرفتیم، چرا که تفرقه را ناخوش داشـته و عافیت (سلامت دین و امّت اسلامی) را دوست داشتیم. در حالی که ما به یقین می دانستیم از کسانی که بر این مسند تکیه زدند، سزاوارتریم... .

اکنون فرسـتاده خود را با این نامه به سوی شـما اعزام کردم و من شـما را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش فرا می خوانم، چرا که (این گروه) سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند، اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می کنم. والسلام علیکم و رحمه الله».(۱)

* * *

بصره از مراکز حسّاس عراق بعد از کوفه بود و امام(علیه السلام) دوستان فراوانی در آنجا داشت هر چند دشمنان و مخالفان نیز کم نبودنـد، شایـد امـام(علیه السـلام) می خواهـد بـا این نـامه آنهـا را بیازمایـد و روحیّه سـران آنان را کشف کنـد، یا لااقل از مخالفت صریح آنها جلوگیری فرماید.

به هر حال تصریح امام(علیه السلام) به این که هدف

احیای اسلام و سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و کنار زدن سنّت شکنان ظالم و غاصب است، نشان می دهد که شعار حضرت(علیه السلام) در این حرکت از آغاز چه بوده و چه هدفی را دنبال می کرد.

۳۵ من مأموریّت دارم!

در برخی از نوشته ها آمده است که: «ابن عبّاس» خدمت امام(علیه السلام) آمد و حضرت را به بیعت با یزید و سازش با بنی امیّه توصیه کرد! امام(علیه السلام) فرمود:

«هَیْهاتَ هَیْهاتَ یَا ابْنَ عَبّاسِ إِنَّ الْقَوْمَ لَنْ یَتْرُکوُنی وَ إِنَّهُمْ یَطْلُبُونَنِی اَیْنَ کُنْتُ، حَتّی

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵-۲۶۶.

أُبایِعَهُمْ کُرْهاً وَ یَقْتُلُونی، وَ اللّهِ إِنَّهُمْ لَیَعْتَدُونَ عَلیَّ کَما اعْتَدَتِ الْیَهُودُ فی یَوْمِ السَّبْتِ، وَ اِنّی ماض فی أَمْرِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)حَیْثُ اَمَرَنی، وَ إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ».

«هیهات! هیهات! ای ابن عبّاس! اینان دست از من برنخواهند داشت و هر جا باشم به من دست خواهند یافت تا به اجبار بیعت کرده و مرا به قتل برسانند. به خدا سوگند! آنان همانند یهود که در روز شنبه پیمان خدا را شکستند و ستم کردند به من ستم خواهند کرد.(۱) من به همان راهی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) مرا بدان مأمور ساخته است، خواهم رفت، ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم. (و هر چه پیش آید از آن باک نداریم)».

ابن عبّاس عرض کرد: ای پسر عمو! شنیدم که قصد رفتن به عراق را داری، با آن که آنان مردمی فریبکارند. آنان تو را به جنگ می خوانند، شتاب مکن و در مکّه بمان.

امام حسین(علیه السلام) فرمود:

«لَاَنْ اُقْتَلَ وَاللّهِ بِمَکان کَذا اَحَبَّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُسْتُحِلَّ

بِمَکَّه، وَ هذِهِ کُتُبُ اَهْلِ الْکوفَهِ وَ رُسُلُهُمْ وَ قَدْ وَجَبَ عَلیَّ اِجابَتُهُمْ وَ قامَ لَهُمُ الْعُذْرُ عَلَیَّ عِنْدَ اللّهِ سُبْحانَهُ; به خدا سوگند!

اگر من در آن مکان آنچنانی کشته شوم نزد من محبوب تر است از این که در اینجا بمانم و حرمت مکّه شکسته شود. (علاوه بر آن) اینها نامه ها و فرستادگان کوفیان است. بر من لازم است دعوت آنان را پاسخ دهم تا حجّت الهی بر آنان تمام شود».

عبدالله بن عبّاس با شنیدن سخنان امام، به قدری گریست که محاسنش تر شد و دردمندانه صدا زد: «واحسیناه، وا اسفاه علی الحسین».

و نیز روایت شده است: عبدالله بن عبّاس، برای جلوگیری از حرکت امام(علیه السلام) به سمت کوفه، بسیار پافشاری کرد. امام(علیه السلام)برای آرام کردن وی به قرآن تفأّل زد و این آیه آمد: «(کُلُّ نَفْس ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَکُمْ) هرکسی مرگ را می چشد و

پاورقی

۱ . ماجرای روز شنبه در میان قوم یهود بدین صورت بوده است که آنان از صید ماهی در آن روز منع شدند ولی گروهی از آنان بدون توجّه به فرمان خداوند، به صید ماهی پرداخته و مورد خشم الهی قرار گرفتند و گرفتار عقوبت شدند.

شما پاداش خود را خواهید گرفت!».(۱)

امام(علیه السلام) افزود:

«(إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ); ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم».(۲)«صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُه; خدا و پیامبرش راست فرمودند».

سپس فرمود: «یَا ابْنَ عَبّاسِ فَلا تُلِحَّ عَلَیَّ بَعْدَ هذا فَإِنَّهُ لا مَرَدَّ لِقَضاءِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ; ابن عبّاس! دیگر پس از این پافشاری مکن که فرمان و قضای خداوند برگشت ندارد!».(۳)

این تعبیرات به وضوح نشان می دهد

که امـام(علیه السـلام) یـک مأموریّت الهی در این حرکت داشت که از سوی خداونـد و پیامبر(صـلی الله علیه وآله) به او ابلاغ شده بود، و در آن مسیر با عزم راسخ گام بر می داشت.

ولی امثـال ابن عبّـاس که از مسائل پشت پرده غیب بی خبر بودنـد به گونه ای دیگر به مسأله نگاه می کردنـد، و پیمودن طریق عافیت و تسلیم شدن در برابر بیعت یزید را از سر خیرخواهی ترجیح می دادند!

در ضـمن، این نکته نیز از سـخن بالا اسـتفاده می شود که امام(علیه السلام) می دانست به فرض محال هرگاه تن به چنین بیعت ننگینی می داد، آنهـا دست از حضـرتش بر نمی داشـتند، در کمین بودنـد و از هر فرصتی برای قتل او اسـتفاده می کردنـد زیرا حضرت را خطر مهمّی برای خود می دانستند وراستی هم چنین بود!

۳۶ پیمان کوفیان حجّت را بر امام تمام کرد

در حدیثی می خوانیم امام(علیه السلام) به عبدالله بن زبیر چنین فرمود:

پاورقی

۱ . آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲ . بقره، آیه ۱۵۶.

۳ . معالی السبطین، ج ۱، ص ۲۴۶.

«أَتَتْنی بَیْعَهُ أَرْبَعینَ أَلْفـاً یَحْلِفُـونَ لِی بِالطَّلاـقِ وَ الْعِتـاقِ مِنْ اَهْـلِ الْکُوفَهِ ; بیعت چهـل هزار تن از مردم کوفه که در وفـاداری به طلاق و عتاق سوگند خورده اند(۱) به دستم رسیده است».

عبدالله ابن زبیر عرض کرد: «آیا می خواهی به سـراغ مردمی بروی که پدرت را کشـته و برادرت را از نزدشان بیرون کردند؟». (۲)

ایـن روایت نشـان می دهـد که مردم عراق از ظلم و سـتم بنی امیّه به سـتوه آمـده بودنـد، و هتـک مقـدّسات الهی و ارزشـهای اسلامی به وسیله این بازماندگان عصر شرک و جاهلیّت همه را

به ماهیّت این جنایتکاران خائن آشنا ساخت و تردیدی برای مردم در کفر آنها باقی نگذارد.

لذا آنها به دنبال رهبری می گشتند که در سایه او قیام کنند، چه رهبری بهتر از امام حسین(علیه السلام). سیل نامه های کوفیان و بیعت آنـان بـا امـام(علیه السـلام) حجّت را بر حضـرت تمـام کرد، هر چنـد این افراد بی وفا این بار هم عهـد و پیمان خود را شکستند و سرانجام امام(علیه السلام) را تنها گذاردند.

۳۷ فقط جان بر کفان با ما همراه شوند!

هنگامی که امام(علیه السلام) تصمیم گرفت (از مکّه) رهسپار عراق شود، برخاست و خطبه ای به این مضمون ایراد فرمود:

«اَلْحَمْـدُلِلّهِ مـا شاءَ اللّهُ، وَ لا قُوَّهَ إِلاّ بِاللّهِ، وَ صَـلَّی اللّهُ عَلی رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلی وُلْـدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلادَهِ عَلی جیـدِ الْفَتاهِ، وَ ما أَوْلَهَنی إِلی أَسْلافی اِشْتِیاقُ یَعْقُوبَ إِلی یُوسُفَ، وَ

پاورقی

۱ . منظور از سوگنـد به طلاق و عتاق این بوده که اگر سوگنـد خود را بشـکنند همسـران آنها خود به خود مطلّقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند. جمعی از فقهای عامّه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح و مؤثّر است.

۲ . تاریخ ابن عساکر، (شرح حال امام حسین(علیه السلام))، ص ۱۹۴، ح ۲۴۹.

صفحه ۳۵۱

خُیِّرَلِی مَصْـرَعٌ اَنَا لاقیهِ. کَأَنِّی بِاَوْصالی تَقْطَعُها عَسَلانُ الْفَلَواتِ بَیْنَ النَّواویسِ وَ کَرْبَلاءَ فَیَمْلَأَنَّ مِنِّی اَکْراشاً جَوْفاً وَ اَجْرِبَهً سَغْباً، لا مَحیصَ عَنْ یَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، رِضَی اللّهِ رِضانا اَهْلُ الْبَیْتِ، نَصْبِرُ عَلی بَلائِهِ وَ یُوَفّینا اَجْرَ الصّابِرینَ. لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)لَحْمَتُهُ، وَ هِیَ مَجْمُوعَهٌ لَهُ فی حَظیرَهِ الْقُـدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَیْنُهُ وَ یُنْجِزُ بِهِمْ وَعْـدَهُ. مَنْ کـانَ باذِلاًـ فینا مُهْجَتَهُ، وَ مُوَطِّناً عَلی لِقاءِ اللّهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا

فَاِنّنِی راحِلٌ مُصْبِحاً اِنْ شاءَ اللّهُ تَعالی».

«حمد و سپاس از آنِ خداست، آنچه او بخواهد (همان شود)، و هیچ توان و قوّتی جز به کمک او نیست، و درود خداوند بر فرستاده اش (حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله)). (آگاه باشید!) قلّاده مرگ بر گردن آدمیزاده، همانند گردنبندی است بر گردن دختران جوان (مرگ همیشه همراه آدمی است). اشتیاق من به دیدار گذشتگانم (پدر و مادرم و جدّ و برادرم) همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است! برای من شهادت گاهی برگزیده شده که به یقین به آن خواهم رسید و گویا می بینم گرگان درنده بیابان بین نواویس و کربلا بند بند تنم را پاره پاره کرده و گویی از من شکم های تهی و مشک های خالی خود را پر می کنند. از آن روز که (روز عاشورا) قلم تقدیر الهی بر آن رقم خورده است، گریزی نیست! خشنودی خداوند خشنودی ما اهل بیت است. (آنچه را که خداوند بدان خشنود است ما اهل بیت نیز به همان خشنودیم). ما در برابر بلا و آزمایش الهی شکیباییم و او پاداش عظیم صابران را به ما خواهد داد. هرگز پاره تن رسول خدا از وی جدا نمی شود و در حظیره القدس (درجات عالی بهشت) به او ملحق خواهد شد، و چشمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به ذرّیه اش روشن می شود و وعده اش را در مورد آنان وفا خواهد کرد. هر کس آماده است خون خود را در راه ما نثار کند و خود را آماده لقای خداوند سازد، با ما رهسپار شود، چرا که من به خواست خداوند

فردا صبح حرکت خواهم کرد».(۱)

پاورقی

۱ . لهوف (الملهوف)، ص ۱۲۶ و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

این خطبه کوتاه، از پر معنی ترین خطبه های امام(علیه السلام) است که نشان می دهد:

اوّلا امام(علیه السلام) از آینده این سفر پر خطر سفر به عراق به خوبی آگاه بود ولی چون رضای خدا را در آن می دانست به آن اقدام فرمود.

به تعبیر دیگر، آن را یک آزمون بزرگ الهی می دید که در کوتاه مدّت و دراز مدّت آثار مهمّی برای جهان اسلام در بر خواهد داشت، و سبب رسوایی خطرناکترین دشمنان اسلام و سرنگونی آنان خواهد شد، و درسی پر از عبرت و حماسه و عزّت و افتخار برای آیندگان بجا خواهد گذارد.

ثانیاً هیچ کس از همراهان خود را که در این مسیر گام نهاده بودند از آینده آن بی خبر نگذاشت و اغفال نکرد تا فقط پاکبازان عاشق شهادت در راه خدا با او حرکت کنند، همان کسانی که باید نامشان در دفتر روزگار به عنوان بهترین شهیدان راه حق رقم خورد.

۳۸ احترام حرم الهی

سیّد بن طاووس با سند خویش از امام صادق(علیه السلام) نقل می کند: «محمّد بن حنفیّه (برادر امام حسین(علیه السلام)) در شبی که فردایش امام(علیه السلام) از مکّه رهسپار عراق بود، به محضر امام(علیه السلام)شرفیاب شد و عرض کرد: ای برادر! تو بی وفایی کوفیان را نسبت به پدر و برادرت، شناخته ای، من نگرانم که با تو نیز چنین کنند. اگر در مکّه بمانی، تو عزیزترین و محترم ترین شخص خواهی بود.

امام فرمود: «یا اَخِی قَدْ خِفْتُ اَنْ یَغْتالَنی یَزیدُ بْنُ مُعاوِیَهَ فِی الْحَرَمِ،

فَاَكُونَ الَّذی یُسْتَباحُ بِهِ حُرْمَهُ هـذَا الْبَیْتِ ; برادر! من بیم از آن دارم که یزید، خونم را در حرم (امن خدا) بریزد و بدین سبب حرمت این خانه شکسته شود».

محمّد بن حنفیّه عرض کرد: «اگر از این جهت نگرانی، به سمت یمن یا به

سرزمین های ناشناخته دیگر کوچ کن که تو در آنجا محفوظ تری و کسی به تو دست نخواهد یافت».

امام(علیه السلام) پاسخ داد: «أَنْظُرُ فیما قُلْتَ ; در این باره می اندیشم».

ولی دیدند که امام(علیه السلام) سحرگاهان آماده کوچ کردن (به سوی عراق) است ; چون خبر به محمّد بن حنفیّه رسید. نزدیک آمد و مهار ناقه امام(علیه السلام) را به دست گرفت و عرض کرد:

ای برادر! آیا نفرمودی که در این باره می اندیشم؟

امام(علیه السلام) فرمود: آری.

عرض کرد: پس چه شده است با این شتاب رهسپاری؟

فرمود: «أَتانی رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) بَعْدَ ما فارَقْتُکَ، فَقالَ: یا حُسَیْنُ(علیه السلام) اُخْرُجْ فَإِنَّ اللّهَ، قَدْ شاءَ اَنْ یَراکَ قَتیلا ; هنگامی که از تو جدا شدم، پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) را در خواب دیدم، به من فرمود: ای حسین! رهسپار (عراق) شو، خداوند می خواهد تو را کشته ببیند!».

محمّد بن حنفیّه گفت: «(إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ); ما از آن خداییم و به سوی خدا بر می گردیم». با این حال چرا این زنان را با خود می بری؟!

امام(علیه السلام) فرمود: «قَدْ قالَ لِی: إِنَّ اللّهَ قَدْ شاءَ أَنْ یَریهُنَّ سَبایا ; رسول خدا به من فرمود: خداوند می خواهد که آنان را اسیر ببیند!!».

امام(علیه السلام) پس از این گفتگو با برادرش خداحافظی کرد و رفت!(۱)

دستوری که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه

وآله) در عالم رؤیا به فرزند دلبندش امام حسین(علیه السلام) داد، پرده از روی حقیقت مهمّی برداشت و آن این که گاه درهم شکستن دشمن سبب پیروزی و رسیدن به اهداف مقدّس می شود و گاه شهادت و اسارت، و این بار نوبت

پاورقی

۱ . لهوف (الملهوف)، ص ۱۲۷-۱۲۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

شهادت و اسارت بود!

بی شک، خواست خدا بدون حکمت نیست، حکمت بالغه الهی ایجاب می کرد که با شهادت امام و یارانش و اسارت همسر و خواهر و دخترانش از یک سو، پرده از چهره ننگین حاکمان ظالم و بی ایمان بنی امیّه برداشته شود و جهان اسلام بر ضدّ آنها بشورند و از سوی دیگر، امام حسین(علیه السلام) و یارانش جایگاهی در تاریخ جهان پیدا کنند که اسوه و قدوه ملّتهای مظلوم گردند و درس آزادگی را از مکتب آنها فراگیرند و از سوی سوّم، امام(علیه السلام) به مقامی رسد که بزرگترین شفیع روز جزا گردد!

۳۹ امام (علیه السلام) از شهادت خویش خبر می دهد

چون به مردم مدینه خبر رسید که امام(علیه السلام) قصد دارد به سمت عراق حرکت کند، عبدالله بن جعفر (همسر حضرت زینب(علیها السلام)) نامه ای بدین مضمون برای امام(علیه السلام)نوشت:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، به حسین بن علی(علیه السلام) از عبدالله بن جعفر، امّا بعد! تو را به خدا سوگند می دهم از مکّه خارج مشو! من بیم آن را دارم که در آن صورت، تو و خاندانت کشته شوید و در نتیجه نور زمین خاموش شود، چرا که تو روح هدایت و امیر مؤمنانی. در رفتن به سمت عراق شتاب مفرما! من از یزید و همه بنی امیّه، برای جان و مال و

فرزندان و خاندانت امان می گیرم. والسلام».

امام(علیه السلام) در پاسخ وی نوشت:

«أَمّا بَعْدُ! فَإِنَّ كِتابَكَ وَرَدَ عَلَيَّ فَقَرَأْتُهُ وَ فَهِمْتُ ما ذَكَرْتَ، وَ أُعْلِمُكَ أَنِّی رَأَيْتُ جَدّی رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) فِی مَنامِی فَخَبَّرَنِی بِأَمْر وَ أَنَا ماض لَهُ، لِی كانَ أَوْ عَلَيَّ، وَاللّهِ يَابْنَ عَمِّی لَوْ كُنْتُ فِی جُحْرِ هامَّه مِنْ هَوامِّ الأَرْضِ لاَسْتَخْرَجُونِی وَ يَقْتُلُونِی؛ وَاللّهِ يَابْنَ عَمّی لَيَعْتَدُنَّ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ عَلَی السَّبْتِ وَالسَّلامِ؛ امّا بعد! نامه ات به دستم رسید، آن

صفحه ۳۵۵

را خواندم و مقصودت را دانستم. به تو خبر می دهم که من جدّم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمانی داد و من در پی انجام آن فرمان می روم خواه (ظاهراً) به نفعم باشد یا به زیانم. به خدا سوگند! ای پسر عمو! اگر من در آشیانه بومی نیز باشم، مرا از آنجا بیرون آورده و به قتل می رسانند. به خدا سوگند ای پسر عمو! آنان همچون قوم یهود که در ماجرای روز شنبه (یوم السبت) ستم نموده اند، بر من ستم روا خواهند داشت».(۱)

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که امام(علیه السلام) خود را بر سر دو راهی می دید: تسلیم شدن در برابر یزید و بر جنایات و گمراهی های آل امیّه صحّه نهادن، و عدم تسلیم و تن به شهادت شرافتمندانه و بیدارگر سپردن، و امام(علیه السلام) دوّمی را برگزیده بود، هر چند گروهی راه اوّل را توصیه می کردند.

امام(علیه السلام) با نامه های داغ و کوبنده و هشدارهای شدیدی که درزمان حکومت معاویه می داد و شرح آن گذشت سازش ناپذیری خود را اثبات فرموده

بود، و آنها هم تصـمیم داشـتند یا آن حضـرت را به زور وادار به تسـلیم کننـد یا شـهید نمایند، ولی نمی دانسـتند در پشت این شهـادت چه تحوّل و حرکـتی روی خواهـد داد، و چه آثـاری در کوتـاه مـدّت و دراز مـدّت در جهـان اسـلام به جـای خواهد گذاشت.

۴۰ امام حسین (علیه السلام) امان دشمن را نمی پذیرد

عبـدالله بن جعفر به دنبال پیشـنهاد خود و پاسـخ امام(علیه السـلام) هراسان شـده به نزد عمرو بن سـعید (فرمانـدار مکّه) رفت و تقاضـای امـان نـامه برای امـام(علیه السـلام) کرد و از وی خواست به امـام(علیه السـلام) اطمینـان دهـد و از او بخواهـد به مکّه بازگردد. عمرو بن سعید نامه ای برای

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۱۵–۱۱۶ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۷–۲۱۸ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۳۵۶

امام(علیه السلام)نوشت و در آن یادآور شد که به نزد من بیا که تو در کنار من در امان و آسایشی.

چون امان نامه فرماندار مکه به دست امام(علیه السلام) رسید، در پاسخ چنین مرقوم داشت:

«اِنْ کُنْتَ اَرَدْتَ بِکِتابِکَ اِلَیَّ بِرّی وَ صِلَتِی فَجُزِیتَ خَیْراً فِی الـدُّنْیا وَ الاْخِرَهِ وَ إِنَّهُ لَمْ یُشاقِقِ اللّهَ مَنْ دَعا اِلَی اللّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قـالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْـلِمینَ وَ خَیْرُ الْاَمانِ اَمانُ اللّهِ، وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِاللّهِ مَنْ لَمْ یَخَفْهُ فِی الـدُّنْیا فَنَسْأَلُ اللّهَ مَخافَهً فِی الـدُّنْیا تُوجِبُ لَنا اَمانَ الاْخِرَهِ عِنْدَهُ ; اگر مقصودت از این نامه نیکی و پیوند با من است در دنیا و آخرت

پاداش نیک ببینی، به یقین! آن کسـی که مردم را به سوی خداونـد فرا می خوانـد و عمل صالح انجام می دهد و می گوید من از مسلمانانم، هرگز با

خدا مخالفت نمی کند. بهترین امان، امان خداست، و آن کس که در دنیا از خداوند نترسد به خدا ایمان نیاورده است. از خداوند خوفی را در دنیا طلب می کنیم که موجب امان ما در آخرت نزد او باشد!».(۱)

این گفتار امام(علیه السلام) به خوبی نشان می دهد که اوّلا: امام(علیه السلام) به گفته ها و امان آنها اطمینانی نداشت، زیرا بنی امیّه و عوامل آنها نه ایمان درستی به خدا داشتند، نه به روز قیامت، و امان نامه چنین اشخاصی در خور اعتماد نیست، و با این طناب های پوسیده هرگز نمی شد، به چاه رفت.

ثانیاً: امام(علیه السلام) به فرمان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) هدفی را دنبال می کرد که فراتر از فکر و درک آنها بود. در خوشبینانه ترین فرض، آنها می خواستند امام(علیه السلام) سالم بماند و امام(علیه السلام)می خواست دین و آیین جدّش پیامبر(صلی الله علیه وآله) سالم بماند، چیزی که با حکومت بنی امیّه تفاله های عصر جاهلیّت و بت پرستی ممکن نبود.

پاورقی

۱ . تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین(علیه السلام))، ص ۲۰۳.

۴۱ قیام برای اعلای کلمه حق

فرزدق (شاعر معروف عرب) در بیرون مکّه با کاروان امام حسین(علیه السلام) برخورد کرد. امام(علیه السلام) از وضعیّت مردم کوفه سؤال کرد و فرزدق پاسخ داد: «دلهای مردم با تو و شمشیرهایشان بر ضدّ توست!».

امام(علیه السلام) فرمود: «یا فَرَزْدَقُ اِنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّیْطانِ، وَ تَرَکُوا طاعَةَ الرَّحْمانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسادَ فِی الاَْرْضِ، وَ اَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ شَرِبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْثَرُوا فِی أَمْوالِ الْفُقَراءِ وَ الْمَساکینَ، وَ أَنَا أَوْلی مَنْ قامَ بِنُصْرَهِ دینِ اللّهِ وَ إِعزازِ شَرْعِهِ وَ الْجِهادِ فِی سَبِیلِهِ;

لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيا ; ای فرزدق! اینان گروهی هستند که پیروی شیطان

را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند و باده ها نوشیدند و دارایی های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری دین خداوند و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم، تا آیین خداوند پیروز باشد».(۱)

فرزدق با شنیدن این سخن برگشت و رفت.

این سخن به خوبی نشان می دهد که امام(علیه السلام) روی حمایت و وفاداری مردم کوفه به هیچ وجه حساب نمی کرد، بلکه رفتن به سوی سرزمینی که شهادت او در آن، موج عظیمی را در جهان اسلام بیندازد، و پایه های قدرت ظالمان فرومایه را متزلزل کند وظیفه خود می دانست، و الّا سزاوار بود با شنیدن سخن فرزدق و با جوابی که خود به او داد، مسیر خویش را تغییر داده به مکّه بازگردد، یا راه دیگری را در پیش گیرد.

پاورقی

۱ . تذکره الخواص، ص ۲۱۷-۲۱۸ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۴.

صفحه ۳۵۸

و به تعبیر دیگر، امام(علیه السلام) مبارزه با کسانی که اطاعت شیطان را بر اطاعت خدا مقدّم شمرده، و حدود الهی را تعطیل، و فسق و فجور را آشکار ساخته، و حقوق مستضعفان را پایمال کرده بودند، وظیفه اصلی خود می دانست ; به هر قیمتی که تمام شود و هر بهایی که لازم است برای آن بپردازد!

۴۲ نامه دیگر از امام (علیه السلام) در پاسخ مردم کوفه

چون امام(علیه السلام) به وادی «حاجز بطن الرمّه»(۱) رسید، نامه ای توسّط «قیس بن مسهّر صیداوی» برای کوفیان فرستاد که مضمون آن چنین است:

«بِسْمِ

اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلى اِخْوانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُسْلِمينَ، سَلامٌ عَلَيْكُمْ; فَإِنّى أَحْمَدُ إِلَيْكُمُ اللّهَ الَّذى لا إِلهَ إِلاّ هُوَ، أَمّا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتابَ مُسْلِم بْنِ عَقيل جائَنِى يُخْبِرُنى فيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ، وَ اجْتِماعِ مَلَئِكُمْ عَلى نَصْرِنا، وَ الطَّلَبِ بِحَقِّنا، فَسَأَلْتُ اللّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنا الصُّنْعَ، وَ أَنْ يُثيبَكُمْ عَلى ذلِكَ أَعْظَمَ الاْجْرِ، وَ قَدْ شَخَصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثُّلَثاءِ لِثَمان مَضَيْنَ مِنْ ذِى الْحَجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَهِ، فَإِذا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولى فَاكْمِشُوا أَمْرَكُمْ وَ جِدُّوا، فَاِنِّى قادِمٌ عَلَيْكُمْ فى أَيّامِى هذِهِ إِنْ شاءَ اللّهُ، وَ السَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان، از حسين بن على(عليه السلام) به برادران مؤمن و مسلمان! سلام عليكم; سپاس مى گويم خدايى را كه معبودى جز او نيست، امّا بعد: نامه مسلم بن عقيل به دستم رسيد، مرا از حسن نيّت و اتّحاد بزرگانتان بر يارى ما و گرفتن حقّ ما با خبر ساخت. از خداوند خواهانم تا كارمان را نيكو گرداند و به شما پاداش بزرگ عنايت كند، من روز سه شنبه هشتم ذى حجّه روز ترويه از مكّه به سوى شما

پاورقى

۱ . بطن الرمّه، منزلى است در مسير كوفه كه مردم بصره و كوفه در آنجا به يكديگر مى رسند.

رهسپار شده ام. هنگامى كه فرستاده من به نزدتان آمد هر چه بيشتر در كارتان شتاب و تلاش كنيد. من در همين روزها اگر خدا بخواهد بر شما وارد مى شوم. سلام و رحمت و بركت خداوند بر شما باد!».

قيس بن مسهّر صيداوى با نامه امام(عليه السلام) به سمت كوفه حركت كرد، تا آنگاه

که به «قادسیّه» رسید. «حصین بن تمیم» وی را دستگیر کرد و به نزد «عبیدالله بن زیاد» فرستاد. عبیدالله به وی گفت: بر فراز قصر دارالاماره برو و به حسین بن علی(علیه السلام)ناسزا بگو.

قیس بر فراز قصر رفت و چنین گفت:

«ای مردم! این حسین بن علی(علیه السلام) بهترین خلق خدا، پسر فاطمه دختر رسول خداست و من فرستاده وی به سوی شما هستم، از او در وادی حاجز جدا شدم، او را اجابت کنید». سپس عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی بن ابی طالب(علیه السلام) طلب رحمت نمود.

عبیدالله بن زیاد دستور داد وی را از بالای قصر به زیر افکندند; پیکر شریفش قطعه قطعه شد و به شهادت رسید.(۱)

این نامه به خوبی نشان می دهد که مردم کوفه دست بیعت در دست نماینده امام(علیه السلام)مسلم بن عقیل گذارده بودند، امام(علیه السلام) چون از روحیّه ضعیف کوفیان و سابقه پیمان شکنی آنان آگاهی داشت، این نامه را برای تقویت روحیّه آنها نوشت، شاید این بار بر سر پیمان خود بایستند و به این امید که امام(علیه السلام) به زودی به آنها می پیوندند در کنار «مسلم» باشند و مقاومت کنند واگر چنین می کردند، اوضاع شکل دیگری به خود می گرفت.

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷ ; ارشاد شیخ مفید، ص ۴۱۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۹-۳۷۰ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۳۶۰

گرچه فرستاده امام(علیه السلام) دستگیر و شهید شد ; ولی او در واقع رسالت خود را انجام داد و از فراز قصر دارالاماره گفتنی ها را گفت، ولی مردم بزدل و عافیت طلب کوفه گویی این پیام صریح

را نشنیدند، و سرانجام مسیر خود را به سوی تسلیم و ذلّت تغییر دادند.

۴۳ قیام برای احیای حق

محدّث معروف «دینوری» نقل کرده است: امام حسین(علیه السلام) هنگامی که از «بطن الرمّه» راه افتاد و با عبدالله بن مطیع(۱) که از عراق می آمد، برخورد کرد. وی به امام(علیه السلام)سلام داد و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو ای پسر رسول خدا! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدّ تو بیرون کشاند؟

امام(علیه السلام) فرمود: «إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَهَ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِی أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِما رَجَوْا مِنْ إِحْياءِ مَعالِمِ الْحَقِّ وَ اِماتَهِ الْبِدَعِ ; مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم بدان امید که (با قیام علیه بنی امیّه) نشانه های حق زنده و بدعت ها نابود شود».(۲)

هنگامی که امثال «محمّد بن حنفیّه» و «ابن عبّاس» و «عبدالله بن عمر» از حرکت امام(علیه السلام) به سوی کوفه تعجب کنند و از فلسفه و عمق این حرکت سرنوشت ساز در تاریخ اسلام بی خبر باشند، جای تعجّب نیست که فردی مانند عبدالله بن مطیع که در اسلام سابقه ای نداشت به شگفتی فرو رود.

ولی آنچه برای ما مهم است عبارت امام(علیه السلام) در جواب او است، که فرمود: «هدف من احیای حق و نابود کردن بدعتهاست»، خواه از طریق غلبه بر حریف باشد، یا از

پاورقی

۱ . «عبدالله بن مطیع» در زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به دنیا آمد. و همانند عموم مردم در جامعه پر التهاب صدر اسلام نشو و نمو یافت. در ماجرای حرّه هنگام یورش سپاه یزید به مدینه و قتل عام مردم آن شهر از

مدینه گریخت و به سپاه عبدالله بن زبیر در مکّه پیوست. در زمان محاصره اوّل خانه خدا توسّط سپاه یزید و نیز در زمان محاصره دوّم توسّط سپاه حجّاج بن یوسف ثقفی در کنار ابن زبیر به دفاع برخاست. وی سرانجام از سوی ابن زبیر به حکومت کوفه منصوب شد ولی پس از اوج گرفتن قیام مختار از کوفه به بصره نزد مصعب بن زبیر گریخت و از شرم به مکّه نزد عبدالله بن زبیر بازنگشت. (مراجعه شود به : اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۶۲ ; کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۷ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵).

۲ . اخبار الطوال دینوری، ص ۲۴۵.

طریق شهادت و اسارت!

۴۴ گفتگوی پر معنی امام (علیه السلام) با فرزندش علی اکبر (علیه السلام)

خوارزمی مورّخ معروف نقل می کند: هنگامی که امام حسین(علیه السلام) به منزل «ثعلبیّه»(۱)رسید. موقع ظهر بود امام(علیه السلام) در آنجا فرود آمد، خواب سبکی وی را فرا گرفت. سپس گریان از خواب برخاست. فرزندش علی بن حسین(علیه السلام) عرض کرد: پدرجان! سبب گریه تو چیست؟ خداوند دیدگانت را گریان نکند.

امام(علیه السلام) پاسخ داد: «یا بُنَیَّ إِنَّها ساعَهٌ لا تُکْذَبُ فیهَا الرُّؤْیا، فَأُعْلِمُکَ أَنِّی خَفَقْتُ بِرَأْسِی خَفْقَهً فَرَأَیْتُ فارِساً عَلی فَرَس وَقَفَ عَلَیَّ فَقالَ: یا حُسَیْنُ! إِنَّکُمْ تَسْرَعُونَ الْمَسیرَ وَ الْمَنایا بِکُمْ تَسْرَعُ إِلَی الْجَنَّهِ; فَعَلِمْتُ أَنَّ أَنْفُسَنا نُعِیَتْ إِلَیْنا ; فرزندم! این زمان، ساعتی

است که خواب آن دروغ نیست. در خواب دیدم اسب سواری در برابرم ایستاد و گفت: «ای حسین! شما شتابان می روید و مرگ با شتاب شما را به بهشت می برد!»، پس دانستم که از مرگ ما خبر می دهد».

علی اکبر عرض کرد: «یا أَبَتِ أَفَلَسْنا عَلَی الْحَقِّ

؛ پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟!».

امام(علیه السلام) فرمود: «بَلى يا بُنَىَّ وَالَّذِى إِلَيْهِ مَرْجَعُ الْعِبادُ! ؛ آرى، فرزندم! سوگند به خدایى که بازگشت همه بندگان به سوى اوست، بر حقّيم».

على اكبر(عليه السلام) عرض كرد: «إذاً لاَ نُبالى بِالْمَوتِ؛ پس، از مردن باكى نداريم».

امام حسين(عليه السلام) فرمود: «جَزاكَ اللّهُ يا بُنَىَّ خَيْرَ ما جَزى بِهِ وَلَداً عَنْ والِد ؛ خداوند به تو بهترين پاداشى كه از ناحيه پدرى به فرزندش داده مى شود، عطا فرمايد».(۲)

پاورقى

۱ . ثعلبيّه، در يك منزلى شقوق در مسير كوفه به مكّه واقع شده است. در اين مكان مردى به نام ثعلبه از بنى اسد، آبى را استخراج كرد و به همين مناسبت آن مكان به نام وى معروف شد. (معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۸).

۲ . مقتل الحسين خوارزمى، ج ۱، ص ۲۲۶.

به يقين امام(عليه السلام) براى خود گريه نمى كرد، زيرا در سخنان پيشين آن حضرت، استقبال از شهادت كراراً آمده بود، و اين خواب مطلب جديدى در اين زمينه نداشت، گريه امام(عليه السلام) يا به حال فرزندان و اصحاب بود، يا به حال اسلام و مسلمين.

و در هر حال آزمون بزرگى براى فرزند رشيدش على اكبر(عليه السلام) بود، پاسخ شجاعانه و مخلصانه او نيز همه چيز را روشن ساخت، و نشان داد اين خاندان در مسير حق، از هيچ چيز باك ندارند، و از خبر شهادت در اضطراب فرو نمى روند بلكه با آغوش باز از آن استقبال مى كنند.

۴۵ بنى اميّه در تعقيب امام (عليه السلام)

در منزلگاه «ثعلبيّه» مردى به نام «اباهرّه اَزدى» به محضر امام(عليه السلام) شرفياب شده سلام كرد و گفت: اى فرزند رسول خدا! چه چيزى سبب شد

که از حرم خدا و حرم جدّت محمّد(صلی الله علیه وآله) بیرون آمدی؟

امام(علیه السلام) فرمود:

«یـا أَبـا هِرَّةَ! إِنَّ بَنِی أُمَیَّهَ أَخَذُوا مالی فَصَبَرْتُ، وَ شَتَمُوا عِرْضـی فَصَبَرْتُ، وَ طَلَبُوا دَمِی فَهَرَبْتُ، وَ أَیْمُ اللّهِ یا أَبا هِرَّهَ لَتَقْتُلَنِی الْفِئَهُ الْبـاغِیَهُ! وَ لَیَلْبِسَـنَّهُمُ اللّهُ ذُلاّ شامِلا وَ سَـیْفاً قاطِعاً، وَ لَیُسَـلِّطَنَّ اللّهُ عَلَیْهِمْ مَنْ یُـذِلَّهُمْ حَتّی یَکُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَـبَأ إِذْ مَلِکَتْهُمْ اِمْرَأَهٌ مِنْهُمْ فَحَکَمَتْ فِی أَمْوالِهِمْ وَ دِمائِهِمْ».

«ای اباهرّه! بنی امیّه دارایی ام را تصـرّف کردنـد و من شـکیبایی کردم، حرمتم را شکسـتند، صبر کردم، در صدد ریختن خونم بودند، به ناچار از آنان دور شدم; و سوگند به خدا! ای اباهرّه! گروهی ستمگر مرا خواهند کشت ; ولی به یقین، خداوند لباس ذلّتِ فراگیر بر آنان خواهد پوشانید و شمشیر برّنده ای را بر آنان خواهد کشید

صفحه ۳۶۳

و خداونـد کسـی را بر آنان مسلّط خواهد کرد که از قوم سـبأ خوارتر گردند همان قومی که زنی زمامدارشان بوده و بر مال و جانشان حکم می راند».(۱)

۴۶ امام حسین (علیه السلام) مردم را برای بازگشت آزاد می گذارد

هنگـامی که امام(علیه السـلام) به منزلگاه «زباله»(۲) رسـید، خبر شـهادت برادر رضاعی اش عبدالله بن یقطر (علاوه بر شـهادت مسلم و هانی) را شنید، نوشته ایی را بیرون آورد و برای مردم خواند:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ أَمّا بَعْـدُ; فَقَـدْ أَتانا خَبَرٌ فَضیعٌ! قَتْلُ مُسْـلِمِ بْنِ عَقیل وَ هانِی بْنِ عُرْوَهَ وَ عَبْـدُاللّهِ بْنِ یَقْطُرَ، وَ قَـدْ خَـذَلَتْنا شیعَتُنا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْکُمُ الاِْنْصِـرافَ فَلْیَنْصَـرِفْ، لَیْسِ عَلَیْهِ مِنّا ذِمامٌ; به نام خداوند بخشـنده مهربان، امّا بعد! خبر ناگوار شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به ما رسید، شیعیان ما از یاری

مان دست کشیدند، پس هر کس از شما بخواهد برگردد می تواند. هیچ بیعتی از ما بر عهده او نیست».

به دنبال این سخنان، مردم از چپ و راست از اطراف امام پراکنده شدند، تنها همان عدّه از یاران آن حضرت که از مدینه با او همراه بودند، باقی ماندند.

این سخن را بدان جهت فرمود که عدّه ای فکر می کردند امام(علیه السلام) به شهری وارد می شود که مردم آن سامان همه مطیع فرمان او هستند و امام زمام حکومت را به دست خواهد گرفت و آنها بهره مادّی خواهند برد! ولی هنگامی که دیدند مردم بی وفای کوفه دست از یاری امام کشیدند و قاعدتاً راهی جز شهادت برای امام و یارانش

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶ ; فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۲۳-۱۲۴ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷-۳۶۸.

۲ . زباله، منزلگاهی است معروف، در مسیر کوفه به مکّه، نزدیک منزل ثعلبیّه.

نیست از گرد آن حضرت پراکنده شدند.(۱)

این سخنان به خوبی نشان می دهد که امام(علیه السلام) رسالت و مأموریّت خاصّی در این سفر خطرناک برای خویش می دید، و گرنه بعد از علم و اطّلاع از پیمان شکنی مردم کوفه و شهادت «مسلم» و «هانی» و «عبدالله بن یقطر» می بایست به مکّه، یا مدینه باز گردد و تردیدی به خود راه ندهد، نه این که به سوی کوفه که ابن زیاد بر آن تسلّط کامل پیدا کرده بود برود، به خصوص این که بیعت را از همه همراهان بر می دارد و با صراحت می گوید ما به سوی خطر پیش می رویم آنها که غیر

از این گمان می کردند آزادند، بازگردند.

۴۷ امام (علیه السلام) حقایق را برای یارانش بازگو می کند!

دانشمند معروف اهل سنّت «قندوزی» نقل می کند که امام(علیه السلام) در منزلگاه «زباله» پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و بیوفایی کوفیان، رو به همراهانش کرد و چنین فرمود:

«أَیُّهَا النّاسُ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ یَصْبِرُ عَلی حَدِّ السَّیْفِ وَ طَعْنِ الْاَسِنَّهِ فَلْیَقُمْ مَعَنا وَ إِلاّ فَلْیَنْصَرِفْ عَنّا; ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه ها بردبار است، با ما بماند و الّا از ما جدا شود».(۲)

۴۸ اهداف امام در قالب اشعاری پر معنا

امام(علیه السلام) همچنان به سوی کوفه پیش می رفت تا فرزدق، شاعر معروف را دید،

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۰-۳۰۱ ; ارشاد شیخ مفید، ص ۴۲۴ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴ (با مختصر تفاوت).

۲ . ینابیع المودّه، ص ۴۰۶.

صفحه ۳۶۵

فرزدق سلام کرد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! چگونه به مردم کوفه اعتماد کردی با آن که آنان پسر عمویت مسلم بن عقیل و پیروانش را کشتند؟» اشک از دیدگان امام جاری شد و فرمود:

«رَحِمَ اللّهُ مُسْلِماً فَلَقَدْ صارَ إِلی رَوْحِ اللهِ وَ رَیْحانِهِ وَ جَنَّتِهِ وَ رِضْوانِهِ، أَلاَ إِنَّهُ قَدْ قَضَی ما عَلَیْهِ وَ بَقِیَ ما عَلَیْنا ; خداوند مسلم را رحمت کند، او به سوی رَوْح و ریحان و

بهشت و رضوان خداوند رهسپار شد، بدانید او به تکلیف خویش عمل کرد و هنوز تکلیف ما باقی مانده است».

سپس این اشعار را ایراد فرمود:

فَإِنْ تَکُنِ الدُّنْیا تُعَدُّ نَفیسَهً

فَدارُ ثَوابِ اللّهِ أَعْلی وَ أَنْبَلُ

وَ إِنْ تَکُنِ الاَْبْدانُ لِلْمُوتِ أُنْشِأَتْ

فَقَتْلُ امْرِیء بِالسَّیْفِ فِی اللّهِ أَفْضَلُ

وَ إِنْ تَكَنِ الْاْرْزاقُ قِسْماً مُقَدَّراً

فَقِلَّهُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِى الرِّزْقِ أَجْمَلُ

وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُها

فَما بالُ مَتْرُوک بِهِ الْحُرُّ يَبْخَلُ

اگر (لذّات) دنيوى

بـا ارزش به شـمار آیـد، سـرای پـاداشِ الهی (بهشت) از آن برتر و ارزشـمندتر است و اگر بـدن هـا برای مرگ آفریـده شـده، شهادت در زیر ضـربات شمشیر در راه خدا بهتر است و اگر روزی ها به تقدیر الهی تقسیم شده، حریص نبودن در طلب روزی زیباتر است و اگر اموال و دارایی برای واگذاشـتن جمع آوری می شود، چرا آزادمردان (در بذل و بخشـش آن) بخل بورزند؟(۱)

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب این جمله را نیز در ذیل این سخن نقل کرده است:

عَلَيْكُمْ سَلامُ اللّهِ يا آلَ اَحْمَدَ

فَاِنِّى اَرانِى عَنْكُمْ سَوْفَ أَرْحَلُ

پاورقی

۱ . تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین(علیه السلام))، ص ۱۶۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.

صفحه ۳۶۶

سلام خداوند بر شما ای آل احمد! من می بینم به زودی از میان شما کوچ خواهم کرد.(۱)

و «اربلی» مؤلّف «کشف الغمّه» بر آن اشعار افزوده است:

وَ اِنْ كانَتِ الْاَفْعالُ يَوْماً لِاَهْلِها

كَمالا فَحُسْنُ الْخُلْقِ اَبْهى وَ اَكْمَلُ

اگر کردار آدمی روزی مایه کمال اوست پس اخلاق نیکو، زیباتر و کاملتر است.(۲)

در روایتی آمده است که امام به دختر مسلم بن عقیل رو کرد و فرمود:

«يا إِبْنَتِى، أَنَا أَبُوكِ وَ بَناتِى أَخَواتُكِ ; دخترم! من به جای پدرت و دخترانم به جای خواهران تو هستند!».(۳)

اوج عظمت امام(علیه السـلام) و اهـداف او در این اشـعار کاملا جلوه گر است او می داند برای رهایی خود از ننگ تسـلیم در برابر خودکامگان فرومایه و برای نجات اسـلام از چنگال مشـرکان مسـلمان نما از دودمان بنی امیّه راهی جز پذیرش شهادت و آمادگی برای استقبال از شمشیرها وجود ندارد. امام(علیه السلام) از این طریق یاران خود را نیز برای

این هدف بزرگ می سازد و آماده می کند.

۴۹ خطبه امام (علیه السلام) در نخستین برخورد با دشمن

امام(علیه السلام) درمنطقه «ذو حسم»(۴) با سپاه حرّ (سپاهی که از سوی ابن زیاد برای جلوگیری از ورود امام(علیه السلام) به کوفه فرستاده شده بود) برخورد کرد و هر دو سپاه در آنجا فرود آمدند، چون وقت نماز ظهر رسید امام به «حجّاج بن مسروق» فرمود:

پاورقی

۱ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۲ . کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۸.

۳ . مثیرالاحزان، ص ۴۵.

۴ . ذو حُسم (یا ذوحُسُم) نام کوهی است که نعمان بن منذر در آنجا به شکار می پرداخت.

«أَذِّنْ رَحِمَکَ اللهُ!... حَتّی نُصَلِّی ; اذان بگو: خداوند ترا رحمت کند،... تا نماز بگزاریم». حجّاج برخاست و اذان گفت، آنگاه امام(علیه السلام) به حرّ بن یزید خطاب کرد:

«یَابْنَ یَزیدَ! أَتُریدُ أَنْ تُصَلِّیَ بِأَصْحابِکَ وَ أُصَلِّی بِأَصْحابِی؟ ; آیا تو قصد داری با یاران خویش نماز بگزاری و من نیز با یاران خود نماز بگزارم؟».

حر پاسخ داد: شما با یارانت نماز بگزار، ما نیز به تو اقتدا می کنیم!

امام(علیه السلام) به «حجّاج بن مسروق» فرمود: «اقامه بگو» اقامه گفت و امام(علیه السلام) جلو ایستاد و هر دو سپاه به او اقتدا کردند. پس از نماز از جای خویش برخاست و به شمشیرش تکیه داد و (خطبه خواند) و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود:

«أَیُّهَا النّاسُ! إنَّها مَعْذِرَةٌ إِلَی اللّهِ وَ إِلی مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمینَ، إِنِّی لَمْ أَقْدِمْ عَلی هذَا الْبَلَدِ حَتّی أَتَتْنِی کُتُبُکُمْ وَ قَدِمَتْ عَلَیَّ رُسُلُکُمْ أَنْ اَقْدِمَ إِلَیْنا إِنَّهُ لَیسَ عَلَیْنا إِمامٌ، فَلَعَلَّ اللّهُ أَنْ یَجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْهُدی، فَإِنْ کُنْتُمْ عَلی ذلِکَ فَقَدْ جِئْتُکُمْ، فَإِنْ تُعْطُونِی

ما يَثِقُ بِهِ قَلْبِى مِنْ عُهُودِكُمْ وَ مِنْ مَواثيقِكَمْ دَخَلْتُ مَعَكَمْ إِلى مِصْرِكُمْ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ كُنْتُمْ كارِهينَ لِقُدوُمى عَلَيْكَمْ اِنْصَرَفْتُ إِلَى الْمَكانِ الَّذِى أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ».

«اى مردم! اين اتمام حجتى است در پيشگاه خداوند و مسلمانان حاضر، من خود به سوى ديار شما نيامدم مگر آن كه نامه هاى شما به دستم رسيد و فرستادگانتان به سويم آمدند و گفتند: به سوى ما بيا چرا كه ما پيشوايى نداريم بدان اميد كه خداوند به وسيله تو ما را در مسير هدايت گرد آورد. اگر همچنان بر دعوت خود باقى هستيد كه اكنون آمدم. بنابراين، اگر با من پيمان و ميثاق هاى محكم مى بنديد به گونه اى كه مايه اطمينان خاطرم گردد، با شما وارد شهرتان مى شوم و اگر چنين نكنيد و از آمدنم به اين ديار ناخشنوديد به مكانى كه از آنجا آمده ام باز مى گردم».

حر و سپاهيانش در برابر سخنان امام(عليه السلام) ساكت مانده و جوابى ندادند.(۱)

پاورقى

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۴-۱۳۵ و ارشاد مفيد، ص ۴۲۷ (با مختصر تفاوت).

و طبق روايت ديگرى فرمود:

«اِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْاَمْرِ ما قَدْ تَرَوْنَ، وَ إِنَّ الدُّنْيا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُها، وَ اسْتَمَرَّتْ جِدّاً وَ لَمْ يَبْقَ مِنْها إِلاّ صُبابَهً كَصُبابَهِ الْإِناءِ، وَ خَسيسِ عَيْش كَالْمَرْعَى الْوَبيلِ، اَلا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْباطِلِ لا يُتَناهى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِى لِقاءِ رَبِّهِ حَقّاً حَقّاً، فَإِنِّى لا أَرىَ الْمَوْتَ إِلاّ سَعادَهً، وَ الْحَياهَ مَعَ الظّالِمينَ إِلاّ بَرَماً».

«همه شما مى بينيد كه چه پيش آمده است، مى بينيد اوضاع زمانه دگرگون و نامشخّص

شـده، خوبی آن روی گردانیده و با شـتاب درگذر است، و از آن جز اندکی همانند ته مانده ظرف ها و زندگی پستی همچون چراگـاه دشوار و خطرنـاک، باقی نمانـده است. آیا نمی بینیـد به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است شیفته دیدار پروردگـارش (شـهادت) باشـد. بـه یقین من مرگِ (در راه حق) را جز سـعادت، و زندگی در کنار ستمگران را جز ننگ و خواری نمی بینم».(۱)

علّامه مجلسی افزوده است که امام(علیه السلام) در ادامه چنین فرمود:

«إِنَّ النّاسَ عَبیدُ الدُّنْیا وَ الدّینُ لَعِقٌ عَلی أَلْسِنَتِهِمْ یَحُوطُونَهُ ما دَرَّتْ مَعائِشُهُمْ فَإِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیّانُونَ ; مردم بنـدگان دنیایند، و دین همانند چیز خوش طعم و

لذیـذی بر زبانشان است که تا آنگاه که زنـدگی شان (به وسیله آن) پر رونق است، آن را نگه می دارنـد، ولی هنگامی که به بلا (در امر دین) آزموده شوند، تعداد دین داران اندک گردند».(۲)

با این که «حرّ بن یزید ریاحی» بیشترین احترام را در ظاهر به امام(علیه السلام) گذارد و خود

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ (با مختصر تفاوت).

۲ . مقتـل الحسـین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷ و بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶. (قابـل تـوجّه آن که : خوارزمی معتقـد است که امام(علیه السلام) این سخن را در روز دوّم محرّم، در کربلا ایراد فرموده است).

صفحه ۳۶۹

و یارانش پشت سر امام نماز خواندند، ولی مأمور بود به هر قیمتی شده اجازه ندهد امام(علیه السـلام) به کوفه نزدیک شود، و اجازه بازگشت به مدینه را هم ندهد، بلکه امام(علیه السلام)

را در یک منطقه دور از آبادی ها فرود آورد تا لشکرها فرا رسند و امام(علیه السلام) را در محاصره کامل قرار دهند.

اگر می بینیم امام(علیه السلام) می فرماید: شما مرا دعوت کردید، اگر حاضر به همکاری نیستید به جایگاه اصلی ام باز می گردم، در واقع برای اتمام حجّت بر آن گروه پیمان شکن است، زیرا اگر امام(علیه السلام) می خواست بازگردد، بعد از خبرهای قطعی که از شهادت مسلم و هانی و پیمان شکنی اهل کوفه به او رسیده بود و هیچ مانعی در ظاهر وجود نداشت، باز می گشت.

او به خوبی می داند مسیر او به سوی کربلا، میدان جانبازی و شهادت او است، و این خبر از جدّش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به او رسیده بود.

۵۰ خطبه دیگر امام (علیه السلام) در برابر لشکر حرّ

مطابق روایتی: هنگام نماز عصر امام(علیه السلام) به مؤذّن خود فرمان داد اذان و اقامه بگوید، سپس امام(علیه السلام)جلو ایستاد و هر دو سپاه به آن حضرت اقتدا کردند، پس از نماز امام برخاست و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و فرمود:

«أَیُهَا النّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ نَحْنُ أَوْلی بِوِلایَهِ هذِهِ الْاُمُورِ عَلَیْکُمْ مِنْ هؤُلاءِ الْمُدَّعینَ ما لَیْسَ لَهُمْ وَ السّائِرینَ فیکُمْ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوانِ، فَإِنْ تَتِقُوا بِاللّهِ وَ تَعْرِفُوا الْحَقَّ لِاَهْلِهِ فَیَکُونُ ذلِکَ لِلّهِ رِضیً، وَ إِنْ کَرِهْتُمُونا وَ جَهِلْتُمْ حَقَّنا وَ کانَ رَأْیُکُمْ عَلی خِلافِ ما جاءَتْ بِهِ کُتُبُکُمْ وَ قَدِمَتْ بِهِ رُسُلُکُمْ اِنْصَرَفْتُ عَنْکُمْ».

«ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، ما به ولایت این امور بر شما (امامت بر مسلمین) از این مدّعیان دروغین که در میانتان به ظلم و ستم و تجاوز رفتار

می کنند

صفحه ۳۷۰

سزاوارتریم. اگر به خدا اعتماد کنید و صاحبان حق را بشناسید، مایه خشنودی خداوند است و اگر ما را ناخوش داشته و حقّ ما را نشناسید و عقیده شما برخلاف آن باشد که در نامه هایتان نوشته اید و فرستادگانتان گفتند، از نزد شما باز می گردم».

حرّ بن یزید در پاسخ عرض کرد: «ای اباعبدالله(علیه السلام)! ما از این نامه ها و فرستادگان بی خبریم».

امام(علیه السلام) به یکی از خدمت گزاران به نام عقبه ابن سمعان، رو کرد و فرمود: «یا عُقْبَهُ! هاتِ الْخُرْجَیْنَ اللَّذَیْنِ فِیهِمَا الْکُتُبُ ; ای عقبه! آن دو خورجین نامه ها را بیاور».

عقبه نیز نامه های شامیان و کوفیان را حاضر کرد و پیش روی آنان ریخت، آنان پیش آمده، به نامه ها نگاه کرده و می گذشتند!

حر گفت: «ای اباعبدالله! ما از آنان که این نامه ها را نوشتند نیستیم، مأموریت ما آن است که از تو جدا نشده تا تو را نزد امیر (عبیدالله بن زیاد) ببریم».

امام(علیه السلام) تبسّمی کرد و فرمود:

«اَلْمُوْتُ أَدْنی إِلَیْکَ مِنْ ذلِکَ ; مرگ از انجام این کار به تو نزدیک تر است!».(۱)

این دوّمین اتمام حجّت امام(علیه السلام) به کوفیان و سپاه «حرّ» است که در میان آنها به یقین از نامه نگاران و دعوت کنندگان امام(علیه السلام) فراوان بودند، زیرا کسی جز «حرّ» نوشتن نامه را انکار نکرد.

به یقین از آنها بسیار بودند و شرمنده شدند ولی اراده آنها از آن ضعیف تر بود که درست بیندیشند و از راه خطا بازگردند.

جمله آخر امام(علیه السلام) مانند پتکی بر سر «حر» وارد شد و چیزی نگفت.

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص

۱۳۸-۱۳۷ ; تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳ (با مختصر تفاوت) و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۲ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۳۷۱

۵۱ گفتگوی پرمعنای امام (علیه السلام) با حرّ

امام(علیه السلام) پس از گفتگو با حُرّ، به یاران خود رو کرد و فرمود: «زنان را بر مرکب ها سوار کنید تا ببینیم حرّ و یارانش چه خواهند کرد؟».

اصحاب امام سوار شدند و زنان را جلوی کاروان حرکت دادند. ولی سواران کوفه پیش آمده و راه را بر آنان بستند. امام دست به قبضه شمشیر برد و بر سر حُرّ فریاد کشید و فرمود: «ثَکَلَتْکَ اُمُّکَ! مَا الَّذی تُرِیدُ أَنْ تَصْنَعَ؟; مادرت به عزایت بنشیند! می خواهی چه کار کنی؟!».

حرّ پاسخ داد: به خدا سوگند اگر کسی از عرب جز تو چنین سخنی بر زبان جاری می ساخت، پاسخش را می دادم، هر که می خواست باشد! امّا به خدا سوگند که من نمی توانم نام مادرت را (به علّت عظمت فوق العاده آن حضرت) بر زبانم جاری سازم، ولی ناچارم شما را به نزد عبیدالله بن زیاد ببرم.

امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«اِذاً وَاللّهِ لا أَتْبَعُکَ أَوْ تَذْهَبَ نَفْسی ; به خدا سوگند من نمی آیم مگر آن که کشته شوم!».

حرّ پاسخ داد: «به خدا سوگند! من نیز از تو دست نمی کشم مگر آن که خود و یارانم کشته شویم!».

حضرت فرمود:

«بَرَزَ أَصْحابی وَ أَصْحابُکَ وَ اَبْرِزْ إِلَیَّ، فَإِنْ قَتَلْتَنِی خُذْ بِرَأْسی إِلَی ابْنِ زِیاد وَ إِنْ قَتَلْتُکَ أَرَحْتُ الْخَلْقَ مِنْکَ; یارانم با یاران تو می جنگند و من با تو نبرد خواهیم کرد. اگر

غلبه کردی سرم را نزد ابن زیاد ببر و اگر من تو را به قتل رساندم،

مردم را از تو آسوده کردم!».

حرّ گفت: «ای اباعبدالله! من مأمور نیستم با تو نبرد کنم، بلکه مأموریّت من آن

است از تو جـدا نشوم تا تو را نزد ابن زیاد ببرم.... من می دانم که همگان برای نجات خویش در فردای قیامت به شـفاعت جدّ تو امیـد بسـته انـد، و اگر با تو بستیزم می ترسم در دنیا و آخرت زیانکار باشم ; ولی من در این شـرایط نمی توانم از تو دسـت کشـیده و به کوفه برگردم، این راه را در پیش گیر و هر جـا که خواستی برو، تـا به عبیـدالله بن زیادنامه ای بنویسم که او با من مخالفت کرد و من نتوانستم کاری بکنم، تو را به خدا سوگند می دهم جان خویش را حفظ کن!».

امام(علیه السلام) فرمود:

«یا حُرُّ! کَأَنَّکَ تُخْبِرُنِی أَنِّی مَقْتُولٌ ; ای حرّ; گویا از کشته شدن مرا می ترسانی؟».

حرّ عرض کرد: «آری اباعبـدالله! من در این مورد شـکّی نـدارم (که اینها چنین تصـمیمی دارند) مگر آن که از همان راهی که آمده ای برگردی».

امام(علیه السلام) فرمود:

ما أَدْری ما أَقُولُ لَکَ وَ لکِنِّی أَقُولُ کَما قالَ أَخُو الْأَوْسِ حَیْثُ یَقُولُ:

سَأَمْضی وَ ما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتی

إِذا ما نَوی خَیْراً، وَ جاهَدَ مُسْلِماً

وَ وَاسَی الرِّجالَ الصّالِحینَ بِنَفْسِهِ

وَ فارَقَ مَذْمُوماً وَ خالَفَ مُجْرِماً

أَقْدِمُ نَفْسی لا أُریدُ بَقاءَها

لِتَلْقی خَمیساً فِی الْوِغاءِ عَرْمَرْماً

فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أُلَمْ وَ إِنْ مُتُّ لَمْ أُذَمْ

کَفی بِکَ ذُلّاً أَنْ تَعیشَ مُرَغَّماً

تنهـا پاسـخی که می تـوانم به تو بـدهم همـان پاسـخی است که آن مرد از قـبیله اوس (به پسـر عموی خویش هنگـامی که می خواست به یاری پیامبر برود)، داد:

(سپس اشعاری به این مضمون بیان فرمود:)

«من

این راه را می روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست.

آنگاه که آهنگ خیر کند و در راه اسلام مجاهدت نماید.

و برای مردان صالح از جان خود مایه بگذارد.

و از بدی ها دوری گزیده و با تبهکاران مخالفت ورزد.

من جانم را بر کف گرفته و دیگر قصد ماندن ندارم تا در کشاکش نبرد با تمام سپاه دشمن بستیزم.

پس اگر زنده ماندم پیشمان نخواهم بود، و اگر کشته شوم نکوهش نمی شوم.

تو را ذلّت همین بس که با خواری به این زندگی (ننگین خود) ادامه دهی!!».(۱)

تعبیرات و اشعاری که در این گفتار امام(علیه السلام) از آن استفاده شده نشان می دهد که شجاعت پدرش علی(علیه السلام) در وجود مبارکش به طور کامل وجود داشته است، همان گونه که پدرش فرمود: «وَاللهِ لاَبْنُ اَبیطالِب آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ اُمِّهِ; به خدا سوگند عشق و علاقه فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادرش بیشتر است».(۲) او هم می فرماید: «سَأَمْضی وَ ما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتی; من از این طریق می روم و مرگ و شهادت (در راه خدا و نشر حقّ و عدالت) برای جوانمردان عیب و عار نیست!»

شجاعتی که سبب می شود بر مرگ لبخند زند و از هیچ تهدیدی نهراسد و شاهد مقصود مقدّس خویش را به هر قیمت شده در آغوش گیرد.

یک بار دیگر اشعار فوق را که زبان حال امام(علیه السلام) است زمزمه کنید و به محتوای آن بیندیشید، چگونه از مرگی که مایه حیات و عزّت و افتخار است و حیاتی که مایه ننگ و خواری و بدبختی است، سخن می گوید.

۵۲ تعبیر دیگری از امام (علیه السلام) درباره ذلّت ناپذیری

پاورقی

۱ . فتوح ابن

اعثم، ج ۵، ص ۱۳۸-۱۴۰ ; مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۳ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷-۳۷۸ (با مقداری تفاوت).

۲ . نهج البلاغه، خطبه ۵.

صفحه ۳۷۴

در روایت دیگری آمده است که حضرت بعد از خواندن آن اشعار فرمود:

«لَیسَ شَأْنِی شَأْنُ مَنْ یَخافُ الْمَوْتَ، ما اَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلی سَبیلِ نَیْلِ الْعِزِّ وَ إِحْیاءِ الْحَقِّ، لَیْسَ الْمُوتُ فِی سَبیلِ الْعِزِّ إلاّ حَیاةً خالِدَةً وَ لَیْسَتِ الْحَیاةُ مَعَ الذُّلِّ إلاَّ الْمَوْتَ الَّذِی لا حَیاةَ مَعَهُ، اَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِی، هَیْهاتَ طاشَ سَهْمُکَ وَ خابَ ظَنُّکَ لَسْتُ اَخافُ الْمَوْتَ، اِنَّ نَفْسِی لَأَکْبَرُ مِنْ ذلِکَ وَ هِمَّتِی لَأَعْلی مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضَّیْمَ خَوْفاً مِنَ الْمَوْتِ وَ هَلْ تَقْدِرُونَ عَلی اَکْثَرَ مِنْ قَتْلی؟! مَرْحَباً بِالْقَتْلِ فِی سَبیلِ اللّهِ، وَ لکِنَّکُمْ لا تَقْدِرُونَ عَلی هَدْمِ مَجْدی وَ مَحْوِ عِزِّی وَ شَرَفِی فَإِذا لا أُبالِی بِالْقَتْلِ».

«در شأن چون منی نیست که از مرگ بهراسد! مرگ در راه رسیدن به عزّت و احیای حق، چقدر آسان است؟! آری مرگ در راه عزّت و سربلندی جز زندگانی جاوید نیست! و زندگی ذلّت بار جز مرگ تهی از زندگی نمی باشد.

آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ هیهات! تیرت به خطا رفت و پندارت بیهوده است!

من آن نیستم که از مرگ بترسم، روحم بزرگ تر و همّتم برتر از آن است که از ترس مرگ زیر بار ستم بروم!

آیا به بیش از کشتن من قادرید؟! خوشا به کشته شدن در راه خدا!

ولی شما بر نابودی عظمت و عزّت و شرف من ناتوانید، حال که چنین است من از کشته شدن باکی ندارم!».(۱)

راستی آفرین بر این همّت، و درود خدا بر این عظمت روح و

اوج شهامت;

آیا این گونه سخنان تاکنون از کسی شنیده شده؟

آیا هر کس توان گفتن این کلمات را دارد؟

پاورقی

۱ . احقاق الحق، ج ۱، ص ۶۰۱ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱.

درود بر تو ای پیشوای آزادگان و ای سالار شهیدان! که عالیترین درس را در کوتاهترین عبارت به ما آموختی، درود و صد هزار درود!

۵۳ خطبه دیگری از امام (علیه السلام) در جمع یاران حرّ

سرانجام امام(علیه السلام) و حُرّ هر کدام با سپاهیان خود به راه خویش ادامه دادند تا به منزلگاه «بیضه»(۱) رسیدند. امام(علیه السلام) در آنجا برای یاران خود و سپاه حرّ، پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمودند:

«أَیُّهَا النّاسُ; إِنَّ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قالَ: «مَنْ رَأی سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلاًّ لِحُرُمِ اللهِ، ناکِثاً لِعَهْدِ اللهِ، مُخالِفاً لِسُنَّهِ رَسُولِ اللهِ، یَعْمَلُ فِی عِبادِاللهِ بِالاِْثْمِ وَ الْعُدْوانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلَیْهِ بِفِعْل، وَ لاَ قَوْل، کانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». أَلا وَ إِنَّ هؤُلاءِ قَدْ لَزِمُوا طاعَهَ الشَّیْطانِ، وَ تَرَکُوا طاعَهَ الرَّحْمنِ، وَ اَظْهَرُوا الْفَسادَ، وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَیءِ، وَ أَحَلُّوا حَرامَ اللّهِ، وَ حَرَّمُوا حَلالَ اللّهِ، وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ غَیَّرَ.

قَدْ أَتَتْنی کُتُبُکُمْ، وَ قَدِمَتْ عَلَیَّ رُسُلُکُمْ بِبَیْعَتِکُمْ أَنَّکُمْ لا تُسَلِّمُونی وَ لا تَخْذُلُونی، فَإِنْ تَمَمْتُمْ عَلی بَیْعَتِکُمْ تُصیبُوا رُشْدَکُم، فَأَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ، وَابْنُ فاطِمَهَ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)، نَفْسی مَعَ أَنْفُسِکُمْ، وَ أَهْلی مَعَ أَهْلیکُمْ، فَلَکُمْ فِیَّ أُسْوَهٌ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَقَضْتُمْ عَهْدَکُمْ، وَ خَلَّعْتُمْ بَیْعَتی مِنْ أَعْناقِکُمْ فَلَعَمْری ما هِیَ لَکُمْ بِنُکْر، لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِأَبی وَ أَخی وَابْنِ عَمِّی مُسْلِم! وَالْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِکُمْ، فَحَظُّکُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَ نَصیبُکُمْ ضَیَّعْتُمْ (فَمَنْ نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنْکُثُ عَلَی نَفْسِهِ) وَ سَیُغْنِی اللّهُ عَنْکُمْ،

وَ السَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ».

«ای مردم! پیامبر خدا(علیه السلام) فرمودند: «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته و با سنّت رسول خدا مخالفت ورزیده، در

پاورقی

۱ . بیضه (به کسر باء) آبگاهی است میان واقصه و عذیب.

صفحه ۳۷۶

میان بندگان خدا به ستم رفتار می کند; و او با زبان و کردارش با وی به مخالفت بر نخیزد، سزاوار است خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (دوزخ) بیاندازد».

هان ای مردم! این گروه (بنی امیّه) به طاعت شیطان پایبند شده و از پیروی خداوند سرپیچی کرده اند، فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده اند. آنان بیت المال را به انحصار خویش درآورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده اند و من (که فرزند رسول خدایم) به قیام برای تغییر این اوضاع، از همه کس سزاوارترم.

نامه های شما به دستم رسید و فرستادگانتان با خبر بیعت شما به نزدم آمدند (و گفتند:) شما با من پیمان بسته که مرا در برابر دشمن تنها نخواهید گذاشت.

اکنون اگر به بیعت خود وفادار ماندید، به رشد و کمال خود دست یافتید، من حسین بن علی(علیه السلام) و فرزند فاطمه دختر رسول خدایم. من در کنار شما، و خاندانم در کنار خاندان شما است. اسوه و الگوی شما من هستم.

و اگر چنین نبودید و پیمانتان را شکسته اید و از بیعت خویش با من دست کشیده اید، به جانم سوگند! این رفتار از شما ناشناخته (و عجیب) نیست! چرا که شما با پدر و برادر و پسرعمویم مسلم، همین

گونه رفتار کردید! فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد. (در واقع این شمایید که) همای سعادت را از دست داده و بهره خویش را تباه ساخته اید. (قرآن می فرماید): «(فَمَنْ نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنْکُثُ عَلَی نَفْسِهِ)؛ هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است».(۱)

و به زودی خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد کرد، و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته».

هنگامی که این خطبه به پایان رسید، یاران امام(علیه السلام) به نزدش آمده و همگی برای

پاورقی

۱. فتح، آیه ۱۰.

یاری حضرت اعلام یاری کردند و امام(علیه السلام) از خداوند برای آنها خیر و سعادت طلب نمود.(۱)

این گفتار تاریخی امام(علیه السلام) با صراحت تمام هدف قیام خونین عاشورا را شرح می دهد، بیانی که برای هر زمان و هر مکان کاربرد دارد. امام(علیه السلام) قیام خود را تبلوری از وظیفه عمومی همه مسلمین می داند که در برابر حکّام جائر و ظالم بر عهده دارند. ظالمانی که نه فقط بندگان خدا را به زنجیر ستم گرفتار ساخته اند، بلکه حلال خدا را حرام کرده و حرام او را حلال شمرده اند.

به یقین، سکوت در برابر چنین افرادی برای هیچ مسلمانی جایز نیست! چرا که سکوت سبب امضای اعمال آنان می شود و امضای اعمال آنان سبب اتّحاد سرنوشت سکوت کننده، با ظالمان و طاغیان می گردد.

آری؛ همه باید فریاد کشند و قیام کنند و کاخ بیدادگران را واژگون کنند و از همه سزاوارتر به این امر، فرزند پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و امام معصوم(علیهم السلام) است.

چه منطقی از این گویاتر و زنده تر!

۵۴ عبیدالله بن حُرّ جعفی و از دست دادن فرصت

هنگامی

که امام(علیه السلام) با سپاه اندک خویش به «قصر بنی مقاتل»(۲) رسید در آنجا خیمه ای توجّهش را جلب کرد، پرسید: «این خیمه از کیست؟» گفتند: «عبیدالله بن حرّجعفی». امام(علیه السلام) «حجّاج بن مسروق جعفی» را به نزد او فرستاد. حجّاج به خیمه عبیدالله بن حرّ آمد، سلام کرد و گفت:

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴ ; کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۲ . این قصر که موضعی است میان عین التمر و قُطقُطانیّه (نزدیک کوفه)، منسوب به مقاتل بن حسان بوده است.

صفحه ۳۷۸

ای پسر حرّ! به خدا سوگند! اگر شایسته آن باشی که بپذیری خداوند به تو کرامتی عظیم هدیه کرده است.

گفت: کدام کرامت؟

حجّاج پاسخ داد: این حسین بن علی(علیه السلام) است، که تو را به یاری خویش فرا می خواند. پس اگر در رکاب آن حضرت با دشمنانش نبرد کنی، پاداش بزرگی نصیب تو خواهد شد و اگر کشته شوی، به فیض شهادت نایل گردی.

«عبیدالله بن حرّ» گفت: من از کوفه بیرون نیامدم مگر آن که بیم داشتم حسین بن علی(علیه السلام) به کوفه قدم گذارد و من آنجا باشم و یاری اش نکنم. در کوفه هیچ یاوری نمانده مگر آن که به دنیا رو کرده است، خدمت امام برگرد و این مطلب را به عرضشان برسان.

حجّاج نزد امام آمد و ماجرا را به عرض امام(علیه السلام) رساند. امام برخاست و باتنی چند از یاران خود به نزد عبیدالله بن حرّ آمد. عبیدالله از امام(علیه السلام) استقبال گرمی به عمل آورد و امام نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أَمّا

بَعْدُ، يَابْنَ الْحُرِّ! فَإنَّ مِصْرَكُمْ هذِهِ كَتَبُوا إلَيَّ وَ خَبَّرُونی أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلی نُصْرَتی، وَ أَنْ يَقُومُوا دُونِی وَ يُقاتِلُوا عَدُوِّی، وَ أَنَّهُمْ سَأَلُونِی الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ، فَقَدِمْتُ، وَ لَسْتُ أَدْرِی الْقَوْمَ عَلی ما زَعَمُوا، لِأَنَّهُمْ قَدْ أَعانُوا عَلی قَتْلِ ابْنِ عَمِّی مُسْلِمِ بْنِ عَقيل(رحمه الله)وَ شيعَتِهِ. وَ أَجْمَعُوا عَلَی ابْنِ مَرْجانَهَ عُبَيْدِاللّهِ بْنِ زِياد يُبايِعُنِی لِيَزيدَ بْنِ مُعاوِيَهَ، وَ أَنْتَ يَابْنَ الْحُرِّ فَاعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُؤاخِذُکَ بِما كَسَبْتَ وَ أَسْلَفْتَ مِنَ الذُّنُوبِ فِی الْأَيّامِ الْخالِيَهِ، وَ أَنَا أَدْعُوکَ فِی وَقْتِی هذا اِلی تَوْبَه تُغْسَلُ بِها ما عَلَيْکَ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ أَدْعُوکَ إِلی نُصْرَتِنا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنْ أُعْطِينا حَقَّنا حَمِدْنَا اللّهُ عَلی ذلِکَ وَ قَبِلْناهُ، وَ إِنْ مُنِعْنا حَقَّنا وَ رُكِبْنا بِالظُّلْمِ كُنْتَ مِنْ أَعْوانی عَلی طَلَبِ الْحَقِّ».

«امّا بعد! ای پسر حرّ! همشهریان تو این نامه ها را برایم نوشتند و خبر دادند که

همگی بر یاری من متّفق اند و در کنار من ایستاده و با دشمنانم پیکار خواهند کرد. و از من خواستند که نزدشان بروم و من نیز آمدم. ولی گمان نمی کنم که آنان بر عهدشان پایدار بمانند، زیرا آنان بر کشتن پسر عمویم مسلم بن عقیل(رحمه الله) و یارانش (با دشمنان) همکاری کردند، و همگی با پسر مرجانه عبیدالله بن زیاد که از من می خواهد با یزید بیعت کنم، همراه شده اند. و تو ای پسر حرّ بدان! به یقین خداوند در برابر کارهایی که انجام داده ای و گناهانی که در ایّام گذشته مرتکب شده ای، از تو بازخواست خواهد کرد، و من در این لحظه از تو می خواهم که با

آب توبه گناهانت را شستشو دهی و تو را به یاری خاندان اهلبیت(علیهم السلام) فرا می خوانم.

اگر حقّمان را به ما دادند خدا را بر آن شکر کرده و می پذیریم و اگر آن را از ما بازداشتند و به ظلم و ستم بر ما چیره شدند تو در طلب حق، از یاوران من خواهی بود (و در هر دو صورت زیانی نخواهی دید)».

عبیدالله بن حرّ عرض کرد: به خدا سوگند! ای فرزند رسول الله(صلی الله علیه وآله) اگر در کوفه کسانی بودند که تو را یاری کرده و در رکابت پیکار می نمودند، من مقاوم ترین آنان در برابر دشمنانت بودم. ولی من در کوفه شاهد بودم که مدّعیان پیروی تو از ترس بنی امیّه و شمشیرهایشان به خانه های خود خزیدند. تو را به خدا سوگند که این خواهش را از من مکن. من هر چه بتوانم از کمک های مالی از تو دریغ نخواهم کرد این اسب را از من بپذیر که در پی کسی با آن روان نشدم مگر آن که بر او دست یافتم و با آن از مهلکه ای نگریختم جز آن که نجات یافتم و این شمشیر را تقدیم تو می کنم که به هر چه فرود آوردم آن را برید.

اŘ…Ũعلیه السلام) فرمود:

«یَابْنَ الْحُرِّ! ما جِئْناکَ لِفَرَسِکَ وَ سَیْفِکَ، إِنَّما أَتَیْناکَ لِنَسْأَلَکَ النُّصْرَهَ، فَإِنْ کُنْتَ قَدْ بَخِلْتَ عَلَیْنا بِنَفْسِکَ فَلا حاجَهَ لَنا فِی شَیْء مِنْ مالِکَ،... قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ هُوَ یَقُولُ: «مَنْ

صفحه ۳۸۰

سَمِعَ داعِیَهَ أَهْلِ بَیْتی، وَ لَمْ یَنْصُرْهُمْ عَلی حَقِّهِمْ إِلاَّ أَکَبَّهُ اللهُ عَلی وَجْهِهِ فِی النّارِ» ; ای فرزند

حرّ! ما به قصد اسب و شمشیرت نیامدیم، ما آمدیم تا از تو یاری بطلبیم. اگر از تقدیم جانت در راه ما دریغ میورزی، هیچ نیازی به مالت نداریم... من از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)شنیدم که می فرمود: «هر کس فریاد استغاثه اهل بیت مرا بشنود و به یاریشان نشتابد خداوند وی را به رو در آتش دوزخ اندازد».

آنگاه امام حسین(علیه السلام) برخاست و به نزد یاران خود برگشت.(۱)

در روایتی آمده است که امام پس از این گفتگوها در پایان به عبیدالله بن حرّ چنین فرمود:

«فَإِلاّ تَنْصُرْنا فَاتَّقِ اللّهَ أَنْ لا تَکُونَ مِمَّنْ یُقاتِلُنا، فَوَاللّهِ لا یَسْمَعُ واعِیَتَنا أَحَدٌ ثُمَّ لَمْ یَنْصُرْنا إِلاّ هَلَکَ ; اگر قصد یاری ما را نداری، پس از خدا بترس و با آنان که با ما

می جنگند مباش! به خدا سوگند! هر کس فریاد استغاثه ما را بشنود و به یاری ما نشتابد یقیناً آخرت او تباه خواهد شد».

عبیدالله بن حر عرض کرد: نه، هرگز چنین نخواهد شد! إن شاء الله (و من با دشمن شما همراهی نخواهم کرد).(۲)

امام(علیه السلام) بار دیگر با این سخنان پر معنی خود نشان می دهد با این که امیدی به مردم کوفه ندارد و می داند آنها بیوفاتر از آن هستند که به پیمان و دعوت نامه های خود وفا کنند و به یاری او برخیزند، باز به راه خود ادامه می دهد، زیرا رسالت او چیز دیگری است و برنامه ای دیگر.

در ضمن هر کس را ببیند با او اتمام حجّت می کند، و صاحبان نفوس مطمئنّه و سعادتمندان پرافتخار و مؤمنان راستین را با خود همراه می سازد، تا در آن

کارزار

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۰-۱۳۲.

۲ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۷-۳۰۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹.

تاریخی عاشورا شهد شهادت را بنوشند و با خون های پاک خود نهال اسلام را آبیاری کنند و پرده از چهره منافقان و دشمنان قسم خورده اسلام برافکنند.

۵۵ در پستی دنیا همین بس...

از امام سجّاد(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «امام حسین(علیه السلام) (در مسیر کربلا) در هیچ منزلگاهی فرود نیامد و کوچ نکرد، مگر آن که از «یحیی بن زکریّا» پیامبر بزرگ خدا و کشته شدن وی یاد فرمود، و روزی چنین فرمود:

«وَ مِنْ هَوانِ الدُّنْیا عَلَی اللّهِ أَنَّ رَأْسَ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیّا اُهْدِیَ اِلی بَغِیٍّ مِنْ بَغایا بَنی إِسْرائیلَ ; از پستی دنیا نزد خداوند همین بس که سر «یحیی بن زکریّا» را برای زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه بردند!».(۱)

در روایت دیگری امام(علیه السلام) در توضیح این مطلب، فرمود:

«إِنَّ امْرَأَه مَلِکِ بَنِی إِسْرائیلَ کَبُرَتْ وَ أَرادَتْ أَنْ تُزَوِّجَ بِنْتَها مِنْهُ لِلْمَلِکِ، فَاسْتَشارَ الْمَلِکُ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیّا فَنَهاهُ عَنْ ذلِکَ، فَعَرَفَتِ الْمِرْأَه ذلِکَ وَ زَیَّنَتْ بِنْتَها وَ بَعَثَتْها إِلَی الْمَلِکِ فَذَهَبَتْ وَ لَعِبَتْ بَیْنَ یَدَیْهِ، فَقالَ لَهَا الْمَلِکُ: مَا حاجَتُکَ؟

قالَتْ: رَأْسُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیّا.

فَقالَ الْمَلِکُ: یا بُنَیَّهُ حاجَهً غَیْرَ هذِهِ.

قالَتْ: ما أُریدُ غَیْرَهُ... فَقَتَلَهُ، ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَیْها فِی طَشْت مِنْ ذَهَب، فَأُمِرَتِ الْاَرْضُ فَأَخَذَتْهَا، وَ سَلَّطَ اللّهُ عَلَیْهِمْ بُخْتَ نُصَّرَ».

«همسر پادشاه بنی اسرائیل پیر شده بود، خواست دخترش را به همسری آن پادشاه درآورد. پادشاه با یحیی بن زکریّا دراین مورد مشورت کرد حضرت وی را از این کار برحذر داشت، همسر پادشاه از این ماجرا با خبر شد و دخترش را آرایش

پاورقی

۱ .

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۹.

صفحه ۳۸۲

کرد و به نزد پادشاه فرستاد ; دختر به نزد پادشاه رفت و به طنّازی و عشوه گری پرداخت (تا هوش از سر پادشاه ربود).

پادشاه گفت: (برای آن که به وصالت برسم) چه می خواهی؟

دختر گفت: سر یحیی بن زکریّا را!

پادشاه گفت: دخترم! چیز دیگری بخواه.

گفت: جز این نمی خواهم!

امام(علیه السلام) ادامه داد: ... وی پس از این تصمیم به قتل حضرت یحیی(علیه السلام) گرفت و آن حضرت را به قتل رساند. آنگاه سر مبارکش را در طشت طلایی نهاد و به نزد آن دختر فرستاد (وچندان نگذشت که زمین دختر را در خود فرود برد و «بخت نصّر» بر آنان مسلّط شد)».(۱)

آنجا که سر یحیی را دفن کردند پیوسته از آن محل خون می جوشید تا بخت نصّر گروه زیادی از ظالمان بنی اسرائیل را کشت تا خون از جوشش افتاد.

لذا در پایان این ماجرا می خوانیم امام حسین(علیه السلام) به فرزندش امام سجّاد(علیه السلام) فرمود:

«یا وَلَدِی یا عَلِیُّ وَاللّهِ لا یَسْکُنُ دَمِی حَتّی یَبْعَثَ اللّهُ الْمَهْدِیَّ فَیَقْتُلَ عَلی دَمِی مِنَ الْمُنافِقِینَ الْکَفَرَهِ الْفَسَقَهِ سَبْعینَ أَلْفاً ; فرزندم! علی جان! به خدا سوگند خون من آرام

نخواهد گرفت تا آنگاه که خداوند (فرزندم) مهدی(عج) را مبعوث کند و او هفتاد هزار تن از منافقین کافر و فاسق را به قتل برساند».(۲)

گفته های کوتاه و پرمعنی امام(علیه السلام) در مسیر کربلا یکی از دیگری پربارتر و عجیب تر است.

هدف امام(علیه السلام) از طرح ماجرای حضرت یحیی(علیه السلام) اشاره به این نکته است که حکّام

پاورقی

۱ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص

۹۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۹ .

۲ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۹ .

ظالم و جبار و هواپرست او را به جرم پاکی و تقوا و مبارزه با آلودگی ها و هوسبازی ها شهید می کنند و سر بریده اش را برای ناپاک زاده ای هدیه می برند و این نشان می دهد که امام(علیه السلام) از جزئیات شهادت خود آگاه بوده، و برای اصحاب و یاران و فرزندانش شرح می داده و آن مردان شجاع را آماده جانبازی و فداکاری تا آخرین قطره خون می کرده است.

جمله «خون من از جوشش باز نمی ایستد تا «مهدی(علیه السلام)» قیام کند» اشاره پر معنایی به استمرار عاشوراهای حسینی در طول تاریخ است، همان چیزی که امروز با چشم خود می بینیم. صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَوْلِيائُهُ(عليهم السلام) .

۵۶ ورود به سر منزل مقصود

امام در دوّم محرّم سال ۶۱ هجری به اتّفاق یاران خویش به سرزمین کربلا وارد شد، ابتدا به یارانش رو کرد و فرمود:

«اَلنّاسُ عَبيدُ الدُّنْيا وَ الدِّينُ لَعِقٌ عَلى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ ما دَرَّتْ مَعايِشُهُمْ، فَإِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّيّانُونَ ; مردم، بندگان دنیا هستند و دین همانند چیزی است که بر

زبانشان باشد، تا آنگاه که زندگی شان (به وسیله آن) پر رونق است آن را نگه می دارند، ولی هنگامی که با مشکلات آزموده شوند عدد دین داران اندک می شود».

آنگاه پرسید: آیا اینجا کربلا است!

پاسخ دادند: آری، ای پسر پیغمبر!

آن حضرت فرمود:

«هذا مَوْضِعُ كَرْب وَ بَلاء، ههُنا مَناخُ رِكابِنا، وَ مَحَطُّ رِحالِنا، وَ مَقْتَلُ رِجالِنا، وَ مَسْفَكُ دِمائِنا ; این دیار، جایگاه اندوه و بلا

(و سرزمین گرفتاری و آزمون) است،

اینجا محلّ خوابیدن شتران ما، و بارانداز کاروان ما، و محلّ شهادت مردان ما و

صفحه ۳۸۴

جاری شدن خون ماست».(۱)

سپس اصحاب امام(علیه السلام) پیاده شدند «حرّ» نیز با هزار سوار جنگی در ناحیه دیگری در مقابل امام(علیه السلام) اردو زد و نامه ای به عبیدالله بن زیاد نوشت و در آن نامه او را از ورود امام حسین(علیه السلام) به کربلا باخبر ساخت.

در روایت دیگری چنین می خوانیم:

امام حسین(علیه السلام) فرمود: اسم این مکان چیست؟ پاسخ دادند: کربلا.

فرمود:

«ذاتُ کَرْب وَ بَلاء، وَ لَقَدْ مَرَّ أَبِی بِهـذَا الْمَکانِ عِنْدَ مَسیرِهِ إلی صِفّینَ، وَ أَنَا مَعَهُ، فَوَقَفَ، فَسَأَلَ عَنْهُ، فَأُخْبِرَ بِاسْمِهِ، فَقالَ: «هاهُنا مَحَطُّ رِکابِهِمْ، وَ هاهُنا مِهْراقُ دِمائِهِمْ»، فَسُئِلَ عَنْ ذلِکَ، فَقالَ: «ثِقْلٌ لِال بَیْتِ مُحَمَّد، یَنْزِلُونَ هاهُنا»، وَ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْها فَشَمَّها وَ قالَ: هذِهِ وَ اللّهِ هِیَ الاَْرْضُ الَّتِی أَخْبَرَ بِها جَبْرَئیلُ رَسُولَ اللّهِ أَنَّنِی أُقْتَلُ فیها، أَخْبَرَتْنِی أُمُّ سَلْمَهَ».

«سرزمین اندوه و سختی، پدرم (امیرالمؤمنین(علیه السلام)) در مسیر جنگ صفّین که من نیز همراه او بودم از این سرزمین عبور کرد، چون به اینجا رسید، ایستاد و از نام آن پرسید. وقتی که نامش را شنید، فرمود: «اینجا محلّ کاروان آنان و جای ریخته شدن خون های پاکشان است».

پرسیدند: از چه خبر می دهی؟

فرمود: «از حوادث سنگینی برای خاندان پیامبر که روزی در این مکان فرود می آیند».

سپس امام حسین(علیه السلام) مشتی از خاک گرفت و بویید و فرمود: «به خدا سوگند! این همان سرزمینی است که جبرئیل به پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) خبر داد که من در آن شهید می شوم.

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص

۲۳۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳ .

امّ سلمه (همسر بزرگوار رسول گرامی اسلام) به من خبر داد و گفت: روزی جبرئیل نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و تو هم (ای حسین(علیه السلام)) نزد من بودی، پس گریستی، پیامبر فرمود: فرزندم را رها کن و من تو را رها کردم، پیامبر(صلی الله علیه وآله) تو را در آغوش گرفت و بر دامانش نشاند. جبرئیل از پیامبر(صلی الله علیه وآله) پرسید: آیا حسین(علیه السلام) را دوست داری؟ پیامبر فرمود: آری». جبرئیل گفت:

«فِإنَّ أُمَّتَکَ سَیَقْتُلُهُ، وَ إنْ شِئْتَ أُریتُکَ تُرْبَهَ أرْضِهِ الَّتی یُقْتَلُ فِیها ; امّت تو وی را خواهند کشت و چنانچه خواسته باشی خاک زمینی را که در آن شهید می شود به تو نشان دهم؟».

پیامبر فرمود: آری!

آنگاه جبرئیل بالش را بر زمین باز کرد و آن زمین را به پیامبر نشان داد.(۱)

ابومخنف در کتاب مقتل خویش از کلبی نقل می کند که امام و حرّ با سپاهیان خود راه می پیمودند تا آن که در روز چهارشنبه به سرزمین کربلا رسیدند، ناگهان اسب امام حسین(علیه السلام) از حرکت ایستاد. امام(علیه السلام) از آن پیاده شد و سوار بر مرکب دیگر شد ; ولی آن اسب نیز قدم از قدم برنداشت، اسب های متعدّدی عوض کرد، ولی هیچ یک حرکت نکردند. امام(علیه السلام)چون این امر شگفت آور را مشاهده کرد، پرسید: نام این سرزمین چیست؟

گفتند: غاضریّه. فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: نینوا.

فرمود: به جز اینها آن را چه می نامند؟ گفتند: شاطی الفرات (ساحل فرات).

فرمود: آیا باز هم نامی دارد؟ پاسخ دادند: کربلا.

پس آهی کشید و فرمود: «أَرْضُ کَرْب وَ بَلاَء ; دشت

اندوه و بلا» است.

سپس افزود:

«قِفُوا وَ لا تَرْحَلُوا مِنْها، فَهاهُنا وَاللّهِ مَناخُ رِكابِنا، وَ هاهُنا وَاللّهِ سَفْكُ دِمائِنا، وَ هاهُنا

پاورقی

۱ . مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۲.

وَاللّهِ هَتْكُ حَريمِنـا، وَ هاهُنـا وَاللّهِ قَتْلُ رِجالِنا، وَ هاهُنا وَاللّهِ ذِبْحُ اَطْفالِنا، وَ هاهُنا وَاللّهِ تُزارُ قُبُورُنا، وَ بِهـذِهِ التُّرْبَهِ وَعَـدَنِی جَـدِّی رَسُولُ اللّهِ وَ لا خُلْفَ لِقَوْلِهِ».

«همین جا توقّف کنیـد و از آن کوچ نکنیـد. پس به خـدا سوگنـد! خوابگاه شتران ما و جای ریخته شدن خونمان است. به خدا سوگنـد! اینجا محلّ هتك حریم ما و کشـته شدن مردان و ذبح کودکان ماست. به خدا سوگند! اینجا محلّ زیارت قبور ماست. جدّم رسول خدا مرا به این تربت نوید داده است که در فرموده او تخلّفی نیست».(۱)

سرزمین کربلاـ از خـاطره انگیزترین سـرزمین هـای کشور اسـلام است، سـرزمین دلاـوری هـا و رشـادت ها، سـرزمین ایثارها و فداکاری ها، و سرزمین پایمردی ها در مسیر هدف.

نام کربلا برای امام حسـین(علیه السلام) کاملا آشنا بود، چرا که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در زمان خود از آن خبر داده بود و این خبر را رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله) طبق روایات از جبرئیل، امین وحی خدا شـنید، که فرزندت حسـین را در این سرزمین شهید خواهند کرد (شهادتی که موج آثارش پهنه تاریخ را فراخواهد گرفت).

حتّی امیر مؤمنان علی(علیه السـلام) مطابق روایتی هنگامی که از آن عبور می کرد صـحنه های آینـده این سـرزمین را با چشـم خود دید و در آنجا نماز گزارد و حسین عزیزش را به پایمردی بیشتر دعوت کرد.

لذا هنگامی که امام حسین(علیه السلام) به این سرزمین موعود رسید، دستور داد بارها را بگشایند

و خیمه ها را برپا کنند و فرمود منزلگه مقصود ما همین جاست!

۵۷ برخورد عزّتمندانه امام (علیه السلام) با فرستاده عبیدالله

پاورقی

۱ . ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۶۸ و رجوع کنید به : اثبات الهداه، ج ۵، ص ۲۰۲ .

ابن زیاد نامه ای به این مضمون برای امام حسین(علیه السلام) نوشت: «امّا بعد! ای حسین! خبر ورودت به کربلا به من رسید، امیرالمؤمنین یزید! به من نوشته است که سر بر بالین ننهم و غذای سیری نخورم تا تو را به قتل برسانم و به خداوند لطیف و خبیر ملحق کنم و یا به فرمان من و یزید بن معاویه گردن نهی».

چون این نامه به امام حسین(علیه السلام) رسید و آن را خواند، نامه را به دور افکند و فرمود:

«لا أَفْلَحَ قَوْمٌ آثَرُوا مَرْضاهَ أَنْفُسِهِمْ عَلی مَرْضاهِ الْخالِقِ ; گروهی که خشنودی خود را بر خشنودی خداوند برگزیدند، هرگز رستگار نخواهند شد».

فرستاده «عبیدالله» پرسید: «ای اباعبدالله! جواب نامه چه شد؟»

امام(علیه السلام) فرمود:

«ما لَهُ عِنْدِی جَوابٌ; لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَیْهِ کَلِمَهُ الْعَذابِ ; این نامه نزد من جوابی ندارد، زیرا عبیدالله مستحقّ عذاب الهی شده است!».

چون قاصد نزد عبیدالله بازگشت و جریان را گفت، ابن زیاد به شدّت برآشفت (ولی پاسخی نداشت).(۱)

امام(علیه السلام) با این سخن کوتاه و پر معنی نشان داد که با کسانی که خشنودی بندگان طاغی و یاغی را بر خشنودی خدا مقدّم میشمرند، هیچ سر سازش ندارد و نامه امثال ابن زیاد را که جزو این گروهند، لایق و شایسته پاسخ نمی داند، آن را می خواند و به دور می افکند، هر چند جان شریفش در خطر باشد.

۵۸ خاموش نشستن گناه است

سرانجام امام(علیه السلام) در یک طرف و حرّ بن یزید نیز با هزار مرد جنگی، در ناحیه

پاورقی

١ . فتوح ابن

اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰-۱۵۱ ; مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۹ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳ (با مختصر تفاوت).

دیگر اردو زدند. آنگاه امام(علیه السلام) قلم و کاغذی طلب کرد و نامه ای برای بزرگان کوفه که می دانست بر رأی خود استوار مانده اند، و در واقع خطاب به عموم مردم کوفه، به این مضمون نوشت:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم، مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ إلی سُلَیْمانِ بْنِ صُرَد، وَ الْمُسَیِّبِ بْنِ نَجْبَه، وَ رُفاعَهِ بْنِ شَدّاد، وَ عَبْدِاللهِ بْنِ وال، وَ جَماعَهِ الْمُؤْمِنِینَ، أَمّا بَعْدُ: فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ(صلی الله علیه وآله)قَدْ قالَ فِی حَیاتِهِ: «مَنْ رَأی سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلاًّ لِحُرُم اللهِ، ناکِثاً لِعَهْدِ اللهِ، مُخالِفاً لِسُنَّه رَسُولِ اللهِ، یَعْمَلُ فِی عِبادِاللهِ بِالاِْثْمِ وَ الْعُدْوانِ ثُمَّ لَمْ یُغَیِّرْ بِقَوْل وَ لا فِعْل، کانَ حَقیقاً عَلَی اللهِ أنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هؤُلاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طاعَهَ الشَّیْطانِ، وَ تَوَلَّوْا عَنْ طاعَهِ الرَّحْمنِ، وَ اَظْهَرُوا الْفَسادَ، وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَیءِ، وَ أَحَلُّوا حَرامَ اللّهِ، وَ حَرَّمُوا حَلالَهُ، وَ إِنِّی أَحَقُّ بِهذَا الأَْمْرِ لِقَرابَتِی مِنْ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله).

وَ قَدْ أَتَتْنی کُتُبُکُمْ، وَ قَدْ قَدِمَتْ عَلَیَّ رُسُلُکُمْ بِبَیْعَتِکُمْ أَنَّکُمْ لا تُسَلِّمُونی وَ لا تَخْذُلُونی، فَاِنْ وَفَیْتُمْ لِی بِبَیْعَتِکُمْ فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَظَّکُمْ وَ رُشْدَکُمْ، وَ نَفْسی مَعَ أَنْفُسِکُمْ، وَ أَهْلی وَ وَلَدی مَعَ أَهالِیکُمْ وَ أَوْلادِکُمْ، فَلَکُمْ بِی أُسْوَهٌ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَقَضْتُمْ عهودَکُمْ، وَ خَلَّعْتُمْ بَیْعَتَکُمْ فَلَعَمْری ما هِیَ مِنْکُمْ بِنُکْر، لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِأَبی وَ أَخی وَابْنِ عَمِّی! وَالْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِکُمْ، فَحَظُّکُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَ نَصیبُکُمْ ضَیَّعْتُمْ (فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ)وَ سَیُغْنِی اللّهُ عَنْکُمْ، وَ

السَّلامُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان ; از حسین بن علی(علیه السلام) به سلیمان بن صرد، مسیّب بن نجبه، رفاعه بن شداد، عبدالله بن وال و همه مؤمنین، امّا بعد: شما می دانید پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در زمان حیات خود فرمود:

«هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خداوند را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته و با سنّت پیامبر اکرم مخالفت ورزیده و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم

صفحه ۳۸۹

رفتار نموده، ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خدای متعال او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنّم) وارد کند».

شما می دانید که این گروه (بنی امیّه) به طاعت شیطان پای بند شده و از پیروی خداوند سرباز زدند و فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده اند، بیت المال مسلمین را به انحصار خویش درآورده، حرام خداوند را حلال و حلالش را حرام شمرده اند و من به جهت قرابت و نزدیکی با پیامبر خدا، خود را سزاوارتر از دیگران می دانم که با آنان مبارزه کنم.

از طرفی نامه های شما به من رسید. فرستادگانتان با خبر بیعت شما به نزدم آمدند (و گفتند) که شما با من بیعت کرده اید که مرا هرگز به دشمن تسلیم نخواهید کرد و در میدان مبارزه تنهایم نخواهید گذارد و در میانه راه، به من پشت نخواهید کرد. حال اگر بر بیعت و پیمان خود پایدارید به رشد و کمال خود دست یافتید، من در کنار شما و خاندان و فرزندانم در کنار خاندان و فرزندان شما خواهد بود و من اسوه و مقتدای

شما خواهم بود و اگر چنین نکنید و بر عهد خود استوار نباشید و بیعت خود را بشکنید، بجانمم سوگند که چنین رفتاری از شما ناشناخته و عجیب نیست! چرا که شما با پدر و برادرم و پسر عمویم (مسلم) همین گونه رفتار کردید. فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد، پس در این صورتصفحه شما همای سعادت را از دست داده و بهره خویش را تباه ساختید. «هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است». و خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز خواهد کرد. والسلام». (۱)

امام(علیه السلام) نامه را مهر کرد و پیچید و به «قیس بن مسهّر صیداوی» داد تا به مردم کوفه برساند و چون امام از خبر کشته شدن قیس مطّلع شد، اشکش جاری گشت و عرضه

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۳-۱۴۵ ; مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱-۳۸۲.

صفحه ۳۹۰

داشت:

«اللّهُمَّ اجْعَلْ لَنا لِشیعَتِنا عِنْدَکَ مَنْزِلا کَریماً، وَ اجْمَعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ فِی مُسْتَقَرّ مِنْ رَحْمَتِکَ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیر ; خداوندا! برای ما و شیعیان ما در نزد خود جایگاه

والایی قرار ده و ما را با آنان در جوار رحمت خود گردآور که تو بر انجام هر کاری توانایی».(۱)

امام(علیه السلام) در این نامه که برای عموم مردم کوفه مخصوصاً بزرگان آنها نوشته است بار دیگر اتمام حجّت می کند. از یک سو وظیفه سنگین آنها را در قیام بر ضدّ جنود شیطان و سردمداران فساد و کفر و طغیان، روشن می سازد، و از سویی دیگر عهد و پیمان و بیعت

مؤکّد آنان را در حمایت از آرمان های خود یادآور می شود.

جالب این که هرگز قیام و مبارزه خود را مشروط به قیام آنها نمی کند وعزم و جزم خود را برای مبارزه تا آخرین نفس با توکّل بر خداوند آشکار می سازد.

این نامه، بار دیگر اهداف مقدّس امام(علیه السلام) را از قیام عاشورا روشن می سازد. این اهداف نه هوس حکومت است، نه آرزوی مقام ; بلکه تنها برای مبارزه با خودکامگان، انحصارطلبان، ظالمان و ستمگران و آنهایی است که ارزش های الهی را پایمال کرده اند و فقط برای جلب رضای خدا است.

۵۹ خوشا چنین مرگی!

(چیزی نگذشت که عمر بن سعد با لشکر عظیمی به کربلا آمد و در برابر لشکر محدود امام(علیه السلام) ایستاد).

فرستاده عمر بن سعد نزد امام(علیه السلام) آمد. سلام کرد و نامه ابن سعد را به امام تقدیم

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

نمود و عرض کرد: مولای من! چرا به دیار ما آمده ای؟

امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«کَتَبَ إِلَیَّ أَهْلُ مِصْرِکُمْ هذا أَنْ أَقْدِمَ، فَأَمّا إِذْ کَرِهُونِی فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْهُمْ! ; اهالی شهر شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت کرده اند، و اگر از آمدن من ناخشنودند باز خواهم گشت!».(۱)

خوارزمی روایت کرده است: امام(علیه السلام) به فرستاده عمر بن سعد فرمود:

«یا هذا بَلِّغْ صاحِبَکَ عَنِّی اِنِّی لَمْ اَرِدْ هذَا الْبَلَدَ، وَ لکِنْ کَتَبَ إِلَیَّ أَهْلُ مِصْرِکُمْ هذا اَنْ آتیهُمْ فَیُبایَعُونِی وَ یَمْنَعُونِی وَ یَنْصُرُونِی وَ لا یَخْذُلُونِی فَاِنْ کَرِهُونِی اِنْصَرَفْتُ عَنْهُمْ مِنْ حَیْثُ جِئْتُ ; از طرف من به امیرت بگو، من خود به این دیار نیامده ام، بلکه

مردم این

دیار مرا دعوت کردند تا به نزدشان بیایم و با من بیعت کنند و مرا از دشمنانم بازدارند و یاریم نمایند، پس اگر ناخشنودند از راهی که آمده ام باز می گردم».(۲)

وقتی فرستاده عمر بن سعد بازگشت و او را از جریان امر با خبر ساخت، ابن سعد گفت: امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین(علیه السلام) برهاند. آنگاه این خواسته امام را به اطّلاع «ابن زیاد» رساند ولی او در پاسخ نوشت:

«از حسین بن علی(علیه السلام) بخواه، تا او و تمام یارانش با یزید بیعت کنند. اگر چنین کرد، ما نظر خود را خواهیم نوشت...!».

چون نامه ابن زیاد به دست ابن سعد رسید، گفت: «تصوّر من این است که عبیدالله بن زیاد، خواهان عافیت و صلح نیست».

عمر بن سعد، متن نامه عبیدالله بن زیاد را نزد امام حسین(علیه السلام) فرستاد.

امام(علیه السلام) فرمود:

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۱ ; ارشاد مفید، ص ۴۳۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۴.

۲ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۱.

صفحه ۳۹۲

«لاـ أُجیبُ اِبْنَ زِیادَ بِـذلِکَ اَبَداً، فَهَلْ هُوَ إِلاَّ الْمَوْتَ، فَمَرْحَباً بِهِ ; من هرگز به این نامه ابن زیاد پاسخ نخواهم داد. آیا بالاتر از مرگ سرانجامی خواهد بود؟! خوشا چنین مرگی!».(۱)

۶۰ می خواهم با تو سخن بگویم

امام حسین(علیه السلام) قاصدی نزد عمر بن سعد روانه ساخت که می خواهم شب هنگام در فاصله دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشیم. چون شب فرا رسید ابن سعد با بیست نفر از یارانش و امام حسین(علیه السلام) نیز با بیست تن از یاران خود در محلّ موعود حضور یافتند.

امام(علیه السلام) به یاران خود دستور داد تا دور شوند تنها

عبّاس برادرش و علی اکبر فرزنـدش را نزد خود نگاه داشت. همین طور ابن سـعد نیز به جز فرزنـدش حفص و غلامش، به بقیّه دستور داد، دور شوند.

ابتدا امام(علیه السلام) آغاز سخن کرد و فرمود:

«وَیْلَکَ یَابْنَ سَعْد أَما تَتَّقِی اللّهَ الَّذِی إِلَیْهِ مَعادُکَ؟ أَتُقاتِلُنِی وَ أَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ؟ ذَرْ هؤُلاءِ الْقَوْمَ وَ کُنْ مَعی، فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَکَ إِلَی اللّهِ تَعالی ; وای بر تو، ای پسر سعد، آیا از

خـدایی که بازگشت تو به سوی اوست، هراس نـداری؟ آیا با من می جنگی در حالی که می دانی من پسـر چه کسـی هسـتم؟ این گروه را رها کن و با ما باش که این موجب نزدیکی تو به خداست».

ابن سـعد گفت: اگر از این گروه جدا شوم می ترسم خانه ام را ویران کنند. امام(علیه السـلام)فرمود: «أَنَا أَبْنِیها لَکَ; من آن را برای تو می سازم». ابن سعد گفت: من بیمناکم که اموالم مصادره گردد. امام فرمود:

پاورقی

۱ . اخبار الطوال دینوری، ص ۲۵۳.

«أَنَا أُخْلِفُ عَلَیْکَ خَیْراً مِنْها مِنْ مالِی بِالْحِجازِ ; من از مال خودم در حجاز، بهتر از آن را به تو می دهم».

ابن سعد گفت: من از جان خانواده ام بیمناکم (می ترسم ابن زیاد بر آنان خشم گیرد و همه را از دم شمشیر بگذراند).

امام حسـین(علیه السـلام) هنگامی که مشاهده کرد ابن سعد از تصمیم خود باز نمی گردد، سکوت کرد و پاسخی نداد واز وی رو برگرداند و در حالی که از جا بر می خاست، فرمود:

«مالَکَ، ذَبَحَکَ اللّهُ عَلی فِراشِکَ عاجِلا، وَ لا غَفَرَ لَکَ یَوْمَ حَشْرِکَ، فَوَاللّهِ إِنِّی لأَرْجُوا أَلاّ تَأْکُلَ مِنْ بُرِّ الْعِراقِ إِلاّ یَسِیراً ; تو

را چه می شود! خداوند به زودی در بسترت جانت

را بگیرد و تو را در روز رستاخیز نیامرزد. به خدا سوگند! من امیدوارم که از گندم عراق، جز مقدار ناچیزی، نخوری».

ابن سعد گستاخانه به استهزا گفت: «وَ فِی الشَّعیرِ کِفایَهٌ عَنِ الْبُرِّ ; جو عراق مرا کافی است!».(۱)

امام(علیه السلام) در هر گام به اتمام حجّت می پردازد تا هیچ کس فردا، ادّعای بی اطّلاعی نکند، جالب این که فرمانده لشکر دشمن نیز تلویحاً حقّانیّت امام(علیه السلام) و ناحق بودن دشمن او را تصدیق می کند، تنها عذرش ترس از بیرحمی و قساوت آنهاست و این اعتراف جالبی است!

از سوی دیگر تمام تلاش امام(علیه السلام) خاموش کردن آتش جنگ است و تمام تلاش دشمن افروختن این آتش است، غافل از این که این آتش سرانجام شعله می کشد و تمام حکومت دودمان بنی امیّه را در کام خود فرو می برد.

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶۴-۱۶۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۸-۳۸۹.

۶۱ من راز و نیاز با محبوب را دوست دارم

(پس از بی نتیجه ماندن راه های مسالمت آمیز و تسلیم ناپذیری امام حسین(علیه السلام)، عمر بن سعد برای گرفتن بیعت اجباری و یا کشتن امام و یارانش در عصر تاسوعا فرمان حمله را صادر کرد. با این فرمان هزاران تن سواره و پیاده به سمت اردوی اباعبدالله(علیه السلام) روانه شدند، صدای همهمه آنها در بیابان کربلا پیچید و به گوش لشکریان امام(علیه السلام) رسید).

حضرت عبّاس بن علی(علیه السلام) محضر امام(علیه السلام) شرفیاب شد و عرض کرد: «ای برادر! دشمن بدین سو می آید».

امام حسین(علیه السلام) برخاست و فرمود:

«یا عَبّاسُ! اِرْکَبْ بِنَفْسِی أَنْتَ یا أَخِی حَتّی تَلْقاهُمْ فَتَقُولَ

لَهُمْ: ما لَكَمْ؟ وَ ما بَدالَكَمْ؟ وَ تَسْأَلْهُمْ عَمّا جاءَ بِهِمْ؟ ; ای عبّاس! جانم به فدایت ای برادر! سوار شو و برو

از آنها بپرس! هدف آنها چیست؟ چه روی داده است؟ و بپرس: چه دستور تازه ای به آنان داده شده؟».

«قمر بنی هاشم» عبّاس، با بیست سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از جمله آنان بودند، در برابر سپاه دشمن آمد و پرسید: «شما را چه شده است؟ و چه می خواهید؟».

گفتند: به تازگی فرمان امیر به ما رسیده است که به شما بگوییم یا حکم او را بپذیرید (به طور کامل تسلیم شوید) یا آماده کارزار باشید.

عبّاس فرمود: «شتاب مکنید تا نزد (برادرم) ابی عبدالله(علیه السلام) بروم و پیام شما را به ایشان برسانم».

آنان پذیرفتند و گفتند: «پیام ما را به ابی عبدالله(علیه السلام) برسان و پاسخش را به ما ابلاغ

صفحه ۳۹۵

کن».

عبّاس(علیه السلام) به تنهایی نزد امام(علیه السلام) برگشت و ماجرا را به عرض رساند و همراهانش همانجا (در برابر سپاه دشمن) ماندند و به نصیحت سپاه ابن سعد پرداختند.

هنگامی که عبّاس(علیه السلام) پیام ابن سعد را به عرض امام(علیه السلام) رساند، امام(علیه السلام) به برادر خطاب کرد و فرمود:

«اِرْجَعْ اِلَيْهِمْ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلى غُدْوَه وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنا نُصَلِّی لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّی كُنْتُ أُحِبُّ الصَّلاةَ لَهُ وَ تِلاوَةَ كِتابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعاءِ وَ الْاِسْتِغْفارِ ; نزد آنان برگرد، چنانچه توانستی از آنان بخواه که جنگ را تا

سپیده دم فردا به تأخیر بیاندازند و یک امشب را مهلت بگیر، تا در این شب به درگاه خداوند نماز بگذاریم و به راز

و نیاز و استغفار بپردازیم. خدا می داند که من نمازِ برای او و تلاوت کتابش (قرآن) و راز و نیازِ فراوان و استغفار را دوست دارم».

عبّاس(علیه السلام) سوار بر اسب به سمت دشمن برگشت و هنگامی که رو در روی سپاه قرار گرفت، به آنان خطاب کرد و فرمود: «ای مردم! ابا عبدالله(علیه السلام) یک امشب را از شما مهلت می خواهد».

پس از این سخن، در میان سپاهیان عمر بن سعد گفتگوهایی ردّ و بدل شد تا آن که عمرو بن حجّاج زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند! اگر اینان از مردم دیلم (کفّار) بودند و از تو چنین تقاضایی می کردند، سزاوار بود که بپذیری. قیس بن اشعث گفت: «درخواست آنها را بپذیر، به جانم سوگند! که آنان بیعت نخواهند کرد و فردا با تو خواهند جنگید». ابن سعد گفت: به خدا سوگند! اگر بدانم که چنین کنند هرگز این شب را به آنان مهلت نمی دهم!

در روایتی از علی بن حسین(علیه السلام) آمده است که فرمود: «فرستاده عمر بن سعد نزد ما آمد و در جایی که صدایش به گوش می رسید ایستاد و گفت: «ما تا فردا به شما

صفحه ۳۹۶

مهلت می دهیم، اگر تسلیم شدید شما را نزد عبیدالله بن زیاد خواهیم برد و اگر سرباز زدید، از شما دست نخواهیم کشید».(۱)

آری در کربلا دو لشکر در برابر هم قرار گرفتند که یکی از پاک ترین و خالص ترین سلاله آدم بود و دیگری از خبیث ترین و کثیف ترین اعوان شیطان. یک لشکر شبی را مهلت می خواست تا در واپسین ساعات زندگی با خدای خود خلوت کند، و

بـا راز و نیـاز او خود را آمـاده لقـاء الله در بهترین حالاـت سـازد، و دیگری می رفت تـا آخرین نمونه هـای انحطـاط و پستی و رذالت را در برابر کسی که یادگار بزرگترین پیغمبر خداست به نمایش بگذارد.

صحنه کربلا از این نظر استثنایی بود.

شب عجیبی بود! صـدای زمزمه مناجات یاران امام که به پیروی پیشوایشان سـر داده بودند، فضای کربلا را پر کرده بود. گویی آوای فرشـتگان در عرش الهی بود یـا صـدای تسبیـح خازنان بهشت; در آن محیط روحانی بی نظیر، دلها به عشق شـهادت می طپید و در انتظار سپیده دم، لحظه شماری می کردند.

۶۲ خطبه تاریخی امام (علیه السلام) در شب عاشورا

پس از بازگشت سپاه ابن سعد، امام یاران خود را نزدیک غروب به نزد خود فراخواند.

علی بن الحسین(علیه السلام) می گوید: من نیز در حالی که بیمار بودم، نزدیک امام رفتم تا سخنان او را بشنوم. شنیدم پدرم به اصحاب خود می فرمود:

«اُثْنِی عَلَی اللّهِ أَحْسَنَ الثَّناءِ، وَ أَحْمَدُهُ عَلَی السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَحْمَدُکَ عَلی أَنْ

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵-۳۱۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱-۳۹۲ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۳۹۷

أَکْرَمْتَنا بِالنُّبُوَّهِ، وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنِ، وَ فَقَّهْتَنا فِی الدِّینِ، وَ جَعَلْتَ لَنا أَسْماعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَهً، وَ لَمْ تَجْعَلْنا مِنَ الْمُشْرِکینَ.

أَمّا بَعْدُ، فَإِنِّی لا أَعْلَمُ أَصْـحاباً أَوْلی وَ لا خَیْراً مِنْ أَصْـحابِی، وَ لا أَهْلَ بَیْت أَبَرَّ وَ لا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی، فَجَزاکُمُ اللّهُ عَنِّی جَمیعاً خَیْراً، أَلا وَ إِنِّی لَأَظُنُّ یَوْمُنا مِنْ هؤُلاءِ الاَْعْـداءِ غَـداً، أَلا وَ إِنِّی قَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمیعاً فی حِلٍّ، لَیْسَ عَلَیْکُمْ مِنِّی ذِمامٌ، هذَا اللَّیْلُ قَدْ غَشِیَکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلا».

«خدای را ستایش می کنم بهترین

ستایش ها و او را سپاس می گویم در آسایش و سختی. بار خدایا! تو را سپاس می گویم که ما را به پیامبری (حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)) گرامی داشتی و به ما قرآن را آموختی و ما را فقیه در دین ساختی و گوشی شنوا و چشمی بینا و دلی آگاه به ما عطا فرمودی و ما را در زمره مشرکین قرار ندادی.

امّا بعد، من یارانی برتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیتی نیکوکارتر، و به خویشاوندی پای بندتر از اهل بیتم نمی شناسم; خداوند به همه شما پاداش خیر عنایت فرماید!

من می دانم که فردا کار ما با این دشمنان به کجا خواهد انجامید. من به شما اجازه دادم که بروید و بیعت خود را از شما برداشتم، هیچ عهد و ذمّه ای از جانب من بر عهده شما نیست. سیاهی شب شما را در برگرفته است، از این تاریکی همچون یک مرکب استفاده کنید (و از محلّ خطر دور شوید)».(۱)

ابن اعثم می گوید: امام در آن شب فرمود:

«إِنِّی لا أَعْلَمُ أَصْحاباً أَصَحَّ مِنْکُمْ وَ لا أَعْدَلَ وَ لا أَفْضَلَ أَهْلَ بَیْت، فَجَزاکُمُ اللّهُ عَنِّی خَیْراً، فَهذَا اللَّیْلُ قَدْ أَقْبَلَ فَقُومُوا وَ اتَّخِذُوا جَمَلا، وَلْیَأْخُذْ کُلُّ رَجُل مِنْکُمْ بِیَدِ صاحِبِهِ أَوْ رَجُل مِنْ

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲-۳۹۳.

إِخْوَتِی وَ تَفَرَّقُوا فِی سَوادِ هذَا اللَّیْلِ وَ ذَرُونِی وَ هؤُلاءِ الْقَوْمَ، فَإِنَّهُمْ لا یَطْلُبُونَ غَیْرِی، وَ لَوْ أَصابُونِی وَ قَدَرُوا عَلی قَتْلی لَما طَلَبُوکُمْ».

«من هیچ اصحابی را از شما سالم تر و عادل تر و هیچ خاندانی را از خاندان خود

برتر سراغ ندارم. خداوند به شما پاداش نیکو عطا فرماید!

اکنون این شب است که رو آورده، برخیزید و از تاریکی آن به همانند یک مرکب استفاده کنید، (و از اینجا دور شوید) و هر یک از شما دست دوستش یا دست یک تن از مردان مرا بگیرید و در این سیاهی شب پراکنده شوید و مرا با این گروه دشمن تنها بگذارید، که آنان تنها مرا می طلبند و اگر بر من دست یابند و مرا به قتل برسانند، دیگر به سراغ شما نخواهند آمد!».(۱)

ابوحمزه ثمالی از علی بن الحسین(علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «من در آن شبی که فردایش پدرم به شهادت رسید نزد پدرم بودم، امام به یارانش فرمود: اکنون شب است، از تاریکی آن به عنوان مرکب استفاده کنید. این گروه، تنها قصد جان من کرده اند و چون مرا کشتند با شما کاری ندارند، شما آزادید که بروید».

ولی یاران امام(علیه السلام) یک صدا گفتند: «نه به خدا سوگند! هرگز چنین چیزی مباد!» (ما می مانیم و در رکابت شربت شهادت می نوشیم) امام چون وفاداری اصحاب را تا مرز شهادت ملاحظه کرد فرمود:

«إِنَّکُمْ تُقْتَلُونَ غَدَاً کَذلِکَ، لا یَفْلِتُ مِنْکُمْ رَجُلٌ ; فردا همه شما همانند من به فیض شهادت نائل خواهید شد و کسی از شما باقی نخواهد ماند».

یاران با شادمانی گفتند: «اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی شَرَّفَنا بِالْقَتْلِ مَعَکَ; خدای را سپاس که افتخار شهادت در راهش را در رکاب تو نصیب ما کرد!».

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶۹-۱۷۰.

صفحه ۳۹۹

امام(علیه السلام) در حقّ همه آنان دعا کرد و آنگاه فرمودند:

«اِرْفَعُوا رُؤُوسَکُمْ وَ انْظُرُوا ; سرهای خود را بلند

کنید و جایگاه خود را ببینید!».

یاران و اصحاب نظر کرده و جایگاه و مقام خود را در بهشت برین مشاهده کردند و امام(علیه السلام) جایگاه رفیع هر کدام را به آنها نشان می داد و می فرمود:

«هذا مَنْزِلُکَ یا فُلانُ، وَ هذا قَصْرُکَ یا فُلانُ، وَ هذِهِ دَرَجَتُکَ یا فُلانُ ; ای فلان کس! این جایگاه از آن توست و این قصر تو و آن درجه رفیع تو».

این بود که اصحاب با سینه های گشاده و چهره های باز (با شادی و افتخار) به استقبال نیزه ها و شمشیرها می رفتند تا سریعتر به جایگاهی که در بهشت دارند، برسند.(۱)

این خطبه تاریخی امام(علیه السلام) در آن شب تاریخی، بیانگر این واقعیّت است که امام و اسوه شهیدان راه حق و یاران دلیر و پاکبازش با آگاهی کامل از سرنوشتی که در پیش داشتند به استقبال از آن شتافتند، استقبال از شهادتی پرشکوه که تاریخ اسلام را روشن ساخت و منافقان زشت سیرت را رسوا کرد.

شهادتی که امواج آن قرون و اعصار را در نوردید و به صورت سرمشقی فراموش نشدنی برای همه امّت های دربند درآمد.

آری، امام(علیه السلام) با صراحت تمام حوادث فردا را بازگو کرد، و به همه یارانش اعلام کرد که هر کس در این میدان بماند شهید خواهد شد، و راه نجات و رهایی را به موقع به همه آنها نشان دادند.

امّا آن پروانگان، که به عشق سوختن گرد آن شمع جمع شده بودند، یکصدا گفتند که زندگی بعد از تو هرگز! و با علم و آگاهی به استقبال شهادت شتافتند و شَهْد آن را

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

همچون

آب حیات نوشیدند و در جوار قرب حق به زندگی جاویدان رسیدند.

این شهد شیرین تر از هر چیز نوش جانشان باد.

۶۳ هرگز دست از دامنت بر نمی داریم!

در کتاب «الدمعه الساکبه» به نقل از کتاب «نور العین» آمده است که حضرت سکینه، دختر امام حسین(علیه السلام) می گوید: در یک شب مهتابی در میان خیمه نشسته بودم که ناگاه صدای گریه و ناله ای توجّهم را جلب نمود، نگران بودم که زنان متوجّهم شوند. بپاخاستم و به دنبال آن رفتم، دیدم پدرم نشسته و در حالی که اصحابش به گرد وجود او حلقه زدند، چنین می فرماید:

«إِعْلَمُوا، أَنَّكُمْ خَرَجْتُمْ مَعی لِعِلْمِكُمْ أَنِّی أَقْدِمُ عَلی قَوْمٍ بایَعُونی بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ، وَ قَدِ انْعَكَسَ الاْمْرُ، لاَنَّهُمُ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْسيهُمْ ذِكْرَ اللّهِ. وَ الاْنَ لَيْسَ يَكُنْ لَهُمْ مَقْصَدٌ إِلاّ قَتْلی وَ قَتْلَ مَنْ يُجاهِدُ بَيْنَ يَدَیَّ، وَ سَبْیَ حَريمی بَعْدَ سَلْبِهِمْ، وَ أَخْشی أَنَّكُمْ ما تَعْلَمُونَ أَوْ تَعْلَمُونَ وَ تَسْتَحْيُونَ. وَ الْخَدْعُ عِنْدَنا أَهْلَ الْبَيْتِ مُحَرَّمٌ، فَمَنْ كَرِهَ مِنْكُمْ ذلِكَ فَلْيَنْصَرِفْ، فَاللَّيْلُ سَتيرٌ وَ السَّبيلُ غَيْرُ خَطيرٍ وَ الْوَقْتُ لَيْسَ بِهَجيرٍ، وَ مَنْ واسانا بِنَفْسِهِ كانَ مَعَنا غَداً فِی الْجِنانِ نَجِيّاً مِنْ غَضَبِ الرَّحْمنِ، وَ قَدْ قالَ جَدّی رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله): وَلَدی حُسَيْنٌ يُقْتَلُ بِطَفِّ كَرْبَلاءَ غَريباً وَحيداً عَطْشاناً فَريداً، فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنی وَ نَصَرَ وَلَدَهُ الْقائِمَ، وَ لَوْ نَصَرَنا بِلِسانِهِ فَهُوَ فِی حِزْبِنا يَوْمَ الْقِيامَةِ».

«بدانید! شما زمانی با من همراه شدید که فکر می کردید من به سوی قومی می روم که با زبان و قلبشان با من بیعت کرده اند و اکنون عکس آن را می بینیم، شیطان بر آنها چیره شده و آنها را از یاد خدا

غافل نموده است، و آنها هـدفی جز کشـتن من و همراهانم و به اسارت کشانـدن خانواده من بعـد از غارت آنان ندارنـد، و من می ترسم (بعضی از) شما از این وضعیت بی خبر باشید یا خبر دارید، ولی شرم دارید که مرا

صفحه ۴۰۱

ترک کنیـد. بدانیـد نزد ما خانـدان پیامبر(صـلی الله علیه وآله)، خـدعه و نیرنگ حرام است. پس هر کس مانـدن در کنار ما را نمی پسـندد، هم اکنون بازگردد که شب پوشـش خوبی است و راه بی خطر و زمان هم برای رفتن بسیار; ولی هر کس با جان خود ما را یاری کند از خشم خداوند نجات یافته و با ما در بهشت برین خواهد بود. جدّم پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)فرموده است: فرزنـدم حسـین(علیه السـلام) در کربلا غریب و تنها و تشـنه شـهید خواهد شد. هر کس او را یاری نماید، مرا و فرزندش حضرت قائم(عج) را یاری کرده است و هر کس با زبانش ما را یاری کند، در روز قیامت در حزب ما خواهد بود...».

به چهره پدرم که سـرش را پایین انداخته بود نگریسـتم، گریه امانم نداد، ترسـیدم متوجّه من شود، سـرم را به سوی آسمان بالا گرفتم و عرض کردم:

«بار الها! این مردم دست از یاری ما برداشتند ; دست از یاریشان بردار و هیچ دعایی را از آنان مستجاب نکن و بر آنان ظالمان راصفحه مسلّط کن و از شفاعت جدّم در روز قیامت محرومشان دار!»

هنگـامی که بـاز می گشـتم و اشـک از دیـدگانم بر گونه هـایم جاری بود، عمّه ام امّ کلثوم مرا دیـد و فرمود: چه شـده است؟ جریان را نقل کردم، عمّه ام فریاد

زد، واجدّاه، وا علیاه، وا حسناه، وا حسیناه، ای وای بر بی یاوری... .

عمّه ام گفت: برادر! ما را به حرم جدّمان برسان. فرمود:

«یا اُخْتاهُ! لَیْسَ لِی إِلی ذلِکَ سَبیلٌ ; هان ای خواهرم! راهی برای انجام این کار نیست».

امّ کلثوم عرض کرد: برای این مردم از منزلت جدّت و پدر و مادرت و برادرت بگو (و به یادشان آور).

امام فرمود:

«ذَکَّرْتُهُمْ فَلَمْ یُذَکَّرُوا، وَ وَعَظْتُهُمْ فَلَمْ یَتَّعِظُوا وَ لَمْ یَسْمَعُوا قَوْلی، فَما لَهُمْ غَیْرُ قَتْلی سَبیلا، وَ

صفحه ۴۰۲

لابُدَّ أَنْ تَرَوْنی عَلَی الثَّری جَدیلا، لکِنْ أُوصیکُنَّ بِتَقْوَی اللّهِ رَبِّ الْبَرِیَّهِ وَ الصَّبْرِ عَلَی الْبَلِیَّهِ وَ کَظْمِ نُزُولِ الرَّزِیَّهِ، وَ بِهذا وَعَدَ جَدُّکُمْ، وَ لا خُلْفَ لِما وَعَدَ، وَدَّعْتُکُمْ إِلهِیَ الْفَرْدَ الصَّمَدَ ; یادآوری کردم ولی توجّهی نکردند، پندشان دادم ولی نپذیرفتند،

آنان هیچ هدفی جز کشتن من ندارند، و به ناچار مرا در این دشت به خاک افتاده خواهید دید، شما را به تقوای خداوندی که پروردگار عالم است و بردباری در برابر گرفتاری ها و خویشتن داری در برابر مصائب سفارش می کنم. جدّ شما، پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله) مرا به این روز نوید داده است وعده ای که تخلّفی در آن نخواهد بود. شما را به خدای یگانه بی نیاز می سپارم».

سپس مدّتی گریستم و امام این آیه را تلاوت کرد: «(وَمَا ظَلَمُونَا وَلَکِنْ کَانُوا أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ) ; آنها به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم می نمودند».(۱)

پس از سخنان صریح و آزادمنشانه ابی عبدالله(علیه السلام)، ابتدا عبّاس بن علی (برادر رشیدش) به امام(علیه السلام) عرض کرد: برای چه دست از تو برداریم؟ برای این که پس از تو زنده بمانیم؟ خدا نکند هرگز

چنین روزی را ببینیم!!

آنگاه برادران امام و فرزنـدان و برادرزادگان او و فرزنـدان عبـدالله بن جعفر (فرزندان حضـرت زینب) به پیروی از عبّاس یکی پس از دیگری، سـخنان مشابهی گفتند، طبعاً امام(علیه السلام) از این همه وفاداری و پایمردی و شهامت در انتخاب بهترین راه و بهترین سرنوشت شاد شد.

آنگاه روی به فرزندان عقیل نمود و فرمود:

«یا بَنی عَقیل! حَسْبُکُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِم، اِذْهَبُوا قَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ ; افتخار شهادت مسلم برای خاندان شما کافی است، اینک من به شما اجازه می دهم که بروید (و از این وادی پر خطر خود را نجات دهید)».

پاورقی

۱ . بقره، آیه ۵۷.

صفحه ۴۰۳

آنها عرض کردنـد: «مردم چه می گویند؟! می گویند ما بزرگِ خاندان و سالار و افتخار خود و عموزادگان خود را که بهترین مردم بودنـد در چنگال دشـمن رها کردیم، بی آن که با آنها به طرف دشـمن تیری رها کنیم و یا با نیزه های خویش زخمی بر دشمن وارد سازیم و یا شمشیری علیه آنان به کار ببریم!!».

نه به خـدا سوگنـد! چنین نمی کنیم، بلکه جان خود و اموال و اهل خود را فـدای تو سازیم و در کنار تو جهاد می نماییم و راه پر افتخار شهادت را که تو پیشتاز آن هستی می پیماییم. زندگی پس از تو ننگمان باد!

سپس مسـلم بن عوسـجه به پا خاست و گفت: «آیا تو را در این شـرایط در حلقه محاصره دشمن رها کنیم و برویم؟ در پیشگاه خـدا برای تنها گـذاردن تو چه عـذری داریم؟ به خـدا سوگنـد از تو جـدا نخواهم شد تا نیزه خود را در سـینه آنها فرو برم و تا قبضه

این شمشـیر در دست من است بر آنـان حمله می کنم و اگر سـلاحی نداشـته بـاشم که با آن پیکار کنم با سـنگ بر آنان حمله کنم، تا آنجا که همراه تو جان بسپارم».

پس از او شجاع دیگری به نام «سعید بن عبدالله حنفی» بپاخاست و ضمن بیان وفاداری خود گفت:

«نه به خدا سوگند هرگز تو را، رها نخواهیم ساخت تا خداوند را گواه بگیریم که حرمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را در غیـاب او در حقّ تو رعـایت کردیم. به خـدا سوگنـد اگر بـدانم که در راه تو کشـته می شوم و دگر بار زنـده شـده و در آتش سوزانده می شوم و خاکسترم را به باد می دهند و هفتاد بار، با من چنین کنند، باز هم هرگز از تو جدا نخواهم شد تا در رکاب تو جـان دهم. پس چرا چنین نکنم در حـالی که کشـته شـدن فقـط یک بار است و پس از آن کرامتی جاودانه است که پایانی ندارد».

پس از او، یاران نامدار امام(علیه السلام) زهیر بن قین و گروه دیگری از اصحاب، سخنان

صفحه ۴۰۴

حماسی همانندی بر زبان جاری ساختند.(۱)

تاریخ جهان را ورق بزنید، آیا می توانید جریانی شبیه جریان شب عاشورا پیدا کنید، شبی که پیشوای مردم و فرمانده لشـکر به همه سپاهیان و افسران خود اذن ترک منطقه و نجات از مهلکه دهد، و آنها با علم و یقین به مرگ در فردای آن شب، با افتخار و شادی اعلام وفاداری کنند و آماده باشند که نه یک جان، بلکه اگر هزارجان داشته باشند فدای او کنند!

چه حماسه باشکوه، چه صحنه عجیب و فراموش نشدنی، و چه

علاقه و عشق آتشینی به شهادت در راه خدا و در رکاب یک رهبر الهی و آسمانی.

بی شک اگر اراده آهنین و عزم راسخ، و وفاداری بی نظیر آنها در میان مسلمین جهان تقسیم گردد هر کدام سهم وافری خواهند داشت و دشمنان را برای همیشه مأیوس خواهند کرد.

یاد این بزرگ مردان تاریخ گرامی باد.

و راهشان پر رهرو!

۶۴ شیرین تر از عسل

ابوحمزه ثمالی در روایتی از امام سجّاد(علیه السلام) ماجرای وفاداری یاران و خاندان حضرت را در شب عاشورا بازگو می کند، تا آنجا که امام(علیه السلام) خبر شهادت همه یارانش را داد، در آن هنگام قاسم بن حسن به امام(علیه السلام) عرض کرد: «أَنَا فِی مَنْ یُقْتَلْ؟ ; آیا من هم فردا در شمار شهیدان خواهم بود؟».

امام(علیه السلام) با مهربانی و عطوفت فرمود: «یا بُنَیَّ کَیْفَ الْمَوْتُ عِنْدَکَ؟ ; فرزندم! مرگ در

پاورقی

۱ . الدمعه الساکبه، ج ۴، ص ۲۷۱ ; ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۸۰. بخشی از این ماجرا در ارشاد شیخ مفید، ص ۴۴۲-۴۴۳ آمده است.

نزد تو چگونه است؟». عرض کرد: «یا عَمِّ أَحْلی مِنَ الْعَسَلِ; عموجان! از عسل شیرین تر!».

امام فرمود:

«إِی وَاللّهِ فِداکَ عَمُّکَ إِنَّکَ لاَحَدُ مَنْ یُقْتَلُ مِنَ الرِّجالِ مَعِی بَعْدَ أَنْ تَبْلُوا بِبَلاء عَظیم وَ ابْنی عَبْدُاللّهِ ; آری به خدا! عمویت به فدای تو باد! تو نیز از شهیدان خواهی بودآن هم پس از گرفتاری سخت و پسرم عبدالله (شیرخوار) نیز شهید خواهد شد!».

قاسم گفت: «ای عمو! آیا آنان به زنان هم حمله می کنند که عبدالله شیرخوار نیز شهید می شود؟!».

امام(علیه السلام) فرمود:

«فِداکَ عَمُّکَ یُقْتَلُ عَبْدُاللّهِ اِذْ جَفَّتْ رُوحی عَطَشاً وَ صِرْتُ اِلی خِیَمِنا فَطَلَبْتُ ماءً وَ لَبَناً فَلا

أَجِدُ قَطَّ; فَأَقُولُ: ناوِلُونی اِبْنِی لاَِشْرَبَ مِنْ فیهِ، فَيَأْتُونی بِهِ فَيَضَعُونَهُ عَلی يَدی فَأَحْمِلُهُ لاَِدْنِيَهُ مِنْ فِيَّ فَيَرْمِيَهُ فاسِقٌ بِسَهْم فَيَنْحِرَهُ وَ هُوَ يُناغی فَيَفيضُ دَمُهُ فی كَفّی، فَأَرْفَعُهُ إِلیَ السَّماءِ وَ أَقُولُ: اَللّهُمَّ صَبْراً وَ احْتِساباً فيكَ، فَتَعْجَلْنِی الاَْسِنَّةَ فيهِمْ وَالنّارَ تُسْعِرُ فِی الْخَنْدَقِ الَّذی فِی ظَهْرِ الْخِيَمِ، فَأَكُرُّ عَلَيْهِمْ فِی أَمَرِّ أَوْقات فِی الدُّنْيا، فَيَكُونُ ما يُريدُ اللّهُ».

«عمویت به فدای تو باد! عبدالله هنگامی کشته خواهد شد که من از تشنگی زیاد بی تابم و در خیمه ها دنبال آب یا شیر می گردم ولی چیزی نمی یابم. پس فرزندم «عبدالله» را طلب کنم از لبانش سیراب شوم. چون او را به دستم دهند. پیش از آن که لبهایم را بر دهان او بگذارم، ناگاه فاسقی گلوی او را با تیر بشکافد و او دست و پا می زند و خون او در دستانم جاری گردد! در آن حال او را به آسمان بلند کنم و می گویم: خدایا! از تو صبر می طلبم و این را برای تو و به حساب تو می گذارم.

آنگاه نیزه های دشمن مرا به سوی خود بخواند و آتش از خندق پشت خیمه ها زبانه کشد و من بر آنان در آن تلخ ترین لحظات زندگیم حمله خواهم کرد و آنچه خدا

خواهد، رخ خواهد داد».

امام سجّاد(علیه السلام) فرمود: آنگاه او گریست و ما نیز گریستیم و صدای گریه فرزندان پیامبر در خیمه ها پیچید.

زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اشاره به من کردند و به امام(علیه السلام) عرضه داشتند:

«سرنوشت سرور ما علی (امام سجّاد(علیه السلام)) چه خواهد شد؟». امام(علیه السلام) در حالی که اشک می

ریخت، فرمود:

«ما کانَ اللّهُ لِیَقْطَعَ نَسْلی مِنَ الدُّنْیا فَکَیْفَ یَصِلُونَ إِلیهِ؟ وَ هُوَ اَبُو ثَمانِیَهَ اَئِمَّه(علیهم السلام)؛ (نگران نباشید) خداوند نسل مرا در دنیا قطع نخواهد کرد. به او (امام سجّاد) چگونه دست می یابند در حالی که او پدر هشت امام است؟».(۱)

طبق این روایت پر معنی که از امام سجّاد(علیه السلام) نقل شده امام حسین(علیه السلام) همه چیز را در آن شب تاریخی پیش بینی فرمود، همه گفتنی ها را گفت و چیزی بر فرزندان و یاران خود پنهان نساخت. سپس با روحی آرام و پر از شوق لقای حق به استقبال شهادت شتافت.

یاران و فرزندان حتّی فرزندان به ظاهر خردسال نیز آگاهانه و با اشتیاق فراوان همگی به استقبال شهادت رفتند.

خداوندا! چه زیباست این سخنان، سخنانی که یکی از تلخ ترین حوادث تاریخ اولیاء الله را با شکوه و عظمت بی سابقه ای ترسیم کرده، و درس عشق به خدا و شهادت طلبی را به گونه ای فراموش نشدنی بر سینه تاریخ بشریّت ثبت نموده است.

درسی که می تواند برای همه افراد و همه ملت های در بند، آموزنده و راهگشا باشد، درسی که دشمنان حقّ و فضیلت و پاسداران مکتب های شیطانی را در هراس عمیقی فرو می برد.

پاورقی

۱ . مدینه المعاجز، سیّد هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۲۱۴-۲۱۶، ح ۲۹۵. همچنین رجوع کنید به : نفس المهموم، ص ۱۱۶.

۶۵ آماده سازی برای حادثه ای بزرگ

علی بن الحسین(علیه السلام) می گوید: «شبی که پدرم فردای آن به شهادت رسید، بیمار بودم و عمّه ام زینب از من پرستاری می کرد. در این حال پدرم، از اصحاب کنار کشیده و به خیمه آمد. «حوی»(۱) غلام سابق ابوذر

غفاری نیز در خدمت آن حضرت بود و شمشیر او را آماده می کرد، و پدرم این اشعار را زمزمه می کرد:

یا دَهْرُ أُفٍّ لَکَ مِنْ خَلیل

کَمْ لَکَ بِالْإِشْراقِ وَ الْأَصیلِ

مِنْ صاحِب أَوْ طالِب قَتیل

وَ الدَّهْرُ لا یَقْنَعُ بِالْبَدیلِ

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَی الْجَلیلِ

وَ کُلُّ حَیٍّ سالِکُ السَّبیلِ

«هان! ای روزگار! اف بر دوستی تو! تو چقدر بی وفایی؟! هر صبح و شام چه بسیار از دوستان و مشتاقانت را به کشتن می دهی و روزگار (به جای آنان) بدلی نمی پذیرد و پایان کارها به خدای بزرگ باز می گردد و هر موجود زنده ای به راه خود خواهد رفت. (و سرانجام با مرگ دیدار خواهد کرد)».

این اشعار را پدرم دو یا سه بار تکرار کرد، من مقصود او را یافتم، گریه گلویم را فشرد ولی خودداری و سکوت نمودم و دانستم که بلا نازل شده است. امّا عمّه ام زینب چون این زمزمه امام را شنید، به خاطر رقّت قلب و بی تابی که در زنان است، عنان شکیبایی را از کف داد و در حالی که لباسش به زمین کشیده می شد، بپاخاست و بی اختیار به نزد پدرم رفت و گفت: آه از این مصیبت! ای کاش مرگم فرا می رسید (و امشب را نمی دیدم). گویی امروز، در سوگ مادرم فاطمه، پدرم امیرمؤمنان، و برادر ارجمندم، حسن نشسته ام! هان! ای جانشین شایسته نیاکان گذشته و ای پناهگاه بازماندگان! (خبرهای وحشتناکی می دهی!).

پاورقی

۱ . نام وی در ارشاد شیخ مفید «جوین» و در اعیان الشیعه «جون» نقل شده است.

پس امام حسین(علیه السلام) به سوی خواهرش نگریست و فرمود: «یا أُخَیَّهُ لاَ

يُذْهِبَنَّ بِحِلْمِكَ الشَّيْطانُ ; خواهر عزيزم! مبادا شيطان شكيبايى ات را بربايد!».

عمّه ام گفت: پدر و مادرم فدايت باد اى اباعبدالله! آيا به ستم كشته خواهى شد؟ جانم به قربان تو!

بغض گلوى امام(عليه السلام) را فشرد و اشك در چشمانش حلقه زد و فرمود:

«لَوْ تُرِكَ الْقَطا لَيْلا لَنامَ! ; اگر مرغ قطا (پرنده اى زيبا و خوشخوان) را (صيّادان) به حال خود رها مى كردند، در آسايش و آرامش به خواب مى رفت».

عمّه ام گفت: اى واى! آيا راه چاره را بر خود بسته مى بينى؟ و اين دل مرا بيشتر جريحه دار كرده و جانم را مى سوزاند! پس بر صورت خود زد و گريبان چاك كرد و بى هوش افتاد.

امام حسين(عليه السلام) برخاست و خواهر را به هوش آورد و فرمود:

«يا أُخَيَّهُ اِتَّقى اللّهَ وَ تَعَزّى بِعَزاءِ اللّهِ، وَ اعْلَمى أَنَّ أَهْلَ الاَْرْضِ يَمُوتُونَ، وَ أَنَّ أَهْلَ السَّماءِ لا يَبْقُونَ، وَ أَنَّ كُلَّ شَىْء هالِكٌ إِلاّ وَجْهَ اللّهِ الَّذِى خَلَقَ الاَْرْضَ بِقُدْرَتِهِ، وَ يَبْعَثُ الْخَلْقَ فَيَعُودُونَ، وَ هُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ، أَبِى خَيْرٌ مِنّى، وَ اُمّى خَيْرٌ مِنّى، وَ أَخى خَيْرٌ مِنّى، وَ لى وَ لَهُمْ وَ لِكُلِّ مُسْلِم بِرَسُولِ اللّهِ اُسْوَةٌ».

«خواهرجان! تقواى خدا را پيشه ساز و به شكيبايى الهى خود را تسلّى بده و بدان كه همه زمينيان مى ميرند، و اهل آسمان نمى مانند و همه چيز جز ذات پاك آفريدگار، فانى شوند، همان خدايى كه با قدرت خود، زمين را آفريد و خلايق را بر مى انگيزد و همه به سوى او باز مى گردند و او يگانه بى همتاست.

پدرم اميرمؤمنان از من بهتر بود، مادرم فاطمه(عليها السلام)

از من بهتر بود. برادرم امـام مجتبی(علیه السـلام) از من بهتر بود. و بـا این وصف همه رخ در نقـاب خاک کشـیدند و به سـرای باقی شتافتند و ما نیز باید برویمصفحه . پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) برای من و آنان و هر مسلمانی

صفحه ۴۰۹

(در تحمّل بلاها و مصیبت ها) الگو و سرمشق است».

امام(علیه السلام)، خواهر خود را با این گونه سخنان تسلّی داد و به او فرمود:

«یـا أُخَیَّهُ! إِنّی أُقْسِمُ عَلَیْـکِ فَأُبَرّی قَسَـمی، لاـ تَشُـقّی عَلَیَّ جَیْباً، وَ لا تَخْمِشـی عَلَیَّ وَجْهاً، وَ لا تَـدْعی عَلَیَّ بِالْوَیْلِ وَ الثُّبُورِ اَنَا اِذا هَلَکْتُ ; ای خواهرم! تو را به خدا سوگند می دهم

و بر آن تأکیـد می کنم که در مصـیبت من گریبـان خـود را چـاک مزن، و صـورت خود را مخراش و پس از شـهادتم فریـاد و شیون و زاری بلند مکن».

علی بن الحسین(علیه السلام) می گوید: پس از این که عمّه ام آرام گرفت پدرم او را در کنار من نشانید.(۱)

بـه این ترتیب، امـام(علیه السـلام) در آن شب تـاریخی عـاشورا، نخست یـاران و سـپس خویشـان و نزدیکـان خـود را برای این آزمون بزرگ الهی آماده ساخت.

آری انجـام کارهای بزرگ و سـرنوشت ساز نیاز به روحیّه عالی، ایمان قوی، و آمادگی کامل دارد، و امام(علیه السـلام) با آن وسـعت دید و سـعه صدری که داشت، تمام خاصّان و بستگان خود را در مدّتی کوتاه، با کلام فوق العاده نافذ خویش پرورش داد، و نتیجه آن حماسه ای بود که در فردای آن شب آفریدنـد، و روزهای بعـد به وسـیله خیل اسـرا تعقیب شد و کار به جایی رسید که خواهرش زینب کبری که

شب عاشورا طاقت تحمّل شـنیدن خبر شهادت برادر را نداشت، روز یازدهم دست زیر جسد خونین برادر کرد و کمی از زمین بلند نمود و عرض کرد: خداوندا این قربانی را از خاندان پیامبرت قبول فرما!

۶۶ جالب ترین صحنه های ایثار

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸-۳۱۹ ; ارشاد شیخ مفید، ص ۴۴۴-۴۴۵ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱-۳.

از حضـرت زینب(علیها السـلام) نقل شده است که فرمود: «شب عاشورا از خیمه خود بیرون آمدم تا از حال برادرم حسین(علیه السـلام) و یـارانش با خبر شوم. دیـدم امام(علیه السـلام)در خیمه خود تنها نشسـته و با پروردگارش راز و نیاز می کنـد و قرآن تلاوت می کنـد. پیش خـود گفتـم آیـا سـزوار است برادرم در چنین شـبی تنهـا بمانـد؟ به خـدا سوگنـد! می روم و برادران و عموزادگان خود را به این خاطر سرزنش می کنم. پس به خیمه عبّاس(علیه السلام) آمدم ناگاه همهمه و صدای غرّایی شنیدم، همانجا پشت خیمه ایسـتادم و به داخلش نظر انداختم دیدم عموزادگان و برادران و برادرزادگانم گِرد عبّاس که چون شیری بر زانویش تکیه زده بود حلقه زده انـد، و او خطبه ای مشـتمل بر حمـد و ثنـای الهی و سـلام و درود بر پیامبر خـدا(صـلی الله علیه وآله) ایراد کرد، که مانند آن خطبه را جز از امام حسـین(علیه السـلام)نشنیده بودم، و در پایان افزود: ای برادران! برادرزادگان! و عموزادگـانم! هنگـامی که سپیـده دم طلوع کرد چه می کنیـد؟ عرض کردنـد: فرمـان فرمان تو است، هر چه تو فرمایی همان کنیم.

عبّاس فرمود: این اصحاب با امام پیوند خویشاوندی ندارند و بار سنگین را جز صاحبانش بر

نمی دارند. هنگامی که سپیده صبح آشکار شد اوّلین کسی که به میدان نبرد می شتابد، شمایید. ما باید پیش از آنان کشته شویم تا مردم نگویند. اصحاب خود را پیش انداختند و چون آنان کشته شدند، خود با شمشیرهایشان ساعت به ساعت مرگ را به تأخیر انداختند.

بنی هاشم از جای برخاسته شمشیر از غلاف بیرون کشیدند و در برابر برادرم عبّاس گرفته، گفتند: «ما همگی تحت فرمان تو هستیم».

زینب(علیها السلام) افزود: «وقتی که این یکپارچگی و عزم راسخ و تصمیم قلبی آنان را دیدم، دلم آرام گرفت و خوشحال شده اشکم سرازیر شد. خواستم به سوی برادرم حسین(علیه السلام)رفته و جریان را به اطّلاعش برسانم که ناگاه از خیمه حبیب بن مظاهر نیز همهمه و سر و صدایی شنیدم، به آنجا رفتم و پشت خیمه ایستادم و به داخل آن نظر افکندم، دیدم اصحاب نیز بر گرد حبیب بن مظاهر حلقه زده اند و او می گوید:

ای همراهان! برای چه منظوری به اینجا آمده اید؟ خدا رحمتتان کند، سخنانتان را روشن و بی پرده بیان کنید.

گفتند: آمده ایم تا (حسین(علیه السلام)) غریب فاطمه(علیها السلام) را یاری کنیم.

گفت: چرا زنان خود را طلاق داده اید؟

گفتند: برای یاری حسین(علیه السلام).

گفت: اگر صبح شد چه می کنید؟

گفتند: فرمان، فرمان تو است. ما از فرمان تو سرپیچی نمی کنیم.

گفت: هنگامی که صبح شد اوّل کسی که به میدان مبارزه گام می نهد، شمایید. ما پیش از بنی هاشم به میدان می رویم و تا خون در رگ یکی از ماست، نباید بگذاریم حتّی یک نفر از آنان کشته شود. مبادا مردم بگویند آنها سروران خود را پیش انداخته

و خود از بـذل جانشان دریغ ورزیدنـد; پس یاران شمشـیرهایشان را به اهتزاز درآوردنـد و یک صـدا گفتنـد: ما همه با تو هم عقیده و تحت فرمان توایم.

زینب(علیها السـلام) در ادامه فرمود: «من از این اسـتواری قدم، خوشـحال شدم و اشک بر چشمانم حلقه زد و در حالی که می گریستم بر گشتم که ناگهان با برادرم امام حسین(علیه السلام)روبرو شدم، برخود مسلّط شده و در چهره او تبسّم کردم».

فرمود: خواهرم! عرض کردم: بلی، برادر جان.

فرمود:

«یا اُخْتاهُ مُنْذُ رَحَلْنا مِنَ الْمَدینَهِ ما رَأَیْتُکِ مُتَبَسِّمَهً، اَخْبِرینی ما سَبَبُ تَبَسُّمِکِ ; خواهرم! از وقتی که از مدینه حرکت کردیم، تو را متبسّم ندیده بودم، اینک چه شده است که بر لبانت تبسم نقش بسته است؟».

عرض کردم: برادر جان! لبخندم به خاطر چیزهایی است که از «بنی هاشم» و «اصحاب» مشاهده کردم.

فرمود:

صفحه ۴۱۲

«یا اُخْتاهُ اَعْلِمی، اِنَّ هؤُلاءِ أَصْحابی مِنْ عالَمِ الذَّرِّ، وَ بِهِمْ وَعَدَنی جَدّی رَسُولُ اللّهِ(صـلی الله علیه وآله)هَلْ تُحِبّینَ اَنْ تَنْظُری اِلی ثِباتِ أَقْدامِهِمْ ; خواهرم! بدان، اینان از عالم ذرّ یاران

من بودنـد و جـدّم رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله) مژده آنـان را به من داده بود. آیـا دوست داری پایـداری آنـان را مشاهـده کنی؟».

گفتم: آری!

فرمود: به پشت خیمه برو!

زینب(علیها السلام) در ادامه فرمود: من به پشت خیمه رفتم.

برادرم ندا داد:

«اَیْنَ اِخْوانی وَ بَنُو أَعْمامی ; برادران و پسرعموهایم کجایند؟».

بنی هاشم همگی برخاسته و عبّاس جلوتر از آنان گفت: بله، چه می فرمایید؟

امام فرمود:

«اُريدُ اَنْ اُجِدِّدَ لَكَمْ عَهْداً ; مى خواهم تجديد پيمان كنم».

همه بنى هاشم حاضر شدند و امام(عليه السلام) فرمود بنشينيد! همگى نشستند آنگاه امام ندا داد:

«اَيْنَ حَبيبُ بْنُ مَظاهِرِ أَيْنِ زُهَيْرُ أَيْنَ هِلالُ، أَيْنَ

الْاَصْحابُ؟ ; حبیب بن مظاهر، زهیر، هلال و دیگر یارانم کجایند؟».

همگی پیش آمدند و جلوتر از همه حبیب بن مظاهر عرض کرد: بله یا اباعبدالله(علیه السلام).

همگی شمشیر به کف حاضر شدند و امام(علیه السلام) فرمود: بنشینید و آنان نشستند، آنگاه حضرت خطبه رسایی خواند و فرمود:

«یا أَصْحابی اِعْلَمُوا أَنَّ هؤُلاءِ الْقَوْمَ لَیسَ لَهُمْ قَصْدٌ سِوی قَتْلی وَ قَتْلِ مَنْ هُوَ مَعی وَ أَنَا أَخافُ عَلَیْکُمْ مِنَ الْقَتْلِ، فَأَنْتُمْ فی حِلٍّ مِنْ بَیْعَتی، وَ مَنْ أَحَبَّ مِنْکُمُ الْاِنْصِرافُ فَلْیَنْصَرِفْ فی

صفحه ۴۱۳

سَوادِ هذَا اللَّیْلِ ; یارانم! بدانید اینان جز شهید کردن من و شهادت کسانی که با من باشند، هدفی ندارند و من از کشته شدن شما بیمناکم. اکنون از شما بیعتم را برداشتم، هرکس از شما قصد بازگشت دارد در این سیاهی شب برگردد».

در این هنگام بنی هاشم و اصحاب برخاسته و در پایداری و استقامت خویش سخن ها گفتند. وقتی که امام چنین دید فرمود:

«إِنْ کُنْتُمْ کَذلِکَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَکُمْ وَانْظُرُوا اِلی مَنازِلِکُمْ فی الْجَنَّهِ ; اکنون که چنین است پس سربردارید و جایگاهتان را در بهشت بنگرید».

با این سخنِ امام(علیه السلام) پرده از جلو دیدگان آنان کنار رفت و منزل ها و جایگاه خود را در بهشت دیدند و همگی برخاستند و شمشیرها را کشیده، عرض کردند: یا اباعبدالله به ما اجازه بده که بر این گروه یورش بریم و با آنان بستیزیم تا آنچه را که خدا در حقّ ما و آنان بخواهد به انجام رساند.

امام(علیه السلام) فرمود:

«اِجْلِسُوا رَحِمَکُمُ اللّهُ وَ جَزاکُمُ اللّهُ خَیْراً اَلا وَ مَنْ کانَ فِی رَحْلِهِ اِمْرَأَهٌ فَلْیَنْصَرِفْ بِها إِلی بَنی أَسَد ; بنشینید! رحمت خدا بر شما باد

و خدا به شما جزای خیر دهد هر کس زنی به همراه دارد، وی را به قبیله بنی اسد بسپارد».

علی بن مظاهر (یکی از یاران امام(علیه السلام)) برخاست و عرض کرد: سرورم برای چه؟

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ نِسائی تُسْبی بَعْـِدَ قَتْلی وَ أَخافُ عَلی نِسائِکُمْ مِنَ السَّبی ; بعـد از شـهادت من، زنانم اسـیر می شوند و من از اسـیری زنانتان بیمناکم!».

علی بن مظاهر به خیمه اش برگشت. همسـرش به احترام برخاست و تبسّم کنان به اسـتقبالش شتافت، علی بن مظاهر گفت: مرا واگـذار! الاـن چه وقت تبسّم است؟ گفت: ای فرزنـد مظاهر، من خطبه فرزنـد فاطمه(علیها السـلام) را شـنیدم ولی در پایان آن صدای همهمه

نگذاشت که بفهمم امام(علیه السلام) چه می فرماید. علی بن مظاهر گفت: همسرم امام(علیه السلام) به ما دستور داد: «هر کس همسـرش همراه اوسـت وی را نزد عموزادگـانش (قـبیله بنی اسـد) برگردانـد چـون مـن فردا شـهید می شـوم و زنـانم اسـیر می گردند».

زن گفت: می خواهی چه کنی؟

پاسخ داد: برخیز تا تو را به نزد عموزادگانت ببرم.

زن برخاست و سـرش را به عمود خیمه کوبیـد و گفت: به خدا سوگند! تو با من منصـفانه رفتار نکردی، آیا تو می پسـندی که دختران رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) اسـیر شوند و من در امان باشم، چادر از سـر زینب(علیها السلام) بردارند و من پوشیده بمانم! آیا تو می پسندی گوشواره های دختران زهرا(علیها السلام) را بربایند و گوشواره های من زینت گوشم باشند؟

آیا می پسندی که تو نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رو سفید باشی و من نزد فاطمه زهرا(علیها السلام)رو سیاه؟!

به خدا سوگند شما مردان را یاری می

کنید و ما زنان را.

پس علی بن مظاهر گریان به نزد امام(علیه السلام) برگشت، امام به وی فرمود: «چرا گریه می کنی؟».

عرض کرد: سرورم! همسرم جز یاری شما را قبول نمی کند.

امام(علیه السلام) گریست و فرمود:

«جُزِيْتُمْ مِنّا خَيْراً; خداوند به شما از جانب ما جزای خیر دهد».(۱)

آیا تاریخ جهان همانند این ایثار و فداکاری به خاطر دارد؟

آیا این گونه اخلاص و از خودگذشتگی و شهامتِ آمیخته با معنویّت و ایمان، در هیچ گروهی نسبت به پیشوایش دیده شده است؟!

پاورقی

۱ . معالی السبطین، ج ۱، ص ۳۴۰-۳۴۲ .

نه تنها بستگان و خویشان که یاران و دوستان و همرزمان، همه پرورش یافته یک مکتبند و شاگردان یک آموزگار.

نه تنها مردان، که زنان هم همان روحیّه فداکاری را دارند، گویی همه از یک پستان شیر نوشیده اند؟

وه! چه زیبا و باشکوه است سخن همسر علی بن مظاهر که به شوهرش می گوید:

«آیا می پسندی تو در قیامت در برابر رسول خدا رو سفید باشی و من در پیش زهرا(علیها السلام) رو سیاه».

آری این است جالب ترین صحنه های ایثار!

۶۷ خون های شهیدان را به آسمان هدیه می برند!

به هنگام سحر، امام حسین(علیه السلام) به خوابی سبک فرو رفت، و چون بیدار شد فرمود: «می دانید هم اکنون در خواب چه دیدم؟».

اصحاب گفتند: ای پسر پیغمبر! چه دیدی؟

فرمود:

«رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلاباً قَدْ شَدَّتْ عَلَىَّ لِتَنْهَشَنی، وَ فیها كَلْبٌ أَبْقَعُ رَأَيْتُهُ أَشَدَّها عَلَىَّ، وَ أَظُنُّ أَنَّ الَّذی يَتَوَلّی قَتْلی رَجُلٌ أَبْرَصٌ مِنْ بَيْنِ هؤُلاءِ الْقَوْمِ؛ ثُمَّ إِنّی رَأَيْتُ بَعْدَ ذلِكَ جَدّی رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ مَعَهُ جَماعَةٌ مِنْ أَصْحابِهِ وَ هُوَ يَقُولُ لی: «يا بُنَىَّ أَنْتَ شَهيدُ آلِ مُحَمَّد وَ قَدِ اسْتَبْشِرَ بِكَ اَهْلُ السَّمواتِ وَ

أَهْلُ الصَّفِیحِ الاْعْلی فَلْیَكَنْ إِفْطارُكَ عِنْدی اللَّیْلَهِ، عَجِّلْ وَ لاـ تُؤَخِّرْ، فَهـذا مَلَـكٌ قَـدْ نَزَلَ مِنَ السَّمـاءِ لِیَأْخُذَ دَمَكَ فِی قارُورَه خَضْراءَ. فَهذا ما رَأَیْتُ وَ قَدْ أَزِفَ الاَْمْرُ وَ اقْتَرَبَ الرَّحیلُ مِنْ هذِهِ الدُّنْیا، لا شَكَّ فِی ذلِكَ».

«سگانی را دیـدم که به من حمله می کنند تا مرا پاره پاره کنند، ودر میان آنها سگی دو رنگ دیدم که نسبت به من از دیگر سگ ها بیشتر حمله می کرد! گمان می کنم که

قاتل من مردی دو رنگ و ابرص باشـد! و در دنباله این خواب، جدّم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را دیـدم که تعـدادی از اصحابش همراه او بودند و به من می فرمود: «فرزندم! تو شهید آل محمّدی و اهل آسمانها و فرشتگان عالم بالا از مژده آمدنت شادمانند. امشب به هنگام افطار نزد من خواهی بود، شتاب کن و کار را به تأخیر مینداز! این فرشته ای است که از آسمان فرود آمده است تا خون تو را گرفته و در شیشه سبز رنگی قرار دهد (و برای فرشتگان هدیه برد!).

یاران من! این خواب گویای آن است که پایان عمر نزدیک شده است و بانگ رحیل و کوچیدن از دنیا به صدا درآمده است، که در آن شکّی نیست».(۱)

این گرانبهاترین هدیه ای است که از زمین به سوی آسـمانها فرسـتاده می شود، هدیه خون شـهیدان، هدیه خون سالار شهیدان امام حسین(علیه السلام).

و چه بهتر که این شـهادت به دست پلیـدترین انسان نماها باشد. انسان هایی درنده خو و زشت سـیرت که همچون سـگان پلید وحشی هستند و نسبت به هیچ کس رحم نمی کنند حتّی اگر او یکی از

شریف ترین فرزندان آدم باشد.

۶۸ آخرین توشه!

امام(علیه السلام) در آن شب روی به یاران خود کرد و فرمود:

«قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْماءِ یَکُنْ آخِرَ زادِکُمْ، وَ تَوَضَّأُوا وَاغْتَسِلُوا وَ اَغْسِلُوا ثِیابَکُمْ لِتَکُونَ أَکْفانَکُمْ ; برخیزید و آب بنوشید که این آخرین توشه شماست، و وضو گرفته و غسل کنید و لباس های خود را بشویید تا کفن های شما باشد!».

امام(علیه السلام) نماز صبح را با اصحابش خوانده و به سپاه خود آرایش جنگی داد، و امر کرد خندقی را که در پشت خیمه ها حفر کرده بودند و از نی و هیزم انباشته کردند;

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸۱ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۴۱۷

آتش زدند تا دشمن نتواند از پشت حمله کند و کارزار تنها از سوی مقابل باشد.(۱)

راستی چه ساده و آسان سخن از شهادت در میان امام(علیه السلام) و پیروانش گفته می شود، چنان جمال کعبه دیدار محبوب، آنها را به سوی خود می کشاند که خارهای مغیلان در نظرشان همچون حریر می آید!

و به راستی برای رهروان این راه، چه درس بزرگ و جالبی است که شنیدن این سرگذشت، آنها را بر سر شوق می آورد، و می گویند ای کاش ما هم در آن حلقه بودیم!

۶۹ مناجات صبح عاشورا

از امام علی بن الحسین(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: در روز عاشورا آن هنگام که سپاه دشمن حملهور شد، امام(علیه السلام)دست های خود را به دعا بلند کرد و به پیشگاه الهی عرض کرد:

«اَللّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتی فی کُلِّ کَرْب، وَ أَنْتَ رَجائی فی کُلِّ شِدَّه، وَ أَنْتَ لی فی کُلِّ أَمْر نَزَلَ بی ثِقَهٌ وَ عُدَّهٌ، کَمْ مِنْ هَمٍّ یُضَعِّفُ فیهِ الْفُؤادُ

وَ تَقِلُّ فیهِ الْحیلَهُ، وَ یَخْذِلُ فیهِ الصَّدیقُ وَ یَشْمِتُ فیهِ الْعَدُوُّ، أَنْزَلْتُهُ بِکَ وَ شَکَوْتُهُ إِلَیْکَ، رَغْبَهً مِنّی إِلَیْکَ عَمَّنْ سِواکَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنّی وَ کَشَفْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ نِعْمَه، وَ صاحِبُ کُلِّ حَسَنَه وَ مُنْتَهی کُلِّ رَغْبَه ; خداوندا! تو تکیه گاه من در هر اندوه، و امید من در هر شدّت و ناراحتی هستی، و تو در هر مشکلی که برای من پیش آید، پشت و پناه منی، چه بسا اندوهی که قلب، در آن ناتوان و چاره در آن اندك و دوست در آن خوار می شد و دشمن شماتت می کرد و من همه آنها را به پیشگاه تو آوردم و شِکوه نمودم، تا از همگان بریده و تنها به تو رو آورده باشم و تو مرا از آن گرفتاریها نجات بخشیدی، تو ولیّ هر نعمت، و صاحب هر کار نیك و خیر و منتهای

پاورقی

۱ . امالی شیخ صدوق، مجلس ۳۰ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۶-۳۱۷.

هر مقصودی».(۱)

جالب این که امام(علیه السلام) در این مناجات در آن روز بحرانی و خطرناك تقاضای خاصّی از خداوند نمی کند; چرا که می داند شاهد مقصود یعنی شهادت را در آغوش خواهد کشید و درسی پایدار برای همه انسانها تا دامنه قیامت از خود به یادگار می گذارد.

او فقط اعتماد کامل و توکّل خود را به لطف بی پایان پروردگار ابراز می دارد.

۷۰ خطبه صبح عاشورا

پس از آن امام(علیه السلام) برابر سپاه دشمن آمد در حالی که به صفوف سیل آسای آنان و عمربن سعد که میان اشراف کوفه ایستاده بود می نگریست، فرمود:

«اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی خَلَقَ الدُّنْیا فَجَعَلَها دارَ فَناء وَ زَوال، مُتَصَرِّفَهً

بِأَهْلِها حالا بَعْدَ حال، فَالْمَغْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ وَ الشَّقِيُّ مَنْ فَتِنَتْهُ، فَلا تَغُرَّنَّكَمْ هذِهِ الدُّنْيا، فَإِنَّها تَقْطَعُ رَجاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْها، وَ تُخَيِّبُ طَمَعَ مِنْ طَمِعَ فيها، وَ أَراكُمْ قَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلى أَمْر قَدْ أَسْخَطْتُمُ اللّهُ فيهِ عَلَيْكُمْ، وَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْكَريم عَنْكُمْ، وَ أَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ، وَ جَنَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ، فَنِعْمَ الرَّبُ رَبُّنا، وَ بِئْسَ الْعَبيدُ أَنْتُمْ، أَقْرَرْتُمْ بِالطّاعَهِ، وَ آمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّد(صلى الله عليه وآله) ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلى ذُرِّيَّتِهِ وَ عِتْرَتِهِ تُريدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطانُ، فَأَنْساكُمْ ذِكْرَاللّهِ الْعَظيمِ، فَتَبّاً لَكُمْ وَ لِما تُريدُونَ، إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، هؤُلاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمينَ».

«حمد و ستایش خدایی راست که دنیا را آفرید و آن را، خانه فنا و زوال قرار داد، که همواره اهلش را از حالی به حال دیگر درآورد، فریب خورده کسی است که دنیا او

پاورقی

۱ . ارشاد شیخ مفید، ص ۴۴۷-۴۸۸ ; تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۱ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴.

صفحه ۴۱۹

را فریب دهد و نگون بخت کسی است که دنیا او را مفتون خود کند (مراقب باشید!) این دنیا شما را نفریبد، که دنیا امید هر کسی را که به او دل ببندد، قطع می کند و طمع آزمندان به خود را می خشکاند، شما را می بینم که تصمیم بر کاری گرفته اید که خداوند را خشمگین ساخته و روی کریمانه اش از شما برتافته و عذابش را بر شما نازل کرده و رحمتش را از شما دریغ داشته است.

خدای ما چه پروردگار خوبی است و شما چه بندگان بدی هستید (به ظاهر) اقرار به طاعت او

کرده و به پیامبرش محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان آورده اید، ولی برای قتل و کشتن فرزندان و ذرّیه اش هجوم آوردید! به یقین شیطان بر شما چیره شده و شما را از یاد خدا غافل کرده است. مرگ بر شما و برخواسته هایتان! همه ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. اینان جماعتی هستند که بعد از ایمان، کافر شدند. دور باد رحمت پروردگار از ستمگران».

در این هنگام عمر بن سعد رو به اشراف کوفه کرد و گفت: وای بر شما! با او تکلّم می کنید؟! به خدا سوگند! این فرزند همان پدری است که اگر یک روز هم به سخنش ادامه می داد از گفتن باز نمی ماند. پس پاسخش را بگویید. در این هنگام، شمر جلو آمد و گفت: ای حسین! اینها چیست که می گویی؟ به گونه ای سخن بگو که ما بفهمیم!

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِتَّقُوا اللّهَ رَبَّكُمْ وَ لا تَقْتُلُونی، فَإِنَّهُ لا يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلی وَ لاَ انْتِهاكُ حُرْمَتی، فَإِنّی إِبْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَ جِدَّتِی خَديجَهُ زَوْجَهُ نَبِيِّكُمْ، وَ لَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَكُمْ قَوْلُ نَبِيِّكُمْ: اَلْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ ; از خدا بترسید و دست از کشتن من بردارید، زیرا کشتن من و هتک حرمت من، جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و جدّه من خدیجه، همسر پیغمبر شماست، وشاید این سخن پیامبر به شما رسیده باشد که فرمود: «حسن و

حسین، دو آقای جوانان اهل بهشتند».(۱)

۷۱ توجّه به حقوق مردم حتّی در روز عاشورا

موسی بن عمیر از پدرش نقل می کند که امام(علیه السلام) (در روز عاشورا) به من فرمود:

«نادِ أَنْ لا يُقْتَلَ مَعی رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ نَادِ بِها

فِی الْمَوالی فَإِنّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)یَقُولُ: مَنْ ماتَ وَ عَلَیْهِ دَیْنٌ أُخِذَ مِنْ حَسَناتِهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ ; (میان همه یارانم) اعلام کن

هر کس دَیْنی بر عهده دارد با من کشته نشود ; زیرا که من از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم فرمود: «هر کس از دنیا برود و دَیْنی بر ذمّه داشته باشد، از حسنات وی در فردای قیامت برداشته می شود».

در نقل دیگری آمده است که عمیر انصاری گفت: امام(علیه السلام) به من فرمود:

«نادِ فِی النّاسِ أَنْ لا یُقاتِلَنَّ مَعی رَجُلٌ عَلَیْهِ دَیْنٌ، فَإِنَّهُ لَیسَ مِنْ رَجُل یَمُوتُ وَ عَلَیْهِ دَیْنٌ لا یَدَعْ لَهُ وَفاءً إِلاّ دَخَلَ النّارَ ; میان مردم اعلام کن هر کس بدهکار است در رکاب

من پیکار نکند، زیرا هر کس از دنیا برود در حالی که دینی بر عهده اش باشد که چاره ای برای آن نکرده باشد گرفتار دوزخ می شود».

مردی برخاست و گفت: همسرم پذیرفت که از طرف من بپردازد. امام(علیه السلام) پاسخ داد:

«وَ ما کِفالَهُ امْرَأَه، وَ هَلْ تَقْضی إِمْرَأَهٌ ; کفالت آن زن چه فایده ای دارد؟ آیا او قدرت دارد چنین کند؟!».(۲)

راستی عجیب است که انسانی در بحرانی ترین شرایط، حتّی به بدهکاری های

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۳ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵-۶.

۲ . احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۴۲۹.

اصحاب و یاران خود به مردم توجّه داشته باشد و راضی نشود بدهکاران همراه او پیکار کنند و شهید شوند ; مبادا حقوق مردم از دست برود.

این برنامه را با کار کسانی مقایسه کنید که سراسر زندگی آنها انباشته از حرام و حقوق مردم بوده و

کمترین اهمّیتی برای آن قائل نبودند، اصلا چیزی را به نام «حقّ الناس» باور نداشتند!!

۷۲ سازندگی در صبح عاشورا

امام(علیه السلام) در صبح روز عاشورا پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«عِبادَاللّهِ! اِتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مِنَ الـدُّنْیا عَلی حَـذَر، فَإِنَّ الـدُّنْیا لَوْ بَقِیَتْ لِاَحَد أَوْ بَقِیَ عَلَیْها أَحَدٌ، کانَتِ الْاَنْبِیاءُ أَحَقُّ بِالْبَقاءِ، وَ أَوْلی بِالرِّضـی، وَ أَرْضـی بِالْقَضاءِ، غَیْرُ أَنَّ اللّهَ تَعالی خَلَقَ الدُّنْیا لِلْبَلاءِ، وَ خَلَقَ أَهْلَها لِلْفَناءِ، فَجَدیدُها بال، وَ نَعیمُها مُضْمَحِلٌّ، وَ سُرُورُها مُکْفَهِرٌّ، وَ الْمَنْزِلُ بُلْغَهٌ وَ الدّارُ قُلْعَهٌ، فَتَزَوَّدُوا، فَإِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی، فَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ».

«ای بنـدگان خـدا! تقوای الهی پیشه کنیـد و از دنیـا دوری نماییـد، اگر دنیـا برای کسـی می مانـد و یا کسـی در آن می مانـد، پیامبران به بقا شایسته تر بودند (چرا که آنان) به جلب رضایت، سزاوارتر و به قضای الهی خشنودتر بودند و حال آنکه خداوند دنیا را برای آزمایش و امتحان و اهل آن را برای فنا و زوال آفریـده است. تازه های آن کهنه می شود و نعمت هایش نابود می گردد و شادمانی آن آمیخته با غم است. چرا که صـفحه دنیا منزلی است ناپایدار و خانه ای است که به ناچار باید از آن رخت بر بست. پس توشه راه بردارید و بهترین ره توشه، تقواست، تقوای الهی پیشه کنید تا رستگار شوید».(۱)

پاورقی

۱ . تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۱۸.

از آنجا که سرچشـمه همه گناهان و جنایات حبّ دنیا، حبّ جاه و مقام و مال و ثروت و شـهوات است، امام(علیه السلام) برای بیدار ساختن مخاطبان سعی می کند با هشدارهای مکرّر دلباختگی در برابر زر و زینت دنیا

را از دلها بیرون کند، شاید در طریق صحیح گام بردارند و پیش از آن که فرصتها از دست برود به خود آیند، به یقین یاران با وفای او از این نظر ساخته شده بودند ولی افسوس که دشمنان چنان مست شهوات بودند که این گفتارهای انسان ساز آنها را بیدار نکرد!

۷۳ خطابه شورانگیز امام (علیه السلام) به هنگام صف آرایی دشمن

هنگامی که سپاه دشمن آماده حمله شد، امام حسین(علیه السلام) مرکب خود را طلب کرد و بر آن سوار شد و با صدای بلند، به طوری که همگی صدای آن حضرت را می شنیدند، فرمود:

«أَیُّهَا النّاسُ! إِسْمَعُوا قَوْلی، وَ لا تُعَجِّلُونی حَتّی أَعِظُکُمْ بِما لَحَقٌّ لَکُمْ عَلَیَّ، وَ حَتّی اَعْتَذِرُ اِلَیْکُمْ مِنْ مَقْدَمی عَلَیْکُمْ، فَاِنْ قَبِلْتُمْ عُذْری وَ صَدَّقْتُمْ قَوْلی، وَ أَعْطَیْتُمُونی النَّصْفَ، کُنْتُمْ بِذلِکَ أَسْعَدُ، وَ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ عَلَیَّ سَبیلٌ، وَ إِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنّی الْعُذْرَ، وَ لَمْ تُعْطُوا النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِکُمْ ; هان ای مردم! سخن مرا بشنوید، و برای کشتن من شتاب مکنید، تا شما را به

چیزی که حقّ شما بر من است، موعظه کنم و دلیل آمدنم را به این دیار با شما در میان بگذارم. اگر سخنم را پذیرفته و گفتارم را تصدیق کردید و انصاف دادید، سعادتمند خواهید شد و اگر عذرم را نپذیرفته و از مسیر عدل و انصاف کناره گرفتید، (هر کاری از دستتان ساخته است انجام دهید)».

سپس این آیات را که اتمام حجّت در برابر قوم لجوجش بود تلاوت فرمود:

«(فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَشُرَکَاءَکُمْ ثُمَّ لاَ یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَلاَ

تُنْظِرُونِی) ; سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند، (تمام جوانب کارتان را بنگرید) سپس مهلتم ندهید».(۱)

«(إِنَّ وَلِیِّیَ اللهُ الَّذِی نَزَّلَ

الْکِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ) ; ولی و سرپرست من خدایی است که قرآن را نازل کرده و او ولایت و سرپرستی همه صالحان را برعهده دارد».(۲)

خواهران و دختران امام با شنیدن این سخنان، گریستند و صدایشان به زاری برخاست. امام برادرش عباس و فرزندش علی اکبر(علیه السلام) را به سوی آنان فرستاد و فرمود:

«أُسْکُتاهُنَّ فَلَعَمْری لَیَکْثُرَنَّ بُکاؤُهُنَّ ; آنان را آرام کنید. به جانم سوگند! پس از این بسیار خواهند گریست».

چون آنها ساکت شدند، حمد و ثنای الهی را بجا آورد و خدا را به عظمت یاد کرد و بر پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) و فرشتگان خدا و پیامبران الهی درود فرستاد، چنان با شیوایی و فصاحت سخن گفت که راوی می گوید: به خدا سوگند! سخنی با این زیبایی، نه پیش از آن و نه بعد از آن از کسی نشنیدم.

امام(علیه السلام) در ادامه سخن خود فرمودند:

«أَمّا بَعْدُ، فَانْسِبُونی فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا؟! ثُمَّ ارْجِعُوا اِلی أَنْفُسِکُمْ وَ عاتِبُوها، فَانْظُرُوا هَلْ یَحِلُّ لَکُمْ قَتْلی وَ انْتِهاکَ حُرْمَتی؟! أَلَسْتُ اِبْنَ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ(صلی الله علیه وآله)، وَ ابْنَ وَصِیِّهِ وَ ابْنَ عَمِّهِ، وَ أَوَّلِ الْمُؤْمِنینَ بِاللّهِ وَ الْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ، أَوَ لَیْسَ حَمْزَةُ سَیِّدُ الشُّهَداءِ عَمَّ أَبی؟ أَوَ لَیْسَ جَعْفَرُ الشَّهیدُ الطَّیّارُ ذُوالْجِناحَیْنِ عَمّی؟!

پاورقی

۱ . یونس، آیه ۷۱.

۲ . اعراف، آیه ۱۹۶.

صفحه ۴۲۴

أَوَ لَمْ یَبْلُغْکُمْ قَوْلٌ مُسْتَفیضٌ فیکُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قالَ لی وَ لِاَخی: «هذانِ سِیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ؟!».

«فَإِنْ صَدَّقْتُمُونی بِما أَقُولُ، وَ هُوَ الْحَقُّ، فَوَاللّهِ ما تَعَمَّدْتُ کِذْباً مُذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللّهَ یُمْقِتُ عَلَیْهِ أَهْلَهُ، وَ یَضُرُّ بِهِ مَنِ اخْتَلَقَهُ.

وَ اِنْ کَذَّبْتُمُونی فَإِنَّ فیکُمْ مَنْ

إنْ سَأَلْتمُوهُ عَنْ ذلِکَ أَخْبَرَکُمْ، سَلُوا جابِرَ بْنَ عَبْدِاللّهِ الاْنْصاری، أَوْ أَبا سَعیدِ الْخِدْری، أَوْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السّاعِدی، أَوْ زَیْدَ بْنَ أَرْقَم، أَوْ أَنَسَ بْنَ مالِك، یُخْبِرُوکُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هذِهِ الْمَقالَهَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) لی وَ لاَِخی، أَفَما فی هذا حاجِزٌ لَکُمْ عَنْ سَفْكِ دَمی؟!».

« ای مردمصفحه نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم؟ و به خود آیید و نفس خود را مورد خطاب و سرزنش قرار دهید. آیا کشتن من و هتک حرمتم برای شما رواست؟

آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند جانشین و پسر عموی او نیستم؟ همان کسی که قبل از همه، ایمان آورد و رسول خدا را به آنچه از جانب خدای آورده بود تصدیق کرد؟!

آیا حمزه سیّد الشهدا عموی پدرم نیست! و آیا جعفر طیّار که با دو بال در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا شما نمی دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره من و برادرم فرمود: «این دو سرور جوانان اهل بهشتند؟».

اگر سخنان حقّ مرا تصدیق کنید به نفع شماست، به خدا سوگند! از زمانی که دانستم خداوند نسبت به دروغگویان خشم می گیرد، و دروغ پردازان زیان خواهند دید، هرگز آهنگ دروغ نکرده ام و اگر کلام مرا باور نکردید، در میان شما افرادی هستند که اگر از آنها بپرسید، به شما خبر خواهند داد. از جابربن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید. آنان

صفحه ۴۲۵

به شما خبر خواهند داد که خودشان این سخن را از پیامبر خدا شنیده اند که آن را در حقّ

من و برادرم فرموده است. آیا این گواهی ها سبب نمی شود که دست از قتل من بردارید؟».

در اینجا شمر بن ذی الجوشن گفت: او تنها خداوند را به زبان می پرستد اگر بداند که چه می گوید، (و سخنانش نامفهوم است).

حبیب بن مظاهر در پاسخ گفت: به خدا سوگند! من تو را می بینم که خدا را به هفتاد زبان (آمیخته با انواع شکّ و تردیدها و ضدّ و نقیض ها) پرستش می کنی! و من گواهی می دهم که تو راست می گویی ; نمی فهمی که امام چه می گوید!! خداوند بر دل تو مُهر زده است.

سپس امام(علیه السلام) چنین ادامه داد:

«فَإِنْ كُنْتُمْ فِی شَكٍّ مِنْ هـذَا الْقَوْلِ، أَفَتَشُكُّونَ اَثَراً ما إِنِّی اِبْنُ بِنْتِ نَبِیِّكُمْ؟ فَوَاللّهِ ما بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ اِبْنُ بِنْتِ نَبِیٍّ غَیْری مِنْكُمْ وَ لا مَنْ غَیْرِكُمْ، أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِیِّكُمْ خاصّةً.

أَخْبِرُونی، أَتَطْلُبُونی بِقَتیل مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ؟ أَوْ مال اسْتَهْلَكْتُهُ؟ أَوْ بِقِصاص مِنْ جَراحه؟».

«اگر به این سخن شک دارید؟ آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیامبر شما هستم؟!! به خدا سوگند که در شرق و غرب عالم، فرزند دختر پیامبری در میان شما و غیر شما جز من نیست.

به من بگویید: آیا کسی را از شما کشته ام که از من خونبهای او را می طلبید؟ آیا مالی را از شما برده ام و یا کسی را مجروح ساخته ام که قصاص آن را از من مطالبه می کنید؟!».

سکوت سنگینی بر سپاه دشمن سایه انداخته بود و کسی سخن نمی گفت.

آنگاه امام(علیه السلام) فریاد برآورد و فرمود:

«یا شَبَثَ بْنَ رَبَعی، وَ یا حَجّارَ بْنَ

أَبْجَر، وَ يا قَيْسَ بْنَ الْاَشْعَثِ، وَ يا يَزيدَ بْنَ الْحارِثِ، أَلَمْ

صفحه ۴۲۶

تَكْتُبُوا اِلَيَّ: «أَنْ قَدْ أَيْنَعَتِ الثِّمارُ وَ أَخْضَرَّ الْجَنابُ، وَ طَمَّتِ الْجِمامُ وَ إِنَّما تَقْدُمُ عَلى جُنْد لَكَ مُجَنَّدٌ، فَاَقْبِلْ؟! ; ای شبث بن ربعی! ای حجّار بن ابجر! ای قیس بن اشعث!

ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه ننوشتید که درختان ما ثمر داده است و باغها سرسبز شده و چاه ها پرآب گشته و تو در سرزمینی پا می گذاری که لشکری آراسته و انبوه در خدمت تو است، پس به سوی ما بیا!».

آنان در پاسخ گفتند: ما چنین نامه ای ننوشتیم!

امام فرمود:

«سُبْحانَ اللّهِ! بَلى وَاللّهِ لَقَدْ فَعَلْتُمْ ; سبحان الله! آری به خدا سوگند! شما این نامه را نوشتید».

سپس افزود:

«أَيُّهَا النّاسُ! اِذْ كَرِهْتُمُونی فَدَعُونی اَنْصَرِفُ عَنْكُمْ اِلی مَأْمَنی مِنَ الْاَرْضِ! ; ای مردم! اگر از آمدن ما به این دیار ناخشنودید، پس ما را رها کنید تا به سرزمین امنی برویم».

قیس بن اشعث گفت: آیا نمی خواهی زیر پرچم پسر عمویت (یزید) درآیی! چرا که به آنچه که دوست داری می رسی و از آنان بدی نخواهی دید!

امام حسین(علیه السلام) فرمود:

«أَنْتَ أَخُو أَخيكَ محمّد بن الاشعثصفحه أَتُريدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُو هاشِم بِأَكْثَرَ مِنْ دَمِ مُسْلِمِ بْنِ عَقيل؟! لا وَاللّهِ لا أُعْطيهِمْ بِيَدى إِعطاءَ الذَّليلِ، وَ لا اُقِرُّ اِقْرارَ الْعَبيدِ! ; تو برادر

همان برادری (تو همانند برادرت محمّد بن اشعث هستی که مسلم را در کوفه به شهادت رساند) آیا می خواهی بنی هاشم، بیشتر از خونبهای مسلم بن عقیل را از تو طلب کنند؟ نه! به خدا سوگند دستم را همانند افراد ذلیل و پست در دست آنان

نخواهم گذاشت ومانند بردگان نیز تسلیم نخواهم شد. (یا فرار نخواهم کرد)».

آنگاه ادامه داد:

صفحه ۴۲۷

«عِبادَاللّهِ! ; ای بندگان خدا!» «(وَ أعُوذُ بِرَبِّی وَرَبِّکُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ); من به پروردگار خود و پروردگا شما پناه می برم از این که مرا متّهم کنید».(۱) و نیز افزود: «(أعُوذُ بِرَبِّی وَرَبِّکُم مِّنْ کُلِّ مُتَکَبِّر لاَّ یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ); من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبّری که به روز حساب ایمان نمی آورد».(۲)

آنگاه مرکب خود را خواباند و به «عقبه بن سمعان» فرمود تا زانوان مرکب را ببندد (اشاره به این که من آغازگر جنگ نیستم) و آنان آهنگ حمله کردند.(۳)

این رساترین و گویاترین اتمام حجّت امام(علیه السلام) در روز عاشورا بود که همه گفتنی ها را گفت، تا در تاریخ ثبت گردد و به گوش همگان برسد.

امام(علیه السلام) با این خطبه غرّا نقاب مکر و فریب را از چهره بنی امیّه کنار زد و مسلمانان را به خطرات جدّی حکومت این ستمگران بی ایمان و بی رحم آشنا ساخت.

امام(علیه السلام) با این خطبه ثابت کرد که آنها آگاهانه تنها یادگار و فرزند پیامبر خود را می کشند، بی آن که کوچکترین خطایی از او سرزده باشد و به این طریق، توحّش و بی ایمانی خود را ثابت کردند.

امام(علیه السلام) با این که پیشنهاد امان در صورت تسلیم به او داده شد، ولی هرگز ننگ تسلیم در برابر ظالمان را نپذیرفت، و سر در برابر خودکامگان بی ایمان فرود نیاورد. شهادت را بر همه چیز ترجیح داد و آگاهانه بهای این آزادگی را پرداخت، تا پیشوای آزادگان جهان باشد، و سرمشقی برای همه ملتهای دربند.

پاورقی

۱

. دخان، آیه ۲۰.

۲ . با استفاده از سوره غافر، آیه ۲۷. در سوره غافر به جای أعُوذُ، «اِنِّی عُذْتُ» آمده است.

۳ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۲-۳۲۳ ; ارشاد شیخ مفید، ص ۴۴۸-۴۵۰ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶-۷ (با مقداری تفاوت).

۷۴ خطبه حماسی امام (علیه السلام) در برابر سپاه دشمن

«عمر بن سعد» سپاه خود را برای جنگ با امام حسین(علیه السلام) آراست و پرچم ها را در جای خود برافراشت، و امام نیز سپاه خود را به میمنه و میسره و قلب، نظام بخشید. سپاه ابن سعد از هر طرف بر امام حسین(علیه السلام) احاطه کردند و حلقه محاصره را بر آن حضرت و یارانش تنگ کردند.

امام(علیه السلام) در برابر سپاه کوفه ایستاد و از آنها خواست که ساکت شوند، ولی آنان نپذیرفتند!! امام به آنها فرمود:

«وَیْلُکُمْ ما عَلَیْکُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَیَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلی، وَ إِنَّما أَدْعُوکُمْ إِلی سَبیلِ الرَّشادِ، فَمَنْ أَطاعَنی کانَ مِنَ الْمُرْشِدینَ، وَ مَنْ عَصانی کانَ مِنَ الْمُهْلِکینَ، وَ کُلُّکُمْ عاص لِاَمْری غَیْرَ مُسْتَمِع لِقَوْلی، قَدِ انْخَزَلَتْ عَطِیّاتِکُمْ مِنَ الْحَرامِ وَ مُلِئَتْ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرامِ، فَطَبَعَ اللّهُ عَلی قُلُوبِکُمْ، وَیْلُکُمْ أَلا تَنْصِتُونَ، أَلا تَسْمَعُونَ؟».

«وای بر شما! چرا ساکت نمی شوید تا سخنان مرا گوش کنید؟! من شما را به راه راست دعوت می کنم، هر کس از من پیروی کند به راه راست هدایت می شود، و هر کس از من نافرمانی کند هلاک خواهد شد.

شما از دستور من سرپیچی می کنید و به سخنانم گوش فرا نمی دهید، چرا که هدایای شما (جوایزی که برای کشتن من گرفتید) تنها از راه حرام بوده و شکم هایتان از حرام پر شده است، و خداوند بر دلهای

شما مُهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی شوید؟ آیا به سخنانم گوش فرا نمی دهید؟».

در اینجا اصحاب عمر سعد یکدیگر را سرزنش کرده و گفتند: گوش فرا دهید! پس از سکوت آنها، امام فرمود:

«تَبّاً لَكُمْ أَيَّتُهَا الْجماعَهُ وَ تَرْحاً، أَفَحينَ اسْتَصْرَخْتُمُونا والِهينَ مُتَحَيِّرينَ فَأَصْرَخْناكُمْ مُؤَدّينَ مُسْتَعِدّينَ، سَلَلْتُمْ عَلَيْنا سَيْفاً فى رِقابِنا، وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنا نارَ الْفِتَنِ الَّتى جَناها عَدُوُّكُمْ

صفحه ۴۲۹

وَ عَدُوُّنا فَأَصْبَحْتُمْ إِلْباً عَلى أَوْلِيائِكُمْ، وَ يَداً عَلَيْهِمْ لِأَعْدائِكُمْ، بِغَيْرِ عَدْل أَفْشُوهُ فيكُمْ، وَ لا أَمَل أَصْبَحَ لَكُمْ فيهِمْ، إِلَّا الْحَرامَ مِنَ الدُّنْيا أَنالُوكُمْ، وَ خَسيسُ عَيْش طَمَعْتُمْ فيهِ، مَنْ غَيْرِ حَدَث كانَ مِنّا، وَ لا رَأْى تَفَيَّلَ لَنا.

فَهَلاَّ لَكُمُ الْوَيْلاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونا وَ تَرَكْتُمُونا، تَجَهَّزْتُمُوها وَ السَّيْفُ لَمْ يَشْهَرْ، وَ الْجَأْشُ طامِنٌ، وَ الرَّأْىُ لَمْ يُسْتَحْصَفْ، وَ لكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَيْنا كَطَيْرَهِ الدِّبا، وَ تَداعَيْتُمْ اِلَيْها كَتَداعى الْفَراشِ، فَقُبْحاً لَكُمْ، فَإِنَّما أَنْتُمْ مِنْ طَواغيتِ الْأُمَّهِ، وَ شِذاذِ الْأَحْزابِ، وَ نَبَذَهِ الْكِتابِ، وَ نَفَثَهِ الشَّيْطانِ، وَ عُصْبَهِ الْآثامِ، وَ مُحَرِّفِى الْكِتابِ، وَ مُطْفِىءِ السُّنَنِ، وَ قَتَلَهِ أَوْلادِ الْأَنْبِياءِ، وَ مُبيرى عِتْرَهِ الْأَوْصِياءِ، وُ مُلْحِقِى الْعِهارِ بِالنَّسَبِ، وَ مُؤْذى الْمُؤْمِنينَ، وَ صُراخِ أَئِمَّهِ الْمُسْتَهْزِئينَ، اَلَّذينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضينَ.

وَ أَنْتُمْ اِبْنَ حَرْب وَ أَشْياعَهُ تَعْتَمِدُونَ، وَ إِيّانا تَخْذِلُونَ، أَجَلْ! وَ اللّهِ الْخَذْلُ فيكُمْ مَعْرُوفٌ، وَ شَجَتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ، وَ تَوارَثَتْهُ أُصُولُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ، وَ نَبَتَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ وَ غَشِيَتْ صُدُورُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَىْء سِنْخاً لِلنّاصِبِ وَ أَكْلَهً لِلْغاصِبِ، أَلا لَعْنَهُ اللّهِ عَلَى النّاكِثينَ الَّذينَ يَنْقُضُونَ الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكيدِها، وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهُ عَلَيْكُمْ كَفيلا فَأَنْتُمْ وَ اللّهِ هُمْ.

أَلا إِنَّ الدَّعِىَّ ابْنَ الدَّعىّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ الْقَتْلَهِ وَ الذِّلَّهِ، وَ هَيْهاتَ ما آخِذُ الدَّنِيَّهَ

أَبَی اللّهُ ذلِکَ وَ رَسُولُهُ، وَ جُدُودٌ طابَتْ، وَ حُجُورٌ طَهُرَتْ، وَ أَنُوفٌ حَمِیَّهٌ، وَ نُفُوسٌ أَبِیَّهٌ، لا تُؤْثِرَ طاعَهَ اللِّئامِ عَلی مَصارِعِ الْکِرامِ، أَلا قَدْ أَعْذَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ، أَلا إِنِّی زاحِفٌ بِهذِهِ الْأُسْرَهِ عَلی قِلَّهِ الْعِتادِ، وَ خَذَلَهِ الْأَصْحابِ».

«ای مردم! هلاکت و انـدوه همیشـگی بر شـما بـاد! آیـا با آن شور و شوق فراوان که ما را به یاری خویش طلبیدیـد، و ما برای فریاد رسی به سوی شما شتافتیم و به یاری تان برخاستیم، روا بود شمشیری را که برای دفاع از ما به دست گرفته بودید به روی ما بکشید؟ و آتش فتنه ای که دشمن شما و ما فراهم ساخته بود بر ضدّ ما

شعلهور سازید؟! یک پارچه بر ضدّ دوسـتانتان و به یاری دشمنانتان برخاستید. بی آن که آنان در میان شما به عدل رفتار کرده باشـند و آرزویی از شـما برآورده سازنـد به جز اندک مال حرام و زندگی پستی که بدان طمع دارید و بی آن که از ما گناهی سرزده باشد، یا سخن ناروایی گفته باشیم؟

پس وای بر شـما! که از ما روی بر تافته و از یاری ما سر باز زدید. آنگاه که شمشیرها در نیام و دلها آرام، و فکرها بی تشویش بود، شـما آتش فتنه را آماده ساختیـد وماننـد مور و ملـخ از هر سو به جانب ما روی آوردیـد و بسان پروانه ها از هر سو هجوم آوردیـد. پس رویتـان زشت بـاد! شـمایید همان طاغوت های این امّت، و بازمانـدگان احزاب، و رها کننـدگان کتاب و پیروان شیطان و گروه گناهکاران و تحریف کنندگان کتاب خدا و خاموش کنندگان سنّت پیامبر(صلی الله

علیه وآله) و کشندگان فرزندان انبیا و نابود کنندگان عترت اوصیا و ملحق کنندگان ناپاکان به صاحبانِ نسبهای پاک و آزار دهندگان مؤمنان و فریاد رسان رهبران استهزاگر که قرآن را پاره پاره کردند.

شما به پسر حرب (معاویه) و پیروانش تکیه می کنید و دست از یاری ما بر می دارید؟! آری به خدا سوگند! که این پیمان شکنی خوی دیرینه شماست و ریشه های وجود شما بر آن استوار گشته و شاخه های شما از آن رشد یافته و دلهای شما بر آن روییده و سینه های شما با آن پوشیده است.

شما برای باغبان خود پلیدترین نهال، ولی برای تجاوزکاران غاصب، لقمه ای گوارا و لذیذید! لعنت خدا بر پیمان شکنانی که میثاق های محکم خود را شکستند. شما خدا را ضامن پیمانهای خود قرارداده بودید، به خدا سوگند شما همان پیمان شکنان هستید!».

هان بهوش باشید! که این (یزید) ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا در میان دو انتخاب قرار داده است: کشته شدن یا قبول ذلّت و چقدر دور است که ما تن به ذلّت

دهیم،(۱) خداوند و پیامبر او هرگز برای ما ذلّت و زبونی نمی پسندند و نیاکان پاک سرشت و دامن های پاکی که ما را پرورانده اند و بزرگ مردان غیرتمند و انسان های با شرافت این را از ما نمی پذیرند. هرگز! ما هیچگاه فرمانبرداری فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح نخواهیم داد. بدانید من با شما اتمام حجّت کردم و شما را از عاقبت کارتان بیم دادم. به هوش باشید! من با همین خاندان و یاران اندک و آمادگی کم، با شما پیکار می کنم (وآماده شهادتم!).

آنگاه

این اشعار را خواند:

فَاِنْ نَهْزِمْ فَهَزّامُونَ قِدْماً

وَ إِنْ نُهْزَمْ فَغَيْرُ مُهَزَّمينا

وَ ما أَنْ طِبُّنا جُبْنٌ وَ لكِنْ

مَنايانا وَ دَوْلَهُ آخِرينا

«اگر ما در جنگ، دشمن را درهم بشکنیم، این شیوه دیرین ما است و اگر (به ظاهر) شکست بخوریم، باز هم شکست از ما نیست (و در حقیقت دشمنان ما شکست خورده اند). ترس زیبنده ما نیست ولی اینک دولت و حکومت دیگران با کشتن ما هموار گشته است».

(آنگاه ادامه داد که:)

«أَما إِنَّهُ لا تَلْبَثُونَ بَعْدَها إِلاّ كَرَيْث ما يَرْكَبُ الْفَرَسَ، حَتّى تَدُورُ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحى، عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ أَبى عَنْ جَدّى، فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ فَكيدُونى جَميعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونَ، (إِنِّى تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبِّى وَرَبِّكُمْ مَّا مِنْ دَابَّه إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّى عَلى صِراط مُّسْتَقِيم)(۲) اَللّهُمَّ اَحْبِسْ عَنْهُمْ قَطِرَ السَّماءِ، وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنينَ كَسِنّى يُوسُفَ، وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلامَ ثَقيف يُسْقيهِمْ كَأْساً مُصْبِرَهً، فَلا يَدَعُ فيهِمْ أَحداً، قَتْلَهً بِقَتْلَه وَ ضَرْبَهً بِضَرْبَه،

پاورقی

۱ . در کتاب احتجاج (ج ۲، ص ۹۹) به این تعبیر آمده است : «قَدْ تَرَكَنى بَيْنَ السِّلَّهِ وَ الذِّلَّهِ وَ هَيْهاتَ لَهُ ذلِكَ مِنِّى! هَيْهاتَ مِنَّا الذِّلَّهَ».

۲ . هود، آیه ۵۶.

صفحه ۴۳۲

يَنْتَقِمُ لى وَ لاَِوْلِيائى وَ لاَِهْلِ بَيْتى وَ أَشْياعى مِنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَ كَذَّبُونا وَ خَذَلُونا، وَ أَنْتَ رَبُّنا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنا وَ إِلَيْكَ الْمَصيرُ».

«شما پس از من چندان باقی نخواهید ماند، مگر به مقدار سوارکاری که بر مرکب خود سوار شود. روزگار چون سنگ آسیا بر شما بگردد (و شما را به کیفر کردارتان برساند). این پیشگویی از آینده را پدرم از جدّم پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به من خبر داده است.

پس فکر

خویش و همراهان خود را جمع کنید و همگی با من پیکار کنید و مهلتم ندهید، که من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل کرده ام «و هیچ جنبنده ای نیست مگر این که زمام امورش به دست خداست. پروردگارم بر راهی راست است».

خداوندا! باران را از آنان دریغ دار، و سال های قحطی، بسان خشکسالی زمان یوسف، بر آنان پدید آور، و آن فرزند ثقیف (حجّاج) را بر آنها مسلّط ساز تا جام زهرِ ذلّت و حقارت را بر کامشان فرو ریزد و کسی را در میانشان سالم وامگذارد تا آنجا که در برابر هر قتلی که انجام داده اند به قتلی و در برابر هر ضربه ای که زده اند، به ضربه ای گرفتار شوند و انتقام خون من و دوستان و اهل بیتم را از اینها بگیرد. چرا که اینها به ما نیرنگ زدند و ما را تکذیب کرده و بی یاور گذاردند.

خدایا! تویی پروردگار ما، بر تو توکّل کرده و به سوی تو بازگشت می نماییم که بازگشت همه به سوی توست».

سپس امام(علیه السلام) فرمود:

«أَیْنَ عُمَرُ بْنُ سَعْد؟ اُدْعُوا لی عُمَرَا! ; عمر بن سعد کجاست؟ او را نزد من بخوانید!».

عمر سعد را در حالی که راضی به این ملاقات نبود، فرا خواندند.

امام(علیه السلام) به او فرمود:

«یا عُمَرُ أَنْتَ تَقْتُلَنِی؟ تَزْعَمُ أَنْ یُوَلِّیکَ الدَّعِیَّ ابْنَ الدَّعِیّ بِلادَ الرِّیِّ وَ جُرْجانِ، وَاللّهِ لا

صفحه ۴۳۳

تَتَهَنَّأُ بِذلِکَ أَبَداً، عَهْداً مَعْهُوداً، فَاصْنَعْ ما أَنْتَ صانِع، فَإِنَّکَ لا تَفْرَحُ بَعْدی بِدُنْیا وَ لا آخِرَه، وَ لَکَأَنّی بِرَأْسِکَ عَلی قَصَبَه قَدْ نُصِبَ بِالْکُوفَهِ، یَتَراماهُ الصِّبْیانُ وَ یَتَّخِذُونَهُ غَرَضاً بَیْنَهُمْ ; یا عُمر تو می

خواهی مرا به قتل برسانی؟ گمان می کنی که آن مرد ناپاک

فرزنـد ناپاک (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو می بخشـد؟ به خـدا سوگنـد که هرگز طعم خوش آن روز را نخواهی چشید. ایـن پیمـانی است (الهی) غیر قابـل تغییر، هر چـه از دسـتت برآیـد انجـام ده، که پس از من نه در دنیـا و نه در آخرت شادمان نخواهی شد، گویی می بینم سرِ تو را در کوفه بر «نی» افراشته و کودکان آن را هدف قرار می دهند و به آن سنگ می زنند!».(۱)

آنها که به نهج البلاغه علی(علیه السلام) آشنا هستند می دانند، کار امام(علیه السلام) و برنامه او مانند پدرش علی(علیه السلام) روشـنگری و بیـدارسازی بـود، و از طرق مختلـف ایـن هـدف الهی را دنبـال می کرد، تـا نسبت بـه آنهـا که انـدک امیـدی به هدایتشان هست، اتمام حجّت شود.

گـاه از طریق تشویق و بشـارت، گـاه از طریق عواطف انسـانی، گاه به وسـیله اعتقادات دینی و مـذهبی، و گاه از طریق انـذار و تهدید به عذاب های الهی، این هدف را پی گیری می کرد. ولی افسوس آن گروه سـتمگر و خیره سـر، کمترین لیاقت هدایت را نداشتند و در گرداب دنیاپرستی آن چنان غوطهور بودند، که به گمانِ آب، در پی سراب می دویدند!

تمام قرائن و شواهد نشان می دهد که امام(علیه السـلام) و یارانش کاملا از شـهادت خود خبر داشـتند، و کمترین ترسی از این نظر به خود راه نمی دادند.

آنها مرگ شرافتمندانه را در زیر ضربات تیر و خنجر و شمشیر، بر زندگی توأم با ذلّت در سایه کاخ های پر شکوه ترجیح داده بودند،

و در هیچ یک از این کلمات

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶-۸ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸-۱۰.

کمترین تردیدی دیده نمی شود ; چون می دانستند این مرگ مایه حیات جاویدان، و مایه حیات جامعه اسلامی و بیداری آنها و نجات اسلام از چنگال احزاب جاهلی و منافقان است، گوارا باد بر آنها، هنیئاً لَهُمْ ثُمَّ هَنِیئاً لَهُمْ.

۷۵ اعتراف کوفیان در مقابل منطق گویای امام (علیه السلام)

امام(علیه السلام) در مقابل لشکر در حالی که بر شمشیر خود تکیه داده بود با صدای بلند فرمود:

شما را به خدا سوگند! آیا مرا می شناسید؟

گفتند: آری، تو فرزند و سبط رسول خدایی.

«أُنْشِدُکُمُ اللّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدّی رَسُولُ اللّهَ(صلی الله علیه وآله)؟ ; شما را به خدا سوگند! آیا می دانید جدّم رسول خداست؟».

آری.

«أُنْشِدُکُمُ اللّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبی عَلِیُّ بْنِ أَبی طالِب(علیه السلام)؟; شما را به خدا! آیا می دانید پدرم علی بن ابیطالب است؟».

آری.

«أُنْشِدُکُمُ اللّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمّی فاطِمَهَ الزَّهْراءِ(علیها السلام) بِنْتُ مُحَمَّد الْمُصْطَفی(صلی الله علیه وآله)؟ ; شما را به خدا! آیا می دانید مادرم فاطمه دختر پیامبر است؟».

آری.

«أُنْشِدُکُمُ اللّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتی خَدیجَهَ بِنْتِ خُوَیْلِد أَوَّلُ نِساءِ هذِهِ الاُْمَّهِ إِسْلاماً؟; شما را به خدا سوگند! آیا می دانید جدّه ام، خدیجه دختر خویلد، اوّلین زن مسلمان این امّت است؟».

آری.

«أُنْشِدُکُمُ اللّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَمْزَهَ سَیِّدَ الشُّهَداءِ عَمُّ أَبی؟ ; شما را به خدا سوگند! آیا می دانید حمزه سیّد الشهدا، عموی پدر من است؟».

آری.

«أُنْشِدُکُمُ اللّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّیّارَ فِی الْجَنَّهَ عَمِّی؟ ; شما را به خدا! آیا می دانید جعفر طیّار عموی من است؟».

آری.

سپس امام

بعـد از گرفتـن ایـن اقرارهـا و اقرارهـای دیگر فرمـود: «فَبِمَ تَسْـتَحِلُّونَ دَمی; پس چرا و بـه چـه دلیـل ریختـن خـونم را مبـاح میشمرید؟!...».

آنها که هیچ پاسخ منطقی نداشتند گفتند: ما تمام اینها را می دانیم، ولی دست از تو بر نخواهیم کشید تا با تشنگی جان دهی!...(۱)

امام(علیه السـلام) با شواهد زیادی که در بحث های گذشته آمد به خوبی می دانست، راهی جز شهادت فی سبیل الله در پیش ندارد.

ولی مهم این بود که این شهادت، قاطبه مسلمین را بیدار کند و تکان سختی به افکار عمومی دهد، و این امر میسّر نبود مگر این که از تمام جهات اتمام حجّت و تبیین موقعیّت شود; مبادا فردا بعضی ادّعا کنند لشکریان یزید امام(علیه السـلام) را به خوبی نشناخته بودند و به گمان این که یک فرد خارجی است خون آن حضرت را ریختند.

امام(علیه السـلام) تمام این بهانه ها را با خطبه های مختلف و مکرّر خود از آنان گرفت و سند رسوایی آنها را در تاریخ اسلام و بشریّت ثبت کرد!

پاورقی

۱ . امالی صدوق، ص ۱۳۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۸ (با مختصر تفاوت).

۷۶ سخنان امام (علیه السلام) به اصحاب بزرگوارش

طبق روایتی از امام باقر(علیه السلام)، امام(علیه السلام) قبل از شهادتش به اصحاب خویش رو کرد و فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللّهِ قالَ لی: «إِنَّکَ سَتُساقُ إِلَی الْعِراقِ وَ هِیَ أَرْضٌ قَدِ الْتَقی بِهَا النَّبِیُّونَ وَ أَوْصِیاءُ النَّبِیِّینَ وَ هِیَ أَرْضٌ تُدْعی «عَمُوراء» وَ إِنَّکَ تُسْتَشْهَدُ بِها وَ یُسْتَشْهَدُ مَعَکَ جَماعَةٌ مِنْ أَصْحابِکَ لاَ یَجِدُونَ أَلَمْ مَسِّ الْحَدِیدِ وَ تَلی : (قُلْنَا یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاَماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ) یَکُونُ الْحَرْبُ بَرداً وَ سَلاماً عَلَیْکَ وَعَلَیْهِمْ; پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله)

به من

فرمود: «فرزندم! تو به سرزمین عراق کشانده خواهی شد و آن سرزمینی است که پیامبران و جانشینان پیامبران در آن با یکدیگر دیدار کرده اند و به آن «عمورا» گفته می شود. تو در آنجا به شهادت خواهی رسید و با تو گروهی از یارانت که (از شوق لقای پروردگار) درد ضربات شمشیر و نیزه را احساس نمی کنند، به شهادت خواهند رسید».

آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «(قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاَماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ) ; گفتیم، ای آتش بر ابراهیم سرد و سلام باش)(۱)، آن جنگ نیز بر تو و یارانت سرد و سلام خواهد بود».(۲)

مقام والای یاران و اصحاب سیّد الشهدا(علیه السلام) در این چند جمله به خوبی نمایان است، آنها چنان فانی در عشق خداوند بودند، که حتّی درد ضربات شمشیر و نیزه را بر بدن های خود احساس نمی کردند.

جای تعجّب نیست، هنگامی که در یک عشق مجازی زودگذر زنان مصر دست های خود را بی خبر ببرند و آگاه نشوند، این پاکبازان کوی عشق الهی و شهادت، نباید

پاورقی

۱ . انبیاء، آیه ۶۹.

۲ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۰.

صفحه ۴۳۷

زخم تیر و خنجر را بر پیکر خود احساس کنند.

آری! آنها ابراهیموار در آتش نمرودیان زمان وارد شدند و این آتش بر آنها برد و سلام شد و لذّت دیدار محبوب همه چیز را از یاد آنها برد!

۷۷ بشتابید ای دلیرمردان!

روز عاشورا عمر بن سعد تیر را بر کمان نهاد و به سوی یاران امام هدف گرفت و رها ساخت و گفت: همگی نزد امیر (عبیدالله بن زیاد) گواهی دهید اوّل کسی که به سوی آنان تیر انداخت من بودم! به دنبال

او لشکرش سپاه امام را تیرباران کردند. امام(علیه السلام)به یارانش فرمود:

«قُومُوا رَحِمَکُمُ اللّهُ إِلَی الْمَوْتِ الَّذی لابُدَّ مِنْهُ، فَإِنَّ هذِهِ السِّهامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَیْکُمْ; خدا رحمتتان کند! بشتابید به سوی مرگی که از آن چاره ای نیست، این تیرها فرستادگان این جماعت است!».

پس اصحاب آن حضرت (شجاعانه با دشمن درگیر شدند و) بخشی از روز را پیکار کردند تا آن که گروهی از یاران امام(علیه السلام) شربت شهادت نوشیدند، در این هنگام، امام(علیه السلام)دست بر محاسن شریفش گذاشت و فرمود:

«اِشْتَدَّ غَضَبُ اللّهِ عَلَی الْیَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَداً، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللّهِ عَلَی النَّصاری إِذْ جَعَلُوهُ ثالِثَ ثَلاثَه، وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللّهِ عَلَی الْمجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دُونَهُ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلی قَوْم اتَّفَقَتْ کَلِمَتُهُمْ عَلی قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِیِّهِمْ، أَما وَاللّهِ لا أُجیبُهُمْ إِلی شَیْء مِمّا یُریدُونَ حَتّی أَلْقَی اللّهَ تَعالی وَ أَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمی».

«غضب خداوند آنگاه بر قوم یهود شدّت گرفت که برای او فرزند قائل شدند، و بر امّت مسیح آن هنگام غضب خداوند شدّت گرفت که او را یکی از سه خدا دانستند و بر زرتشتیان وقتی خشمگین شد که به جای خدا، ماه و خورشید را پرستیدند و غضب خداوند اکنون بر این گروه شدّت گرفت که بر کشتن پسر دختر پیغمبر خود، هماهنگ

شدند!

به خدا سوگند! آنچه را (از تسلیم در برابر ظلم و تن دادن به ذلّت) از من می خواهند، اجابت نخواهم کرد، تا آن که آغشته به خون خویش، خداوند را ملاقات کنم!».(۱)

لحظات حسّاسی بود، گویی آسمان به تماشا نشسته بود و زمین در انتظار; تا این صحنه های پر غوغا و فراموش نشدنی را

بنگرند، و پیکار شیرمردانی را که جز به خدا نمی اندیشیدند و آغوش خود را برای شهادت گشوده بودند، نظاره کنند و به آن همه عظمت و ایثار آفرین گویند! هزاران آفرین!

۷۸ آخرین نماز!

یاران امام(علیه السلام) دلاورانه پیکار می کردند و یکی پس از دیگری به شرف شهادت نایل می آمدند. ابوثمامه صائدی (مردی از یاران آن حضرت) عرض کرد: ای اباعبدالله! جانم به فدایت، می بینم این گروه به تو نزدیک شده اند. به خدا سوگند! پیش از تو، من باید کشته شوم! ولی دوست دارم چون خداوند را ملاقات می کنم، این آخرین نماز را که وقتش رسیده است با تو خوانده باشم.

امام(علیه السلام) سر به سوی آسمان برداشت و فرمود:

«ذَكَّرْتَ الصَّلاةَ، جَعَلَكَ اللّهُ مِنَ الْمُصَلّينَ الذّاكِرينَ! نَعَمْ، هذا أَوَّلُ وَقْتِها ; نماز را به یادآوردی خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد. آری، اکنون وقت فضیلت نماز است».

سپس فرمود:

پاورقی

۱ . لهوف، ص ۱۵۸ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲.

«سَلُوهُمْ أَنْ يَكُفُّوا عَنّا حَتّى نُصَلّى ; از این گروه بخواهید از ما دست بشویند تا نماز گزاریم».

حصین بن تمیم (یکی از فرماندهان سپاه یزید) فریاد برآورد که: «نماز شما پذیرفته نیست!!». «حبیب بن مظاهر» در پاسخش گفت: «ای حمار! می پنداری که نماز از آل رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است».(۱)

در روایتی دیگر از ابومخنف می خوانیم: امام حسین(علیه السلام) (به جای حجّاج بن مسروق، مؤذّن رسمی خود) اذان گفت و چون از آن فارغ شد، فریاد برآورد:

«يا وَيْلَكَ يا عُمَرَ بْنَ سَعْد اَنَسيتَ شَرايعَ الْاِسْلامِ، أَلا تَقِفُ عَنِ الْحَرْبِ حَتّى نُصَلّى وَ تُصَلُّونَ وَ نَعُودُ إِلَى الْحَرْبِ

; وای بر تو! ای ابن سعد ; آیا احکام و دستورات اسلامی را

فراموش کرده ای؟ چرا در این هنگام دست از جنگ نمی کشی تا نماز به پا داریم و شما نیز نماز بخوانید و آنگاه به نبرد ادامه دهیم؟».

ابن سعد پاسخی نداد و امام(علیه السلام) ندا داد: «إِسْتَحْوَذَ عَلَیْهِ الشَّیْطانُ; شیطان بر او چیره شده است!!».(۲)

و در روایتی آمده است: بعضی از یاران جلو امام ایستادند و سینه را سپر کردند و امام آخرین نماز خود را در زیر تیرهای دشمن خواند!(۳)

این نماز تاریخی و بی نظیر، روح نماز را زنده کرد و مفهوم نماز را برای راهیان راه حق آشکار ساخت و معنی واقعی عبودیّت و پاکبازی در راه معبود را نشان داد، و قلم سرخ بر معبودهای خیالی و بت های شیطانی دنیاپرستان و بندگان زر و زور کشید، و

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۴ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۱ (با مختصر تفاوت).

۲ . معالی السبطین، ج ۱، ص ۳۶۱.

۳ . اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶.

اگر امروز از مأذنه های بلند شهرها صدای تکبیر و اذان بلند است به برکت آن نماز و اذان است و چه زیباست که در این سال ها، دسته جات عزاداری به هنگام ظهر عاشورا در هر کوی و برزن و هر مکانی هستند، توقّف می کنند و نماز بجا می آورند.

۷۹ درهای بهشت به رویتان گشوده شد!

هنگامی که امام(علیه السلام) نماز ظهر عاشورا را خواند به یارانش خطاب کرد و فرمود:

«یا أَصْحابی اِنَّ هـذِهِ الْجَنَّةَ قَدْ فُتِحَتْ اَبْوابُها، وَ اتَّصَلَتْ اَنْهارُها، وَ اَیْنَعَتْ ثِمارُها، وَ زُیِّنَتْ قُصُورُها، وَ تَأَلَّفَتْ وُلْدانُها وَ حُورُها، وَ هذا رَسُولُ

اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ الشُّهَداءُ الَّذینَ قُتِلُوا مَعَهُ، وَ أَبی وَ أَمّی یَتَوَقَّعُونَ قُدُومَکَمْ، وَ یَتَباشَرُونَ بِکَمْ، وَ هُمْ مُشْتاقُونَ إِلَیْکَمْ، فَحامُوا عَنْ دینِ اللّهِ وَ ذَبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)».

«ای یاران من! به راستی این بهشت است که درهای آن گشوده شده است. نهرهایش به هم پیوسته و میوه هایش رسیده و قصرهایش آراسته، و غلامان و حورش (در انتظار شما) گرد آمده اند، و این رسول خدا و شهدایی که در رکابش به شهادت رسیدند و پدر و مادر من است که همگی انتظار شما را می کشند و بشارت آمدن شما را می دهند و مشتاق دیدار شمایند. از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایید».

سپس امام(علیه السلام) خاندان و زنانش را صدا زد آنان پریشان حال بیرون آمدند و به یاران امام(علیه السلام) ندا دادند:

«ای جماعت مسلمانان و ای گروه مؤمنان! شما را به خدا! از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایید و از امام و فرزند دختر پیامبرتان پشتیبانی کنید، چرا که خداوند به سبب ما، شما را آزمایش کرده است و اکنون شما همسایگان ما در جوار جدّ ما و بزرگواران و محبّان ما می باشید. پس دفاع کنید، خداوند از ناحیه ما به

صفحه ۴۴۱

شما برکت عنایت فرماید.

آنگاه امام حسین(علیه السلام) فرمود:

«یا أُمَّةَ الْقُرآنِ! هـذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْلُبُوها، وَ هـذِهِ النّارُ فَاهْرِبُوا مِنْها ; ای امّتِ قرآن! این بهشت است. آن را به دست آورید و این هم آتش جهنّم است، از آن بگریزید».

یاران امام(علیه السلام) به ندای آن حضرت لبّیک گفتند و صدای گریه (شوق) بلند

کردند.(۱)

راستی جوشش عشق و عرفان در این لحظات حسّاسی که امام و یارانش آغوش خود را برای شهادت گشوده اند شگفت انگیز است. کلمات و واژه ها از شرح و بیان آن عاجز است.

امام(علیه السلام) با صراحت خبر از شهادت و پرواز آنها به سوی بهشت می دهد و یاران گریه شوق سر می دهند و مسرورند.

این لحظات پرشکوه در تاریخ کربلا ـ برای همیشه ثبت و جاودانی شد و این همه ایثار و فداکاری و علم و ایمان و عشق به عنوان درسی ماندگار در پیشانی تاریخ پر افتخار آن بزرگ مردان برای همیشه می درخشد و راه و رسم زندگی شرافتمندانه و مرگ با عزّت و عظمت را ترسیم می کند.

ای کاش جامی از این شراب طهور هم نصیب و بهره ما گردد، و در زمره محرومان نباشیم. آمین یا ربّ العالمین.

۸۰ خدایا شاهد باش

حضرت علی بن الحسین(علیه السلام) (علی اکبر) اولین فرد از بنی هاشم بود که آماده نبرد شد. او زیباترین و خوشخوترین مردم بود. سنّ شریف آن حضرت را در هنگام

پاورقی

۱ . معالی السبطین، ج ۱، ص ۳۶۰.

صفحه ۴۴۲

شهادت ۱۹ سال یا ۱۸ سال و به روایتی ۲۵ سال نوشته اند. او اوّلین شهید از آل ابی طالب است که روز عاشورا نزد پدر گرامی اش آمد و اذن میدان طلبید. امام(علیه السلام)بی درنگ به او اجازه فرمود و در همان حال ناامید از حیات او، به قامت رعنایش نگریست و باران اشک از دیدگانش فرو ریخت.

هنگامی که امام(علیه السلام) به چهره نورانی فرزندش «علی اکبر» نگریست، سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

«اَللّهُمَّ اشْهَدْ عَلى هؤُلاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلامٌ

اَشْبَهُ النّاسِ خَلْقاً وَ خُلْقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِکَ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)، کُنّا إِذَا اشْتَقْنا إِلی نَبِیِّکَ نَظَرْنا إِلی وَجْهِهِ، اَللّهُمَّ امْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الاْرْضِ، وَ فَرِّقْهُمْ تَفْریقاً، وَ مَزِّقْهُمْ تَمْزیقاً، وَ اجْعَلْهُمْ طَرائِقَ قِدَداً، وَ لا تُرْضِ الْوُلاهَ عَنْهُمْ أَبَداً، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنا لِیَنْصُرُونا ثُمَّ عَدُوا عَلَیْنا یُقاتِلُونَنا».

«خدایا! بر این گروه ستمگر گواه باش که اینک جوانی به مبارزه با آنان می رود که از نظر صورت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به رسول تو، حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله)است. ما هر زمان که مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم، به چهره او می نگریستیم. خدایا! برکات زمین را از آنان دریغ دار، و اجتماع آنان را پراکنده و متلاشی ساز و آنان را گروه های مختلف و متفاوتی قرار ده، و والیان آنها را هیچگاه از آنان راضی مگردان! که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند ولی اینک ستمکارانه به جنگ با ما برخاستند».

پس امام(علیه السلام) رو به عمر بن سعد کرده، فریاد زد:

«مالَکَ؟ قَطَعَ اللّهُ رَحِمَکَ! وَ لا بارَکَ اللّهُ لَکَ فِی أَمْرِکَ، وَ سَلَّطَ عَلَیْکَ مَنْ یَذْبَحُکَ بَعْدی عَلی فِراشِکَ، کَما قَطَعْتَ رَحِمی وَ لَمْ تَحْفَظْ قَرابَتی مِنْ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) ; خدا نسل تو

را ریشه کن کند و به هیچ کارت برکت ندهد و بر تو کسی را چیره سازد که سرت را بعد از من در بستر از تن جدا سازد، همان گونه که تو رشته رحم مرا قطع کردی، و

پیوند مرا با رسول خدا نادیده گرفتی!».

آنگاه امام با صدای رسا این آیه را تلاوت کرد: «(إِنَّ اللهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِیمَ

وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْض وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) ; خداوند آدم و نوح و آل ابراهيم و آل عمران را بر جهانيان برترى داد، آنها فرزندان (و دودمانى) بودند كه (از نظر پاكى و تقوى و فضيلت) بعضى از بعضى ديگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست».(۱)

در اين هنگام على اكبر بر سپاه اموى حمله كرد در حالى كه اين رجز را مى خواند:

أنَا عَلىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِىٍّ

نَحْنُ وَ بَيْتِ اللهِ اَوْلى بِالنَّبِىِّ

وَاللهِ لاَ يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِىِّ

أَطْعَنُكُمْ بِالرُّمْحِ حَتّى يَنْثَنى

أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمى عَنْ أبى

ضَرْبَ غُلام هاشِمِىٍّ عَلَوىّ

«منم على پسر حسين فرزند على، به خانه خدا سوگند! ما به رسول خدا از همه كسى سزاوارتريم. به خدا سوگند! پسر زياد را نمى رسد كه درباره ما حكم كند. آنقدر با نيزه بر شما بزنم تا كج شود، در حمايت از پدرم، با شمشير بر شما ضربت فرود آورم ضربتى چون ضربت جوان هاشمى علوى!».

پس از بر سپاه دشمن تاخت و بسيارى از آنان را به هلاكت رساند به گونه اى كه دشمن از كثرت كشته شدگان به فغان آمد.

با آن كه تشنگى بر آن حضرت چيره شده بود يكصد و بيست نفر را به خاك افكند، و در حالى كه زخم هاى زيادى برداشته بود، نزد پدر آمد و عرض كرد:

«يا أَبَهْ! أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنى، وَ ثِقْلُ الْحَديدِ أَجْهَدَنى، فَهَلْ إِلى شَرْبَه مِنْ ماء سَبِيلٌ أَتَقَوّى بِها عَلَى الْأَعْداءِ; پدر جان! تشنگى مرا از پاى درآورد و سنگينى سلاح ناتوانم

پاورقى

۱ . آل عمران، آيه ۳۳-۳۴.

ساخت. آيا جرعه آبى هست كه بتوانم بنوشم و به جنگ ادامه دهم؟!».

امام(علیه

السلام) فرمود:

«یا بُنَیَّ یَعِزُّ عَلی مُحَمَّد وَ عَلی عَلِیٍّ وَ عَلی أَبیکَ، أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلا یُجیبُونَکَ، وَ تَسْتَغیثَ بِهِمْ فَلا یُغیثُونَکَ، یا بُنَیَّ هاتِ لِسانَکَ ; پسر جان! چقدر بر حضرت محمّد و علی و

پدرت، ناگوار است که آنان را بخوانی ولی پاسخی به تو ندهند و از آنان یاری بطلبی ولی یاریت نکنند. ای فرزندم! زبان خود را نزدیک آر!».

آنگاه امام(علیه السلام)زبان علی اکبر را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود:

«خُذْ هذَا الْخاتَمَ فی فیکَ وَ ارْجَعْ إِلی قِتالِ عَدُوِّکَ، فَإِنّی أَرْجُوا أَنَّکَ لا تُمْسی حَتّی یَسْقِیَکَ جَدُّکَ بِکَأْسِهِ الْأَوْفی شَرْبَةً لا تَظْمَأُ بَعْدَها أَبَداً ; این انگشتر را در دهانت بگذار و به نبرد

با دشمن بازگرد امیدوارم که هنوز به شب نرسیده جدّت رسول خدا با جامی سرشار از شربت بهشتی تو را سیراب سازد، به گونه ای که پس از آن هرگز تشنه نگردی!».(۱)

سخنان پرمعنی امام(علیه السلام) که حکایت از تسلیم و رضای مطلق در برابر انجام رسالت الهی و استقبال از شهادت می کند و همچنین پاسخ های این فرزند شجاع و برومند که حاکی از ایمان و اخلاص فوق العاده او است، درسهایی است بزرگ برای همه روهروان راه حق، مخصوصاً جوانان مسلمان که می تواند راهگشای آنها در تنگناهای زندگی باشد.

اگر جرعه آبی از پدر می طلبد نه برای ادامه حیات چند روزه دنیاست، بلکه برای قدرت و قوّت بیشتر جهت جهاد با دشمنان حق است، و آنگاه که شهادت با تمام

پاورقی

۱ . اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷ ; فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۰۷-۲۰۸ و بحارالانوار، ج ۴۵،

ص ۴۲-۴۳.

شکوه و عظمتش در برابر او قرار گرفت، پـدر بزرگوارش بشـارت می دهـد که با جامی لبریز از شـراب طهور بهشتی از دست جدّش سیراب خواهد شد. آیا افتخاری از این برتر یافت می شود؟!

۸۱ به خدا سوگند بر عمویت دشوار است!

پس از شـهادت حضـرت علی اکبر(علیه السـلام) حضـرت عبدالله بن حسن که بر اساس برخی از روایات همان قاسم بن حسـن است آمـاده پیکـار شـد. او نوجوانی بود که هنوز به سنّ بلوغ نرسـیده بود. هنگـامی که نزد امـام(علیه السـلام) آمـد و نگاه آن حضرت به او افتاد وی را در آغوش گرفت، با هم چنان گریستند که از حال رفتند.

قاسم اجازه میـدان رفتن خواست، ولی امام(علیه السـلام) نپـذیرفت، آنقدر دست و پای امام را بوسه زد تا رضایت امام را جلب کرد و در حالی که اشک می ریخت به میدان آمد و این رجز را می خواند:

إِنْ تُنْکِرُونی فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ

سِبْطُ النَّبِیِّ الْمُصْطَفی وَ الْمُؤْتَمَنِ

هذا حُسَیْنٌ کَالْأَسِیرِ الْمُرْتَهَنِ

بَیْنَ اُناس لاَسُقُوا صَوْبَ الْمُزَنِ

«اگر مرا نمی شناسید بدانید من فرزند امام حسنم!

که او فرزند پیامبر برگزیده و امین خداست!

این حسین(علیه السلام) است که همانند اسیری است گروگان،

میان گروهی که خداوند آنان را از باران رحمت خود سیراب نکند».

چهره مبارکش همانند پاره ماه می درخشید، پیکار سختی کرد تا آنجا که با سنّ کمش سی و پنج نفر را بر زمین افکند.

حمید بن مسلم می گوید:

من در لشکر ابن سعد بودم به این نوجوان می نگریستم که پیراهن و لباسی بلند به

تن و نعلینی به پا داشت که بند یکی پاره بود. فراموش نمی کنم که بند نعلین چپش بود. عمرو بن سعد أزْدی گفت: به خدا سوگند!

من به او حمله می کنم (تا وی را از پای درآورم) گفتم: سبحان الله، این چه تصمیمی است؟ به خدا سوگند! اگر این نوجوان بر من حمله کند من به سوی وی دست تعدّی دراز نخواهم کرد. همان گروهی که وی را احاطه کرده اند، او را بس است.

گفت: نه، هرگز! به خدا سوگند! من بر او یورش خواهم برد، پس حمله کرد و برنگشت تا آن که با شمشیرش فرق او را شکافت. قاسم(علیه السلام) با صورت به زمین افتاد و فریاد زد: عموجان! مرا دریاب.

حمید بن مسلم می افزاید:

امام(علیه السلام) چون باز شکاری صف ها را شکافت و مانند شیر ژیان حمله کرد و با شمشیر بر عمرو قاتل قاسم ضربتی زد که دستش را از بدن جدا کرد، عمرو در حالی که فریاد می کشید گریخت، کوفیان خواستند وی را از دست امام(علیه السلام)نجات دهند، ولی بدنش زیر سم اسبان قرار گرفت و کشته شد.

هنگامی که گرد و غبار فرو نشست، دیدند امام(علیه السلام) بر بالین قاسم(علیه السلام) نشسته است و قاسم پاهایش را بر زمین می سایید. امام(علیه السلام) فرمود:

«عَزَّ وَاللّهِ عَلى عَمِّکَ أَنْ تَدْعوُهُ فَلا یُجیبُکَ، أَوْ یُجیبُکَ فَلا یُعینُکَ، أَوْ یُعینُکَ فَلا یُغْنى عَنْکَ، بُعْداً لِقَوْم قَتَلُوکَ ; به خدا سوگند! بر عمویت ناگوار است که وی را بخوانی ولی

نتواند به تو پاسخی دهد، یا پاسخی دهد ولی نتواند تو را یاری کند و یا به کمکت بشتابد ولی تو را بی نیاز نکند. دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند».

در روایت دیگری آمده است که امام(علیه السلام) فرمود:

«بُعْداً لِقَوْم قَتَلُوکَ، وَ مَنْ

خَصَمَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فیکَ جَدُّکَ. عَزَّ وَ اللّهِ عَلی عَمِّکَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلا یُجیبُکَ، أَوْ یُجیبُکَ ثُمَّ لا یَنْفَعُکَ، یَوْمٌ وَاللّهِ کَثُرَ واتِرُهُ وَ قَلَّ ناصِرُهُ ; دور باد (از

رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند و خونخواه تو از اینان در قیامت جدّ تو خواهد

صفحه ۴۴۷

بود.

به خدا سوگند! بر عمویت دشوار است که وی را بخوانی ولی نتواند پاسخ دهد یا پاسخ دهد ولی به حال تو سودی نبخشد. به خدا سوگند! امروز روزی است که رنج و مظلومیّت عمویت فراوان و یاورش اندک است».

سپس امام(علیه السلام) پیکر خونین قاسم(علیه السلام) را برداشت و به سوی خیمه ها روانه شد.

راوی می گوید: گویا هم اکنون می بینم سینه اش به سینه امام چسبیده بود و پاهایش به زمین کشیده می شد، با خود گفتم: امام چه می کند؟ دیدم او را آورده کنار شهدای اهل بیت(علیه السلام) قرار داد و آنگاه عرض کرد:

«اَللّهُمَّ أَحِصَّهُمْ عَدَداً، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَداً، وَ لا تُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً، وَ لا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَداً; صَبْراً یا بَنی عُمُومَتی، صَبْراً یا أَهْلَ بَیْتی، لا رَأَیْتُمْ هَواناً بَعْدَ هذَا الْیَوْمِ أَبَداً ; خدایا! از

تعدادشان بکاه و آنان را پراکنده ساز و به قتل برسان و هیچ کس از آنان را باقی مگذار و هرگز آنان را نیامرز! ای عموزادگانم! صبر پیشه سازید! ای اهل بیتم! صبر کنید! بعد از این روز هرگز خواری نخواهید دید!».(۱)

۸۲ برادرم! برای لب تشنگان، آبی تهیّه کن

عبّاس بن علی(علیه السلام) پرچمدار لشکر برادرش امام حسین(علیه السلام) بود. هنگامی که دید تمام یاران و برادران و عموزادگان شربت شهادت نوشیدند، گریست و به شوق دیدار پروردگار جلو آمد و پرچم را بر گرفت و

از برادرش امام حسین(علیه السلام)اجازه میدان خواست. امام(علیه السلام) (که از فراق برادر سخت ناراحت بود) به سختی گریست به گونه ای که محاسن شریفش از اشک دیدگانش تر شد، و فرمود:

«یا أَخی کُنْتَ الْعَلامَهَ مِنْ عَسْکَری وَ مُجْمَعَ عَدَدِنا، فَإِذا أَنْتَ غَدَوْتَ یَؤُلُ جَمْعُنا إِلَی الشِّتاتِ، وَ عِمارَتُنا تَنْبَعِثُ إِلَی الْخَرابِ ; برادر جان! تو نشانه (شکوه و عظمت و) برپایی

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۷–۲۸ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴–۳۶.

صفحه ۴۴۸

سپاه من و محور پیوستگی نفرات ما هستی. اگر تو بروی (و شهید شوی)، جمعیّت ما پراکنده، و ویران می گردد».

عبّاس(علیه السلام) عرض کرد:

«فِداکَ رُوحُ أَخیکَ یا سَیِّدی! قَدْ ضاقَ صَدْری مِنْ حَیاهِ الدُّنْیا، وَ أُریدُ أَخْذَ الثّارِ مِنْ هؤُلاءِ الْمُنافِقِینَ ; جان برادرت فدایت، ای سرورم! سینه ام از زندگانی دنیا به تنگ

آمده است، می خواهم از این منافقان انتقام (آن خون های پاک را) بگیرم!».

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِذا غَدَوْتَ إِلَی الْجِهادِ فَاطْلُبْ لِهؤُلاءِ الأَطْفالِ قَلیلا مِنَ الْماءِ; اینک که آهنگ میدان داری برای این کودکان، آبی تهیّه کن».

عبّاس(علیه السلام) رهسپار میدان شد و آنان را موعظه کرد و از عذاب خدا ترساند، ولی اثری نبخشید. به نزد برادرش بازگشت و ماجرا را گزارش داد، که ناگهان صدای العطش کودکان به گوشش رسید، بی درنگ بر اسب شد و نیزه و مشک را برداشت و به سوی فرات روانه شد. چهار هزار تن از مأموران، فرات را محاصره کردند و هدف نیزه ها قرار دادند ولی آن حضرت دلاورانه لشکر دشمن را شکافت و هشتاد نفر از آنان را به خاک هلاکت افکند، و وارد فرات شد.

هنگامی که خواست

مقـداری آب بیاشامد تشـنگی امام حسـین(علیه السـلام) و اهل بیتش را به خاطر آورد، آب را روی آب ریخت، مشـکش را پر کرد و بر دوش راست خود نهاد و به سوی خیمه رهسپار شد.

دشمنان راه را بر وی بستند و از هر طرف آن حضرت را احاطه کردند. وی دلیرانه می جنگید تا نوفل ازرق دست راستش را از بـدن جـدا کرد. مشک را بر دوش چپ نهاد که نوفل آن را نیز از مچ قطع کرد. مشک را به دندان گرفت، تیری آن را سوراخ کرد و آب آن ریخت. تیری دیگر آمد و بر سینه مبارکش نشست، و اسبش به زمین افتاد.

صفحه ۴۴۹

صدا زد: برادرجان! مرا دریاب.

هنگامی که امام حسین(علیه السلام) بر بالینش رسید وی را کشته دید، پس گریست.

همچنین نقل شده است: هنگامی که عباس(علیه السلام) شهید شد امام حسین(علیه السلام) فرمود:

«اَلْانَ إِنْکَسَرَ ظَهْری وَقَلَّتْ حِیلَتی; اینک کمرم شکست و راه چاره بر من محدود شد».

آنگاه گریست و این اشعار را خواند:

تَعَدَّیْتُمْ یا شَرَّ قَوْم بِبَغْیِکُمْ

وَ خالَفْتُمْ دینَ النَّبِیِّ مُحَمَّد

أَما کانَ خَیْرُ الرُّسُلِ أوْصاکُمْ بِنا

أَما نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِیِّ الْمُسَدَّدِ

أما کانَتِ الزَّهْراءُ أُمّی دُونَکُمْ

أما کانَ مِنْ خَیْرِ الْبَرِیَّهِ أحْمَدَ

لُعِنْتُمْ وَ أُخْزیتُمْ بِما قَدْ جَنَیْتُمْ

فَسَوْفَ تَلاقُوا حَرَّ نار تَوَقَّدُ

«ای بدترین مردم! با ستمکاری خویش بر ما تعدّی کردید، و با آیین پیامبر خدا محمّد(صلی الله علیه وآله) مخالفت ورزیدید.

آیا بهترین پیامبر،سفارش ما را به شما نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر راستین نیستیم؟

آیا جز این است که حضرت زهرا(علیها السلام) مادر من است نه شما؟ آیا او از نسل بهترین انسان ها نبود؟

به سبب جنایتی که مرتکب شدید ملعون و خوار

گشتید، و به زودی گرفتار آتش شعلهور الهی خواهید شد!».(۱)

در هر گام درسی است، درسی از فضیلت و ایثار، درسی از شجاعت و شهامت و از خودگذشتگی.

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۱-۴۲.

چه کسی در آن صحنه بی نظیر فداکاری حاضر بود که رسیدن عبّاس را به منبع آب و ننوشیدن و تشنه شهید شدن را گزارش دهد؟! امام حسین(علیه السلام) یا فرزندانش از دور تماشا می کردند؟! یا امام های بعد به الهام الهی خبر دادند؟ یا فرشتگانی که ناظر این منظره ایثار بی نظیر بودند پیام آوردند؟ و یا به صورتی دیگر؟!

هر که بود و هر چه بود، در پیشانی تاریخ ثبت شد و برای همیشه برای رهروان راه حق به یادگار ماند.

۸۳ او طفلی شش ماهه است پس جرعه ای آب به وی برسانید!

هنگامی که امام(علیه السلام) شهادت خاندان وفرزندانش را دید و از آنان کسی جز امام و زنان و کودکان و فرزند بیمارش امام سجّاد(علیه السلام) نماند، ندا داد:

«هَلْ مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّد یَخافُ اللّهَ فینا؟ هَلْ مِنْ مُغیث یَرْجُوا اللّهَ فِی إِغاثَتِنا؟ هَلْ مِنْ مُعین یَرْجُوا ما عِنْدَاللّهِ فِی إِعانَتِنا؟ ; آیا کسی

هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی در میان شما پیدا می شود که از خدا بترسد و ستم بر ما روا ندارد؟ آیا فریادرسی هست که برای خدا به فریاد ما برسد؟ آیا یاری کننده ای هست که با امید به عنایت خداوند به یاری ما برخیزد؟».

با طنین افکن شدن ندای استغاثه امام(علیه السلام)، صدای گریه و ناله از بانوان حرم برخاست. امام(علیه السلام) به خیمه ها نزدیک شد و فرمود:

«ناوِلُونی عَلِیّاً اِبْنِی الطِّفْلَ حَتّی

اُوَدِّعَهُ ; فرزند خردسالم «علی» را به من بدهید تا با او وداع کنم».

فرزندش را نزد وی آوردند. امام(علیه السلام) در حالی که طفلش را می بوسید، خطاب به او فرمود:

«وَیْلٌ لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ إِذا کانَ خَصْمُهُمْ جَدَّکَ ; بدا به حال این گروه ستمگر آنگاه که

صفحه ۴۵۱

جدّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با آنان به مخاصمه برخیزد؟». هنوز طفل در آغوش امام آرام نگرفته بود که حرمله بن کاهل اسدی، او را هدف قرار داد و تیری به سوی وی پرتاب کرد و گلوی او را درید، خون سرازیر شد، امام(علیه السلام) دست ها را زیر گلوی آن طفل گرفت تا از خون پر شد; آنگاه خون ها را به سوی آسمان پاشید و گفت:

«اَللّهُمَّ إِنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْ ذلِکَ لِما هُوَ خَیْرٌ لَنا ; بار الها! اگر در این دنیا ما (در ظاهر) بر این قوم پیروز نشدیم، بهتر از آن را روزی ما فرما».

بعد از شهادت آن طفل، امام(علیه السلام) از اسب پیاده شد و با غلاف شمشیر، قبر کوچکی کند و کودکش را به خونش آغشته ساخت و بر وی نماز گذارد (و دفن نمود).(۱)

علاّمه مجلسی می افزاید: امام فرمود:

«هَوَّنَ عَلَیَّ ما نَزَلَ بی أَنَّهُ بِعَیْنِ اللّهِ ; این مصیبت بر من آسان است، چرا که در محضر خداست».

امام باقر(علیه السلام) فرمود: «فَلَمْ یَسْقُطْ مِنْ ذلِکَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَی الْأَرْضِ; از خون گلوی علی اصغر که امام آنها را به آسمان پاشید، قطره ای به زمین برنگشت!».

در روایت دیگری آمده است که امام حسین(علیه السلام) فرمود:

«لا یَکُونُ أَهْوَنُ عَلَیْکَ مِنْ فَصیل، اَللّهُمَّ إِنْ کُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ، فَاجْعَلْ ذلِکَ لِما هُوَ

خَيْرٌ لَنا ; خدايا! فرزندم نزد تو كمتر از بچّه ناقه صالح پيامبر نيست. خدايا! اگر پيروزى (ظاهرى) را از ما دريغ داشته اى بهتر از آن را روزى ما فرما!».(۲)

معالى السبطين از قول ابومخنف شهادت طفل شيرخوار را به گونه ديگرى آورده است، مى گويد:

پاورقى

۱ . مقتل الحسين خوارزمى، ج ۲، ص ۳۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

۲ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶-۴۷ .

صفحه ۴۵۲

امام(عليه السلام) پس از شهادت على اكبر به خواهرش امّ كلثوم فرمود:

«يا اُخْتاهُ اوُصيكِ بِوَلَدى الصَّغيرَ خَيْراً، فَاِنَّهُ طِفْلٌ صَغيرٌ وَ لَهُ مِنَ الْعُمْرِ سِتَّةُ أَشْهُر ; خواهرم! به فرزند خردسالم نيكى كن، او خردسال است و تنها شش ماه دارد».

امّ كلثوم عرض كرد: «برادرجان! اين طفل به مدّت سه روز است كه جرعه آبى ننوشيده است، از اين گروه كمى آب بطلب!».

امام(عليه السلام) با شنيدن اين سخن، طفلش را گرفت و به سوى دشمن روانه شد و فرمود: «يا قَوْم قَدْ قَتَلْتُمْ أَخى وَ أَوْلادى وَ أَنْصارِى وَ ما بَقِى غَيْرُ هذَا الطِّفْلِ، وَ هُوَ يَتَلَظّى عَطَشاً مِنْ غَيْرِ ذَنْب اَتاهُ إِلَيْكُمْ، فَاسْقُوهُ شَرْبَةً مِنَ الْماءِ ; اى مردم! شما برادر و فرزندان و يارانم را كشتيد و كسى جز اين طفل كه بى هيچ گناهى از تشنگى مى سوزد، نمانده است، او را با جرعه آبى سيراب كنيد».(۱)

و به تعبير «نفس المهموم» امام(عليه السلام) فرمود:

«يا قَوْمِ، إِنْ لَمْ تَرْحَمُونى فَارْحَمُوا هذَا الطِّفْلِ ; اى مردم اگر به من رحم نمى كنيد به اين طفل خردسال رحم كنيد».(۲)

امام(عليه السلام) در حال گفتن اين سخنان بود كه بناگاه تيرى از سوى ستمگرى سياه دل حرمله بن كامل

اسـدی حلقوم طفل را پاره کرد و از گوش تا گوش را دریـد. امام حسـین(علیه السـلام) کف دسـتش را زیر گلوی بریـده طفل گرفت و چون از خون پر شد، آن را به آسـمان پاشـید و در روایت دیگر آمده است، امام دستانش را زیر گلوی طفل گرفت و گفت:

«یا نَفْسِ اِصْبِری فیما أَصابَکِ، اِلهی تَری ما حَلَّ بِنا فی الْعاجِلِ فَاجْعَلْ ذلِکَ ذَخیرَهً لَنا فی

پاورقی

۱ . معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۱۸.

۲ . نفس المهموم، ص ۳۴۹ .

الْآجِلِ ; ای نفس! در برابر این همه مصیبت شکیبا باش! خدایا! تو می بینی که در این دنیای فانی چه مصائبی برای ما رخ داده، پس آن را برای روز رستاخیزمان ذخیره ساز!».(۱)

در روایت دیگری آمده است که امام(علیه السلام) گفت:

«اَللّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ دَعَوُنَـا لِیَنْصُـرُونا فَخَـذَلُونا وَ أَعانُوا عَلَیْنا، اَللّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قِطَرَ السَّماءِ، وَ احْرِمْهُمْ بَرَکاتِکَ، اَللّهُمَّ لا تُرْضِ عَنْهُمْ أَبَداً، اَللّهُمَّ إِنَّکَ إِنْ کُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْـرَ فی الدُّنْیا، فَاجْعَلْهُ لَنا ذُخْراً فِی الْآخِرَهِ وَ انْتَقِمْ لَنا مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ ; خدایا! تو می دانی که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری مان بشـتابند ولی ما را رها کردند و در برابر ما بپاخاستند، خدایا! باران آسمان را از آنـان دریغ دار و آنـان را از برکـاتت محروم کن. خـدایا هرگز از آنـان خشـنود مشو. خـدایا اگر در دنیا، پیروزی را از ما دریغ داشته ای، آن را ذخیره آخرت ما قرار ده و از گروه ستمکاران انتقام ما را بستان».(۲)

پیام های عاشورا همه شنیدنی است و پیام شهادت کودک شیرخوار از همه شنیدنی تر و عبرت خیزتر!

نخستین پیامش

این که در مبارزه با دشمنان حق، هیچ کس مستثنی نیست. سربازان شیرخوار دوش به دوش جوانان و سالخوردگان به میدان می آیند و به موقع در صفوف شهدا قرار می گیرند.

بدیهی است هر سربازی سلاحی دارد، یکی تیر و نیزه و شمشیر ; و دیگری هم گلوی نازک و چندین قطره خون پاک که گویاترین دلیل مظلومیت است. خونی که هم

پاورقی

۱ . معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۱۹.

۲ . ینابیع المودّه، ج ۳، ص ۷۷.

به آسمان پاشیده شد و هم بر زمین، و هر دو با آن شکوهی تازه گرفت.

دیگر این که، دشمنان ستمگر قساوت و جنایت را به بالاترین حدّ خود رساندند که حتّی بر کودک شیرخوارِ زاده زهرا در آغوش پدر نیز رحم نکردند!

آخرین پیام این که تحمّل همه درد و رنج ها و مصیبت ها در راه خدا آسان است، چرا که عالم محضر اوست و همه اینها در پیشگاه او انجام می گیرد.

با عنایت بخورم ز هر که شاهد ساقی است

با محبّت بکشم درد که درمانم از اوست

۸۴ ای یارانم! چه شد پاسخ مرا نمی دهید؟!

امام حسین(علیه السلام) به آن قوم نگاهی کرده و پیوسته به راست و چپ می نگریست و هیچ یک از اصحاب و یاران خود را ندید جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آنها به گوش نمی رسید، پس ندا داد:

«یا مُسْلِمَ بْنَ عَقیل، وَ یا هانِیَ بْنَ عُرْوَهَ، وَ یا حَبیبَ بْنَ مَظاهِرَ، وَ یا زُهَیْرَ بْنَ الْقَیْنِ، وَ یا یَزیدَ بْنَ مَظاهِرَ، وَ یا یَحْیَی بْنَ کَثیر، وَ یا هِلالَ بْنَ نافِع، وَ یا إِبْراهِیمَ بْنَ الْحصَیْنِ، وَ یا عُمَیْرَ بْنَ الْمُطاعِ، وَ یا أَسَدُ الْکَلْبِیُّ،

وَ یا عَبْدَاللّهِ بْنَ عَقیل، وَ یا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَهَ، وَ یا داوُدَ بْنَ الطِّرِمّاحِ، وَ یا حُرُّ الرِّیاحِیُّ، وَ یا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ، وَ یا أَبْطالَ الصَّفا، وَ یا فُرْسانَ الْهَیْجاءِ، مالی أُنادیکُمْ فَلا تُجیبُونی، وَ أَدْعُوکُمْ فَلا تَسْمَعُونی؟! أَنْتُمْ نِیامٌ أَرْجُوکُمْ تَنْتَبِهُونَ؟ أَمْ حالَتْ مَوَدَّتُکُمْ عَنْ إِمامِکُمْ فَلا تَنْصُرُونَهُ؟ فَهذِهِ نِساءُ الرَّسُولِ(صلی الله علیه وآله) لِفَقْدِکُمْ قَدْ عَلاهُنَّ النُّحُولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِکُمْ، أَیُّهَا الْکِرامُ، وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغاهَ اللِّئامَ، وَ لکِنْ صَرَعَکُمْ وَاللّهِ رَیْبُ الْمَنُونِ وَ غَدَرَ بِکُمُ الدَّهْرُ الخَؤُونُ، وَ إِلاّ لَما کُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتی تَقْصُرُونَ، وَلا عَنْ نُصْرَتی تَحْتَجِبُونَ، فَها نَحْنُ عَلَیْکُمْ مُفْتَجِعُونَ، وَ بِکُمْ لاحِقُونَ، فَإِنّا لِلّهِ وَإِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ».

«ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروه! ای حبیب بن مظاهر! ای زهیر بن قین! ای یزید بن مظاهر! ای یحیی بن کثیر! ای هلال بن نافع! ای ابراهیم بن حُصَین! ای عمیر

بن مطاع! ای اسد کلبی! ای عبدالله بن عقیل! ای مسلم بن عوسجه! ای داود بن طرمّاح! ای حرّ ریاحی! ای علی بن الحسین! ای دلاورمردان خالص! و ای سواران میدان نبرد! چه شده است شما را صدا می زنم ولی پاسخم را نمی دهید؟ و شما را می خوانم ولی دیگر سخنم را نمی شنوید؟ آیا به خواب رفته اید که به بیداری تان امیدوار باشم؟ یا از محبّت امامتان دست کشیده اید که او را یاری نمی کنید؟

این بانوان از خاندان پیامبرند که از فقدانتان ناتوان گشته اند. از خوابتان برخیزید، ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا در برابر طغیانگران پست، دفاع کنید.

ولی به خدا سوگند! مرگ، شما را به خاک افکنده،

و روزگار خیانت پیشه با شما وفا نکرده، وگرنه هرگز از اجابت دعوتم کوتاهی نمی کردید، و از یاریم دست نمی کشیدید، آگاه باشید، ما در فراق شما سوگواریم و به شما ملحق می شویم، إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ».(۱)

سخن گفتن با پیکرهای در خون غلطیده شهیدان، آن هم با این حماسه های جاویدان تنها در صحنه کربلا دیده شده است و این مدال پرافتخاری بود که امام(علیه السلام)بر سینه یاران شهیدش نصب کرد که تا دامنه قیامت می درخشد.

دلاور مردانی که اگر به آنها اجازه داده می شد، به این جهان باز می گشتند و بار دیگر جانفشانی می کردند و شربت شهادت را با علاقه بیشتری می نوشیدند.

آری، آنها چنان شجاع بودند که گویی دلها را بر زره ها پوشانده بودند و برترین سرمایه ها را برای ایثار آماده کرده بودند.(۲)

پاورقی

۱ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷ – ۱۸ .

۲ . شاعری یاران آن حضرت را این گونه ستوده است:

قَوْمٌ اِذا نُودُوا لِدَفْعِ مُلَمَّه

وَ الْخَيْلُ بَيْنَ مُدَّعِس وَ مُكَرْدِس

لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَ أَقْبَلُوا

يَتَهافَتُونَ عَلى ذِهابِ الْاَنْفُسِ

اینها مردانی هستند که وقتی برای دفع گرفتاری در آن زمان که سواران بین نیزه داران و هجوم آوران بودند خوانده شدند; دلهایشان را بر زره ها می پوشاندند و برای جانبازی به سوی میدان نبرد روانه می شدند. (لهوف، ص ۱۶۶).

آری، آنها لایق پوشیدن لباس های بهشتی و پرواز به سوی ابدیّت بودند!

گوارایشان باد!

۸۵ پسرم! عمویت را نیز کشتند.

در روایتی آمده است: هنگامی که امام حسین(علیه السلام) تنها شد به خیمه های برادرانش سر کشید، آنجا را خالی دید. آنگاه به خیمه های فرزندان عقیل

نگاهی انداخت، کسی را در آنجا نیز ندید; سپس به خیمه های یارانش نگریست کسی را ندید، امام در آن حال ذکر «لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّهَ إِلاَّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ» را فراوان بر زبان جاری می ساخت.

آنگاه به خیمه های زنان روانه شد و به خیمه فرزندش امام زین العابدین(علیه السلام) رفت. او را دید که بر روی پوست خشنی خوابیده و عمّه اش زینب(علیها السلام) از او پرستاری می کند. چون حضرت علی بن الحسین(علیه السلام) نگاهش به پدر افتاد خواست از جا برخیزد، ولی از شدّت بیماری نتوانست، پس به عمّه اش زینب گفت: «کمکم کن تا بنشینم چرا که پسر پیامبر(صلی الله علیه وآله)آمده است» زینب(علیها السلام) وی را به سینه اش تکیه داد و امام حسین(علیه السلام) از حال فرزندش پرسید: او حمد الهی را بجا آورد و گفت:

«یا أَبَتاهُ ما صَنَعْتَ الْیَوْمَ مَعَ هؤُلاءِ الْمُنافِقِینَ؟ ; پدر جان! امروز با این گروه منافق چه کرده ای؟».

امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«یا وَلَدِی قَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِکْرَ اللّهِ، وَ قَدْ شُبَّ الْقِتالُ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ، لَعَنَهُمُ اللّهُ حَتّی فاضَتِ الاَْرْضُ بِالدَّمِ مِنّا وَ مِنْهُمْ ; فرزندم! شیطان بر آنان چیره

صفحه ۴۵۷

شده و خدا را از یادشان برده است و جنگ بین ما و آنان چنان شعله ور شد که زمین از خون ما و آنان رنگین شده است!».

حضرت سجّاد(علیه السلام) عرض کرد:

«یا أَبَتاهُ أَیْنَ عَمِّیَ الْعَبّاسُ؟ ; پدر جان! عمویم عبّاس کجاست؟». در این هنگام اشک بر چشمان زینب حلقه زد و به برادرش نگریست که چگونه پاسخ می دهد چرا که امام(علیه السلام) خبر شهادت عبّاس را

به وی نداده بود زیرا که می ترسید بیماری وی شدّت پیدا کند!

امام(علیه السلام) پاسخ داد:

«یا بُنَیَّ إِنَّ عَمَّکَ قَدْ قُتِلَ، وَ قَطَعُوا یَدَیْهِ عَلی شاطِیءِ الْفُراتِ ; پسر جان! عمویت کشته شد و دستانش کنار فرات از پیکر جدا شد!».

علی بن الحسین(علیه السلام) آن چنان گریست که بی هوش شد. چون به هوش آمد از دیگر عموهایش پرسید و امام پاسخ می داد: «همه شهید شدند».

آنگاه پرسید:

«وَ أَیْنَ أَخی عَلِیٌّ، وَ حَبیبُ بْنُ مَظاهِرَ، وَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَهَ، وَ زُهَیْرُ بْنُ الْقَیْنِ؟ ; برادرم علی اکبر، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجایند؟».

امام(علیه السلام) پاسخ داد:

«یا بُنَیَّ إِعْلَمْ أَنَّهُ لَیْسَ فی الْخِیامِ رَجُلٌ إِلاّ أَنا وَ أَنْتَ، وَ أَمّا هؤُلاءِ الَّذِینَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَکُلُّهُمْ صَرْعی عَلی وَجْهِ الثَّری ; فرزندم! همین قدر بدان که در این خیمه ها مردی جز من و تو نمانده است، همه آنان به خاک افتاده و شهید شده اند».

پس علی بن الحسین(علیه السلام) سخت گریست. آنگاه به عمّه اش زینب(علیها السلام) گفت:

«یا عَمَّتاهُ عَلَیَّ بِالسَّیْفِ وَ الْعَصا ; عمّه جان! شمشیر و عصایم را حاضر کن».

پدرش فرمود: «وَ ما تَصْنَعُ بِهِما ; می خواهی چه کنی؟».

صفحه ۴۵۸

عرض کرد: «أَمَّا الْعَصا فَأَتَوَکَّأُ عَلَیْها، وَ أَمَّا السَّیْفُ فَأَذُبُّ بِهِ بَیْنَ یَدَیْ إِبْنِ رَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله) فَإِنَّهُ لاَ خَیْرَ فِی الْحَیاهِ بَعْدَهُ ; بر عصا تکیه کنم و با شمشیرم از فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دفاع نمایم، چرا که زندگانی پس از او ارزش ندارد».

امام حسین(علیه السلام) او را باز داشت و به سینه چسباند و فرمود: «یا وَلَدی أَنْتَ أَطْیَبُ ذُرِّیَّتی، وَ

أَفْضَلُ عِتْرَتی، وَ أَنْتَ خَلیفَتی عَلی هؤُلاءِ الْعِیالِ وَ الاْطْفالِ، فَإِنَّهُمْ غُرَباءٌ مَخْذُولُونَ، قَدْ شَمِلَتْهُمُ الذِّلَّهُ وَ الْیُتْمُ وَ شَماتَهُ الاْعْداءِ وَ نَوائِبُ الزَّمانِ سَكِّتْهُمْ إِذا صَرَخُوا، وَ آنِسْهُمْ اِذَا اسْتَوْحَشُوا، وَ سَلِّ خَواطِرَهُمْ بِلَیْنِ الْكَلامِ، فَإِنَّهُمْ ما بَقِیَ مِنْ رِجالِهِمْ مَنْ یَسْتَأْنِسُونَ بِهِ غَیْرُكَ، وَ لا أَحَدٌ عِنْدَهُمْ یَشْكُونَ إِلَیْهِ حُزْنَهُمْ سِواكَ، دَعْهُمْ یَشُمُّوكَ وَ تَشُمُّهُمْ، وَ یَبْكُوا عَلَیْكَ وَ تَبْكی عَلَیْهِمْ ; فرزندم! تو پاک ترین ذرّیه و برترین عترت منی

و تو جانشین من بر این بانوان و کودکانی. آنان غریب و بی کس اند که تنهایی و یتیمی و سرزنش دشمنان و سختی های دوران آنان را فرا گرفته است. هر گاه که ناله سر دادند آنان را آرام کن، و چون هراسان شدند مونسشان باش و با سخنان نرم و نیکو، خاطرشان را تسلّی بخش. چرا که کسی از مردانشان جز تو نمانده است تا مونسشان باشد و غم هایشان را به وی باز گویند. بگذار آنان تو را ببویند و تو آنان را ببویی و آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنان!».

آنگاه امام(علیه السلام) دست فرزندش را گرفت و با صدای رسا فرمود:

«یا زَیْنَبُ وَ یا اُمَّ كُلْثُومِ وَ یا سَكینَهُ وَ یا رُقَیَّهُ وَ یا فاطِمَهُ، اَسْمِعْنَ كَلامی وَ اعْلِمْنَ أَنَّ ابْنی هذا خَلیفَتی عَلَیْكُمْ، وَ هُوَ إِمامٌ مُفْتَرِضُ الطّاعَهِ ; ای زینب! ای امّ کلثوم! ای

سکینه! ای رقیّه! و ای فاطمه! سخنم را بشنوید و بدانید که این فرزندم جانشین من بر شماست و او امامی است که پیروی از او واجب است».

سپس به فرزندش فرمود:

صفحه ۴۵۹

«یا وَلَدی بَلِّغْ شیعَتی عَنِّیَ السَّلامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ أَبی

ماتَ غَریباً فَانْدُبُوهُ وَ مَضی شَهیداً فَابْكَوهُ ; فرزندم! سلامم را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت

رسید پس بر او اشک بریزید!».(۱)

آخرین سخنان این پیشوای بزرگ ایثار و فداکاری به خوبی نشان می دهد که از چنان نفس مطمئنّه و آرامی برخوردار بود که نه تنها مرگی را که در چند قدمی قرار داشت به چیزی نمی گرفت و نه تنها شهادت عزیزان و یاران جز در جنبه های عاطفی تغییری در روح و فکر بلند او ایجاد نمی کرد، بلکه بر استقامتش می افزود، و هر زمان آتش شوق دیدار یار در دلش افروخته تر می شد!

او در این لحظات حسّاس، تنها فرزندش امام سجّاد(علیه السلام) را آماده پذیرش مسئولیّت عظیم به ثمر رساندن نهال برومندی را که در کربلاـ نشانده و با خون عزیزانش آبیاری کرده بود می ساخت. آخرین وصایایش را با او در میان می گذارد و سفارش اطاعت از او را به خواهران و دخترانش می کرد.

امام(علیه السلام) شیعیان و پیروان مکتبش را در این لحظات بحرانی و طوفانی نیز فراموش نمی کند، و پیام مظلومیّت خود را به وسیله تنها پسرش به آنها می رساند، تا بدانند در ادامه راه از چه حربه ای استفاده کنند.

۸۶ لباس کهنه چرا؟

هنگامی که امام حسین(علیه السلام) عزم میدان کرد، فرمود:

«اِئْتُونی بِثَوْب لا یُرْغَبُ فیهِ، اَلْبِسُهُ غَیْرَ ثِیابِی، لا اُجَرِّدُ، فَاِنِّی مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ ; برایم

جامه کهنه ای بیاورید که کسی به آن رغبت نکند تا آن را زیر لباسهایم بپوشم و بعد

پاورقی

۱ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۰-۲۱.

از شهادتم مرا برهنه نکنند، زیرا می دانم پس

از شهادت لباسهایم ربوده خواهد شد».

لباس تنگ و کوتاهی آوردنـد ولی امام(علیه السـلام) آن را نپوشـید و فرمود: «هذا لِباسُ أَهْلِ الذِّمَّهِ ; این لباس اهل ذمّه (کفّار اهل کتاب) است».

لباس بلندتری آوردند. امام(علیه السـلام) آن را پوشید سپس با بانوان حرم خداحافظی کرد. در آن هنگام حضرت سکینه گریه سر داد. امام وی را به سینه چسبانید و فرمود:

سَیَطُولُ بَعْدی یا سَکینَهُ فَاعْلَمی

مِنْکِ الْبُکاءُ إِذَا الْحَمامُ دَهانِی

لا تُحْرِقی قَلْبِی بِدَمْعِکِ حَسْرَهً

مادامَ مِنّی الرُّوحُ فی جُثْمانی

وَ إِذا قُتِلْتُ فَاَنْتَ اَوْلی بِالَّذِی

تَأْتینَهُ یا خَیْرَهَ النِّسْوانِ

«سکینه جان! بدان پس از شهادتم گریه های طولانی خواهی داشت.

تا جان در بدن دارم با اشک حسرتت دلم را آتش مزن.

ای بهترین زنان! هنگامی که شهید شدم پس تو از هر کس به سوگواری سزاوارتری».(۱)

و در روایت دیگری آمده است هنگامی که لباس کهنه آوردند، چند جایش را پاره کرد (تا ارزشـی برای بیرون آوردن نداشته باشد) و آن را زیر لباس هایش پوشـید ; ولی پس از شـهادت امام (دشـمن ناجوانمرد پست) آن را نیز از بدنش بیرون آوردند.(۲)

امام(علیه السـلام) با دقّت تمام در جای جای داسـتان کربلا، چهره واقعی یاران خود و دشـمنانش را ترسیم کرد و برای ثبت در تاریخ به یادگار گذاشت!

امام(علیه السلام) در صحنه هایی که با یاران فداکار و پاکبازش در شب و روز عاشورا داشت نشان داد که آنها از ارزنده ترین انسانهای تاریخ بشر بودند، همان گونه که نشان داد

پاورقی

۱ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۹.

۲ . تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۱ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۴ (با مختصر تفاوت).

دشمنانش از پست ترین و فرومایه ترین

انسانها بودند. بلکه درندگان و شیاطینی بودند در لباس انسان!

یک پیراهن کهنه که چندین جای آن را پاره کرده باشند، چه ارزشی دارد که از تن مبارک امام(علیه السلام) بعد از شهادت بدر آورند و بدن مبارک او را برهنه زیر آفتاب سوزان بگذارند، این نشانه چیست؟

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش

از آن که بر نکند خصم بد گهر ز تنش

لباس کهنه چه حاجت که زیر سمّ ستور

تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

۸۷ گفتگو با زنان حرم

در تاریخ آمده است : امام حسین(علیه السلام) هنگامی که به هفتاد و دو تن از

یارانش نگریست که به خاک و خون افتاده اند به سوی خیمه رفت و ندا

داد:

«یا سَکینَهُ! یا فاطِمَهُ! یا زَیْنَبُ! یا اُمَّ کُلْثُومِ! عَلَیْکُنَّ مِنِّی السَّلامُ ; ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای امّ کلثوم! خداحافظ من هم رفتم».

سکینه فریاد برآورد: پدرجان! آیا تسلیم مرگ شده ای؟! امام پاسخ داد:

«کَیْفَ لا یَسْتَسْلِمُ مَنْ لا ناصِرَ لَهُ وَ لا مُعینَ؟ ; چگونه تسلیم نشود کسی که یار و یاوری برای او نمانده است؟».

سکینه گفت: پدر جان! (حال که چنین است) ما را به حرم جدّمان برگردان!

«هَیْهاتَ، لَوْ تُرِکَ الْقَطا لَنامَ ; هیهات! اگر مرغ قطا را رها می کردند در آشیانه اش آرام می گرفت» (اشاره به این که ما را رها نخواهند کرد).

صفحه ۴۶۲

صدای گریه بانوان برخاست، امام آنان را آرام کرد و به سوی دشمن حملهور شد.(۱)

۸۸ سخنان و اشعار امام(علیه السلام) در برابر دشمن

امام حسین(علیه السلام) به دشمنان نزدیک شد و خطاب به آنان فرمود:

«یا وَیْلَکُمْ أَتَقْتُلُونِی عَلی سُنَّه بَدَّلْتُها؟ أَمْ عَلی شَریعَه غَیَّرْتُها، أَمْ عَلی جُرْم فَعَلْتُهُ، أَمْ عَلی حَقٍّ تَرَکْتُهُ؟ ; وای بر شما! چرا با من می جنگید؟ آیا سنّتی را تغییر داده ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته ام؟ یا جرمی مرتکب شده ام؟ و یا حقّی را ترک کرده ام؟».

گفتند: «إِنّا نَقْتُلُکَ بُغْضاً لاَِبِیکَ ; بلکه به خاطر کینه ای که از پدرت به دل داریم، با تو می جنگیم و تو را می کشیم».(۲)

امام(علیه السلام) چون این اشعار را می خواند، بر آنان حلمه ور شد:

کَفَرَ الْقَوْمُ وَ قِدْماً رَغَبُوا

عَنْ ثَوابِ اللّهِ رَبِّ الثَّقَلَیْنِ

قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِیّاً وَ ابْنَهُ

حَسَنَ

الْخَیْرِ کَریمَ الطَّرَفَیْنِ

حَنَقاً مِنْهُمْ وَ قالُوا أَجْمِعُوا

أُحْشُرُوا النّاسَ إِلی حَرْبِ الْحُسَیْنِ

یا لَقَوْم مِنْ أُناس رُذَّل

جَمَعُوا الْجَمْعَ لاَهْلِ الْحَرَمَیْنِ

ثُمَّ سارُوا وَ تَواصَوْا کُلُّهُمْ

بِاجْتِیاحی لِرِضاءِ الْمُلْحِدَیْنِ

لَمْ یَخافُوا اللّهَ فی سَفْکِ دَمی

لِعُبَیْدِاللّهِ نَسْلِ الْکافِرَیْنِ

وَابْنِ سَعْد قَدْ رَمانی عَنْوَةً

بِجُنُود کَوُکُوفِ الْهاطِلَیْنِ

لا لِشَیْء کانَ مِنّی قَبْلَ ذا

غَیْرَ فَخْری بِضِیاءِ الْفَرْقَدَیْنِ

بِعَلِیِّ الْخَیْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِیِّ

وَ النَّبِیِّ الْقُرَشِیِّ الْوالِدَیْنِ

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

۲ . ینابیع المودّه قندوزی، ج ۳، ص ۷۹-۸۰.

خَیْرَهُ اللّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبی

ثُمَّ أَمّی فَأَنَا ابْنُ الْخِیَرَتَیْنِ

فِضَّهٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَب

فَأَنَا الْفِضَّهُ وَ ابْنُ الذَّهَبَیْنِ

مَنْ لَهُ جَدٌّ کَجَدِّی فی الْوَری؟

أَوْ کَشَیْخی فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَیْنِ

فاطِمُ الزَّهْراءِ أُمّی وَ أَبِی

قاصِمُ الْکُفْرِ بِبَدْر وَ حُنَیْنِ

عَبَدَاللّهَ غُلاماً یافِعاً

وَ قُرَیْشٌ یَعْبُدُونَ الْوَثَنَیْنِ

یَعْبُدُونَ اللاّتِ وَ الْعُزّی مَعاً

وَ عَلِیٌّ کانَ صَلّی الْقِبْلَتَیْنِ

فَأَبی شَمْسٌ وَ أُمّی قَمَرٌ

وَ أَنَا الْکَوْکَبُ وَ ابْنُ الْقَمَرَیْنِ

وَ لَهُ فِی یَوْمِ أُحُد وَقْعَهٌ

شَفَتِ الْغِلَّ بِفَضِّ الْعَسْکَرَیْنِ

ثُمَّ فی الاَْحْزابِ وَ الْفَتْحِ مَعاً

کانَ فیها حَتْفُ أَهْلِ الْفَیْلَقَیْنِ

فی سَبیلِ اللّهِ ماذا صَنَعَتْ

أُمَّهُ السُّوءِ مَعاً بِالْعِتْرَتَیْنِ؟

عِتْرَهُ الْبِرِّ النَّبِیِّ الْمُصْطَفی

وَ عَلِیٍّ الْوَرْدِ یَوْمَ الْجَحْفَلَیْنِ

فاطِمُ الزَّهْراءِ أُمّی، وَ أَبِی

وارِثُ الرُّسْلِ وَ مَوْلَی الثَّقَلَیْنِ

طَحَنَ الْأَبْطالَ لَمّا بَرَزُوا

یَوْمَ بَدْر وَ بِأُحُد وَ حُنَیْنِ

وَ أَخُوا خَیْبَرَ إِذْ بارَزَهُمْ

بِحُسام صارِم ذی شَفْرَتَیْنِ

وَالَّذی أَوْدی جُیُوشاً أَقْبَلُوا

یَطْلُبُونَ الْوِتْرَ فی یَوْمِ حُنَیْنِ

مَنْ لَهُ عَمٌّ کَعَمِّی جَعْفَرٌ

وَهَبَ اللّهُ لَهُ أَجْنِحَتَیْنِ

جَدِّی الْمُرْسَلُ مِصْباحُ الْهُدی

وَ أَبِی الْمُوفی لَهُ بِالْبَیْعَتَیْنِ

بَطَلٌ قَرْمُ هِزَبْرٌ ضَیْغَمٌ

ماجِدٌ سَمْحٌ قَوِیُّ السّاعِدَیْنِ

عُرْوَهُ الدِّینِ عَلیٌّ ذاکُمُ

صاحِبُ الْحَوْضِ مُصَلِّی الْقِبْلَتَیْنِ

مَعَ رَسُولِ اللّهِ سَبْعاً کامِلا

ما عَلَی الْأَرْضِ مُصَلٍّ غَیْرُ ذَیْنِ

تَرَكَ الْاَوْثانَ لَمْ يَسْجُدْ لَها

مَعَ قُرَيْش مُذْ نَشاَ طَرْفَهَ عَيْن

وَ أَبِى كانَ هِزَبْراً ضَيْغَماً

يَأْخُذُ الرُّمْحَ فَيَطْعَنْ طَعْنَتَيْنِ

كَتَمَشِّى الْاُسْدِ بَغْياً فَسُقُوا

كَأْسَ حَتْف مِنْ نَجيعِ الْحَنْظَلَيْنِ

ذَهَبٌ مِنْ ذَهَب فى ذَهَب

وَ لُجَينٌ فى لُجَين فى لُجَينِ

فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَيْنا واجِبٌ

ما

جَرى بِالْفُلْكِ إِحدى النَّيِّرَيْنِ

خَصَّهُ اللّهُ بِفَضْل وَ تُقى

فَأَنَا الزّاهِرُ وَ ابْنَ الْأَزْهَرَيْنِ

تَرَكَ الْأَصْنامُ مُنْذُ خَصَّهُ

وَ رَقا بِالْحَمْدِ فَوْقَ النَّيِّرَيْنِ

وَ أَبادَ الشِّرْكَ فى حَمْلَتِهِ

بِرِجال أُتْرِفُوا فى الْعَسْكَرَيْنِ

وَ أَنَا ابْنُ الْعَيْنِ وَ الْأُذْنِ الَّتِى

أَذْعَنَ الْخَلْقُ لَها فى الْخافِقَيْنِ

نَحْنُ أَصْحابُ الْعَبا خَمْسَتُنا

قَدْ مَلَكْنا شَرْقَها وَ الْمَغْرِبَيْنِ

ثُمَّ جِبْريلُ لَنا سادِسُنا

وَ لَنَا الْبَيْتُ كَذا وَ الْمَشْعَرَيْنِ

وَ كَذَا الْمجْدُ بِنا مُفْتَخِرٌ

شامِخاً يَعْلُوا بِهِ فى الْحَسَبَيْنِ

فَجَزاهُ اللّهُ عَنّا صالِحاً

خالِقَ الْخَلْقِ وَ مَوْلَى الْمَشْعَرَيْنِ

عُرْوَهُ الدِّينِ عَلِىٌّ الْمُرْتَضى

صاحِبُ الْحَوْضِ مُعِزُّ الْحَرَمَيْنِ

يَفْرِقُ الصَّفّانِ مِنْ هَيْبَتِهِ

وَ كَذا أَفْعالُهُ فی الْخافِقَیْنِ

وَ الَّذی صَدَّقَ بِالْخاتَمِ مِنْهُ

حینَ ساوی ظَهْرَهُ فِی الرَّکْعَتَیْنِ

شیعَهَ الْمُخْتارِ! طیبُوا أَنْفُساً

فَغَداً تُسْقُونَ مِنْ حَوْضِ اللُّجَیْنِ

فَعَلَیْهِ اللّهُ صَلّی رَبُّنا

وَحَباهُ تُحْفَهً بِالْحَسَنَیْنِ

«این قوم کافر شدند و از دیرباز از پاداش خداوندی که پروردگار جنّ و انس است روی گردان بودند.

آنان با علی(علیه السلام) و فرزندش حسن(علیه السلام) که نیک بود و از پدر و مادری کریم از

صفحه ۴۶۵

روی حسادت جنگیدند.

و اینک گفتند: همگی برای جنگ با حسین(علیه السلام) گرد آیید.

فریاد از مردمی پست که جماعت را برای کشتن اهل حرمین (مکّه و مدینه) گرد آوردند.

سپس به راه افتادند و به یکدیگر جهت دستگیری من، برای خشنودی ملحدان، توصیه کردند.

برای جلب رضایت عبیدالله (ابن زیاد) که از نسل کافران است، در ریختن خون من از خداوند پروا نکردند و برای جلب رضایت ابن سعد با سپاهیان خود همانند بارانی سیل آسا قهرآمیز به سوی من تاختند.

(و این همه) نه به خاطر آن که گناهی از من سرزده باشد، جز افتخارم به روشنایی دو ستاره: حضرت علی(علیه السلام) بهترین انسان پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و پیامبر که پدر و مادرش از قریش

اند.

بهترین خلق برگزیده خداوند، پدر و مادرم هستند و من فرزند آن دو برگزیده.

نقره ای برگرفته از طلا، پس من نقره ای هستم که فرزند دو طلایم.

چه کس در میان مردم، جدّی همانند جدّ من و یا پدری چون پدرم دارد. پس من فرزند دو بزرگ هستم.

مادرم فاطمه زهرا است و پدرم همان است که در جنگ بدر و حنین، سپاه کفر را در هم شکست.

در نوجوانی به عبادت خدا پرداخت در حالی که قریش بتها را می پرستیدند.

آنان لات و عزّی (دو بت بزرگ دوران جاهلیّت) را عبادت می کردند در حالی که پدرم علی(علیه السلام) به دو قبله نماز می گذارد.

پدرم خورشید و مادرم ماه است و منم ستاره، فرزند آن دو.

برای پدرم در جنگ «اُحد» ماجرایی است که با شکستن سپاه دشمن دلها را شفا

صفحه ۴۶۶

بخشید.

و نیز افتخاری است در جنگ «احزاب» و «فتح» که در آن جنگ ها انبوه دشمن به کام مرگ فرو رفتند.

(بگویید) این امّت بدکردار، با عترت رسول الله(صلی الله علیه وآله) در راه خدا چه کردند؟

عترت آن نیکوکار، پیامبر برگزیده خدا، و علی(علیه السلام) آن جنگ آور روز پیکار.

مادرم فاطمه زهرا(علیها السلام) است و پدرم، وارث پیامبران و مولای جنّ و انس است.

همو که در میدان بدر و احد و حنین، پهلوانان نامدار را در هم کوبید.

او که فاتح روز خیبر است و با آن شمشیر برّان دو لب، بر آنان تاخت.

آن کسی که خونخواهان روز حنین را نابود کرد. چه کس عمویی چون عموی من جعفر(علیه السلام) دارد که خداوند به او دو بال (در برابر قطع شدن دستهایش) عطا کرد.

جدّم، پیامبر، چراغ هدایت است و

پدرم کسی است که به هر دو بیعتش با پیامبر(صلی الله علیه وآله)وفا کرد.

اوست پهلوان، بزرگ، شیرمیدان، بزرگوار، بخشنده و دارای بازوان پرتوان.

دستگیره دین علی(علیه السلام) است و اوست صاحب حوض کوثر و آن که به دو قبله نماز گزارد.

هفت سال تنها با پیامبر نماز گزارد، در زمانی که جز آن دو نمازگزاری بر روی زمین نبود.

از ابتدا بت پرستی را رها کرد و حتّی به یک چشم بر هم زدنی با قریش در سجده به بتها همراه نشد.

پدرم شیر میدان نبرد بود که با نیزه اش به دشمنان ضربه می زد.

و چونان شیری خشمگین جام های مرگ را به آنان می چشاند.

او طلایی است از ریشه طلا در کانون طلایی، و نقره ایی است از ریشه نقره در کانون نقره ای.

صفحه ۴۶۷

تا زمانی که یکی از دو خورشید و ماه در گردش است، سپاس الهی بر ما واجب است.

چرا که خداوند او (پدرم) را به فضیلت و تقوی ویژگی بخشید، پس منم تابناک فرزند تابناکان.

وی از آن زمان که مورد توجّه خاصّ خداوند قرار گرفت، بتها را رها کرد و در ستایش، از ماه و خورشید پیشی گرفت.

و در حمله های خود به ستمگران از سپاه دشمن، شرک را نابود ساخت.

و منم زاده آن چشم و گوش (حق) که مردم شرق و غرب عالم بدان معتقدند.

ماییم اصحاب خمسه عبا که شرق و غرب عالم را مالکیم.

جبرئیل، ششمین ما است و بیت و مشعر از ما است.

مجد و بزرگواری، افتخارش به ما است، افتخاری که او را در دنیا و آخرت بالا برد.

خداوندی که آفریننده جهانیان و صاحب مشاعر است به او (پدرم) از جانب

ما پاداش نیک عنایت کند.

دستگیره دین، علی مرتضی است. همو که صاحب حوض کوثر و عزّت بخش حرم خدا و رسول خداست.

از هیبت و کردارش، صف های حقّ و باطل در شرق و غرب عالم از هم جدا می شود.

او کسی است که انگشتر خویش را در حال رکوع به سائل بخشید.

ای شیعیان برگزیده! شادمان باشید که فردای قیامت از حوض نقره فامش سیراب خواهید شد.

بر او خداوند پروردگار ما درود فرستاد و حسن(علیه السلام) و حسین(علیه السلام) را به وی هدیه کرد».(۱)

پاورقی

۱ . این اشعار به صورت متفرّق در این کتاب ها آمده است: فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۰-۲۱۲ ; مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۶-۸۸ ; احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۳ ; معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۱-۱۲ ; بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۷-۴۸ و ینابیع المودّه، ج ۳، ص ۸۰-۸۱.

۸۹ شوق دیدار

امام علی بن الحسین(علیه السلام) فرمود: هنگامی که (در روز عاشورا) کار بر امام حسین(علیه السلام) سخت شد،همراهان حضرت دیدند، در این صحنه پر خطر که هر کس رنگ از چهره اش می پرید و لرزه بر اندامش می افتاد، امام و یاران خاصّ ش، چهره هاشان درخشان و اندامشان آرام و دلهایشان هر لحظه مطمئن تر می شد و برخی به برخی دیگر می گفتند: به آنان بنگرید که از مرگ باکی ندارند. در این هنگام امام(علیه السلام)فرمود:

«صَبْراً بَنِی الْکِرامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلاّ قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِکُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرّاءِ إِلَی الْجِنانِ الْواسِعَهِ وَ النَّعیمِ الدّائِمَهِ، فَأَیُّکُمْ یَکْرَهُ أَنْ یَنْتَقِلَ مِنْ سِجْن إِلی قَصْر، وَ ما هُوَ لاَِعْدائِکُمْ إِلاّ کَمَنْ یَنْتَقِلُ مِنْ قَصْر إِلی

سِجْن وَ عَذاب. إنَّ أَبِی حَدَّثَنِی عَنْ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله): «إِنَّ الدُّنْیا سِجْنُ الْمُؤْمِن، وَ جَنَّهُ الْکافِرِ، وَ الْمَوْتُ جِسْرُ هؤلاءِ إِلی جَنَّاتِهِمْ، وَ جِسْرُ هؤُلاءِ إِلی جَحِیمِهِمْ;

ای بزرگ زادگان! شکیبا باشید. مرگ فقط پلی است که شما را از سختی ها و دشواری ها به بهشت پهناور و نعمت های جاودان برساند!. کدام یک از شما نمی خواهد که از زندانی به کاخی درآید؟ ولی مرگ برای دشمنانتان جز انتقال از کاخی به زندان و عذابی شدید نیست. پدرم از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل کرده که فرمود:

دنیا زندان مؤمن و بهشتِ کافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت و پل کافران به دوزخ خواهد بود!».

سپس امام(علیه السلام) افزود:

«ما کَذَبْتُ وَلاَ کُذِّبْتُ ; (لحظه موعود فرا رسیده) «نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است!».(۱)

لبخند زدن بر مرگ، برافروخته شدن چهره ها در آستانه شهادت و آرامش دلها در

پاورقی

۱ . معانی الاخبار صدوق، ص ۲۸۸-۲۸۹، ح ۳ (باب معنی الموت).

آخرین لحظات زندگی، تنها برای کسانی میسّر است که شوق دیدار یار تمام وجودشان را پرکرده، و دنیا را زندان و قفسی می دانند که مرگ در راه رضای پروردگار درهای آن را می گشاید و به اوج آسمان قرب خدا پرواز می کنند.

آری انسان محبوس، در آستانه آزادی در پوست خود نمی گنجد و با آرامشِ آمیخته با اشتیاق، زندانی را ترک می گوید. از درون قفس بیرون پریده بر شاخسار جنان قرار می گیرد، و نغمه شادی سر می دهد.

آری چنین است، حال اولیا و دوستان خاصّ خدا!

۹۰ پیمان شکنان رسوا!

آنگاه امام(علیه السلام) بر مرکب خود

سوار شده و در برابر سپاه دشمن قرار گرفت و فرمود:

«يا أَهْلَ الْكُوفَهِ! قُبْحاً لَكُمْ وَ تَرْحاً، وَ بُؤْساً لَكُمْ وَ تَعْساً، اِسْتَصْرَخْتُمُونا وَالِهينَ فَأَتَيْناكُمْ مُوجِبينَ، فَشَحَذْتُمْ عَلَيْنا سَيْفاً كانَ فی أَيْمانِنا، وَ جِئْتُمْ عَلَيْنا ناراً نَحْنُ أَضْرَمْناها عَلی عَدُوِّكُمْ وَ عَدُوِّنا، فَأَصْبَحْتُمْ وَ قَدْ آثَرْتُمُ الْعَداوَهَ عَلَی الصُّلْحِ مِنْ غَيْرِ ذَنْب كانَ مِنّا إِلَيْكُمْ، وَ قَدْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْنا بِالْعِنادِ، وَ تَرَكْتُمْ بَيْعَتَنا رَغْبَهً فِی الْفَسادِ، ثُمَّ نَقَضْتُمُوها سَفَهاً وَ ضِلَّهً لِطَواغيتِ الْاُمَّهِ، وَ بَقِيَّهِ الْأَحْزابِ، وَ نَبَذَهِ الْكِتابِ، ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَتَخاذَلُونَ عَنّا وَ تَقْتُلُونا، أَلا لَعْنَهُ اللّهِ عَلَی الظّالِمينَ ; ای كوفيان! رويتان زشت و سياه باد! و غم و اندوه قرينتان، و به سختی و مرگ گرفتار شويد! شما ما را مشتاقانه برای فريادرسی خود خوانديد، ولی چون به سوی شما آمديم، شمشيری كه در دستان ما بود، بر ضدّ ما به كار بستيد. و آتشی كه ما بر ضدّ دشمنان شما و خود افروخته بوديم، آن را در برابر ما شعلهور ساختيد! بدون آن كه از ما گناهی نسبت به شما سرزده باشد. عداوت و دشمنی را بر صلح و آشتی برگزيديد، و به دشمنی با ما شتافتيد و با غوطهور شدن

صفحه ۴۷۰

در فساد، بيعتی را كه با ما بسته بوديد، رها ساخته و از روی جهل و نادانی و پيروی گمراهانه از سركشان امّت و بازماندگان احزاب جاهليّت و دورافكنان كتاب الهی آن را شكستيد.

آری، شما همان كسانی هستيد كه دست از ياری ما برداشتيد و ما را به كشتن داديد. لعنت خدا بر ظالمان باد!».(۱)

همه می دانيم كوفيان با نماينده امام(عليه السلام) بيعت كرده بودند و در

نامه های خود وعده هرگونه همکاری و ایثار و فداکاری داده بودند، امّا این گروه سست و ناتوان و نادان و بی اراده، همین که با نخستین مشکل یعنی تهدیدهای ابن زیاد روبه رو شدند، همه چیز را به فراموشی سپردند; نه تنها پیمان ها را شکستند و دست از یاری امام(علیه السلام)برداشتند، بلکه شمشیری که برای یاری او آماده کرده بودند به روی او کشیدند و آن را به خون او آغشته کردند!

و این است سرنوشت افراد ترسو و بی اراده. این است پایان شوم عمر پیمان شکنان بیوفا.

۹۱ مرا بشناسید

امام(علیه السلام) در روز عاشورا در حالی که به سوی میدان شهادت گام بر می داشت شمشیر از نیام کشیده به معرّفی خویش پرداخت و اتمام حجّت نمود، تا فردا نگویند ما او را نشناختیم و برای این هدف، از اشعار جالب و پرمعنایی که خود سروده بود، و در اعماق دلها نفوذ می کرد، بهره گرفت و فرمود:

اَنَا ابْنُ عَلِیِّ الطُّهْرِ مِنْ آلِ هاشِمِ

کَفانی بِهذا مَفْخَراً حینَ اَفْخَرُ

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۲-۲۱۳.

وَ جَدّی رَسُولُ اللّهِ اَکْرَمُ مَنْ مَضی

وَ نَحْنُ سِراجُ اللّهِ فِی الْاَرْضِ نَزْهَرُ

وَ فاطِمَهُ أُمّی مِنْ سُلالَهِ اَحْمَدَ

وَ عَمِّی یُدْعی ذَالْجَناحَیْنِ جَعْفَرُ

وَ فینا کِتابُ اللّهِ أُنْزِلُ صادِقاً

وَ فینَا الْهُدی وَ الْوَحْیُ بِالْخَیْرِ یُذْکَرُ

وَ نَحْنُ أَمانُ اللّهِ لِلنّاسِ کُلِّهِمْ

نُسِرُّ بِهذا فی الْاَنامِ وَ نَجْهَرُ

وَ نَحْنُ وُلاهُ الْحَوْضِ نَسْقى وُلاتَنا

بِكَأْسِ رَسُولِ اللّهِ ما لَيْسَ يُنْكَرُ

وَ شيعَتُنا فى النّاسِ أَكْرَمُ شيعَه

وَ مُبْغِضُنا يَوْمَ الْقِيامَهِ يَخْسَرُ

بِنا بَيَّنَ اللّهُ الْهُدى مِنْ ضَلالَه

وَ يَغْمَرُ بِنا آلاءَهُ وَ يَطْهَرُ

إِذا ما أَتى يَوْمَ الْقِيامَهِ ظامِئاً

اِلَى الْحَوْضِ يَسْقيهِ بِكَفَّيْهِ حَيْدَرُ

اِمامٌ مُطاعٌ اَوْجَبَ اللّهُ حَقَّهُ

عَلَى النّاسِ جَمْعاً وَالَّذى

كانَ يَنْظُرُ

فَطُوبى لِعَبْد زارَنا بَعْدَ مَوْتِنا

بِجَنَّهِ عَدْن صَفْوُها لا يُكَدَّرُ

«منم فرزند علی پاک، از خاندان هاشم که اگر بخواهم افتخار کنم همین افتخار مرا بس است!

جدّم رسول خدا است که گرامی ترین انسان ها است و ماییم چراغ فروزان الهی در زمین.

و مادرم فاطمه(علیها السلام) از دودمان احمد است و عمویم جعفر است که به صاحب دو بال خوانده می شود.

و کتاب خدا در خاندان ما به راستی نازل شد و در میان ما است که وحی و هدایت به نیکی یاد می شود.

ما برای تمام مردم امان خداییم، چه آن را برای مردم پنهان کنیم یا آشکار سازیم.

و ماییم صاحب حوض کوثر که دوستان خود را با جام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) که قابل انکار نیست سیراب می کنیم.

شیعیان ما در میان مردم گرامی ترین پیروان هستند و دشمنان ما در روز قیامت

صفحه ۴۷۲

زیان خواهند دید.

خداوند به وسیله ما هدایت را از گمراهی آشکار ساخته و نعمت های خویش را فراوان و پاکیزه کرد.

هنگامی که روز قیامت تشنه ای بر حوض کوثر وارد شود «حیدر» با دو دست مبارکش او را سیراب می کند.

امامی است فرمانروا که خداوند حقّش را بر همه مردم واجب کرده، و کسی است که ناظر اعمال (مردم) است.

به بنده ای که پس از مرگِ ما به زیارت ما نایل شود، بهشت جاودان که زلال آن هرگز تیره نشود مژده باد!».(۱)

امام(علیه السلام) در روز عاشورا تمام برنامه های خود را با دقّت به پیش می برد، و چون می دانست این حادثه بزرگ و بی نظیر برای همیشه در دل تاریخ ثبت خواهد شد، راه

را بر تمام عذر و بهانه هایی که ممکن بود چهره آن را دگرگون سازد، می بست.

از جمله در آخرین لحظات عمر در حالی که به نشانه آمادگی برای پیکار و شهادت شمشیر را از نیام درآورده بود، ضمن اشعار رسایی بار دیگر به معرّفی خود

پرداخت.

از خودش، از پدرش، از جدّش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از مادرش حضرت زهرا(علیها السلام)، و از عمویش جعفر(علیه السلام) سخن گفت، سپس به این حقیقت اشاره کرد که قرآن و اسلامی را که همه شما ظاهراً به آن افتخار می کنید، در خانه ما نازل شده; و پناهگاه شما در قیامت نیز ما هستیم.

و عجبا که این سخنان که هر خفته ای را بیدار و هر مستی را هشیار می کرد، در آن

پاورقی

۱ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸ ; فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۳-۲۱۴ و رجوع شود به : بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۸-۴۹.

کوردلان مؤثّر نیفتاد!

۹۲ اشعاری دیگر

این اشعار که در نوع خود بی نظیر است، بیانگر مکتب امام حسین(علیه السلام) و عمق افکار آن حضرت در روز عاشورا است:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيا تُعَدُّ نَفيسَةً

فَإِنَّ ثَوابَ اللّهِ أَعْلى وَ أَنْبَلُ

وَ إِنْ يَكُنِ الْأَبْدانُ لِلْمَوتِ اُنْشِأَتْ

فَقَتْلُ امْرِىء بِالسَّيْفِ فِى اللّهِ أَفْضَلُ

وَ إِنْ يَكُنِ الْأَرْزاقُ قِسْماً مُقَدَّراً

فَقِلَّهُ سَعْيِ الْمَرْءِ فى الْكَسْبِ أَجْمَلُ

وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُها

فَما بالُ مَتْرُوكٌ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ

«اگر دنیا چیزی ارزشمند شمرده شود، به یقین پاداش الهی برتر و ارزشمندتر است.

و اگر بدن ها برای مرگ آفریده شده، مطمئنّاً شهادت در راه خدا به وسیله شمشیر بهتر است!

اگر رزق و روزی برای بشر مقدّر و معیّن شده، پس اجتناب

از حرص در کسب مال زیباتر است.

اگر جمع آوری اموال برای وانهادن (و به دیگران سپردن) است پس چرا آدمی نسبت به انفاق آن بخل بورزد؟!».(۱)

قُندوزی دانشمند معروف اهل سنّت اضافه بر اشعار بالا، این اشعار را نیز از گفته امام(علیه السلام) ذکر می کند:

عَلَیْکُمْ سَلامُ اللّهِ یا آلَ اَحْمَدَ

فَإِنّی أَرانی عَنْکُمُ الْیَوْمَ أَرْحَلُ

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۹ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۴۷۴

أَری کُلَّ مَلْعوُن ظَلُوم مُنافِق

یَرُومُ فَنانا جَهْرَةً ثُمَّ یَعْمَلُ

لَقَدْ کَفَرُوا یا وَیْلَهُمْ بِمُحَمَّد

وَ رَبُّهُمْ ما شاءَ فی الْخَلْقِ یَفْعَلُ

لَقَدْ غَرَّهُمْ حِلْمُ الإِلهِ لاَِنَّهُ

حَلیمٌ کَریمٌ لَمْ یَکُنْ قَطُّ یَعْجَلُ

«ای خاندان احمد! سلام خدا بر شما باد! من چنین می بینم که امروز از میان شما کوچ خواهم کرد!

هر ملعون ستمگر منافقی را می بینم که آشکارا آهنگ نابودی ما کرده و سپس عمل می کند!

ای وای بر آنان! که به محمّد(صلی الله علیه وآله) و پروردگارشان که هر چه اراده کند درباره مردم انجام می دهد کفر ورزیده اند!

شکیبایی خداوند آنان را مغرور ساخته، چرا که خداوند حلیم و کریمی است که شتاب نمی کند» (ولی سرانجام از آنها انتقام سختی می گیرد).(۱)

این اشعار از یک سو، اندرز و نصیحت و پیامی است به تمام انسانها که در هر عصر و هر زمان زندگی می کنند.

به آنها می گوید: تن به ذلّت ندهید، زندگی این زندگی دنیا نیست، سرای جاویدان و دار بقاء الله، جایگاه اصلی ماست.

حیف از این بدن که در بستر بیماری بمیرد! چه زیباست که سرانجام در راه خدا به خون آغشته گردد و در صف شهیدان جای گیرد!

و از

سوی دیگر، نشـان می دهـد که امـام(علیه السـلام) با افتخار به اسـتقبال شـهادت می رود، و از هیـچ چیز نمی هراسـد. بر چهره مرگ، مرگی که در راه خـداست، مرگی که الهام بخش بندگانِ دربند، در طول تاریخ خواهد بود، لبخند می زند، و از میدان کربلا به همه

پاورقی

۱ . ینابیع الموده، ج ۳، ص ۸۱.

صفحه ۴۷۵

جبّاران پیغام می فرستد که از قدرت دو روزه خود مغرور نشوید، بدبختی و رسوایی در انتظار شماست!

۹۳ مرگ بهتر از زندگی ننگین است!

امام(علیه السـلام) به میـدان آمـد و مبارز طلبیـد، هر کس از پهلوانان سـپاه دشـمن پیش آمـد او را به خاک افکنـد، تا آنجا که بسیاری از آنان را به هلاکت رسانـد آنگاه به میمنه (به جانب راست سـپاه) حمله کرد و فرمود: «اَلْمَوْتُ خَیْرٌ مِنْ رُکُوبِ الْعارِ ; مرگ بهتر از زندگی ننگین است». سپس به میسره (جانب چپ سپاه) یورش برد و فرمود:

أَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ

آلَیْتُ أَنْ لا أَنْثَنی

أَحْمی عِیالاتِ أَبی

أَمْضی عَلی دینِ النَّبِیِّ

«منم حسین بن علی(علیه السلام)، سوگند یاد کردم که (در برابر دشمن) سر فرود نیاورم، از خاندان پدرم حمایت می کنم و بر دین پیامبر رهسپارم!».(۱)

و در روایت دیگر آمـده است، امـام(علیه السـلام) فرمود: «مَوْتٌ فی عِزٍّ خَیْرٌ مِنْ حَیـاه فی ذُلٍّ ; مرگ با عزّت بهتر از زنـدگی با ذلّت است!».(۲)

این شـعار که «مرگ با عزّت از زندگی ننگین بهتر است» از مهمترین پیام های عاشورا است، پیامی که می تواند سراسـر تاریخ بشر را روشن سازد، و به استعمار و استثمار و بردگی انسانها پایان دهد.

مردم غالباً از ترس ذلّت ذلیل می شوند، و از ترس ظلم تن به ظلم و ستم می دهند و

جباران و ظالمان نیز از همین نقطه ضعف استفاده می کنند.

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۹ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۲ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۵-۷۶.

درست است که امام حسین(علیه السلام) با این شعار به استقبال یزیدیان رفت و در یک نبرد نابرابر شهید شد، امّا شهادت او سرآغازی برای قیام های مکرّر بر ضدّ مزدوران بنی امیّه و بنی مروان، و فرزندان «آکله الاکباد» شد، که می رفت آثار رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را محو و نابود کنند و سنّت های جاهلی را به جای آنان بنشانند!

خدا می خواست نهال اسلام با این خون های پاک آبیاری شود و دشمنان اسلام و منافقان قسم خورده رسوا گردند.

و نیز خدا می خواست مکتبی ساخته شود که آزادی خواهان جهان در طول تاریخ در آن درس آزادگی و افتخار بیاموزند و بدانند «مرگ با عزّت و افتخار، بهتر از زندگی ننگین است»!

۱۹۴اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!

امام(علیه السلام) به هر سو یورش برد و گروه عظیمی را به خاک افکند.

عمر سعد فریاد برآورد: «آیا می دانید با چه کس می جنگید؟ او فرزند همان دلاور میدان ها و قهرمانان عرب است، از هر سو به وی هجوم آورید».

بعد از این فرمان چهار هزار تیرانداز از هر سو امام(علیه السلام) را هدف قرار دادند و از سوی دیگر به جانب خیمه هاحملهور شدند ومیان آن حضرت و خیامش فاصله انداختند.

امام(علیه السلام) فریاد برآورد:

«وَیْحَکُمْ یا شیعَهَ آلِ أَبی سُفْیانَ! إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دینٌ، وَ کُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ، فَکُونُوا أَحْراراً فی دُنْیاکُمْ هذِهِ، وَارْجِعُوا

إِلی أَحْسابِکَمْ إِنْ کُنْتُمْ عَرَباً کَما تَزْعُمُونَ ; وای

بر شـما! ای پیروان آل ابی سـفیان! اگر دین ندارید و از حسابرسـی روز قیامت نمی ترسـید لااقل در دنیای خود آزاده باشید، و اگر خود را عرب می دانید به خلق و خوی عربی خویش پایبند باشید».

صفحه ۴۷۷

شمر صـدا زد: ای پسـر فـاطمه! چه می گویی؟ امـام(علیه السـلام) فرمود: «أَنَـا الَّذی أُقـاتِلُکُمْ، وَ تُقـاتِلُونی، وَ النِّسـاءُ لَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ، فَامْنَعُوا عُتاتَکُمْ وَ طُغاتَکُمْ وَ جُهّالَکُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمی ما دُمْتُ حَیّاً ; من با شما جنگ دارم و شما با من، ولی زنان که گناهی

ندارند، پس تا زمانی که زنده هستم، سپاهیان طغیانگر و نادان خود را از تعرّض به حرم من باز دارید».

شمر گفت: راست می گوید. آنگاه به لشکریان خویش رو کرد و گفت: «از حرم او دست بردارید و به خودش حمله کنید که به جانم سوگند هماوردی است بزرگوار!».

سپاه دشـمن از هر طرف به سوی امام(علیه السـلام) حمله ور شدنـد و امام در جسـتجوی آب به سوی فرات رفت ولی سـپاهیان همگی هجوم آوردند و مانع شدند.(۱)

امام(علیه السـلام) با این شـعار خود، دشمن را شرمنده کرده، فرمود: «اگر دین ندارید و از خدا و قیامت نمی ترسید لا اقل آزاد مرد باشید و راه و رسم آزادگی را فراموش نکنید».

در میـدان نبرد، نظامیـان در برابر هم قرار دارنـد و غیر نظامیـان مخصوصـاً زنـان و کودکـان طرف نیسـتند، حمله به آنها نهایت ناجوانمردی و نشانه پستی حمله کننده است.

ولی این شعار پیامی فراتر از اینها دارد، این شعار همه جهانیان را مخاطب می سازد و به آنها می گوید حتّی اگر تابع دین

و مـذهبی نیستیـد، اصول انسانیّت و شـرافت انسانی و اخلاق بشـری را فراموش نکنیـد، در واقع این همان شـعار رعایت «حقوق بشر» است که امروز سخن از آن بسیار می گویند و کمتر عمل می کنند.

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳ ; بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰-۵۱.

صفحه ۴۷۸

۹۵ مناجات با خدا و نفرین به دشمن

در روز عاشورا امام حسـین(علیه السـلام) به سوی فرات روانه شـد که شـمر گفت: به خـدا سوگند! به آن نخواهی رسـید تا در آتش درآیی!

شخص دیگری گفت: یا حسـین! آیا آب فرات را نمی بینی که مثل شـکم ماهی می درخشـد؟! به خدا سوگند! از آن نخواهی چشید تا آن که با لب تشنه از جهان چشم بپوشی!

امام(علیه السلام) گفت: «اَللّهُمَّ أَمِتْهُ عَطَشاً ; خدایا! او را تشنه بمیران!».

راوی می گوید: به خدا سوگند پس از نفرین امام آن شـخص به مرض عطش گرفتار شد، به گونه ای که پیوسته می گفت: به من آب دهیـد! آبش می دادند تا آنجا که آب از دهانش می ریخت ولی همچنان می گفت: آبم دهید که تشـنگی مرا کشت! پیوسته این چنین بود تا آن که به هلاکت رسید!

آنگاه مردی از سـپاه دشـمن به نام «ابوالحتوف جعفی» تیری به سوی امام رها کرد. تیر به پیشانی امام اصابت کرد. آن را بیرون کشید، خون بر چهره و محاسن امام جاری شد، عرض کرد:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ تَری ما أَنَا فیهِ مِنْ عِبادِکَ هؤُلاءِ الْعُصاهِ، اَللّهُمَّ أَحِصَّهُمْ عَـدَداً، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَداً، وَ لا تَذَرْ عَلی وَجْهِ الْاَرْضِ مِنْهُمْ أَحَداً، وَ لا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَداً ; خدایا! تو شاهدی که

از این مردم سرکش به من چه می رسد. خدایا! جمعیّت

آنان را اندک کن و آنان را با بیچارگی و بدبختی بمیران، و از آنان کسی را بر روی زمین مگذار و هرگز آنان را نیامرز!».

سپس همانند شیر خشمگین به آنان حمله کرد، و به هر کس که می رسید او را با شمشیرش بر خاک می افکند، این در حالی بود که تیرها از هر سو می بارید و بر بدن امام(علیه السلام) می نشست و می فرمود:

صفحه ۴۷۹

«یا أُمَّهَ السُّوءِ! بِئْسَـما خَلَّفْتُمْ مُحَمَّداً فی عِتْرَتِهِ، أَما إِنَّکُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدی عَبْداً مِنْ عِبادِ اللّهِ فَتُهابُوا قَتْلَهُ، بَلْ یُهَوِّنُ عَلَیْکُمْ عِنْدَ قَتْلِکُمْ إِیّـایَ، وَ ...ٲ......اللّهِ إِنّی لاََرْجُوا أَنْ یُکْرِمَنِی رَبّی بِالشَّهـادَهِ بِهَـوانِکُمْ، ثُمَّ یَنْتَقِمُ لی مِنْکُمْ مِنْ حَیْثُ لاـ تَشْعُرُونَ ; ای بدسیرتان! شما در

مورد خانـدان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بـد عمل کردید. آری! شـما پس از کشـتن من از کشـتن هیچ بنده ای از بندگان خدا هراسی ندارید، چرا که با کشتن من قتل هر کس برایتان آسان خواهد بود. به خدا سوگند! من امیدوارم که پروردگارم شما را خوار و مرا به شهادت (در راهش) گرامی بدارد. آنگاه از جایی که گمان نمی برید انتقام مرا از شما بگیرد!».

حصین بن مالک سکونی فریاد برآورد و گفت: «ای پسر فاطمه! چگونه خداوند انتقام تو را از ما بگیرد؟».

امام(علیه السلام) فرمود:

«یُلْقی بَأْسَـکُمْ بَیْنَکُمْ وَ یَسْـفِکُ دِمـاءَکُمْ، ثُمَّ یَصُبُّ عَلَیْکُمُ الْعَـذابَ الاَْلیمَ ; نزاع و اختلاف در میانتان می افکنـد و خونتان را می ریزد آنگاه شما را به عذاب دردناک گرفتار می سازد».

امام(علیه السلام) همچنان می جنگید تا آن که زخم های بسیاری بر بدن مبارکش وارد شد.(۱)

در روایتی آمده است:

هنگامی که دشمنان، امام را

آماج تیرها قرار دادند تیر به گلوی امام اصابت کرد و فرمود:

«بِسْمِ اللّهِ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلاّ بِاللّهِ، وَ هذا قَتیلٌ فی رِضَی اللّهِ ; به نام خداوند و هیچ حرکت و نیرویی جز از جانب خدا نیست و این شهیدی است در راه رضای خدا!».(۲)

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۴، ص ۳۴ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱-۵۲.

۲ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۰.

صفحه ۴۸۰

در هر لحظه از زندگی آن بزرگوار درسی نهفته است، درسی برای رهروان راه حق و پویندگان مسیر عزّت و افتخار.

به گونه ای که ملاحظه می کنید دراین لحظات تنهایی، و لحظات واپسین عمر مبارکش، هیچ ترس و وحشتی از انبوه دشمن و سرنوشت قریب الوقوعش به خود راه نمی دهد.

همچنان به یاد خداست، همچنان با زبانهای مختلف حتّی با زبان نفرین! پند و اندرز می دهد، آنها را از آینده شومی که در پیش دارند برحذر می دارد، و به سوی خدا فرا می خواند.

و سرانجام بر چهره مرگ لبخند می زند، و مقدم شهادت را گرامی می دارد و با یاد خدا به استقبال آن می شتابد!

۹۶ می خواهم با چهره خونین به ملاقات جدّم بروم

امام(علیه السلام) خسته شد، خواست اندکی بیاساید که ناگاه سنگی آمد و به پیشانی امام رسید، خون جاری شد. امام دامن پیراهنش را بالا زد تا خون از چهره اش پاک کند که تیر سه شعبه مسمومی آمد و به سینه امام(علیه السلام) فرو نشست. امام (دعای قربانی خواند و) فرمود:

«بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ عَلی مِلِّهِ رَسُولِ اللّهِ ; به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا».

آنگاه سرش را

به آسـمان بلنـد کرد و عرض کرد: «إِلهی إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقْتُلُونَ رَجُلا ـ لَیْسَ عَلی وَجْهِ الاْـرْضِ اِبْنُ نَبِیٍّ غَیْرَهُ ; خـدای من! تو آگاهی که اینان کسی را می کشند که در روی زمین پسر پیامبری جز وی نیست».

سپس تیر را بیرون کشید. خون همچون ناودان جاری شد. دستش را بر محلّ زخم

صفحه ۴۸۱

گذاشت، چون از خون پر شد آن را به آسمان پاشید و قطره ای از آن به زمین بازنگشت!

بار دیگر دست را از خون پر کرد و آن را به سر و صورت کشید و فرمود:

«هکَذا وَاللّهِ أَکُونُ حَتّی أَلْقی جَدّی رَسُولَ اللّهِ وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمی، وَ أَقُولُ: یا رَسُولَ اللّهِ قَتَلَنی فُلانٌ وَ فُلانٌ ; آری، به خـدا سوگنـد! می خواهم با همین چهره خونین به دیـدار جدّم رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) بروم و بگویم: ای رسول خدا فلان و فلان مرا شهید کردند».(۱)

آری امام(علیه السـلام) کفی از خون خود را به آسمان می پاشد، تا در آسمان در نزد ملکوتیان برای یوم المعاد ذخیره شود، و کفی دیگر را به صـورت مبـارک می کشـد تـا در زمین برای جسم مقدّسـش ذخیره گردد، چـون شـهیدی همچـون امـام(علیه السلام) با همان هیئت وارد عرصه محشر می شود و با نور وجود خویش آن فضا را نورانی می کند.

این خون پـاک و مقـدّس در جوی تاریـخ بشـر، و در رگ هـای انسـان هـای آزاده و با ایمان نیز جریان دارد، و با آن، خطوط عدالت و آزادگی بر پیشانی رهروان این راه ترسیم می گردد.

این خون بر بساط ظالمان نیز می جوشد، تا ظلم را از جهان براندازد!

ظلم بر محو

عدالت سخت می کوشد هنوز

ظالم از خون دل مظلوم می نوشد هنوز!

تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین

خون پاکش بر بساط ظلم می جوشد هنوز!

۹۷ آنجا که دشمن هم گریست!

پاورقی

۱ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.

صفحه ۴۸۲

امام(علیه السلام) بر اثر زخم های فراوان از اسب به زمین افتاد، ولی برخاست. خواهرش زینب(علیها السلام) از خیمه ها بیرون آمد و با ناله ای جانسوز می گفت: «لَیْتَ السَّماءُ إِنْطَبَقَتْ عَلَی الْأَرْضِ; کاش آسمان بر زمین فرو می افتاد». عمر بن سعد را دید که نزدیک امام(علیه السلام)ایستاده است. فرمود: «أَیُقْتَلُ اَبُوعَبْدِاللهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَیْهِ؟ ; ای عمر بن سعد! اباعبدالله(علیه السلام) را شهید می کنند و تو نظاره می کنی؟!».

اشک از دیدگان عمر سعد (دیدند) جاری شد و صورتش را برگرداند و چیزی نگفت.(۱)

حضرت زینب(علیها السلام) فریاد زد: «وَیْلُکُمْ، أما فِیکُمْ مُسْلِمٌ ; وای بر شما! آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟!».

سکوت مرگباری همه را فرا گرفته بود و کسی پاسخی نداد.(۲)

امام(علیه السلام) ردایی به تن کرده و عمامه به سر داشت. و با آن که پیاده و زخمی بود چون سواران دلاور می جنگید،نگاهی به تیراندازان و نگاهی به حرم خود داشت و می گفت:

«أَعَلی قَتْلی تَجْتَمِعُونَ، أَما وَاللّهِ لا تَقْتُلُونَ بَعْدی عَبْداً مِنْ عِبادِاللّهِ، اَللّهُ أَسْخَطُ عَلَیْکُمْ لِقَتْلِهِ مِنِّی; وَ ایْمُ اللّهِ إِنّی لَأَرْجُوا أَنْ یُکْرِمَنِی اللّهَ بِهَوانِکُمْ، ثُمَّ یَنْتَقِمُ لی مِنْکُمْ مِنْ حَیْثُ لا تَشْعُرُونَ. أَما وَاللّهِ لَوْ قَتَلْتُمُونی لأَلْقَی اللّهَ بَأْسَکُمْ بَیْنَکُمْ وَ سَفَکَ دِمائَکُمْ ثُمَّ لا یَرْضی حَتّی یُضاعِفَ لَکُمُ الْعَذابَ الْأَلیمَ ; آیا بر کشتن من با هم متّحد شده اید؟ هان! به

خدا سوگند! پس از من بنده ای از بندگان خدا را نمی کشید که خداوند را بیش از کشتن من به خشم آورد.

به خدا سوگند! من امیدوارم خداوند مرا با خواری شما گرامی بدارد و انتقام مرا از آنجا که گمان نمی برید از شما بگیرد. هان! به خدا سوگند! اگر مرا به قتل برسانید،

پاورقی

۱ . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸.

۲ . اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۹.

خداوند شما را گرفتار نزاعی در میان خودتان می سازد و خونتان را می ریزد و (هرگز) از شما راضی نگردد تا عذاب سنگین و دردناکی به شما بچشاند».(۱)

آری صحنه آنچنان غم انگیز و دردناک بود که دشمن هم گریه کرد، دشمنی که بر اثر هوای نفس اختیاری از خود نداشت و آگاهانه تن به ذلّت و خواری داده بود، دشمنی که به عظمت مقام امام(علیه السلام) آگاه بود و از عمق مظلومیّت او با خبر بود!

در کدام تاریخ سراغ داریم که دشمن به حال کشته خود گریه کرده باشد، و در میدان نبرد، این چنین از مظلومیّت او و ستمگری خویش خبر دهد.

آری، عرصه کربلا شگفتی هایی دارد و این هم یکی دیگر از شگفتی های آن است!

۹۸ آخرین مناجات

امام(علیه السلام) در آخرین لحظات عمر گرانبهایش با خدای خود چنین مناجات می کرد:

«اَللّهُمَّ! مُتَعالِیَ الْمَکانِ، عَظیمَ الْجَبَرُوتِ، شَدیدَ الْمِحالِ، غَنِیٌّ عَنِ الْخَلائِقِ، عَریضُ الْکِبْرِیاءِ، قادِرٌ عَلی ما تَشاءُ، قَریبُ الرَّحْمَهِ، صادِقُ الْوَعْدِ، سابِغُ النِّعْمَهِ، حَسَنُ الْبَلاءِ، قَریبٌ إِذا دُعیتَ، مُحیطٌ بِما خَلَقْتَ، قابِلُ التَّوْبَهِ لِمَنْ تابَ إِلَیْکَ، قادِرٌ عَلی ما أَرَدْتَ، وَ مُدْرِکٌ ما طَلَبْتَ، وَ شَکُورٌ إِذا شُکِرْتَ، وَ ذَکُورٌ إِذا ذُکِرْتَ، أَدْعُوکَ مُحْتاجاً،

وَ أَرْغَبُ إِلَيْکَ فَقیراً، وَ أَفْزَعُ إِلَیْکَ خائِفاً، وَ أَبْکی إِلَیْکَ مَکْرُوباً، وَ اَسْتَعینُ بِکَ ضَعیفاً، وَ أَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ کافِیاً، أَحْکَمْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا، فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَ خَدَعُونا وَ خَذَلُونا وَ غَدَرُوا بِنا وَ قَتَلُونا، وَ نَحْنُ عِتْرَهُ نَبِیِّکَ، وَ وَلَدُ حَبیبِکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّهِ، اَلَّذی اصْطَفَیْتَهُ بِالرِّسالَهِ وَ ائْتَمَنْتَهُ عَلی وَحْیِکَ، فَاجْعَلْ لَنا مِنْ أَمْرِنا فَرَجاً وَ مَخْرَجاً بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ».

پاورقی

۱ . کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۷۸ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۹.

صفحه ۴۸۴

«خدایا! ای بلند جایگاه! بزرگ جبروت! سخت توانمند (در کیفر و انتقام)! بی نیاز از مخلوقات! صاحب کبریایی گسترده! بر هر چه خواهی قادری! رحمتت نزدیک! پیمانت درست! دارای نعمت سرشار! بلایت نیکو!

هر گاه تو را بخوانند نزدیکی! بر آفریده ها احاطه داری! توبه پذیر توبه کنندگانی! بر هر چه اراده کنی توانایی! و به هر چه بخوانی می رسی!

چون سپاست گویند سپاسگزاری! و چون یادت کنند یادشان می کنی!

حاجتمندانه تو را می خوانم و نیازمندانه به تو مشتاقم و هراسانه به تو پناه می برم و با حال حزن به درگاه تو می گریم و ناتوانمندانه از تو یاری می طلبم تنها بر تو توکّل می کنم، میان ما و این قوم حکم فرما!

اینان به ما نیرنگ زدند، ما را تنها گذارده، بی وفایی کردند و به کشتن ما برخاستند.

ما خاندان پیامبر و فرزندان حبیب تو محمّد بن عبدالله(صلی الله علیه وآله) هستیم، همو که او را به پیامبری برگزیدی و بر وحی ات امین ساختی. پس در کار ما گشایش و برون رفتی قرار ده، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان!».

و آنگاه افزود: «صَبْراً عَلی

قَضائِکَ یـا رَبِّ لا ـ إِلهَ سِواکَ، یـا غِیـاثَ الْمُسْ ـتَغیثینَ، مـالِیَ رَبٌّ سِواکَ، وَ لا مَعْبُودٌ غَیْرُکَ، صَبْراً عَلی حُکْمِکَ یا غِیاثَ مَنْ لا غِیـاثَ لَهُ، یـا دائِمـاً لا ـ نَفـادَ لَهُ، یا مُحْیِیَ الْمَوْتی، یا قائِماً عَلی کُلِّ نَفْس بِما کَسَ ـبَتْ، اُحْکُمْ بَیْنی وَ بَیْنَهُمْ وَ أَنْتَ خَیْرُ الْحاکِمینَ ; پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی میورزم، معبودی جز تو نیست، ای

فریـادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست. بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس کسـی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه ای که پایان ناپذیر است! ای زنده کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه که به دست

آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین داورانی!».(۱)

راستی که چه زیبا و پر محتوا، و چقدر آموزنده است این مناجات که در واپسـین ساعات عمر امام(علیه السلام) با بدنی خونین و مجروح و در میان انـدوه عمیق از دست دادن یاران و عزیزان، و آینـده نگران کننـده همسر و دختران و بازماندگان، بر زبان مبارک آن حضرت جاری شد!

معارف الهیه و بالاترین درجه رضا و تسـلیم در کلمات آن موج می زنـد; نه شـکوه ای، نه بی تابی، نه اظهار عجز و ناتوانی، و نه ابراز یأس و ناخشنودی ابداً در آن دیده نمی شود.

همه جـا سـخن از صبر و شـکیبایی و رضا و تسـلیم در برابر قادر متعال و خداونـد لا یزال است. آفرین و هزاران آفرین از سوی خدا بر تو باد ای پیشوای آزادگان!

پاورقی

۱ . مقتل الحسین مقرم، ص ۲۸۲-۲۸۳.

بخش پنجم : آثار و پیامدهای قیام عاشورا

اشاره

در بخش سوّم به انگیزه های قیام امام

حسین(علیه السلام) پرداخته ایم و مهمترین انگیزه آن حضرت را احیای دین خدا و مبارزه با دستگاه فاسد بنی امیّه برشمرده ایم.

امام(علیه السلام) در پی احیای ارزش های اسلامی و جلوگیری از بازگشت به عصر جاهلیّت و به هدر رفتن تلاش های طاقت فرسای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود. خواه از طریق تشکیل حکومت اسلامی، یا از طریق شهادت.

قیام عاشورا علاوه بر آن که به احیای دین خدا کمک کرد، و موجب رشد و شکوفایی درخت اسلام شد، باعث بیداری امّت اسلامی گشت و روح شهادت طلبی و شجاعت را در مسلمانان دمید و درس فداکاری و ایثار را به بشر آموخت و دستگاه خلافت اموی را با خطرات جدّی روبرو ساخت و سبب قیام ها و نهضت های خونینی گردید که در کوتاه مدّت به سقوط خلافت آل ابوسفیان و در درازمدّت به برچیده شدن خلافت بنی امیّه انجامید.

به گفته شاعر:

بهر حق در خاک و خون غلتیده شد

تا بنای کفر از آن، برچیده شد

خون او تفسیر این اسرار کرد

ملّت خوابیده را بیدار کرد

اضافه بر این، حادثه کربلا در طول تاریخ به یک الگو و سرمشق بزرگ تبدیل شد

صفحه ۴۹۰

و شیوه مبارزه را برای آزادگان جهان به ویژه مسلمانان مبارز نشان داد، امام با خون سرخش مکتبی را برای آزادگان جهان بنا نهاد، که مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد. آثار و پیامدهای قیام عاشورا گسترده، عمیق و چند جانبه است که ما در این بخش سه اثر مهمّ آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم.

صفحه ۴۹۱

۱-حیای اسلام و آیین حق

دستگاه خلافت اموی تصوّر می کرد با کشتن امام حسین(علیه السلام)

و یـارانش آن هم در نهـایت قسـاوت و بی رحمی و اسـارت زنـان و کودکانش به هـدف خویش رسـیده و نتیجه مطلوب را به دست آورده است. به گمان خویش، هم توانسته است دشمن شماره یک خود را از سر راه بردارد و هم از دیگران زهر چشمی بگیرد، تا هیچ کس بنای مخالفت با حکومت او را در سر نپروراند.

یزیدیان که پس از حادثه عاشورا از پیروزی خیالی خود! سـرمست و مغرور بودند، سخنانی بر زبان جاری ساختند و رفتارهایی از خود بروز دادند که به افشای ماهیّت و نیّات شوم آنان کمک کرد. آنان که گمان داشـتند با کشتن امام حسین(علیه السلام) و اسارت خانواده او، به پیروزی بزرگی نایل شده اند و آخرین نقطه مقاومت را در خاندان پیامبر در هم کوبیدند، برای آن که پیروزی خیالیِ خود را به رخ همگان بکشانند و مستی و سـرور خود را تکمیل کنند، به اقدامات نابخردانه و جاهلانه ای دسـت زدند که شادمانی زودگذر آنان را به مصیبت و ماتم دائمی تبدیل کرد.

آذین بندی شـهرهایی چون کوفه و دمشق، برپا کردن مجالس سرور و شادی، توأم با رقص و شراب و پایکوبی، به زنجیر بستن نوادگـان پیامبر(صـلی الله علیه وآله) و گردانـدن آنان در میان مردم در هیئت اسـیران جنگی، تازیانه زدن به اطفال بی گناه، بر سر نیزه کردن سرهای شهیدان سرفراز کربلا و زدن چوب خیزران بر لب و دندان امام و... از جمله

کارهایی بود که به منظور تحقیر اسـیران و زهر چشم گرفتن از دیگران، از بنی امیّه بروز کرد. ولی تمام این اعمال تیرِ خلاصی بود بر

قلب پلید دستگاه اموی، به گونه ای که شادمانی زودگذر آنان تبدیل به کابوس وحشتناکی شد و لحظه ای آنان را رها نساخت. در واقع بنی امیّه هنوز طعم پیروزی را مضمضه نکرده بودند که تلخی آن را در سراسر وجود پلشت و پلید خود احساس کردند (در بخش دوّم کلمات کفرآمیز و ضدّ اسلامی یزید و برخی دیگر از بنی امیّه گذشت).

آنان در حالی که سرمست از باده پیروزی خیالی بودند، تصریح کردند که انتقام خود را از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و اسلام گرفته اند و تصوّر می کردند به اهداف خویش که بازگشت به عصر جاهلیّت بود، نزدیک شده اند، ولی در واقع همه این تلاش ها، تیشه ای بود که بر ریشه ناپاک دستگاه اموی وارد می شد!

شهادت امام حسین(علیه السلام) و یاران پاکبازش، به احیای مکتب محمّدی(صلی الله علیه وآله) کمک کرد و خون پاک اباعبدالله(علیه السلام) درخت اسلام را آبیاری نمود و به رشد و بالندگی امّت اسلامی و بیداری مسلمانان انجامید.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) هنگامی که ابراهیم بن طلحه (در مدینه) با امام علی بن الحسین(علیه السلام) روبرو شد (از روی طعنه) گفت:

«یا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ مَنْ غَلَبَ؟ ; ای علی بن الحسین در این نبرد چه کسی پیروز شد؟!».

امام چهارم(علیه السلام) فرمود:

«إِذا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلاهِ فَأَذِّنْ وَ أَقِمْ ; اگر می خواهی بدانی پیروزی و غلبه با چه کسی بود، به هنگام فرا رسیدن

صفحه ۴۹۳

وقت نماز اذان و اقامه بگو».(۱)

امام(علیه السلام) با این پاسخ به او فهماند که هدف یزید محو اسلام و

نام رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بود، ولی همچنان طنین لَا إلَهَ إلاَّ اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ بر مأذنه ها می پیچد و مسلمانان در همه جا حتی در شام و پایتخت سلطنت یزید به یگانگی خدا و رسالت محمد(صلی الله علیه وآله)گواهی می دهند!

«موسیو ماربین آلمانی» می گوید: «حسین با قربانی کردن عزیزترین افراد خود، با اثبات مظلومیّت و حقانیّت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلندآوازه ساخت و اگر چنین حادثه ای پیش نیامده بود، قطعاً اسلام به حالت کنونی باقی نمی ماند و ممکن بود یکباره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند».(۲)

حدیث معروف نبوی(صلی الله علیه وآله) که فرمود: «حُسَیْنُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْن ; حسین از من است و من از حسینم»(۳) محقّق گردید، حسین از رسول خداست، چرا که فرزند دختر او حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) است; ولی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «من از حسینم» بدین معنا که حسین(علیه السلام) آیین مرا احیا می کند و از این جهت خودم را از حسین می دانم.

به صراحت می توان گفت: قیام امام حسین(علیه السلام) نه تنها آیین پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه وآله)را نجات داد، بلکه از محو اهداف رسالت سایر انبیا نیز جلوگیری کرد. چرا که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کامل کننده رسالت پیامبران گذشته و خاتم رسولان و دین او خاتم ادیان بود. گویا تلاش های همه انبیای گذشته مقدّمه ای بود برای ظهور پیامبر خاتم و سپردن پرچم هدایت بشری به دست آن حضرت تا دامنه قیامت.

می

دانیم این آیین که خاتم ادیان الهی بود، در عصر حکومت معاویه و یزید مورد

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷. در مقتل الحسین مقرّم (ص ۳۷۵) آمده است: وقتی که امام زین العابدین(علیه السلام) با اهل و عیالش وارد مدینه شد، ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله پیش آمد و گفت: «مَنِ الْغالِبُ؟» امام(علیه السلام) فرمود: «إِذا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلاةِ فَأَذِّنْ وَ أَقِمْ تَعْرِفُ الْغالِبَ».

۲ . به نقل از کتاب : درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۸۴.

۳ . بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱. این حدیث در منابع مختلف اهل سنّت نیز نقل شده است; از جمله: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷ ; معجم الکبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۲۷۴ و کنزالعمّال، ج ۱۲، ص ۱۱۵.

تهدید قرار گرفت، به ویژه در سلطنت یزید; و بیم آن می رفت که ثمرات تلاش های انبیا و به ویژه پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به فراموشی سپرده شود. در چنین شرایطی شهادت امام حسین(علیه السلام) به احیای آیین خدا کمک کرد و درخت توحید و نبوّت را طراوت و سرسبزی تازه ای بخشید.

و شاید به همین دلیل در «زیارت وارث»(۱) نه تنها امام حسین(علیه السلام) وارث پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بلکه وارث انبیای بزرگی همچون حضرت آدم(علیه السلام)، حضرت نوح(علیه السلام)، حضرت ابراهیم(علیه السلام)، حضرت موسی(علیه السلام) و حضرت عیسی(علیه السلام) نامیده شده است. گویا حسین(علیه السلام) همچون گلابی است که از گل های متعدّد گلستان توحید و نبوّت گرفته شده، بوی همه انبیای گذشته را دارد و وارث همه آنهاست.

پاورقی

۱ . کامل الزیارات، ص ۳۷۵ ; تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۸۸

; اقبال سیّد بن طاووس، ج ۲، ص ۶۳ و مفاتیح الجنان.

۲–الگوسازی برای آزادگان

هر چند به ظاهر، در عاشورای سال ۶۱ هجری پیروزی از آنِ یزیدیان بود و نبرد نا برابر کربلا به نفع جبهه باطل به پایان رسید; ولی در نگاه عمیق، پیروزی حقیقی متعلّق به امام حسین(علیه السلام) و یاران او بود. چرا که آن حضرت در آن حادثه و قیام، راه و رسمی ماندگار در عالم به یادگار گذاشت و با خون سرخش مکتبی را برای مسلمانان، بلکه همه آزادگان جهان بنا نهاد، که تا همیشه تاریخ باقی است و سرمشق حق طلبان عالم است.

به گفته موسیو ماربین آلمانی: «این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیدادگری و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چند ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حقّ و حقیقت چون پرِ کاهی بر باد خواهد رفت».(۱)

سیّد قطب، دانشمند و مفسّر معروف مصری در ذیل تفسیر آیه ۵۱ سوره غافر(۲)این پرسش را مطرح می کند که خداوند در این آیه به پیامبران و مؤمنان، در دنیا نیز وعده حتمی نصرت و یاری داد; ولی ما می بینیم که در طول تاریخ جمعی از پیامبران و مؤمنان شکست خوردند و گروهی نیز به شهادت رسیدند. بنابراین، وعده نصرت

پاورقی

۱ . درسی که حسین به انسان ها آموخت، شهید عبدالکریم هاشمی نژاد، ص ۲۸۴.

۲ . (إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ) ; ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و (در آخرت) در آن روز که گواهان به پا می

خیزند، یاری می دهیم».

صفحه ۴۹۶

الهی درباره آنان چه شده است؟ سپس چنین پاسخ می دهد:

اوّلاً: نباید پیروزی ها را در محدوده زمانی و مکانی خاص دید، این مقیاس ها، یک مقیاس کوچک بشری است; ولی در مقیاس بزرگ تر که زمان و مکان را در می نوردد و به عصر و زمان خاص و مکان خاصّی محدود نمی شود، هرگز انبیا و مؤمنان شکست نخوردند; چرا که در نهایت، عقیده و مرام آنان باقی ماند و در حقیقت یاری خدا نسبت به اعتقادات آنان، همان یاری آنان است.

ثانیاً: نصرت و یاری، صورت های مختلفی دارد که بخشی از آن را در یک نگاه سطحی هزیمت و شکست می نامند، ولی در واقع پیروزی و نصرت الهی را در بر دارد. آیا ابراهیم(علیه السلام) که در آتش افکنده شد، از عقیده و دعوت خویش دست کشید؟ او در حالی که در داخل آتش افکنده شده بود، نصرت الهی شامل حالش بود. در واقع دشمن او شکست خورده بود، که نتوانست با این همه تهدیدها و آزارها، وی را از عقیده و مرامش باز دارد» (بلکه آیینش گسترش یافت).

سیّد قطب در ادامه به امام حسین(علیه السلام) اشاره می کند و می گوید:

«حسین بن علی(علیه السلام) گرچه در ظاهر به شهادت رسید و در مقیاس سطحی نگران شکست خورد، ولی در برابر حقیقت و در مقیاسی بزرگ تر پیروز شد».

سپس می افزاید:

«فَما مِنْ شَهِید فِی الاَْرْضِ تَهْتَزُّ لَهُ الْجَوانِحُ بِالْحُبِّ وَالْعَطْفِ، وَ تَهْفُو لَهُ الْقُلُوبُ، وَ تَجِیشُ بِالْغَیْرَهِ وَ الْفِداءِ کَالْحُسَیْنِ رِضْوانُ اللهِ عَلَیْهِ یَسْتَوِی فِی هذا الْمُتَشَیِّعُونَ وَ غَیْرُ الْمُتَشَیِّعِینَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَ کَثِیر مِنْ

غَيْرِ الْمُسْلِمِينَ; هیچ شهیدی در روی زمین یافت نمی شود که همانند حسین(رضوان الله علیه) تمام وجود انسان ها به خاطر محبّت و علاقه به او به لرزه درآید و دل ها برای او به طپش افتد و برای ایثار و فداکاری آماده شود. در

این الگو گرفتن (از حسین(علیه السلام)) شیعه و غیر شیعه از دیگر مسلمانان، بلکه بسیاری از غیر مسلمانان برابرند».

در پایان می گوید: «چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند، نمی توانستند به اندازه شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند و قدرت آن را نداشتند که این همه مفاهیم بزرگ انسانی را در دل ها به یادگار بگذارند و هزاران انسان را با آخرین سخنانی که با خونشان می نویسند، به کارهای بزرگ وادارند».(۱)

آری; حرکت انقلابی امام حسین(علیه السلام) و شهادت و نستوهی وی و یارانش سرمشقی برای آزادگان جهان شد و بسیاری از رهبران آزادی خواه در پیشبرد نهضت و قیام خویش، حرکت انقلابی امام حسین(علیه السلام) را سرلوحه کار خود قرار داده اند و به پیروزی رسیده اند.

«مهاتما گاندی» رهبر استقلال کشور بزرگ هندوستان، در گفتار تاریخی خود چنین می گوید:

«من برای مردم هند چیز تازه ای نیاورده ام، فقط نتیجه ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده ام، ارمغان ملّت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم، واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود».(۲)

«محمّد علی جناح» قائد اعظم پاکستان می گوید:

«هیچ نمونه ای از شجاعت بهتر از آن که امام حسین(علیه السلام) از لحاظ فداکاری و تهوّر نشان

داد در عالم پیدا نمی شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد، پیروی نمایند».(۳)

پاورقی

۱ . فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۱۸۹-۱۹۰ (با مقداری تصرّف و تلخیص).

۲ . مجلّه الغری، النجف الاشرف، ربیع الاوّل ۱۳۸۱ (مطابق نقل ویژه نامه جام جم درباره عاشورا، اسفند ۱۳۸۳) و مجله نور دانش، شماره ۳، سال ۱۳۴۱.

۳ . مرد مافوق انسان ها، سیّد علی اکبر قرشی، ص ۲۸۶ .

صفحه ۴۹۸

این الگوپذیری و تأسّی از نهضت امام حسین(علیه السلام) در عالم تشیّع بسیار چشمگیر و فراگیر بوده است. در طول تاریخ، رهبران انقلابی شیعه، با الهام از حماسه های بزرگ و جاودان کربلا، در بسیج انسان های فداکار و از خود گذشته به توفیقات بزرگی دست یافته اند.

پیروزی ملّت ایران در برچیدن بساط ظلم و بیدادگریِ نظام استبدادی ۲۵۰۰ ساله، و حماسه های غرورآفرین هشت سال دفاع مقدّس در جبهه های نبرد حقّ علیه باطل، و مجاهدت های جوانان جان بر کف و رشید حزب الله جنوب لبنان در مقابله با رژیم سفّاک و تا بُن دندان مسلّح صهیونیستی، از نمونه های بارز و روشنِ تأسّی و الگوپذیری از نهضت امام حسین(علیه السلام) در عصر حاضر است.

صفحه ۴۹۹

۳-قیام های خونین پس از حادثه عاشورا

توضیح

انتشار اخبار کربلا تأثیر عجیبی در میان مسلمانان گذاشت، از یک سو، اوج مظلومیّت امام حسین(علیه السلام) و یارانش و نهایت قساوتی که در شهادت آنان و اسارت خاندان پاکش آشکار شده بود، سبب نفرت مسلمانان از دستگاه خلافت اموی شد. چرا که خلافت یزید که با نیرنگ و تهدید و تطمیع معاویه انجام پذیرفته بود (نه از روی اقبال

عمومی مردم) با این حادثه به شدّت آسیب دید.

به یقین، اگر امام حسین(علیه السلام) به طور پنهانی کشته می شد و یا همچون برادرش امام حسن(علیه السلام) مسموم می گردید و یا کارش به تبعید و زندانی شدن می انجامید، نمی توانست این همه آثار مثبت برای جامعه اسلامی و پی آمدهای منفی برای حاکمیّت جور در برداشته باشد. ولی نحوه شهادت امام(علیه السلام) و یارانش که به طور آشکار و در برابر چشمان هزاران نفر و در قلب دنیای اسلام آن روز در اوج مظلومیّت اتّفاق افتاد، جای هر گونه انکار و یا توجیهی را از حادثه آفرینان فاجعه کربلا گرفت.

از سوی دیگر، شخصیّت معنوی و عظمت خانوادگی امام حسین(علیه السلام) میان مسلمانان آشکار بود. کشتن چنین شخصیّتی نمی توانست کار ساده ای باشد. یعنی اگر گروه دیگری غیر از امام حسین(علیه السلام) بدین نحو کشته می شدند، به یقین، نمی توانست چنین موجی را که شهادت آن حضرت به وجود آورد، ایجاد کند.

از سوی سوّم، حرکت انقلابی امام حسین(علیه السلام)، با آن یاران اندک و فریاد «هَیْهاتَ مِنَّا

الذِّلَّة» و تسلیم ناپذیری در برابر آن همه لشکر مجهّز، به مسلمانان جرأت و جسارت بخشید و برای جمع کثیری از مسلمانان، مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد; قیام های مردم مدینه (که در بخش های گذشته به آن اشاره شد) و قیام توّابین و حتّی مقاومت های افراد به صورت فردی، همگی حکایت از این حقیقت دارد.

برای اثبات این حقیقت، به سراغ پاره ای از قیام ها و مقاومت هایی که پس از عاشورا اتّفاق افتاد، می رویم.

الف) اعتراضات و مقاومت های شخصی

پس از

حادثه عاشورا دو گونه مخالفت و قیام بر ضدّ دستگاه یزید و آنگاه خلافت بنی امیّه، رخ داد. بخشی از آن، سازمان نیافته و به تعبیر دیگر، حرکت فردی و جسورانه بود. سنگینی آن حادثه، تاب سکوت را (با همه خطراتش) از برخی گرفت و آنها را به ابراز انزجار و اعلان نفرت از دژخیمان اموی واداشت که گاه به کشته شدن آنها می انجامید.

در اینجا به دو نمونه اشاره می کنیم:

۱ حمید بن مسلم (از وقایع نگاران و راویان حادثه کربلا) می گوید: زنی از قبیله بکر بن وائل همراه شوهرش در کربلا، در جمع لشکریان عمر بن سعد حضور داشت، هنگامی که مشاهده کرد لشکریان به سوی خیمه های ابی عبدالله(علیه السلام) حمله کردند و شروع به غارت نمودند، شمشیری را برداشت و به سوی آن خیمه ها روان شد و فریاد زد :

«یا آلَ بَکْرِ بْنِ وائِل، أَتُسْلَبُ بَناتُ رَسُولِ اللهِ؟ لا حُکْمَ إِلاَّ لِلّهِ، یالَثاراتِ رَسُولِ اللّهِ; ای خاندان بکر بن وائل! آیا دختران رسول خدا غارت شوند (و شما آرام باشید؟!) حکم و فرمانی جز برای خدا نیست (از او باید

اطاعت کرد، نه از بنی امیّه); ای خونخواهانِ رسول خدا بپاخیزید».

شوهرش آمد و او را گرفت و به جایگاهش بازگرداند.(۱)

۲ پس از حادثه کربلا، عبیدالله بن زیاد که به اصطلاح خود را سرمست پیروزی می دید، مردم کوفه را در مسجد جمع کرد تا پایان کار امام حسین(علیه السلام) و یارانش را طیّ یک خطابه رسمی به اطّلاع مردم برساند و در ضمن به مردم بفهماند که فرجام کار کسانی که با یزید مخالفت کنند، چیزی جز

نـابودی نیست. جـایی که بـا امـام حسـین(علیه السـلام)با آن همه عظمت چنین رفتار شـد، تکلیف دیگران روشن است. وی در ضمـن کلامش چنین گفت: حمـد خـدایی را که حـق و اهـل حـق و حقیقت را پیروز کرد! و یزیـد و پیروانش را یـاری کرد و کذّاب پسر کذّاب را کشت!!!

عبـدالله بن عفیف ازدی که از شـیعیان امیرمؤمنان(علیه السـلام) بود و یک چشم خود را در جنگل جمل و چشم دیگرش را در جنـگ صـفّین در رکـاب علی(علیه السـلام) از دست داده بـود و پیوسـته در مسـجد کـوفه به عبـادت مشـغول بـود(۲) از جـای برخاست و فریاد زد: ای پسر مرجانه! کـذّاب پسـر کـذّاب تویی و پـدرت، و آن کسـی است که تو و پـدرت را بر این جایگاه نصب کرد. ای دشمن خدا! فرزندان انبیا را به قتل می رسانی و اکنون بر منبر مؤمنان، این چنین جسورانه سخن می گویی؟!

ابن زیاد که انتظار چنین حرکتی رانداشت برآشفت و گفت : این مرد کیست؟

عبدالله بن عفیف خودش را معرّفی کرد و ادامه داد: ای دشمن خدا! من بودم. تو خاندان پاکی را که خداوند هرگونه پلیدی را از آنان دور داشت، می کشـی و گمان می کنی مسـلمانی؟! واغوثاه! کجایند پسـران مهاجران و انصار؟ چه شده است کسـی از این طغیانگر که نفرین شده فرزند نفرین شده توسّط پیامبر است، انتقام نمی گیرد؟!

پاورقی

۱ . لهوف سیّد بن طاووس، ص ۱۸۰ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۸.

۲ . رجوع کنید به: سفینه البحار، شرح حال عبدالله بن عفیف (واژه عبد).

صفحه ۵۰۲

ابن زیاد از این همه شجاعت و جسارت بسیار خشمگین شد، تا آنجا که

رگ های گردنش بر آمد و گفت: او را به نزد من بیاورید!

مأموران به طرف او هجوم بردند، ولی بزرگان قبیله «أزد» که از خویشاوندان او بودند، وی را از دست مأموران رها ساختند و از مسجد به خانه اش بردند.

ابنزیاد دستور داد به هر صورت ممکن او را دستگیر کنند و نزدش بیاورند. بعضی از قبیله «ازد» و برخی دیگر از قبایل به کمک عبدالله بن عفیف آمدند و از آن سو پسر مرجانه نیز جمعی از مزدوران کوفه را اجیر کرد و میان این دو گروه درگیری رخ داد و گروهی کشته شدند، تا آن که سرانجام لشکر عبیدالله وارد خانه ابن عفیف شد. دختر عبدالله او را از ورود مأموران باخبر ساخت. او گفت: ترسی به خود راه مده; شمشیر را به من بده. عبدالله در حالی که رجز می خواند و نابینا بود از خود دفاع می کرد. سپاهیان عبیدالله اطرافش را گرفتند و او با راهنمایی دخترش بر آنها حمله می کرد، تا سرانجام دستگیر شد و او را به نزد عبیدالله بن زیاد بردند.

عبدالله بن عفیف در نزد عبیدالله نیز با شجاعت سخن گفت، تا آن که عبیدالله او را تهدید به قتل کرد.

ابن عفیف گفت:

«اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. أَما إِنِّی قَدْ کُنْتُ أَسْأَلُ اللهَ رَبِّی أَنْ یَرْزُقَنِی الشَّهادَهَ قَبْلَ أَنْ تَلِدَکَ أُمُّکَ، وَ سَأَلْتُ اللهَ أَنْ یَجْعَلَ ذلِکَ عَلَی یَدَیْ أَلْعَنِ خَلْقِهِ وَ أَبْغَضِهِمْ إِلَیْهِ، فَلَمّا کَفَّ بَصَرِی یَئِسْتُ مِنَ الشَّهادَهِ وَ الاْنَ الْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی رَزَقَنیها بَعْدَ الْیَأْسِ مِنْها، وَ عَرَّفَنِی الاِْجابَهَ مِنْهُ فِی قَدِیمِ دُعائِی ; الحمدلله

ربّ العالمین، بدان که پیش از آن که تو از مادرت زاده

شوی، من از خدا طلب شهادت می کردم و از خدا خواستم که شهادتم را به دست ملعون ترین شخص و کسی که نزد خدا از همگان مبغوض تر است، قرار

صفحه ۵۰۳

دهد. ولی پس از آن که چشمانم نابینا شد، از نیل به شهادت ناامید شدم. امّا اکنون خدا را برای فراهم شدن اسباب شهادت پس از آن دوران ناامیدی و به اجابت رسیدن دعای گذشته ام، سپاس می گویم!».

ابن زیاد که در برابر آن همه شجاعت و بی باکی، درمانده شده بود، دستور داد سر از بدن عبدالله بن عفیف جدا سازند و بدنش را به دار آویزند.(۱)

ب) قیام توّابین

نخستین عکس العمل همگانی در ارتباط با حادثه کربلا، توسّط مردم کوفه شکل گرفت; چرا که از یک سو، در کوفه شیعیان فراوانی زندگی می کردند که به امیرمؤمنان(علیه السلام)و امام حسین(علیه السلام) علاقمند بودند و از سوی دیگر، آنان با نامه های خود، آن حضرت را به عراق دعوت کردند، و سپس از یاری او سرباز زدند و در واقع اباعبدالله الحسین(علیه السلام) و یارانش را تسلیم دشمن کردند و از سوی سوّم، جمعی از همین مردم در آن حادثه هولناک مشارکت داشتند.

پس از ماجرای کربلا، شیعیان کوفه خود را بیش از دیگران مستحق ملامت می دانستند و از عدم نصرت فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) احساس گناه و شرمساری شدیدی می کردند. آنان برای جبران این خطای بزرگ، در پی قیام و شورش برآمدند، تا بتوانند این لکّه ننگ را از دامان خود شستشو دهند.

به همین منظور گروهی از شیعیان به نزد بزرگان شیعه در کوفه که عبارت بودند از: سلیمان

بن صـرد خزاعی، مسیّب بن نجبه فزاری، عبدالله بن سـعد بن نُفَیل أزدی، عبدالله بن وال تمیمی و رِفاعه بن شدّاد بَجَلی رفتند و همگی در منزل سلیمان اجتماع کردند.

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹-۱۲۱ (با اندکی تلخیص).

نخست، مسیّب بن نجبه شروع به سخن کرد و پس از بیان مقدّمه ای گفت: «... ما در ارتباط با امتحانی که خداوند ما را در مورد خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرد، دروغگو از آب درآمدیم و از این امتحان سرشکسته خارج شدیم. نامه ها و فرستادگان آن حضرت پیش از آن به ما رسید و حجّت بر ما تمام کرده، و بارها، چه پنهان و چه آشکارا، از ما یاری خواسته بود; ولی ما از جانمان درباره او دریغ ورزیدیم. او در نزدیکی ما به شهادت رسید، ولی ما نه با دستانمان و نه با زبان و نه با اموال و عشیره خود او را کمک نکردیم. اکنون ما در پیشگاه خدا و پیامبرمان چه عذری داریم؟!»

سپس ادامه داد:

«لا ـ وَاللهِ لا ـ عُـذْرَ دُونَ أَنْ تَقْتُلُوا قـاتِلَهُ وَ الْمُوالِينَ عَلَيْهِ، أَوْ تُقْتَلُوا فِي طَلَبِ ذلِـكَ، فَعَسى رَبُّنـا يَرْضى عَنّا عِنْدَ ذلِكَ ; نه به خدا سوگند! چاره ای نیست جز آن که قاتلان آن حضرت و همراهان آنان را به کیفر رسانید و یا در این راه کشته شوید; شاید با این کار خداوند از ما خشنود شود».

پس از وی رفاعه بن شدّاد و آنگاه عبدالله بن سعد رشته سخن را به دست گرفتند و پیشنهاد کردند رهبری این گروه را سلیمان بن صرد که صحابی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و مرد مطمئن و

شایسته ای است بر عهده گیرد.

پس از آن سلیمان شروع به سخن کرد و پس از مقدّماتی گفت: «... ما منتظر ورود خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بودیم، به آنـان وعـده یـاری دادیم و او را برای آمـدن به عراق تشویق کردیم، ولی هنگـامی که آنان به سوی ما آمدنـد، سـستی کرده و نـاتوانی به خرج دادیم و منتظر (حوادث) نشـستیم، تـا آنجـا که فرزنـد پیـامبر و پـاره تن او در میـان ما کشـته شـد. هر چه فریاد کمک خواهی سـر داد، به کمکش نشـتافتیم; فاسقان او را هدف تیر و نیزه قرار دادند، آهنگ کشتن او کردند و به وی یورش بردند، ولی ما کاری انجام ندادیم».

آنگاه افزود:

صفحه ۵۰۵

«أَلا إِنْهَضُوا، فَقَدْ سَخِطَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ، وَ لا تَرْجِعُوا إِلَى الْحَلائِلِ وَ الْأَبْناءِ حَتّى يَرْضَى اللهُ، وَاللهِ ما أَظُنُّهُ راضِياً دُونَ أَنْ تُناجِزُوا مَنْ قَتَلَهُ; برخیزید و قیام کنید! چرا که خداوند بر شـما خشمگین شده است، به سوی همسران و فرزندانتان باز نگردید، تا آنگاه که خداونـد از شـما راضـی شود. به خدا سوگند! گمان نمی کنم خدا از شـما راضـی شود مگر آن که با قاتلان آن حضـرت نبرد کنید (و از آنان انتقام بگیرید)».

سپس ادامه داد: «از مرگ نترسـید; چرا که هر کس از مرگ بترسـد ذلیل خواهـد شد و همانند قوم بنی اسـرائیل باشـید (که به خاطر نافرمانی خداوند) پیامبرشان (موسـی(علیه السـلام)) به آنها گفت: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ ; شما به خویشتن ستم کردید» و ادامه داد: «فَتُوبُوا إِلى بارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ; پس توبه کنید و به سوی خالق خود بازگردید و تن به کشتن دهید».(۱)

سلیمان با سخنانی دیگر، مردم را برای

قیام آماده کرد. پس از او خالد بن سعد بن نُفیل گفت: «به خدا سوگند! اگر من بدانم تنها به کشتن خود، می توانم از گناهم نجات یابم و پروردگارم را خشنود سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد و تمام اموالم به جز اسلحه خود را که می خواهم با آن بجنگم برای نبرد با فاسقان، در اختیار مسلمانان قرار می دهم».

به دنبال این گفتگوها و آمادگی شیعیان کوفه، سلیمان بن صرد، نامه ای به سعد بن حذیفه بن یمان و برخی دیگر از شیعیان مدائن نوشت و آنها را از عزم خویش آگاه ساخت. آنان نیز به این دعوت پاسخ مثبت دادند و طیّ نامه ای همکاری خویش را برای قیام اعلام کردند.

همچنین سلیمان چنین نامه ای را به مثّنی بن مخرّبه عبدی در بصره نوشت. و او نیز

پاورقی

۱ . بقره، آیه ۵۴.

صفحه ۵۰۶

پاسخ نوشت که ما شیعیان نیز با تو هماهنگیم و آماده همکاری می باشیم.

شیعیان کوفه در پی جمع آوری اسلحه و ابزار جنگ برآمدند و مردم را پنهانی برای انتقام خون حسین(علیه السلام) دعوت می کردند و مردم نیز گروه گروه دعوت آنها را اجابت می کردند.

هلاکت یزید

این ماجرا ادامه داشت تا آن که یزید بن معاویه در سال ۶۴ به هلاکت رسید. اینجا بود که شیعیان به نزد سلیمان آمدند و گفتند: با هلاکت این مرد طاغی و فاسد، و ضعف دستگاه حکومتی، زمینه برای قیام آماده است; پس درگیری و نهضت خویش را از همین کوفه آغاز کنیم.

سلیمان گفت: من در پیشنهاد شما اندیشیدم و دیدم قاتلان امام حسین(علیه السلام) از افراد سرشناس و قدرتمندان کوفه هستند

و ما توانایی مقابله با آنها را نداریم; بهتر است اکنون افرادی را به اطراف کوفه بفرستید و از مردم برای قیام دعوت به همکاری کنید که گمان می کنم مردم پس از مرگ یزید، دعوت ما را اجابت کنند. آنها نیز چنین کردند و مردم زیادی دعوت آنها را اجابت کردند.

آغاز عملیّات توّابین

سرانجام در اوّل ربیع الثانی سال ۶۵ هجری سلیمان بن صرد خُزاعی با یارانش به سوی «نخیله» (محلّ اردوگاه لشکر) حرکت کردند، وی جمعیّت شیعیان را اندک یافت، با تعجّب گفت: «سبحان الله از میان شانزده هزار نفری که اعلام آمادگی کردند، جز چهار هزار نفر نیامدند!».

سلیمان سه روز در «نخیله» ماند و گروهی را به سراغ شیعیان فرستاد.

از جمله کسانی که برای طلب یاری و جمع آوری لشکر رفتند حکیم بن مُنقذ

صفحه ۵۰۷

کِندی و وَلید بن عصیر بود. آن دو تن با شعار «یا لَثاراتِ الْحُسَیْنِ; برای خونخواهی حسین برخیزید!» مردم را به کمک طلبیدند و این نخستین باری بود که این شعار سر داده می شد، ولی با آن همه تلاش تنها هزار نفر دیگر به سلیمان ملحق شدند.

سلیمان و یارانش، نخست به سوی کربلا حرکت کردند، وقتی که به قبر امام حسین(علیه السلام)رسیدند، فریاد ضجّه و زاری از دل برآوردند و بی اختیار اشک ها ریختند که به تعبیر ابن اثیر در کامل(۱) «فَما رُئِیَ أَکْثَرُ باکِیاً مِنْ ذلِکَ الْیَوْمِ; هرگز همانند چنان روزی گریه کننده دیده نشد».

آنان از گناه خویش و تنها گذاشتن امام(علیه السلام) و عدم یاری او توبه کردند و به مدّت یک شبانه روز در کنار قبرش ماندند و پیوسته گریه و زاری می کردند.

پس

از پایان این صحنه های شورانگیز، آنجا را ترک کردند و به سمت شام حرکت نمودند و در مسیر خویش از «قرقیسیا» گذشتند و به سرزمین «عین الورده» رسیدند. سپاه شام که پیش از آن خود را به «عین الورده» رسانده بود، با لشکر توّابین درگیر شد. فرماندهی سپاه شام را که به سی هزار تن می رسید عبیدالله بن زیاد بر عهده داشت. این نبرد سه روز به طول انجامید و توّابین در این چند روز با انگیزه فراوان و پایمردی زیاد، با لشکر شام می جنگیدند و گروهی زیادی از آنان را به قتل رساندند.

فرماندهی لشکر توّابین به عهده سلیمان بن صرد بود و پس از شهادت وی، مسیّب بن نجبه و پس از کشته شدن او، عبدالله بن سعد بن نُفیل و پس از او، رفاعه بن شدّاد فرماندهی لشکر توّابین را بر عهده داشتند.

در این نبرد سران انقلاب به جز رفاعه بن شدّاد همگی به شهادت رسیدند و رفاعه به همراه تعدادی از یارانش به کوفه بازگشتند و به هواداران مختار پیوستند که بعدها همراه مختار در انتقام از قاتلان امام حسین(علیه السلام) و یارانش مشارکت جستند.(۲)

پاورقی

۱ . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۸.

۲ . برگرفته از کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵۸-۱۸۶ (با تلخیص فراوان) همچنین رجوع کنید به : ر

مقتل الحسین ابومخنف، ص ۲۴۸-۳۱۰ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۶-۴۷۱.

تحلیل و بررسی

آنچه از بررسی این قیام به دست می آید، آن است که شهادت امام حسین(علیه السلام) چنان تأثیری در میان آنان گذاشت که به چیزی جز شستشوی لکّه ننگ بیوفایی و عدم

نصرت آن حضرت فکر نمی کردنـد. آنهـا نه طـالب فتـح و پیروزی بودنـد و نه برای رسـیدن به حکومت و غنـایم پیکـار می کردنـد. آنهـا وقتی که از شـهر و دیـار خویش خـارج شدنـد، می دانسـتند که دیگر بـاز نخواهنـد گشت و همه اینهـا را جناب «سلیمان بن صرد خزاعی» به آنها گوشزد کرده بود و توّابین نیز در پاسخ سلیمان گفتند: «ما برای دنیا و رسیدن به حکومت قیام نمی کنیم و هدف ما توبه از گناهان خویش و خونخواهی فرزندان دختر رسول خداست».(۱)

آنان در واقع می خواسـتند با کشـتن و کشـته شدن، از عذابی که به روح و جانشان افتاده بود، رهایی یابند و گناهان خویش را شسـتشو دهنـد. به همین دلیـل در همان زمان، مختار نیز برای جمع آوری نیرو جهت مبارزه و قیام علیه حکومت سـتمگر تلاش می کرد، ولی با این حال حاضـر به همکاری با سـلیمان نبود و می گفت: «سـلیمان می خواهـد با این قیام، خود و یارانش را به کشتن دهد، او مردی است که از آیین جنگ آگاهی ندارد».(۲)

آنان در آغاز قیام بر سـر قبر امام حسین(علیه السلام) رفتند و نهضت خویش را از آنجا آغاز کردند و نخستین بار توسّط برخی از آنان شـعار «یالَثاراتِ الْحُسَـیْنِ» سـر داده شد. همه این تلاش ها و جانبازی ها توسّط کسانی صورت می گرفت که روزی در کوفه از تهدیـدهای «ابن زیـاد» که بـا تعـداد محـدودی وارد کوفه شـد، ترسـیده بودنـد و مسـلم بن عقیل(رحمه الله) سـفیر امام حسین(علیه السلام) را تنها گذاشتند و شهر را تسلیم دشمن کردند; ولی پس

پاورقی

۱ . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص

.۱۷۶

۲ . همان مدرک، ص ۱۶۳.

صفحه ۵۰۹

از حادثه عاشورا، چنان روحیّه ای پیدا کردند که جان برکف دست به قیام زدند تا کشته شدند.

ج) قیام مختار۱

چنانچه گذشت، قیام توّابین با کشته شدن سران نهضت، درهم شکست و شعله انقلاب برای مدّتی به خاموشی گرایید.

ولی طولی نکشید که با ظهور «مختار» طوفان عظیم دیگری برخاست و آتش خشم و انتقام سراسر عراق را فرا گرفت و خرمن هستیِ امویان و قاتلان جنایت پیشه کربلا را یکی پس از دیگری سوزاند و خاکستر نمود.

مختار یکی از چهره های سیاسی و پرنفوذی است که با درایت و زیرکیِ خاصّی، با شعار خونخواهیِ امام حسین(علیه السلام) ارادتمندان آن حضرت را به گرد خود جمع کرد و برای فرصتی کوتاه زخم های دلشان را التیام بخشید.

پدر وی «ابوعبیده بن مسعود ثقفی» از مردان شجاع و فرمانده لایقی بود که در دوران عمر خود کارهای برجسته ای انجام داد و سرانجام در «یوم الجسر» در جنگی که میان مسلمانان و لشکر فارس در زمان خلیفه دوّم اتّفاق افتاد در نزدیکی «حیره» در کنار پل دجله به اتّفاق یکی از فرزندانش به نام «جبر بن أبیعبیده» در سال ۱۴ هجری، کشته شد.(۱)

«اصبغ بن نباته» می گوید:

مختار را در حالی که طفلی خردسال بود، بر زانوی امیرالمؤمنین(علیه السلام) دیدم که آن حضرت دست محبّت بر سر و روی او می کشید و می فرمود: «یا کَیِّس، یا کَیِّس; ای تیزهوش! ای تیزهوش!».(۲)

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲۸ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۴ و رجال کشی، ص ۱۲۷. احتمالا به همین جهت که

امام دوبار ر

کلمه «کیّس» را در مورد مختـار به کار برده است، وی ملقّب به کیّسان (تثنیه کیس) شـده است. برخی فرقه کیسانیّه را منسوب به وی می دانند. (بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۴۵)

صفحه ۵۱۰

با بررسی تاریخ قیام مختار به خوبی در می یابیم که تعبیر امام چه قدر دقیق و حساب شده بوده است. مختار با عالی ترین شیوه هـای تبلیغی که حکـایت از مردم شناسـی وی می کرد، در مـدّت کوتـاهی انـدیشه هـای مردم را مخاطب قرار داد و احساسات برافروخته آنان را نسبت به امام حسین(علیه السلام) به یکی از پرشورترین قیام های مسلّحانه مبدّل ساخت.

او همـان کسـی است که «مسـلم بن عقیـل» سـفیر و نماینـده امـام حسـین(علیه السـلام) در کوفه هنگـام ورود به کوفه بـا وجود بزرگان زیادی که در کوفه بودند راهیِ خانه وی شد و پس از مدّتی به خانه «هانی بن عروه» نقل مکان کرد.

هنگامی که «عبیـدالله زیاد» با ارعاب و تهدیـد مردم کوفه را از اطراف مسـلم پراکنـده ساخت، «مختار» در قریه ای به نام «القفا» بـود و به منظـور حمـایت از مسـلم بـا تعـدادی از همراهـان خود به سوی کوفه حرکت کرد، ولی در میـانه راه توسّـط سـربازان عبیدالله دستگیر و روانه زندان شد.

در تمام مـدّتی که واقعه کربلا رخ داد او در زنـدان در کنار هم بنـدش میثم تمّار، یار فداکار امیرالمؤمنین(علیه السـلام) به سـر می برد.

ابن ابی الحدید می نویسد:

میثم تمّار در زندان به مختار گفت:

«إِنَّکَ تُفْلِتُ وَ تُخْرِجُ ثائِراً بِدَمِ الْحُسَـیْنِ(علیه السـلام) فَتَقْتُلُ هـذا الْجَبّارَ الَّذی نَحْنُ فِی سِـجْنِهِ، وَ تَطَأُ بِقَـدَمِکَ هذا عَلی جَبْهَتِهِ وَ خَدَّیْهِ ; تو

از زنـدان آزادخـواهی شـد و به خونخواهی امـام حسـین(علیه السـلام) قیـام خواهی کرد و این سـتمگری که امروز من و تو در زندان او اسیریم، به قتل خواهی رساند و با پای خود

صفحه ۵۱۱

سر و صورت وی را لگدکوب خواهی کرد!».(۱)

به یقین میثم این سـخنان را با این قاطعیّت از جانب خود نگفته بود، بلکه قاعدتاً این از اخبار غیبی بود که از مولایش علی(علیه السلام) شنیده بود.

چیزی نگـذشت که حکم اعـدام مختـار از سوی ابن زیاد صادر شـد، ولی هنگامی که مختار را پای دار آوردنـد، فرمان آزادی وی از سوی یزید به اطّلاع ابن زیاد رسید، زیرا عبدالله بن عمر شوهر خواهر مختار نزد یزید برای او شفاعت کرده بود.

مختار پس از آزادی، به حکم ابن زیاد کوفه را ترک کرد و در مکّه به عبدالله بن زبیر، که در آنجا پرچم اسـتقلال را برافراشته بود، پیوست.(۲)

برخی از علمای شـیعه که از مختار به نیکی یاد می کنند، انگیزه وی را از پیوسـتن به ابن زبیر مصلحتی و موقّت می دانند و می گویند، مختار چون «عبدالله بن زبیر» را در پاره ای از اهداف، از جمله مخالفت با امویان با خود متّحد می دید، به وی پیوست.

وی در جریان محاصره مکّه توسّط سپاه شام، به دفاع از حرم امن الهی که ابن زبیر در آن پناهنده شده بود، پرداخت.

ولی این اتّحاد دوامی نداشت و سرانجام مختار چون از مقاصد ابنزبیر و انحرافات وی با خبر شد، از وی کناره گرفت و رهسپار کوفه شد.(۳)

مختار برای هدف بزرگی که در سر داشت یعنی خونخواهیِ امام حسین(علیه السلام) آرام و

قرار نداشت و همواره صدای گرم میثم تمّار از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین(علیه السلام) در گوش های وی طنین انداز بود، که تو برای خونخواهی امام حسین(علیه السلام) قیام خواهی کرد و قاتلان را به سزای اعمالشان می رسانی و از این جهت تکلیفی بر دوش خود احساس می کرد که باید روزی به این امر عظیم اقدام کند.

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲ . رجوع کنید به : تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۲-۴۴۴.

۳ . همان مدرک، ص ۴۴۶ به بعد.

این بود که ابتدا به سراغ فرزندان امیرمؤمنان(علیه السلام) رفت و مدّتی ملازم «محمّد بن حنفیّه» شد و از او احادیث و علوم اسلامی می آموخت.(۱)

ورود مختار به کوفه همزمان با شکوفایی قیام توّابین بود. وی با تبلیغات گسترده به کوفیان می گفت: جنبش توّابین فاقد سازماندهی نظامی است و لذا نمی تواند موفّق و کارآمد باشد.

تبلیغات وی هر چند تا حدودی باعث شکاف در قیام توّابین شده بود، ولی چندان در جلب شیعیان موفّق نبود و در نتیجه با تحریک اشراف کوفه که از برنامه های مختار به وحشت افتاده بودند توسط عبدالله بن یزید حاکم زبیری کوفه مجدّداً روانه زندان شد. مختار در زندان بود که قیام توّابین به شکست انجامید.(۲)

وی بار دیگر با وساطت شوهر خواهرش عبدالله بن عمر از زندان آزاد شد و پس از آزادی، زمینه را برای قیام خویش مساعدتر دید. این بار نخست از امام سجّاد(علیه السلام) اجازه خواست تا مردم را به نام آن حضرت فرا خواند و قیامش را آغاز نماید.

ولی امام(علیه السلام)

دعوت وی را نپـذیرفت، هر چنـد مطابق روایات از کار وی تا آنجا که مربوط به انتقام از قاتلان امام حسـین(علیه السـلام) بود، اظهار رضایت و خرسندی می نموده است.(۳)

پس از آن مختار به سراغ «محمّد بن حنفیّه» رفت و دعوت خویش را به نام وی آغاز کرد.(۴)

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۲ «رَحَلَ الْمُخْتارُ إِلَی الْمَدِینَهِ وَ کَانَ یُجالِسُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِیَّهِ وَ یَأْخُذُ عَنْهُ الْأَحادِیثَ».

۲ . مراجعه شود به : تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۷۰.

۳ . برخی از علمای شیعه معتقدنـد که عمل امام سـجّاد(علیه السـلام) به معنی نفی برنامه مختار نیست، بلکه به جهت شـرایط و موقعیّت خـاصّ امام سـجّاد(علیه السـلام) بوده که سـخت تحت کنترل و فشار بوده است. (مراجعه شود به : تنقیـح المقال علاّمه مامقانی، شرح حال مختار)

۴ . مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۴.

صفحه ۵۱۳

«طبری» در تاریخش می نویسد:

«محمّد حنفیّه» در پاسخ تقاضاهای مختار چنین گفت:

«فَوَاللهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللهَ انْتَصَرَ لَنـا مِـنْ عَـدُوِّنا بِمَـنْ شـاءَ مِنْ خَلْقِهِ ; به خـدا سوگنـد! دوست دارم خداونـد به وسـیله هر یـک از بندگانش که خواست ما را یاری نماید».(۱)

همین پاسخ مبهم محمّد حنفیّه کافی بود که مختار قیامش را به وی منسوب کند و خود را نماینده وی معرّفی نماید.

قیام مختار۲

توضیح

مختار بدین وسـیله شـیعیان را به گرد خود جمع کرد، حتّی برخی از شیعیان، راهیِ حجاز شده تا صحّت گفتار او را مستقیماً از «محمّد حنفیّه» بشنوند.(۲)

حمایت ابراهیم اشتر فرزنـد برومنـد مالک اشتر که از بزرگان قبیله معروف «مَذْحِج» بود و همانند پدر بزرگوارش ارادتی تمام نسبت به امیرمؤمنان(علیه السلام) و خاندانش داشت، می توانست کمک بزرگی

به مختار باشد.

ابراهیم نزد همه، چهره ای آشنا بود. ولی وی با تردید به مسأله قیام مختار می نگریست، حتّی ابراهیم در قیام توّابین نیز شرکت نداشت.

تردید ابراهیم می توانست برای مختار و یاران وی گران تمام شود ; در حالی که شخصیّت نافذ و بلندآوازه وی، می توانست پیروزی مختار را قطعی نماید، این بود که مختار تمام همّت خویش را برای جذب ابراهیم به کار بست تا آن که وی را برای حضور در این پیکار حاضر به همکاری نمود.(۳)

مختار مقدّمات قیام را با مشورت ابراهیم اشتر فراهم نمود و تاریخ آغاز آن را شب

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۴.

۲ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۲.

۳ . همان مدرک، ج ۴، ص ۴۹۴.

صفحه ۵۱۴

پنج شنبه ۱۴ ربیع الاوّل سال ۶۶ هجری قرار داد.(۱)

تحرّکات مخفیانه مختار از چشم جاسوسان حکومت مخفی نماند و اخبار تدارکات قیام او به «عبدالله بن مطیع» استاندار منصوب «عبدالله بن زبیر» در کوفه رسید. وی که کوفه را آبستن حوادث سهمگین می دید سربازان حکومتی را در تمام راه ها گماشت و در شهر حکومت نظامی اعلام کرد.

اقدامات حاکمِ زبیریِ کوفه، موجب شد تا قیام مختار به جلو افتد. زیرا ابراهیم اشتر شب سه شنبه ۱۲ ربیع الاوّل سال ۶۶ ه پس از نماز مغرب با جمعی از یاران در حالی که سلاح در برداشتند به سوی منزل مختار رهسپار بود. در بین راه مأموران امنیّتی حکومت، راه را بر وی بستند ولی ابراهیم دست برد و نیزه یکی از سربازان را گرفت و درست در

گلوی رئیس پلیس کوفه فرو کرد و وی را نقش بر زمین ساخت.

سربازان حاکم با دیدن این صحنه وحشت زده متواری شدند و جریان را به استاندار کوفه گزارش دادند.

این حادثه موجب شد تا مختار تصمیم بگیرد در همان شب قیامش را با شعار «یالَثاراتِ الْحُسَیْنَ» آغاز کند.(۲)

این شعار کافی بود تا بغض فشرده شده شیعیان را منفجر کند و خون را در رگ های ارادتمندان آن حضرت به جوش آورد. جوانان شیعه چنان فداکارانه به سربازان حکومتی یورش بردند که تنها پس از سه روز نبرد بی امان شهر به تصرّف مبارزان درآمد و عبدالله بن مطیع استاندار زبیری کوفه به سوی بصره گریخت.

مختار پس از آزاد کردن کوفه بر فراز منبر رفت و خطاب به مردم گفت:

«تُبایِعُونی عَلی کِتابِ اللهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ وَ الطَّلَبِ بِدِماءِ أَهْلِ الْبَیْتِ، وَ جِهادِ

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۶ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۶.

۲ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۸ ; فتوح ابن اعثم، ج ۶، ص ۱۰۳ و همچنین رجوع شود به : تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸.

الْمُحِلِّینَ وَ الـدَّفْعِ عَنِ الضُّعَفاءِ ; با من بر اساس کتاب خدا و سنّت پیامبرش و خونخواهیِ اهل بیت و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعفا بیعت کنید».(۱)

ولی سه دشمن سرسخت، از سه طرف حکومت نوپای مختار را تهدید می کرد:

۱ حکومت شام به رهبری بنیمروان، از سوی شمال.

۲ حکومت عبدالله بن زبیر، از ناحیه جنوب (مکّه).

۳ ضد انقلاب داخلی، از اشراف و قاتلان امام حسین(علیه السلام) در داخل عراق.

طبیعی بود که بنی امیّه نمی توانستند به قدرت

رسیدن شیعیان را در عراق که قلب دنیای اسلام در آن روز بود، تحمّل کنند. این بود که عبدالملک مروان که تازه به حکومت رسیده بود، عبیدالله بن زیاد را مأمور کرد تا قیام مختار را سرکوب کند و خود زمام امر کوفه را بدست گیرد.

لشکر ابن زیاد در حوالی «موصل» اردو زد. مختار، ابراهیم اشتر را با هفت هزار نیرو به منطقه جنگی اعزام کرد.

ولی از آن طرف، سرشناسان کوفه و قاتلان امام حسین(علیه السلام) چون «شَبَث بن ربعی»، «شمر بن ذی الجوشن» و دیگران که به شدّت از حاکمیّت مختار و شیعیان در کوفه به وحشت افتاده بودند، در غیبت ابراهیم اشتر، فرصت را غنیمت شمرده و به بقایای نیروهای مختار در کوفه یورش بردند و «دارالاماره» را محاصره کردند. مختار با دفع الوقت، برای ابراهیم اشتر پیام داد تا سریعاً به کوفه برگردد. او نیز به یاری مختار شتافت و با قدرت، توطئه سرشناسان کوفه را سرکوب نمود.

مختار پس از سرکوبی این حرکتِ مذبوحانه در کوفه، ابراهیم اشتر را مجدّداً روانه

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰۸. در امالی شیخ طوسی آمده است: «بایَعُوهُ عَلی کِتابِ اللهِ وَ سُنَّهِ رَسُولِهِ وَ الطَّلَبِ بِدَمِ الْحُسَیْنِ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعَفاءِ».

جنگ با ابن زیاد کرد و خود به خونخواهی خاندان پیامبر پرداخت.

ابراهیم اشتر در پنج فرسخی «موصل» سپاه ابنزیاد را چنان درهم ریخت که عدّه ای از آنان در حین فرار خود را به رودخانه افکندند و غرق شدند.

در این نبرد که درست روز عاشورای سال ۶۷ هجری اتّفاق افتاد بسیاری از عناصر آلوده بنی امیّه چون عبیدالله بن زیاد و حصین بن

نُمَیر به هلاکت رسیدند.

ابراهیم خود بـا شمشـیرش، ابن زیاد آن مرد خونخوار سـنگدل را دو نیم ساخت و جسـدش را سوزانـد و سـرش را به کوفه نزد مختار فرستاد. او نیز آن را به مدینه نزد امام سجّاد(علیه السلام) فرستاد که امام با دیدن آن شاد شد.(۱)

خبر هلاکت ابن زیاد، موج خوشحالی را به بنی هاشم هدیه کرد. در این زمینه از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است:

«مَـا اکْتَحَلَتْ هاشِـمِیَّهٌ، وَ لاَ اخْتَضَـبَتْ، وَ لاَ رُئِیَ فِی دارِ هاشِـمِیٍّ دُخانٌ خَمْسَ حِجَـج، حَتّی قُتِلَ عُبَیْـدُاللهِ بْنُ زِیاد ; پس از حادثه دلخراش کربلا هیـچ زنی از بنی هاشم خود را آرایش نکرد و به مدّت پنج سال در خانه بنی هاشم دودی (جهت پخت غذا) به هوا برنخاست تا آن که (آن مرد خبیث) ابن زیاد به هلاکت رسید».(۲)

آتش انتقـام از قتله کربلاـ چنـان پرشور و شدیـد بود که در فاصـله انـدکی جانیـان کربلاـ را طعمه خویش سـاخت. هر یک به تناسبِ عمل زشتی که مرتکب شده بودند به اشدّ مجازات به سـزای اعمال ننگین خود رسـیدند. این آتش نه تنها دامن سران و رهبران جنایت پیشه کربلا را گرفت بلکه به گفته عقاد مصری:

«هر کسی دستی دراز کرده بود یا کلمه ای بر زبان رانده یا کالایی از لشکر امام

پاورقی

۱ . مراجعه شود به : بحارالا‌نوار، ج ۳۴، ص ۳۸۳-۳۸۶ ; تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۱۳-۵۱۶ و ص ۵۵۶ و فتوح ابن اعثم، ج ۶، ص ۱۸۳.

در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «إِنَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَـیْنِ(علیه السـلام) لَمْ یُرَ ضاحِکاً قَطُّ، مُنْذُ قُتِلَ أَبُوهُ إِلاَّ فِی ذلِکَ الْیَوْمِ ; امام سجّاد

از روزی که پدر بزرگوارش به شـهادت رسید، خندان دیده نشد تا آن روز که سر ابن زیاد را نزدش آوردند». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۹)

۲ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶.

حسـین(علیه السـلام) ربوده، یـا کاری کرده بود که از آن بوی شـرکت در فاجعه کربلا شـنیده می شـد، سـزای عمل خویش یا اعانت بر جرم را دریافت کرد».(۱)

«علاّمه مجلسی» در بحارالانوار از قول ابن نما می نویسد:

«شـمر در روز عاشورا شتر مخصوص امام حسین(علیه السلام) را به غنیمت گرفت و در کوفه به شکرانه قتل آن حضرت شتر را ذبـح کرده و گوشـتش را بین دشـمنان آن حضـرت تقسـیم نمود. مختار دسـتور داد تمام آن خانه هایی که این گوشت در آن وارد شده ویران کردند و همه افرادی که با علم و آگاهی از آن گوشت خوردند،اعدام شدند!!».(۲)

مختـار در اجرای مجـازات چنـان جـدّی بود که کـار از قتـل قاتلان گذشـته و به سوختن، ویران کردن خانه های آنها که محلّ توطئه و خیانت بود رسـید. ولی همه این سخت گیری ها را چیزی جز عدالت و دادگری نمی توان دانست چرا که جنایات آنها بیش از این بود.

آخرین نبرد

تعـدادی از سـران جنایتکار کوفه که از شمشـیر مختار زخم دار شـده بودند در بصـره نزد مصـعب بن زبیر برادر عبدالله بن زبیر جمع شـده بودنـد. «شَبَث بن ربعی» و «محمّـد بن اشـعث» از جنایت کاران کربلا از جمله آنها بودنـد. آنان مدام مصـعب را به جنگ با مختار تحریک می کردند.(۳)

«دینوری» تعداد فراریان کوفه را که در بصره اجتماع کرده بودند حدود ده هزار نفر می داند.(۴)

پاورقی

۱ . ابوالشهداء، عبّاس

محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزّی، ص ۲۰۵ (با اندکی تصرّف).

۲ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۷.

۳ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۵۸.

۴ . اخبارالطوال، ص ۳۰۴ .

صفحه ۵۱۸

سرانجام مصعب از سربازان خود و فراریان کوفه، لشکری را فراهم ساخت و به سوی مختار تاخت.

مختار نیز بدون آن که از ابراهیم اشتر که در آن وقت در شمال عراق (موصل) حضور داشت یاری بطلبد لشکری را با فرماندهی «اَحمر بن شُمَیط» به جنگ مصعب فرستاد. ولی سپاه مختار در این جنگ متحمّل شکست سهمگینی شد. «ابن شمیط» فرمانده سپاه مختار با تعداد بسیاری از یاران خود کشته شد و لشکر مختار درهم شکست. مصعب پس از شکست سپاه مختار به سوی کوفه شتافت و مختار و بقایای سربازانش را کشت.

تاریخ کشته شدن مختار به نقل طبری ۱۶ رمضان سال ۶۷ ه بوده است وی در آن هنگام ۶۳ سال داشت.(۱)

مصعب پس از تصرّف کوفه، ابراهیم اشتر را به کوفه فرا خواند، وی نیز بدون مقاومت به کوفه آمد و مصعب از وی به گرمی استقبال کرد.(۲)

با سقوط حکومتمختار درکوفه،عراق در تحت سیطره زبیریان قرار گرفت و بدین ترتیب یک بار دیگر کوفه از حاکمیّت شیعیان و ارادتمندان اهل بیت(علیهم السلام) خارج شد.

چیزی نگذشت که در سال ۷۲ ه «عبدالملک مروان» سپاه عظیمی را به جنگ مصعب به سوی کوفه روانه کرد. در آن جنگ ارتش مصعب شکست خورد و معصب در سن ۳۶ سالگی و ابراهیم اشتر در سن ۴۰ سالگی کشته شدند و عراق به دست مروانیان افتاد.

وقتی که سر بریده مصعب را نزد عبدالملک مروان نهادند، ابومسلم نخعی مردی

از عرب برخاست و گفت:

«من در همین دارالاماره دیدم که سر بریده حسین بن علی(علیه السلام) را جلو ابن زیاد

پاورقی

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷۷.

۲ . اخبار الطوال، ص ۳۰۹.

نهادند، و چندی بعد سر بریده ابن زیاد را در همین نقطه جلوی مختار دیدم و مدّتی بعد سر مختار را نزد مصعب و اینک سر مصعب را نزد تو می بینم (تا روزگار با تو چه کند؟!)».

عبدالملک از شنیدن این سخن، سخت به وحشت افتاد و دستور داد آن محل را ویران کنند.(۱)

یکسره مردی ز عرب هوشمند

گفت به عبدالملک از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه

زیر همین قبّه و این بارگاه

بودم و دیدم برِ ابن زیاد

آه چه دیدم که دو چشمم مباد

تازه سری چون سپر آسمان

طلعت خورشید ز رویش نهان

بعد ز چندی سر آن خیره سر

بُد برِ مختار به روی سپر

بعد که مصعب سر و سردار شد

دست خوش او سرِ مختار شد

این سرِ مصعب به تقاضای کار

تا چه کند با تو دگر روزگار!

تحلیل و جمع بندی

چنـان که ملاحظه شـد جوهره اصـلی قیام مختار چیزی جز خونخواهیِ امام حسـین(علیه السـلام)و انتقام از جانیان کربلا نبود و مختار به خوبی از عهده این هدف برآمد. وی با انتخاب شـعار حرکت آفرین «یالَثاراتِ الْحُسَـیْنِ» خون های جوانان شیعه را در رگ هایشان به جوش آورد.

بدیهی بود در آن روزگار هیچ شعاری تا این اندازه نمی توانست در ایجاد شور و هیجان انتقام، مؤثّر و کارساز باشد.

پاورقی

۱ . مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۰۹.

صفحه ۵۲۰

از سوی دیگر وی با ایجاد رابطه با فرزنـدان امیرمؤمنان(علیه السـلام) به ویژه «محمّـد حنفیّه» و فرسـتادن سـرهای جنایت کاران کربلا

به نزد امام سجّاد(علیه السلام) به واقع رهبری معنوی و پشت پرده قیام را با خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیوند داد.

او همـواره خود را نماینـده «محمّـد حنفیّه» معرّفی می کرد و رهـبری قیـام را به او نسـبت می داد و روزی که کوفه را فتـح کرد مردم را به شرط خونخواهی امام حسین(علیه السلام)و اهل بیت آن حضرت، به بیعت خویش فراخواند.

هر چند حکومت مختار دوام چندانی نیافت و سـرانجام به دست مصـعب برچیده شد، ولی هرگز نمی توان او را فردی شکست خـورده دانست. او به هـدف بلنـد خـویش که همـان انتقـام از قاتلاـن و جانیـان کربلاـ بـود به خـوبی رسـید و بارهـا قلب امـام سجّاد(علیه السلام)و بنی هاشم را خرسند نمود، هر چند سرانجام وجود خودش فدای این راه شد.

سر در ره جانانه فدا شد، چه بجا شد

از گردنم این دَیْن ادا شد، چه بجا شد!

از خون دلم بسته حنا بر سر انگشت

خون دلم انگشت نما شد، چه بجا شد!

د) انقراض بنی امیّه

اشاره

بررسـی تاریخ حکومت بنی امیّه به خوبی نشان می دهد که حکومت کوتاه هشـتاد ساله آنها، جز در سال های محدودی، مملوّ از مخاطرات، نابسامانی ها، درگیری ها، مشکلات عظیم و جابجایی های سریع بود.

در این مـدّت که تقریباً برابر عمر طبیعی یک انسان است. چهارده نفر از آل ابوسـفیان و آل مروان زمام حکومت را یکی پس از دیگری در دست گرفتنـد که بعضـی از آنهـا حکومتشـان فقط حـدود یک، یا چنـد ماه و بعضـی فقط هفتاد روز بوده است. طولانی ترین حکومت، حکومتِ «عبدالملک» بود که حدود بیست سال به طول انجامید و شاید علّتش این بود که به توصیه

های «حجّاج» گوش نداد و دست از

صفحه ۵۲۱

خونریزی «بنی هاشم» کشید.(۱)

در واقع بنی امیّه پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) روی آرامش به خود ندیدند، همواره با قیام ها و نهضت های خونینی مواجه بودند که مایه اصلی همه آنها خونخواهی امام حسین(علیه السلام) بوده است.

جنبش ها یکی پس از دیگری از گوشه و کنار شکل می گرفت و توده های مختلف مردم را حول شعارهایی چون «یالَثاراتِ الْحُسَیْنِ» و «اَلرِّضا مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ» و «اَلرِّضا مِنْ آلِ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)» که سکّه رایج آن روزگار بود، جمع می کرد و هر از چندی، قسمتی از قلمرو حکومت بنی امیّه از سیطره آنان خارج می شد. عراق، حجاز، شام و بالاخره خراسان در تب و تاب این انقلاب ها می سوخت.

به واقع شهادت مظلومانه امام حسین(علیه السلام) و فرزندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) خطّ بطلانی بود بر چهل سال تبلیغات مسموم بنی امیّه که با نیرنگ و فریب، خود را دولت اسلامی جا زده بودند.

حماسه امام حسین(علیه السلام) چهره اسلام واقعی را به مردم نشان داد و نقاب از چهره دروغ گویان اموی برداشت و نامشروع بودن سلطنت آنان را به اثبات رساند.

بررسی تاریخ آن قیام ها بیان گر این واقعیّت است که توده های مردم آن روزگار به هیچ شعاری جز خونخواهی امام حسین(علیه السلام) و انتقام از بنی امیّه، وقعی نمی نهادند. حتّی عبّاسیان که آخرین ضربه را بر آل ابوسفیان وارد آورده بودند در پناه همین شعار به مقاصد خویش رسیدند و بر مرکب خلافت سوار شدند.

قیام عبّاسیان و انتقام از بنی امیّه

پاورقی

۱ . مراجعه شود به : پیام امام، ج ۶، ص ۴۱۸ و ج

۳، ص ۵۹۴، ذیل خطبه ۸۷.

به شهادت تاریخ، اوّلین جرقّه قیام عبّاسیان در سال ۱۳۲ ه توسّط گروهی از شیعیان به رهبری ابومسلم خراسانی در خراسان زده شد. آنان به قصد انتقام از

بنی امیّه که ننگ فاجعه کربلا را در پرونده سیاه خویش داشتند، شوریدند و با

شعار «اَلرِّضا مِنْ آلِ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)» پا به میدان مبارزه گذاشتند، ولی عبّاسیان (شاخه ای

از بنی هاشم) از غفلت و ناآگاهی مردم در شناختِ مصادیق واقعی

اهل بیت، احساساتِ به هیجان آمده شیعیان را به نفع خود مصادره کردند; ولی به یقین مؤثّرترین عامل پیروزی آنان در قلع و قمع کردن بنی امیّه، همان شعار خونخواهی امام حسین(علیه السلام) و شرح مظلومیّت خاندان آن حضرت بوده است. آنان با انتخاب این شعار، آتش خشم مردم را بر ضدّ بنی امیّه برافروختند و سرانجام بساط حکومت ننگین بنی امیّه را برچیدند.

به نقل «ابن ابی الحدید» هنگامی که سر بریده مروان آخرین خلیفه اموی را نزد «ابوالعبّاس» نخستین خلیفه عبّاسی آوردند «ابوالعبّاس» سجده ای طولانی به جا آورد و آنگاه سر از سجده برداشت و خطاب به سر بریده «مروان» گفت:

«خدا را سپاس می گویم که انتقام مرا از تو و قبیله ات گرفت و مرا بر تو پیروز کرد».

آنگاه افزود: «اینک دیگر باکی از مرگ ندارم زیرا من با کشتن دو هزار تن از بنی امیّه، انتقام خون حسین(علیه السلام) را گرفتم».(۱)

شگفتی های تاریخ!

در تاریخ زندگی بنی امیّه و بنی عبّاس می خوانیم:

«هنگامی که «عبدالله سفّاح» نخستین خلیفه عباسی بر تخت قدرت نشست، در فکر بود که چگونه از سران بنی امیّه انتقام سختی بگیرد. در همین

ایّام، سران بنی امیّه که پراکنده شده بودند، به او نامه نوشتند و از او امان خواستند.

«سفّاح» از فرصت استفاده کرد و پاسخ محبّت آمیزی به آنها داد و نوشت که به کمک

پاورقی

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۳۰ ; همچنین مراجعه شود به : مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۷.

آنها سخت نیازمند است و آنان را مورد عطا و بخشش قرار خواهد داد;لذا سران «آل زیاد» و «آل مروان» و خاندان معاویه دعوت او را پاسخ گفتند و نزد او حاضر شدند.

«سفّاح» دستور داد کرسی هایی که به زیور طلا و نقره آراسته برای آنها نصب کردند و این شگفتی مردم را برانگیخت که چرا «سفّاح» با این جنایتکاران چنین رفتار می کند.

در این موقع یکی از درباریان وارد مجلس شد و به «سفّاح» خبر داد که مردی ژولیده و غبارآلود از راه رسیده و درخواست ملاقات فوری دارد.

«سفّاح» با این اوصاف او را شناخت، گفت: قاعدتاً باید «سُدَیْفِ» شاعر باشد; بگویید وارد شود.

«بنی امیّه» با شنیدن نام «سُدیف» رنگ از چهره هایشان پرید و اندامشان به لرزه درآمد; زیرا می دانستند او شاعری توانا، فصیح، شجاع و از دوستان و شیعیان علی(علیه السلام)و از دشمنان سرسخت بنی امیّه است.

«سُدیف» وارد شد; هنگامی که نگاهش به بنی امیّه افتاد، اشعار تکان دهنده ای در مورد ظلم های بنی امیّه بر بنی هاشم قرائت کرد که از جمله آنها این دو بیت بود:

وَ اذْکُرُوا مَصْرَعَ الْحُسَیْنِ وَ زَیْدِ

وَ قَتیل بِجانِبِ الْمِهْرَاسِ

وَ الْقَتِیلَ الَّذِی بِحَرَّانَ أَضْحَی

ثاوِیاً بَیْنَ غُرْبَه وَ تَنَاسِ

«به یادآورید! محلّ شهادت حسین(علیه السلام) و زید را و آن

شهیدی که در مهراس (اشاره به شهادت حمزه در اُحد) شربت شهادت نوشید.

و آن شهیدی که در حرّان به شهادت رسید و تا شامگاهان در تنهایی بود و (حتّی جنازه او) به فراموشی سپرده شد».

(اشاره به شهادت «ابراهیم بن محمّد» یکی از معاریف بنی هاشم و بنی عبّاس در

سرزمین حرّان در نزدیگی مرزهای شمالی عراق است).(۱)

«سفّاح» دستور داد خلعتی به «سُدیف» بدهند و به او گفت: فردا بیا تا تو را خشنود سازم و او را مرخص نمود ; سپس رو به بنی امیّه کرد و گفت: سخنان این برده و غلام بر شما گران نیاید، او حق ندارد درباره موالی خود سخن بگوید; شما مورد احترام من هستید (بروید و فردا بیایید!)

بنی امیّه پس از بیرون آمدن از نزد سفّاح به مشورت پرداختند. بعضی گفتند: بهتر آن است که فرار کنیم; ولی گروه بیش تری نظر دادند که خلیفه وعده نیکی به ما داده و «سُدیف» کوچکتر از آن است که بتواند نظر خلیفه را برگرداند.

فردا همه نزد «سفّاح» آمدند; او دستور پذیرایی از بنی امیّه را داد; ناگهان «سُدیف» شاعر وارد شد و رو به سفّاح کرد و گفت:

«پدرم فدایت باد! تو انتقام گیرنده خونهایی; تو کشنده اشراری». سپس اشعار بسیار مهیّجی خواند که از ظلم و بیدادگری بنی امیّه مخصوصاً از ظلم آنها بر شهیدان کربلا سخن می گفت.

«سفّاح» ظاهراً برآشفت و به «سُدیف» گفت: تو در نظر من احترام داری; ولی برگرد و دیگر از این سخنان مگو و گذشته را فراموش کن.

بنی امیّه از کاخ «سفّاح» بیرون آمدند و به شور پرداختند; گفتند: باید از خلیفه بخواهیم «سُدیف» را

اعدام کند و گرنه سخنان تحریک آمیز او ما را گرفتار خواهد کرد.

«سفّاح» شب هنگام «سُدیف» را احضار کرد و گفت: وای بر تو چرا این قدر عجله می کنی؟!

«سُدیف» گفت: «پیمانه صبر من لبریز شده و بیش از این تحمّل ندارم. چرا از آنها انتقام نمی گیری؟» سپس بلند بلند گریه کرد و اشعاری در مظالم بنی امیّه بر بنی هاشم

پاورقی

۱ . معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۵.

خواند که سفّاح را تکان داد و به شدّت گریست. «سُدیف» نیز آن قدر گریه کرد که از هوش رفت; هنگامی که به هوش آمد «سفّاح» به او گفت روز آنها فرا رسیده و به مقصودت خواهی رسید! برو امشب را آرام بخواب و فردا بیا. امّا «سُدیف» آن شب به خواب نرفت و پیوسته با خدا مناجات می کرد و از او می خواست سفّاح به وعده اش وفا کند.

«سفّاح» روز بعد برای اغفال بنی امیّه دستور داد، منادی ندا کند که امروز روز عطا و جایزه است. مردم به طرف قصر هجوم آوردند و درهم و دینارهایی در میان آنها پخش شد. سفّاح چهارصد نفر از غلامان نیرومند خود را مسلّح ساخت و دستور داد هنگامی که من عمامه را از سر برداشتم، همه حاضران را به قتل برسانید.

سفّاح در جای خود قرار گرفت و رو به بنی امیّه کرد و گفت: امروز روز عطا و جایزه است; از چه کسی شروع کنم؟ آنها برای خوشایند سفّاح گفتند: از بنی هاشم شروع کن!

یکی از غلامان که با او تبانی شده بود، گفت: «حمزه بن عبدالمطّلب» بیاید و عطای خود را بگیرد.

سُدیف که در آنجا

حاضر بود، گفت: حمزه نیست. سفّاح گفت: چرا؟ گفت زنی از بنی امیّه به نام «هند» «وحشی» را واداشت تا او را به قتل برساند; سپس جگر او را بیرون آورد و زیر دندان گرفت.

سفّاح گفت: عجب! من خبر نداشتم، دیگری را صدا بزن.

غلام صدا زد: «مسلم بن عقیل» بیاید و عطای خود را بگیرد.

خبری نشد; سفّاح پرسید: چه شده؟ سدیف در جواب گفت: «عبیدالله بن زیاد» او را گردن زد و طناب به پای او بست و در بازارهای کوفه گردانید.

سفّاح گفت: عجب! نمی دانستم; دیگری را طلب کنید و غلام همچنان ادامه داد و یک یک را صدا زد، تا به امام حسین(علیه السلام) و ابوالفضل العبّاس و زید بن علی و ابراهیم

بن محمّد رسید و بنی امیّه هنگامی که این صحنه را دیدند واین سخنان را شنیدند، به مرگ خود یقین پیدا کردند. اینجا بود که آثار خشم وغضب در چهره سفّاح کاملا نمایان شد و با چشمش به سُدیف اشاره کرد و «سُدیف» اشعاری انشاء کرد که از جمله دو بیت زیر است:

حَسِبَتْ أُمَيَّهُ أَنْ سَتَرْضَی هاشِمُ

عَنْها وَ يَذْهَبُ زَيْدُهَا وَ حُسَيْنُهَا

كَذِبَتْ وَ حَقِّ مُحَمَّد وَ وَصِيِّهِ

حَقّاً سَتُبْصِرُ مَا يُسِيیءُ ظُنُونَهَا

«بنی امیّه پنداشتند که بنی هاشم به آسانی از آنها خشنود می شوند و حسین بن علی(علیه السلام) و زید را فراموش می کنند.

دروغ گفتند! به حقّ محمّد و وصیّ او سوگند! که به زودی چیزهایی می بینند که به اشتباه خود پی می برند».

سفّاح با صدای بلند گریه کرد و عمامه را از سر انداخت و سخت آشفته شد و صدا زد:

«یالَثاراتِ الْحُسَیْنِ، یالَثاراتِ بَنِی هاشِم ; ای خونخواهان

امام حسین و ای خونخواهان بنی هاشم!».

غلامان با مشاهده این علامت از پشت پرده ها بیرون آمدند و با شمشیر به جان سران بنی امیّه افتادند و طولی نکشید که جسد بی جان همه آنها بر زمین افتاد.(۱)

جالب آن که امیرمؤمنان(علیه السلام) در یک پیش بینی عجیب در ارتباط با حکومت بنی امیّه و انقراض سریع آنان فرموده بود:

«حَتَّی یَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْیا مَعْقولَهٌ عَلَی بَنِی أَمَیَّهَ; تَمْنَحُهُمْ دَرَّهَا; وَ تُورِدُهُمْ صَفْوَهَا، وَ لاَ یُرْفَعُ عَنْ هذِهِ الْأُمَّهِ سَوْطُهَا وَ لاَ سَیْفُهَا، وَ کَذَبَ الظَّانُّ لِذلِکَ. بَلْ هِیَ مَجَّهٌ مِنْ لَذِیذِ الْعَیْشِ یَتَطَعَّمُونَهَا بُرْهَهً، ثُمَّ یَلْفِظُونَهَا جُمْلَهً ; بعضی

پاورقی

۱ . تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی (مطابق نقل منهاج البراعه علاّمه خویی، ج ۷، ص ۲۲۳ به بعد) ; مراجعه شود به : پیام امام، ج ۶، ص ۴۹۵-۴۹۹.

گمان کردند دنیا به کام بنی امیّه است و همه خوبی هایش را به آنان می بخشد و آنها را از سرچشمه زلال خود سیراب می سازد (و نیز گمان کردند که) تازیانه و شمشیر آنها از سر این امّت برداشته نخواهد شد، کسانی که چنین گمان می کنند، دروغ می گویند (و در اشتباهند) چه این که سهم آنها از زندگی لذّت بخش، جرعه ای بیش نیست، که زمان کوتاهی آن را می چشند، سپس (قبل از آن که آن را فرو برند) بیرون می افکنند!».(۱)

این بخش را با سخنی از «عبّاس محمود عقّاد» دانشمند مصری به پایان می بریم، وی می نویسد:

«دست آورد یکی از روزهای دولت بنی امیّه (فاجعه روز عاشورا) این شد که کشوری با آن وسعت و پهناوری، به

انـدازه عمر طبیعی یـک انسان نپاییـد و از چنگشان بیرون رفت. امروز که عمر گذشـته هر دو طرف را در ترازو می گـذاریم و حساب برد و باخت هر یک را می سـنجیم پیروزمندِ روزِ کربلا (یزید) را، مغلوب تر از مغلوب و شکست خورده تر از شکست خورده می بینیم و پیروزی را کاملا با حریف او (امام حسین(علیه السلام)) می یابیم».(۲)

جمع بندی پایانی

با یک بررسـی دقیق پیرامون تاریخ حماسه ساز عاشورای حسـینی به این نتیجه می رسیم که عاشورا و کربلا با گذشت زمان از صورت یک حادثه تاریخی بیرون آمده

پاورقی

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۲ . ابوالشهداء، نوشته عبّاس محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزّی، ص ۲۰۶-۲۰۸. (با اندکی تصرّف)

صفحه ۵۲۸

و تبدیل به یک مکتب شده است، مکتبی انسان ساز و افتخارآفرین!

نه تنها برای مسـلمین جهان بلکه از مرزهای اسـلام نیز فراتر رفته و طبق مـدارک موجود، تحسـین بسـیاری از متفکّران جهان را برانگیخته و از آن به عنوان الگویی برای نجـات و رهـایی ملّت هـای مظلوم و سـتمدیده یاد می کننـد، و مکتبش را مکتب ظلم ستیزی و زندگی با عزّت و شرف و آزادی می دانند.

جـالب این که بنیانگـذار این مکتب و یـاران وفـادار و پاکبـاخته اش، راهکارهـای وصول به این هـدف را عملا با رشادت ها و شجـاعت هـا و پـایمردی هـا و با سـخن از طریق خطبه ها به همگان آموختنـد و نشان دادنـد که حتّی جمعیّت های انـدک، امّا شجاع و با انگیزه الهی می توانند در برابر انبوه دشمنان بایستند و بر آنها پیروز شوند و به اهداف والای خود برسند.

امیدواریم در دنیای امروز که ظالمان و

ستمگران بی رحم، برای نوشیدن خون مظلومان به پا خاسته اند، ملّت های ستمدیده با الهام گرفتن از حماسه عاشورا به پا خیزند و شرّ آنان را از جهان براندازند; آری:

ظلم بر محو عدالت سخت می کوشد هنوز

ظالم از خون دل مظلوم می نوشد هنوز

تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین

خون پاکش بر بساط ظلم می جوشد هنوز

اَلسَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ، وَ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ، وَ عَلی أَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی أَصْحابِ الْحُسَیْنِ.

پایان

اربعین ۱۴۲۶ برابر با ۱۱/۱/۱۳۸۴

صفحه ۵۲۹

صفحه ۵۳۰

صفحه ۵۳۱

صفحه ۵۳۲

بخش ششم: اشعار برگزیده

اشاره

پس از حادثه جانگداز و حماسه آفرین کربلا، شاعران فراوانی آن را به نظم درآورده اند ولی هر یک، با نگاهی به سراغ این واقعه رفته است. جمعی بُعد مظلومیّت آن را به تصویر کشیده اند، گروهی به ابعاد عرفانی آن پرداخته اند و دسته ای نیز حماسه و ظلم ستیزی آن را مورد توجّه قرار داده اند. هر یک از این ابعاد و دیگر ابعاد این حادثه، بیانگر عمق نفوذ عاشورا در عرصه شعر و هنر است.

اصولا تصویری که شاعر در قالب نظم و با زبان هنر ترسیم می کند، تشریح دلنشین، عمیق و روان از یک ماجراست و هنگامی که این تصویر آمیخته با اعتقاد، ایمان و واگویی دغدغه های جامعه بشری باشد، به ماندگاری اثرش بیشتر کمک می کند. از این رو، می توان از بهترین رموز ماندگاری واقعه کربلا را، زبان شعر و ادب و هنر دانست.

شاعران فراوانی از عرب و عجم این حادثه را به نظم کشیده اند، ولی در این میان پاره ای از آثار مورد توجّه بیشتری قرار گرفته است تا آنجا که گاه برخی از

آنها وِرد زبان مردم و شعاری برای مبارزه و به خروش آوردن مظلومان بوده است، تأثیرگذاری این گونه شعر و شعار در پاره ای از اوقات از ده ها سخنرانی بیشتر است; به مظلومان جرأت و جسارت برای گرفتن حقّ خود می دهد و ظالمان را دچار وحشت و اضطراب می سازد.

صفحه ۵۳۳

ما در این بخش، قسمتی از اشعار مهمّ عجم و عرب را می آوریم، پاره ای از این اشعار حماسی، پاره ای سوگواره و پاره ای دیگر آمیخته ای از «سوگ و حماسه» است.

صفحه ۵۳۴

بخشی از اشعار برگزیده فارسی(۱)

جلوه گاه حق

تا ابد جلوه گَه حقّ و حقیقت سر توست

معنی مکتب تفویض علی اکبر توست

ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا

این صفت از پدر و جدّ تو در جوهر توست

درس مردانگی عبّاس به عالم آموخت

ز آن که شد مست از آن باده که در ساغر توست

طفل شش ماهه تبسّم نکند، پس چه کند؟

آن که بر مرگ زند خنده علی اصغر توست

ای که در کربلا بی کس و یاور گشتی

چشم بگشا و ببین خلق جهان یاور توست

(بأبی أنتَ و أُمّی) که تویی مکتب عشق

عشق را مظهر و آثار علی اصغر توست

ای حسینی که به هر کوی عزای تو بپاست

عاشقان را نظری در دَمِ جان پرور توست

خواست «مهران» بزند بوسه سراپای تو را

دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر توست

«احمد مهران»

پاورقی

۱ . این اشعار از کتاب «اشکِ شفق» گرفته شده است.

صفحه ۵۳۵

نور خدا

قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست

با قضا گفت مشیّت که قیامت برخاست

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت

آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم

ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست

بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست

دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی

این قبا راست که بر قامت هر بی سر و پاست

تو در اوّل سر و جان باختی اندر ره عشق

تا بدانند خلایق، که فنا شرط بقاست

منکسف گشت چو خورشیدِ حقیقت بجمال

گر بگریند ز غم دیده ذرّات رواست

رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا

کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بپاست

«فؤاد کرمانی»

مهر آزادگی

بزرگ فلسفه قتل شاه دین حسین این است

که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است

صفحه ۵۳۶

حسین مظهر آزادگی و آزادی است

خوشا کسی که چنینش مرام و آیین است

نه ظلم کن به کسی، نی بزیر ظلم برو

که این مرام حسین است و منطق دین است

همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافیست

اگر چه گریه بر آلام قلب، تسکین است

ببین که مقصد عالی وی چه بود ای دوست

که درک آن سبب عزّ و جاه و تمکین است

ز خاک مردم آزاده بوی عشق آید

نشان شیعه و آثار پیروی این است

«خوشدل تهرانی»(۱)

حماسه آفرین

نازم حسین را که چو در خون خود تپید

شیواترین حماسه عالم بیافرید

دیدی دقیق باید و فکری دقیق تر

تا پی برد به نهضت آن خسرو رشید

قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد

در پیش عزم و همّت وی آسمان خمید

تا ننگرد مذلّت و خواری و ظلم و کفر

داغ جوان و مرگ برادر به دیده دید

پاورقی

۱ . رجوع کنید به : دیوان خوشدل تهرانی، ص ۲۴۰-۲۴۴.

بربسته بود باب فضیلت به روی خلق

گر قتل او نمی شدی این باب را کلید

برگی بود ز دفتر خونین کربلا

هر لاله و گلی که به طَرْفِ چمن دمید

از دامن سپید شریعت زدود و شست

با خون سرخ خویش، سیه کاری یزید

یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت

در دین ما سیه نکند فرق با سفید

بُد تشنه عدالت و آزادی بشر

آن العطش که از دل پر سوز می کشید

چونان که گفت خواهر خود را اسیر باش

آزاد تا جهان شود از قیدِ هر پلید

بانوی بانوان جهان آنکه روزگار

بعد از علی خطابه سرایی چو وی ندید

لطف کلامش از «اَمِنَ الْعَدْل» بین که ساخت

رسوا یزید

و پرده اهل ستم درید

خوشبخت ملّتی که از این نهضت بزرگ

گردد ز روی معرفت و عقل مستفید

(خوشدل) دریغ و درد که ما بهره کم بریم

زین نهضت مقدّس و زین مکتب مفید

«خوشدل تهرانی»

صفحه ۵۳۸

همّت بلند

ز آن لحظه که دادی به ره دوست سرت را

بردی ز میان دشمن بیدادگرت را

گفتی که شوم کشته و خواری نکشم من

نازم بچنین همّت و اوج نظرت را

ای طایر عرشی که جهان زیر پر تست

با آنکه شکستند همه بال و پرت را

تو کشته شدی تا که نمیرد شرف و عدل

خوش زنده نمودی ره و رسم پدرت را

چون کُحل بصر خاک سر کوی تو باشد

دِه اذن که بر دیده کشم خاک درت را

بر باغ جنان دل ندهد هر که ببیند

شش گوشه قبر تو و اکبر پسرت را

دیدی به سرِ نعش پسر، پیشتر از خویش

در آه و فغان خواهر والاگهرت را

تا جان ندهی بر سر نعش علی اکبر

نشاند ز اشک بصر خود شررت را

دشمن نه همین فرق علمدار تو بشکست

از داغ برادر بشکستی کمرت را

گفتی و ستاره ز بصر ریخت سکینه

کای شمس امامت تو چه کردی قمرت را

چون اصغر ششماهه در آغوش تو جان داد

این صحنه جانسوز زد آتش جگرت را

«خوشدل تهرانی»

صفحه ۵۳۹

دانشگاه ایمان

نازم آن آموزگاری را که در یک نصف روز

دانش آموزان عالم را چنین دانا کند

ابتدا قانون آزادی نویسد در جهان

بعد از آن با خون هفتاد و دو تن امضا کند

هر که باشد چون حسین آزاد و دیندار و شجاع

حرف باطل را نباید از کسی اصغا کند

نقد هستی داد و هستی جهان یکجا خرید

عاشق آن باشد که چون سودا کند یکجا کند

پرچم دین چون بجا ماند از فداکاری اوست

تا قیامت پرچمش را دست حق بر پا کند

ز امر حق، تسلیم نامردان نشد تا در جهان

زورگویی از کتاب زندگی الغا کند

بود چون جویای آب از چشمه آزادگی

تشنه لب جان داد تا آن چشمه را پیدا کند

عقل

مات آمد ز دانشگاه سیّار حسین

کاین چنین غوغا بپا در صحنه دنیا کند

درس آزادی از آن رو ساخت توأم با عمل

تا جنایت پیشگان را در جهان رسوا کند

آن کسی را شیعه بتوان گفت کو از جان و دل

در حیات خویش این برنامه را اجرا کند

«شاهد»

صفحه ۵۴۰

عشق بازی

عشق بازی کار هر شیّاد نیست

این شکار دام هر صیّاد نیست

عاشقی را قابلیّت لازم است

طالب حق را حقیقت لازم است

عشق از معشوق اوّل سر زند

تا به عاشق جلوه دیگر کند

تا به حدّی که برد هستی از او

سر زند صد شورش و مستی از او

شاهد این مدّعا خواهی اگر

بر حسین و حالت او کن نظر

روز عاشورا در آن میدان عشق

کرد رو را جانب سلطان عشق

بار الها این سرم، این پیکرم

این علمدار رشید، این اکبرم

این سکینه، این رقیّه، این رباب

این عروس دست و پا خون در خضاب

این من و این ساربان این شمر دون

این تن عریان میان خاک و خون

این من واین ذکر یارب یا ربم

این من و این ناله های زینبم

پس خطاب آمد ز حق کی شاه عشق

ای حسین ای یکّه تاز راه عشق!

گر تو بر من عاشقی ای محترم

پرده بَرکش من به تو عاشق ترم

صفحه ۵۴۱

هر چه بودت داده ای در راه ما

مرحبا صد مرحبا خود هم بیا

لیک خود تنها نیا در بزم یار

خود بیا و اصغرت را هم بیار

خوش بود در بزم یاران بلبلی

خاصه در منقار او برگ گلی

خود تو بلبل، گل علی اصغرت

زودتر بشتاب سوی داورت

جان جهان

لاله پر ژاله و از داغ عطش سوزان است

ماه از هاله غم، خاک بسر افشان است

گل توحید مگر گشته خدایا پر پر

که بهر جا نگرم یک ورق از قرآن است

آنکه خود جامه خلقت به تنِ عالم کرد

یا رب از چیست که در دشت بلا عریان است

وای از این غم که عدالت شده پامال ستم

بدن جان جهان زیر سم اسبان است

در تنور آتش طور است و سر ثارالله

قلب زهرا ز لب خشک پسر بریان است

میزبان دو جهان، سیّد

و سالار جنان

از کجا آمده بنگر به کجا مهمان است

صفحه ۵۴۲

شد سر سرّ خدا، شاهد طوفان بلا

گرچه هر درد و غمی را غم او درمان است

این جهان گذران، جای طرب نیست «حسان»

که به خاکستر و خون، خفته چنین سلطان است

«حسان چایچیان»

قربانی اسلام

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان ها

هر جا ز فراق تو، چاک است گریبان ها

ای گلشن دین سیراب، با اشک محبّانت

از خون تو شد رنگین، هر لاله به بستان ها

بسیار حکایت ها، گردیده کهن امّا

جانسوز حدیث تو، تازه است به دوران ها

یکجان به ره جانان، دادی و خدا داند

کز یاد تو چون سوزد تا روز جزا جان ها

در دفتر آزادی، نام تو بخون ثبت است

شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوان ها

اینسان که تو جان دادی، در راه رضای حق

آدم به تو می نازد، ای اشرف انسان ها !

قربانی اسلامی، با همّت مردانه

ای مفتخر از عزمت، همواره مسلمان ها

«دکتر ناظر زاده کرمانی»

صفحه ۵۴۳

اشک شفق

ای در غم تو ارض و سما خون گریسته

ماهی در آب و وحش به هامون گریسته

وی روز و شب بیاد لبت چشم روزگار

نیل و فرات و دجله و جیحون گریسته

از تابش سرت به سنان چشم آفتاب

اشک شفق به دامن گردون گریسته

در آسمان ز دود خیام عفاف تو

چشم مسیح، اشک جگر خون گریسته

با درد اشتیاق تو در وادی جنون

لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته

تنها نه چشم دوست بحال تو اشکبار

خنجر بدست دشمن تو خون گریسته

آدم پی عزای تو از روضه بهشت

خرگاه درد و غم، زده بیرون گریسته

«حجّت الاسلام نیّر»

خاک شهیدان

ای که به عشقت اسیر، خیل بنی آدمند

سوختگان غمت با غم دل خرّمند

هر که غمت را خرید عِشرت عالم فروخت

با خبران غمت بی خبر از عالمند

صفحه ۵۴۴

در شکن طرّه ات بسته دل عالمی است

و آن همه دل بستگان عقده گشای همند

تاج سر بوالبشر خاک شهیدان تست

کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند

در طلبت اشک ماست رونق مرآت دل

کاین دُرَرِ با فروغ، پرتو جام جمند

چون بجهان خرّمی جز غم روی تو نیست

باده کشان غمت، مست شراب غمند

عقد عزای تو بس سنّت اسلام و بس

سلسله کائنات حلقه این ماتمند

گشت چو در کربلا رایت عشقت بلند

خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند

خاک سر کوی تو زنده کند مرده را

زانکه شهیدان تو جمله مسیحا دمند

هر دم از این کشتگان گرطلبی بذل جان

در قدمت جان فشان با قدمی محکمند

«فؤاد کرمانی»

عزّت و آزادگی

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین

روی دل با کاروان کربلا دارد حسین

از حریم کعبه جدّش به اشکی شُست دست

مروه پشت سر نهاد امّا صفا دارد حسین

صفحه ۵۴۵

می برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم

بیش از اینها حرمت کوی منا دارد حسین

پیش رو راه دیار نیستی کافیش نیست

اشک و آه عالمی هم در قفا دارد حسین

بودن اهل حرم دستور بود و سرّ غیب

ورنه این بی حرمتی ها کی روا دارد حسین

سروران پروانگانِ شمع رخسارش ولی

چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین

سر به راه دل نهاده راه پیمای عراق

می نماید خود که عهدی با خدا دارد حسین

او وفای عهد را با سر کند سودا ولی

خون بدل از کوفیان بیوفا دارد حسین

دشمنانش بی امان و دوستانش بیوفا

با کدامین سر کند؟ مشکل دو تا دارد حسین

آب خود، با دشمنان تشنه

قسمت می کند

عزّت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین

ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه ای

گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین

دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز

با دم خنجر نگاهی آشنا دارد حسین

رخت و دیباج حرم چون گل بتاراجش برند

تا بجایی که کفن از بوریا دارد حسین

اشک خونین گو بیا بنشین بچشم «شهریار»

کاندرین گوشه عزایی بی ریا دارد حسین

«شهریار»

صفحه ۵۴۶

دوازده بند محتشم

بند اوّل

باز این چه شورش است که در خلق عالمست

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفخ صور، خاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا که کرد

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب

کاشوب در تمامی ذرّات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرّم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین نور مشرقَین

پرورده در کنار رسول خدا حسین

بند دوّم

کشتی شکست خورده طوفان کربلا

در خاک و خون فتاده به میدان کربلا

صفحه ۵۴۷

گرچشم روزگار بر او فاش می گریست

خون می گذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر، گلابی بغیر اشک

زان گل که شد شکفته ببستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان

خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دَد همه سیراب و می مکید

خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز به عیّوق می رسد

فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم

کردند رو به خیمه سلطان کربلا

آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد

کز خوف خصم، در حرم افغان بلند شد

بند سوّم

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی

وین خرگه بلند ستون، بی ستون شدی

کاش آن زمان در آمدی از کوه تا به کوه

سیل سیه که روی زمین قیر گون شدی

کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهل بیت

یک شعله برق خرمن گردون دون شدی

صفحه ۵۴۸

کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان

سیماب وار، گوی زمین بی سکون شدی

کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک

جان جهانیان همه از تن برون شدی

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست

عالم تمام غرقه دریای خون شدی

آن انتقام گر نفتادی به روز حشر

با این عمل معامله دهر چون شدی

آل نبی چون دست تظلّم بر آورند

ارکان عرش را به تلاطم درآورند

بند چهارم

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند

اوّل صلا به سلسله انبیا زدند

نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید

زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

بس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها

افروختند و بر جگر مجتبی زدند

و آنگه سرادقی که مَلَک محرمش نبود

کندند از مدینه و بر کربلا زدند

وز تیشه ستیز در آن دشت، کوفیان

بس نخل ها ز گلشن آل عبا زدند

صفحه ۵۴۹

بس ضربتی کز او جگر مصطفی درید

بر حلق تشنه خَلَف مرتضی زدند

اهل حرم دریده گریبان گشاده مو

فریاد بر در حرم کبریا زدند

روح الامین نهاد به زانو سر حجاب

تاریک شد ز دیدن آن، چشمِ آفتاب

بند پنجم

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید

جوش از زمین به ذروه عرش برین رسید

نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب

از بس شکست ها که به ارکان دین رسید

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند

طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید

باد آن غبار، چون به مزار نبی رساند

گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید

یکباره جامه در خُم گردون به نیل زد

چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید

پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش

از انبیا به حضرت روح الامین رسید

کرد این خیال، وهمِ غلط کار، کان غبار

تا دامن جلال جهان آفرین رسید

هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال

او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

صفحه ۵۵۰

بند ششم

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند

یکباره بر جریده رحمت قلم زنند

ترسم کزین گناه، شفیعانِ روز حشر

دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

دست عتاب حق بدر آید ز آستین

چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند

آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک

آل علی چو شعله آتش علم زنند

فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت

گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند

جمعی که زد به هم صفشان شور کربلا

در حشر، صف زنان صف محشر به هم زنند

از صاحب حرم چه توقّع کنند باز

آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل

شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند هفتم

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار

خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار

موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه

ابری به بارش آمد و بگریست زار زار

صفحه ۵۵۱

گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن

گفتی فتاد از حرکت چرخ بی قرار

عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر

افتاد در گمان که قیامت شد آشکار

آن خیمه ای که گیسوی حورش طناب بود

شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار

جمعی که پای محملشان داشت جبرئیل

گشتند بی عماری و محمل، شترسوار

با آن که سر زد این عمل از امّت نبی

روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار

وانگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد

نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بند هشتم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد

شورِ نشور و واهمه را در گمان فتاد

هم بانگ نوحه، غلغله در شش جهت فکند

هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد

هر جا که بود آهویی از دشت پا کشید

هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت

چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

صفحه ۵۵۲

هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد

بر زخم های کاری تیغ و سنان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان

بر پیکر شریف امام زمان فتاد

بی اختیار نعره هذا حسین از او

سر زد چنان که آتش از او در جهان فتاد

پس با زبان پُر گله آن بضعه الرّسول

رو در مدینه کرد که یا ایّها الرّسول

بند نهم

این کشته فتاده به هامون حسین تست

وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

این نخل تر، کز آتش جان سوز تشنگی

دود از زمین رساند به گردون حسین تست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست

زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست

این غرقه محیط شهادت که روی دشت

از موج خون او شده گلگون حسین تست

این خشک لب فتاده دور از لب فرات

کز خون او زمین شده جیحون حسین تست

این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه

خرگاه زین جهان زده بیرون حسین تست

صفحه ۵۵۳

این قالب طپان که چنین مانده بر زمین

شاه شهید ناشده مدفون حسین تست

چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد

وحشِ زمین و مرغ هوا را کباب کرد

بند دهم

ای مونس شکسته دلان حال ما ببین

ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین

اولاد خویش را که شفیعان محشرند

در ورطه عقوبت اهل جفا ببین

در خلد بر حجاب دو کَوْن آستین فشان

و اندر جهان مصیبت ما بر ملا ببین

نی نی در او چو ابر خروشان به کربلا

طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین

تن های تشنگان همه در خاک و خون نگر

سرهای سروران همه بر نیزه ها ببین

آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام

بر نیزه اش به دوش مخالف جدا ببین

آن تن که بود پرورشش در کنار تو

غلطان بخاک معرکه کربلا ببین

یا بَضْعَهَ الرَّسول ز ابن زیاد داد

کو خاک اهل بیتِ رسالت به باد داد

صفحه ۵۵۴

بند یازدهم

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد

پیمانه صبر و خانه طاقت خراب شد

خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک

مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان

در دیده اشک مستمعان خون ناب شد

خاموش محتشم که از این نظم گریه خیز

روی زمین به اشک جگرگون کباب شد

خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست

دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد

خاموش محتشم که به سوز تو آفتاب

از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد

خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین

جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد

تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد

بر هیچ آفریده جفا این چنین نکرد

بند دوازدهم

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای

از کین چه ها درین ستم آباد کرده ای

بر طعنت این بس است که بر عترت رسول

بیداد کرد خصم و تو امداد کرده ای

صفحه ۵۵۵

ای زاده زیاد نکرد است هیچگه

نمرود این عمل که تو شدّاد کرده ای

کام یزید داده ای از کشتن حسین

بنگر کرا به قتل که دلشاد کرده ای

بهر خسی که بار درخت شقاوت است

در باغ دین چه با گل شمشاد کرده ای

با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو

با مصطفی و حیدر کرّار کرده ای

حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن

آزرده اش ز خنجر پولاد کرده ای

ترسم ترا دمی که به محشر درآورند

از آتش تو دود به محشر درآورند

«محتشم کاشانی»

صفحه ۵۵۶

بخشی از اشعار برگزیده عربی

عقبه بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا(۱)

إذَا الْعَيْنُ قَرَّتْ فی الْحَياهِ وَ أَنْتُمْ

تَخافُونَ فی الدُّنْيا فَأَظْلَمَ نُورُها

مَرَرْتُ عَلی قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلا

فَفاضَ عَلَيْهِ مِنْ دُمُوعی غَزيرُها

فَمازِلْتُ أُرْثيهِ وَ اَبْكی لِشَجْوِهِ

وَ يُسْعِدُ عَيْنی دَمْعُها وَ زَفيرُها

وَ بَكَيْتُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ عَصائِبَ

أَطافُ بِهِ مِنْ جانِبيه قُبُورَها

سَلامٌ عَلی أَهْلِ الْقُبُورِ بِكَرْبَلا

وَ قَلَّ لَها مِنّی سَلامٌ يَزُورُها

سَلامٌ بِآصالِ الْعَشِيِّ وَ بِالضُّحى

يُؤَدِّيهِ نُكْباءُ الرِّياحِ وَ مورُها

وَ لا بَرَحَ الْوَفّادُ زُوّارَ قَبْرِهِ

يَفوحُ عَلَيْهِم مِسْكُها وَ عَبيرُها(۲)

گزیده ای از قصیده سیّد حمیری(۳)

أُمْرُرْ عَلى جَدَثِ الْحُسَيْنِ

فَقُلْ لِاَعْظُمِهِ الزَّكِيَّهِ

پاورقی

۱ . مطابق گفته شیخ طوسی وی نخستین کسی است که برای امام حسین(علیه السلام) مرثیه سروده است. (امالی طوسی، ص ۹۴). در ادب الطف (ج ۱، ص ۵۲) آمده است : عقبه بن عمر سهمی در اواخر قرن اوّل برای زیارت قبر امام حسین(علیه السلام) به کربلا آمد و کنار قبر آن حضرت، این مرثیه را سرود.

۲ . اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۴۶ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۲ .

۳ . اسماعیل بن محمّد، شاعر اهل بیت، معروف به سیّد حمیری (متولّد ۱۰۵ و متوفّای ۱۷۳)، وی چنان از قریحه سرشاری برخوردار بود که اشعار وی زبانزد خاصّ و عام بوده است و در حضور امام صادق(علیه السلام)به مرثیه سرایی می پرداخت. اشعار فوق از جمله اشعاری است که توسّط ایشان در حضور امام صادق(علیه السلام)خوانده شد. (مراجعه شود به : الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۲ ; اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۰۶ و الذریعه، ج ۱، ص ۳۳۳) .

صفحه ۵۵۷

يا أَعْظُماً لازِلْتِ مِنْ

وَطْفاءِ ساكِبه رَوِيَّهِ

ما لَذَّ عَيْشٌ بَعْدَ رَضِّ

كِ بِالْجِيادِ الْأَعْوَجِيَّهِ

قَبْرٌ تَضَمَّنَ طَيِّباً

آباؤُهُ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ

آباؤُهُ أَهْلُ الرِّياسَهِ

وَالْخِلافَهِ وَ الْوَصِيَّهِ

وَ الْخَيْرِ وَ الْشِيَمِ الْمُهَذَّبَهِ

الْمُطَيَّبَهِ الرَّضِيَّهِ

فَإذا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ

فَأَطِلْ بِهِ وَقِفِ الْمَطِيَّهَ

وَ أبْكِ الْمُطَهَّرَ لِلْمُطَهَّرِ

وَ الْمُطَهَّرَهِ النَّقِيَّهِ

جَعَلُوا

ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ

غَرَضاً كَما تُرمى الدَّرِيَّهُ

لَمْ يَدْعُهُمْ لِقِتالِهِ إلاّ

الْجُعالَهُ وَ الْعَطِيَّهُ

لَمّا دَعَوْهُ لِكَىْ تَحْكُمَ

فِيهِ اَوْلادُ الْبَغِيَّهِ

أَوْلادُ أَخْبَثِ مَنْ مَشى

مَرَحاً وَ أَخْبَثُهُمْ سَجِيَّهً

فَعَصاهُمُ وَ اَبَتْ لَهُ

نَفْسٌ مُعَزَّزَهٌ أَبِيَّهٌ

فَغَدَوْا لَهْ بِالسّابِغاتِ

عَلَيْهِمُ وَ الْمَشْرَفِيَّهُ

وَ الْبيضُ وَ الْيَلَبُ الْيَمانى

وَ الطِّوالُ السَّمْهَرِيَّهُ

وَهُمُ أُلُوفٌ وَهْوَ فى

سَبْعينَ نَفْسَ الْهاشِمَيَّهِ

فَلَقُوهُ فى خَلَف لِاَحْمَدَ

مُقْبِلينَ مِنَ الثَّنِيَّهِ

مُسْتَيْقِنينَ بِأَنَّهُمْ سيقُوا

لِاَسْبابِ الْمَنِيَّهِ

يا عَيْنُ فَابْكى ما حَييتِ

عَلى ذَوِى الذِّمَمِ الْوَفِيَّهِ

لا عُذْرَ فى تَرْكِ الْبُكاءِ

دَماً وَ اَنْتِ بِهِ حَرَيَّهُ(١)

پاورقى

١ . اعيان الشيعه، ج ٣، ص ۴٢٩ .

گزيده اى از قصيده دعبل خزاعى(١)

أَفاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلا

وَ قَدْ ماتَ عَطْشاناً بِشَطِّ فُراتِ

إِذاً لَلَطَمْتِ الْخَدَّ فاطِمُ عِنْدَهُ

وَ أَجْرَيْتِ دَمْعَ الْعَيْنِ فِى الْوَجَناتِ

أَفاطِمُ قُومى يا ابْنَهَ الْخَيْرِ وَ انْدُبى

نُجُومَ سَماوات بِأَرْضِ فَلاهِ

قُبُورٌ بِكُوفانَ وَ اُخْرى بِطيبَه

وَ اُخْرى بِفَخٍّ نالَها صَلَواتى

قُبُورٌ بِبِطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلا

مُعَرَّسُهُمْ فيها بِشَطِّ فُراتِ

تُوُفُّوا عِطاشاً بِالْعَراءِ فَلَيْتَنى

تُوُفِّيتُ فيهِم قَبْلَ حينِ وَفاتى

إلَى اللهِ أَشْكَو لَوْعَةً عِنْدَ ذِكْرِهِمْ

سَقَتْنى بِكَأْسِ الثُّكْلِ وَ الْفَضَعاتِ

إذا فَخَروا يَوْماً أَتَوْا بِمُحَمَّد

وَ جِبْريلَ وَ الْقُرْآنَ وَ السُّوَراتِ

وَ عَدُّوا عَلِيّاً ذَا الْمَناقِبِ وَ الْعُلا

وَ فاطِمَهَ الزَّهْراء خَيْرَ بَناتِ

وَ حَمْزَهَ وَ الْعَبّاسَ ذَا الدِّينَ وَ التُّقى

وَ جَعْفَرَهَا الطَّيّارُ فى الْحَجَباتِ

اُولئِكَ مَشْؤمُونَ هِنْداً وَ حَرْبَها

سُمَيَّهَ مِنْ نُوكى وَ مِنْ قَذَراتِ

هُمُ مَنَعُوا الآباءُ مِن أَخْذِ حَقِّهِمْ

وَ هُمْ تَرَكُوا الْأَبْناءَ رَهْنَ شَتاتِ

سَأَبْكيهِمْ ما حَجَّ لِلهِ راكِبٌ

وَ ما ناحَ قُمْرىٌ عَلَى الشَّجَراتِ

فَياعَيْنُ بَكِّيهِم وَجُودى بِعَبْرَه

فَقَدْ آنَ لِلتَّسْكابِ وَ الهَمَلاتِ

بَناتُ زِياد فى الْقَصُورِ مَصُونَهٌ

وَ آلُ رَسُولِ اللهِ مُنْهَتَكاتِ

وَ آلُ زِياد فِى الْحُصونِ مَنيعَهٌ

وَ آلُ رَسُولِ اللهِ فى الْفَلَواتِ

دِیارُ رَسُولِ اللهِ أَصْبَحْنَ بَلْقَعاً

وَ آلُ زِیاد تَسْکُنُ الْحُجُراتِ

پاورقی

۱ . دعبل بن علی خزاعی (متولّد ۱۴۸ ق، متوفّای ۲۴۶ ق) از شاعران زبردست و شجاعی که با اشعار بدیع و نغز خویش در اوج مظلومیّت اهل بیت به دفاع

از عترت طاهرین قیام کرد. و همواره مورد عنایت ویژه ائمّه اطهار(علیهم السلام) خصوصاً امام رضا(علیه السلام) قرار داشت. قصیده فوق معروف به قصیده «مدارس آیات» است که در حضور امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) توسّط این شاعر بلند آوازه اهل بیت قرائت شد و مورد تشویق و تحسین امام(علیه السلام) قرار گرفت. (مراجعه شود به : تاریخ ابن عساکر، حرف دال ; الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۹ و اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۴۰۰) .

صفحه ۵۵۹

وَ آلُ رَسُولِ اللهِ نُحفَ جُسُومُهُمْ

وَ آلُ زِیاد غُلِّظَ الْقَصَراتِ

وَ آلُ رَسُولِ اللهِ تُدْمی نُحُورُهُمْ

وَ آلُ زِیاد رَبَّهُ الْحَجَلاتِ

وَ آلُ رَسُولِ اللهِ تُسْبی حَریمُهُمْ

وَ آلُ زِیاد آمَنُوا السَّرَباتِ

إذا وَتَرُوا مَدُّوا إلی واتِریهِم

أَکُفّاً مِنَ الْأَوْتارِ مُنْقَبَضاتِ

سَأَبْکیهِم ما ذَرَّ فی الْأَرْضِ شارِقٌ

وَ نادی مُنادِی الْخَیْرِ لِلصَّلواتِ

وَ ما طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حانَ غُرُوبُها

وَ بِاللَّیلِ أَبْکیهِمْ وَ بِالْغَدَواتِ(۱)

گزیده ای از قصیده ابن حمّاد عبدی

(۲)مُصابُ شَهیدِ الطَّفِّ جِسْمی أَنْحَلا

وَ کَدَّرَ مِنْ دَهْری وَ عَیْشی ماحَلا

فَما هَلَّ شَهْرُ الْعَشْرِ إلاَّ تَجَدَّدَتْ

بِقَلْبی أَحْزانٌ تَوَسَّدُنِی الْبَلی

وَ أَذْکُرُ مَوْلایَ الْحُسَیْنَ وَ ما جَری

عَلَیْهِ مِنَ الْأَرْجاسِ فِی طَفِّ کَرْبَلا

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷–۲۵۸ .

۲ . ابوالحسن علی بن حمّاد از شاعران توانای قرن چهارم و از معاصران شیخ صدوق و شیخ مفید می باشد. تاریخ ولادتش به اوایل قرن چهارم و تاریخ رحلتش به اواخر آن قرن بر می گردد. نجاشی در کتاب رجال آورده است که او را دیده است. مجموع اشعار وی به بیش از ۲۲۰۰ بیت می رسد، از این شاعر توانا اشعار جانسوزی در رثای امام حسین(علیه السلام) به یادگار مانده است، و قصیده فوق و نیز قصیده بعدی از جمله قصاید این شاعر است. (مراجعه شود

به : الغـدیر، ج ۴، ص ۱۵۳-۱۷۱ ; رجال نجاشـی، ص ۱۷۱ ; تنقیـح المقال، ج ۲، ص ۲۸۶ و زفرات الثقلین فی مآتم الحسـین، شیخ محمّد باقر محمودی، ج ۲، ص ۱۵۹-۱۶۰.

فَوَاللهِ لا أَنْساهُ بِالطَّفِّ قائِلا

لِعِتْرَتِهِ الْغُرِّ الْکِرامِ وَ مَنْ تَلا

أَلا فَانْزِلُوا فی هذِهِ الْاَرْضِ وَاعْلَمُوا

بِأَنّی بِها أُمْسی صَریعاً مُجَدَّلا

وَ أُسْقی بِها کَأْسُ الْمَنُونِ عَلی ظَما

وَ یُصْبِحُ جِسْمی بِالدِّماءِ مُغَسَّلا

وَ لَهْفی لَهُ یَدْعُوا اللِّئامَ تَأَمَّلُوا

مَقالی، یا شَرَّ الْاَنامِ وَ اَرْذَلا

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنِّی ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّد

وَ والِدی الْکَرّارُ لِلدِّینِ کُمَّلا

فَهَلْ سُنَّهً غَیَّرْتُها أَوْ شَریعَهً

وَ هَلْ کُنْتُ فِی دینِ الْالهِ مُبَدِّلا؟

أَحَلَّلْتُ ما قَدْ حَرَّمَ الطُّهْرُ أَحْمَدُ

أَحَرَّمْتُ ما قَدْ کانَ قَبْلَ مُحَلَّلا

فَقالُوا لَهُ : دَعْ ما تَقُولُ فَاِنَّنا

سَنُسْقیکَ کَأْسَ الْمَوْتِ غَضْباً مُعَجَّلا

کَفِعْلِ أبیکَ الْمُرْتَضی بِشُیُوخِنا

وَ نَشْفی صُدوراً مِنْ ضَغائِنِکَمْ مَلا

فَأَثْنی إلی نَحْوِ النِّساءِ جَوادُهُ

وَ أَحْزانُهُ مِنْها الْفُؤادُ قَدِ امْتَلا

وَ نادی أَلا یا أَهْلَ بَیْتی تَصَبَّرُوا

عَلَی الضُّرِّ بَعْدی وَ الشَّدائِدِ وَ الْبَلا

صفحه ۵۶۱

فَإِنّی بِهذا الْیَوْمِ أَرْحَلُ عَنْکُمُ

عَلَی الرَّغْمِ مِنّی لا مَلالَ وَ لاَ قَلا

فَقُومُوا جَمیعاً أَهْلَ بَیْتی وَ أَسْرَعوا

اُوَدِّعُکُمْ وَ الدَّمْعُ فِی الْخَدِّ مَسْبَلا

فَصَبْراً جَمیلا وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّهُ

سَیُجْزیکُمْ خَیْرَ الْجَزاءِ وَ أَفْضَلا

فَأَثْنی عَلی أَهْلِ الْعِنادِ مُبادِراً

یُحامی عَنْ دینِ الْمُهَیْمَنِ ذِی الْعُلا

وَ صالَ عَلَیْهِمْ کَالْهُزَبْرِ مُجاهِداً

کَفِعْلِ أَبیهِ لَنْ یَزِلَّ وَ یَخْذِلا

فَمالَ عَلَیْهِ الْقَوْمُ مِنْ کُلِّ جانِب

فَأَلْقَوْهُ عَنْ ظَهْرِ الْجَوادِ مُعَجَّلا

وَ خَرَّ کَریمُ السِّبْطِ یا لَکَ نَکْبَهٌ

بِها أَصْبَحَ الدِّینُ الْقَویمُ مُعَطَّلا

فَأَرْتَجَتِ السَّبْعُ الشِّدادُ وَ زَلْزَلَتْ

وَ ناحَتْ عَلَيْهِ الْجِنُّ وَ الْوَحْشُ فی الْفَلا

وَ راحَ جَوادُ السِّبْطِ نَحْوَ نِسائِهِ

يَنُوحُ وَ يَنْعَی الظّامِئَ الْمُتَرَمَّلا

خَرَجْنَ بَنِيّاتُ الْبَتُولِ حَواسِرا

فَعايَنَّ مُهْرَ السِّبْطِ وَ السَّرْجِ قَدْ خَلا

فَأَدْمَيْنَ بِاللَّطْمِ الْخُدودَ لِفَقْدِهِ

وَ أَسْكَبْنَ دَمْعاً حَرُّهُ لَيْسَ يَصْطَلی

صفحه ۵۶۲

وَ لَمْ أَنْسَ زَيْنَبَ تَسْتَغيثُ سُكَيْنَهَ

أَخی كُنْتَ لی حِصْناً حَصيناً

وَ مَوْئِلا

أَخی یا قَتیلَ الْأَدْعِیاءِ کَسَرْتَنی

وَ أَوْرَثْتَنی حُزْناً مُقیماً مُطَوَّلا

أَخی کُنْتُ اَرْجُو أَنْ اَکُونَ لَکَ الْفِدا

فَقَدْ خَبَتْ فیما کُنْتُ فیه اُؤَمِّلا

أَخی لَیْتَنی أَصْبَحْتُ عُمْیاً وَ لا أَری

جَبینَکَ وَ الْوَجْهَ الْجَمیلَ مُرَمَّلا

وَ تَدْعُو إِلَی الزَّهْراءِ بِنْتِ مُحَمَّد

أَیا اُمِّ رُکْنی قَدْ وَهِیَ وَ تَزَلْزَلا

أَیا اُمِّ قَدْ أَمْسی حَبیبُکَ بِالْعَرا

طَریحاً ذَبیحاً بِالدِّماءِ مُغَسَّلا

أَیا اُمِّ نُوحِی فَالْکَریمُ عَلَی الْقِنا

یُلَوَّحُ کَالْبَدْرِ الْمُنیرِ إِذَا انْجَلی

وَ نُوحی عَلَی النَّحْرِ الْخَضیبِ وَ أَسْکُبی

دُمُوعاً عَلَی الْخَدِّ التَّریبِ الْمُرَمَّلا

وَ نُوحی عَلَی الْجِسْمِ التَّریبِ تَدُوسُهُ

خُیولُ بَنی سُفْیانَ فی أَرْضِ کَرْبَلا

وَ نُوحی عَلَی السَّجّادِ فِی الْأَسْرِ بَعْدَهُ

یُقادُ إِلَی الرِّجْسِ اللَّعینِ مُغَلّلا

فَیا حَسْرَةً ما تَنْقَضی وَ مُصیبَةٌ

إلی أَنْ نَرَی الْمَهْدِیَّ بِالنَّصْرِ أَقْبَلا

صفحه ۵۶۳

إمامٌ یُقیمُ الدّینَ بَعْدَ خِفائِهِ

إمامٌ لَهُ رَبُّ السَّماواتِ فُضِّلا(۱)

گزیده ای از قصیده دیگر ابن حمّاد

لَمْ أَنْسَ مَوْلایَ الْحُسَیْنَ بِکَرْبَلا

مُلْقیً طَریحاً بِالدِّماءِ رِمالا

وا حَسْرَتا کَمْ یَسْتَغیثُ بِجَدِّهِ

وَ الشِّمْرُ مِنْهُ یُقَطِّعُ الْأَوْصالا

وَ یَقُولُ : یا جَدّاهُ لَیْتَکَ حاضِرٌ

فَعَساکَ تَمْنَعُ دُونَنا الْأَنْذالا

وَ یَقُولُ لِلشِّمْرِ اللَّعینِ وَ قَدْ عَلا

صَدْراً تُرَبّی فی تُقی وَ دَلالا

وَاجْتَزَّ بِالْعَضْبِ الْمُهَنَّدِ رَأْسَهُ

ظُلْماً وَ هُزَّ بِرَأْسِهِ الْعَسّالا

وَ عَلابِهِ فَوْقَ السَّنانِ وَ کَبَّرُوا

لِلّهِ جَلَّ جَلالُهُ وَ تَعالی

فَارْتَجَّتِ السَّبْعُ الطِّباقُ وَ أَظْلَمَتْ

وَ تَزَلْزَلَتْ لِمُصابِهِ زِلْزالا

وَ بَکَیْنَ أَطْباقُ السَّماءِ وَ أَمْطَرَتْ

أَسْفاً لِمَصْرَعِهِ دَماً قَدْ سالا

يا وَيْلَكُمْ أَتُكَبِّرُونَ لِفَقْدِ مَنْ

قَتَلُوا بِهِ التَّكْبيرَ وَ التَّهْلالا

تَرَكُوهُ شَلْواً فى الْفَلاهِ وَ صَيِّروا

لِلْخَيْلِ فى جَسَدِ الْحُسَيْنِ مَجالا

وَ لَقَدْ عَجِبْتُ مِنَ الْالهِ وَ حِلْمِهِ

فى الْحالِ جَلَّ جَلالُهُ وَ تَعالى

كَفَرُوا فَلَمْ يَخْسَفْ بِهِمْ اَرْضاً بِما

فَعَلُوا وَ أَمْهَلَهُمْ بِهِ إِمْهالا

وَ غَدَا الْحِصانُ مِنَ الْوَقيعَهِ عارِياً

يَنْعَى الْحُسَيْنَ وَ قَدْ مَضَى إِجْفالا

مُتَوَجِّهاً نَحْوَ الْخِيامِ مُخَضَّباً

بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ سَرْجُهُ قَدْ مالا

وَ تَقُولُ زَيْنَبُ : يا سُكَيْنَهُ قَدْ أَتى

فَرَسُ الْحُسَيْنِ فَانْظُرى ذَا الْحالا

پاورقى

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۶۱-۲۶۲ .

قامَتْ سُكَيْنَهُ عايَنَتْهُ مُحَمْحَماً

مُلْقَى الْعِنانَ فَأَعْوَلَتْ

إِعْوالا

فَبَكَتْ وَ قالَتْ : وا شَماتَه حاسِدی

قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ أَيْتَموا الْأَطْفالا

يا عَمَّتا جاءَ الْحِصانُ مُخَضَّباً

بِدَمِ الشَّهيدِ وَ دَمْعُهُ قَدْ سالا

لَمّا سَمِعْنَ الطّاهِراتُ سُكَيْنَه

تَنْعَى الْحُسَيْنَ وَ تَظْهَرُ الْإِعْوالا

أَبَرَزْنَ مِنْ وَسَطِ الْخُدورِ صَوارخا

يَنْدُبْنَ سِبْطَ مُحَمَّد الْمِفْضالا

فَلَطَمْنَ مِنْهُنَّ الْخُدودَ وَ كُشِفَتْ

مِنْها الْوُجُوهُ وَ أَعْلَنَتْ إِعْوالا

وَ خَمُشْنَ مِنْهُنَّ الْوُجوهَ لِفَقْدِ مَنْ

نادَى مُناد فِى السَّماءِ وَ قالا

قُتِلَ الْامامُ ابْنُ الْإِمامِ بِكَرْبَلا

ظُلْماً وَ قاسَى مِنْهُمُ الْأَهْوالا

وَ تَقُولُ : يا جَدّاهُ نَسْلُ اُمَيَّه

قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ ذَبَّحُوا الْأَطْفالا

يا جَدَّنا فَعَلُوا عَلُوجُ اُمَيَّه

فِعْلا شَنِيعاً يَدْهَشُ الْأَفْعالا

يا جَدَّنا هذَا الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلا

قَدْ بَضَّعُوهُ أَسِنَّهً وَ نِصالا

مُلْقًى عَلى شاطِی الْفُراتِ مُجَدَّلاً

فی الْغاضِرِیَّهِ لِلْوَرَی أَمْثالا

ثُمَّ اسْتَباحُوا فِی الطُّفُوفِ حَریمَهُ

نَهَبُوا السَّراهَ وَ قَوَّضُوا الْأَحْمالا(۱)

قصیده ای از شاعر دیگر

إذا جاءَ عاشُورا تَضَاعَفَ حَسْرَتی

لِآلِ رَسُولِ اللهِ، وَ انْهَلَّ عَبْرَتی

هُوَ الْیَوْمُ فیهِ اغْبَرَّتِ الْأَرْضُ کُلُّها

وُجُوماً عَلَیْهِمْ، وَ السَّماءُ اقْشَعَرَّتِ

مَصائِبَ ساءَتْ کُلَّ مَنْ کانَ مُسْلِماً

وَ لکِنْ عُیُونُ الْفاجِرینَ أَقَرَّتِ

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۶۴-۲۶۵ .

صفحه ۵۶۵

إذا ذَکَرَتْ نَفْسی مُصیبهَ کَرْبَلا

وَ أَشْلاءَ سادات بِها قَدْ تَفَرَّتِ

أَضاقَتْ فُؤادِی، وَ اسْتَباحَتْ تِجارَتی

وَ عُظِّمَ کَرْبی، ثُمَّ عَیْشی أَمَرَّتِ

أُریقَتْ دِماءُ الْفاطِمِیِّینَ بِالْمَلَا

فَلَوْ عَقَلَتْ شَمْسُ النَّهارِ لَخَرَّتِ

ألا بِأبی تِلْکَ الدِّماءُ الَّتی جَرَتْ

بِأَیْدی کِلاب فی الْجَحیمِ اسْتَقَرَّتِ

تَوابیتُ مِنْ نار عَلَیْهِمْ قَدْ اُطْبِقَتْ

لَهُمْ زَفْرَهٌ فی جَوْفِها بَعْدَ زَفْرَهِ

فَشَتّانَ مَنْ فِی النّارِ قَدْ کانَ هکَذا

وَ مَنْ هُوَ فِی الْفِرْدَوْسِ فَوْقَ الْاَسَرَّهِ

بِنَفْسی خُدُودٌ فِی التُّرابِ تَعَفَّرَتْ

بِنَفْسی جُسُومٌ بِالْعَراءِ تَعَرَّتِ

بِنَفْسی رُؤُسٌ مُعْلِیاتٌ عَلَی الْقَنا

إلَی الشّامِ تُهْدی بارِقات الْاَسِنَّهِ

بِنَفْسی شَفاهٌ ذابِلاتٌ مِنَ الظَّما

وَ لَمْ تَحَظَّ مِنْ ماءِ الْفُراتِ بِقَطْرَهِ

بِنَفْسی عُیُونٌ غائِراتٌ سَواهِرُ

إلَی الْماءِ مِنْها نَظْرَهٌ بَعْدَ نَظْرَهِ

بِنَفْسی مِنْ آلِ النَّبِیِّ خَرائِدُ

حَواسِرُ لَمْ تَقْذِفْ عَلَیْهِمْ بِسَتْرَهِ

تُفیضُ دُمُوعاً بِالدِّماءِ مَشُوبَهٌ

کِقَطْرِ الْغَوادی مِنْ مَدافِعَ سَرَّهِ

عَلی خَیْرِ قَتْلی مِنْ کُهُول وَ فِتْیَه

مَصاليتُ أنْجاد إِذَا الْخَيْلُ كَرَّتِ

رَبيعُ الْيَتامى وَ الْاَرامِلَ فَابْكِها

مَدارِسُ لِلْقُرْآنِ

فی کُلِّ سَحْرَهِ

وَ أعلامُ دِینِ الْمُصْطَفی، وَ وُلاتُهُ

وَ أصْحابُ قُرْبان وَ حَجٍّ وَ عُمْرَهِ

یُنادُونَ یا جَدّاهُ أیَّهَ مِحْنَه

تَراهُ عَلَیْنا مِنْ اُمَیَّهَ مَرَّتِ

ضَغائِنَ بَدْر بَعْدَ سِتِّینَ اُظْهِرَتْ

وَ کانَتْ اُجَنَّتْ فِی الْحَشا وَ اُسَرَّتِ

شَهِدْتُ بِأَنْ لَمْ تَرْضَ نَفْسٌ بِهذِهِ

وَ فیها مِنَ الْاِسْلامِ مِثْقالُ ذَرَّهِ

کَأنّی بِبِنْتِ الْمُصْطَفی قَدْ تَعَلَّقَتْ

یَداها بِساقِ الْعَرْشِ، وَ الدَّمْعُ اَذَرَّتِ

وَ فی حِجْرِها ثَوْبُ الْحُسَیْنِ مُضَرَّجاً

وَ عَنْها جَمیعُ الْعالَمینَ بِحَسْرَهِ

تَقُولُ أیا عَدْلُ اقْضِ بَیْنی وَ بَیْنَ مَنْ

تَعَدّی عَلَی ابْنی بَعْدَ قَهْر وَ قَسْرَهِ

أجالُوا عَلَیْهِ بِالصَّوارِمِ وَ الْقَنا

وَ کَمْ جالَ فِیهِمْ مِنْ سِنان وَ شَفْرَهِ

علی غَیْرِ جُرْم، غَیْرَ إنْکارِ بَیْعَه

لِمُنْسَلَخ مِنْ دینِ أحْمَدَ عُرَّهِ

فَيُقْضى عَلى قَوْم عَلَيْهِ تَأَلَّبُوا

بِسُوءِ عَذابِ النّارِ مِنْ غَيْرِ فَتْرَهِ

وَ يُسْقَوْنَ مِنْ ماء صَديد إذا دَنا

شَوَى الْوَجْهُ وَ الْاَمْعاءُ مِنْهُ تَهَدَّدَتِ

مَوَدَّهُ ذِى الْقُرْبى رَعَوْها كَما تَرى؟

وَ قَوْلُ رَسُولِ اللهِ: اُوصى بِعِتْرَتى

فَكَمْ عَجْرَه قَدْ أتْبَعُوها بِعَجْرَه

وَ كَمْ غَدْرَه قَدْ أَلْحَقُوها بِغَدْرَه

هُمُ أوَّلُ الْعادينَ ظُلْماً عَلَى الْوَرى

وَ مَنْ سارَ فِيهِمْ بِالْاَذى وَ الْمَضَرَّهِ

مَضَوْا وَ انْقَضَتْ أيّامُهُمْ وَ عُهُودُهُمْ

سَوى لَعْنَهً باؤُا بِها مُسْتَمَرَّهِ(۱)

منتخبی از قصیده ابن عرندس

(۲) أيُقْتَلُ ظَمْآناً حُسَيْنٌ بِكَرْبَلا

وَ فى كُلِّ عُضْو مِنْ أنامِلِهِ بَحْرُ؟

وَ والِدُهُ السّاقى عَلَى الْحَوْضِ فى غَد

وَ فاطِمَهُ ماءُ الْفُراتِ لَها مَهْرُ

فَوالَهْفَ نَفْسى لِلْحُسَيْنِ وَ ما جَنى

عَلَيْهِ غَداهُ الطَّفِّ فى حَرْبِهِ الشِّمْرُ

تَجَمَّعَ فيها مِنْ طُغاهِ اُمَيَّهَ

عِصابَهُ غَدْر لا یَقُومُ لَها عُذْرُ

فَلَمَّا الْتَقَی الْجَمْعانِ فی أرْضِ کَرْبَلا

تَباعَدَ فِعْلُ الْخَیْرِ وَ اقْتَرَبَ الشَّرُّ

فَحاطُوا بِهِ فی عَشْرِ شَهْرِ مُحَرَّم

وَ بیضُ الْمَواضِی فی الْأَکُفِّ لَها شَمْرُ

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۸۰ – ۲۸۱. (نام شاعر نیامده است)

۲ . شیخ صالح بن عبدالوهّاب بن عرندس حلّی، معروف به «ابن عرندس» از بزرگان شیعه است که در فقه و اصول دارای تألیفاتی است و برای ائمّه اطهار(علیهم

السـلام) مراثی و مدایحی سـروده است، وی حدود سال ۸۶۰ ق رحلت کرد و در حلّه به خاک سپرده شـد. از جمله اشـعار وی قصـیده فوق، معروف به قصـیده «رائیه» در میان بزرگان معروف است، در هیچ مجلسـی این قصـیده خوانده نمی شود، مگر آن که امام زمان(علیه السلام) عنایت خاصّی به آن مجلس می نماید. (الغدیر، ج ۷، ص ۱۴) .

صفحه ۵۶۷

فَقامَ الْفَتی لَمّا تَشاجَرَتِ الْقَنا

وَ صالَ، وَ قَدْ اُودِیَ بِمُهْجَتِهِ الْحَرُّ

وَ جالَ بِطَرْف فِی الْمجالِ کَأَنَّهُ

دَجَی اللَّیْلُ فی لأْلآءَ غَرَّتْهُ الْفَجْرُ

لَهُ اَرْبَعٌ لِلرِّیح فِیهِنَّ أَرْبَعٌ

لَقَدْ زانَهُ کَرٌّ وَ ما شَأْنُهُ الْفَرُّ

فَفَرَّقَ جَمْعَ الْقَوْمِ حَتّی کَأَنَّهُمْ

طُیُورُ بُغاث شَتَّ شَمْلَهُمُ الصَّقْرُ

فَأَذْکَرَهُمْ لَیْلَ الْهَریرِ فَأَجْمَعَ الْکِلا

بُ عَلَی اللَّیْثِ الْهُزَبْرِ وَ قَدْ هَرُّوا

هُناکَ فَدَتْهُ الصّالِحُونَ بِأَنْفُس

یُضاعَفُ فی یَوْمِ الْحِسابِ لَهَا الْأَجْرُ

وَ حادُوا عَنِ الْکُفّارِ طَوْعاً لِنَصْرِهِ

وَ جادَلَهُ بِالنَّفْسِ مِنْ سَعْدِهِ الْحُرُّ

وَ مَدُّوا إِلَیْهِ ذُبَّلا سَمْهَرِیَّةً

لِطُولِ حَیاهِ السِّبْطِ فی مَدِّها جُزْرُ

فَغادَرَهُ فی مارِقِ الْحَرْبِ مارِقٌ

بِسَهْم لِنَحْرِ السِّبْطِ مِنْ وَقْعِهِ نَحْرُ

فَمالَ عَنِ الطَّرْفِ الْجَوادِ أَخُو النَّدَى

الْجَوادَ قَتيلا حَوْلَهُ يَصْهَلُ الْمُهْرُ

سَنانُ سِنان خارِقٌ مِنْهُ فِى الْحَشا

وَ صارِمُ شِمْر فِى الْوَرِيدِ لَهُ شَمْرُ

صفحه ۵۶۸

تَجُرُّ عَلَيْهِ الْعاصِفاتُ ذُيُولَها

وَ مَنْ نَسْجِ أيْدِى الصّافِناتِ لَهْ طَمْرٌ

فَرَجَّتْ لَهُ السَّبْعُ الطِّباقُ، وَ زَلْزَلَتْ

رَواسِى جِبالِ الْأَرْضِ، وَ الْتَطَمَ الْبَحْرُ

فَيا لَکَ مَقْتُولا بَکَتْهُ السَّماءُ دَماً

فَمُغْبَرُّ وَجْهِ الْأَرْضِ بِالدَّمِ مُحْمَرُّ

مَلابِسُهُ فِى الْحَرْبِ حُمْرٌ مِنَ الدِّما

وَ هُنَّ غَداةَ الْحَشْرِ مِنْ سُنْدُس خُضْرُ

وَ لَهْفى لِزَيْنِ الْعابِدينَ، وَ قَدْ سَرى

أسيراً عَليلا لا يُفَکُّ لَهُ أسْرُ

وَ آلُ رَسُولِ اللهِ تُسْبى نِسائُهُمْ

وَ مِنْ حَوْلِهِنَّ السَّتْرُ يُهْتَکُ وَ الْخَدْرُ

سَبايا بِأَکْوارِ الْمَطايا حَواسِراً

يُلاحِظُهُنَّ الْعَبْدُ فِى النّاسِ وَ الْحُرُّ

فَوَیْلُ یَزِیدَ مِنْ عَذابِ جَهَنَّمَ

إِذا أَقْبَلَتْ فِی الْحَشْرِ فاطِمَهُ الطُّهْرُ

مَلابِسُها ثَوْبٌ مِنَ السَّمِّ أَسْوَدُ

وَ آخِرُ قان مِنْ دَمِ السِّبْطِ

مُحْمَرُّ

تُنادى وَ أبْصارُ الْأَنامِ شَواخِصُ

وَ فِى كُلِّ قَلْب مِنْ مَهابَتِها ذُعْرُ

صفحه ۵۶۹

وَ تَشْكُو إِلَى اللهِ الْعَلىِّ، وَ صَوْتُها

عَلِيٌّ وَ مَوْلانا عَلِيٌّ لَها ظَهْرٌ(۱)

منتخبی دیگر از قصیده ابن عرندس

وَ فَجَّعَتْ قَلْبى بِالتَّفَرُّقِ مِثْلَما

فَجَّعَتْ اُمَيَّهُ بِالْحُسَيْنِ مُحَمَّدا

سِبْطِ النَّبِىِّ الْمُصْطَفَى الْهادِى الَّذى

أهْدَى الْأَنامَ مِنَ الضَّلالِ وَ أرْشَدا

وَ هُوَ ابْنُ مَوْلانا عَلِيِّ الْمُرْتَضى

بَحْرُ النَّدى، مَرْوِى الصَّدا، مُرْدِى الْعَدا

أَسْمَا الْوَرى نَسَباً وَ أَشْرَفُهُمْ أباً

وَ أَجَلُّهُمْ حَسَباً وَ أَكْرَمُ مُحْتَدا

بَحْرٌ طَما، لَيْثٌ حَمى، غَيْثٌ هَمى

صُبْحٌ أضا، نَجْمٌ هَدى، بَدْرٌ بَدا

ألسَّيِّدُ السَّنَدُ الْحُسَيْنُ أَعَمُّ أهْ

لِ الْخافِقَيْنِ نَدىً وَ أسْمَحُهُمْ يَدا

لَمْ أنْسِهِ فى كَرْبَلا مُتَلَظّياً

فِی الْکَرْبِ لا یَلْقی لِماء مَوْرِدا

وَ الْمِقْنَبُ الاْمَوَیُّ حَوْلُ خِبائَهِ

النَّبوِیِّ، قَدْ مَلَاَ الْفَدافِدُ، فُدْفَدا

وَ الْخَیْلُ عابِسَهُ الْوُجوهِ کَأَنَّهَا

الْعِقْبانُ تَخْتَرِقُ الْعَجاجُ الْاَرْبَدا

حَتّی إذا لَمَعَتْ بُرُوقُ صِفاحِها

وَ غَدَا الْجِبانُ مِنَ الرَّواعِدِ مُرْعِدا

صالَ الْحُسَیْنُ عَلَی الطُّغاهِ بِعَزْمِهِ

لَا یَخْتَشی مِنْ شِرْبِ کاساتِ الرَّدا

فَکَأَنَّما فَتَکاتُهُ فی جَیْشِهِمْ

فَتَکاتُ «حَیْدَرَ» یَوْمُ اُحْد فِی الْعَدی

جَیْشٌ یُریدُ رِضی یَزیدَ، عِصابَهٌ

غَصَبَتْ فَأَغْضَبَتِ الْعَلیَّ وَ أحْمَدا

جَحَدُوا الْعَلیَّ مَعَ النَّبِیِّ وَ خالَفُوا

الْهادِی الْوَصِیَّ وَ لَمْ یَخافُوا الْمَوْعِدا

وَ مِنَ الْعَجائِبِ اَنَّ عَذْبَ فُراتِها

تَسْرِی مُسَلْسَلَهً وَ لَنْ تَتَقَیَّدا

پاورقی

۱ . الغدیر، ج ۷، ص ۱۵–۱۷ .

طام وَ قَلْبُ السِّبْطِ ظام نَحْوُهُ

وَ أبُوهُ يُسْقِى النّاسَ سَلْسَلَهُ غَدا

شَمْسٌ عَلى فَلَك وَ طَوْعُ يَمينِهِ

قَمَرٌ يُقابِلُ فِى الظَّلامِ الْفَرْقَدا

وَ السيِّدُ الْعَبّاسُ قَدْ سَلَبَ الْعَدا

عَنْهُ اللِّباسُ وَ صَيَّرُوهُ مُجَرَّدا

وَ ابْنُ الْحُسَيْنُ السِّبْطِ ظَمْآنَ الْحَشا

وَ الْماءُ تَنْهَلُهُ الذِّئابُ مُبَرَّدا

كَالْبَدْرِ مَقْطُوعُ الْوَريدِ لَهُ دَمٌ

أمْسىْ عَلى تَرْبِ الصَّعيدِ مُبَدَّدا

وَ السّادَهُ الشُّهَداءُ صَرْعى فِى الْفَلا

كُلٌّ لِاَحْقافِ الرِّمالِ تَوَسّدا

فَأُولِئكَ الْقَوْمُ الَّذينَ عَلى هُدىً

مِنْ رَبِّهِمْ فَمَنِ اقْتَدى بِهِمُ اهْتَدى

وَالسِّبْطُ حَرّانُ الْحَشا لِمُصابِهِمْ

حَيْرانُ لا يَلقى نَصيراً مُسْعِدا

حَتّى إِذَا اقْتَرَبَتْ أَباعيدُ الرَّدى

وَ حياتُهُ مِنْهَا الْقَريبُ تَبَعَّدا

دارَتْ عَلَيْهِ عُلُوجُ آلِ اُمَيَّهَ

مِنْ كُلِّ ذِى نَقْص يَزيدُ تَمَرُّدا

فَرَمَوْهُ عَنْ صُفْرِ القَسيِّ بِأَسْهُم

مِنْ غَيْرِ

ما جُرْمِ جَناهُ وَ لاَ اعْتَدا

فَهَوَى الْجَوادُ عَنِ الْجَوادِ فَرَجَّتِ

السَّبْعُ الشِّدادُ وَ كانَ يَوْماً أنْكَدا

وَ احْتَزَّ مِنْهُ الشِّمْرُ رَأساً طالَما

أمْسى لَهُ حِجْرُ النُّبُوَّهِ مَرْقَدا

فَبَكَتْهُ أَمْلاکُ السَّماواتِ الْعُلى

وَ الدَّهْرُ باتَ عَلَيْهِ مَشْقُوقُ الرِّدا

وَالْوَحْشُ صاحَ لِما عَراهُ مِنَ الْاسى

وَ الطَّيْرُ ناحَ عَلى عَزاهُ وَ عَدَّدا

وَ سَرْوا بِزَيْنِ الْعابِدينَ السّاجِدِ

الْباکِی الْحَزینِ، مُقَيَّداً وَ مُصَفَّدا

وَ سُكَيْنَهُ سَكَنَ الْاسى فِی قَلْبِها

فَغَدا بِضامِرِها مُقيماً مُقْعَدا

وَ أسالَ قَتَلُ الطَّفِّ مِدْمَعَ زَيْنَب

فَجَرى، وَ وَسَطُ الْخَدِّ مِنْها خُدِّدا

فَلاَلْعَنَنَّ بَنى اُمَيَّهَ ما حَدا

حاد، وَ ما غارَ الْحَجيجُ وَ أنْجَدا

وَ لاَلْعَنَنَّ يَزيدَها وَ زِيادَها

وَ يَزيدُها رَبِّی عَذاباً سَرْمَدا

وَ لَاَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ يَابْنَ مُحَمَّد

حَتّى اُوَسَّدَ فِى التُّرابِ مُلَحَّدا(۱)

گزیده ای از قصیده میمیّه سیّد جعفر حلّی(ره)(۲)

وَجْهُ الصَّباحِ عَلَىَّ لَيْلٌ مُظْلِمٌ

وَ رَبيعُ اَيّامى عَلَىَّ مُحَرَّمُ

وَ اللَّيْلُ يَشْهَدُ لى بِاَنّى ساهِرٌ

اِنْ طابَ لِلنّاسِ الرُّقادُ فَهَوَّمُوا

مِنْ قُرْحَه لَوْ اَنَّها بِيَلْمَلَم

نُسِفَتْ جَوانِبُهُ وَ ساخَ يَلْمَلَمُ

ما خِلْتُ اَنَّ الدَّهْرَ مِنْ عاداتِهِ

تَرْوَى الْكِلابُ بِهِ وَ يَظْمَى الضَّيْغَمُ

وَ يُقَدَّمُ الْاُمَوِىُّ وَ هُوَ مُؤَخَّرٌ

وُ يُؤَخَّرُ الْعَلَوِىُّ وَ هُوَ مُقَدَّمُ

مِثْلُ ابْنِ فاطِمَهَ يَبيتُ مُشَرَّداً

وَ يَزيدُ فى لَذّاتِهِ مُتَنَعِّمُ

پاورقی

۱ . الغدیر، ج ۷، ص ۲۰-۲۲ .

۲ . سید جعفر حلّی (متولّد ۱۲۷۷ و متوفّای ۱۳۱۵) مردی فاضل، ادیب و شاعر بود; وی دارای دیوان شعری است که اشعار گوناگونی در آن است. (رجوع کنید به : اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۹۷) .

وَ يُضَيَّقُ الدُّنْيا عَلَى ابْنِ مُحَمَّد

حَتّى تَقاذَفَهُ الْفَضاءُ الْاَعْظَمُ

خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنَ الْمَدينَهِ خائِفاً

كَخُرُوجِ مُوسى خائِفاً يَتَكَتَّمُ

وَ قَدِ انْجَلى عَنْ مَكَّه وَ هُوَ ابْنُها

وَ بِهِ تَشَرَّفَتِ الْحَطيمُ وَ زَمْزَمُ

نَزَلُوا بِحَوْمَهِ كَرْبَلا فَتَطَلَّبَتْ

مِنْهُمْ عَوائِدَهَا النّسُورُ الْحُوَّمُ

وَ تَباشَرَ الْوَحْشُ الْمُثارُ اَمامَهُمْ

اَنْ سَوْفَ يَكْثُرُ شِرْبُهُ وَ الْمَطْعَمُ

طُمِعَتْ اُمَيَّهُ حينَ قَلَّ عَديدُهُمْ

لِطَليقِهِمْ فِى الْفَتْحِ اَنْ يَسْتَسْلِمُوا

وَ رَجَوْا مَذَلَّتَهُمْ فَقُلْنَ رِماحُهُمْ

مِنْ دُونَ ذلِكَ اَنْ تَنالَ الْاَنْجُمُ

وَقَعَ الْعَذابُ

عَلى جُيُوشِ اُمَيَّهَ

مِنْ باسِلٍ هُوَ فِی الْوَقایِعِ مُعْلِمٌ

عَبَسَتْ وُجُوهُ الْقَوْمِ خَوْفَ الْمَوْتِ

وَ الْعَبّاسُ فیهِمْ ضاحِکٌ یَتَبَسَّمُ

قَلَبَ الْیَمینَ عَلَی الشِّمالِ وَ غاصَ فِی

الْاَوْساطِ یَحْصِدُ لِلرُّؤُسِ وَ یَحْطِمُ

وَ ثَنی اَبُوالْفَضْلِ الْفَوارِسَ نُکَّصاً

فَرَاَوْا اَشَدَّ ثَباتِهِمْ اَنْ یُهْزَمُوا

صفحه ۵۷۳

صَبَغَ الْخُیُولَ بِرُمْحِهِ حَتّی غَدا

سِیّانِ اَشْقَرُ لَوْنُها وَ الْاَدْهَمُ

بَطَلٌ تَوَرَّثَ مِنْ اَبیهِ شَجاعَهً

فیها اُنُوفُ بَنِی الضَّلالَهِ تُرْغَمُ

حامِی الظَّعینَهِ اَیْنَ مِنْهُ رَبیعَهٌ

اَمْ اَیْنَ مِنْ عُلیا اَبیهِ مُکَدَّمُ

فِی کَفِّهِ الْیُسْرَی السِّقآءُ یُقِلُّهُ

وَ بِکَفِّهِ الْیُمْنَی الْحِسامُ الْمُخْذَمُ

مِثْلُ السَّحابَهِ لِلْفَواطِمِ صَوْبُهُ

فَیُصیبُ حاصِبَهُ الْعَدُوَّ فَیُرْجَمُ

قَسَماً بِصارِمِهِ الصَّقیلِ وَ اِنَّنی

فى غَيْرِ صاعِقَهِ السَّماءِ لا أَقْسِمُ

لَوْ لاَ الْقَضا لَمحَیَ الْوُجُودَ بِسَیْفِهِ

وَاللّهُ یَقْضی ما یَشآءُ وَ یَحْکُمُ

وَ هَوی بِجَنْبِ الْعَلْقَمِیِّ فَلَیْتَهُ

لِلشّارِبینَ بِهِ یُدافُ الْعَلْقَمُ

فَمَشی لِمَصْرَعِهِ الْحُسَیْنُ وَ طَرْفُهُ

بَیْنَ الْخِیامِ وَ بَیْنَهُ مُتَقَسِّمُ

اَلْفاهُ مَحْجُوبَ الْجَمالِ کَاَنَّهُ

بَدْرٌ بِمُنْحَطَمِ الْوَشیجِ مُلَثَّمُ

فَاَکَبَّ مُنْحَنِیاً عَلَیْهِ وَ دَمْعُهُ

صَبَغَ الْبَسیطَ کَاَنَّما هُوَ عَنْدَمُ

صفحه ۵۷۴

قَدْ رامَ یَلْثُمُهُ فَلَمْ یَرَ مَوْضِعاً

لَمْ یُدْمِهِ عَضُّ السِّلاحِ فَیَلْثَمُ

نادی وَ قَدْ مَلَاَ الْبَوادی صَیْحَهً

صُمُّ الصُّخُورِ لِهَوْلِها تَتَأَلَّمُ

ءَأُخَیَّ مَنْ یَحْمی بَناتِ مُحَمَّد

اِنْ صِرْنَ یَسْتَرْحِمْنَ مَنْ لا یَرْحَمُ

هذا حُسامُکَ، مَنْ یُذِلُّ بِهِ الْعَدی؟

وَ لِواکَ هذا مَنْ بِهِ یَتَقَدَّمُ

هَوَّنْتَ یَا ابْنَ اَبی مَصارِعَ فِتْیَتی

وَ الْجُرْحُ یُسْکِنُهُ الَّذی هُوَ آلَمُ(۱)

قصیده ای از یکی از بزرگان

اِنْ کانَ عِنْدَکَ عَبْرَهٌ تُجْریها

فَانْزِلْ بِاَرْضِ الطَّفِّ کَیْ تَسْقیها

فَعَسی تَبُلُّ بِها مَضاجِعَ صَفْوَه

ما بَلَّتِ الْاَکْبادُ مِنْ جاریها

وَ لَقَدْ مَرَرْتُ عَلی مَنازِلَ عِصْمَه

ثِقْلُ النُّبُوَّهِ کانَ اُلْقِیَ فیها

فَبَکَیْتُ حَتّی خِلْتُها سَتُجیبُنی

بِبُکآئِها حَزَناً عَلی اَهْلیها

وَ ذَکَرْتُ اِذْ وَقَفَتْ عَقیلَهُ حَیْدَر

مَذْهُولَهً تُصْغی لِصَوْتِ اَخیها

بِاَبِی الَّتی وَرَثَتْ مَصائِبَ اُمِّها

فَغَدَتْ تُقابِلُها بِصَبْرِ اَبیها

لَمْ اَنْسَ اِذْ هَتَکُوا حِماها فَانْثَنَتْ

تَشْکُوا لَواعِجَها اِلی حامیها

پاورقی

۱ . منتهی الآمال، ج ۱، ۸۴۷-۸۸۵ .

تَدْعُوا فَتَحْتَرِقُ الْقُلُوبَ كَاَنَّما

يَرْمى حَشاها جَمْرَةً مِنْ فيها

هذى نِساؤُكَ مَنْ يَكُونُ اِذْ اُسِرَتْ

فِى الْاَسْرِ سائِقُها وَ مَنْ حاديها

اَيَسُوقُها زَحْرٌ بِضَرْبِ مُتُونِها

وَ الشِّمْرُ يَحْدُوها بِسَبِّ

اَبیها

عَجَباً لَها بِالْأَمْسِ اَنْتَ تَصُونُها

وَ الْیَوْمُ الُ اُمَیَّهَ تُبْدیها

حَسْرى وَ عَزَّ عَلَیْکَ اَنْ لَمْ یَتْرُکُوا

لَکَ مِنْ ثِیابِکَ ساتِراً یَکْفیها

وَ سَروْا بِرَأْسِکَ فِی الْقَنا وَ قُلُوبُها

تَسْمُو اِلَیْهِ وَ وَجْدُها یُضْنیها

اِنْ اَخَّرُوهُ شَجاهُ رُؤْیَهُ حالِها

اَوْ قَدَّمُوهُ فَحالُهُ یُشْجیها(۱)

شعری از سید محمّد حسین قزوینی(ره)(۲)

وَ مُخَدَّرات مِنْ عَقائِلِ اَحْمَدَ

هَجَمَتْ عَلَیْها الْخَیْلُ فی اَبْیاتِها

مِنْ ثاکِل حَرَّى الْفُؤادِ مَروُعَهً

اَضْحَتْ تُجاذِبُهَا الْعِدى حِبْراتِها

وَ یَتیمَه فَزَعَتْ لِجِسْمِ کَفیلِها

حَسْرَى الْقِناعِ تَعُجُّ فی اَصْواتِها

اَهْوَتْ عَلى جِسْمِ الْحُسَیْنِ وَ قَلْبُهَا

الْمَصْدُوعُ کادَ یَذُوبُ مِنْ حَسْراتِها

وَقَعَتْ عَلَیْهِ تَشُمُّ مَوْضِعَ نَحْرِها

وَ عُیُونُها تَنْهَلُّ فی عَبْراتِها

تَرْتاعُ مِنْ ضَرْبِ السّياطِ فَتَنْثَنى

تَدْعُو سَرايا قَوْمِها وَ حُماتِها

اَيْنَ الْحِفاظُ وَ فى الطُّفُوفِ دِمائُكُمْ

سُفِكَتْ بِسَيْفِ اُمَيَّه وَ قَناتِها

اَيْنَ الْحِفاظُ وَ هذِهِ اَشْلاؤُكُمْ

بَقِيَتْ ثَلاثاً فِى هَجِيرِ فَلاتِها

پاورقى

۱ . منتهى الآمال، ج ۱، ص ۸۵۰-۸۵۱. (نام اين شاعر، ذكر نشده است)

۲ . سيد محمّد حسين قزوينى در سال ۱۲۹۵ ق در نجف به دنيا آمد; وى به دانش و تحقيق و انديشه استوار، شهرت داشت. وفات او در ۲۸ ذى الحجّه سال ۱۳۶۵ ق واقع شد (ادب الطف، جواد شبّر، ج ۹، ص ۱۶۲).

اَيْنَ الْحِفاظُ وَ هذِهِ اَطْفالُكُمْ

ذُبِحَتْ عِطاشاً فى ثَرَى عَرَصاتِها

اَيْنَ الْحِفاظُ وَ هذِهِ فَتَياتُكُمْ

حُمِلَتْ عَلَى الْاَقْتابِ بَيْنَ عِداتِها(۱)

گزيده اى از قصيده شيخ خليعى

(۲) فَأُقَبِّلُ النَّحرَ الْخَضيبَ وَ أَمْسَحُ

الْوَجْهَ التَّريبَ مُضَمَّخاً وَ مُرَمَّلا

وَ يَقُومُ سَيِّدُنَا النَّبِىُّ وَ رَهْطُهُ

مُتَلَهِّفاً مُتَأَسَّفاً مُتَقَلْقَلا

فَیَرَی الْغَریبَ الْمُسْتَضامَ النّازِحَ

الْأَوْطانَ مُلْقیً فی الثَّری ما غُسِّلا

وَ تَقُومُ آسِیَهُ وَ تَأْتی مَرْیَمُ

یَبْکینِ مِنْ کَرْبی بِعَرْصَهِ کَرْبَلا

وَ یَطُفْنَ حَوْلی نادِباتِ الْجِنِّ إِشْفا

قاً عَلَیَّ یَفِضْنَ دَمْعاً مَسْبَلا

وَ تَضِجُّ أَمْلاکُ السَّمَاءِ لِعَبْرَتی

وَ تَعُجُّ بِالشَّکْوی إِلی رَبِّ الْعُلی

وَ أَری بَناتی یَشْتَکینَ حَواسِرا

نَهْبَ الْمَعاجِرِ، والِهات ثُکِّلا

وَ أَری إمامَ الْعَصْرِ بَعْدَ أبیهِ فی

صَفْدِ الْحَدیدِ مُغَلَّلا وَ مُعَلَّلا

وَ أَری کَریمَ مُؤَمَّلی فی ذابِلِ

کَالْبَدْرِ فی ظُلَمِ الدَّیاجی یَجْتَلی

یَهْدی إِلَی الرِّجْسِ اللَّعینِ فَیَشْتَفی

مِنْهُ فُؤادٌ بِالْحُقُودِ قَدِ امْتَلا

وَ یَظِلُّ یَقْرَعُ مِنْهُ ثَغْراً طالَما

قِدَماً تُرَشِّفُهُ النَّبِیُّ وَ قُبِّلا(۳)

پایان

پاورقی

۱ . منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۵۲.

۲ . شیخ حسن خلیعی، شاعر و ادیب زبردستی بود و شعر او از

بهترین اشعار است. (اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۶۳) خلیعی شعر فوق را به عنوان زبان حال حضرت زهرا(علیها السلام) درباره امام حسین(علیه السلام) سروده است.

۳ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۶۰ .

صفحه ۵۷۷

فهرست آیات

صفحه ۵۷۸

صفحه ۵۷۹

فهرست روایات۱

صفحه ۵۸۱

صفحه ۵۸۳

صفحه ۵۸۴

فهرست روایات۲

صفحه ۵۸۶

صفحه ۵۸۷

صفحه ۵۸۸

صفحه ۵۹۰

صفحه ۵۹۳

فهرست اشخاص و لقب ها

آ تا ج

«آ»

«الف»

صفحه ۵۹۴

ح تا ع

«ح»

«س»

شمر

صفحه ۶۰۱

ف تا ی

«ف»

فهرست قبایل و گروه ها

صفحه ۶۰۸

صفحه ۶۰۹

فهرست اماکن

صفحه ۶۱۱

صفحه ۶۱۲

صفحه ۶۱۳

فهرست منابع

۱ قرآن کریم.

۲

نهج البلاغه.

۳ ابوالشهدا، عباس محمود عقاد، ترجمه محمد کاظم معزّی، انتشارات کتابفروشی علمیه اسلامیه، تهران، ۱۳۴۱ ش.

۴ الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، انتشارات اسوه، قم، چاپ سوم، ۱۴۲۲ ق.

۵ احقاق الحق، سیّد نورالله حسینی، انتشارات مکتبه اسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.

۶ اخبار الطوال دینوری، احمد بن داود دینوری، احیاء الکتب العربیه، چاپ اوّل، قاهره، ۱۹۶۰ م.

۷ ادب الطف، جواد شبّر، دارالمرتضی، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۸ الارشاد، شیخ مفید، انتشارات اسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.

۹ الاستیعاب، ابن عبدالبر، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۳۳ ق.

۱۰ اسدالغابه، ابن اثیر، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول.

۱۱ اشک شفق، رضا معصومی، انتشارات رشیدی، تهران، چاپ ششم.

۱۲ الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول، ۱۳۲۸ ق.

۱۳ الأعلام، خیرالدین زرکلی، دارالعلم، بیروت، چاپ هشتم، ۱۹۸۹ م.

صفحه ۶۱۴

۱۴ اعیان الشیعه، سید محسن امین، دارالتعارف، بیروت، چاپ اول.

۱۵ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ دوم، ۱۴۱۸ ق.

۱۶ الامالی، محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، انتشارات کتابخانه اسلامیه، ۱۳۶۲ ش.

۱۷ الامالی، شیخ مفید، نشر جامعه مدرسین، قم.

۱۸ الامالی، محمد بن حسن طوسی، دارالثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۱۹ الامام علی صوت العداله الانسانیه، منشورات ذوی القربی، قم، چاپ اوّل، ۱۳۸۱ ش.

۲۰ انساب الاشراف، بلاذری، با تحقیق دکتر زکار و دکتر زرکلی، دارالفکر بیروت، چاپ دوّم، ۱۴۲۴ ق.

۲۱ بحارالانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۲۲ البدایه و النهایه، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اوّل.

۲۳ پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، آیه الله ناصر

مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اوّل.

۲۴ تاریخ ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

۲۵ تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، چاپ اول.

۲۶ تاریخ الخلفا، جلال الدین سیوطی، دارالقلم، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.

۲۷ تاریخ تمدن، ویل دورانت، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوّم.

۲۸ تاریخ طبری، محمّد بن جریر طبری،مؤسسه اعلمی،بیروت،چاپ چهارم، ۱۴۰۳ق.

۲۹ تتمه المنتهی، شیخ عباس قمی، انتشارات داوری، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ ق.

۳۰ تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، مکتبه بصیرتی، قم، چاپ پنجم، ۱۳۹۴ ق.

۳۱ تذکره الخواص، منشورات الشریف الرضی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۸ ق.

۳۲ تراث کربلا، سلمان هادی الطعمه، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات،

صفحه ۶۱۵

بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۳۳ تفسیر ابن کثیر، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۳۴ تفسیر فخر رازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم.

۳۵ تفسیر نمونه، آیه الله ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ۲۹ .

۳۶ تنقیح المقال، مامقانی، چاپ سنگی.

۳۷ تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، نشر صدوق، تهران، چاپ اوّل، ۱۴۱۷ ق.

۳۸ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی،دارالکتب العلمیه،بیروت،چاپ اوّل،۱۴۱۵ق.

۳۹ جواهرالکلام، شیخ محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، ۱۹۸۱ م.

۴۰ حماسه حسینی، استاد شهید مرتضی مطهری،انتشارات صدرا،چاپ دهم،۱۳۶۶ ش.

۴۱ حیاه الامام الحسین بن علی، شیخ باقر شریف القرشی، دارالبلاغه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۴۲ الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، مؤسسه امام مهدی(علیه السلام)، قم، ۱۴۰۹ ق.

۴۳ دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه، حسن الامین، دارالتعارف، بیروت، چاپ ششم،۱۴۲۲ ق.

۴۴ درسی که حسین به انسان ها آموخت، سیّد عبدالکریم هاشمی نژاد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۸۳

ش.

۴۵ الدّر المنثور، جلال الدین سیوطی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.

۴۶ الدمعه الساکبه، ملا محمّد باقر بهبهانی، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

۴۷ دیوان خوشدل تهرانی، چاپ اوّل، ۱۳۴۸ ش.

۴۸ ربیع الابرار، زمخشری، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۴۹ رجال کشی، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۴ ق.

۵۰ روح المعانی، سید محمود آلوسی،داراحیاء التراث،بیروت،چاپ چهارم، ۱۴۰۵ ق.

صفحه ۶۱۶

۵۱ زفرات الثقلین فی مآتم الحسین، شیخ محمد باقر محمودی، نشر مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، قم، چاپ اول.

۵۲ سفینه البحار، شیخ عباس قمی، انتشارات اسوه، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۴ ق.

۵۳ سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، دارالفکر، بیروت.

۵۴ سنن ترمذی، محمّد بن عیسی ترمذی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۵۵ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، دارالفکر، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۷ ق.

۵۶ سیره ابن هشام، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اوّل.

۵۷ سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق(علیه السلام)، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش.

۵۸ سیری در نهج البلاغه، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.

۵۹ شرح نهج البلاغه، شیخ محمّد عبده،دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۱ ق.

۶۰ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، دارالکتب العلمیه، قم، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ ق.

۶۱ صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، درالجیل، بیروت، چاپ اوّل.

۶۲ صحیح مسلم، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اوّل، ۱۳۷۴ ق.

۶۳ طبقات ابن سعد، دار بیروت للطباعه و النشر، چاپ اوّل، ۱۴۰۵ ق.

۶۴ عقد الفرید، ابن عبد ربّه، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق.

۶۵ العوالم، شیخ عبدالله بحرانی، تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی(علیه السلام)، چاپ اوّل،

۱۳۶۵ ش.

۶۶ الغدیر، علامه امینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.

۶۷ فتوح ابن اعثم، دارالندوه الجدیده، بیروت، چاپ اول.

۶۸ فرهنگ فارسی معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۰ ش.

۶۹ فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی، علامه سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی صحت.

صفحه ۶۱۷

۷۰ فی ظلال القرآن، سید محمّد قطب، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ ق.

۷۱ قصّه کربلا، علی نظری منفرد، انتشارات سرور، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ش.

۷۲ القواعد الفقهیّه، آیه الله ناصر مکارم شیرازی، مدرسه الامام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، چاپ دوّم، ۱۴۱۰ ق.

۷۳ الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار صعب و دارالتعارف، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۱ ق.

۷۴ کامل ابن اثیر، دارالصادر، بیروت، چاپ اوّل، ۱۳۸۵ ق.

۷۵ کامل الزیارات، ابن قولویه، نشر صدوق، چاپ اوّل، ۱۳۷۵ ش.

۷۶ کشف الغمّه، علی بن عیسی اربلی، مکتبه بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ ق.

۷۷ کنزالعمّال، متّقی هندی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۷۸ لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۶ ق.

۷۹ مأساه الحسین بین السائل و المجیب، الشیخ عبدالوهاب الکایشی، دارالزهراء، بیروت، چاپ اوّل، ۱۹۷۳ م.

۸۰ مثیر الاحزان، ابن نما حلّی، مؤسسه امام مهدی(علیه السلام)، قم، ۱۴۰۶ ق.

۸۱ مجمع البیان، ابوعلی طبرسی، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۵ ق.

۸۲ محجّه البیضا، ملاّ محسن فیض کاشانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین، چاپ دوم.

۸۳ مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، دارالفکر، دمشق، چاپ اوّل، ۱۴۰۵ ق.

۸۴ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، مؤسسه معارف اسلامیّه، قم، ۱۴۱۴ ق.

۸۵ مرد ما فوق انسان ها، سید علی اکبر قرشی، مرکز انتشارات دارالتبلیغ

اسلامی.

۸۶ مروج الذهب، مسعودی، دارالهجره، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.

صفحه ۶۱۸

۸۷ مستدرک الوسائل، حاجی نوری طبرسی،مؤسسه آل البیت،قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۷ ق.

۸۸ مستدرک حاکم، دارالمعرفه، بیروت.

۸۹ مسند احمد، دارالصادر، بیروت.

۹۰ مصنّف ابن ابی شیبه، دارالفکر، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ ق.

۹۱ معالی السبطین، محمد مهدی الحائری، منشورات شریف رضی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۹ ق.

۹۲ معانی الاخبار، صدوق، دارالتعارف، بیروت، ۱۳۹۹ ق.

۹۳ معجم البلدان، ابوعبدالله یاقوت حموی، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ اوّل، ۱۹۷۹ ق.

۹۴ معجم الکبیر، طبرانی، داراحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

۹۵ مقاتل الطالبیّین، ابوالفرج اصفهانی، منشورات رضی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.

۹۶ مقتل الحسین، ابومخنف، المطبعه العلمیه، قم، ۱۳۹۸ ق.

۹۷ مقتل الحسین، خوارزمی، مکتبه المفید، قم، چاپ اوّل.

۹۸ مقتل الحسین، مقرّم، منشورات دارالثقافه و النشر، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ق.

۹۹ الملهوف (اللهوف)، سیّد ابن طاووس، دارالاسوه، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.

۱۰۰ مناقب ابن شهر آشوب، انتشارات ذوی القربی، چاپ اوّل، ۱۴۲۱ ق.

۱۰۱ المنتظم، ابن جوزی، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۴ ق.

۱۰۲ منتهی الآمال، شیخ عبّاس قمی، مؤسسه انتشارات هجرت، قم، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۸ ش.

۱۰۳ منهاج البراعه، علّامه خویی، مکتبه الاسلامیه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۶ ق.

۱۰۴ موسوعه کلمات الحسین(علیه السلام)، دارالمعروف، قم، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.

۱۰۵ میزان الاعتدال، محمّد بن احمد ذهبی، دارالمعرفه، بیروت.

۱۰۶ ناسخ التواریخ، محمد تقی سپهر، کتابخانه اسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ش.

صفحه ۶۱۹

۱۰۷ نفس المهموم، شیخ عباس قمی، کتابفروشی علمیه اسلامیه، چاپ اوّل، ۱۳۷۴ ق.

۱۰۸ نقش عایشه در تاریخ اسلام، علاّمه عسکری، مجمع علمی اسلامی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۸ ش.

۱۰۹ وسائل

الشیعه، شیخ حر عاملی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ ق.

۱۱۰ وصیت نامه الهی سیاسی امام خمینی، صحیفه نور

۱۱۱ ینابیع الموده، قندوزی، دارالاسوه، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹